تاریخ بیداری ایرانیان

تألیف

ناظم الاسلام کرمانی

به اهتمام

سعیدی سیرجانی

جلد اول

~~7479~~
113583

JAMMU & KASHMIR UNIVERSITY
LIBRARY
Kashmir Division - Srinagar

52150

S.No:- 11682
H.

20/5/82

~~5479~~
113583

JAMMU & KASHMIR UNIVERSITY
LIBRARY
Kashmir Division - Srinagar

به یادگار

جشن فرخنده تاجگذاری

اعلیحضرت همایون محمدرضا شاه پهلوی

شاهنشاه آریامهر

و

علیاحضرت فرح پهلوی شهبانوی ایران

~~7479~~
113583

JAMMU & KASHMIR UNIVERSITY
LIBRARY
Kashmir Division - Srinagar

بنیاد فرهنگ ایران

ریاست افتخاری

علیاحضرت فرح پهلوی شهبانوی ایران

نیابت ریاست

والاحضرت شاهدخت اشرف پهلوی

~~5479~~
113583

JAMMU & KASHMIR UNIVERSITY
LIBRARY
Kashmir Division - Srinagar

برای آنکه در تاریخ و جغرافیای تاریخی ایران تحقیقی جامع و کامل و دقیق انجام بگیرد نخستین کار آن است که مآخذ و مدارک مهم و معتبر در دسترس محققان واقع شود .

بسیاری از این آثار که در ادوار مختلف به زبان فارسی تألیف شده هنوز به چاپ نرسیده و چاپ بعضی دیگر با دقتی شایسته انجام نگرفته است اما کتابها و رسالاتی که به زبانهای دیگر نوشته شده نیز فراوان است و البته هر پژوهنده ای نمی تواند با چندین زبان بیگانه آشنائی داشته باشد .

برای رفع این مشکل بنیاد فرهنگ ایران می کوشد کتابهای فارسی را که از این جهت ارزش و اهمیت دارد و نسخه های خطی آنها از دسترس علاقه مندان دور است منتشر کند و کتابها و رسالاتی را که به زبانی دیگر تألیف یافته است به فارسی درآورد و انتشار دهد.

پرویز ناتل خانلری

دبیر کل بنیاد فرهنگ ایران

~~11479~~
113583

JAMMU & KASHMIR UNIVERSITY
LIBRARY
Kashmir Division - Srinagar

منابع تاریخ و جغرافیای ایران ۸۰

تاریخ بیداری ایرانیان

تألیف

ناظم الاسلام کرمانی

به اهتمام

سعیدی سیرجانی

بخش اول

(جلد اول و دوم و سوم)

انتشارات بنیاد فرهنگ ایران

۲۸

S. 1182
H

این کتاب تحت شماره ۶۶۹ بتاریخ ۴۷/۳/۳۰ در دفتر مخصوص
کتابخانه ملی به‌ثبت رسیده است

955
K 638 T

K UNIVERSITY LIB.
K. DIVISION
Acc No 74519
Date 5-12-1970

با مساعدت مالی سازمان برنامه

۲۵۰۰ جلد در تابستان ۱۳۴۶ در چاپخانهٔ خوشه و صبح امروز
چاپ شد

یادداشت

در این مجلد چاپ تازه‌ای از جلدهای اول و دوم وسوم تاریخ بیداری ایرانیان به خوانندگان گرامی تقدیم می‌شود . این ۳ جلد تاریخ بیداری ایرانیان پیش ازاین دوبار چاپ شده است ، بار نخست در عهد حیات مؤلف و به مباشرت شخص او با چاپ سنگی و خط نسخ به صورت جزوه‌هائی هفتگی (۱) انتشار یافته است ، چاپ دوم آن در اسفند ماه سال ۱۳۳۲ زیر نظر آقای سید محمد هاشمی کرمانی به سرمایهٔ کتابفروشی ابن سینا نشر شده است .

در چاپ اول مؤلف ترجمهٔ حال بعضی از رجال معاصر خویش را در ذیل صفحات آورده بود ، این کار در چاپ دوم نیز عیناً تقلید شده و نیمی از صفحات به مطالب متن کتاب و نیمهٔ دوم به ذکر شرح حال اشخاص اختصاص یافته بود .

در چاپ حاضر ما جز این کردیم و ترجمهٔ حال رجال دولت و سران مشروطیت را در مقدمهٔ کتاب که خود مجلدی مستقل است گذاشتیم بدین نیت که از تفرقهٔ حواس خوانندگان تا حد زیادی جلوگیری شود .

چاپ مجلد حاضر براساس دو چاپ قبلی و نیز با مقابلهٔ دقیق با نسخه‌ای که به خط مؤلف در دست بود ، صورت گرفته است .

متعاقب انتشار این مجلد ، جلدهای بعدی این تاریخ نفیس منتشر خواهد شد و بعد از آن مقدمهٔ کتاب که مشتمل است بر شرح حال مؤلف و ترجمهٔ رجال عهد مشروطه و تفصیل شیوه‌ای که در تصحیح جلدهای منتشر نشدهٔ این کتاب اختیار افتاده است ، تقدیم خواهد شد .

تهران ــ اسفندماه ۱۳۴۶

سعیدی سیرجانی

---

۱ ـ تا آنجا که دیده‌ایم جمعاً ۵۵ جزوهٔ ۱۶ صفحه‌ای است که انتشار آن از اوایل سال ۱۳۲۸ هجری قمری شروع شده است و تاریخ انتشار جزو ۴۹ (جزو اول از کتاب سوم) جمادی‌الاولی سنهٔ ۱۳۳۰ است .

~~5479~~
113583

JAMMU & KASHMIR UNIVERSITY
LIBRARY
Kashmir Division - Srinagar

فهرست مطالب

جلداول ۱ - ۸۸

* * *

جلد دوم - ۸۹ - ۲۳۳

* * *

جلد سوم - ۲۳۵ - ۴۱۷

* * *

فهرست‌ها ۴۵۸-۴۱۹

~~5477~~
113583

JAMMU & KASHMIR UNIVERSITY
LIBRARY
Kashmir Division - Srinagar

تاریخ
بیداری ایرانیان

به قلم

ناظم الاسلام کرمانی

جلد اوّل

~~5479~~
113583

JAMMU & KASHMIR UNIVERSITY
LIBRARY
Kashmir Division - Srinagar

بسم‌الله الرحمن الرحیم

گر بماند نام نیکی ز آدمی به که زو ماند سرای زرنگار

شب سه‌شنبهٔ دویم ماه ذی‌الحجة‌الحرام سال هزار و سیصد و بیست و دو هجری و هفتم فوریهٔ ماه فرانسه سال ۱۹۰۵ میلادی نگارندهٔ این تاریخ میرزا محمد ناظم‌الاسلام کرمانی وارد شد برجناب آقامیرزاسیدمحمد طباطبائی درحالتی‌که تنها نشسته وکتابی درپیش‌گذارده با نهایت حزن واندوه سر به‌جیب فکرت وگریبان حیرت فروبرده پس ازادای سلام واستماع جواب عرض کردم : این‌ایام اهالی طهران به‌افتتاح مکاتب و تأسیس مدارس شوقی وافی و ذوقی کافی دارند اگر به‌اینطور زمانی بگذرد ، هرآینه بزودی ابناء وطن‌را عالم ودانشمند خواهیم‌دید. جنابش نخست‌اظهارمسرت فرمود سپس‌گفت: افسوس‌که هشت سال‌است درپیشرفت ترقی این مملکت خیالات می‌نمائیم چنانچه نهایت جدّ وجهد و کوشش را در امر مدارس و مکاتب ملّیه جهت تربیت نوباوگان وطن نموده وبامعاندین طرف مباحثه و معارضه واقع شده وآنها را تایك اندازه مجاب وساکت‌کرده، با این‌که رساله‌ها در ردّ مدارس و حرمت ایجاد و افتتاح مکاتب نوشتند از تشویق مکاتب و مدارس و ترویج جراید و رسایل مفیده و تقویت معارف و موجبات بیداری ملت غفلت وتسامح نکرده، عزل امین‌السلطان را از صدارت که مانع پیشرفت معارف می‌نمود با هزاران صدمه و برانگیختن وسایل از اعلیحضرت پادشاه (مظفرالدین شاه) استدعا نمودم ؛ لیکن‌عین‌الدوله‌که شخص مستبّد خودرأی خودسر بی‌علمی است به جای او منصوب گردید، و اوهم مانند صدور سابق بلکه از جهاتی بدتر و نادان‌تر است .

نگارنده عرض کرد : عزل این‌صدراعظم را نیز از پادشاه درخواست‌کنید . فرمود : بالفرض این‌وزیرهم معزول شود دیگرکدام‌شخص‌عالم‌عاقل‌کامل‌بصیررا دارندکه شایستهٔ مسند صدارت باشد و بتواند خرابیهای چندین سالهٔ این مملکت را آباد ونواقص رااصلاح نماید؟ عرض‌کردم: پس‌علاج ازچه راه است؟ فرمود: باید سعی‌کرد افراد ملت عالم شوند چه پس‌از آن‌که عموم ملت عالم شدند آن وقت حقوق ملی خودرا می‌دانند، حقوق دولت را برخود و ملت و حقوق ملت‌را برخود و دولت‌که آگاه شدند دیگر هرگز زیربار ظلم وجور واستبداد نخواهندرفت، آن وقت‌کارها راجع به‌صاحبان‌کفایت ودرایت‌خواهدشد، پس‌برشما باد به‌اصلاح

معارف وتأسیس وتکثیرمکاتب واحداث مدارس ابتدائیه وعلمیه و صناعیه وغیره .

عرض‌کردم : اگر صلاح بدانید مدرسه‌ای برای دخترها و دوشیزگان مفتوح نمائیم و در تربیت بنات و دوشیزگان وطن بکوشیم و به‌آنها لباس علم وهنر بپوشیم ، چه تادخترها عالم نشوند پسرها بخوبی تربیت نخواهند شد .

دراین‌گفتگو و مذاکره بودیم که فرزند آن جناب آقا میرزا سیدمحمد صادق رئیس مدرسهٔ اسلام وارد شد و درباب مدرسهٔ دوشیزگان این طور فرمود : چیزی که مانع ایجاد واحداث مکاتب دخترهاست نبودن ادارهٔ نظمیه ونداشتن پلیس مرتب و مصادف شدن دخترها با اشرار در هنگام ذهاب و ایاب و ممانعت معاندین و تهیه نکردن زنان معلمهٔ بااخلاق و ترتیبات صحیحه و کتب کلاسی و عدم‌امنیت و اجرای مجازات الواد ، برفرض اسم حضرت حجةالاسلام منع معاندین را بردارد باجوانان جاهل واشخاص عزب و بی‌لجام چه‌کنیم؟اگر یك نفرازاشراربایکی ازدخترها طرف شد واسباب زحمت را فراهم‌آورد کی ممانعت می‌کند وکه مجازات می‌دهد ؟ اگر دختری راه خودرا کج کرده عوض رفتن به‌مکتب، رفت به‌خانهٔ یکی ازدوستان خود پدر ومادرآن دخترچگونه مطلع می‌شوند و چطوردخترخودرا درخانهٔ غیر بیابند؟ استطاعت آن‌که درهرمدرسه فراش متعدد بیاوریم‌که نداریم پس باید نخست ادارهٔ پلیس و نظمیه را مرتب‌کنند سپس موجبات تأسیس‌مدارس دخترهارا فراهم‌نمایندکه اقلا اگر هنگامی یك‌نفرخواست راهزن دختری شود پلیس فوراً او را دستگیر نماید و مجازات او را در نظمیه بدهند واز احدی هم ملاحظه ننمایند؛ دیگرآن‌که معلم مردانه که نمی‌توان برای دخترها آورد، پس‌باید در فکرمعلمهٔ زنانه باشیم تا در وقت وموقع آنها را بکار واداریم ، چه احتجاب و مستور بودن زنان کار و تکلیف آنان را مشکل وسخت نموده است (۱) .

باری چون‌آقازاده این تقریررا فرمود، جناب حجةالاسلام فرمودند: تا دولت ایران مشروطه و دارای قوانین اساسی نگردد و این استبداد برداشته نشود هرگز متوقع اصلاح و منتظر انتظام نبایدبود وانگهی اگربا این وضع حالیه بماند چندی نگذردکه مملکت اسلامی از دست خواهدرفت و ما به دست خارجه خواهیم افتاد باید تا زودتراست اقدامی‌کردکه این مشت مسلمان پایمال‌خارجه نگردد .

نگارنده عرض‌کرد : کی و چه وقت دولت مشروطه خواهد شد ؟

فرمود : وقتی‌که افراد ملت عالم واز خواب گران غفلت بیدار و معنی ملیت وقومیت

---

(۱) مذاکره و نظر کردن به صورت و دست زن در نزد حاجة و ضرورت به اجماع مسلمین جایز است مانند معامله و نشان دادن به طبیب و جراح ویا درمقام شهادت و یا در موقع تعلم احکام شرعیه و درغیرضرورت اختلاف است از عامه شافعی و ازخاصه معدودی جایز نمی‌دانند مرحوم شیخ مرتضی‌انصاری پس ازحکم بجواز فرموده‌است احوط منع‌است درصورت جواز مشروط به شرایطی است مثل آن‌که موی سر داخل نباشد و نظر به شهوت وخوف فتنه نباشد و غیرآن .

را بدانند و برنفع و ضرر ملکی که ما به‌الاشتراك عمومی اهالی مملکت است واقف شوند ویا عدهٔ عالم برجاهل غلبه نماید ویالااقل عالم وجاهل درعدد مساوی باشند واقلابدانند این‌قدر نباید متحمل بارظلم شد وبدانند رفع‌ظلم به‌دست خودشان است، کاویانی صفت ریشهٔ ماردوشان را از ایران برکنند.

نگارنده عرض‌کرد: هشت سال است‌که ظاهراً در این امر مهم مقدس اقدام فرموده چنانکه مدرسهٔ اسلام را خودتان مفتوح نمودید و سایر مکاتب و مدارس را اجازه و تشویق در افتتاح و از جراید و معارف ترویج کردید کمااین‌که مکرر واداشتید در قهوه‌خانه‌ها و معابر ومنابر برای عوام‌الناس روزنامه بخوانند وآنها را بیدار وآگاه سازند و چه‌قدراوقات شریف خودتان را صرف امتحانات شاگردان مدارس فرمودید چه نتیجه داد و چه فایده بخشید ؟

فرمود: این اقدامات و مقدمات درموقع نتایج خودرا ظاهرخواهد داشت عجالةً باید درانعقاد مجالس وانجمنها اقدام‌کنید ودرخفیه وآشکار بااشخاص‌عالم ومتمدن بنشینید ودرامر وطن عزیزواصلاح‌خرابیهاسخن‌رانید وشاگردان مدارس‌وطلاب علوم‌بلکه عموم وطن‌دوستان را به‌این خرابی و نواقص‌آگاه و هوشیار سازید و خون غیرت وحمیت ملی را بجوش آرید و به‌مردم بفهمانیدکه وقت بسیارتنگ ومملکت درحالت شدت مرض‌بل مریض‌محتضری است، باهم متحد و متفق شوید و برادرانه و غیرتمندانه در مقام مجاهده و خدمت به‌اسلام و وطن برآیید ، و این کتاب ابراهیم‌بیك که سیاحت‌نامهٔ یك نفر ایرانی است و ورود اورا به‌خاك ایران منع کرده‌اند گرفته و بخوانید .

این‌همان کتابی بود که درنزد ایشان بود و به بنده دادند و بعض نصایح محرمانه و مواعظ مشفقانه‌که راجع به‌خدمت به‌اسلام ووطن بود فرمودند و طرق ترقی وتمدن را ارائه نمودند فرمایشات آن بزرگوار که از روی غیرتمندی ووطن خواهی بود در من اثری تام نمودکه دیگرحالت نشستن‌برایم نماند . از شب هم‌تقریباً هفت ساعت‌گذشته بود لذا برخاسته و رفتم جنابش با فرزند خویش مشغول بقیهٔ همین گفتگو بود .

تشکیل انجمن مخفی

نتیجهٔ مذاکرات مجلس‌شب‌گذشته این‌شدکه فردای‌آن شب‌رقعه‌جات دعوت برای‌بعض دوستان وآشنایان فرستاده، دو روز دیگر انجمن مخفی تشکیل یافت . و این انجمن در امکنهٔ مختلفه مخفیانه سایر بود. صورت مذاکرات ومقاولات بعض مجالس را عیناً می‌نویسیم تا اشخاصی‌که دراین‌مقصود مقدس سخنی رانده و اقدامی‌کرده‌اند ذکر خیرشان شده باشد و اسم سامی ونام نامی ایشان درصفحات تاریخ بماند واخلاف وطن آنان را به‌نیکی یاد نمایند و ماهم به‌یك اندازه ادای شکر اقدامات خیر خواهان عالم انسانیت و اسلامیت راکرده باشیم .

جلسهٔ اول

روز پنجشنبهٔ هیجدهم ماه ذی‌الحجةالحرام سال هزار وسیصد و بیست و دو هجری که عیدغدیر بود، درمنزل بندهٔ نگارنده جمعی ازفضلاء و دانشمندان حضور بهمرسانیده یکی‌دومسئله مطرح و مذاکره شد.

بندهٔ نگارنده عنوان سخن را این‌گونه نمود :

ای آقایان و ای دانشمندان و ای وطن‌دوستان و ای اسلام‌خواهان و اصلاح طلبان و ای غیرتمندان،آیا خوابید یا بیدار؟ آیا غیرت وطنی و شرف نوعی وحس ملی و مذهبی و دولت دوستی و ملت پرستی ومعارف خواهی درشماهست یانه ؟ آیاشما خود رادرعداد انسان می‌شمارید یانه ؟ اگر حس انسانیت دارید چرا فکری بـه حال زار خود و هموطنان و هم کیشان خود نمی‌فرمائید و چرا دراوضاع عالم مشاهده نمی‌نمائید؟ این مملکت ژاپون برادر شرقی وآسیائی‌شماست‌که می‌بینید چگونه به اوج‌ترقی صعود نموده وچه حرکات محیّرالعقول وخارق عادت نموده و می‌نماید .

این‌ملت روسیه است که می‌بینید چگونه به‌خیال حریت وآزادی افتاده و مقام افسری و سروری نوعی خودرا دریافتند و درچه خیالاتی هستند و برای ادراك مقامات منیعهٔ شرف وآزادی تحمل چه زحمات می‌نمایند وچگونه از مال و جان می‌گذرند .

واین اهالی هندوستان می‌باشند که به‌خیال آزادی و استرداد استقلال خود افتاده و عماًقریب افکار عالیهٔ آنها نتایج حسنه داده و به‌منتهای آمال خود نایل خواهند شد و این امارت افغانستان است‌که یکی‌از قطعات وحکومتهای ایران بود وخودرا به‌چه مقامی می‌بیند و چه‌سودائی در سر دارد . مااهالی ایران چه‌تقصیر کرده وچه گناهی مرتکب شدیم که‌باید در نهایت ذلت و خواری و مسکنت و خاکساری بوده در جزء وحشیها و بی‌تربیتها محسوب باشیم و مبتلای هزاران دردهای بی درمان از خارج و داخل گردیم . این است امر نان و گوشت و روغن وسایر مأکولات ، آن است حال‌آب وهوا وسایر مشروبات ،گاهی به‌تعدیات حکام ظالم ، وزمانی‌گرفتار ظلم دیوانیان ، وقتی به ستم و هوای میل ونفس‌کسبه گرفتاریم . کوچه و خیابانها کثیف ، حمامها وآبها بدبو و نجس ، نه راه‌آهنی داریم و نه کارخانه و روزنامهٔ آزادی ، نه اخبار یومیه ونه‌آثار عیشیه ، دوسه روزنامه در داخله داریم‌آن هم‌جز تملق و دروغ وچاپلوسی ومهملات دیگرچیزی نمی‌نویسند .

احدی نیست که به خیال ترقی این ملت نجیب و اصیل و ضعیف افتد ، حکام به‌رشوه‌و تعارف خوگرفته‌اند، وزرای‌خائن وطن‌عزیزرا به‌بهائی‌کم وثمنی‌بخس به اجانب ازهرجانب می‌فروشند ،رؤساء گرفتار اغراض شخصی‌می‌باشند ، نه‌کشتی ودریا داریم نه‌بندری ولنگرگاه، نه‌لشکر داریم نه دفتر ، نه‌بلدیه داریم نه نظمیه ، نه‌مالیه داریم نه‌عدلیه ، نه مدارس داریم نه مجالس ، نه‌معارف نه محارف ، نه فلاحت نه‌زراعت ، نه علم عسکری نه تربیت لشکری، نه آسایش نه آرامش ، نه حال نه مال ، نه شب نه روز ، نه رَبّ نه رُب ، نه و نه ، نه ونه

با این‌که پادشاهی داریم مانند این پادشاه (مظفرالدین شاه) رئوف ومهربان متدین ومسلمان نسبت به‌سلاطین قاجاریه از همه بهتر است با این که جمعی مفسد بدمنش دور اورا گرفته‌اند بازمایل به معارف وعلوم است چنان‌که درمدت هشت سال سلطنت این‌پادشاه چه قدرمدارس و مکاتب ایجاد و احداث شده است و به‌چه اندازه مردم بیدار و هوشیار . دراغلب امورخیریه اول این پادشاه پول می‌دهد و به هر اندازه که به عرض او برسانند در امور مقدسه اعانت می‌فرماید مانع ترقی‌نیست و عائق تمدن‌نه ، بلکه اگر وزرای خائن بگذارند دراعلی مرتبهٔ همراهی است و در ترقیات این ملت و مملکت به یك درجه ساعی (۱) و از حسن تصادف و اتفاق دراین‌عصر و زمان عالم ورئیس روحانی هم مانند جناب آقا میرزا سیدمحمد مجتهد- طباطبائی داریم که تاکنون عالمی به‌این خوبی و آگاهی و صحت و انصاف ندیدیم ، سیاسی می‌داند، خطوط خارجه را می‌خواند ، به حقوق ملل عارف ، به قوانین ممالك ودول واقف، ملت دوست ، معارف خواه ، وطن شناس ، دولتخواه ، به مواقف و مقتضیات عصر آگاه ، با دانش و دوربین ، مو شکاف و نکته‌چین ، به معضلات امور بینا ، خرده‌بین و خرده‌گیر و خرده‌دان و دانا ، غیرتمند و جوانمرد ، باذوق واهل درد ، برای وطن شب وروز در چاره جوئی و خیرگوئی ، درامور خیریه ساعی و جاهد و در ترقی ملیه مجاهد ، مخصوصاً برای اصلاح معارف‌ایران سری پرشور دارد و دقیقه‌ای آرام‌ندارد؛ مشوق مدارس و مکاتب ، مروج جراید و مکاسب ، چنانچه خود مدرسهٔ اسلام رادر طهران افتتاح نمود و از سایر مدارس و مکاتب ملّیه تشویق‌نمود وحق این‌است با موانعی که درپیش بودلولا وجود ایشان و اقداماتشان کار مدارس و مکاتب نضجی نمی‌گرفت و اغلب جرأت اقدام به‌این‌گونه امور نداشتند همه می‌دانندکه‌درابتدای‌افتتاح مدارس بعض‌از مغرضین به‌عوام‌الناس مشتبه‌کرده‌بودندکه‌مباشرین مکاتب واجزاء مدارس کافرونجس‌اند وبه‌مردم گفته بودند که این مدارس اطفال مسلمانان‌را بی دین و خارج از مذهب می‌کند نزدیك بود که رشتهٔ مکاتب ازهم‌گسیخته گردد که جناب حجة‌الاسلام مدرسهٔ اسلام را تأسیس نمود آن وقت مردم دانستند که مدرسه و علم منافاتی با دین داری ندارد و این وجود محترم در ترویج مذهب اسلام و در تقویت و اجرای قوانین خیرالانام مراقبتی تام داردکما این که مجلسی هم برای شبهات مذهبی منعقد فرمود ومعارف را حتی‌المقدور در این مملکت دائر و تشویق نمود . آثار خیریه و اقدامات برّیّهٔ ایشان را همه می‌دانند .

حالا باداشتن پادشاهی چنان و رئیس روحانی چنین تا یك اندازه مقتضی موجود و موانع مفقود و این ایام لیل و ظلمانی برای ما ایرانیان و خیرخواهان اسعد زمان مغتنم و مسعود . وقت را غنیمت دانید و فرصت را مغتنم شمارید بیائید جنبش و حرکتی نمائید و در

(۱) آنچه از مدایح این پادشاه گفتم به مقتضای آن عصر بود که غیر از این ممکن نبود گفته شود .

موجبات ترقی مملکت و تربیت افراد ملت و ابناء وطن عزیز، کوشش و جوشش نمائید شاید بالاخره بتوانید اهالی مملکت رااز قیدعبودیت واسارت رهائی داده آزاد سازید و مقام منیع شرف و ملیت و قومیت و افتخار را درك نمائید و خود را به مقام عزت و سربلندی برسانید وآبهای رفته را به زور بازوی غیرت وحمیت به جوی بازآرید (۱) .

جناب ذو الریاستین آقا میرزا احمد کرمانی که حاضر در آن مجلس بود و سنش قریب به چهل سال، شخص فاضل باعلم و دارای اخلاق حمیده و صفات محموده ملت خواه و وطن دوست (مؤلف صرف صالحی) ازسابق مسبوق به مقصود بودکلام بنده را قطع نموده و چنین گفت : امیدواریم که در چنین ایام و از برکت حقیقت اسلام بتوانیم تخم علوم و معارف و تربیت و بیداری را در قلوب افراد بکاریم و چند دیگرحاصل و ثمر را برداریم و یا تخمی را که پیشینیان کاشته‌اند ما آبیاری کنیم و ثمر را برگیریم زیرا که تاکنون به طوری که باید و شایدکسی نگفت و به خیال بیداری مردم که افتادند به آخر نرسانیدند و قدمهای مردانهٔ مجدانهٔ آنان را قطع کردند و دشمنان تمدن‌آنها را به زوایای محبسهای تنگ و تاریك انداختند ، لکن امروز که ما به تقویت و همراهی جناب حجةالاسلام اتفاق کنیم و اتحاد و وفاق نمائیم و معایب و خرابیها را به اهالی ارائه دهیم قهراً و طبعاً خود اهالی رفته رفته درمقام اصلاح برمی‌آیند بعد ازآنی‌که درمقام اصلاح برآمدند البته به‌جائی می‌رسند .

بندهٔ نگارنده‌گفت : هرگاه اجازه بدهید قدری ازکتاب ابراهیم‌بیك راکه بیان می‌کند حالت ایران وایرانی‌را، بخوانم . حاضرین‌که بعض ازآنها مسبوق به‌مقصود بودند فرمودند البته بخوانید زیراکه انعقاد این مجلس برای این‌گونه مذاکرات است نگارنده فوراً کتاب را بازکرده صفحهٔ (۶۶)راکه خطاب به وزیرداخله است خواندم سبب خواندن کتاب‌ابراهیم بیك چند امربود .

اول، آن‌کههمهٔ اهالی‌آن مجلس جرئت‌استماع این‌گونه مذاکرات رانداشتند وازترس آن‌که شاید خبربه عین‌الدوله برسد درشرف حرکت کردن ورفتن بودند ولی کتاب خواندن چندان نقلی و ترسی نداشت .

دویم ،آن‌که ایرانیان مطالبی راکه در کتاب باشد بهتر اهمیت به‌آن می‌دهند و خوب حاضر ومهیای استماع می‌شوند .

سیم ،آن‌که هرکس متکلم به‌این‌کلمات می‌شد فوراً به‌اومی‌بستندکه بابی و لامذهب است لکن درخواندن کتاب محذوری نبود .

---

(۱) خوانندگان می‌دانند هنگام نطق و خطابه نظر به تنبیه و هیجان خاطر مخاطب و بیداری قلوب است و باید اغراق و مبالغه درنطق باشد تا سائق غیرت شود .

چهارم ، آن که کتاب ابراهیم‌بیك تازه شایع شده بود هرکس نسخهٔ آن را نداشت و مایل به شنیدن و خواندن مطالب آن بودند .

این جواب را هم نگارنده با بعضی مهیا کرده بودیم که اگر گرفتار شویم و یکی از ملاها برما ایراد وارد سازد که این کتاب از کتب ضاله است چرا می‌خواندید به او بگوئیم ما برای این‌که ردّی برآن بنویسیم وبعض مطالب آنان‌را نقض‌کنیم‌آن‌را می‌خواندیم. خلاصه کتاب را دردست گرفته چنین خواندم .

خطاب به وزیر داخله

حالا بفرمائید ببینم در کدامین شهر از شهرهای این مملکت وسیع بیمارخانه بنا نهاده‌اید و یادارالعجزه مسکن ایتامی ساخته وبرای تربیت اطفال بی‌کس‌ملت دارالصنایعی پرداخته‌اید؟ ودرکدامین‌قصبه از قصبات وطن برای تسهیل نقلیات راههای شوسه‌درست کرده‌اید؟ و اسباب ترقی و تسهیل زراعت و فلاحت را که مایهٔ حیات ملك و ملت است فراهم آورده‌اید؟ درباب ترقی تجارت مملکت که دولتهای بزرگ دقیقه‌ای از آن غفلت نکرده بلکه ملیونها پول درراه توسیع آن خرج‌نموده‌اند ودر موقع‌اقتضا برای‌حصول مقصود آن‌خونریزی‌ها کرده‌اندچه‌اقدامات مجدّانه از شما سرزده‌است؟ آیا هیچ خبر دارید که سالیانه از امتعهٔ ایران چه‌قدر به خارج حمل و نقل می‌شود یاچه‌قدر مال‌التجاره ازخارج داخل‌این‌مملکت می‌شود؟عجبا هیچ‌به‌خاطر مبارك عالی خطور کرده است تدبیری بکار برده باشید که مقدار امتعه و محصولات داخلیه که به خارجه می‌رود بیش از آن باشد که از خارجه به مملکت داخل می‌شود تا دخل وطن را بر خرج آن غلبه روی داده رعیت را بدان وسیله توانائی حاصل آید و خزانه دولت آباد گردد؟! چرا باید رعیت ایران‌تاجزئیات لوازم زندگانی‌محتاج خارجه باشد؟آیاشمع‌کافوری را خدای تعالی نصیب‌کاملهٔ خود اختصاص داده یاکاربشراست ؟ مگرقند از آسمان می‌بارد؟ عجبا خاك ایران استعداد رویانیدن چغندر و یانیشکر را ندارد! مگر پیه‌گاو وگوسفندایران مانند پیه مواشی ودواب ملل خارجه قابل تصفیه نیست؟ یاللعجب مگر این‌همه پنبهٔ ایران‌که به کرور ها به خارج می‌برند کفایت ملبوس اهالی را نمی‌کند؟! جناب وزیر از مقدار نفوذ و جمعیت ایران هیچ خبردارید ؟ از مقدار توالد و تناسل که مایهٔ بقا ودوام قومیّت و ملیّت مااست آگاه هستید ؟ آیا تاکنون اسباب مهاجرت این همه ایرانی را که به‌ممالك روس و عثمانی وهند پراکنده می‌شوند تحقیق فرموده تدبیری برای‌منع این‌کار بکار برده‌اید ؟ چرا اقدامات بکار نمی‌بریدکه برای رفع احتیاج ملت اقلاً دربعضی ولایتهای مناسب فابریکهای مختصر بنام سرکار ساخته و پرداخته‌گردد؟ خواهید فرمود که ساختن (فابریك) وظیفه و تکلیف من‌نیست سلّمنا لکن تدبیر احداث آن و تشویق نمودن ملت وضامن شدن به‌حفظ حقوق رعیت‌کار وزیر باکفایت وخردمند باانصاف است . به‌خدا در ممالك خارجه این‌ها راکه‌یکان یکان شمردم همه از تکالیف وزیر داخله است باید رشتهٔ این‌گونه نیك‌بختیها رااواز هرجانب

پیداکرده به‌دست رعیت بسپارد هرگاه نکندمعاقب‌ومسئول است‌چرا اسباب‌پریشانی‌وپراکندگی ملت را نمی‌پرسید که سبب چیست؟ سالیانه چندین هزار رعیت ایران ترك دار و دیار خود گفته به‌خاك عثمانی و روس و هند می‌ریزند ودر ممالك غریب در پیش دوست و بیگانه بدان ذلت و خواری و پریشان روزگاری‌بسر می‌برند؟ آیا هنوز زمان آن‌نرسیده‌که وزرای‌ایران رعیت را به‌حکام وحکام را به پیشکار و پیشکار را به بیگلربیکی و داروغه وآنان به‌کدخدایان و ایشان‌هم به فراشباشی ونایب نفروشند ؟

در کدامین مملکت دیده شده است که داروغگی شهر را به اجاره بدهند وانگهی به اراذل و ادانی ناس .آخر انصاف باید کرد این مأموریت گرامی رادر ممالك متمدنه دایرهٔ پلیس می‌نماید . آیا رواست که پلیس مردمان بی‌سروپا و بی‌سواد باشند و علاوه برهمه عدم لیاقت تجار زادگان محترم را به اسباب چینی‌های گوناگون به انواع کارهای نامناسب متهم ساخته‌آبرو واعتبارشان را برای پنج تومان پایمال سازند؟ واز جوانان باحیا ونجیبی برای شرم از پدر ومادر وبرادر بی‌هیچ تقصیری چهل پنجاه تومان یا زیادتر به‌نام جریمه بگیرند آیا از وضع ناگوار این گمرك خانه های بی تعرفه که موجب هزار گونه شماتت دوست و دشمن است خبر ندارید‌که از یك جور متاع داخله یاخارجه از یکی دو تومان و ازدیگری یك تومان و ازیکی دیگرکه‌گویا پدرش سرباز یابرادرش توپچی است پنجهزار می‌گیرند . اصلاح این‌هم‌که محتاج به‌پول وآدم یا تدبیرآسمانی نیست تاچند دردست حکام ظالم درباب رفتار آنان بارعیت واخذ مالیات کتابچه ودستورالعمل مانندی نخواهد شد، تاکی حال این ودایع‌گرانبهای خداداده را که رعیتش نام‌است رعایت خواهید فرمود، آنان را به‌هوای‌نفس حکام بی‌مروّت سپرده ناگزیر از تبعیت خواهشهای رذیلانهٔ آن فرومایگان خواهید داشت آیا دولت سه‌هزار سالهٔ ایران مقتدر نیست که در هریك از شهرهای معظم خود ادارهٔ صحیّه برپا نموده سه‌چهار نفر طبیب موظف بداتجاها بگمارد که مردمان آن شهر رااز اجل‌معلقی که اثر جهل‌ونادانی متطببین(۱) است برهاند؟ چرا به‌جهت معالجهٔ جذام وبرص‌که دردورهٔ اول معالجهٔ آنها خیلی آسانست بیمارخانه نباشدکه درهرشهرمسافر دراول ورود به‌جماعتی ازین بدبختان دچار نشود که از آسیب این مرض کثیف لب و دماغشان ریخته و چشم و دهانشان را اعوجاج روی داده‌کف گدائی به‌پیش خودی و بیگانه دراز کرده خودشان‌مانند وحوش در بیابان زیست کنند و از دار و دیار مطرود و در نظراهل و عیال منفور باشند؟ به خدای که‌از برای مردوطن دوست غیرتمند مرك ازدیدن حالت آن بدبختان سهل و آسانتر است ؛ من یکبار آنان را دیدم و هنوز دلم در تب‌وتاب است شما همه روزه می‌بینید و هیچ

(۱) متطبب در زبان عرب کسی را گویند که خیلی طب بداند و در فارسی کسی را گویند که‌علم طب رابه‌خود ببندد ودرواقع نداند .

گردی به‌دامن کبریای شما نمی‌نشیند مگر نه اینان ابنای وطن شما و برادران دینی شمایند دیگران برای حفظ حیات یك تن‌ازابنای وطن وبنی‌نوع‌خودشان چه زحمتها برخود هموار نموده چه پولها خرج می‌کنند اصلاً این‌کارها که در انظار خارجه موجب ننك دولت وملت و اسباب هزار گونه سر زنش خودی و بیگانه است محتاج چندان مخارج گزاف نیست که دولت و ملت از تدارك آن عاجز باشند، به وحدانیت خدا قسم از خود ملت وجه اصلاح این گونه معایب را که سبب کاهش شئونات دولت در انظار بیگانگان است به سهل ترین وجهی می‌توان گرفت که از آن روی در ظرف بیست و سی سال اولاد و اقارب و بستگان یك مرد فقیهی که خود به‌وساطت چندین نفر ازدولت تنها سالیانه شصت تومان وظیفهٔ دعاگوئی داشت اکنون صاحب پنج‌کرور ثروت و سامان بشوند ، اما برای اصلاح‌نقایص جزئیهٔ وطن‌نمی‌شود به اعانت عمومیه رجوع نمود وهمچنان‌کار مقدسی رااز پیش برد ؛ دراین‌باب آنچه لازم‌است تنها حسن نیت و تدبیر و درستکاری و بی‌طمعی است در صورتی‌که ملت خود را از دولت و دولت خود را ازملت دانست وفهمیدکه اینان لازم غیرمفارق و تنها درلفظ دو ، اما درمعنی واحدند همه کارهای سخت ساخته و پرداخته می‌شود از دولت و میامن اتفاق این دو عنصر گرامی وطن هیچگونه مشکلاتی درمقابل پایداری نتواند نمود .

دولت همه ز اتفاق خیزد   بی دولتی ازنفاق خیزد

به‌دستیاری عدالت ومساوات برهمهٔ سختیها غلبه توان نمود در اثنای این مسافرت که قسمت قلیلی از ممالك ایران را دیدم دلم خون شد همه جا ملك پریشان ، ملت پریشان ، تجارت پریشان ، خیال پریشان ، عقاید پریشان ، شهر پریشان ، شهریار پریشان ،خدای را این‌چه پریشانی است! تعجب دارم‌که با این‌همه پریشانی دیگر ، این جمعیت وزراء چه لازم است ؟! عرض بنده همین بود که از شما پرسم سبب این همه پریشانی چیست اگر رسول خدا از شما بپرسدکه ای وزرای ایران و ای رؤسای ملت کوشریعت من ، کواسباب جهاد شما ، کومجاهدین شما ،کو ایمان شماکه من حب وطن را ردیف آن‌قرار داده‌ام چه‌جواب عرض خواهید کرد، و چه عذر خواهیدآورد؟هرگاه یك دوست ویا دشمنی از شما بپرسد که آیا چه مانع شد که در مدت این پنجاه شصت سال سلطنت که بی منازعهٔ خارجه در نهایت استقلال و راحتی حکم می‌راندید نتوانستید از این بیست و پنج کرور (۱) جمعیت ایران بیست‌وپنج نفر راتربیت کنید که بتوانند بطور لایق از عهدهٔ ادارهٔ گمرکات مملکت برآیند تامحتاج نشوید که از فرنگستان ملل خارجه را به‌مواجب گزاف کرایه کرده به‌گمرك‌خانه های خودتان بگذارید چه جواب خواهید گفت ؟

(۱) نمی‌دانم این‌عدد بیست وپنج کرور راکه‌دربین ایرانیان انداخته است‌که ازمسلّمات وبدیهیات‌اولیه شده‌است؛ وحال آن که جمعیت ایران تاکنون تعداد نشده است و بطور تخمین هم ازپنجاه کرور متجاوز است .

اگر بیگانه‌ای از شما بپرسد که چه‌مانع پیش‌آمد که شمادر مدت شصت سال نتوانستید به مالیات این مملکت وسیع حاصل خیز یك ملیون تومان بیفزائید که خرج تزیید اسباب مدافعهٔ وطن شود چه جواب مسکت براو خواهید داد؟ و حال آن‌که‌در ظرف این مدت‌شصت سال به مالیات سایر مملکت‌های دور و نزدیك چند مقابل اول افزوده‌اند و همان مقدار نیز آبادی وجمعیت آنهازیاد شده‌است، اگر ناموس‌خودتان ازشما بپرسدچه صرفه دیدیدکه مداخل مملکت را فقط منحصر به‌اخذ رشوه وتعارف و جریمه داشتید واز فراهم آوردن اسباب‌تزیید مالیات و توسیع دایرهٔ تجارت‌و زراعت وطن‌غفلت ورزیدید چه‌پاسخ خواهید داد که‌موجب رفع سرافکندگی شما گردد ؟آیا می‌ترسیدکه از اصلاح جنگلهای مملکت‌وکار فرمودن‌معادن بی‌صاحب وفراهم آوردن اسباب نقلیات وطن کمتر از تاخت و تاز رعیت منافع حاصل آید؟ آیا نمی‌دانید که‌رعیت به‌مثابهٔ دست وپای دولت است و پریشانی امروزهٔ آنان پنج‌روز دیگر سبب خواری وپریشانی خود شماست؟ انتهی .

تا این‌جای کتاب خوانده شد و تا یك اندازه مقصود بعمل آمد چه اکثر از حاضرین مسبوق و مهیا و مستعد بودند اشخاصی هم‌که مسبوق نبودند اگرچه پس از اظهار حرارت به برودت دائمی برگشتند لکن بکلی مأیوس نشدیم .

نگارنده‌گفت : آقایان بسیاری از اشخاص قبل از این شروع به‌این‌کارکرده اند اما مدعی به‌راخیلی بزرك وانمود کردند و مانند ناصرالدین‌شاهی برای آنان مانع و عائق بود و علما هم همراهی نکردند به‌این جهت به‌مقصود خود نایل نشده‌اند لکن ماادعا و مقصود را منحصرمی‌کنیم به‌تقاضای اجرای قرآن، طرف هم مظفرالدین‌شاه است‌که حالش معلوم است، آقای طباطبائی هم باما همراه است، آقایان‌دیگر هم چون مقصود ماراکه اجرای قرآن‌است بدانند البته همراهی‌خواهند فرمود. شیخ محمد فیلسوف شیرازی‌که از حاضرین بودگفت : این شیخ فضل‌الله و شیخ عبدالنبی وبعض دیگر را که من می‌بینم اگر العیاذبالله خدا با آنها طرف شود و به‌خلاف ریاست آنها رفتارنماید هرآینه اورا تکفیر می‌نمایند چه‌جای کلام‌خدا. دیگری‌گفت: باید از طریق خودشان وارد شد و جلب ریاست به‌طرف آنها نمائیم تا حاضر شوند. نگارنده‌گفت :آقایان مقتضیات‌زمان را اگر بخواهید بدانید این عرض و حکایت مرا گوش دهید :

درچند سال قبل به‌ناصرالدین شاه راپوت دادندکه شب ها جمعی در محلهٔ سنگلج در یك خانه اجتماع کرده و در امر مملکت واصلاح مذاکره می‌کنند پادشاه جمعی را فرستاد شش هفت نفر از اصلاح خواهان که دور هم نشسته بودند مأخوذ و شبانه آنها را به حضور پادشاه بردند چاهی‌که در اندرون حفرکرده بودند که برف در آن می‌ریختند و یا برای همین جور کار ها مهیا بود سنك سر آن را برداشته مأخوذین را در آن چاه انداختند آن وقت خود پادشاه تفنك را بدست گرفته متجاوز از سی فشنك از پی آنان فرستادکه به‌اعتقاد خود زودتر آنها را به اسفل الدافلین رساند و حاضرین را هرکدامی یك اشرفی انعام داد

برای شکرانهٔ موفقیت برقتل آنها. لکن مظفرالدین شاه ازقتل یك نفر میرزا رضای کرمانی نادم است‌واز مرحوم شدن حاج میرزا احمدکرمانی در انبار به‌وحشت، دیگر آنکه مقصود ما اجراء قرآن است و بس.

امروزاز هزار نفر اهل این شهر یك نفر را ما با خود همراه‌کنیم به مقصود خواهیم رسید آقا سید برهان خلخالی‌که حاضر در آن مجلس بود گفت: درهرمملکتی که تمدن و ترقی و قانون ظاهر شده است از غیر پایتخت شروع شده است و از جماعت فقراء و کسبه اقدام شده‌است شما می‌خواهید درپایتخت‌که اهالی‌آن همه‌پروردهٔ نعمتهای شاه وهواخواهان سلطنت اند این مقصود را پیش ببرید وانگهی به اطمینان رؤساء وصاحبان مسند بر فرض‌که ما مقصود را پیش بردیم فردا همین آقایان که شما به قوهٔ ایشان مستظهرید بر مردم مسلط خواهند شد منتها تغییر موضوع را سبب شدید.

جناب ذوالریاستین کرمانی‌گفت: مقصود ما بیداری مردم است از راه اجراء قرآن اگرما اقدام نکنیم دیگران اقدام خواهندکرد پس‌خوب است ما به‌مفادکنتم خیرامةٍ اخرجت للناس تامرون بالمعروف و تنهون عن‌المنکردامن همت و عزم را به‌کمر زده و لااقل تکلیف خود را که بیداری مردم باشد بجا آوریم حاضرین در مقام اتحاد واتفاق برآمده و با هم معاهده نمودندکه تا آخرین قوای خود را در بیداری اهل وطن مصروف دارند و از لازمهٔ سعی وکوشش‌کوتاهی نکنند و در تزیید اجزاء انجمن به‌دقت بذل جهد فرمایند وچیزی را عائق و مانع از برای این مقصود مقدس ندانند و از هیچ‌گونه فداکاری در این مشروع مهم مضایقه ننمایند وترك جان ومال وخانمان وعیال را سهل‌ترین اقدام بشمارند تا به‌این وسیله و واسطه گوی سعادت و جوانمردی را از میدان بربایند. جناب آقا شیخ حسینعلی ادیب بهبهانی‌که نیزحاضر بودگفت: اما من تا جائی‌که مزاحمت با تکلیف شرعی من نداشته باشد حاضرم. جواب گفته شد شما از دایرهٔ امر به معروف و نهی از منکر خارج نشوید.

نگارنده بیان‌کرد: اگربا این حال بمانیم پنجسال دیگراین مملکت اسلامی به‌دست خارجه خواهد افتاد پس مسئلهٔ حفظ بیضهٔ اسلام ما را مکلف کرده است بر حرکت اگر چه حرکت مذبوح هم باشد. مجلس به اینجا ختم و اجزاء متفرق شدند.

***

روز جمعهٔ بیست و ششم ذی‌الحجه هزار و سیصد و بیست و دو که مطابق بود با سوم مارس ماه فرانسه ۱۹۰۵ درخانهٔ جناب ذوالریاستین کرمانی انجمن منعقدگردید سربازان راه صلاح و فلاح وطن در حالتی که از همه چیز جز حبّ وطن وارسته و کمر غیرتمندی و مردانگی برای نجات ملت اسلامیه و هموطنان عزیز خود محکم بسته با دلی پرخون و سری پرشور اجتماع فرمودند بعد از صرف غذا و غلیان میزبان محترم چنین فرمود:

آقایان و برادران عزیز بدانید که تا افراد ملت عالم نشوند حقوق خودرا نخواهند

دانست و تا عموم مردم حقوق خود را ندانند امید اصلاح نداشته باشید ملاحظه فرمائید در هیچ مملکتی از مأکولات ومشروبات عمومی به هیچ اسم دیناری نمی‌گیرند و این مملکت‌ما بر عکس است آنچه فشار می‌آورند به فقراء و ضعفا است و هرچه اخذ می‌نمایند از حقوق فقراء می‌باشد ناصرالدین شاه لعنت نامه نوشته و فرمان باصحّه چاپ‌کرده و منتشر نمودند و سنك لعنت نامه را به دیوار مسجد شاه طهران نصب نموده اند که ازنان وگوشت‌که غذای عمومی است مالیات نگیرند این ایام عین‌الدوله صدراعظم ایران روزی هزار تومان به اسم تعارف از خبازخانه و قصاب‌خانهٔ طهران می‌گیردکه نان وگوشت را به‌هر قیمتی‌که بخواهند بفروشند می‌گویند اعلیحضرت مظفرالدین‌شاه‌گمرك داخله‌رابخشیده لکن‌حاکم حق‌الحکومه می‌خواهد دم دروازه از هرچه وارد شود به‌اسم حق‌الحکومه وتعارف و رشوه بسختی مطالبه می‌کنند بلکه به اسامی مختلفه وعناوین متفرقه یا به‌اسم حق‌الحکومه و یا به‌نام حق‌الصداره و یا بعنوان حق‌کدخدا و یا به اسم قپان داری یك‌جا دم دروازه و یك‌جا میدان وسراها به هر اسم و رسم که بتوانند از مردم می‌گیرند مگر آن که صاحب مال یکی از رؤساء و علماء و رجال دولت باشد ویا بستگی به‌آنها ویا ازآنها نوشته در دست داشته‌باشد اگرصدراعظمی هم عمل خیری نماید وتخفیفی صادرکند صدر اعظم بعد از اوآن‌را نسخ می‌نماید وقبول این ظلمها بواسطهٔ جهالت ما می‌باشد .

نگارنده‌گفت : چند روز قبل از این آقا سید مرتضی باسمه‌چی مدعی شدکه کارخانهٔ صابون پزی دایرکند وصابون بعمل آورد که مثل صابون خارجه باشد و ارزانتر ازصابون متعارفی‌هم بفروشد امتیازهم نمی‌خواست فقط اذنی می‌خواست‌که صابون پزها مانع اونشوند مالیات دیوان را هم می‌داد نمونهٔ صابون را هم به انواع‌مختلفه به‌من داد من هم صابون‌آن را خدمت آقای طباطبائی ارائه دادم جناب معظم فرمود عریضه‌کند به عین‌الدوله چون این عمل خدمتی است به مملکت ورفع احتیاج داخله را از خارجه می‌کند لذا من ازاو معاونت می‌کنم . نگارنده پیغام آقای طباطبائی را به‌آقا سید مرتضی‌گفته و اورا تشویق نموده اوهم عریضه‌کرد به صدراعظم آقای طباطبائی‌هم دراین خصوص چیزی نوشت کاغذآقای طباطبائی وعریضهٔ آقا سید مرتضی‌را به عین‌الدوله رسانیده اجازه نامه صادرشد سید بیچاره به‌اطمینان کامل شروع به عملیات نمود صابون پزها به نظام‌الملك راپورت دادند نظام الملك در مقام ممانعت برآمده که مالیات صابون را ناصرالدین‌شاه به پدرمن داده است و اوهم وقف‌نموده است که باید برود به نجف اشرف و صرف روشنائی مقبرهٔ پدرم‌گردد آقا سید مرتضی‌آنچه گفت من مالیات را می‌پردازم جواب دادند که صابون تو که به این خوبی درآید سایر صابونها را می شکند و آن وقت روشنی قبر پدرم کم می شود سید بیچاره گفت من امتیاز نخواستم به‌سایرین‌هم یاد خواهم داد به خرج نرفت مخارج گزافی‌که سیدکرده بود دماغش را سوزانید . لباسهای نگارنده هم‌که البته با صابون‌مجانی خوب شسته می‌شد بهمان حالت

کثافت باقی‌مانده است برای این‌که در سرمقبرهٔ مرحوم نظام‌الملك يك‌چراغ زیادتر روشن گردد حالا شما آقایان این بدبختی را جز از نکبت جهل می‌دانید؟ پس‌کاری بکنید که‌قانون در مملکت تدوین و اجرا شود پس از تدوین قانون معارف هم تکمیل خواهد شد .

دیگری گفت : من منکر لزوم قانون نیستم ولی عرض می‌کنم اگر علم نباشد قانون که تدوین نمی‌شود سهل است ، که هیچ چیز اصلاح نخواهد شد ملاحظه کنید مرحوم امین‌الدوله کارخانهٔ کبریت سازی آورد و در کهریزك کارخانهٔ قند سازی احداث نمود وکلی خرج کرد؛ هم کبریت اورا دیدیم، و هم قندآن‌را خوردیم. درمحلهٔ دروازه قزوین کارخانهٔ بلور سازی راه انداختند. صنیع الدوله کارخانهٔ نخ بافی‌آورد، شیشه ونخ هردو را دیدید چه‌شد که همه خراب و بایر ماند این خرابی جز از بی‌علمی بود ؟

جواب گفته شد این همه از نبودن قانون بود چه این کارخانه‌ها را امین السطان به واسطهٔ عداوتی که با امین الدوله داشت بایر و خراب خواست زیرا که این کارخانه ها به دخالت امین‌الدوله دائر شده‌بود ودر زمان صدارت او اگر قوهٔ امین السلطان تمام نشده‌بود ازمدارس هم امروز خبری واثری نبود چنانکه نهایت سعی را در انهدام مدارس نمود لکن خدا نخواست و سه قوه در مقابل قوهٔ امین السلطان ایستادگی‌نمود ؛ یکی قوهٔ روحانی‌آقای طباطبائی، دیگرفطانت وزیرکی‌حاج میرزا یحیی‌دولت‌آبادی(۱)، سیم‌اشاعه وتکثیرمدارس. و الاّ مؤسسین مدارس نزديك بود مضمحل و معدوم شوند چنانچه مفتاح الملك (۲) در عین ترقی مدرسهٔ افتتاحیه‌که عدد شاگردش از سیصد تجاوزکرده بود واسمش آفاق را گرفته‌بود يك دفعه از کار و ریاست مدرسه کناره جست و آن همه خسارت را متحمل گردید وهمچنین میرزا علی‌اکبرخان ناظم الاطباء (۳) که از اساتید دارالخلافه به‌شمار می‌رفت و در تأسیس مدارس عزمی راسخ و جهدی کامل داشت يك دفعه از کار عقب نشست و آن همه مساعی و مجاهدتش به هدر رفت و يك عالم حرارت و شوقش به بی‌میلی امین‌السلطان منتفی وخاموش شد وکذا سایرین. حالا اگر ما مجبور بودیم که در تحت قانونی باشیم که شاه و صدراعظم ازآن نتوانند مخالفت نمایند، این اشخاص بزرگ هرگز دست از مقصد خود برنمی‌داشتند.

باری چون قانون جاری نیست اگر امروز مردم به‌کاری اقدام‌کنند فردا کسی دیگر آن کار را خراب خواهد کرد . به این جهت مردم امنیت و اطمینان ندارند . آیا نظر نمی‌کنید به حال شرکت عمومی‌که ملك‌التجار کتابچه نوشت بلیطی چاپ نمود اعلیحضرت شاهنشاه (مظفرالدین‌شاه) به‌صحّهٔ مبارك آن را موشّح و امین‌السلطان‌آن‌را مهرنمود هفده

---

(۱) جناب حاج میرزا یحیی دولت آبادی حاوی وقایع تاریخی است شرح حال ایشان عماً قریب خواهد آمد .

(۲) جناب مفتاح‌الملك ازاشخاص وطن دوست و عالم است شرح حال ایشان نیزمیآید.

(۳) جناب ناظم‌الاطباء کرمانی صاحب تألیفات بسیار و مدون لغت فارسی است شرح حالات ایشان انشاءالله می‌آید .

نفر یا بیشتر از تجار معتبر پشت بلیطها را مهر و ذیل بلیطها را امضاء نمودند به‌این بهانه چندکرور پول جمع نمودند حال صاحبان بلیط آنچه مطالبهٔ پول و یا منافع شرکت عمومی را می‌نمایند جوابی نمی‌شنوند خیلی که سخت می‌گیرند ملك التجارمی‌گوید در وسط سرای امیر و یا باغ قصر در شمیران عمارت بنا کرده‌ام و فلان قدر خرج شده است آنچه شرکاء می‌گویند ما پول دادیم که امتعهٔ ایران را دایر و ترویج و تجارت‌کنی نه عمارت بنا نمائی فحش و تغیّر جواب می‌دهد اگر باز سخت‌تر بر او بگیرند خواهدگفت : بلیط هارا به‌رعیت خارجه خواهم فروخت چند روز دیگر هم شاید مفلس نامه تمام و به‌خانهٔ یکی از آقایان و یا به یکی از سفارتخانه‌ها متحصن خواهد گردید حالا اگر قانون بود و مجازات و مکافات می‌دادند و نمی‌گذاردند پول مردم تفریط شود چه‌قدر شرکتها و انجمنهای تجارتی تشکیل می‌یافت . البته سدّ اهواز بسته و خط‌آهن هم‌کشیده می‌شد ملت صاحب‌ثروت و مملکت آباد می‌بود .

خلاصه مذاکرات به‌طول انجامید بعضی معتقد به‌این‌که اول باید قانون اجراء شودتا از برکت قانون معارف تکمیل گردد بعضی را عقیده این بود که اول باید معارف راتکمیل نمود چه تا علم نباشد قانون تدوین نخواهد شد . ذوالریاستین که پی بهانه می‌گشت که کتاب خوانی کند فرمود ما وزارت خارجه را می‌بینیم که به یك اندازه مردمان عالم را جمع‌کرده است ونسبت به‌ادارات دیگر بهتراست آیا هیچ اثری بروجود آنها مترتب است ؟ و آیا اگر یك عهد نامه و یا یك نوشته را که راجع به خارجه باشد از وزیر آن اداره بخواهند می‌تواند آن را دست آورد، ویا اگرتاریخ یك واقعه‌ای ازوقایع را ازجناب وزیر استیضاح خواهند از عهده برخواهدآمد، ویا اگر به‌او بگویند مأمورشما در سرحدّ سیستان چه قدر از سرحد را باخته است می داند آن مأمورکیست و چه‌کرده است ، و بالفرض که بداند، بخواهد بدون اذن و اجازهٔ صدر اعظم‌آن را عزل و مأمور امینی بجایش نصب کند می‌تواند ؟ ویا توانائی‌آن‌که امری راکه راجع به‌رعایای ایران است راجع به‌سفیراسلامبول ویا مأمور مصر نماید دارد یا نه ؟ بالاخره آیا این وزیر امور خارجه فضایح اعمال وافعال وزراء سابق را دانسته یا نه بر فرض دانستن آیا عمل بر طبق عملش می‌کند یا نه ؟ کلام که به این‌جا منجر شد کتاب را یکی برداشته و چنین خواند:

خطاب به وزیرخارجه

جناب وزیر از شما سؤال می‌کند یك نفر غریب ومتعصبی از ملت ایران .
سبب فضاحتی که درممالك خارجه قونسول‌های شما می‌کنند آیا خبردارید یا نه ؟
تا چند این تذکره های دولت که نمایندهٔ تابعیت ملت ایران درانظار خارجه‌است
مانند کاغذ دوا پیچی عطاران بی‌قدر و بی‌اعتبار خواهد شد ؟ تاکی این بروات
شرف ملی‌ما مثل کاغذگنجفه درمحالّ متعدده بفروش‌خواهد رسید؟ آن‌هم بقیمت‌های

متفاوت ، مثلاً در طهران پنج‌قران ، در تبریز یك‌تومان ، درکنارارس یك‌تومان و نیم ، در قفقاز چهارمنات ونیم ، درخاك عثمانی هفتاد و پنج غروش و گذشته از اینها مأمورین شما در همه‌جا به هر دزد و دغل و بی‌سروپائی از تبعهٔ خارجه که چند غروش بدهد این تذکره‌ها را خواهند فروخت، که درتمام ممالك عثمانی و روس ، حتی در فرنگستان به‌نام تبعهٔ ایران دزدی وانواع فضاحتها را مرتکب شده ، ما را درمیان هفتاد و دو ملت رسوا نمایند . در بعض جاها که بدست حکومتها افتادند پس از تحقیقات معلوم شود که آن دزد و جیب‌بر یا از ارامنه ویاگرجی‌قفقازبوده ، یا از راهزنان وچپاولان‌عثمانی که قونسول‌های ما آن‌تذکره را به ایشان فروخته‌اند . آیا با این حال عظمی برای آن قونسول و یا اعتباری برای آن تذکره که دارای نشان و علامت دولتی و ملتی ماست باقی خواهد ماند؟ آیا رواست که بعضی‌سفرای شما هم دانسته و فهمیده ، درمقابل‌چندلیرای مردار و متعفن ازمقام بلند خودشان خجالت نکشیده مرتکب این فضاحت بزرگ شوند ؟ این رشوت مشئوم تاچند ازمأمورین شما مانع هرگونه مؤاخذه ومسئولیت خواهد بود ؟ عجباً هنوز وقت آن نرسیده است که جلو این رسوائیها گرفته شود و دولت و ملت از زیر بارگران بدنامی و ننگ رهائی یابد . تا چند قونسول‌های دول خارجه به‌سبب این بی‌نظمیها در وطن ما فعّال مایرید بوده وبالعکس قونسول‌های شما در ممالك روم و روس‌چون دست نشاندهٔ ولاة وحکام ازآنان تملق وچاپلوسی خواهند نمود .

سفرای شما محض پرده پوشی به سیئات اعمال خودشان این زیاده روی و تعدّیات قونسول‌های خارجه را حمل به عدم اقتدار دولت ایران خواهند کرد و شما نخواهید دانست که این معنی غلط است زیراکه در عالم دولتهای ضعیف‌خیلی هستند هرگاه بنابراین باشدکه اقویا، ضعفا راپایمال‌کنندامورددنیا مهمل می‌ماند. بلی هر دولتی که قانون معین ومدوّن ندارد به او همه طور رفتار می‌کنند و دیگری هم مانع نمی‌شودحالا جنرال قونسول انگلیس یا فرانسه یا روس هرگاه هنر دارند در بلغارستان که حکومتی‌تازه و جمعیتش زیاده برسه میلیون نیست به کاری مداخله نمایند ویا این‌که به یکی از تبعهٔ بلغار بگویند که از اینجا برخیز و در آنجا بنشین همان روز نعلهایشان را می‌کنند چنانچه تاکنون چندین بار کنده‌اندبلکه سفراء وقونسول‌های خارجه این زیاده روی راکه درایران می‌کنند خود از سفراء ومأمورین ایران سرمشق‌گرفته‌اند درحالتی که آنان حافظ حقوق رعیتند خود علی ملاء النّاس آنان را به چاپیدن ...

از مأمورین خارجه چه توقع توان داشت در صورتی که خودمان قانون و

عدالت نداریم به‌چه‌زبان به ایشان توان‌گفت‌که با ما به عدالت رفتار نمائیدبخدا پناه می‌بریم از این وضع ناگوار که هرجا قدم نهی پراست از دلسوختگان که دودآهشان روی‌سپهررا تیره‌وتاریك می‌کند ازتعدّیات‌داخله می‌گریزند درخارجه به ظلمهای بدتر ازآن گرفتار می‌شوند به هرجا وهر ده‌که درممالك روم و روس می‌رسی خواهی دید که جمعی بیعار و بیکار بنام فراش دور یکی را گرفته اسمش را قونسول‌گذارده‌اند و به اتفاق او کمر به تاراج وغارت این بیچارگان آواره از وطن بسته‌اند که نه در دفتر دولتی اسمی از آنان هست و نه رسمی .

اولاً چرا درداخله ابواب ظلم را برروی ایشان نبست‌که ترك وطن‌گویند.

ثانیاً قونسول‌ها چرا ازهریك از این بیچارگان سالی‌پنج‌منات‌بعنوان پول تذکره بگیرند و به‌کیسهٔ خودشان برود .

هرگاه بفرمائیدکه‌آنها را درمقابل مواجب به‌ایشان می‌دهیم بخدای بسیار مغبون هستید درصورتی‌که این پول از رعیت گرفته می‌شود هرگاه دولت بگیرد و بدین‌بی‌مروّتان بی‌شرم‌مواجب‌بدهد سالیانه مبالغ‌زیاد منفعت خزانهٔ دولت خواهد بود و امثال این رسوائیها نیزتا یك درجه از میان خواهد برخاست . امروز در ممالك روم و روس هرایرانی ازهرطبقه که باشد وقتی بمیرد اولین وارث او سفیر و قونسول است هرگاه وارث وطلب کار او قدرتی داشته باشند ایشان نیز حصه‌ای توانند برد والّا، فلا و همچنین است مسئله باشپرت . درست حساب شده در ایاب و ذهاب یك نفرایرانی به‌زیارت مکهٔ معظمه از هرسرحدّی‌که حرکت‌کرده چهل وپنج تومان تا باز گشت بدان نقطه پول تذکره و قول باید بدهد و اقلاً همه ساله چهار هزار ایرانی به مکه می‌رود ، وجه تذکرهٔ اینان سالیانه زیاده بریکصد و شصت هزار تومانست واگر در سالی ده هزار نفرمشرف شوند تقریباً به یك‌کرور تومان می‌رسد که با این مبلغ در تمام نقاط مهمه و مقتضیهٔ ممالك روس و عثمانی قونسول‌های با مواجب و تعلیمات مخصوصه توان گذاشت‌که در حین وقوع شکوه و شکایتی طرف مؤاخذه و عتاب هم بشوند .

در بندر جدّه که دروازهٔ قبله ما و طرف توجه عموم اسلامیان است چرا باید کارپرداز نجیب و باادب و متدین پادشاه شناس از خانوادهٔ معروف صاحب علم و سواد نباشد و همه ساله دربیع من ترید کارپردازی آنجا را به‌دست هرسفلهٔ بی‌پدر و فرومایه وبی‌سواد درمقابل یکی دوهزارلیرا بسپارند و او را برجان ومال حجاج که رعایت خاطر وحفظ‌حقوقشان برذمّت دولت واجب است صاحب اختیار سازند و اوازهرتذکره‌ای زیاده از یك تومان مانگیرد بی‌شرفانه وبی‌باکانه نیم‌لیرا که معادل دو تومان و نیم است گرفته و باز دست برندارد با جمّال و حمال نیز

در تاخت و تاز آنان شریك شود و برای کرایهٔ شتر و الاغی که‌از جده به مکه سایرین یعنی مسافرین خاك عثمانی و مصر وجزایر و هولند و هند و قفقاز سی غروش می‌دهند از ایرانی دویست غروش که شش برابر آنهاست پول بگیرند و همه ساله همهٔ این‌تفاصیل را در روزنامها بنویسند و فریاد تظلم حجاج به‌آسمان برسدکسی‌گوش ندهد. مرتکبین بی‌آزرم ابداً مؤاخذه نشوند تنها آنچه درجده از حجاج ایرانی قونسول‌های موقتی سه‌ماهه می‌گیرند برای مواجب سفیری کافی است. اگر این‌ها راکه عرض کردم می‌دانید و طرف توجه و اعتنا نمی‌شمارید زهی بی‌انصافی است، اگرخبر ندارید و نمی‌دانید درآن صورت همه حق دارند که شما را غافل پندارند و سزاوار این عنوان بلند نشمارند والسلام.

کلام‌که به‌اینجا رسید اهالی انجمن و فدائیان وطن، بعضی به‌حال تباکی و بعضی از کثرت حزن و غم، ازخود رفته وحالت بهت به‌آنها دست داده. تاچندی حالت‌یك‌کلمه سخن گفتن باقی نبود، هم و غم غریبی عارض هریك‌گردیده به اوضاع غریبهٔ مملکت وگرفتاریهای عجیبهٔ این‌ملت، سربه گریبان تعجب و حیرت وسرافکندگی وفکرت فروبرده بعد ازساعتی به‌حال طبیعی عود نمودند و مجدداً هم‌قسم و معاهد شدند که تاجان دربدن دارند درخدمت به‌ملت ووطن عزیزخودداری ننمایند و به‌هروسیله‌که دست‌آید مردم راازخواب گران‌غفلت بیدار وازسکرات نادانی وجهالت هوشیار سازندکه جمعی را متفق‌نموده تقاضای عدالتخانه و مجلسی از دولت نمایند که به‌کارهای مملکت رسیدگی نمایند و بیش از این ذلت ونکبت را به‌این ملت و مملکت بیچاره روا ندارند. پس ازمذاکرات دیگر اجزاء انجمن متفرق شدند.

این مجلس اگرچه‌نسبت به‌مجلس اول بهتر و خوبتر بود ولی به‌واسطهٔ عدم وثوق و اطمینان کامل هنوز وقت اظهار مقصود نرسیده است و باید در دوسه جلسهٔ دیگر باز کتاب خوانی کرد تاغیرت و حرارت وطن در همگی بروز و ظهور نماید و الا هنوزحبس‌وقتل و اسریقینی‌است وراپورت دادن به‌عین‌الدوله رانسبت به‌بعضی‌ازاجزاء احتمال‌می‌دهیم. راپورت این دو مجلس را کماهی خدمت حضرت حجةالاسلام داده فرمود: امیدوارم که اقدامات خیرخواهانه و اهتمامات مجدانهٔ غیرتمندانهٔ امثال شما اثری بخشد ودست‌غیبی نیزمددی فرماید و چون غرض اصلی نجات این ملت، ازاین روزگار سیاهی است که فعلا چون شب دیجور، تمامی را فروگرفته است. لذا مطمئن‌باشیدکه اقدامات بی‌غرضانه، اثرات خود را خواهد بخشید و چیزی که مکنون خاطر خیرخواهان عالم اسلامیت و انسانیت است از پس پردهٔ غیب بیرون خواهدآمد. ترغیب و تشجیع زیادی در اقدام به‌این مشروع مقدس فرمود و امیدواری و قوت قلبی خود را در این امور خیریه اظهار داشت.

****

جلسهٔ سوم

روز دو شنبهٔ بیست و نهم ذی‌الحجةالحرام سال ۱۳۲۲ هجری در مدرسهٔ ناصری معروف به‌مدرسهٔ سپهسالارجدید، درحجرهٔ جناب‌آقا شیخ محمد شیرازی مشهور به‌فیلسوف ، انجمن تشکیل یافت. جناب فیلسوف که میزبان امروز ما بود سنش قریب به‌چهل سال، درعلوم عقلیه و سیاسیه باربط ، در حب وطن و بیداری اهالی مجد و ساعی‌بود . این فیلسوف با حرارت شروع به‌تکلم نمود و گفت :

من اکثر از مطالب کتاب سیاحت‌نامهٔ ابراهیم بیك را ازحفظ دارم. درضمن برای شما نقل می‌کنم، هر کدام هم که‌آن را بخواهید می‌دهم همراه خود ببرید در خانه‌های خود هرقدرمایل باشید بخوانید ، بلکه ازآن کتاب لازم‌تر خواندن روزنامهٔ حبل‌المتین است در هرجلسه . تااجزاء همگی حاضر شوند، از برای شما روزنامه خواندن الزم است .

یکی از اجزاء گفت : ما امروز لازم داریم که اشخاص عاقل را به‌سایر بلدان روانه کنیم بلکه در ایلات و دهات هم داعی‌گسیل داریم ،که مردم سایر شهر ها را بیدار کنند و نگذارند آنها قبول ظلم کنند .

فیلسوف مذکور جواب داد : شما مردم پایتخت را بیدار کنید قهراً سرایت به‌سایر بلدان هم خواهد نمود، شما از بدبختی خود مذاکره‌کنید، شما نظر به‌همین پایتخت اندازید به‌بینید چگونه هرج ومرج زیاد است. هرکس قوتی دارد برضعیف مسلط خانمان بلکه‌هستی او را نابود می‌کند. فقط نظر خود را محدود و مشخص نمائید و اندکی در امرآب ملاحظه کنید ؛که تمام ممالك متمدنه و غیرمتمدنه ازجهت‌آب از حیث پاکیزگی و محفوظیت راحت و آسوده می‌باشند. ماایرانیها باید این‌گونه آبهای کثیف و مملو از نجاسات را به‌این ذلت و خواری بیاشامیم، آنهم محدود و ممنوع . صدراعظم ایران شنیده است درممالك خارجه مشروبات محدود است، دیگر ندانسته است مراد از مشروب‌آب نیست، بلکه مسکرات است آنهم محدود است ، نه ممنوع . بیچاره عین‌الدوله خواسته است مشروبات را محدود کند، آمده است امتیازآب را داده است به یك نفر سید و او هم جمعی از اراذل و اوباش را با خود همدست نموده، آب‌های این شهر را از صاحبانش اجاره‌کرده و اسم اداره‌اش را ادارهٔ میاه‌گذارده. درهرفصل وهرروزی به یك بهانه ویك اسم مطالبهٔ یك مالیاتی از مردم وخانه‌ها و حمام‌ها و کاروانسراها می‌کند ؛ در زمستان به‌اسم مخارج خرابی نهر، در تابستان به اسم میرابی ، در پائیز به اسم پول آب ، در بهار به نام تنقیهٔ قنات، بعد از آن‌که پول راگرفت آب را درخارج شهر به صاحبان باغ و زراعت می‌فروشد . تا کسی بخواهد دو کلمه حرفی بگویدمی‌گویند: حضرت والانایب‌السلطنه، حضرت‌والاشعاع‌السلطنه، حضرت والا عین‌الدوله، حضرت والا، حضرت‌والا، حضرت بالا، حضرت اشرف، حضرت‌اقدس، دراین‌شرکت دخالت دارند .

Kashmir University Library
Accession No. 74519

مردم هم بشنیدن‌اسم مضاف به‌دولت وسلطنت می‌ترسند، خصوص اگرمضاف ومضاف‌الیه شعاع‌السلطنه و عضدالسلطان و سالارالدوله پسرهای شاه باشند و یا نایب‌السلطنه برادر شاه باشد. آه از ظلم، آه ازجور، آه از استبداد، به این آب کثیف هم عادی و قانع بودیم دارند از دستمان می‌گیرند ، دیگر این آب‌های کثیف راکه حیوانات از شرب آن کراهت دارند ما باید به قیمت گزاف بخریم وبخوریم .

یکی‌ازحاضرین‌گفت: آه ازجهالت، تمام‌این خرابیها ازجهل‌است. چرا مردم اجتماع نمی‌کنندکه دفع ظلم را از خود بنمایند ، چرا ساکت می‌نشینند ؟

نگارنده گفت :آقایان دوکلمه به‌عرض من‌گوش‌دهیداین جناب ذوالریاستین حاضر، این جناب آقا سید محمد حجت کرمانی که از عدول است شاهد، اهالی کرمان در این پایتخت بسیارند ، ازهرکدام سؤال‌کنید مطلع‌اند و جواب خواهند داد. درچند سال قبل در کرمان يك نفررفت‌نزدآصف‌الدوله ،که در آن وقت شهاب‌الملك لقب داشت وحاکم‌کرمان بودعرض‌کرد: آقای‌حاکم‌هیچ وقت درکرمان قیمت ماست از يك من‌پنج شاهی‌زیادتر نبوده، در حکومت شما قیمت يك چارك‌که ربع يك من است به پنج‌شاهی‌رسیده است. فوراً میرغضب خواست و حکم داد سر بیچاره عارض را بریدند ؛که چرا فضولی کرده و در امر تسعیرکه شأن حاکم است چون و چرا کرده است . و نیز درحکومت دیگری يك طفل چهارده ساله می‌رود دکان خبازی‌که‌نان‌بخرد، جمعیت مشتریان زیاد بوده طفل خردسال‌می‌گوید: استاد نانوا، دیشب نان‌گیر ما نیامد من و مادرم بی‌شام خوابیدیم. يك عددنان زودتربه من بده‌که مادرم منتظر وگرسنه است. فراشی‌آنجا ایستاده بود، آن طفل را گرفته چون پول نانش را به فراش نداد لذا او را به طرف دارالحکومه برد . از اتفاقات شاهزادهٔ حاکم سوار بوده وعزم گردش و رفتن خارج شهر را داشته است. درمیدان باغ فراش را می‌بینند که دست‌آن طفل معصوم راگرفته و او رابعنف‌می‌برد، ازفراش استفسارمی‌نماید؛ سبب را فراش می‌گوید: این طفل با بعضی دیگر سنك به‌دکان نانوائی زده و فریادکشیده‌که چرا نان‌کم وگرانست؟ شاهزادهٔ حکمران فوراً حکم داد میرغضب سر آن طفل را برید و نعش‌آن جوان مادر منتظر را در میدان انداختند. باز در حکومت آصف‌الدوله از طهران مؤاخذه کردند وبلوائی در کرمان برای آن عمل زشت شد . در حکومت این شاهزادهٔ حاکم احدی جرئت نکرد يك کلمه بگوید چرا؟ برای آن‌که‌آن حاکم ماهی دو هزار تومان‌خرج قهوه‌خانهٔ امین‌السلطان را می‌داد، برای آن‌که مقتول طفل بود، برای آن‌که يك مادری داشت فقیر، برای آن‌که کرمان در تیول حضرت والاها بود ، برای آن‌که روز بعد از آن روز هم شش نفر گرسنهٔ دیگر روی میدان سر بریدند ، بجهت آن که گفته بودند این طفل بی‌گناه بود و خلافی نکرده،دیگر برای چه ؟ برای آن‌که چندی بعد از آن دو نفر را دهنهٔ توپ گذاردند و اجزاء ایشان درهوا طعمه وکباب مرغها شده بود. دیگر برای چه ؟ برای آن‌که يك نفر

سید محترم را چوب زده و درآب حوض انداختند؛ درحالتی‌که برف هم‌می‌آمد، و پای اورا فراشها گرفته به خاك کشیدند تا آوردند به خانه‌اش . دیگر برای چه ؟ برای‌این که دوگوش و ریش یك استاد سلمانی مسلمانی را از بیخ بریدند و دو هزار چوب به همان حالت به او زدند وچهل تومان جرم ازاوگرفتند ، بجهت این‌که بدون اذن حضرت والا یك نفر جدید‌الاسلام را ختنه کرده بود . که الیوم آن جدیدالاسلام از تجار معتبر کرمان و اسمش میرزا علی است و همیشه می‌گوید : ازمسلمانی خود ندامت ندارم جزآن‌که حاج محمدتقی سلمانی برای خاطرمن مضروب ومقطوع اللحیة والاذنین و مفلوك وبالاخره مرحوم شد. دیگر برای چه؟ برای خیلی از ظلم‌ها، به‌این جهت دیگراحدی جرئت نمی‌کند حرف بزند چون مردم دیده‌اند این امور را می‌ترسند. باید کلیات را درست کرد ، جزئیات قهراً اصلاح خواهد شد . من راضیم که مملکت کرمان برای ایرانی بماند اگرچه روزی ده نفر رابکشند. لکن این وضع حالیه و این خواب غفلت که ما را گرفته است عماً قریب ما را معدوم و مملکت اسلامی را به دست خارجه خواهد انداخت جز آن‌که ملت بیدار و حقوق خود را بدانند .

باری ناطق امروز فیلسوف گفت: دیگر از بدبختی‌ها آن‌که؛ این درباریهای خائن سالی یك‌بار پادشاه رابه‌بهانهٔ استعلاج می‌برند به‌خارجه ودرباطن خود به‌فکرعیش ومداخل هستند ،کلی پول ملت را درفرنگستان خرج خانم‌های فرنك می‌کنند و یاعوض برای ماسگ کوچك و موش بزرگ می‌آورند. خاك گلدانها را باید از خارجه بیاورند برای‌آن‌که اگر یك وقتی یکی ازخانمهای تازه رسیده را مهمان کنند به‌او بگویند خاك این گلخانه را از وطن‌تو آوردیم تاخاطر عزیز آن عزیز خرسند شود (۱) .

پادشاه را ترسانیده اندکه مرض اعلیحضرت علاج نمی‌شود مگر به‌آب معدنی که در خارجه می‌باشد. مالیات ایران بعلاوه قرضهائی‌که ازخارجه می‌کنند خرج سفروفدای هوی و هوس چند نفر دزد درباری می‌شود و حال آن‌که این پول مالیات را باید خرج قشون ونظام کنند و سرباز و مستحفظین مملکت را نان و لباس دهند تا حدود و ثغور را مستحکم نمایند. کشتیهای جنگی دردریااندازند، اسلحه را تکمیل نمایند، اگریك وقتی یك عاقلی در دربار ایران پیداشود وکسی‌این‌حرف را به‌اوبگوید، درجواب می‌گوید: ایلات‌ایران جواب خارجه را لدی‌الحاجة خواهندداد دیگرنمی‌داند ایلات‌خود رافدای شهوت‌چند نفرشاهزادهٔ

(۱) ازیکی ازموثقین شنیدم که‌زمانی سردار نصرت، میرزا حسین‌خان‌کرمانی قونسول روس‌را ضیافت‌کرده‌بود. درمجلس ضیافت اسباب سیگارو شمعچهٔ انگلیسی‌گذارده بود. قونسول سیگار و کبریت خودرا آتش می‌زده‌است میزبان می‌گوید؛ بااین سیگار اعلی و شمعچهٔ معطر چرا کبریت بدبو را آتش می‌زنید؟ قونسول درجواب می‌گوید؛ این‌کبریت را که آتش می‌زنم کبریت مملکت خودم است ولکن آن شمعچه ازمملکت انگلیس‌است درآتش زدن آن خدمتی است به‌انگلیس و درآتش زدن کبریت خود خدمتی است به‌وطن خود ،لکن افسوس که بزرگان و شاهزادگان وطنماافتخار می‌کنند به‌استعمال امتعهٔ دیگران .

نفس پرست نمی‌کنند . ایل وقتی حاضراست که از هم نپاشیده باشند، ولی این‌حرکات واعمال درباریان عملاً قریب ایلات را هم پراکنده و متفرق خواهد نمود. مگر ناصرالدین‌شاه یك‌نفر از سران و بزرگان ایلات را باقی‌گذارده‌است ؟ آتش ظلم در ایلات روشن‌تر و افروخته‌تر است . آخر نظر کنید و به‌بینید وزیر جنگ ما که حضرت والانایب‌السلطنه است شغلش چیست و اطرافش کیست ؟ همه جوانان خوشگل وظریف ، شب وروز همش این‌است که یك جوان خوش صورتی بدام آورد و اورا سرهنگ و سرتیپ یاامیرتومان وامیرنویان‌کند. این سرداران حالیه مناصبشان از زمان طفولیت تحصیل شده است، از برای مشق نظام‌کدام مشق و تعلیم‌را دادند ؟

این از سربازهای ما که به‌هیزم شکنی و فعلگی مشغولند ، این از توپخانه و توپچی که یا به‌دادن پول به‌مردم وگرفتن‌تنزیل، درب خانه‌های حکام شرع مشغول مرافعه و نزاع می‌باشند. آن ازنداشتن سواره وپیاده نظام . عوض سرباز و سوار، سرتیپ وسرهنگ وامیر تومان و میرپنج داریم . آخر این سرتیپ‌کدام سرباز رادارد ؟ و فوج اوکجا مأمور است؟ این میرپنج برکدام تابین ریاست دارد ؟

وضع دولت ایران ازدوشق خالی‌نیست ؛ اگرباهمهٔ همسایگان برسر صلح‌است وخاطر جمعی دارد که جنگی واقع نخواهد شد ، درآن صورت این همه سرتیپ ، میرپنجه ، امیر تومان، سردار اکرم ، سردار افخم، سردار اعظم و و و لازم نیست. برای محافظت ارك‌تنها یك فوج‌کفایت می‌کند وهرشهری‌را نیز به یك‌حاکم می‌سپارندباسی‌چهل‌نفر فراش بی‌مواجب ترك و عراقی محافظت می‌کنند زیرا که رعیت ایران مطیع اوامر پادشاه می‌باشند . آمدیم به‌شق ثانی ؛ هرگاه احتمال می‌رودکه دولت ایران را ممکن است دشمنی پیش‌آیدکه ناچار ازجنگ بشود پس ، لشکرآزمودهٔ دولت که به اقتضای زمان مشق دیده باشد کو ؟ ومهمات جنگ و آذوقه واسباب دفاع دشمن ازتوپ و تفنگ کجاست ؟انبار اسلحه والبسهٔ لشکریان کو ؟ اردوهای سرحدی چند فوج‌است و درکدامین نقاط مهمهٔ سرحد اقامت دارند ؟ بیمار- خانه‌های لشکری کجاست ؟ اطبا و جراحان این اردوها را درکجا معین‌کرده‌اند ؟ برای زخم‌داران و شهدای وطن در کدامین نقاط مملکت سربازخانه‌ها ساخته‌اند ؟ و برای جلوگیری یورش و مهاجمات دشمن درکجا قلاع متین و باستیانهای رصین پرداخته‌اند ،که هنگام ضرورت بکار آید ؟ آیا با سربازان شصت ساله و سرتیپان بیست ساله جلو این همه دشمنان‌را که از چهار جانب چشم به‌وطن‌ما دوخته‌اند توان گرفت ؟ این‌همه سرتیپان بیست ساله کدامین خدمت نمایان به‌ملت و دولت کرده اند که سزوار شمشیر و حمایل سرتیپی شده اند ؟

کلام به‌اینجا ختم شد. دراین جلسه بهانه‌کتاب خواندن بود، اما از حفظ خوانده شد که بعض مطالب نیز اداءگردد . رؤسا و اجزاء انجمن بعضی صحبتهای محرمانه داشتند.

دستورالعمل لازم داده شد و تجدید معاهدهٔ سابق نیزشد .

****

جلسهٔ چهارم

روز پنجشنبهٔ دویم‌محرم۱۳۲۳ مطابق نهم‌ماه‌مارس فرانسه، انجمن مخفی درخانهٔ ادیب بهبهانی‌تشکیل یافت. پس ازتقدیم مراسم‌ضیافت میزبان محترم ما لب به‌تکلم و نطق گشود و گفت :

امروزاصلاح مملکت به اجراءِ قانون است، تاما صاحب قانون نباشیم وتا درمملکت‌ما قانون اجراء نشود ظلم و تعدی برداشته نمی‌شود. بدبختی ما ازبی قانونی‌است همهٔ ممالك و عموم ملل روی زمین حتی وحشیان افریقا برطبق قانونی که دارند رفتار می‌نمایند ، جزما که گویاملتزم شده‌ایم برخلاف قانون خودرفتار نمائیم ، بیائید فکرتان را منحصر به‌اجراءِ قانون اسلام‌کنید . اغلب آنچه دیگران دارند از قانون اسلام اتخاذ و اقتباس نموده‌اند و (زما دزدیده وبرما فروشند) پس بایدکاری‌کرد‌که قانون اسلام دربین ما جاری گردد و از برای دولت هم قانونی‌که عقلا و دانشمندان بنویسند لازم‌است . وزراء باید تکلیفشان معلوم باشد ، حکام باید حدودشان محدودگردد ، رعایا و تبعهٔ خارجه درایران باید حدودشان محفوظ باشد .

در تاریخ نظری اندازید ببینید چه بودید وچه شدید، ماها درجزء موحدین محسوب می‌شویم ، لکن درعین شرك واقعیم . نظر کنید درکتاب نهج‌البلاغه‌که حضرت امیرالمؤمنین علی‌بن‌ابی‌طالب علیه‌السلام درمقام مکالمه بافرزند خود امام‌حسن‌علیه‌السلام می‌فرماید: یابنی لاتکن عبداً لغیرك وقدجعلك‌الله حراً یعنی : ای‌پسر من مباش بندهٔ غیرخودچه خداوند تورا آزاد قرار داده‌است؛ ونیزفرموده‌اند: ان‌الله بعث‌محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌لیخرج عباده عن‌عبادة عباده‌یعنی: خدای برانگیخت‌محمدرا برای‌این‌که بیرون‌آورد بندگانش رااز بندگی‌بندگانش؛ یعنی‌مردم را ازقید عبودیت خارج و به‌عالم حریت وآزادی داخل‌نمایدتاکی مابیچارگان در بندگی پادشاه وحکام و وزراء مقیدباشیم. آیهٔ مبارکه ارباب متفرقون خیرام‌الله‌الواحدالقهار مشعر است که ما واقعیم در محل شرك‌که باید بندهٔ شاه و وزیر و حاکم و دیوانیان باشیم. اگر تأمل کنیم در اخبار بخوبی می‌فهمیم‌که پیغمبر ما چگونه حریت به‌ما داده است و ما ملتفت نیستیم .

درکتاب اثنی عشریه روایت می‌کند که روزی حضرت رسول‌صلی‌الله علیه وآله ازخانهٔ خود بیرون‌آمد، اصحاب‌که در خارج خانه دورهم نشسته بودند برای تواضع و احترام آن حضرت برخاستند و ایستادند. حضرت از مشاهدهٔ این سلوك متغیر شده فرمود: لاتقوموا‌کما تقوم الاعاجم یعنی : نه‌ایستید چنانچه عجمها می‌ایستند. و نیزدراخبار وارد است‌که چندنفر بدون حساب داخل‌آتش می‌شوند فلان وفلان وآن‌که سوار شود و درجلوخود مردم را پیاده ببرد. درخبردیگرکسی‌که اورا خوش‌آید ازصدای‌کفش‌ها که درعقب او راه بروند ودرخبر

دیگرملعون من‌ترایس یعنی ملعونست‌کسی که بخواهد ریاست‌کند و ریاست بخود ببندد .

مفاد این اخباراین است‌که عبودیت وبندگی مخلوق منافی بادین اسلام است، حریت وآزادی باآن مستلزم. حالا انصاف دهید آیا اهالی‌ممالك خارجه و اشخاصی‌که ما ایشان‌را مسلمان نمی‌دانیم بهتر به فرمایشات پیغمبر ما عمل می‌کنند یا ما ؟ آیا آنها به قانون اسلام پیروی می‌کنند یاما؟ پس‌بیائید به‌حال خود ومردم بیچاره فکری‌کنیم وازبرای این‌خرابیها علاجی، کاوه‌صفت درفش‌کاویانی وعلم اسلام را بلندنمائیم و این‌بت‌ها راکه ماپرستش می‌کنیم با تیشهٔ تمدن و قانون از هم متلاشی‌سازیم .

بعض از اهالی انجمن‌گفتند : جزاین‌که علما را با خودکنیم وایشان اقدامی کنند و نواقص را اصلاح‌کنند دیگر ترتیبی و علاجی برای پیشرفت مقصود نداریم .

نگارنده بیان‌کرد: آقای طباطبائی‌جداً با مقصود ماهمراه است باید قدربدانیم مماطله و مسامحه‌ای دراین امر را روا ندارید، بخداکه مملکت درخطراست اجانب ازاطراف مارا احاطه‌کرده‌اند. چنانچه یك استقراض دیگربرای دولت پیش‌آید دیگرباید فاتحهٔ مملکت را خواند . نمی‌دانم چه‌کسالت و خوابی است‌که ما راگرفته است. پس از تهیهٔ مقدمات درسوم ماه گذشته این انجمن را تأسیس ودرهیجدهم رسماً منعقدکردیم ، تاکنون چه اقدامی‌کردید وکدام قدم را برداشتید؟

یك‌نفر ازاعضاءگفت: اینقدر اظهار یأس نکنید دراین مدت قلیل ما جمعی را با خود همدست و هم‌قول کرده‌ایم که هر یك مشغول کار و مأموریت خود می‌باشند و لازم نیست که آنها حاضر باشند، این‌است راپورت‌های آنها گرفته بخوانید . بعضی راپورت‌ها را اظهار داشته ودرانجمن قرائت شد. خلاصهٔ یکی‌ازآن‌ها ازاین‌قرار است :

خدمت اجزاء و اعضاء انجمن مخفی اعلام می‌شود :

برحسب دستورالعمل برادران محترم، جناب آقا میرزا مصطفی‌آشتیانی را که از اشخاص‌باکفایت و درایت است با خود متحد نموده و قول‌همه‌گونه همراهی را داده است. به‌یك عنوان خاص وبهانهٔ مخصوص‌جناب حجةالاسلام آقاسید عبدالله بهبهانی را ملاقات نموده عماً قریب صدایش بلند و گوشزد اخوان محترم خواهد گردید. چه‌جناب معظم‌باعین‌الدوله صفائی‌ندارد بهانه‌ای‌که بدست‌آمده منتج مقصود خواهد بود (الی‌آخره) .

بعد از قرائت راپورت و بعض‌مذاکرات دیگر، مجدداً بردعوت نوع وتکثیر وتزیید اشخاص اصلاح خواه، انجمن از رسمیت افتاد .

***

جلسهٔ پنجم

روز سه‌شنبهٔ هفتم محرم‌الحرام ۱۳۲۳ در مدرسهٔ ناصری در حجرهٔ آقا سید برهان‌الدین خلخالی رؤساء انجمن دعوت داشته پس از حضور آنها شروع به‌مذاکره شد.

میزبان مزبور گفت: آقایان مگر عزل امین‌السلطان که صدراعظم سابق بود در نظر شما نمی‌باشد، مگر سبب آن‌را نمی‌دانید؟ جواب گفته شد عزل اواز صدارت به‌واسطهٔ اتفاق علماء اعلام بود که عده‌ای از درباریان را باخود همدست‌کرده و برضدامین‌السلطان اقدامات سری کرده تا اورا ازکارانداختند. حتی‌آن‌که روز قبل از عزل او اعلیحضرت مظفرالدین شاه در پارك او مهمان بوده و درآن روز نهایت مرحمت و عنایت را دربارهٔ او فرموده (۱) لکن باعث اتفاق علماء، پیش‌آمد خرابی مملکت و مخاطرهٔ وطن بود. چه پس ازاستقراض چهل کرور و تقسیم آن بین چند نفر درباریان خائن باز به خیال استقراضی دیگر افتادند. لذا وطن‌خواهان و اشخاص بصیر و دانا، خواهی نخواهی علماء را با هم متفق نموده درباریان هم دوطایفه شده‌بودند؛ جمعی که ازآذربایجان‌آمده‌بودند عزمشان مصروف جمع‌مال وعده‌ای دیگر همشان جلب قلب شاه و انداختن مدعی‌ها بود. دانشمندان هم وقت را غنیمت دانسته متابعت علماء را نموده به مساعی ایشان یك دفعه‌قلوب اهالی‌ایران ازامین‌السلطان برگشت. اگرچه باز برحسب ظاهردنیاپرستان به‌طرف او می‌رفتند و پروانه‌وار دورش می‌گشتند، حتی آن‌که چند روزی اطراف‌آقای طباطبائی احدی نمی‌آمد و به‌خانه‌اش پا نمی‌گذاردند، برای آن‌که آقای طباطبائی با اتابك مراوده نداشت.

یك شب را درخانهٔ آقای طباطبائی‌بودم‌که پسر بزرگ ایشان جناب‌آقامیرزا ابوالقاسم برادران و فامیل خودرا تسلی‌می‌داد و می‌گفت: ازفواید اتفاق و عزم راسخ مأیوس‌مباشید، عماًقریب این مجلسی‌راکه تشکیل دادیم تار وپود امین‌السلطان را ازهم‌گسیخته وصدراعظمی عالم و امین و درستکار بجایش خواهیم دید. از کمی انصار و دوستان خائف مباشید، برای آن‌ها مثلی ذکرنمود و فرمود: آیا ملتفت شده‌اید درآب جاری‌که‌گاهی یك شاخهٔ درختی جلوآب می‌ایستد به این‌طور که چوبی به دیوار و یا اطراف نهربند می‌شود، آن وقت یك شاخهٔ علفی به‌چوب می‌چسبد، بعد از آن شاخهٔ دیگر و کذا شاخ وبرگ درختان می‌رسند و به‌آن چوب ضم می‌شوند. پس از مدتی یك سد بزرگی در جلو آب حادث می‌شود و مانع می‌گردد از جریان‌آب. حالا امروز پدر من با اتابك طرف است عده‌ای موافق و معدودی منافق با اواظهار همراهی می‌کنند. امیدوارم روزی آید که به‌مقصود خودنایل شده باشیم چنانچه جنابش حدس زده‌همانطور پیش آمد (چنانکه درمقدمه ذکرشد).

جناب ذوالریاستین گفت: آن روز دربین وزراء و درباریان بودند اشخاصی‌که‌عرایض

---

(۱) سبب عزل امین‌السلطان درمقدمهٔ تاریخ ذکرشده است، چنانکه درمقدمهٔ تاریخ اشاره به آن نمودیم.

علماء را به‌شاه می‌رسانیدند ، اما امروزعین‌الدوله بحدی طرق دسترس به‌شاه را سد نموده است که ممکن نیست عرضی وخبری به‌شاه برسد .

آقا سید برهان گفت : باید چند کاغذ بنویسیم یکی به‌اسم عین‌الدوله و دیگری به‌شاه وهمچنین به‌عموم وزراء و معایب ومفاسد را برای‌آنها مدلل سازیم و راه اصلاح را به‌اندازه بنمایانیم، بلکه به‌ادارات جراید هم لوایح و مکاتیب متوالیه بنویسیم. مقصود اصلاح‌است چه ضرر دارد به‌توسط خود عین‌الدوله کارها اصلاح گردد . چه این صدراعظم از آن صدراعظم بمراتب بهتر است . عین‌الدوله ناسخ نمی‌دهد، امتیاز به‌خارجه نداده است ، وضع مالیه را تا یك اندازه اصلاح نموده ، باز صندوقی برای مالیه‌برپاکرده است ، شهرهارا منظم‌کرده، راه‌ها را امن . پس بالنسبه عین‌الدوله از امین‌السلطان بهتراست و اگر بنا را بگذاریم بر نوشتن لوایح البته به او اثر خواهدکرد .

نگارنده‌گفت: هرکاری وقتی‌دارد . الامورمرهونة باوقاتها. امروز باید مردم رابیدار کنیم‌که نه‌ظلم‌کنند و نه‌قبول ظلم . خداوند درقرآن در وصف مؤمنین فرموده است لایظلمون ولایظلمون، قبول‌کنندهٔ ظلم باظالم مساویست. چنانکه ما باید مظلومین را بیدارکنیم‌که قبول ظلم نکنند، همچنین باید ظالم را نیز آگاه کنیم که ظلم نکنند و این هردو حاصل گردد به اجراء قانون .

امروز بعض راپورتها قرائت شد که انفاس قدسیهٔ خیر خواهان و اصلاح طلبان را به هیجان آورده و خیلی مؤثرافتاده است. جماعتی از اهل علم و هنر و معدودی از واعظین و اهل منبرقبول دعوت نموده و متقبل شده‌اندکه در منابر و مجالس به‌بیداری قوم ساعی‌باشند و این مجلس خبر از امیدواری و مسرت داد. قرار شد این چند روزه ایام عاشورا انجمن تعطیل باشد و هر یك بتوانیم نوشتجات ملکم‌خان و مرحوم مستشارالدوله را بخوانیم بلکه هرگاه ممکن شود کتاب « یك‌کلمهٔ » مستشارالدوله را ثانیاً طبع کرده و در بین مردم منتشر سازیم .

***

جلسهٔ ششم

روزدوازدهم محرم‌الحرام ۱۳۲۳ رؤساء انجمن در خانهٔ نگارنده حاضر شده ، راپورت کارهای خود و اصلاح خواهان را مذاکره کردند . وقایع این ایام از این قرار است :

جناب آقای سید عبدالله بهبهانی در خانهٔ خودش به منبر صعود نموده وپس از حمد خدا وثنای بررسول و اولادآن حضرت صلی‌الله‌علیه‌وعلیهم اجمعین فرمود:

ای مردم در چندی قبل تجار اطراف متظلم و شاکی بودند که پادشاه ما اعلیحضرت مظفرالدین شاه‌گمرك را واگذارفرموده به‌مسیونوز، مستخدم بلژیکی. او هم تعرفه بر گمرك بست وکتابچه طبع کرده و نشر دادکه گمرك اجناس را ،

از صادر و وارد برطبق آن کتابچه بگیرند. لیکن دراین مدت برطبق آن کتابچه احدی از عمال اوعمل ننموده‌اند. هرکس‌هرچه توانسته‌است ازمردم ومال‌التجاره گرفته‌اند. حتی آن که ازیك نفرکه برحسب‌تعرفهٔ گمرك یك‌قران می‌بایست‌بگیرند، دوتومان وپنجهزارگرفته‌اند ودرسرحدات خیلی‌مسلمانان را اذیت می‌کنند. از آن جمله زوارحضرت‌سیدالشهداء علیه‌السلام را درسرحدات، خصوص سرحدکرمانشاه گرفتاروسرگردان داشته‌اند. حتی آن که زیرچادرها وشلوارهای زنان راتفحص کرده‌اند. لکن این ایام امری تازه اتفاق افتاده است که کمر اسلام و مسلمانان را شکسته است و مسلمین را خوار و ضعیف نموده‌است و آن این است که؛ عکسی از نوز منتشر شده‌است و در حالتی عکس برداشته است که لباس مذهبی یا رسمی ما را پوشیده است. یعنی‌عمامه بسرگذارده و عبا بدوش افکنده است. با این‌توهین و این کار ،کارهای دیگر هم نموده است. مثل آن که درگمرك و پستخانه و ادارهٔ صندوق مسلمانانی راکه دراین ادارات مشغول خدمت و زحمت بودند و سالها از این طریق معاش خود را تحصیل می نمودند خارج نموده و به جای آنها رعیت خارجه و یهود را منصوب داشته ... باید از اعلیحضرت پادشاه استدعا نمائیم، که نوز را به واسطهٔ این اهانتی‌که واردآورده است واین خیانتهائی که کرده و می‌کند ازکار خلع بلکه او را اخراج نمایند.

طلاب و سایرین و سادات وحاضرین درمجلس به واسطهٔ استماع فرمایشات وملاحظهٔ نتایج وخیمه، صدا را به‌گریه و زاری بلندکردند. طلاب‌که مهیا ومستعد بودند عمامه‌ها را از سرانداخته و یقهٔ پیراهنها را پاره نموده، هیاهوی غریبی در شهرافتاد. بعض‌ازآقایان از قبیل‌جناب صدرالعلماء و جناب حاج شیخ مرتضی و جناب آقای سید احمد طباطبائی وجناب آقا شیخ محمدرضای قمی وبعض دیگراز علماء و ائمهٔ مساجد با جناب آقا سید عبدالله همراهی نموده، لکن جمعی‌دیگر از آقایان همراهی ننموده‌گفتند: کافرلباس مسلمان را بپوشد، کاشف از اهانت و قصد توهین نیست، بر فرض این که قصدش توهین باشد برکفرش که افزوده نخواهد گردید. دیگر آن‌که یهود ومجوس هم ردا می پوشند وهم عمامه بسرمی‌گذارند. به واسطهٔ این اختلاف شاهزادهٔ عین‌الدوله‌که صدر اعظم و داماد شاه هم بود، بر استبدادش افزوده اعتنائی به این هیاهو نکرد. بلکه براعتبارات واستقلال نوز افزود وگفت چون نوز را میرزا علی‌اصغرخان‌امین‌السلطان‌که صدراعظم سابق‌بود بر سر این‌کار گذاشته بود، خیال داشتم او را ازکار خلع نمایم. حال‌که ملاها از او عقب کرده‌اند من باید برخلاف آنها از او همراهی کنم.

پس ازقرائت‌این‌راپورتها ومذاکرات دیگراهالی‌انجمن،مذکورداشتند این‌اقدام‌آقای

آقا سیدعبدالله اگرسبب آن شخصی نبود و نوعیت داشت خوب بود برای مقاصداصلاح‌خواهان.
نگارنده گفت : در چند روز قبل از این را پورتی به انجمن رسید که مقدماتی فراهم آمده است ولی طریق آن طولانی است شاید این اقدام آقا نتیجهٔ آن مقدمات باشد .
آقا سید برهان گفت : این مسئله چه ربطی به مقصد ما دارد برفرض که نوز راعزل کنند دیگر صداها خاموش می شود و دردهای بیدرمانی که مملکت را احاطه کرده اصلاح وعلاج نخواهد شد .
ذوالریاستین گفت: امروزکه نوز عزل شد فرداعین‌الدوله ازصدارت معزول خواهدشد.
ادیب بهبهانی گفت : برفرض که عین‌الدوله هم معزول شد آیا کسی دیگر را دارندکه بجای او منصوب کنند ؟
فیلسوف گفت : من شنیدم بعضی ازهواخواهان امین‌السلطان این اسباب ها را فراهم آورده وتمهید مقدمات می‌نمایند، بلکه شاه لابدشود ازآوردن امین‌السلطان رابه ایران .
نگارنده گفت : این خیالی است باطل چه اکثرازآقایان برضد امین‌السلطان هم قسم شده‌اند ، محال است بگذارند که او به‌مسند صدارت قدم بگذارد . امروز امین‌السلطان در فرنگستان است ما را باوکاری نیست. اگریك وقتی به‌ایران آمد وبراین مسند نشست آن وقت باید خیالش راکرد. پس بهتراین است اولاً ، ما اطراف جناب آقاسیدعبدالله رابیدارکرده ومقتضیات زمان راحالی آنها نمائیم. بلکه کاری بکنیم جنابش باآقای طباطبائی متحد ومتفق شوند. ثانیاً ، بلکه سعی کنیم گفتگوی ایشان نوعیت پیداکند و غرض شخصی مبدل به‌اغراض نوعی گردد ، آن‌وقت به‌مقصود خود نایل خواهیم گردید .
اهالی انجمن باکمال میل و جدیت تصدیق نموده قرار براین شد چندنفر از اهالی انجمن‌اطراف واصحاب آقای بهبهانی‌راداشته‌باشند ومواظب باشندکه‌این رشتهٔ اتحاد واتفاق را بین سیدین سندین محکم نمایند .
نگارنده متقبل‌شدکه آقاسیدمحمدتقی‌راکه یکی‌ازمحارم آقای آقاسیدعبدالله است‌ملاقات نمایم. پس‌ازقرارداد باز نطقی مبنی برتأکید وتسدید اتفاق وبیداری ملت وخدمت به‌مملکت شده وقرار شدکه هرفرد ازافراد انجمن‌بکاری‌که ازعهدهٔ اوساخته‌است مشغول بوده، تکاهل وتسامح را روا ندارند ونیز قرارشدکه عدهٔ انجمن هرگاه به سی نفر برسدآن وقت هریك از اجزاء مأمور ومأذون باشندکه انجمنی تشکیل‌دهند. هروقت عدهٔ اجزاء آن انجمنها به سی نفر برسد باز اجزاء آن مکلف باشند به انعقادانجمنی دیگر . لکن این انجمنهامجالس یکدیگر رانداننند فقط مرشد وهادی یکدیگر را بشناسند .
یکی از اجزاءگفت : رسم طایفهٔ بابیه این است که هرکس راکه گرفتار محاکمه و مرافعه درب خانه‌های‌ملاها باشد، اورادیده وبطرف‌خود مایل‌می‌نمایند. لامحاله ازمتخاصمین یکی‌محکوم شده‌است اورا دعوت به‌دین خود می‌نمایند . حالا خوب‌است ما ملتفت این‌نکته

باشیم ملاحظه کنیم هر کس که ستمدیدهٔ ظلم دیوانیان باشد اورا دیده و به مقصود خود او را جذب وجلب نمائیم .

دیگری گفت : بنابر این امروز در بین اهل ایران کمتر کسی است که ستم و ظلم دیوانیان‌را ندیده باشد، همه‌کس مایل به‌این مقصوداست ولی‌ما باید در بیداری اهالی اختصاص ندهیم هر کس راکه بیدار ندیده، بیدار کنیم. ولی‌درجلب به‌انجمن‌هم، مسلك شخصی‌را منظور داریم ، که یا درد دین داشته‌باشد ویا دوستی وطن مرکوز ذهن او باشد . یقین‌بدانید اگر تعجیل ومسابقت و مسارعت نکنید مملکت سهل‌است، که دین‌هم ازدست خواهد رفت . مملکت در خطر، اسلام در خطر، ناموس درخطر، بانهایت تعجیل شروع کنید دربیداری .

***

جلسهٔ هفتم

روزچهارشنبهٔ پانزدهم محرم سال ۱۳۲۳ که روزبعد از عیدنوروز بود ، درخانهٔ آقا سید احمد ناصرالشریعهٔ کرمانی انجمن بعنوان مجلس ضیافت مخصوص منعقدگردید. جمعی از اهالی انجمن و غیر انجمن حاضر (۱) پس از صرف نهار جناب آقا سید محمد تقی را که در مجلس سابق‌وعده داده بودم ملاقات نمایم وبه‌بهانهٔ ضیافت اورا حاضرنموده پس از تمهید مقدمات ، نگارنده گفت : امروز شما بایدکاری‌کنیدکه این زحمت و اقدام جناب‌آقاسیدعبدالله بی‌نتیجه نماند مسیونوز عمامه بگذارد ویا اصلاً نباشد کاری نکرده‌اید، باید این فرمایش‌آقا نوعیت داشته باشد عوض عزل نوز عدالت بخواهید ، رفع ظلم را باعث‌شوید، احکام قرآن و قانون اسلام را تقاضای اجراء نمائید . حال همهٔ مردم نمی‌دانند فایدهٔ عزل نوزرا، امروزکه شما اقدام می‌نمائید وزحمتی می‌کشید خوب‌است مطلب بزرگی‌واهمی‌راکه راجع به‌نوع باشد عنوان‌کنید که برای عموم مردم و اهالی مملکت مفید باشد و موجب نیك‌نامی وشرف‌گردد .

آقا سید محمد تقی‌گفت : عزل نوز مقصود نیست این بهانه است. امروز که نوز از کارعزل شد، فردا مستبدین وظالمین از ریاست مسلمانان خلع‌خواهند شد. بلکه به‌عزل نوز اکتفا نمی‌کنند مقصود عزل عین‌الدوله است .

جناب ذوالریاستین گفت : می‌ترسم این هیاهوی بزودی خاموش شود .

آقا سیدیوسف سیرجانی گفت : من یقین دارم مقصود جناب آقا سیدعبدالله منحصر به‌عزل نوزنیست .

ناظم‌الشریعه‌گفت: مقصود چه‌عزل‌نوزباشد وچه عزل‌عین‌الدوله، چون‌غرض‌آقارفاهیت مردم است منتج نتایج حسنه خواهد بودکه بعد ازاین ظاهرخواهد شد. دانشمندان وطن‌کار خودرا خواهند نمود .

خدا را برآن بنده بخشایش است　　　که خلق از وجودش در آسایش است

(۱) مقصود ازاین ضیافت امتحان بعضی بود درحضور اجزاء انجمن.

واما ماینفع الناس فیمکث فی الارض .

آقا سید محمد تقی گفت : عیب کار این است که جناب آقا پول ندارد که خرج طلاب کند و تا طلاب را پول ندهند جمع نخواهند شد حتی آن که چند شب قبل پول برای چای و غلیان مجلس طلاب نداشتند .

آقا سیداحمد گفت : غصهٔ پول را نخورید عماً قریب جناب آقاصاحب پول خواهدشد آن که باید برساند خواهد رسانید .

مجدالاسلام مدیر روزنامهٔ ادب گفت : طلابی که اطراف جناب آقا می‌باشند چون قصدشان ترویج اسلام است و نجات دادن ایران محتاج به‌پول و مخارج گزاف نمی‌باشد به اندازهٔ مخارج جزئیه هم ملت حاضر است ومی‌رساند .

آقاسید محمدتقی گفت : چند نفراز هواخواهان اسلامیت حاضر شده‌اندکه پول بدهند تاده‌هزار تومان هم متقبل شده وآوردند، لکن جناب‌آقا قبول نکرد و می‌فرمایند من جز رفاهیت و آسودگی مردم مقصودی ندارم، گرفتن پول منافی‌است بااین‌غرض مشروع ومقدس.

ناظم‌الشریعه گفت : من شنیده‌ام هواخواهان امین‌السلطان محرك آقا شده‌اند .

آقاسیدمحمدتقی گفت: نه احدی محرك آقا نیست اطراف جناب آقااحدی‌ازهواخواهان امین‌السلطان نیست، محرك آقا ظلم و ستمی است‌که از بعض رجال دولت ودرباریان دیده می‌شود. حالا ضمناً حضرت‌آقا درضمن این‌مقصود مقدس انتقام خود را ازعین‌الدوله بگیرد ویا دوستان خود را بجای دشمنان خود منصوب‌کند، چه‌ضرر دارد. چه‌عیب داردکه ایشان خدمتی به‌ملت و وطن واسلام بفرمایند و فوایدی هم بالتبع ببرند. البته اگر این‌مقصود را نایل‌آیند، هم رئیس خواهند شد وهم‌ازدوستان خود دستگیری وهم از دشمنان خویش انتقام خواهند کشید .

مجدالاسلام‌گفت: امروز در روی زمین وکرهٔ مسکون بدبخت‌ترو جاهل‌ترازما احدی نیست. سایرین تا یك درجه حقوق بشریت‌را دارا می‌باشند و روزبروز میلشان به‌ترقی‌وطن است، ولی ایرانیان مظلوم هرروز سخت‌تراز روزقبل برایشان پیش می‌آید. هرگاه بگوئیم خداوند این‌گونه خواسته است‌که ماذلیل و منکوب باشیم و توسری‌خور، هرآینه این نسبت را به‌خداوند دادن قبیح‌است. اگربگوئیم جادو وطلسم افتاده‌ایم، این‌هم اعتقادی‌است باطل. پس باید بگوئیم سبب این خرابی هماناکیفر کردارهای ناشایست خودمان و نتایج مشئومهٔ تنبلی وغفلت وبی‌اطلاعی وجهالت است. بعد از مدتی‌که جناب‌آقا سیدعبدالله اقدامی‌فرموده، می‌فرمایند ما مسیونوز را نمی‌خواهیم برماوشما واجب ولازم‌است‌که مردم رابیدار وهوشیار کنیم، یقین‌بدانیدکه دو روز دیگرصداها خاموش و حرارتها به برودت مبدل‌خواهدگردید. سال‌گذشته چه اندازه زحمت‌کشیدیم برای آقای نجفی و چه‌استقبالی برایش‌فراهم آوردند، آخرش دیدید که به یك حلقه انگشتری الماس‌که در روز قتل حضرت‌امام حسن علیه‌السلام

از اعلیحضرت شاه بعنوان خلعت گرفت چگونه رفت که با آقایان وعلماء هم خداحافظی نگفت. حالاهم یك کالسکه و یا یك درشکه و یك دیدن صدراعظم این هیاهورا ساکت خواهد نمود.

نگارنده گفت: آقایان اولاً، بدانید که خداوند عالم باما است، نه‌عین‌الدوله آدمی‌است که پول خرج کند و نه مظفرالدین شاه کسی است که سادات را ذلیل بخواهد. ثانیاً، جناب آقا سید عبدالله درکار خود محکم است، آقایانی که با ایشان می‌باشند همگی از ایشان قول گرفته‌اند و محکم ایستاده‌اند به صد هزار تومان هم خاموش نخواهند شد. ثالثاً، فتوت و مردانگی آقای بهبهانی‌را همه می‌دانید مراوداتی‌را که بعضی با ایشان دارند جزو اسراراست، و در این مجلس نمی‌توانم عرض کنم، همین‌قدر برای اطمینان شما عرض می‌کنم این اقدام جناب آقا عماً قریب نتیجه‌اش ظاهر خواهد شد. باز عرض کنم هرگاه آقای بهبهانی از قولش برگشت فوراً ایشان‌را معدوم و دیگری را بجایش منصوب خواهیم نمود.

آقا سید احمد گفت: اگر بین دوحجة‌الاسلام آقای بهبهانی وآقای طباطبائی عقد اتحاد و اتفاقی بسته می‌شد و این دونفر رئیس بزرگ دست به‌دست یکدیگر می‌دادند هرآینه کاری از پیش می‌رفت.

ذوالریاستین گفت: ازاین جهت مطمئن‌باشید جمعی دراین خیال می‌باشند وعماً قریب نتیجه‌اش ظاهر خواهد شد.

نگارنده گفت: چند روز قبل ازین جناب معتمدالاسلام رشتی ازطرف آقای بهبهانی آمد خدمت آقای طباطبائی که قول همراهی‌را از ایشان‌بشنود؛ جنابش دراول اورا مأیوس فرمود ولی درآخر فرمود: اگرجناب آقاسید عبدالله مقصود را تبدیل‌کنند و غرض شخصی درکار نباشد، من‌همراه خواهم بود. ازآنجا رفت منزل حاج شیخ فضل‌الله، ازآنجا بکلی مأیوس‌گردید بلکه شیخ، معتمدالاسلام راترسانید که توراچه‌با این‌رسالت، برفرض‌عین‌الدوله متعرض سید نشود ولی تورا تمام و معدوم خواهد نمود. از آنجا رفت منزل حاج میرزا ـ ابوطالب زنجانی اوهم در اول امر معتمدالاسلام‌را ترسانید ولی درآخرقول دادکه بی‌طرف باشد، نه‌همراهی‌کند و نه‌مخالفت‌نماید. پس‌ازآن حاج‌شیخ‌عبدالنبی‌را ملاقات نمود، مشارالیه گفت من‌باید خودم‌باجناب آقاسیدعبدالله ملاقات نمایم، معتمدالاسلام‌گفت: مکان وزمان‌ملاقات را معین نمائید. جواب داد من‌که به‌خانهٔ آقاسیدعبدالله نخواهم‌آمد ایشان هم اگر بخواهند منزل من بیایند خبر به عین‌الدوله می‌رسد وازمن خواهد رنجید. بالاخره قرار بر این‌شد که درخارج طهران، درابن‌بابویه از یکدیگر ملاقات نمایند. پس‌ازاطلاع جناب آقاسیدعبدالله فرموده‌بود همان‌آقای طباطبائی بامن باشد مراکافی‌است، شیخ‌عبدالنبی‌که قابل وداخل آدمی نیست، حاج‌میرزا ابوطالب هم‌اگرمخالفت نکند مرا بس‌است. اما حاج‌شیخ‌فضل‌الله این‌ایام، گرم عین‌الدوله است چند روز دیگراوهم مأیوس خواهدشد. باری مقصود این‌است‌که جناب آقاسیدعبدالله ارباب حل وعقد را باخود کرده است فقط ما باید ایشان‌را با آقای طباطبائی

متحد و دوست نمائیم و مراودات بین آنهارا علنی و آشکار داریم .

ناظم‌الشریعه‌گفت : آقاشیخ‌مهدی، سلطان‌المتکلمین‌که از واعظین معتبر و از دوستان مخصوص‌آقای بهبهانی است ایشان‌را باید ملاقات نمائیم و به‌اوحالی‌کنیم مقتضیات امروز را، بلکه اورا درکار داخل‌کنیم‌که در موقع مقتضیات را القاء نماید .

نگارنده‌گفت : جناب سلطان‌المتکلمین ملتفت و بیدار و همراه است لکن باید اورا با جناب حاج‌شیخ‌محمد (۱) سلطان‌المحققین واعظ اصفهانی‌که‌از واعظین معتبر است جزو انجمن‌کنیم، چه حاج‌شیخ‌محمد درنزد عامه مقبولیتی فوق‌العاده دارد وکلامش‌را اثری‌خاص باشد. این‌گونه اشخاص را باید داخل‌کنیم تا درموقع اثرات خودرا ظاهر سازند و نیز باید در دوستی بین دو حجةالاسلام آقای بهبهانی و آقای طباطبائی نهایت سعی را بجاآوریم که این دونفر اگر باهم متفق شوند به مقصود زودتر خواهیم رسید .

مجدالاسلام‌گفت: اگرچه خیال‌آقای طباطبائی جمهوریت دولت ایران است، لکن با مقصود ما منافاتی‌ندارد، چه ما اجزاء قانون اسلام و تنظیم ادارهٔ دولت را خواهانیم و این درضمن جمهوریت ومشروطیت‌هردوحاصل است (جمهوریت از افراد مشروطیت است) مقصود ما رفع ظلم و استبداداست، خواه بعنوان جمهوریت باشد ، خواه بعنوان مشروطیت .

***

جلسهٔ هشتم

روز سه‌شنبهٔ ۲۱ محرم‌الحرام سال هزار وسیصد وبیست وسه هجری انجمن‌مخفی درخانهٔ جناب ذوالریاستین‌منعقدگردید، بعض‌راپورتها قرائت شد . ازآن‌جمله امروز ولیعهد از شهر تبریز به‌طرف‌طهران حرکت نموده است . علی‌الظاهر اعلیحضرت مظفرالدین‌شاه خیال‌مسافرت‌فرنگستان‌را دارد، محمدعلی‌میرزای ولیعهد را احضار فرموده است‌که‌در مدت غیاب اعلیحضرت درمرکز خلافت ومقرسلطنت اقامت وبه‌نیابت پادشاه به‌مهام‌امورسلطنتی اشتغال ورزد ونیزامروز نظام‌السلطنه برای پیشکاری آذربایجان روانه‌گردید .

ازحالات ولیعهد قدری مذاکره شد و چون ما دراین‌تاریخ خود خیلی با این‌ولیعهد طرف خواهیم‌بود وکراراً اسم‌او وکارهای او از قلم نگارنده به روی‌کاغذ خواهد آمد، پس مناسب دیدم‌که بعض‌حالات او را درفصلی علیحده درهمین‌مقام درمتن تاریخ بنویسم. اگرچه حالات سایرین‌را بعنوان حاشیه درذیل صحایف می‌نویسم. اما حالات این ولیعهدراکه‌مسائل تاریخیه مبتنی برآنست ناگزیر ولابدکرد نگارنده‌راکه درهمین‌مقام بنویسم فلذا رشتهٔ‌تاریخ را به ذکر این فصل قطع نموده وگوئیم :

---

(۱) شرح حالات حاج‌شیخ‌محمد واعظ عماًقریب ذکر می‌شود .

فصل
در حالات محمد علی‌میرزا

ششمین پادشاه سلسلهٔ قاجاریه در ایران
که به مفادکل سادس مقتول او مخلوع از سلطنت خلع و در خارجه
به‌کیفر اعمال خودگرفتارگردید

محمدعلی‌میرزا در چهاردهم ربیع‌الثانی سنهٔ ۱۲۸۹ هجری در تبریز متولد شد. به مفادالولد للفراش پدرش مظفرالدین‌شاه و مادرش ام‌الخاقان دختر میرزاتقی‌خان امیرنظام اتابیك بودکه مظفرالدین‌شاه اورا به‌بدی اعمال و افعال زشتش مطلقه نمود درسال ۱۲۹۲که طفلی‌سه ساله بود بامادر مطلقهٔ خود به‌طهران‌آمد یعنی مادرش اورا باخودآورد. دو سال در نزد ام‌الخاقان مادر خود بود بعد شکوه‌السلطنه دختر شعاع‌السلطنه مرحوم که والدهٔ مظفرالدین شاه بود حضانت او را متقبل گردیده او را برد به‌اندرون ناصرالدین‌شاه نگاه داشت.

در سال ۱۳۰۱که جوانی دوازده ساله بود مظفرالدین‌شاه اورا به تبریز عودت داد و در نزدخود اورا نگاهداشت. در سال ۱۳۰۶که هفده ساله بود فوج امیریه راکه قراول مخصوص ارك حکومتی تبریز بود به‌او سپرد. چون آن‌زمان پیشکار ومربی صحیحی نداشت خودبشخصه به‌امورات فوج‌رسیدگی‌می‌کرد ودرکارها فعال مایشاء بود وچون درزمان‌استبداد هرفوجی وحکومتی به‌کسی می‌دادند برای نان خانهٔ اوبود به این جهت هم وعزم محمدعلی میرزا مصروف دخل و جمع پول بود و ازمجالست اخیارو ابرار منصرف وازتحصیل علوم و کمالات منحرف، با اشخاص رذل جلیس، با ناکسان انیس، مردمان پست و شریر و اوباش والواد را طرف وثوق واعتماد خویش‌قرارداد، به‌کارهای‌زشت عادی شد، مثلا ازسربازی دو قران وسه قران می‌گرفت واورا از سرخدمت مرخص خانه‌می‌کرد.

درآن‌زمان مرسوم بودکه اشرار وقطاع‌الطریق برای فرارازمالیات دیوانی ویابرای فرار از مجازات واین‌که هرچه بخواهند به رعیت بیچاره صدمه وارد آورند و به‌زور ملك واموال‌آنهارا بگیرند، می‌آمدند سرباز می‌شدند. بلکه دستی‌هم به‌صاحب منصب می‌دادندکه آنهارا به‌سربازی قبول‌کنند. درسال یك دوسه ماهی‌هم سرخدمت حاضرمی‌شدند، بعد تعارفی داده بقیه سال‌را مرخص و به‌خانهٔ خود می‌رفتند. اگربالفرض درمیان ایشان مردمانی خوب بودکه کلاه‌خودرا نگاه‌داشته و الامشغول چاپیدن و غارت رعیت بیچاره می‌بودند. به‌این‌جهت محمدعلی‌میرزا رشوه وتعارف می‌گرفت وازسربازها حمایت می‌کرد وچون‌این فوج‌ازاهالی بلوك (الان برآغوش) بودند حکومت‌آنجا راهم ضمیمهٔ شغل‌خویش‌کرده دراین‌ضمن‌چندنفر از یاورها وسلطان‌های فوج راکه مردمان پست‌فطرت و جزو قطاع‌الطریق محسوب می‌شدند

با اشخاصی که در جزو نوکرهای پست خود، از قبیل تفنگدار وقهوه‌چی وفراش وغیره‌داشت منظورنظر خود قرارداد وساعی درترقی دادن ایشان شد. واشخاص نجیب و خانواده‌ای‌که مظفرالدین‌شاه برای نوکری وتربیت اومعین‌کرده بود، آنهاراخارج نموده ویا به‌خود راه نمی‌داد. اشخاص جدید ونوکرهای تازه برای ترقی و پیشرفت‌کارخودشان درمقام خدمت‌به اوبرآمده در (الان برآغوش) آنچه ممکن‌بود املاك مردم و رعیت بیچاره را، یا به زور ویا به اسباب چینی، نیم‌دانگ ویك‌دانگ ازبرای محمدعلی‌میرزا تصرف می‌کردند. مقرب‌ترین نوکرهایش‌کسی‌بودکه چیزی به‌اوعاید می‌داشت، به‌این طریق اکثردهات رعیت‌آنجا را چه به‌پول وچه به‌زور ازدست صاحبانش‌گرفت. ازخارج هم بناکردند به‌ملك خریدن ازبرایش و گندم و جو را به‌هرقسم بود در اول خرمن احتکار وانبارمی‌کرد ودرآخرسال به‌قیمت‌گران می‌فروخت؛ واین‌سبب‌شدکه بعضی‌ازملاکین‌آذربایجان‌هم‌تأسی به‌اوکرده‌ازقبیل‌حاج‌میرزاحسن مجتهد وحاج‌میرزاکریم آقاامام‌جمعه وساعدالملك وغیره که به‌مفاد الناس‌علی‌دین‌ملوکهم‌آنچه توانستند درظرف دوازده‌سال بجاآوردند، تاآن‌که‌صاحب‌کرورهاشدند. چون اهالی‌آذربایجان اعمال و افعال آنهارا دیده بودند، لذا باکمال غیرت وشجاعت‌ایستادگی‌کرده حقوق خود و ملت ایران‌را پس‌گرفتند. دیگرآن‌که از اول جوانی‌محمدعلی‌میرزا همان اشخاص‌که دور اوراگرفته بودند اورا تحریض وترغیب به‌قتل و غارت می‌کردند که خودشان فایده ببرند. به‌این جهت چندین نفرازقبیل خسروخان اردبیلی وهاشم‌خان قراجه‌داغی وجعفرآقا وغیره وغیره‌که در سرحدات ایران مشغول خدمت بودند آنهارا تلف ومعدوم‌کرد واگرهم خلافی از آنها سرمی‌زد، به‌واسطهٔ تعدیات محمدعلی‌میرزا نسبت به‌آنها بودکه‌تحمل نمی‌کردند و زیربار ظلم نمی‌رفتند، و الا یاغی دولت نبودند.

از قراری‌که مشهوراست اکثرشبها با چند نفری از مخصوصان خود سوار می‌شده، می‌رفتند به‌خارج شهر تبریز برای شکار رعیت بیچاره . چه در ایران مرسوم ومعمولست‌که دهاتی‌ها ورعایای نزدیك هرشهری‌جنس‌فروش‌خود را ازقبیل شیر وماست وتخم مرغ وهیزم وذغال و یامتاعی دیگرحمل نموده و می‌آورند به‌شهر، فروخته و وجه آنرا یابعینه ویابعد از تبدیل به‌جنس‌دیگر، می‌برند و بااهل وعیال خودگذران می‌نمایند. این‌پادشاه‌زاده باچند نفرازخواص خود، نصف‌شب‌از دارالحکومة حرکت می‌کرده ودربین‌راه یکی‌دوتا یازیادتر از رعیت بیچاره‌راکه از آن‌شهر مراجعت می‌کردندگرفته، اگرجنسی وپولی همراه داشت آن‌را می‌گرفتند و الا الاغ او راگرفته می‌فرستادند به‌دهات خود، یاجاهای دوردست‌که در آن‌جاها بفروش می‌رسید. بعض اوقات‌که خواص اومی‌خواستند اوراخرسند نمایند تقسیم‌اورا از غنیمت بیشتر می‌دادند. گاه‌گاهی هم‌به او می‌گفتند :که فایدهٔ این‌کاراز شکار بهتراست، چه شکار اگر بخت مددکند یا یك آهو یایك بزکوهیست‌که قیمت هریك ازیك‌تومان کمتراست، لکن این شکار درهرشبی بیش‌از یك‌تومان سهم‌حضرت اقدس ولایت‌عهداست. مجملا به‌واسطهٔ

مجالست با این‌گونه اشخاص رذل وپست‌فطرت که مؤثراست این‌شاهزادهٔ بزرگ به‌قتل ونهب اموال و رشوه وغیره که ازاخلاق مذمومه است عادت داده، بعضی ازاشخاص‌هم درضمن پیدا شدند واطراف‌اوراگرفته وگفتند که‌اگرشماعمل‌جادو را بکنید ولیعهد می‌شوید، شاه می‌شوید. این‌مذاکرات‌اتفاقاً باخیالات‌اوگاهی‌مصادف می‌افتاد؛ مثلاً دعانویس‌چندکلمه برایش‌می‌نوشت که اگر این نوشته رابا خود داشته باشید بردشمن مظفروغالب می‌شوید. چند ساعت بعداز آن تلگراف اعدام یك بیچاره به او می‌رسید . ویا آن‌که اگر این‌عمل را بجای آوری به‌مقصود نایل‌می‌شوی، درشب‌آن روز درشکار، یك‌بارذغال‌بهرهٔ اومی‌گردید. این‌بودکه‌اعتقاد غریبی برای اعمال سحرو جادو بهم رسانیده بود .

بعض‌اعمال که‌عادات زنان حالیهٔ ایرانست ازاو وازعیالش‌ملکهٔ جهان، صادرمی‌گردید. منجمله درنزدیکی رحلت مرحوم مظفرالدین شاه ازخراسان شخصی راکه‌خیلی اعتقاد به او داشت چاپاری به تبریزاحضارکرد؛ که چرا مرض مظفرالدین‌شاه این قدرها طول‌کشیده و کاری بکن‌که مرا زودتر به‌طهران برسانی، اتفاقاً چندروزبعد اورا به‌طهران احضارکردند.

بعداز رحلت پدر وجلوس به اریکهٔ سلطنت بازاین اشخاص‌خاطرجمعی به اومی‌دادند که تو برملت غالب خواهی شد و مشروطهٔ ایران فنا ونابود می‌شود . در واقعهٔ ۸ تا ۱۶ ذی‌القعده ۱۳۲۵ که پادشاه علناً بامجلس طرف شد، دریك عمارت بزرگ جمعی ازعلماء و ارباب عمائم‌نشسته فتوای قتل وکلاء مجلس‌را می‌دادند. درمیدان توپخانه وارك‌دولتی‌سرباز وسواروقزاق وچهارعراده‌توپ حاضرومهیا ومستعد حمله به‌مجلس ، لکن‌این‌پادشاه به‌هیچ‌یك ازاین‌اسباب‌اعتمادنداشت، تمام‌اعتماد و وثوق و نقطهٔ‌توجهش به‌یك مکانی بودکه چندنفرمسلمان ویهودی درآنجا مشغول جادو بودند. ودربین‌آنها یك نفردعانویس‌بودکه نسبت به‌سایرین با هوش‌و ازاستعداد ملت با اطلاع‌بود. اوخبرخوشی به‌شاه‌نمی‌داد ومی‌گفت شاه قران‌دارد وصلاح او درصلح است... ونیز در وقتی‌که به تبریز وقزوین قشون می‌فرستاد، بعض طلسمها وخاك مرده که معمول این اشخاص موهوم پرست است به سردارهای خود می‌دادکه در فلان‌طرف قشون مشروطه‌خواه در زمین چال‌کنید وفلان‌خاك را درفلان زمین به‌طرف دشمن بپاشیدکه شکست بخورند. ودرباغ شاه ازموم یا ازچیزدیگرصورت آدم می‌ساختند و بعض عزایم به آنهامی‌خواندند وبه‌هرکدام ازآن‌صورتها اسمی می‌گذاشتند ومی‌گفتند این ستارخان‌سردار ملی واین‌باقرخان سالار ملیست، این‌فلان واین‌فلانست. آن وقت باچاقوسرآنها رامی‌بریدند ومی‌گفتند الان‌درتبریزآنهاراکشتند، چندساعت بعدازآن‌خبرکشتن‌آنها را منتشرمی‌کردند. وبرطبق این عمل بعض‌تلگرافات وکاغذهای جعلی نیزنشرمی‌دادند. این بودکه هرروز خبر کشته شدن سرداران ملی در طهران منتشرمی‌شد. حتی‌آن‌که صورتهای مومی آنهارا شقه و به‌دروازه‌های‌مصنوعی‌آویزان می‌نمودند ومی‌گفتندالان‌درتبریزسرداران را شقه وبه‌دروازه‌ها آویخته خواهند نمود .

باری مأخذ این اخبار همان اعمال جادوانه بودکه باعث وثوق واعتماد نزد پادشاه بود. واقعاً نوکرهای مخصوص اوکه طرف وثوق واطمینان او واقع می‌شدند و فایده از او می‌بردند این‌قسم اشخاص بودندکه اورا وادار به‌این کارهای زشت می‌کردند.

درسال ۱۳۱۱ به ریاست قشون آذربایجان با لقب سردارکلی برقرارگردید. در سنهٔ ۱۳۱۳ به ولیعهدی دولت علیه ایران وفرمانفرمایی آذربایجان منتخب وبرقرارگردید. نایل شدن به‌این منصب به واسطهٔ طرفداری امین‌السلطان و حکیم‌الملك از او بود، که درآن زمان برضد عین‌الدوله بودند ومشارالیه می‌خواست شعاع‌السلطنه راکه مادرش‌ازشاهزادگان سلسلهٔ قاجاریه بوده ولیعهد نماید.

درایام ولیعهدی درتبریزادارهٔ راپورتچی وخفیه‌نویس‌تشکیل‌داده وسالی‌مبلغی مخارج آن اداره می‌کرد وهمه‌جا راپورتچی می‌گذاشت‌که مردم بادوست وآشنای خودنمی‌توانستند صحبت از وضع رفتار وظلم او وکسانش نمایند، حتی‌کسی نزدعیال و اولاد خود هم جرئت مذاکرهٔ اعمال ولیعهد را نداشت. با این‌که درولایت عهداوبه مردم سخت‌گذشت بازمردم‌امید داشتندکه آتیهٔ ایران‌خوب خواهدشد وحسن‌ظن مردم اورا به‌شجاعت وانتظام ملکی وحسن اداره وقبض ید ظاهرمی‌ساخت، اوهم درجلب قلوب رعیت پایتخت و علماء طهران ساعی‌بود. درآخرین‌مناقشهٔ ملت بادولت ومخالفت عین‌الدوله با علماء تلگرافاً توصیه به‌پدرتاجدار خود دراصلاح ذات‌البین وقبول‌خواهش‌های ملت‌استدعا نمود. پس‌ازصدورفرمان مشروطیت که‌اهالی آذربایجان بسمت ولیعهدی‌امضای اورا خواسته، اندکی‌تعلل‌دیده‌ناچار به‌گونسلخانهٔ انگلیس پناهیدند. پادشاه مرحوم‌هم تأکید دراقبال‌آن‌فرموده امضاء نمود .

همین‌که شاه مرحوم رامرض شدید شده به طهران احضار گردید ودر امضای قانون اساسی اول هم پس‌ازهیاهوی بسیاربراثرصحهٔ پدرامضاء نمود. بعداز رحلت پدر وقیام‌برتخت سلطنت، آنچه توانست برعلیه مشروطیت اقدام نمود. ازبدو جلوس دربرهم‌زدن این اساس‌از درباریان همه‌گونه اقدام دیده شد، بدبختانه نتیجه به عکس بخشید.

اولین‌بروزمخالفت، طلب نمودن امین‌السلطان‌بودکه درعشراول‌ربیع‌الاول ۱۳۲۵ به قوت سلطنت، ورود اورا به‌ایران ودخالت وی‌را درکارهای دولت به‌ملت قبولاندند وعاقبت‌به مراد نرسیده، درماه رجب ۱۳۲۵ به تیردویم فدائی‌ایران عباس‌آقای تبریزی به قتل‌رسید.

در اواخرماه جمادی‌الثانیهٔ ۱۳۲۵ شاهزاده سالارالدوله برادرکهتر او در لرستان علناً سر به یاغیگری‌گذاشته، جمعی بیگناه‌راکشت وبسیاری رابی‌خانمان‌ساخت وخیلی‌اموال بیچارگان را بغارت برد، عاقبت دستگیرکرده به‌طهرانش‌آوردند.

تا وقتی که‌امین‌السلطان‌کشته نشده‌بود، ملت‌تمام مفاسدرا اعم ازحرکات پسررحیم‌خان وقتل وغارت‌اقبال‌السلطنه درماکو وخوی، وظلم وستمهای‌رشیدالملك ووقعهٔ حضرت‌عبدالعظیم وناامنی طرق و اغتشاش بلاد و تجاوزات سرحدی ایران وعثمانی وغیره را تمام نسبت به او

می‌دادند. همین که مشارالیه بقتل‌رسید ، بازهمان‌آش‌را درکاسه دیدند . دانستندکه این‌همه آوازهااز شه‌بود. ازاینرو عامه رااروی‌خاطرازشاه‌برگشت؛ خصوصاًدرواقعهٔ ۸تا۱۶ذی‌القعدهٔ ۱۳۲۵ که پادشاه علناً بامجلس طرف شد وچهارنوبت‌تخلف نمود وخیلی‌سخنان نشنیده شنید.

در ۲۹ شعبان ۱۳۲۵ متمم قانون اساسی پس از هیاهوی بسیارامضاء شد ودرعشراول شوال‌۱۳۲۵ پادشاه شخصاً در پارلمان‌آمده، درحضور وکلاء تجدید قسم‌نمود. قولا با مجلس و مشروطیت هماره اظهار همراهی داشته ولی عملا قدمی همراهی نکرد .کاربجایی‌کشید که اطمینان آحاد ملت یك دفعه از او مسلوب شد .

محمدعلی‌میرزا نیزمانند اجدادخود ازایام ولیعهدی مرعوب روسها شد . جمیع عقلاء مخالفت‌های اورا بامجلس و مشروطیت به‌دستورالعمل روس می‌پنداشتند. ازیکی ازمحارم او شنیدم‌که در زمان ولایتعهد او و روسها به او قول دادندکه در وقت احتیاج به سی‌هزار قشون و چهارده‌کرور تومان به او امدادکنند ، این بودکه چند دفعه در مقام اطمینان به‌دوستانش می‌گفت: «هروقت اشاره بکنم سی‌هزارقشون باپول‌برایم حاضرخواهد شد.» وبهمین وثوق و اعتمادبودکه به سفارتخانهٔ روس پناهنده شد وهر ساعت انتظار قشون می‌کشید وشاید اگر مجاهدین‌دوسه‌روزمسامحه‌ومماطله‌کرده‌بودند و ورودشان‌رابه‌شهرطهران به‌تأخیرمی‌انداختند هرآینه قشون اجنبی واردطهران شده‌بود. به‌هرجهت محمدعلی میرزا وثوقی به‌روسهاداشت، چه به اوقول همراهی داده بودند.

در ۲۵ محرم ۱۳۲۶ یکی ازمجذوبین عوالم آدمیت به قصد هلاك اوبرخاست وبمب به‌کالسکهٔ اوانداخت، ولی‌محمدعلی‌میرزا مصون ماند ومرتکب معلوم نگردید. برخی راعقیده اینست‌که این‌مسئله هم‌به اغراض پلتیکی ساختگی‌بودکه شاید بتواند اعضاء مجلس شورایملی را متهم سازند.

دراواخر ماه ربیع‌الثانی ۱۳۲۶ ملت‌که‌آثار مخالفت را ازپادشاه دیدند ومنویات او را دانستند، درمقام‌تبعید مفسدین‌اطراف اوبرآمده، درحالتی‌که قول داد شش‌نفررا ازاطراف تخت سلطنت دورکند، که مسئله منعکس‌گردیده اوخواست ازمجلس‌که هشت نفر از ناطقین بزرگ و وکلاء را تبعید نمایند.

روز پنجشنبهٔ ۴ جمادی‌الاولی ۱۳۲۶ درمقام مخالفت برآمده ازشهر طهران و ارك دولتی به باغ شاه‌که خارج دروازهٔ طهران‌بود نقل وانتقال داده، روزسه‌شنبهٔ ۹جمادی‌الاولی ۱۳۲۶ علاءالدوله وجلال‌الدوله وسردارمنصور (۱) راکه هواه‌خواه مشروطیت بودندمغلولا تبعید نمود .

(۱) سردار منصور دراین واقعه نسبت به سایرین صدماتش بیشتربود ، چه قرابتی با محمد علی‌میرزا نداشت ودرامرمشروطیت به راستی و جدی اقدام می‌نمود. حالات تاریخیهٔ او موجب افتخاراخلاف است و انشاءالله خواهد آمد.

روزدوشنبهٔ ۱۵ جمادی‌الاولی میرزاسلیمان‌خان مدیرانجمن برادران دروازه قزوین راگرفتار ومحبوس نمود. (۱)

روز سه‌شنبهٔ ۲۳ جمادی‌الاولی ۱۳۲۶ مجلس را به توپ بسته و سیدین سندین، آقای بهبهانی‌وآقای طباطبائی راباعدهٔ دیگری‌ازعلماء وسادات‌گرفتارنموده درباغ شاه حبس‌نمود.

روزچهارشنبهٔ ۲۴ جمادی‌الاولی ملك‌المتکلمین راکه ازناطقین بزرگ بود با میرزا جهانگیرخان مدیر روزنامهٔ «صوراسرافیل» بقتل‌رسانید. این‌پادشاه‌جاهل تاماه جمادی‌الثانیه ۱۳۲۷ باملت‌خود درجنگ ونزاع بود؛ ازقتل‌نفوس ونهب‌اموال چیزی فروگذارنکردچنانچه درتاریخ بیداری خواهدآمد.

روزجمعهٔ ۲۷ جمادی‌الثانیه۱۳۲۷ پس‌از آن‌که محمدعلی شاه، ازباغ شاه نقل مکان کرده بود به‌سلطنت‌آباد و چند روز درآنجا سنگربندی‌کرده وباملت درجنگ ونزاع بود، چشم ازملت ومملکت پوشیده به سفارتخانهٔ روس پناهیده و ازسلطنت مستعفی شده.

روزپنجشنبهٔ ۲۳ شعبان ۱۳۲۷ باعده‌ای از دوستان وبستگانش به‌طرف روسیه حرکت کرد. این‌پادشاه دربدو امر، درتمام‌کرهٔ ارض زایدالوصف نیك‌نام بود، ولی‌اعمالش‌بحدی اورا مفتضح و رسوا نمودکه دوستانش هم به بدبختی اوتصدیق داشتند. وضع اخلاقی محمد علی‌میرزا از اعمالش‌بخوبی‌آشکار وهویدا است و «تاریخ بیداری» حاوی آنست، لکن بطور اجمال بعض اخلاق اورا ذکر می‌کنیم:

محمدعلی میرزاخست ولئامت وسفاهت وقساوت‌قلب وبیرحمی را به منتها درجه‌رسانیده بود. خیلی راحت‌طلب بود وتن‌پرور. به هیچ وجه ملاحظه ورعایت زیردست را نداشت. تمام‌خدام و رعیت رافدای خود می‌خواست. چنان تصورمی‌کرد، گویا خداوند این‌مخلوق را برای راحت وجود اوخلق‌کرده است. به‌هرکس احتیاج پیدا می‌کرد با او به‌کمال ملایمت ومهربانی رفتار می‌نمود. بعداز رفع احتیاجش مثل این بودکه اورا هیچ نمی‌شناسد. همیشه با اشخاص نانجیب وپست وقطاع‌الطریق‌که اسباب صدمه وخانه خرابی مردم بودند وثوق پیدا می‌کرد وتمام مشورت خودرا درکارها باآن اشخاص می‌نمود. دردنیا عشق و محبت به احدی نورزید، جزپول به هیچ چیزدیگر علاقه نداشت. دیده شدکه ازقبیل جواهر وشال و قالیچه‌های قیمتی واسباب‌آنتیك می‌بخشید، اما یك قران پول نقد به احدی‌نمی‌داد. مستبد برأی بود، اگرهم درکاری باکسی‌مشاورت می‌نمودعمل برأی خودرا مقدم می‌داشت. هرکس بامیل وارادهٔ او رفتارمی‌کرداورا محرم اسرارخود قرارمی‌داد، اگرچه برضررش هم بود. وهرکس صلاح وخیراورا می‌گفت اگرمنافی با اراده‌اش بود ازاو متنفر ومنزجر می‌شد.

اعتقاد به اشخاص رمال وفالگیر وجادوگر داشت. اظهارتدین می‌کرد امامقیدبه دینش نبود. خودرا مسلمان می‌دانست به‌مسجد ومعبد توپ بست. معتقد به قرآن بودلکن قرآن را

(۱) درتاریخ مشروحاً خواهد آمد.

سوزاند. نسبت به سادات اظهار اخلاص می‌کرد لکن‌سید را می‌کشت، چنانچه مرحوم سید جمال‌الدین‌اصفهانی راحکم‌قتل‌داد و بی‌احترامی به‌آقای بهبهانی وآقای طباطبایی کرد. نسبت به حضرت سیدالشهداء امام‌حسین ارواحنافداه اظهارارادت وعقیدت می‌کردچنانچه در روز عاشورا قمه وقداره بسر می‌زد و خون سرش را به روی و صورتش می‌مالید و درشب عاشورا هزارو یك‌عدد شمع دراطاقش روشن‌می‌کرد وشمع چهل منبررا روشن‌می‌کرد، اما احترام ماه محرم رامنظور نداشت و درایام عاشورا بودکه تلگراف حمله به‌تبریز را مخابره‌کرد، وحکم دادکه اهل تبریزرا درحالتی‌که مشغول‌عزاداری بودند قتل واسیروغارت نمایند. در روزعاشوراآنقدرخون از سرخود جاری می‌کردکه بحالت غشوه می‌افتاد، اما درشب چندان مسکرات والکلیات می‌آشامیدکه مست ولایشعرمی‌شد. به اطفال امرد میل داشت ، چنان‌که به زنان خوشگل مایل‌بود. زمانی‌که خبر به‌اودادند ، درتبریزرعیت ازگرسنگی‌تلف می‌شوند و به‌واسطهٔ محصوریت علف می‌خورند و در اصفهان اقبال‌الدوله به مسجد توپ بسته است، به‌شکرانهٔ این‌خبرآن روز رابایکی ازفامیل خودکه جوانی چهارده‌ساله بود مشغول عیش و عشرت‌گردید . خودرا ناموس‌پرست وانمود می‌کرد، درحالتی‌که بامحارم خودهمان رفتار را می‌نمودکه با اجنبی روا می‌داشت . با علماء موافق خود همان عقیده را اظهار می‌داشت که باعلماء مخالف خود داشت . کراراً ازاو شنیده بودندکه درغیاب حاجی‌شیخ فضل‌الله‌گفته بود : «این شخص به‌هیچ چیز پایدار نیست وجز پول به‌هیچ‌کس و هیچ چیزمعتقد نیست.»

مجملا محمدعلی میرزا دوچیز برای ایرانیان باقی‌گذاردکه می‌توان اورا به‌این دو چیز مدح گفت و از آن دو یکی وجود اعلیحضرت حالیهٔ ایران سلطان احمد شاه خلدالله ملکه است و دیگری حضرت والا ولیعهد دامت ولایته‌الکبری که این دو وجود مقدس از دختر کامران میرزا به‌یادگار ماندند . پسری دیگر به‌یادگارگذاردکه از حیث سن بزرگتر است و او چون مادرش شاهزاده نیست از سلطنت محروم ماند .

****

این‌بود مجملی ازحالات محمدعلی میرزا و چون درتاریخ بیداری حالاتش مشروحاً ذکر شده است لذا ما برمی‌گردیم به‌رشتهٔ تاریخ خود و مذاکرات انجمن مخفی‌که ازآنجا به‌این‌جملهٔ معترضه پرداختیم .

بقیهٔ جلسهٔ هشتم

جناب ذوالریاستین گفت : دیشب ادیب بهبهانی مرا ملاقات نموده و مذکور داشت این خیالات و اقداماتی‌که شما در نظرگرفته‌اید عماً قریب باعث دربدری جمعی خواهد شد . بالفرض ناظم‌الاسلام به واسطهٔ بستگی به‌آقای طباطبائی محفوظ بماند وکسی متعرض او نشود، لکن ماها بایك مشت عیال چه بکنیم ؟ اگرفردا ما را سربه‌نیست کردند کیست که از حال ما خبر بگیرد و کیست که به‌فریاد ما و اهل وعیال ما برسد؟ کیست که ضامن حفظ جان و مال ما بشود؟

Kashmir University Library.
Accession No. 74579

با این مردم منافق و این نادانی عامه مشکلست که ما به مقصود برسیم، جزآن‌که جمعی را تلف و برخی را دربدر و آواره‌کنید . میرزا ملکم‌خان خواست که شروع به‌این‌کارکند او را بجایی انداختند که دیگر روی وطنش را ندید . امین‌الدوله با آن کمال و زیرکی و آن قدرت، دیدیدکه در گوشهٔ دهی غصه مرگ شد ، مگر مدیر روزنامهٔ پرورش میرزا علی محمدخان را در خاطر ندارید که چگونه درغربت جان‌داد ؟ مرحوم سیدجمال‌الدین اسدآبادی‌را به‌همین قصد از زاویهٔ مقدسهٔ حضرت عبدالعظیم، باآن حال فظیع و بی‌احترامی اخراج و تبعید و بالاخره مسمومش نمودند . میرزا آقاخان کرمانی ، شیخ احمد روحی و میرزا حسنخان خبیرالملك را در خاطر دارید که در تبریز سراز تن جداکردند؟ میرزا محمدعلی خان نوهٔ مؤتمن لشکر را برای همین گناه از بام خانه‌اش به‌زیر انداخته واورا شهید کردند . میرزا رضای کرمانی را که دیدید چگونه به‌دار آویخته و هلاکش نمودند . حاج میرزا احمد کرمانی را دیدید که در انبار شاهی جان‌داد . حاج سیاح راکه بخوبی یاد دارید چند ماه در زیر زنجیر و کند محبوس داشتند ؟ مرحوم مستشارالدوله را که شنیدید چگونه حبس و اموالش را غارت‌کردند . آقا میرزا سید حسن برادر مؤیدالاسلام، مدیر روزنامهٔ حبل‌المتین را که همین ایام دو سال حبس‌کردند، برای این که برادرش بیدار کنندهٔ ایرانیان و خدمت کنندهٔ به‌اسلام است . آقا شیخ یحیی کاشانی را دیدید که چگونه اورا به محبس اردبیل انداختند . میرزا علی‌آقا مدیر روزنامهٔ مظفری را در بوشهر به‌گناه روزنامه نویسی چه بلاها بسرش درآوردند و چه‌صدمه‌ها بروی زدندکه هنوزگرفتار واسیر آن صدمات است . مدیر روزنامهٔ کمال را مگر در تبریز به‌چوب نبستند ؟ مگر این انبار شاهی و این چاههای ارك نیست‌که هزاران محبوس ومظلوم درآنها جان دادند ؟

پس حالاکه چنین‌است بیائید از این‌کار پرخوف و خطردرگذرید و مردم رابی‌جهت در خطر وصدمه نیندازید و باعث اتلاف نفوس نشوید، چه این‌مقصود باقوت استبداد کنونی کار کوچك و سرسری نیست وامید نیست که طالع ایرانیان به‌این زودی روبه‌اقبال کندکه باموانع موجودهٔ کثیره همچوامری بزرگ صورت پذیرد .

باری من‌به‌ایشان قول‌دادم‌که امروزجواب ایشان را بگویم، حالابااین تفاصیل واین مخاطراتی‌که در پیش است چه می‌فرمائید؟ بایدحرف ایشان‌را شنید و ازاین مقصودصرف نظرکنیم و مانند سابق راحت طلب شده و هرچه دیدیم دم‌نزنیم، یاآن که در این مقصود ایستادگی کرده و به‌فکر دولت و ملت و وطن باشیم ؟ دراین مقام اختلاف کلمه زیادشد بالاخره اکثر از هواخواهان حریت مذکور داشتند :که ما درچند مجلس قسم‌یاد کرده‌ایم که از این‌مقصود منصرف نشویم، ازبذل مال وجان مضایقه‌نکنیم، حالاکه اندکی کارپیشرفته است وجناب آقاسیدعبدالله بهبهانی‌شروع به‌اجرای مقصود ماکرده است‌چگونه دست‌برداریم؟ نهایت بی‌شرفی‌است‌که به‌این زودی ماسرد شویم، باید کوشید و جان داد. البته دراین کار

حبس و نفی و نقص اموال وانفس محذور است، لیکن صدای مظلومین و مقتولین را بشنوید که می‌گویند: « ای ایرانیان خون ما را بهدر ندهید، یا به‌مقصود رسیده نوع خودرا آزاد کنید ویاخودتان را به‌ما برسانید .» حضرت سیدالشهداء (ع) می‌فرماید: «یاشیعة ابی‌سفیان ان‌لم‌یکن لکم‌دیناً ولاتخافون‌المعاد فکونوا احرارالدنیاکم » .

اگرما برای اسلام هم‌کار نکنیم پس برای حفظ دنیای خود بکوشیم، این چه دنیایی است‌که ماداریم، خدا می‌داند اگرتاکنون بندۀ رؤسا و شاهزادگان بودیم، بعد از این بندۀ روس وانگلیس خواهیم‌بود. عماًقریب این دو دولت مارا ذلیل ومنکوب بلکه معدوم خواهند کرد. ما اگر لذت آزادی را چشیده بودیم اندك تسامح را دراین‌مقصود مقدس روانمی‌داشتیم.

فیلسوف گفت : از آزادی حرفی نزنید ملت جاهل باید عبدباشد، برفرض‌مملکت‌ما قانونی ویا مشروطه ویابالاترجمهوری‌گردید، آیا بازهمین مستبدین وهمین ظلمه نمی‌باشند؟ آن‌وقت به‌لباس قانون طلبی‌درمی‌آیند وپدرما را می‌سوزانند. همین‌عین‌الدوله به‌قوۀ پول، یازید و عمروکه امروز جان مردم را می‌گیرند فردا که مملکت قانونی شد، باز رئیس و سرکار خواهند بود . همین‌شخص‌که امروز درجلو عین‌الدوله نشسته است و به‌قوت قلم‌خون مردم را می‌خورد، فردا به‌همین قلم رئیس یك کابینه ویا بالفرض لقب را تغییر وشغل‌راهم تغییر خواهدداد . وکذافلان‌الدوله امروز درجلو وزیردفتر می‌نشیند، فردا وزیر مالیه شده ویا درروی صندلی برابر وزیر مالیه می‌نشیند . منتها امروز فلان عزب دفتر سالی بیست تومان یادویست‌تومان بعنوان دزدی می‌برد ، فرداکه مملکت قانونی شدماهی چهارصدتومان بعنوان ریاست اطاق حساب خواهد برد . امروز وزیر امور خارجه سالی به‌ده‌هزار تومان قناعت دارد، ولی فردا پسرش روی‌کار و سالی صدهزار تومان خواهد برد . لامحاله اسم قانونی هم‌بالای اطاق می‌گذارد. من شبهه را قوی می‌گیرم می‌گویم امروز ما صاحب مجلس ویا پارلمان بشویم جز آن‌که همین‌آقازاده‌هاکه امروز پدر مردم را درمی‌آورند ، فردا وکیل پارلمان و درادارات تصرف درکار می‌کنند؟ تا کسی‌بخواهد حرف بزند می‌گویند‌این پسر آقای... فلان است، این پسروزیر... است . والله باز پول شیرینست ، پول صاحب قوتی بزرگ است ، پول دهان همه کس‌را مانند ترشی کند می‌کند . مگر مثل معروف را نشنیده‌ایدکه می‌گویند: دهان هرکس را ترشی کند می‌کند و دهن رؤساء را شیرینی . پول منصب می‌دهد ، پول ریاست می‌آورد ، پول‌گناهان را می‌بخشاند ، پول، پول ، پول ، همه کارمی‌کند . پس‌کاری بکنید ملت عالم شود ،کاری بکنید ملت معنی شرافت را بدانند ، آن‌ـ وقت اگر یك محاسبی راکه ماهی ده‌تومان حق اواست، اگر دیدند صاحب پارك و کالسکه شد فوراً می‌دانند این پارك و کالسکه را از چه‌ممر تحصیل کرده است، اگربه‌دزدی تحصیل کرده باشد اورا مجازات می‌دهند . اگرملت عالم شد برپادشاهی‌که پول ملت را بی‌مصرف ومسرفانه خرج می‌کند ایراد وارد می‌آورد، مثلاً می‌گوید پول سرشماری‌که ازدهات‌کرمان

و شیراز از هرپیرزنی درسال یك‌تومان به‌جبر گرفته شود سزاوار نیست یك‌دفعه ماهی صد تومان دربارهٔ فلان آقا ویا فلان خانم برقرارکنید، البته مانع می‌شود، البته نمی‌گذارد . آن‌وقت این‌پولها صرف مملکت خواهدشد نه‌صرف جنده‌بازی آقازاده . اگرملت جاهل‌شد، درمملکت جمهوری هم باشد هربلایی‌که صاحبان نفوذ بتوانند به‌سر مردم وارد می‌آورند . این را بگیر، اورا بکش، دیگری را حبس‌کن، احدی نمی‌تواند دم بزند . اما اگرمملکت قانونی وملت عالم شد دیگر احدی نمی‌تواند اعمال غرض دربارهٔ کسی بکند . دیگر بدون جهت احدی را حبس نمی‌کنند چه جای‌کشتن، پس خوب است ملت را آگاه و بیدار و عالم کنیم .

نگارنده‌گفت : آقایان؛ این‌عمارتی که در او نشسته‌اید، اگر بخواهید عمارتی باشد که شمارا در زمستان و تابستان از سرما و گرما نگاه دارد، باید آن‌را خراب‌کنید وبعداز روی‌قوانین‌هندسه‌آن‌را بناکنید . امروزمی‌بینید این‌عمارت ایران مخروبه‌شده است، سلاطین قاجاریه چیزی از آن‌را باقی نگذارده‌اند واگر شما آن‌را بکلی خراب نکنید و پس از آن خرابی، تعمیر وآباد ننمایید دیگران می‌آیندآن را برای خودشان تعمیر وآباد می‌کنند .

تاانقلاب در مملکت نبینید اصلاح نتوانیدکرد، طالب باشید انقلاب راکه بیداری در انقلاب‌است، جوینده باشید انقلاب را که به‌اصلاح خواهید رسید، سعی‌کنید در انقلاب تا عدالت طلبان بیدارشوند. گویا حدیث وقول معصوم باشدکه‌می‌فرماید: نحب‌الانقلاب ولوعلینا.

اما این که می‌فرمایید پس از اصلاح باز اشخاص ظالم و مستبد روی کار می‌آیند این‌هم نقلی نیست، پس ازآن‌که مردم آزاد شدند دیگر ظالم و مستبد را درکار نخواهند گذارد. منتها چندصباحی اشتباه‌کاری می‌کنند، ولی‌ملت بیدار همان مشتبه‌کننده رامجازات می‌دهند . امیدواریم‌که اولاد مستبدین را به‌سزای پدرهایشان برسانیم، خداوند به موسی می‌فرماید : ای موسی به‌بنی‌اسرائیل بگو ظلم نکنندکه تلافی ظلم و انتقام ظلم را از اولاد آنها می‌گیریم، اگرچه‌هفت پشت ویاچهل‌پشت برآنها بگذرد. دراخبارداریم‌که امام‌زمان(ع) انتقام خون جدش را از بنی‌امیه می‌گیرد و حال آن‌که در زمان ظهور امام (ع) بنی‌امیه هزارسال‌قبل موجودنیست؛ مراد اینست ازاولادآنها اعمال اجدادشان‌را بازخواست می‌کند. حالا ما امیدواریم‌که‌نگذاریم اولاد ظلمه و غاصبین دردنیا باشند، چه‌جای‌آن‌که خودشان، آن‌هم درکار ومصدر شغل باشند .

ذوالریاستین مذکورداشت‌که : مااولاً، انجمنی تأسیس‌کردیم بطور خفیه و باید در این انجمن حق بگوئیم و حق ظاهر کنیم و مطابق آنچه می‌گوییم عمل نماییم و مفاسد ظلم را اظهار کنیم و خدمت به‌ملت و وطن و عالم اسلامیت‌کنیم. بدیهیست خالی از زحمت و مشقت وخطر نخواهد بود وباید اول قبول تحمل مصایب وخطرات عظیمی که محتملست بلکه یقین‌است، باکمال شرف و مردانگی نمود و هیچ چیز را مانع وعایق ندانیم ومرگ‌را

اسهل چیزی دراین مشروع مقدس دانست . ثانیاً، آن‌که این اقدامات ماخلاف شرع انور نیست زیراکه مقصود ما اجراء احکام قرآن و قانون اسلام است، همهٔ مسلمانان با ماهمراه خواهند بود .

پادشاه مسلمان ودین‌دار است، مانع این‌مقصود مقدس‌نخواهد بود،فاما دورهم نشستن و تأسیس انجمن مخفی ودعوت خلق و بیداری آنان که دستوری است از شرع اسلام به ما داده شده است، چه اول کسی‌که انجمن را تأسیس‌نمود در اسلام و مردم را امر به‌دعوت واحقاق حق فرمود؛ مقنن قوانین عدالت و مؤسس آزادی و حریت دویمین فرزند پیغمبر و سومین امام ماحسین‌بن‌علی(ع) بود . آن حضرت اول‌کسی بودکه برای پیشرفت مقصود درانجام تکلیف الهی‌انجمن‌مخفی را تأسیس نمود، اول‌کسی‌بودکه داعی به‌اطراف فرستاد، و اول‌کسی بود که قبول ظلم وذلت ننمود . اگر آن حضرت تأسیس انجمن مخفی‌نفرموده بود اسلام بالمره از بین رفته بود و امروزازاسلام اسمی وازشریعت وطریقت رسمی‌نبود .

ادیب بهبهانی گفت : این مطلب را از کجا می‌گویید اگر برطبق آنچه گفتید سند اظهار داشتید دیگر مرا هیچ چیز مانع نخواهد بود ، چه‌من ازکشتن و حبس چندان‌نمی‌ترسم ولیکن از این‌که مرا نسبت به‌کفر و خارج از مذهب بدهند خیلی‌می‌ترسم . زیراکه کشته شدنی‌که اولاد و اخلاف انسانی مفتخرباشند ، بهتر وخوشتر مردنیست اما برخلاف ، اولاد واخلاف شخص، خجل و شرمسار باشند خیلی بداست .

جناب ذوالریاستین‌تشریف‌برد درکتابخانهٔ خودکتاب«احتجاج» شیخ طبرسی‌رحمه‌الله راآورده بازکردصفحهٔ(۱۵۴) رااین‌قسم‌نشان‌داد. ترجمهٔ این‌حدیث درکتاب«جلاءالعیون» هم مسطور است .

(فلما مات‌الحسن‌بن‌علی (ع) از دادالبلاء والفتنة فلم‌یبق لله ولی‌الاخائف علی‌نفسه‌اومقتول اوطرید اوشرید فلما کان‌قبل‌موت معاویة بسنتین حج‌الحسین(ع) بن‌علی(ع) وعبدالله بن جعفر و عبدالله‌بن عباس معه‌و قد جمع الحسین‌بن‌علی(ع) بنی‌هاشم رجالهم ونسائهم و موالیهم و شیعتهم من‌حج‌منهم و من‌لم‌یحج ومن‌الانصار ممن‌یعرفونه و اهل‌بیته ثم‌لم‌یدع احداً من‌اصحاب رسول‌الله و من‌ابنائهم‌والتابعین و من‌الانصارالمعروفین بالصلاح والنسك‌الاجمعهم فاجتمع‌الیهم بمنی اکثر من‌الف رجل والحسین (ع) فی‌سرادقه عامتهم‌التابعون و ابناءالصحابة فقام‌الحسین (ع) فیهم خطیباً فحمدالله واثنی علیه ثم‌قال اما بعد فان هذه‌الطاغیة قدصنع‌بنا و بشیعنا ماقد علمتم ورایتم وشهدتم وبلغکم انی‌اریدان‌اسئلکم عن‌اشیاء فان صدقت فصدقونی و ان کذبت فکذبونی‌اسمعوا مقالتی واکتموا قولی ثم‌ارجعواالی‌امصارکم و قبائلکم من‌امنتم و وثقتم به فادعوهم الی ما تعلمون فانی اخاف ان یندرس هذاالحق و یذهب والله متم نوره ولوکره‌الکافرون فما ترك‌الحسین (ع) شیئاً انزل‌الله فیهم

من‌القرآن الا قاله و فسره ولاشیئاً قاله‌الرسول فی‌ابیه وامه واهل بیته‌الارواه فکل ذلك یقول الصحابة‌اللهم نعم قدسمعناه و شهدناه و یقول‌التابعون اللهم قدحدثناه من‌نصدقه و فاتمنه حتی‌لم‌یترك شیئاًالاقال ثم قال انشدکم‌الله الارجعتم وحدثتم به‌من تتقون به‌ثم نزل و تصرف الناس علی‌ذلك .

خلاصهٔ ترجمهٔ خبر این است که بعداز رحلت امام‌حسن (ع) بلا وفتنه برشیعیان و دوستان آل‌محمد(ص) ازهرجهة فراهم شد بعضی را قتل و برخی را از دیارخود می‌راندند چه بسیاراشخاص‌راکه به‌تهمت‌دوستی علی‌بن‌ابیطالب بقتل رسانیدند؛ حق‌را به‌صورت باطل، وباطل را به‌صورت حق، دروغ‌را راست و راست را دروغ می‌نمودند، کاربجائی‌رسیدکه اگر شیعیان‌می‌خواستند همدیگررا ملاقات‌کنند از زن وخادم ایمن‌نبودند تااین‌که دوسال‌قبل‌از مردن معاویه حضرت سیدالشهداء حسین‌بن‌علی (ع) ارادهٔ حج فرمود وبه‌عموم دوستان و تابعین وصدیقین اعلام فرمودکه درآن سفرحاضرباشند. خواه حج‌کرده باشند، خواه‌نکرده باشند . این بودکه حسب‌الامر تمام تابعین و دوستان وبنی‌هاشم بعداز فراغت ازاعمال حج در زمین منی جمع شدند، خیمه و بارگاه برپا کردند و جمعیت‌آنها در آن روز ازهزار متجاوز بود .

بعضی هم این قسم نقل می‌کنند که حضرت امام حسین (ع) دیده‌بان وجاسوس معین فرمود و قدغن کرد خارجی و منافق وناشناس را به‌آن انجمن قدس راه ندهند وآن‌انجمن به‌طریق خفیه منعقد گردید . آن وقت حضرت برخاست و شروع فرمود به حمد خدا و ثناء رسول . پس‌فرمود شما همگی آگاهید که معاویه بادوستان ماکه هواخواه عدل و دادند چه کرده و چه می‌کند و هم دیدید و شنیدید و به‌شما رسیده است آنچه که به‌دوستان ما وارد می‌آید ومن اراده دارم ازشما بعضی سؤالات‌کنم؛ اگر راست گفتم تصدیق‌کنید واگر دروغ گفتم مرا تکذیب نمائید . آنچه می‌گویم بشنوید و هرچه شنیدید پنهان کنید . (۱)

باری می‌فرماید: برگردید به‌شهرهای خود، اقوام وطوایف خود، هرکس راکه امین و ثقه دانستید بخوانید اورا به‌سوی آن‌کس‌که حقانیت اورا می‌دانید . زیراکه من می‌ترسم که این دین‌حق، مندرس شود و از میان برود، لکن خدا دین خودرا تمام می‌کند اگرچه کفار کراهت داشته باشند .

خلاصه حضرت چیزی‌را فروگذار نکرد مگر آن‌که آن‌را بیان کرد و تفسیر فرمود ودر هرکلمه ازسؤالات‌آن‌حضرت حاضرین عرض می‌کردند: خدایا شاهد باش‌که ماشنیدیم آنچه راکه حسین‌بن‌علی فرمود وازجدبزرگوارش نقل‌کرد و تابعین می‌گفتند: خدایاشاهد باش که‌ما شنیدیم ازاشخاص راستگو آنچه راکه حسین‌بن‌علی(ع) گفت آن‌را .

(۱) دراین مقام معلوم می‌شودکه‌آن حضرت خیلی‌از اموررا به‌آنهافرمود لکن به‌طریق سرّ و محرمانه‌که آنان را امر فرموده است به‌کتمان‌آن .

بعداز گرفتن این عهد باز آنها را قسم داد که هریك به‌ولایت وشهر خویش مراجعت کنید و آنچه راکه گفتم عمل نمائید، پس از آن از کرسی فرودآمد و مردم متفرق شده و بنای دعوت را به‌اتحاد و اتفاق و اعلاء دین مبین اسلام گذاردند . و مردم را بسوی آن حضرت دعوت کرده واز آنها بیعت گرفتند .

حالا ازمعنی این خبر دانسته می‌شود که حضرت باقر(ع) می‌فرماید :که سیصدهزار نفر با جدم بیعت کردند امایاریش نکردند مگر سیصد نفر.

نگارنده گفت: ازاین‌خبرچند چیزدیگر بعلاوه‌آنچه‌ذکرشدمستفاد می‌شود، یکی‌آن‌که؛ اول کسی که در اسلام انجمن مخفی تأسیس نمود حسین‌بن علی بود ، دیگر آن که اول کسی‌که دعاة به اطراف فرستاد و به‌طریق خفیه مردم را دعوت نمودند آن حضرت بود ، دیگر آن که نطق را درحال قیام ادا فرمود چه در خبر بود (قام‌الحسین) یعنی ایستاد حسین .

ذوالریاستین‌گفت: بلکه مستفاد می‌شودکه حضرت روی‌کرسی ویا صندلی ایستاد زیرا که در آخرخبر است (فنزل‌وتفرق‌الناس) .

نگارنده گفت : ازاین‌که حضرت فرمود اگر دروغ گفتم تکذیبم کنید و اگر راست گفتم تصدیقم نمائید مستفاد می‌گردد که آن حضرت مایل به اکثریت آراء وحامی حریت افکار بود، نه‌استبداد. حالا دیگرتکلیف خودرا بهترمی‌دانیدکه دراین مشروع مقدس یعنی خدمت به‌ملت و وطن‌بلکه اسلام اقدام بفرمائید یانفرمائید .

آقاسید برهان‌گفت: خوب است قرآنی‌حاضرکنیدکه باحضوراین آقایان جدیدالورود تجدید عهد خود را بنمائیم . قرآن حاضر شد و همگی قسم یاد نمودندکه تا زنده باشند در بیداری مردم و اهالی وطن کوتاهی نفرمایند .

جناب ذوالریاستین فرمودند : من‌یك نظامنامه برای این انجمن نوشته وحاضردارم اگراذن می‌دهید بخوانم . اجزاء انجمن اجازه داده شروع به‌قرائت نظامنامه شد .

(چون این نظامنامه اول نظامنامه‌ایست‌که درایران برای طالبین حریت نوشته شده است لذاما دراین تاریخ بعض فصول ومواد آن‌را درج می‌کنیم وهذاصورتة).

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

این نظامنامه محتویست برچندماده :

مادهٔ اول ـ انعقاد این انجمن فقط برای بیداری برادران وطنی و ابناء وطن و آگاهی آنها به‌حقوق خود و رفع ظلم و چاره‌جوئی برای اصلاح مفاسد مملکتی است .

مادهٔ دویم ـ دراین انجمن از پیروان چهارمذهب پذیرفته می‌شود . اول اشخاصی‌که درتحت کلمهٔ جامعهٔ لااله‌الاالله محمد رسول‌الله می‌باشند . دویم طایفهٔ

زردشتیان ، سوم یهود ، چهارم نصاری ، به شرط آن‌که ایرانی‌الاصل و ایرانی نژاد باشند .

مادۀسوم ــ هرکس‌وارداین‌انجمن می‌شود اول باید شهادت به‌ذات باری‌تعالی و رسالت پیغمبرخودبدهد وبه‌کتب‌آسمانی به‌هرکدام‌که معتقد است قسم یادکندکه تادم مرگ ازاین انجمن غرضی جزنوع پرستی نداشته باشد وهم خودرا مصروف به‌خدمت نوع ووطن نماید .

مادۀ چهارم ــ چون اشخاصی که در این انجمن پذیرفته می‌شوند از این چهار مذهب همه به‌ظهورحضرت‌مهدی عجل‌الله فرجه درآخرالزمان قائلند، ازاین جهت این انجمن درتحت اسم مبارك‌آن حضرت است‌ولذااسم ریاست دراین‌انجمن برکسی گذارده نمی‌شود و تمام‌افراد درحکم شخص واحداست .

مادۀ پنجم ــ درهرجا که‌این انجمن منعقدشود درآخر مجلس‌قبل ازتفرق اشخاص باید یك‌نفر روضه بخواند یعنی مصائبی را که پیشوایان مذهب ما برای بسط ونشر عدالت متحمل شده‌اند تذکردهد ومجلس به‌نام مجلس روضه ختم‌شود .

مادۀششم ــاهل انجمن باید رعایت حال یکدیگر رادرهرحال داشته باشند لکن تکالیف شاقه بریکدیگر نکنند .

مادۀهفتم ــتکالیف رکیکه و مجادله وسخت‌گوئی و مزاح وبدخلقی وکذب وبهتان بکلی ممنوعست .

مادۀهشتم ــ مذاکرات انجمن باید راجع به تربیت و بیداری نوع و خیر خلایق و اظهار ظلم ظالمین و چاره‌جوئی و استخلاص برای مظلومین باشد .

مادۀ نهم ــ توقیر علمای هرطایفه فریضۀ ذمۀ انجمن‌است پس برهر یك از طبقات لازم است‌که علماء‌را محترم بدارند وآنهارا برخطرات اهالی وطن آگاه نمایند و محذورات دنیوی را به‌آنها بنمایند وآنان‌را عندالله‌وعندالمخلوق مسئول قرار دهند .

نتیجۀ این‌ماده اینست‌که نه‌تنها فقهای اسلام درمقام حفظ وطن و مملکت خود ساعی خواهندبود، بلکه علماء مطلقاً چه‌عالم‌به‌علم فقه وچه‌غیرآن، چه‌علمای اسلام، چه علمای غیر اسلام‌که موطن خود را خاك ایران می‌دانند، در این عقیده ومقصود باعلمای اسلام همدست ومتفق خواهندشد .

مادۀ دهم تا پانزدهم متعلق به‌رموزات و اسرارانجمن است‌کــه برحسب قسم ازاظهار آن ممنوعم این‌چند سطرراکه نوشتم برای اینست‌که خوانندۀ تاریخ بداند چه‌اندازه اهالی ایران در فشار ظلم بودند که از اجتماع ودورهم نشستن هم ممنوع بودند .

پس ازقرائت عهدنامه قرار براین‌شد که دوهفته انجمن تعطیل باشد وهریك ازاجزاء

بعض مقالات و لوایح به‌ادارات جراید بنویسند، یعنی مقالات را دراین دوهفته حاضر کرده در مجلس قرائت کنند؛ پس ازامضای انجمن به‌ادارات جراید ارسال دارند که درآنها درج شود و گوشزد مردم گردد و به بعض الفاظ ، اذهان مسبوق گردد .

***

جلسهٔ نهم

روز دو شنبهٔ ۱۲ صفر ۱۳۲۳ ـ انجمن در خانهٔ نگارنده تشکیل یافت، راپورتهای چندروزهٔ تعطیل، قرائت شدکه‌ازآن‌جمله‌بود، محمد علی‌میرزا ولیعهد وارد طهران شده‌است ونیز بعض تلگرافات جعلی از طرف علمای نجف منتشرشده است‌که تعریف وتوصیف از عین‌الدوله بوده ومردم‌راتوصیه به‌اظهار تشکر ازعین‌الدوله‌کرده‌اند و این‌که ماحرکات جناب آقاسید عبدالله را که برضد شاهزاده عین‌الدوله‌است صحیح نمی‌دانیم الی‌آخره .

صورتهای متعدد ازاین تلگرافات برای هریك ازآقایان فرستاده‌اند .

ادیب بهبهانی‌گفت: من یقین دارم‌که این تلگرافات جعلی‌است؛ زیراکه تلگرافخانه دردست خودشان است، آنچه بخواهند می‌نویسند لکن عوام را باید فهمانید و ملتفت نمود. فیلسوف گفت : معصوم به‌ما دستورالعمل می‌دهد که‌هرگاه اخبارماکه به‌شما می‌رسد موافق با کتاب خدا است بگیرید واگر مخالف باقرآن است‌آنهارا واگذارید ، بلکه دربعض اخبار است : فاضربوهاعلی‌الجدار یعنی اخبارمخالف قرآن‌را بزنید به‌دیوار ، حالا ما تلگرافات علما را اگرمخالف بامقصود ماست دور می‌اندازیم .

ذوالریاستین‌گفت : علماء اعلام نجف هرگز ترویج از ظالم نمی‌کنند وانگهی ما باید به‌تکلیف خود عمل نمائیم. لوایحی که‌بنا بود نوشته شود اگرحاضر است قرائت کنید .

نگارنده‌گفت: آقایان این مختصرعرض مرا بشنوید آن‌وقت شروع در قرائت لوایح نمائید . من بنده دیروز تلگرافات را دیده بلکه‌آنها را یکی‌ازآقازاده‌ها به‌من داد و گفت: فردا بیائید در خانهٔ آقای آقا سیداحمد که‌در آنجا مجلس روضه است وآنهارا برای مردم بخوانید، چون من‌دیدم‌که مضمون‌آنها بامقصود ما مخالف‌است لذاگفتم: این‌کار ازعهدهٔ من خارج‌است چه اولاً ، من روضه‌خوان نیستم‌که درمجلس روضه بتوانم تلگرافات را بخوانم. ثانیاً ، آن‌که درخانهٔ جناب‌آقاسیداحمد هواخواهان ودوستان‌آقای بهبهانی حاضرند وهمگی با من بدخواهند شد ، به‌هرطور بود معذرت خواستم، حالا لازمست‌که زودترجلوگیری کنید و نگذارید مابین آقایان نفاق و خلافی پدید آید که اگر آقاسید عبدالله ذلیل و منکوب شود مقصود ما خیلی به‌تأخیر خواهد افتاد .

آقایان‌گفتند : مقدمات‌کار بخوبی‌تهیه شده است، احدی‌اعتنا به‌این‌تلگرافات نمی‌کند، عماً قریب ناسخ‌آنها می‌رسد، هواخواهان حریت درکارند، بالفرض چند روزی امربه مردم مشتبه خواهد بود بعدها امرواضح وآشکار خواهدشد .

فیلسوف گفت : من‌لایحه‌ای نوشته‌ام، اگر امضاء کنید به‌یکی ازجراید فارسی‌ارسال داریم. لایحه رااز او گرفته چنین خواندند: (چند سطرازآن لایحه رادر این تاریخ درج کنیم .)

پس‌از چند سطری ، استبداد ملت را جاهل ،کور ، ترسو ، جبان، ضعیف، منکوب ، ذلیل ، خوارو بیغیرت می‌کند. بالعکس مشروطیت آنان‌را عالم ، بینا، شجاع ، باجرئت ، باقوت، باغیرت، سربلند و بیدار می‌نماید. شجاعت و شهامت فوق‌العاده به‌آحاد ملت و افراد لشکری می‌بخشد؛ چه تاریخ به‌ما نشان می‌دهدکه از بدو تشکیل سلطنت الی یومنا هذا دولت مستبد مغلوب دولت مشروطه و ملت ظالمانه ذلیل دست عادلانه بوده، ملتی‌که ذلیل‌و منکوب پنجهٔ استبداد رجال‌دولت باشد یك وحشت و جبن طبیعی ابدی به قلوب‌آنها راسخ گردد و انزجار و تنفر قلبی‌از حوزه‌وهیئت دولت ابداً درخویش‌احساس‌کند، علم وصنعت، عدل‌ومساوات و تدین وانسانیت مستلزم مشروطیت‌است، جهل‌وخرابی وظلم‌وبیکاری‌لازمهٔ استبداد.

از وقتی‌که نور عدل ومساوات ونور علم ومواسات دین مقدس‌اسلام، قلوب اقوام و اعراب و طوایف بادیه‌نشین‌را منور ساخت، ازقوت (امرهم شوری بینهم) سلاح پوشیدند و از جام حیات بخشای (وشاورهم‌فی‌الارض) جرعه‌ای نوشیدند و از ندای (انماالمؤمنون‌اخوة) بیدار شدند و از برکت (یدالله‌مع‌الجماعة) قوت و توانایی یافتند، جمیع افراد عرب ازرئیس ومرئوس وشاه وگدا مابین خود فرقی ندیدند. همگی‌خودرا حامی اسلام،کفیل اسلام ، صاحب اسلام ، پدر اسلام ، پسر اسلام و مکلف بحفظ آن دیدند . تن خود را جوشن اسلام‌کردند ، اولاد خویش را در مقام ثبات و بقای اسلام دادند .

آن وقت خزاین پرویزرا تاراج توانستندی وقیاصره وسلاطین‌را از تخت‌و تاج مستعفی داشتندی. پس قانون عقلایی دول همیشه مقتضی است‌که ملت را معتاد استبداد نکنند. در حقوق وحدود وطن اورا شریك نمایند تا قسمی‌شودکه دوستی وطن دردل ملت جای‌گیر شود و در نگهداری هریك خود را مکلف دانند وباید شیرینی و حلاوت و مزه و شرافت عدل و مساوات و اساس مشروطیت را به‌آحاد ملت چشانید و آنان را از تلخی و مرارت و خباثت و نجاست استبداد رهانید . بعضی‌گویند باید افراد ملت عالم شوند و علم مقدمه بیداری ملت است . من بنده عرض می‌کنم تا اساس مقدس مشروطیت فراهم نیاید ، نور علم پرتو افکن ساحت ایران نخواهد شد و تعلیم اجباری که باعث تأسیس مدارس و مکاتب عمومیست وقتی خواهد بودکه دولت ایران مشروطه‌گردد والا تا استبداد داریم‌جهل مصادف آنست، اگر علم فی‌الجمله راکافی دانیدکه به‌این اندازه‌اهالی ایران‌عالم خواهند

بود و علم اجمالی به حقوق خودشان‌که دارند ، مؤید عرضم آن‌که ملت روسیه تا یك اندازه عالم به‌حقوق خویش بودند، لیکن به‌واسطهٔ استبداد و نفاق‌داخله‌دیدید چگونه مغلوب دولت و ملت معتدله ژاپن‌گردیدند . الخ .

ادیب‌گفت: فرمایشات شما صحیح است، لکن امروزما نمی‌توانیم این‌کلمهٔ مشروطیت را برزبان‌آریم؛ چه‌جای آن‌که دراین صراط قدم‌گذاریم، چه این‌کلمهٔ مقدسی‌است‌که اگردر السنه وافواه جاری‌گردید متعقب برآن نفی وحبس وقتل است (زبان سرخ سرسبز می‌دهد برباد) برای این‌کلمه است درهرمملکتی‌که این‌لفظ وارد شد ، صدهزاران نفوس تلف شدند. ما باید دست اندازیم به دامن علم و اجرای قانون اسلام .

فیلسوف‌گفت: چرا ضعف قلب دارید؟ مگرماقول ندادیم وعهدنکردیم‌که خودرا فدای ملت نمائیم ؟ مگرما حاضرنشدیم؟ برای نجات‌وطن باید اقدام کرد ، اگرکشته شدیم درراه وطن شهید شدیم .

ذوالریاستین‌گفت: فرق‌است‌بین فدایی وما. ما کی‌گفتیم فدایی‌ملت هستیم، ماگفتیم‌که متحدومتفق باشیم‌برای بیدارکردن مردم‌را به‌حقوق خودشان؛ ازاین‌که خودرا فدایی قرار دهیم نکول داریم .

آقاسید برهان‌گفت : آقایان خداوند دربارهٔ ما فرموده است (کنتم خیرامة اخرجت للناس تأمرون بالمعروف و تنهون عن‌المنکر) . ما مکلف می‌باشیم به امربمعروف ونهی از منکر . آیا تقاضای اجراء احکام قرآن از معروف نیست؟ آیا اجراء احکام و حدود اسلام بر عهدهٔ ما مسلمانان نمی‌باشد ؟ امروزکه پادشاه ما مسلمان ومعتقد به قرآن است و مایلست به‌اجراء احکام آن، چه سبب داردکه از پادشاه خود نخواهیم اجراء قوانین اسلام را ؟

نگارنده‌گفت :آقایان مثل ما مثل‌جماعتیست‌که به‌عمارت‌آنها‌آتشی افتاده‌است، عوض آن‌که متفق شوندآتش‌را خاموش‌کنند وحریق‌را نجات دهند دورهم نشسته ومباحثه ومذاکره می‌کنند: (آیا حریق با حاء حطی است ویا با هاء هوز وآیا آتش بفتح شین است ویا بکسر آن) . آیا لفظ مشروطه را مصداق رسیده است یانه ، آیا باید اجراء احکام قرآن‌را تقاضا کرد یا قانونیت دولت را؟ بخدا قرآن‌را ازدست شماگرفتند، عماًقریب عنوان مسیو نوز از میان خواهد رفت، دیگر مانندآقاسیدعبدالله کسی‌را نداریم‌که طرف با دولت شود، این چه مذاکراتی است‌که می‌کنید . مشروطیت ومشروعیت دولت با اجراء قانون اسلام و باعدل و مساوات یا علم وتمدن همه‌را نتیجه یکیست؛ نتیجهٔ‌حریت‌است، آن‌را دست‌آورید. امروز زنها و اطفال و خواجه‌سرایان قاجاریه شمارا عبد خود می‌دانند، می‌خرند، می‌فروشند، می‌کشند ومی‌بخشند . اقلا به آنها بگویید خداوند ما را آزادآفریده است، اگربه‌آنها نمی‌گوییداقلا خودمان بدانیم‌که ما حیوانی آزاد می‌باشیم . بکوشید ، بکشید و جان بدهید امروز نتیجه ندهد ده‌سال دیگرنتیجه خواهد داد، ما ثمررا نبریم اولاد واخلاف ما ثمررا خواهند برد.

یکی از اعضاء گفت : شما گفتید آقامیرزا سیدحسن کاشانی برادر مؤیدالاسلام را با آقا شیخ‌یحیی کاشانی و صحاف‌باشی و مجدالاسلام کرمانی و شجاع‌لشکر و معین‌حضور را دعوت کردید به این انجمن ، پس چرا حاضر نشدند ؟

نگارنده گفت : حاضرشدن به این مجلس شرط دعوت نبود ، دیگر آن‌که بنده زحمت کشیده همه‌را دردوسه مجلس دعوت کرده‌قبول‌هم کردند. یك‌روز مخصوص، بعضی‌را برای‌ناهار دعوت‌کردم بحدی ترسیدندکه برای ناهارهم حاضر نشدند جزمعدودی، تقصیرهم ندارند چه صدماتی‌که آقامیرزا سیدحسن و آقاشیخ یحیی درراه ملت متحمل شده‌اند فوق‌الطاقه آنان‌را مرعوب نموده، ما بایدآنها را بسمت عضویت‌انجمن بشناسیم، خدمت خودرا خواهندکرد چه حاضر بشوند وچه حاضر نشوند .

فاما صحاف‌باشی می‌گوید : من باید بروم به‌هندوستان و یکی از بزرگان آنجا را به طرف ایران جلب کنم که از آن راه بلکه این ملت خفته بیدار گردد . دیگر آن که می‌گوید : من درصورتی عضویت انجمن را قبول می‌کنم‌که اهالی انجمن مادام‌العمر لباس سیاه بپوشند، زیراکه مادر ما وطن درحال احتضاراست وتا اورا بهبودی حاصل نشود ما باید سیاه‌پوش و به‌حالت عزا باشیم. اگر این شرط راقبول می‌کنیدکه فردا حاضرخواهید شد و اما معین‌حضور و شجاع لشکر قبول‌کردند و هردو حاضر خواهند شد . اما مجدالاسلام را که اذن ندادید اسرار انجمن را به‌او بگوییم باید اورا امتحان کنید .

ناظم‌الشریعة گفت : ای‌وای که‌اسرار انجمن فاش‌شد. نگارنده‌گفت: من‌اسراراانجمن راتماماً به آنها نگفتم و به هرکدام اندکی گفتم آن‌را هم اطمینان دارم بلکه یك خدمت بزرگی هم کرده‌ام و آن اینست‌که شجاع لشکرعازم بود به‌واسطهٔ صدورحکم مطلقه بودن زنش آقای بهبهانی را بکشد، من به واسطهٔ این انجمن اورا ازاین خیال منصرف‌کرده و گفتم: آقای بهبهانی امروز برای ملت‌کار می‌کند به‌اوکار داریم . توهم برفرض صحت‌ادعایت زنت را فدای ملت بکن وآنگهی چه‌ربطی به‌آقای بهبهانی دارد ملای ده‌را بکش که اصل حکم را داده. دیگرآن‌که‌قول ونوشته ازاوگرفتم‌که لدی‌الحاجة پانصد نفرسوار دم‌دروازهٔ طهران حاضر کند . معین حضور هم‌قول داده است ملك سی‌هزار تومانی خودرا بفروشد و دراین راه‌صرف‌کند و حاضر شده است‌که اگرانجمن مأموریت بدهد عین‌الدوله را بکشد. وجود این‌گونه اشخاص برای مقصود ماخیلی نافع است .

ادیب گفت : آقامیرزا سیدحسن باعین‌الدوله مراوده دارد ، مجدالاسلام بادبیرحضور منشی عین‌الدوله دوست است .

نگارنده گفت : من جمیع اسرار را به‌آنها نگفتم فقط گفتم اشخاصی حاضر شده‌اند برای خدمت به‌ملت و بشرف انسانیت قسم خورده‌اندکه خدمت‌کنند به‌ملت . دیگر زیادتر چیزی به‌آنها اظهار نکردم ، دیگرآن‌که صدمه و زحمتی که از طرف عین‌الدوله نسبت

به آقا میرزا سیدحسن وارد آمده است که ممکن نیست دیگر باعین‌الدوله خوب‌شود .

درباب مجدالاسلام که با دبیرحضور دوست است اولا آن‌که دبیرحضور اطمینان به اقوال مجدالاسلام ندارد . اگراطلاع دبیرحضور مضر باشدکه جناب ذوالریاستین به‌توسط آقا میرزا سیدعلی شیرازی برادرش وثوق‌الدوله را دعوت کرده و مطلب را به او رسانیده است .

درجواب گفتند : وثوق‌الدوله ربطی به‌دبیر حضور ندارد .

نگارنده گفت : وثوق‌الدوله برادر دبیرحضور است و هر دو شاخ یك درخت و ازیك جوی آب خورده‌اند .

بعضی گفتند : وثوق‌الدوله باطناً بابرادرش دبیر حضور خوب نیست و چون برادر کوچکتر را درمقام ترقی و تقرب به‌عین‌الدوله می‌بیند لذا مایل است که عین‌الدوله بلکه این بساط برچیده شود شاید اوهم پیش افتد .

جناب ذوالریاستین گفت : بهرجهت من وثوق‌الدوله و آقامیرزا محمد گلپایگانی و حاج ملاعباسعلی واعظ رااز همه جهة شایسته می‌دانم .

اجزاء انجمن ازجهة آقامیرزا محمدگلپایگانی و حاج ملاعباسعلی نهایت مسرت را حاصل نمودند .

نگارنده گفت : آن‌روزی را که حاج‌ملا عباسعلی واعظ در منزل جناب ذوالریاستین مدعو بود من‌هم حاضربودم ، قول دادکه درمنبر شروع به‌سیاسی کند و در بیداری مردم کوتاهی نکند .

آقامیرزا محمدگلپایگانی هم از قراری‌که شنیدم آدم صحیحی است وعاشق مقصودما. اما وثوق‌الدوله را نمی‌شناسم ولی این‌جور اشخاص را ماباید داشته‌باشیم وآنهارا آلت‌کار خود قراردهیم(۱) .

ذوالریاستین گفت : ماامروز خیلی اشخاص را باخود همراه‌کردیم و بخوبی مشغول کار می‌باشند خواه حاضر شوند و خواه حاضر نشوند .

آقابرهان گفت : مقصود خدمت به‌وطن‌وسعی دربیداری اهالی‌وطن است . من‌پاره‌ای از خیالات خود را به‌بسیاری ازرجال دولت گفته‌ام وهمه مرا تصدیق‌کرده‌اند .

ادیب‌گفت : قرار براین بود که در هر اجتماعی یك لایحه خوانده شود و پس از امضاء به ادارات جراید خارجه و یاجراید بوشهر وکلکته و مصر ارسال شود . و ادارات جراید را هم‌باید باخود متفق نماییم‌که آنها هم‌شروع دراین مقصود نمایند حالا چندلایحه حاضراست؟ اذن بدهید که ارسال شود .

راپورت چند روزه‌از این قراراست‌که جناب‌آقای صدرالعلماءکه ازرؤسای روحانیین

---

(۱) اعمال خوب وبداین دوبرادر درموقع خواهد آمد .

است دربالای منبر همان رشتهٔ سخن آقای بهبهانی‌را تعقیب فرموده‌اند. جناب آقاسیداحمد طباطبایی نیز دربالای منبر همان رشته راگرفته وصریح در بالای منبر فرموده است : (ما مقصودی جز عزل این وزیر خائن یعنی عین‌الدوله از صدارت وعزل نوز نداریم . چه این صدراعظم حایل ومانع است بین شاه ورعیت و نمی‌گذارد عرایض ما به شاه برسد .)

نگارنده گفت : آقایان بارها عرض‌کردم مقصود آقای بهبهانی عزل مسیو نوز نیست بلکه مسیو نوزرا بهانه‌کرده‌اند. حالاکه علماء طرف شده‌اند باعین‌الدوله خوب‌است تجاررا بیدارکنیم اگر سلسلهٔ تجار با علماء متفق شوند آن وقت زودتر به مقصود می‌رسیم .

بعضی ذکر نمودند: که تجار را هم مستعد می‌بینیم چه سابقاً اظهار حیاتی‌کردند واز اطراف شکایات آنها رسید ؛ این ایام هم بعضی درکارند .

نگارنده گفت : آقامیرزا محمود اصفهانی را با این‌که مریض است ملاقات‌کرده او را واداریم به‌شروع دراین‌کار، چه‌مقدمات آنهاهم تهیه شده است .

***

جلسهٔ دهم

روز۲۲ صفر۱۳۲۳ انجمن درخانهٔ آقاسید برهان تشکیل و انعقاد یافت. یك راپورت خوانده شدکه جمعی‌ازتجارپناه برده‌اند به‌زاویهٔ مقدسهٔ‌حضرت‌عبدالعظیم ومی گویند: مسیونوز بلژیکی‌که رئیس گمرك ایران ومستخدم‌سلطان‌است،زیاده‌از آنچه‌تعرفهٔ گمرکی‌قرارداده‌است‌ازمال‌التجاره‌اخذ می‌کند و عمالش در سرحدات اجحافات فوق‌الطاقه وخلاف قانونی وارد می‌آورند، عین‌الدوله هم به صرافت ولجاجت با علماء وملاحظهٔ پولی‌که از نوز می‌گیرد جوابی به‌تجارنمی‌دهد، تا آن‌که آخرین عریضه‌که تجار به‌توسط سعدالدوله درخصوص شکایت ازنوز دادند عین‌الدوله نخوانده‌جواب‌دادکه: این‌لوطی‌بازیهاچیست‌که تجارمی‌کنند؟تمامشان‌را دهنهٔ توپ‌می‌گذارم. این حرف بروزیرتجارکه سعدالدوله است‌گران‌آمده، گفته است: پس خوب است مجلسی در دربار تشکیل دهید وبه‌عرایض تجار رسیدگی‌کنید. عین‌الدوله خواهی‌نخواهی به‌تشکیل مجلسی‌اذن داده، مجلس در دربارمنعقد گردید. هفت‌نفرازتجارحاضرشدند. ازرجال‌درباری هم چند نفری ازقبیل وزیرمخصوص(۱) وعلاءالملك ودبیرحضور و جمعی‌دیگرحاضربودند. مسیو نوز را حاضرکردند. یك‌نفر ازتجار چند قطعه پارچه بعنوان مستوره ونمونه در دست گرفته، آن نقطه ومحلی‌راکه رئیس گمرك سرحد مهرکرده وتعیین‌گمرك آن پارچه‌را نوشته، به زیردست خود گرفته طرف دیگرآن پارچه‌رابه نوز نشان داده وگفت: گمرك این‌پارچه چه قدراست؟ نوز نگاهی‌به‌آن‌کرده ونظربه‌کتابچه نموده وگفت‌این‌پارچه مثلاسی‌شاهی‌است. پارچهٔ دیگری را نشان داده گمرك آن‌را دوهزار وهکذا ، چند پارچه را،که نشان دادندبه حدی معین جواب داد. تجارمهر و خط رئیس محل را ارائه دادندکه خیلی تفاوت داشت.

---

(۱) صاحب اختیار حالیه .

کتابچه باُخوذی ، مثلا دوهزار را بیست وپنج هزار، وسی‌شاهی را دو تومان، وهفت هزار را، هفت تومان، به‌انواع مختلفه گمرك گرفته بودند. از آن قرار خسارت تجار ازچندکرور تجاوز کرده بود. پس‌از تحقیقات وصدق ادعای تجار، نوزحالش دگرگون‌شده چندکلمهٔ مهمل تکلم نمود. حاضرین همگی‌ملتفت شده اما چیزی‌نگفتند، اهل مجلس برخاسته، بعضی‌رفتند و بعضی ماندند، باز تجار تجدید سخن نمودند .

در این اثناکلمهٔ رکیکی از دهان نوز بیرون‌آمدکه در این مملکت به آن فحش می‌گویند و آن‌را بد می‌دانند، دیگر به اعتقاد نوز چه بوده است خود داند و آن عبارت «پدرسوخته‌ها» بود. چه اگر نوز این عبارت را تجزیه وتفسیرمی‌کرد هرآینه عبارتی راست‌و صحیح بود؛ چه‌قاجاریه پدرما را سوختند که سهل‌است، همه‌چیزما راسوختند. لکن علی‌الظاهر این لفظ مرکب‌که از دهان نجس او درآمد یك لفظ بسیطی بودکه عبارت از فحش بود نه مرکب خبری . بالجمله علاءالملك که درآن وقت از رجال دولت و وزیر علوم و از سادات طباطبایی و مقرب در نزد مظفرالدین‌شاه بود، روکرد به سعدالدوله و گفت هنوزهم ملاحظه می‌کنید ؟

سعدالدوله وزیرتجارت جواب داد: چه بگویم این مردك عین‌الدوله خودش شنید .

علاءالملك گفت: شاید نشنیده باشد . وزیر مخصوص هم بی‌میل نبودکه دراین مجلس اهانتی از مسیو نوز بشود . لذا در مقام تأییدکلام علاءالملك برآمده و گفت : گویا عین‌الدوله نشنیده باشد . سعدالدوله مجبورگردیدکه به عین‌الدوله اظهارکند، لذا روکرد به عین‌الدوله و گفت : نوز حق نداردکه به تجار محترم مسلمان فحش بدهد . عین‌الدوله از شدت حرص به‌پول وطمع ، به مسامحه و بی‌اعتنایی گذرانیده اهل مجلس متفرق شدند .

تجارکه حقانیت‌خودرا مدلل نموده وکسی‌به عرایض وتظلمات آنها گوش نداد، عازم شدند بروند وملتجی به‌زاویهٔ مقدسهٔ حضرت عبدالعظیم بشوند. روز بعد ازآن‌را برای‌اتمام حجت وگرفتن دستورالعمل وتحریك اجزاء انجمن‌مخفی رفتند منزل آقای طباطبایی، آقا میرزا سیدمحمد، جنابش رامسبوق و مطلع برواقعه نمودند واز عزم خود آگاه ساخته .

سعدالدوله از این قصد تجار باخبرشده یك مجلدکلام‌الله برای آنها فرستاده و آنها را قسم داد که یك روز دیگر به‌اومهلت دهند ، بلکه در این خصوص طریق اصلاحی دست آرد و خودش به‌دربار رفت که شاید به عین‌الدوله بگویدکه دردفع این غائله چاره نماید . قریب چهارساعت منتظرجواب شدکه شاید جوابی‌کافی‌بشنود . عین‌الدوله به‌مسامحه ومماطله گذرانیده واقعه را اهمیت نداد ووقعی برآن ننهاد .

تحصن تجار به‌زاویهٔ مقدسه

تجارکه از همه‌جا مأیوس‌شده، روز سه‌شنبه نوزدهم ماه‌صفر۱۳۲۳ به‌زاویهٔ مقدسهٔ حضرت عبدالعظیم پناهیدند .

سعدالدوله وزیر تجارت برای اسکات و آوردن تجار به‌شهر چند

دفعه خودش و چندین مرتبه واسطه‌اش، نزد تجار رفت که بلکه تجار را عودت‌دهد که این خبر به سایر شهرهای ایران منتشر نشود و باعث هیجان عامه نگردد . چه تجار سایر بلدان چندین مرتبه در مقام تشکی و تظلم برآمده بودند و مواد همه مستعد بود که به‌اندك بهانه مشتعل می‌شدند . خصوصاً دراین ایام‌که صدای آقای بهبهانی عالم را فراگرفته بود وشاه عازم بود برمسافرت به‌فرنگ .

لکن تجار متقاعد نشده و جواب دادندکه جز رسیدگی به‌محاسبات نوز واحقاق‌حق ما ورفع ضررما دیگر علاجی نیست. تااین‌که ولیعهد محمد علی‌میرزا، چند نفر از رؤساء تجاررا خواست وگفت‌که: اعلیحضرت شاهنشاه پدرتاجدارم خیال مسافرت به‌فرنگ را دارند امروزنمی‌توان دست به‌کار نوز بزنیم، لکن من‌قول می‌دهم تاچند ماه دیگر عزل نوز رااز شاه استدعا نماییم و حتماً به‌عرایض و تظلمات شما رسیدگی می‌نمایم .

تجار هم محض ضمانت ولایت عهد و خواهش وزیر تجارت از زاویهٔ مقدسهٔ حضرت عبدالعظیم مراجعت به‌شهر تهران نمودند .

فیلسوف‌گفت : این امید ماهم قطع‌شد پس از آن‌که تجار به ریسمان پوسیدهٔ ولیعهد به چاه افتادند آقای بهبهانی هم شاید فردا ساکت شود .

نگارنده گفت : آقایان اظهار یأس نکنید سکوت تجار بیشتر موجب هیجان اهل‌علم خواهد شد . عین‌الدوله برطبق ضمانت وقول ولیعهد عمل نخواهد کرد وهمین باعث‌کدورت ونفاق بین عین‌الدوله و ولیعهد خواهد شد. بگذارید شاه برود، میدان‌ما وسیع و مانع در جلو ما نخواهد بود. دراین دوسه ماهه غیبت شاه ما می‌توانیم تمام ایران را بیدار و باخود کنیم ، آقای بهبهانی هم روز به روز جنودش زیادتر وبیشترخواهد بود .

دراین‌اثناء یکی‌ازحاضرین گفت: راپورتی به‌انجمن‌رسیده‌است‌که جناب‌ذوالریاستین در بالای منبر بعض مذاکرات را کرده و عماًقریب باعث‌گرفتاری ما خواهد شد ، خوب است دراین راپورت تأملی شود . راپورت ملاحظه شد، خلاصهٔ آن از این‌قرار است :

دیروزکه روز۷ ماه صفر بود، جناب ذوالریاستین، درخانهٔ‌جناب عندلیب‌ـ السادات، واقعه درمحلهٔ شاه‌آبادکوچهٔ آقاسیدهاشم ، دربالای منبربعض مذاکرات نموده‌است وحرفهای‌نگفتنی‌راگفته‌است؛ درحالتی‌که درآن محضرجمعی از رجال دولت از قبیل حاجی امین‌السلطنه وامین‌همایون وبعض دیگرحضور داشته است. مناسب اینست‌که اعضاء انجمن، ذوالریاستین را چندی از رفتن منبرمنع نمایند. بلکه اورا مخفی دارند که مراوده بامردم راهم ترك نماید .

حاضرین مضطرب شده واقعه رااز‌جناب ذوالریاستین مستفسر وجداً خواهش نمودند که صورت موعظه را بیان نماید .

ذوالریاستین این‌طور موعظه رابیان فرمود :

آنچه را که ما از ملاحظهٔ سیر و تواریخ و شرح حال علماء متقدمین و متأخرین بدست آورده‌ایم این است که متقدمین از علماء را دربارهٔ امام عقیدهٔ مخصوصی بوده مثلاتازمان قمیین عقیدهٔ علماء دربارهٔ امام این‌بود که امام شخصی است عابد، عالم وزاهد ومستجاب‌الدعوة واگرکسی زاید براین دربارهٔ امام(ع) قایل می‌شد او را نسبت به‌غلو می‌دادند و غالی می‌خواندند و ازاین جهت بود که شخصی مثل معلی‌ابن‌خنیس وشیخ رجب برسی را غالی می‌دانستند واخباری‌که از ایشان روایت شده بود همه را طرح می‌کردند تا زمانی‌که دورهٔ علمیه به میرداماد و ملاصدرا وشیخ‌احمد احسائی رسید. این بزرگواران زحمتها کشیدند، رساله‌ها نوشتند، ولایت را باامامت مستلزم دانستند و مدلل نمودندکه آنچه را که قمیین طرح کرده بودند و منکر شده بودند از قبیل معجزات و کرامات و خوارق عادات و اخبار از مغیبات همه صحیح بوده؛ پس امروزه یك بابی از علم برروی ما مفتوح شده که می‌توانیم همه قسم ازآن استفاده کنیم. مثلا در مسئلهٔ شیخ رجب برسی و خطبه‌هائی‌که از امیرالمؤمنین (ع) روایت کرده و ما امروز منطبق می‌کنیم آنهارا با زمان خودمان می‌بینیم‌که تمام آنهااز مصدر ولایت صادر شده است ازآن‌جمله خطبهٔ زوراء است و درآن خطبه شرح حال امروزهٔ مصریها و تصرفات انگلیس در مملکت مصر و ظهور متمهدی سودانی راکماهوحقه بیان می‌فرماید. صورت این خطبه درکتابخانهٔ حاج میرزا ابوطالب زنجانی به‌خط قدیم موجود است، هرکس بخواهد می‌تواند به‌آنجا رجوع نماید.

و دیگری خطبهٔ طتبخیه است که بعض فقرات آن راجع به ایران است مثلا در آخر این خطبه می‌فرماید: (حتی اذا طالت الشدائد فی دولةالخصیان و ملکةالصبیان والنسوان فعند ذلك ترتج‌الاقطار بالدعاةالی کل باطل‌الاویل لمداینکم و امصارکم‌من‌طغاة یظهرون‌فیغیرون ویبدلون فعندذلك‌توقعوا حلول‌الفرج‌الاعظم). ماحصل معنی آنست که چه بسیار رنجها و سختیها از دولت خواجه به‌شما روی دهد(۱) در زمان پادشاهی‌که این دوعلامت (۲) دراو باشد. دراین هنگام وای بحال شما، وای بحال شهرهای شما ازطاغیانی‌که ظاهرمی‌شوند تغییرها بدهند، تبدیل‌ها بکنند، پس‌دراین هنگام فرج بزرك را منتظر باشید و بدانید که زمان ذلت شما بسرآمده و روزگار خوشبختی رسیده است.

حالا تصور کنید ببینید آیا روزگاری بد تر از این می‌شود، آیا زمانی

---

(۱) مراد از خصیان، خواجه است وآن منطبق است بر آغا محمدخان که تشکیل سلطنت قاجاریه را کرد.

(۲) مراد ازاین دوعلامت آنست‌که هم بااطفال سروکار داشته‌باشد هم با نسوان.

سخت‌تر از این می‌شود ، کدام بدبختی است که امروزه ما نداریم ؟ این وضع نان‌است که می‌بینید روزی هزار تومان از نانواخانه‌ها می‌گیرند و درعوض نان مخلوط به‌خاکهٔ نجاری بما می‌دهند و می‌گویند آرد حاج‌ترخان است. نانی‌که درسابق یك‌من دوعباسی منتها سه‌عباسی بود حالا باید یك من سه‌هزار بخریم واین وضع گوشت ماکه باید روزی‌کلی حکومت نفع از آن‌ببرد .

بیچاره پادشاه صدهزار تومان برای تفاوت جنس داد یك شاهی به مصرف فقراء نرسید . همه را از وجه استقراضی ازشاهنشاه‌گرفتند و رجال دولت بین خودشان قسمت‌کردند . بعلاوه روزی هزارتومان هم ازخبازخانه می‌گیرند . من نمی‌گویم که شمااز حال خودتان خبردارید یانه، هیچ می‌دانیدکه امروزه هریك از افراد ما و شما را در مبلغ سه تومان‌گرو روسها‌گذارده‌اند ؟ هیچ می‌دانید که ماو شمارا بنده وکنیز اجانب قرارداده‌اند ؟ هیچ می‌دانیدکه ما را تا هفتاد سال دیگر یا کمتر یا زیادتر بندهٔ کفار قرار داده‌اند ؟ هیچ اطلاع دارید که اختیارات مطلقهٔ شما را محدود کرده‌اند؟ لیکن من می‌گویم که به‌مفاد این خبر باید در زمان این پادشاه فرج بزرگی را متوقع و منتظر بود .

کلام ذوالریاستین‌که به‌این‌جا رسید بعضی از اعضاء نتوانستند خودداری‌کنند شروع کردند به‌پرخاش‌کردن به‌ذوالریاستین، چه‌یقین‌کردیم‌که این‌وعظ مشارالیه‌ما را به‌مخاطره خواهد انداخت، نزدیك بود مطلب به‌مشاجره و منازعه منجرشود. لیکن‌مشارالیه اذعان و اعتراف نمود که تجاوز کرده و اقرار نمود به‌خطایش و گفت وقتی‌که از منبر پایین‌آمدم آقای سلطان‌الذاکرین‌آقا میرزا ابوالفتح مراکنارکشیده وگفت من‌سؤال نمی‌کنم ملافیض‌الله خودش‌کجا است، ولی سؤال می‌کنم‌که قبرش درکجا است ؟ (۱)

فیلسوف گفت : من این موعظه را پسندیدم باید همین‌طور مردم را بیدار کرد .

نگارنده‌گفت : دوچیز مارا نگه‌دار خواهدبود وهیچ امری اتفاق‌نخواهد افتاد، اولا، آن‌که بیغرضی ذوالریاستین را همه‌کس می‌داند وقصد قربت اوهمه را حفظ خواهد نمود . ثانیاً، آن‌که مستمعین در مجلس اشخاصی بودند که باعین‌الدوله مراوده ندارند بلکه با او دشمن می‌باشند .

بالاخره اجزاء انجمن صلاح در این دیدند که تایك سال دیگر جناب ذوالریاستین منبر نرود الا در وقتی که اجزاء انجمن بالصراحة ایشان را اجازه دهند و نطق ایشان را محدود نمایند .

---

(۱) ملا فیض‌الله یکنفر ازواعظین معروف ایران بودکه به‌واسطهٔ اظهاربعض‌کلمات در بالای منبر درزمان ناصرالدین‌شاه نیست ونابودگردید، و ماتاکنون شرح حال‌آن بیچاره را و کیفیت اعدام اورا بدست نیاورده‌ایم .

****

جلسهٔ یازدهم

روز دوشنبهٔ ۳ ربیع‌لاول (۱۳۲۳) انجمن در خانهٔ جناب ادیب بهبهانی‌منعقد گردید .

فیلسوف گفت : دیروز موکب مظفرالدین شاه به‌سمت فرنگستان حرکت نمود ،آخر عین‌الدولهٔ صدراعظم شاه را گول زدکه مرض شاه علاج نمی‌شود مگر به سفر فرنگستان، وکار خود رامحکم و حرف خویش را پیش برد . زحمات چندین سالهٔ حریت خواهان، ومقدمات‌آقای بهبهانی بی نتیجه ماند . تجار را به وعده و وعید عودت دادند، فکری در این باب‌بفرمایید .

نگارنده گفت: از تفضلات خدا مأیوس نباید شد ، کار و تکلیف‌ما بیداری مردم است، تاچند ماه دیگر شاه مراجعت نماید ، ماکار و تکلیف خودرا انجام خواهیم داد.

اما در باب سکوت آقای بهبهانی ، ولیعهد رفت منزل ایشان وقول دادکه نوز را چند ماه دیگر معزول فرمایند . تجار هم‌قول ولیعهدرا مطمئن شده ، ولی‌برشما واضح‌است که به‌این قول‌ومعاهده وفا نمی‌کنند. امر از دوشق‌خارج نیست،یاوفا به‌قول ولیعهد می‌کنند، یا نمی‌کنند، اگروفا کردندکه همین باعث‌تشویق ورشك سایرملاهای‌طهران می‌شود،آن‌وقت ما یکی‌دیگر رادیده می‌گوییم، دیدیدکه‌آقا سیدعبدالله‌چگونه رئیس‌شدوغالب، حالا مثلا شما هم یك‌حرکتی بکنید تاجلو افتید، واگر وفا بعهدنکردند ،که همین موجب تجری واقدام جدی‌آقای بهبهانی خواهدشد. از رفتن شاه به فرنگ‌هم مأیوس نباشید، چه سوغاتی‌که برای ما خواهندآورد، یکی لقب‌گراندوکی برای عین‌الدوله ، و دیگر غذاخوردن وزراء ازروی ساعت ، وایستاده شاشیدن رجال دولت ، نتیجهٔ این سفربغض ملت وبیدارشدن آنها است ، بگذارید چشم ملت بازشود، دشمن خودرا بشناسند.

یکی ازاعضاء گفت : دراین سفر علاوه براین‌که پول‌ملت ایران‌خرج خانمهای فرنك خواهدشد، حقوق ملت راهم خواهندفروخت . فردا است‌که امتیازات خواهند داد، معاهدات خواهندبست ، تامردم رابیدارکنیم ، کار ازکار گذشته وآب ازسر در رفته است .

آقاسید برهان‌گفت : من شنیدم‌که خلعت نیابت سلطنت ازروسیه برای محمدعلی‌میرزا ولیعهد می‌آورند، اگراین خبرصحیح باشد دیگرکارما یکسره‌خواهدشد؛ ولی‌فعلا بایدکاری بکنیم‌که اتفاقی نیفتد، فردا ملت ایران مورد ملامت خارجه نشوند ،که ایرانیان در غیاب پادشاه خویش شورش کردند.

ذوالریاستین‌گفت: البته بایداین ملاحظه را بنماییم ، عین‌الدوله هم این مسئله را می‌دانست‌که زودشاه راحرکت داد، لکن ما بایدانجمن خودرا تعطیل نکنیم ، وسعی نماییم دربیداری مردم ، ازفرستادن لوایح ومقالات به ادارات جرایدمصری وغیره‌کوتاهی‌نکنیم.

آقاسید برهان‌گفت : یك‌لایحه حاضرشده‌است، اگراجازه می‌دهیدخوانده وچندنسخه

هم از آن استنساخ شود و به اسم هریك از رجال دولت که باشاه رفته‌اند یکی بفرستیم، بلکه یکی هم به اسم خودشاه ویکی هم به اسم عین‌الدوله و برای ادارات جرایدهم ارسال داریم. برفرض که به شاه نرسد به دست مردم می‌افتد و گوشها به این مطالب آشنا خواهندشد.

ناظم‌الشریعة گفت: بسیار خوب‌است بخوانید. صورت یکی از لوایح قرائت شد، اجزاء پسندیده چندپاکت به اسم هریك از جراید ورجال دولت نوشته و آن صورت را با ژلاتین متعدد نموده، یك‌نسخه از آن را به‌ادارهٔ روزنامهٔ حبل‌المتین کلکته، ودیگری به ادارهٔ مظفری بوشهر، وچندنسخه به مصرفرستاده شد. روزنامهٔ مقدس حبل‌المتین درشمارهٔ(۲۴) ازسال۱۳ آن‌را درج ومنتشر کرد.

روزنامهٔ مظفری‌پس‌ازمدتی‌مدیدآن را درج کرد، چه مقارن رسیدن‌لایحه به بوشهر، روزنامهٔ مظفری به‌حکم عین‌الدوله توقیف‌شده بود. پس‌ازرفع توقیف‌درشمارهٔ (۳) سال ششم، به اندك تغییر وتصرفی درآن مندرج گردید. صورت لایحه ازاین قرار است:

صورت لایحهٔ انجمن مخفی

اگر کسی‌امروزمطالب ومعایب ملت ودولت را، که درقهوه‌خانه‌های ایران ومهمانخانه‌های‌فرنگ مطرح مذاکره‌است، به‌سمع مبارك شاهزاده اتابك اعظم نرساند وعلاج‌نخواهد، هرآینه‌خیانت‌بزرگی به وطن خودکرده، لذاباکمال‌ادب‌شاهزاده‌اتابك اعظم رامخاطب ساخته، عرض‌می‌نماییم که ای‌مقوی‌اعصاب‌ملیه چرا درحق فرزندان مجازی پادشاه فکری نمی‌فرمایید؟ چرا عاقبت ملت را منظور نمی‌دارید؟ چرا به شکرانهٔ نعمت خداوندی، مملکت را از ورطهٔ خطر و گرداب هلاکت نجات نمی‌دهید؟ مگر نشنیدیدکه دولت وثروت و قدرت وحرمت ملی ازدست رفته، واز یکصد وشصت کرورجمعیت مشتی‌چندباقی‌مانده،واراضی‌آباد مامخروب‌شده، وافکار آزادما معیوب گشته. حقوق مارا تصاحب‌کرده‌اند، وحدود مارا تغاصب نموده، کلیهٔ بلاد فاسد و بازارتجارت کاسد است؟

مگر نمی‌شنوید فریاد مظلومان‌را ازدست حکام ظالم؟ مگرنمی‌دانید امسال پانصد نفر دختر ایرانی به ترکمان فروخته شده؟ مگر خبر ندارید‌که هرساله کرورهامردم ایران به روسیه و عثمانی و هند می‌روند و رعیت خارجه می‌شوند؟ مگر اطلاع ندارید‌که پول ما تنزل‌کرده، مگرندیدید‌که سرباز دولت ازگرسنگی حمالی وهیزم شکنی می‌کند؟ مگرمطلع نیستید‌که عقلای‌مملکت و دانشمندان ملت و اشخاص با تربیت بیکار و معطل درگوشهٔ فقر خزیده و خاکساری‌ورزیده‌اند، و مردمان جاهل و عوام دخیل امور و متصدی مهماتند، و علم را مسخره می‌کنند، و جهالت را اسباب شرافت و شرارت‌را مایه شهامت می‌دانند؟ مگر بعرض نرسیده که‌این مملکت‌کیان است‌و این سلسلهٔ جلیله جانشین ایشان؟ مگر عرض نکرده‌اند

که سرحد مملکت ما پنجاب بود تا بوغاز قسطنطنیه؟ مگر نخوانده‌اید که در زمان بهمن پنج کرور لشکر مسلح به‌طرف یونان از ایران حرکت نمود؟ مگر درجراید فرنگ ننوشته‌اند که حکومة ایران اینك اضعف حکومت‌هاست ازحیث ثروت‌وقوای حربیه ؟ مگر ملاحظه نفرموده‌اید که اشخاص بی‌کار و بی‌علم از خان و ملاومستوفی و رقاص وکسبه و اصناف بازاری بدون‌استحقاق، حقوق دیوانی می‌برند ، و سایر مردم هم به این خیال ترك کسب نموده و درپی تحصیل مواجب و مستمری‌اند ؟ مگر نمی‌دانید که دست خارجه در اغلب دوایر دولتی بند شده و هرجا دست آنها بندشد دست دیگران‌را ازبند قطع می‌کنند؟ آیا اینها نیستند آنهائی‌که سلام‌خالی را حقوق می‌دانند و به‌این بهانه اثبات حقوق لازمه‌کرده و می بلعند مملکتی را؟ دولت انگلیس را بر ممالك هند ، ودولت فرانسه را بر مراکش ، چه حقوق‌بود غیراز سلام‌علیك ومعاملهٔ غیررسمی ؟ آیا دیدید آخر به‌کجاکشید ؟ اگر گفته شود ملت بادولت همراهی‌ندارد جواب می‌دهیم‌که هیچ‌رعیتی درروی زمین مثل‌ایرانیها مطیع وشاه پرست‌ودولتخواه نیست و اگر ایرادشود اجزای‌دربار بارأی من‌شریك نبوده و موافقت ندارند تصدیق‌کرده عرض می‌نمائیم، تمام‌کارها چه خوب و چه‌بد از شخص شخیص صدارت شناخته می‌شود . اگر فلان حاکم در اقصی بلاد ایران بی اعتدالی نماید، در حقیقت ازشخص صدارت آن تعدی را می‌پندارند .

چرا مراتب اجزای دربارمحدود نباشد ؟که فلان خواجه یا پیشخدمت یا دلاك همایونی مداخله در امور دولتی نماید .

هرگاه‌گفته شودکه‌ملاها نمی‌گذارند، باکمال ادب عرض‌خواهد شدکه‌تقصیر با دولت است . چرا دولت حقیقت امور را واضح نمی‌کندکه عموم ملت بدانندکه دراین‌کار فایدهٔ عمومی‌است، وفلان ملا به ملاحظهٔ غرض شخصی‌خودمانع ازاجرای آن می‌گردد .

اگرگفته شودکه اگراین تظلمات صحیح است، چرا عموم ملت در یك نقطه جمع‌نمی‌شوند و به‌دولت متظلم نمی‌گردند؟ این سؤال بزرگ است و حضرت‌اتابك می‌دانند آنچه عوام است در این عوالم نیست و آنچه خواص است از قبیل وزرا و حکام و ملاها هستند ، صلاح آنها ابداً در این نیست‌که قانون ومسؤلیتی درکار باشد ، و آنچه دانشمندان مملکتند مطرود و مردود شده تا نتوانند حرف قانون بزبان آرند .

اگر ملا اسم قانون بشنود تکفیر می‌کند، اگر دولتیان بشنوند فوراً ده‌نفر قزاق یا غلام کشیکخانه حاضر، و آن بیچاره را سربرهنه وکتف بسته تسلیم‌حاکم اردبیل نموده قبض وصول‌گرفته بر می‌گردند .

Kashmir University Library.
Accession No. 74519

شك نیست که دولتیان ایران مختار کل و فعال مایریدند و صلاح مملکت‌را به خیال خود بهتر می‌دانند و ماهم تسلیم داریم ، فقط مقصود دو نکته است : اول بقای دولت ، دویم رفاهیت ملت ، که جز در سایهٔ قانون حاصل نمی‌شود ،رفاهیت و امنیت تامه وعدالت مطلقهٔ هیچ دولت پایدار نمانده مگر با قانون، ملك باکفر باقی می‌ماند و باظلم باقی نمی‌ماند ، مقصود ما این است وبس .

در هیچ مملکت ملت بالطبیعة متمدن نشده مگر به قوهٔ جبریه ، تا دولت همراهی باملت ننماید ملت نائل به‌هیچ مقصودی نتواندشد، بعلاوه این‌که ماامنیت نداریم ومردم به مال خود مسلط نیستند. تابخواهیم امروزکارخانه‌ای دائرنمائیم فردا فلان دولت همسایه همان متاع را به قیمت مناسب‌تر واردکرده‌کارخانهٔ ما را می‌خواباند ولو به‌ضرر موقتی باشد، در این‌صورت باید ملاحظهٔ اطراف مسئله‌را نمودگمرك گزافی به آن جنس مخصوص خارجه‌بسته تامال داخله بفروش برسد . در این دوره پریشانی ملت از همهٔ ادوار بیش است .

آن پارکهای عالی‌که دیده می‌شود هریك قیمت ده‌هزار خانهٔ رعیت است که خراب شده ، آن شرابهای رنگین‌که درآن پارکها به‌مصرف می‌رسدخون دل مظلومان می‌باشد . خوب است شاهزاده اتابك‌اعظم یك سفری درسایربلاد و قری فرمایند، خانه‌های رعیتی را ببینندکه ده خانوار محتاج به یك دیگند . می‌دانیم که چون حقوق ومواجب راخواستند اصلاح نمایند این‌همه‌تعرضات پدیدآمد، ولی باید دانست بغیر ارباب‌نظام وخدمت دیگران را چه حقی است ازبیت‌المال مسلمین که بایدبه مصرف لازمه وحفظ ثنور وشعائر اسلامی برسد ؟ البته در این‌صورت اغلوطه ازتقی ونقی‌اگر کسرشود برعلی‌افزوده شودجای اعتراض است نبایدخیال نمودکه چرا وزرای سابق اقدام دراصلاح این امور نکرده‌اند؟ اول آن که هیچ یك ازآنها خانوادهٔ سلطنت نبودند وثانیاً دلسوزی حضرتت رانداشتند،چشم داشتی که به‌حضرت‌اشرف است هرگزبه دیگران نبود، اسلاف‌به واسطهٔ غفلت درکارهای دولت و ملت به جزای خود رسیدند و یا خواهند رسید . البته اولاد و احفادشان برأی‌العین خواهند دید، که ملت غیورایران هرسال در روز معین مجسمهٔ آنها را ساخته ، درتمام دهات وایلات‌آتش زده وخواهندگفت : که این مجسمهٔ آن‌کسانی است‌که دولت را پایمال نموده وثروت ما را برباد داده وعزت مارا بدل به ذلت کرده‌اند. از آن طرف نام نیك اتابك مرحوم (امیرنظام) و (امین‌الدوله) مغفور باقی خواهد ماند مقصود نام نیك و ذکرجمیل است . این‌که بعضی خیال می‌کنند که اگر قانون باشد ومردم متمدن و متمول گردند ، خدا نکرده از اقتدارات و احترامات سلطنتی‌کاسته می‌شود ، حرفی است مهمل که قابل هیچ اعتنا نیست .

احترام سلطنت دردولت قانونی‌است و قانون حکم عمومی پادشاه است ، به بزرگ وکوچك، و وزیروامیر، فقیروغنی بطورتساوی، وهمین‌است‌حکم خداوند بربندگان خودکه به توسط انبیاء گرام مقنن وفرستاده شده است. سلطنت بی‌قانون چه شرف دارد برممالك بربری وسط افریقاکه با آن همه جمعیت جمع دولتی نیستند، ودر مجمع بشریت وانجمن‌انسانیت نامی‌ندارند؟ عجباً! هروقت اقتدارآلمان وانگلیس وفرانسه ازقانون کم شود، مال ماهم کم خواهدشد .

هرگاه شاهزادهٔ اتابك محض رضای رحمانی، واقتضای‌مسلمانی،و تقاضای دولتخواهی ، فتوت و مروتی فرمایند و جمعی از دانشمندان آگاه ، و عقلای دولتخواه، وعلمای بیغرض، وفیلسوفان بی‌مرض راگردآورده ، علاج خواهندکه تکلیف چیست، وچه بایدکردکه دولت‌وملت متحدشوند، وسلطنت ایران تا وقت نشور ونفخهٔ صور دوام گیرد ؟ مملکت‌آباد وخیالات آزاد واهالی شاد واصلاحات جدیده اجرا شود؟ بدون این‌که‌کسی‌ازمن ملاحظه‌کند، یقیناً جواب داده می‌شود که به امر خداوندمعین، و تأکیدات‌انبیاء مرسلین، واصرارات ائمهٔ دین ، وبه اذن ملائکهٔ آسمان هفتمین ، وبه اتفاق عقلای روی زمین، وبه اجماع مسلمین ، ونص قرآن‌مبین قانون است، قانون است،قانون .

قانون ابداً ضرری به‌دستگاه دولت ندارد، قانون دخالتی به مذهب ندارد، بازتصریح می‌کنیم‌که قانون حکم عمومی پادشاه است وبس، البته اگر آن قانون به مشاورت دانشمندان ملت، و وزرای عاقل وعالم باشد وبه امضای پادشاه برسد نورعلی‌نور است. وقتی‌که مجلسی برای وضع قانون منعقد شد فقط دوازده فصل مطرح مذاکره آیدکافی است :

اول ـ قانون عدل وایجاد عدالتخانه. دویم ـ مساحت اراضی وتعیین ملاك به موجب دفتردولتی. سویم ـ تعدیل مالیات بروجه صحیح. چهارم ـ نظم قشون. پنجم ـ اصول انتخاب حکومات‌وتعیین حق‌حاکم ومحکوم. ششم ـ اصلاح‌وترویج تجارت داخله. هفتم ـ تصفیهٔ عمل گمرك. هشتم ـ تصحیح عمل ارزاق واجناس . نهم ـ اصول‌کلیه درتأسیس مدارس علمی وتشکیل کارخانجات و معادن . دهم ـ تکلیف وزارت خارجه . یازدهم ـ اصلاح عمل مواجب و مستمریهای دولتی . دوازدهم ـ محدود نمودن حدود وزراء ووزارتخانه‌ها وملاها به‌قانون شرع. اگر همین فصول دوازده‌گانه مرتب و به‌موقع اجراءآید، دولت ایران درعرض بیست سال ازژاپون می‌گذرد. (والسلام علی من‌اتبع‌الهدی وخالف‌الهوی).

***

جلسهٔ دوازدهم روز دوشنبهٔ ۱۵ ربیع‌الاول انجمن اصلاح خواهان درمنزل نگارنده منعقد گردید.

ذوالریاستین گفت: دراین مدت مسافرت شاه باید تشکیل انجمن به‌طریق‌خاص باشد؛ یعنی خاص الخواص و اصحاب سر جمع شوند ومذاکرات انجمن‌هم نوشته نشود. مأموریت اجزاء صرف دعوت وبیداری اهالی وطن ونوشتن لوایح‌باشد. به سایر بلاد ایران یامخصوص به هرشهری‌یك‌نفر داعی گسیل داریم. پس‌از مذاکرات بسیار قرار شدکه هریك از اجزاء بعنوان خاص،در هریك از شهرهای ایران شخصی‌را معرفی‌کنند و متوالیاً به‌او و به دیگران به‌توسط او لوایح واعلانات بفرستند. به‌این جهة درچند جلسه انجمن مشغول این‌کار بود. مذاکرات انجمن تا ماه رمضان ۱۳۲۳ نوشته نشد. (۱)

در مدت مسافرت مظفرالدین شاه، امرمهمی‌که‌ربطی به مشروطیت داشته باشد اتفاق نیفتاد؛ جزواقعهٔ‌کرمان ،وهیجان اهالی فارس از جهت‌خریدن شعاع‌السلطنه املاك وخالصه‌جات فارس راکه درواقع همان فشار ظلم شعاع‌السلطنه، شعاعی‌از نور بیداری به قلب‌مردم فارس انداخت ، و الا لوایح انجمن علت تامه نبود.

در طهران‌هم آقای بهبهانی مشغول دسته‌بندی و ازدیاد یك قوهٔ مدافعه برای آمدن عین‌الدوله بود. آقامیرزامصطفی‌آشتیانی این مجامع مخفی آقایان علما رابه شکل مهمانی دوره در آورده. نظام‌الملك رئیس دیوانخانهٔ عدلیه هم گاه گاهی به اشارهٔ درباریان احکام آقایان مخالف عین‌الدوله را مردود داشته، گاهی‌هم اظهار دوستی به‌آنها وهمراهی‌می‌نمود، لیکن‌چه عدلیه؟ معلوم است عدلیهٔ بی‌قانون ، عدلیه‌ای‌که جمعی جاهل و دزددست بدست هم داده تقی را بگیر،نقی را بگیر ، احمد علینقی را بگیر،ازآن رشوه بگیر ، از این تعارف بگیر. امروز حکم می‌نوشتندفردایش‌ناسخ را می‌نوشتند بعض‌اوقات اتفاق می‌افتادکه‌ناسخ‌را احتیاطاً باحکم‌می‌نوشتند که در وقت دادن به مدعی علیه معطلی نداشته باشند ، وگاهی هم به اصطلاح‌کاسه ازآش‌گرم‌تر بود. مثلا مدعی چهارهزار تومان بر زید ادعا می‌کرد، عدلیه حکم چهل هزارتومانی‌می‌داد. هم مدعی حاضرداشتند، هم ملا که‌حکم بدهد، اکثرمرافعات عمده‌را راجع‌می‌کردندبه محکمهٔ ملائی‌که با اجزای عدلیه مناسبت تامه داشت.

از آن جمله شخصی از رعایای خارجه مدعی‌گردید برزن یك نفر رعیت داخله ، و مدعا به‌تقریباً پنج هزار تومان بود ؛ لیکن رئیس عدلیه هفتاد هزار تومان املاك شوهرزن را به تصرف مدعی داد ،که نزدیك بود این حکم یك نزاعی در مملکت پدید آوردکه به

(۱) بندهٔ نگارنده وقایع و مقدمات مشروطیت را تا ۱۸ ماه جمادی‌الاولی سنهٔ ۱۳۲۴ به طریق اجمال مطابق نوشتجات انجمن و مکاتیبی‌که از بلدان‌به انجمن رسیده نوشته است. و هر جاهم که مذاکره در انجمن شده باشدکه وقایع تاریخیهٔ ایران منوط به آن باشد نیز می‌نویسم؛ واز روز هیجدهم ماه مزبور وقایع‌را روز به‌روز الی‌کنون که زمان طبع‌این‌تاریخ‌است (۱۳۲۸) نوشته و بعداز این هم، اگرخدایم توفیق دهد ، می‌نویسم.

تدابیر وزیر مخصوص و ملاحظهٔ آقای طباطبائی از غیاب شاه در بوتهٔ اجمال ماند. و املاك بیچاره رعیت داخله را پس‌از خسارات بسیار به او مسترد داشتند. و نیز در این مدت زن موقرالسلطنه را ،که دختر مظفرالدین شاه بود ، به حکم ولیعهد و مأموریت سعیدالسلطنه رئیس نظمیه در محضر حاج شیخ‌فضل‌الله مطلقه نمودند. و برای این‌که این بدنامی‌را اصلاح کنند چهل‌هزار تومان به موقرالسلطنه دادند ؛ و آن زن راکه همهٔ علمای‌طهران طلاقش‌را صحیح نمی‌دانستند ، در حالتی‌که شوهرش و خودش راضی به طلاق نبودند ، پس از چند ماهی‌امام جمعهٔ طهران بعقد خود درآورد. و چون احدی نبودکه عقد اورا برای امام‌جمعه اجرا نماید خود حاج‌شیخ‌فضل‌الله اورا معقولهٔ امام‌جمعه نمود . در مقابل خدمتی‌که از امام جمعه صادر گردید چنانچه خواهد آمد .

دیگر از اتفاقات‌که در غیاب شاه اتفاق افتاد این بود: اجزای‌انجمن صلاح در این دیدند که یکی دو نفر از درباریها را مستعد نمایند از برای صدارت ایران . و ازبرای این شغل و منصب ، وزیر مخصوص را با شاهزاده ظفرالسلطنه مناسب دیدند ، لذا حل این مسئله را در دست آقای طباطبائی دیدند و به ایشان مطلب‌را رسانیدند .

آقای طباطبائی فرمودند : من‌تایك اندازه ظفرالسلطنه و نیرالدوله را برای وزارت جنك وصدارت مهیا نموده‌ام، اگرچه نیرالدوله منافق است، لیکن ظفرالسلطنه شخصی است ساده وباقول دربین شاهزادگان، اخلاق شاهزاده‌خوب است؛ امیدوارم‌که ازدست او گره‌ها حل شود. فاما وزیرمخصوص، باید درچندمجلس اورا دید، وبه این خیالش انداخت . لذا در روزی‌که وزیرمخصوص‌آمده‌بود منزل‌آقای طباطبائی، نگارنده خودرا رسانیده ویادآوری آقای طباطبائی نموده ، دربین مذاکرات‌که وزیرمخصوص گفت : اگر عین‌الدوله را ازاین مسند بردارید، که‌را داریدکه بجایش‌منصوب‌کنید ؟ باز عین‌الدوله ربطی به‌سایرین ندارد .

آقای طباطبائی‌درجواب فرمود: خودت هیچ نسبت به عین‌الدوله نداری، صدارت را قبول‌کنید. دیگران چه دارندکه درشما نیست؟ به این جهت وزیرمخصوص‌که امروز ریاست نظام با اواست مایل به طرف ملت است، عین‌الدوله امورلشکری وکشوری را درغیاب شاه راجع به چندنفر نموده است، وزارت خارجه واموکشوری را راجع به مشیرالدوله، وامور لشکری را راجع به وزیر مخصوص ، و نظم‌شهررا‌راجع به‌امیرخان سردار‌نموده است. امور نیابت سلطنت را درظاهربا محمدعلی‌میرزا قرار داده‌است لیکن به اطلاع ظفرالسلطنه .

این اشخاص مذکور هریك را به طرف ملت وبرضد عین‌الدوله مایل نمودیم؛ جز امیرخان سردار راکه به ملاحظهٔ عمویش عین‌الدوله به اواظهاری نشد. لیکن‌مقدمات تمایل او را از وضع خرابی دربارمهیاکردند. اما سایرشهرهای ایران وحکومتهای بلدان مشغول ظلم وغارت وچاپیدن رعیت؛ صدای مظلومین مانند طنین زنبور مبدل به یك دودی ظلمانی می‌شود ، و به آسمان صعود می‌کند تا چه وقت این دودها محترق ویك صاعقهٔ سوزاننده

به‌طرف ظالمین هبوط نماید. وضع حاکم‌های بلدان ایران درمحل مأموریت خود به مراتب شتی ازپادشاه بالاتر، وبی‌اندازه مسلط برمردم بیچاره، در وقت حرکت ازطهران ورفتن به محل مأموریت خود ، چه یك سال در آن محل توقف نمایند چه بیشتر ، بوضعی ملوکانه حرکت می‌کنندکه نگارنده یکی ازآنها را در این تاریخ شرح می‌دهم و پاره‌ای ازحالات آن را ذکر می نمایم. دیگرخواننده می‌تواند سایرین را قیاس به آن نماید.

مابین پسرهای مظفرالدین‌شاه، نجیب‌تر و معقول‌تر ودرویش‌تر ازشعاع‌السلطنه کسی را سراغ نداریم. درسال گذشته حکومت فارس را به او تفویض نمودند. آنچه‌که از این حاکم درفارس دیده شده است، درموقع خواهدآمد. لیکن در زمان حرکتش که درخارج دروازهٔ طهران چادر زده، و نقل مکان کرده بود عدهٔ همراهانش از چهارهزارنفر متجاوز بود . صدوبیست هزار تومان پول‌کرایهٔ حمل اسباب واحمال و بنهٔ اوشده بود ، بعلاوه قاطرهای شخصی ومال‌های بستگانش. به همان استعدادی که نادرشاه افشار به طرف هندوستان رفت حضرت والا به طرف فارس روانه شد، الا آن‌که نادری‌ها دربین مسافرت وحرکت احدی را ازعابرین متعرض نمی‌شدند،اجزای حضرت والا همه‌گرسنه وحمله کننده به عابرین ، لشکرنادرشاه به‌جنگ‌دشمن‌می‌رفت؛ همراهان حضرت والابرای‌غارت دوست سفرمی‌کردند.

دیگرآن‌که نادرشاه‌سواراسب‌وبالباسهای خشن وشاید دو روز وسه روزچکمه‌های‌پارا از پا بیرون نمی‌آورد ، ولی حضرت والا مثل‌آن‌که به حجلهٔ عروس تشریف می‌برندلباسهای ظریف می‌پوشند، مناسب هرروزی یك رنگ را. مثلاروزشنبه را لباس سفید ، و روزیکشنبه را لباس زرد، وروز دوشنبه را لباس‌قرمز، وکذا سایرایام را؛ وبرای هرلباسی یك کالسکهٔ شش‌اسبه مناسب آن‌لباس، مثلاهروقت‌که حضرت والا لباس‌سفید می‌پوشید می‌بایست یك‌کالسکهٔ سفید باآلات نقره وشش‌اسب سفید به‌آن بسته، ویك جوان خوشگل وسفید در جلو کالسکه نشسته‌باشد، وهروقت لباس زردپوشد باید یك دستگاه‌کالسکهٔ زرد به‌شش اسب زرد بسته‌باشند، که اسباب وآلات آن همه طلا باشد. وهرزمان لباس‌سیاه پوشیده‌باشد باید یك دستگاه‌کالسکهٔ سیاه به‌اسب‌های سیاه‌بسته، حاضرباشد بایك غلام سیاه درجلو. به‌همین نسبت درشکه، به‌همین نسبت سایراشیاء. وای برآن روزی‌که حضرت‌والا لباس قرمز بپوشدکه‌آن روز ، روز غضب است،آن روز روزیست‌که باید یك بیچاره ازاین‌عالم برود،آن روز روزیست‌که باید اطفال یتیم شوند ، آن روز ، روزی است‌که باید زنها بی‌شوهرشوند .

نتیجهٔ این حرکت وسلوك را نگارنده باید درفارس وشیراز ارائه دهد؛ لیکن برای تشریح وتوضیح، وبرای‌آن‌که خوانندهٔ تاریخ اندکی دراین مقام‌تأمل‌نماید، وعلت فقراهالی ایران رابداند، یك دوسطرمختصرنتیجه را درکرمان می‌آوریم. وبه همان قیاس‌حالت اهالی فارس وسایربلدان معلوم می‌شود، و نیز مدلل داریم‌که اگر مثلا ظلمی به اهالی فارس شود ضررش به‌سایربلدان هم‌خواهدرسید. بطور تخمین محقق ومعلوم است ، سالی دوکرورتومان

پول خارجه واردکرمان می‌شود، برای خریدشال و قالیچه و پسته و حنا و رنگ وکتیرا. (جناب آقا یحیی وکیل کرمان که ازموثقین واهل خبره‌است نقل کردکه: دریك سال من از آقا محمد اسمعیل تاجرمقیم رفسنجان پرسیدم که امسال صد هزار تومان کتیرا درکرمان و رفسنجان خریده شده‌است یا نه؟ مشارالیه جواب داد: امسال به‌توسط شخص‌من دویست هزار تومان کتیرا خریده شد). پس‌چه‌علت داردکه ده‌خانه درکرمان استطاعت چراغ روشن کردن را ندارند؟ با این‌که چراغ درکرمان درشب که از اول شب تاصبح روشن باشد صد دینار است (صد دینارقیمت عشریك مثقال نقره است). وبازچه علت داردکه مأمور حکومت در دهات‌کرمان‌که می‌خواهد یك تومان پول خری (۱) از رعیت بگیرد رعیت ندارد؟ او را به درخت می‌بندند وآنقدر شلاق به‌او می‌زنندکه عابرین یك‌شاهی یك‌شاهی بدهند، پس‌ازیك دوروزیك‌تومان جمع می‌شود برای مأمورحکومة. وبازچه سبب داردکه رعیت، دخترخود را درمقابل پنج هزار ویا یك تومان می‌دهد به‌مأمورحکومت؟ چه سبب دارد وقتی‌که می‌آیند دخترسه ساله را ازآغوش مادرش جداکنند مادرالتماس وگریه می‌کند اینقدر مهلت بدهیدکه طفل خواب‌برود، درحالت خواب اورا ببرید؟آیا این پدر و مادرطفل خود را نمی‌خواهند یاسببی دیگردارد؟ چه شده‌است که زنهای دهاتی برای حفظ اولاد خود با پلنگ وگرگ طرف شده‌اند، و باشیر و ببرجنگیده، وغالب آمده‌اند ولی درمقام دادن یك تومان وپانزده هزار به مأموردیوان راضی می‌شود دخترش رابه‌کنیزی بدهد که به ولایات خارجه ببرند، ومانند حیوانات بفروشند؟ واگرپول ندارند پس این دو کرور مال‌التجاره که واردکرمان می‌شود به‌کیسهٔ‌کی می‌رود؟ با این‌که مال‌التجاره راهمین بیچاره پدر ومادربعمل‌آورده‌اند، کتیرا را آنها دربیابان جمع می‌کنند، حنا را رعیت زراعت می‌کند، قالی را زنها نساجی می‌کنندالخ...

دیگرآن‌که رعیت‌که از اول سال تاآخرسال زحمت می‌کشد، گندم زراعت می‌کند، چه علت داردکه خود وعیالش باید نان جو و ارزن وذرت‌بخورد؟آیا این‌ازگندم ونان‌آن بدش میاید؟..

دیگرآن‌که اگرکسی به‌کرمان برود ودر دهات‌کرمان گردشی بکند، می‌بیند اطفال کرمان و زن ومردشان راکه چشمهای‌آنها به‌گودی فرو رفته است، وکمرهای آنان از بار ستم خم شده، و استخوانهای اضلاعشان به طوری بیرون آمده که بخوبی شمرده می‌شود.

شاید دراین مقام خوانندهٔ تاریخ گمان کندکه نگارنده اغراق نوشته است، و یا اهل کرمان مردمانی بیکار وبیعارندکه مشغول‌کسب نمی‌شوند، از احتمال دویم جواب می‌دهم:

(۱) پول خری قسمی از مالیات است غیراز سرشماری، چه این‌پول را ازکسی می‌گیرند که صاحب‌یك خریایك‌گاوباشد. پس، ازیك نفرممکن است سه پول بگیرند.اول از ملك، دوم ازحیوان، سوم از خود او؛گاهی هم بعنوان عوارض و بقیه را بعنوان جرم.

کسبهٔ کرمان قبل‌ازطلوع صبح صادق می‌روند سر کار وشغل خویش ، دوساعت ازشب گذشته از کارخانه مراجعت می‌کنند به‌خانهٔ خود. این بیچاره‌ها آفتاب را نمی‌بینند مگر در عصرهای روزجمعه که تعطیل‌شان است .

فاما فقروگرسنگی آنها ازوضع بشره وصورت آنهامعلوم است. آنهائی‌که مشغول زراعت وبیابان‌گردی می‌باشند همه‌سیاه وسوخته، آنهائی‌که‌درکارخانه‌ها کارمی‌کنندزرد وپوسیده‌اند.

این‌که بعضی از علماء جغرافی نوشته‌اندکرمان گرمسیراست اشتباه بزرگی کرده‌اند، واز صورت و اندام اهالی‌کرمان این‌حکم را کرده‌اند. و الا کرمان زمستانش مثل طهران سرد و یخ فراوان می‌گیرند و برف بسیار می بارد . علت سیاه چردگی اهالیش همان فقر و فاقه است که استطاعت خوردن اغذیهٔ لذیذه ومیوه‌جات و دسومات برای آنها باقی نمانده است . پس چه می‌شود مال‌التجارهٔ آنها، و زراعت آنها ، و حاصل دست رنج آنها ؟ همان وضع سلوك حکومت، همان وضع حرکت حضرت والا ، باز خوانندهٔ تاریخ نگوید حرکت وحال‌حضرت والا چه ربطی به‌کرمان دارد؟ زیرا که جواب می‌دهم وقتی‌که پسرشاه‌آن‌طور سلوك نماید ورعیت را غارت خواهد، سایرین به‌طریق اولی خواهند خورد خون رعیت را.

دیگر آن‌که وقتی رعیت فارس وایل بهارلو ویا لشنی‌را غارت‌کردند، وآنچه داشتند از دستشان گرفتند ، البته آنها هم حمله به کرمان می آورند و تا پشت دروازهٔ کرمان را به نهب و غارت می برند .

بالاخره حاصل دسترنج رعیت و بهای اولادشان در طهران که پایتخت است جمع می‌شود ، دریك‌شب قصرقجررا به‌یك رقاص مطرب می‌بخشد ویا چهارده‌کرور انعام یك نفر سید و بالاخره خرج سفر فرنگ و خانمهای آنجا خواهد شد .

این‌است که «بارها گفته‌ام وبار دیگرمی‌گویم» که : اهالی پایتخت و اغنیاء‌آن هیچ‌وقت راضی به‌عدالت ومشروطیت نخواهند شد، این‌است‌که حاکم‌مشروطه خواه، به‌فارس‌می‌فرستند همان اعمال استبدادیه ازاو صادر می‌شود .

پسرشاه زاده ... محالست راضی به‌عدالت بشود پسر... وزیر... ممکن‌نیست معارف ایران را تکمیل نماید. کسی‌که سالها خون رعیت را خورده و اعصاب وعروقش با آن خون پرورش یافته محالست راضی به‌عدالت و تجدد بشود .کسی‌که مثل‌گوسفند در زمان استبداد درفارس وکرمان آدم کشته است محالست راضی شودکه این بنای عدالت برپا شود، کسی‌که خانه‌های رعیت را خراب‌کرده است محالست راضی شودکه بنای تجدد برپا شود ، کسی‌که درسالی به‌صد هزارتومان قانع نبود چگونه به‌سالی‌هزارتومان قانع است ؟

شاهزاده‌ای‌که درشب ده هزار تومان خرج اسافل اعضایش می‌شده است چگونه راضی خواهد شد که در عدالتخانهٔ بشری در مقابل یك بیچارهٔ مظلوم جواب بدهد ؟! پس ما باید اصلاح را از فقراء بخواهیم، بنای عدالت را فقرا وعامه محکم کنند و یا اشخاص عاقل‌که

طالب نام و ننگ باشند. و بدانند ده سال دیگرملت ایران خائن را از خاك بیرون کشیده و آتش خواهند زد ، و بدانند از اولاد و احفادشان انتقام خواهندکشید ، وبدانند نام‌آنها موجب ننگ اخلاف خواهد بود، و بترسندکه اعمالشان را تاریخ ظاهرخواهدساخت. باری « این زمان بگذار تا وقت دگر » برویم به رشتهٔ تاریخ خود .

دیگراز وقایع‌آن‌که دویم ماه رجب ۱۳۲۳ پادشاه ایران مظفرالدین‌شاه وارد سرحد روسیه گردید . و پنجشنبهٔ ۱۴ رجب پنج ساعت به غروب مانده وارد بندر آستارا ، و شب شانزدهم رجب چراغانی ورود شاه به سرحد ایران اتفاق افتاد. در همین روز اول مکتوبی که به توسط پست برای عین‌الدوله صدر اعظم ، و بعض رجال دولت آوردند ، لایحهٔ سابق بود که ذکر شد . و قریب به همان مضمون چند پاکت هم به توسط سایر رجال دولت به عین‌الدوله داده شد ، لیکن هیچیك را حضور شاه نرسانیدند جز یکی از اجزاء انجمن که در دربار مرتبتی عالی داشت که یکی از پاکات راکه حاوی لایحهٔ مزبور بود در خلوت به شاه رسانید. از این جهت در هفتم شعبان که سلام عید بود اعلیحضرت پادشاه به نظام‌الملك فرمود :

باید دیوانخانهٔ عدلیه منظم گردد، و قانون عدلیه مثل عدالتخانه های خارجه مجری گردد ، و نیز به اجزاء خلوت فرمود :

اگردولت ایران مانند سایردول مشروطه‌گردد ، هم‌من‌آسوده وراحت خواهم‌گردید و هم‌رعیت . امیربهادرجنگ حاضربود و عرض‌کرد: اگرشاه این فرمایش رایك دفعه دیگر بفرماید من شکم خودرا پاره‌کرده و خودرا می‌کشم !

باین جهت شاه مظلوم ساکت گردید . از قرار مذکور یکی ازحاضرین این شعر را خوانده بود :

شاه ترکان سخن مدعیان می‌شنود　　　شرمی از مظلمهٔ خون سیاوشش باد

اعلیحضرت در جواب فرمود: ساکت باش عین‌الدوله ترا نفی خواهد نمود، امیدوارم که به توجهات امام زمان عجل‌الله‌فرجه مقاصد قلبیهٔ من دراجراء قانون‌اسلام بزودی ظاهر و آشکار گردد .

بعضی‌گویند خوانندهٔ شعر مزبور امیرخان سردار، و بعضی برآنند نظام‌السلطان بود. اگر چه ممکن است در وقت این فرمایش را فرموده، و این شعررا شنیده باشد شاید همین شعر باعث شد که پس از مدتی هر دو مغضوب صدر اعظم شدند . چه نظام السلطان منفی و مبعد از دربار گردید ، چنانچه در تاریخ خواهد آمد. امیرخان سردار هم با آن خدماتی که در غیاب شاه در نظم شهر نمود ، بحدی مورد بی لطفی عمویش گردیدکه اجر خدماتش را ندادند بلکه چند ماهی به بهانهٔ رسیدگی به املاکش از طهران خارج گردید .

شروع به انقلاب

واقعۀ کرمان در سال ۱۳۲۳

از محرم که بدو سال شمسی وقمری بود دراین‌سال حکومت کرمان با شاهزاده رکن‌الدوله‌بود، به‌واسطۀ علل‌چند ضعفی‌درقوای‌حکومت پدید آمد .

نخست از اول ورودش که ربیع‌الاول ۱۳۲۲ بود ، با هیچیك از طبقات مردم کرمان آمیزش نکرد ، و برسبك شاهزادگان بزرگ قدیم سلوك می‌نمود ، و همواره تنها در اطاق می‌نشست ، وجزمعدودی ازعلما را نمی‌نشانید ، و درسخن گفتن اقتصارمی‌نمود ، و بیکاریش هرچند روز باکسی بود .

دویم سخت گیری اجزاء صندوق بود که اقساط مالیات را در وقت معین به صندوق برسانند ، سوء سلوك ، و تکبر رکن‌الدوله ، و عدم اعتبار و اطمینان نوکرهای او ، سبب جسارت و سخت‌گیری رئیس صندوق شدکه مکرر خفت‌ها به او وارد می‌آورد. در بدو این سال که محرم و صفر ۱۳۲۳ باشد، جناب امیرالامراء که یکی از اجزاء رکن‌الدوله بود، متقبل شدکه مقرری مالیات را در وقت معلوم و مشخص به صندوق برسانند ، مشروط برآن که رکن‌الدوله را به هیچ وجه مداخله درکار حکومت از کلی و جزئی نباشد ، پیمان مؤکد شد . امیرالامراء از طایفۀ خوانین کرمان و از سلسلۀ ابراهیم خان ظهیرالدوله است . مشارالیه اقوام وکسان خودرا دعوت‌کرده انجمنی‌تشکیل‌داد وشرح ماجرا را اظهار داشت. بالاخره قرارشد اداره حکومت‌کرمان‌کمپانی باشد . چند نفرمعین شد ازخوانین‌ابراهیمیه ، وبرای هریك شغلی معین ، وجهی مقرر شد ؛ مثلاًمختارالملك‌کلانتری شهر و فلان مبلغ ، رفعةالسلطنه حکومت رفسنجان و فلان مبلغ ، مستعان‌الملك را زرند و فلان‌مبلغ ، و هکذا و هکذا . . .

عمل مالیات معلوم شد وهریك سهم‌خودرا چیزی نقدداد، قسطهای‌آتیه را ضامن‌های معتبر داد از تجـار مسلمان و زردشتی کـه به صندوق بـرسانند . عمل ختم شد و اسباب آسودگی حضرت والا فراهم‌آمد . خوانین وکیل‌الملك‌که عدۀ‌آنهاکمتر است لکن همیشه مشغول خدمات بزرگ دولتی‌هستند ،و ازجهت منصب پیش، مثل‌عدل‌السلطنه(سردارنصرت)، که از سنۀ ۱۳۱۵ جملةالملك، و نایب‌الحکومة، و رئیس نظام، وسرتیپ توپخانه، بلکه همه

امور لشکری وکشوری با اواست ، و عمویش ولی خان که اغلب ضابطی بلوکات بزرگ با او است، و رستم‌خان برادر عدل‌السلطنه، به همچنین میرزاحسن‌خان پسرعدل‌السلطنه، ضابطی دوبلوك را داشت . دیدند ازاین‌خرمن‌خوشه نبردند و ازاین‌نمد به‌کلاهی‌نرسیدند درصدد برآمدندکه این‌شالوده را بهم‌بزنند، ازهردری‌که خواستند داخل‌شوند، راه ندیدند. حسن اتفاق یا سوء قضاء دراین حیص وبیص شیخ شمشیری برینی‌ظاهرشد ، این خلقت عجیب و هیکل‌غریب جوانی‌بود به سن بیست وپنج الی سی ، به قدی‌بلند و عمامهٔ بسیار بزرگ ، که چپئهٔ بزرگی بسرانداخته ، با چشمهای ریز و ریش‌بغایت‌کوسه ، شمشیری حمایل ، وعصای بلند در دست، شباهت صوری او به‌ترکمانها می‌ماند (یحسبه الجاهل مایعلما شیخاعلی‌کرسیه معمما) این مرد ازطرف خراسان واردکرمان شد .گاهی ازگبر و هنود بد می گفت وآنها راکافرحربی‌می‌دانست ومالشان را حلال وخونشان را مباح می‌دانست، گاهی از رباخواران و سودگیران سخن می‌راند . اغلب اوقات در منبر و موعظه درکمال وقاحت و زشتی ، از مذهب و طریقهٔ شیخیه بد می گفت و آنها را ضال‌ومضل و مبدع در دین می‌خواند ، رؤسا و مشایخ آنها را سب و لعن وتکفیرمی‌کرد . حتی آن که عقد نکاح زنانی راکه علمای شیخیه بسته بودند تجدید می‌کرد . چون مواعظ او به نظرمردم عوام سودمند آمد ، دورش جمع شده و درکوی و برزن ازپیش و پسش هزاران زن و بی‌زن روان بودند ، و بخدمتش‌دوان، و مقدمهٔ فتنه‌آشکارشد . لذا کارگزاران حکومت شبانه فرستاده و اوراگرفته ، به (راور) که سی‌فرسنگی‌کرمان است فرستادندکه ازآنجا به‌طرف خراسان تبعیدش‌نمایند .ـ ازهمانجا که‌آمدآنجا می‌رود ـ شهربهم‌خورد، مردم بلواکردند، اشخاصی‌که دراین‌موقع دست‌آویزی می‌خواستند اسباب‌خوبی به‌دست‌آوردند ، ومجبورکردند حکومت را دربرگردانیدن شیخ برینی .

درمراجعت شیخ وارد شد برجناب‌آقامیرزاعلی‌محمد فرزندآقاباقر، چون آقا باقر شخص اول‌کرمان و درسن نود و عالمی‌بودکه درکرمان نظیرنداشت، لذاتوقف شیخ درآن خانه باعث اعتبار اوگردید. بعد ازچندی باز در مسجد ملك به موعظهٔ خلق و رفتن‌بالای منبرشروع نمود ، این دفعه موعظهٔ خود را منحصر به‌بدگوئی ازطایفهٔ شیخیه قرارداد و مردم را بداشت ازاجتناب از این‌طایفه . این‌نکته را هم‌باید دانست‌که حضرات شیخیه در این اواخر ازجادهٔ خود تخطی‌کرده وبرشئونات خود افزوده بودند. اگرچه عنوان مذهبی در میان نبود و اسم شیخی و بالاسری گفته نمی‌شد لکن ازهرجهت چیزهائی‌که اسباب حسد بعضی وفشاربرطبیعت بعضی‌فراهم می‌آمد، درایشان‌جمع‌شده بود، مثلامرحوم‌حاج‌محمدخان مقتدای شیخیه و شخص اول ازهرجهت رئیس‌مسلم شده بود .

اولا اسم شیخی را ازخودبرداشته وبه زبانهای خوش برعلمای‌کرمان تفوق می‌جست. ثانیاً مالیه وملك زیادی‌براوگردآمده بودچه ابتیاعی وچه ازخالصه، چه‌وقفی وچه تقدیمی و

به هریك ازخوانین واگذار شده و به واسطه غلای اجناس کرمان دراین سنوات ثروت ودولت کلی عاید مشارالیه شده‌بود . گرانی وارزانی جنس را ازآنها می‌دانستند وچنانچه رسم فقراء است‌که آنان رابا اغنیا عداوتی است منفور شده بود. دراین موقع که ادارهای حکومتی با آنهاشده وهمهٔ بزرگان ازکارافتاده ولابد همه‌باید زیربارآنها بروند، یك دفعه بهیجان‌آمده، فرمایشات شیخ برینی‌را وحی‌منزل من‌السماء دانستند. درسرهاشوری پیداشد، در ربیع‌الاول ۱۳۲۳ جناب حاجی میرزا محمدرضا که چهارده سال بود زحمت غربت رابرخودگذارده در اصفهان وعتبات مشغول تحصیل بود وازعلماء اعلام خاصه ازجناب آخوند ملاکاظم خراسانی مد ظله‌العالی مجازشده وبه‌کرمان مراجعت ومعاودت‌کرده بود.

در روز ورودش‌هنگامهٔ غریبی برپاشد درشهرکرمان، ازپیرسالخورده وجوان خردسال کسی‌نماندکه به‌استقبال او نرفت، حتی‌المخدرات فی‌الحجال و چند روز دکاکین بسته و در زیارت‌آقا هنگامهٔ غریبی بود.

فتنه‌جویان، مستفسرعقیدهٔ آقادرمادهٔ شیخیه شدند وموافق‌میل‌خودیافتنداستفتاء نوشتند، آقا جواب را مرقوم نفرمود. جناب‌آقا سیدعلی پسرمرحوم‌آقا سیدعباس، که اوهم چندی‌در عتبات تحصیل‌نموده وازجناب‌آقا سیدکاظم یزدی مجازشده بود به‌آمدن‌به‌کرمان، بالصراحت نجاست شیخیه راگفت ونوشت. این‌گفته ونوشته‌استظهاری ازشیخ شد، خوانین وکیلی‌باجماعتی ازسادات میرزاحسین‌خانی وغیره را محرك شده ، درب خانهٔ حاج میرزا محمدرضا متحصن شدندکه غیرممکن است ما بگذاریم‌کفار برمسلمانان سلطنت‌کنند. داد وفریادکردند و شبها که جناب حاج میرزا محمدرضا به مسجد می‌رفت، این جماعت درمسجد جامع جمع شده و فریاد می‌زدند.

شیخ شمشیری هم به‌منبر رفته‌آتش فتنه رادامن می‌زد ومهیج عوام می‌شد، دراین موقع چون جناب آقاباقرکه حامی شیخ برینی‌بود دید این شیخ‌مقصودی‌جزفساد واتلاف مسلمانان ندارد، این مسئلهٔ بدگفتن ازشیخیه را بهانهٔ مقصود خودقرارداده است، لذا فرزند خود آقا میرزاعلی محمدرا منع نمود ازحمایت‌کردن ازشیخ ونتیجهٔ مقصودشیخ را به او حالی‌کرد .

آقامیرزاعلی محمدهم فرمایش پدرخودرا اطاعت نمود ودست از حمایت اوبرداشت ، شیخ‌هم شبانه نقل مکان نمود ازخانهٔ جناب آقا باقر به خانهٔ جناب حاج میرزا محمدرضا و برجناب معظم ورود نمودبامقدمات سابقه وخیالات‌خوانین‌وکیلی، جناب‌حاج میرزامحمدرضا حمایت شیخ را فریضهٔ ذمهٔ خود دانست وجداً درمقام نگهداری شیخ برآمده، ازطرف دیگر جناب امان‌الله‌خان شهاب‌الممالك ، که نایب‌الحکومهٔ‌کرمان و پیشکار رکن‌الدوله بود و از اول ورود رکن‌الدوله تا یك سال پیشکاریش با امان‌الله‌خان‌که مردی کافی و وافی‌است بود .

به واسطهٔ ریاست امیرالامراء ومعزولی او ازشغل خود، ریاست باطایفهٔ وکیلی همراه شده هرروزتگرافات متعدده متوالیه به طهران مخابره می‌نمود ، ولیعهد محمد علی میرزاهم

به ملاحظهٔ مسافرت شاه به مسامحت می‌گذرانید . تا این‌که دو سه تلگراف از عموم علماء کرمان رسیدکه شکایت از بی‌کفایتی رکن‌الدوله‌کرده بودند، بعنوان جناب‌آقای طباطبائی، آقا میرزاسیدمحمد. جنابش هم‌تلگرافات‌را به‌توسط شاهزاده ظفرالسلطنه فرستادنزد ولیعهد، لذا تلگرافات عزل امیرالامراء از ریاست ازطرف ولیعهد مخابره شد. (تا به امروز اهالی کرمان نمی‌دانستند ممکن‌است تظلمات خودرا به توسط تلگراف عرض‌کنند . گمانشان بود عارض از حکومت باید رنج مسافرت را برخود هموارکند و به مرکزحاضرشود) .

شهاب‌الممالك دو مسئله را یاد داد‌به آنها، یکی‌آن‌که‌ممکن است‌تلگراف برضدحاکم مخابره کنند، دیگر آن‌که ممکنست ظالم‌را ازکارخلع‌کرد. بدون‌اجتماع وهیاهو ونوشتن یك صورت تلگراف و به‌طورمخفی ومحرمانه‌آن را به امضاء علماء رسانیدن و به طهران مخابره کردن مقصود را منتج خواهد بود.

خلاصه امیرالامراء ازنایب‌الحکومگی کرمان معزول گردید ، این عزل علی‌الظاهر غلبهٔ طایفهٔ متشرعه را می‌نمود. عوام‌هم‌که دیدند امیرالامراء معزول‌شدبرجرئت‌آنها افزوده گردید، روزبروز قوت وقدرت آنها در ازدیاد بود.

طایفهٔ‌شیخیه‌هم برحسب‌نجابت‌فطری که‌در آنها است به‌مسامحه و تحمل‌مشاق‌می‌گذرانیدند، تاآن‌که یك نفرازطایفهٔ شیخیه‌که بازوجهٔ خویش نزاع‌کرده بود و در ماهان‌کرمان زنش از ضرب‌کتك ویاسببی دیگر برحمت‌ایزدی‌پیوست. طایفهٔ زنان بلوا نمودندکه این‌مرد به‌عداوت با متشرعه زن خویش راکه ازسادات متشرعه بوده‌است به قتل‌رسانیده، چندروزی این‌گفتگو دربین‌بود ومردم هیاهو وشورشی‌داشتند. دراین‌اثناء، واقعهٔ مسجدبازارشاه پیش‌آمد، مختصر ازمفصل آن این است: مسجدی درمحلهٔ بازارشاه‌کرمان بودکه سالها دردست وتصرف طایفهٔ شیخیه بود ، به‌واسطهٔ جزئی موقوفهٔ‌آن مشتری زیاد داشت وهمه‌کس طالب امامت آنجابود، این‌ایام‌که ضعف وفتوری‌درطایفهٔ شیخیه پدیدآمدجناب‌حاج‌محمدرضا امامت مسجدرا واگذار نمود به‌جناب آقا شیخ محمدصادق پسرعمهٔ خویش‌که تازه از عتبات عالیات وارد شده بود .

جناب‌آقا شیخ محمد صادق هم بعزم نماز درآن مسجد وامامت‌آن مکان قدس‌باجمعیت زیادی‌روانهٔ مسجدگردید. این‌خبر که به‌طایفهٔ‌شیخیه‌رسید درمقام مدافعه برآمده، زدوخوردی واقع شد، فراشان واجزاء حکومت هم‌که برای رفع فسادحاضرشده بودند مردم را ممانعت نموده، عوام‌که بدون اسلحه واستعداد وهمه وقت آلت اجراء خیالات رؤسا می‌باشند ، چون دیدند واقعاً چوپ وتفنگ وضرب وکتك درکاراست بنای فرار راگذارده ، در وقت فرار به طرف خانهٔ حاج محمدخان رسیده، آدمهای اوکه صدای مردم را شنیده، گمان‌کردند مردم بعزم خرابی خانهٔ او می‌آیند، درمقام مدافعه برآمده چندتیری خالی شد . قریب چهل نفر مجروح وچندنفری بقتل رسیدند . لکن‌اکثرمقتولین از اطفال وجوانان نورس بودندکه‌هیچ قصدی نداشتند جز فرار ازصدمهٔ اجزاء حکومت.

باری این‌اخبارهم تلگرافاً به‌طهران رسید، ولیعهد مجبور شده رکن‌الدوله رامعزول وظفرالسلطنه رابجای آن منصوب کردند.

چون شاهزاده ظفرالسلطنه چندسال قبل‌درکرمان حکومت‌کرده بود وبا مردم به‌طور خوبی سلوك نموده، لذا برسیدن خبر به‌کرمان بلوا وشورش برطرف شد، خوانین و کیلی که خودرا مظفر ومنصور وغالب دیده درنظم شهر واعادهٔ امنیت نهایت سعی و کوشش را نمودند، گفتگوی شیخی ومتشرعه ازبین مرتفع گردید (کاسب) کرمانی گوید :

سخن در سر کار مذهب نبود حکایت به غیراز ریاست نبود

خلاصه رکن‌الدوله به باغ ناصریه‌که جزء ارك و متصل به دیوارحصارخارج شهراست نقل‌مکان‌کرده، منتظر ورودحکومت جدید ودادن بقیهٔ مالیات وتفریغ حساب بود. شاهزاده ظفرالسلطنه هم عازم برحرکت‌که چاپاری خودرا به‌کرمان برساند ، یك‌روز به قصد خداـ حافظی خدمت آقای طباطبائی رسید، پس‌ازمذاکرات محرمانه آقای طباطبائی فرمود :

من وشما وشاهزاده نیرالدوله باهم معاهده‌کردیم‌که درخدمت به ملت‌کوتاهی نکنیم و شما قسم قرآن یادکردید وقرآن رابین‌خود شاهدقرارداديم، اینك شاهزاده نیرالدوله با شاه رفته است به فرنگ، حالش‌معلوم نیست، شماهم‌که می‌روید به‌حکومت‌کرمان، پس‌من ازشما متوقعم‌که درهمانجا بکارخویش‌مشغول‌باشید، طریق‌ظلم واستبداد را مسلوك‌ندارید وبررعایای کرمان‌که مردمان فقیروبیچاره می‌باشند ترحم‌کنید واز راه عدل وانصاف انحراف نورزید و با علماء اعلام عموماً و جناب حاج میرزامحمدرضا خصوصاً، به طریق دوستی رفتار نمائید ، چه ضروردارد شما درکرمان شروع به مقصودکنید و مقصود ما ازکرمان بروز نماید . من‌هم به‌جناب حاج میرزامحمدرضا می‌نویسم‌که جانب‌شما را مراعات‌کند واقدامی‌که مضرحال‌شما باشد نفرمایند .

این فرمایشات حضرت آقای طباطبائی درشاهزاده ظفرالسلطنه اثر نمود ، یا ننمود نمی‌دانیم؟ لکن تجدیدعهدکرد وقول‌دادکه برخلاف‌سایرین درکرمان سلوك نماید ودراواخر ماه رجب ۱۳۲۳ به طرف‌کرمان چاپاری حرکت نمود.

حاج ندیم‌باشی‌که ازبستگان رکن‌الدوله بودگوید: رکن‌الدوله بامن مشاوره نمودکه اگرظفرالسلطنه ازمن‌دستورالعمل رفتاروسلوك با این دوطایفه را بخواهد من‌چه به‌اوگویم؟ گفتم آنچه بگوئید برخلاف آن رفتار خواهدکرد پس خیر آن را به او بگوئید که هم در مشورت خیانت نکرده باشید وهم به مقصود خود رسیده باشید .

دیگری ازموثقین گوید : چند روز مانده بود به‌ورود شاهزاده ظفرالسلطنه یك روز جناب حاج‌میرزا محمدرضا باشاهزاده رکن‌الدوله خلوت‌کرد ومعاهداتی‌مابین ایشان برقرار شد . از آن‌جمله رکن‌الدوله خواهش کرده بودکه معظم‌له قسمی سلوك نمایدکه ظفرالسلطنه هم نتواند حکومت‌کند وگفته بود من قصدی جز توهین به‌طایفهٔ شیخیه نداشتم ، حالاکه من

بروم و از کرمان صدائی بلند نشود دولت حمل بر بی‌کفایتی من خواهد کرد الخ .

باری پس‌از ورود ظفرالسلطنه ازطرف حاج‌میرزا محمدرضا اقدامی برخلاف حکومت نشد، جز این که یك‌شب‌را بعداز آمدن‌از مسجد می‌رود به‌خانهٔ یکی‌ازکسبهٔ‌کرمان‌که مجلس روضه بوده است، در ورود به‌آن خانه جنابش چنانچه این شیوه‌را اتخاذکرده بود درصحن حیاط در صف فقراء می‌نشیند . یکی ازمردم بازاری می‌آید خدمت‌آقا که در همسایگی من شخصی شراب‌فروشی می‌کند استدعا دارم اورا منع وموعظه فرمائید. جناب‌آقا شخص شراب فروش‌را احضارکرده به‌طور نصیحت وپند می‌فرماید : خواهش دارم از این عمل نامشروع کناره‌گیری واین‌کسب حرام را ترك نمائی. چون قصد آقا قربت بود پندش درشخص خمار اثر کرده از عمل خود نادم وجداً تائب شد و مال‌التجارهٔ خود راکه سرمایهٔ سرور جمعی بوالهوسان بود به‌خاك ریخت مجلس تمام شد و آقا به‌خانهٔ خود رفت . اشخاصی‌که همواره طالب فتنه وفساد وجالب‌کینه وعناد بودند واین‌چند روزه‌که فتنهٔ‌شیخی ومتشرعه از میان‌رفته بغایت حزین بودند وتجدید مطلع می‌خواستند سررشته به‌دستشان افتاد . روز چهارشنبه‌که آقا درخانهٔ خود درخواب بود، محرك چند نفرشده به‌خانهٔ یهودیها رفته، چندظرف شراب آنهارا شکستند که حکم‌آقا است و به‌تحقیق بیچاره آقا ازاین حکم بی‌خبر بود .

عصرچهارشنبه شاهزاده ظفرالسلطنه ، جناب عدل‌السلطنه و معتضد دیوان را فرستاد ، نزدجناب حاج میرزامحمدرضا که این‌چه واقعه‌ایست و مرتکبین این‌عمل باید تنبیه بشوند. جنابش فرمود :

شما می‌دانید من‌نوکر شخصی ندارم ونمی‌دانم مرتکب‌این عمل‌کی‌بوده است؟وملاحظه کنید ازآن اشخاصی‌که می‌گوئید ، درخانهٔ من‌کسی‌نیست احیاناً اگرکسی‌هست اورا ببرید و هرچه می‌خواهید بکنید .

تا شب‌جمعه مشغول مذاکره ودراین سؤال وجواب بودند ، شب‌جمعه عزم جزم‌کرد از شهرکرمان به‌ارض اقدس مشهد مقدس مهاجرت‌کند، این‌خبردرشهر منتشرگردید . صبح جمعه ازهرمحله مردم‌گروه‌گروه مجتمع شدند وقصدشان این‌بودکه مانع ازرفتن ومهاجرت آقابشوند چنانکه مدتی قبل‌از ورود ظفرالسلطنه درایام ایالت رکن‌الدوله به‌همین اندیشه تا خارج‌شهررفتند، مردم‌کرمان از مرد و زن ، بزرگ، عاقل وباقل، عالم وجاهل، جمع شده که جنابش را از رفتن منصرف نمایند . پس‌از اصرار فرمود :

من صبحی درزیارت جامعه‌که توجهم به‌حضرت ثامن‌الائمه بود به‌این فقره زیارت‌که رسیدم : «من‌اتیکم فقد نجی‌ومن‌لم یأتکم فقدهلك» به‌دلم اثرکرده ،که اگربه‌ظاهرهم نروم هلاکتی برای من است . آخرالامر بنا را براستخاره‌گذارده وبه‌کلام‌الله‌المجید تفأل زدند؛ این‌آیهٔ مبارکه آمد «من‌اعرض‌عن ذکری فان‌له معیشه ضنکا» عزم‌جزم برتشرف شد. لذا به عنوان نقل‌مکان سوار شده که به‌خارج دروازه نقل مکان‌کند ،که یك‌دفعه این عوام‌کرمان‌که

افزون از ده‌هزار بودند بهیجان آمده سرکار آقارا ، روی دست به‌طرف‌شهر برگردانیدند.

باری ازدحام امروز به‌همین جهت و نیت بود ، مفسدین نزد ظفرالسلطنه جلوه دادند که این‌جمعیت وازدحام برای جنگ وفرار دادن شمااست ومحرك این‌کار رکن‌الدوله است، که جمعی‌را در این‌شهر دستورالعمل داده‌که فتنه‌کنند وشمارا نیزفراری نماید تاتنها بدنامی خود ، نبرده‌باشد وشریك داشته باشد ؛ ازآن جمله ناظم‌التجار است‌که چند روز قبل‌که‌روز قبل‌ازاین واقعه از بدرقهٔ رکن‌الدوله مراجعت‌کرده (گویا بی‌حقیقت‌هم نبود چون سابقاً در مقام‌مشاورت رکن‌الدوله به‌او گفته‌بود‌که اگرمی‌خواهید حکومت‌کنید باحاج‌میرزا محمدرضا بخوبی سلوك نمائید) .

این‌اخبار، مهیج ظفرالسلطنه‌شد، لکن‌حوصله می‌کرد ودست بکارنمی‌زد . اعدل‌الدوله وعین‌الملك برادران رکن‌الدوله ساعی بودند‌که « سرباز وسوار بفرست، بگیروببند عنقریب است که باید به‌اسب خود سوار شده وفرار نمائی» ظفرالسلطنه اعتنائی به‌گفتهٔ آنها نمی‌کرد و همی خواست این‌کار به‌صلح بگذرد و به‌تدبیر، آتش فتنه فرونشیند. میرزاعلی‌خان گماشتهٔ خودرا فرستاد وپیغام به‌حاج‌میرزامحمدرضا داد. مردم‌هرزه‌گو وفتنه‌جو نگذاشتند‌که رسول به‌آقا رسیده وابلاغ رسالت نماید ومی‌خواست بلکه‌جناب آقایحیی عموی آقارا ببرد به‌ارك، شاید آتش فتنه‌را فرونشاند ؛ نیز مردم نگذاشتند. یکی‌از موثقین نقل‌کرد‌که پس‌از آن‌که میرزاعلیخان را ازدست مردم نجات داده و به‌نزد آقا رسانیده ازترس نتوانست تکلم نماید، می‌خواست بگوید غلط‌کردم‌که قبول رسالت‌کردم ،گفت : ظفرالسلطنه عرض‌کرده است غلط کردم‌که قبول حکومت‌کرمان راکردم . این وضع و سلوك مأمور حکومت بر تجری مردم افزوده ، ازآن طرف این اخبار‌که به‌ظفرالسلطنه رسید ، دوشاهزاده مزبور ، اعدل‌الدوله وعین‌الملك بهانه بدست آورده برسعایت خود افزودند . چه‌که آنها شریك خیالات برادر خود بودند و می‌خواستند فتنه را بزرگ‌کنند‌که ظفرالسلطنه را جای‌اقامت نماند .

علی‌الجمله ظفرالسلطنه‌گفت: من‌حکم بقتل ونهب نمی‌کنم‌وراضی‌نمی‌شوم هتك احترام کسی‌شود. امروزحکومت رابه شما تفویض‌کردم، وبه‌خلوت نسترن اندر شد ودر را به روی خودبست. این دوشاهزادهٔ مغرض جمعی سرباز و تفنگچی و عده‌ای غلام را روبه‌خانه حاج محمدرضا فرستادند واین لشکردو قسمت شد ، یك قسمت ازبالای پشت‌بامها، یکی ازبازارها وکوچه‌ها حرکت‌کردند . شیپور و موزیك وطبل می‌زدند و تیرمی‌انداختند ، که دونفر از تماشاچیان‌که بالای بام بودندکشته شدند،که هنوز بحد رشد وبلوغ نرسیده بودند واین دو نفر به‌تیر تفنگ‌شاهزاده حسین‌میرزا کشته‌شدند. عجب آن‌که سربازها وغلامها گریه می‌کردند و تیر می‌انداختند ، مردم شهر‌که برای نزاع و جدال حاضر نشده بودند و اسلحه با خود نداشتند چون حال‌را چنان دیدند فرارکردند. الا زنها‌که ماندند تا جمعیت، جنگی داخل خانه شدند . سرتیپ آنها عبدالمظفرخان چون زن ثکلی در خارج‌گریه می‌کرد . معتضد-

دیوان‌چون درنزد ظفرالسلطنه متهم بودکاری به اوراجع نبود، بانوکرهای شخصی‌خودهمراه جماعت بود و ساعی ،که خدمتی نماید وتقربی به‌حکومت بجوید . نوکرهایش چندنفر زن را مجروح نمودند ، هرزنی‌که زینتی داشت بر بودند .

این خبر درکتابخانه به‌آقا رسید، بیرون‌آمده‌گفت: چرامزاحم‌بیچاره زنهامی‌شوید؟ اگرمن مقصرم‌که حاضرم، این زنهای بیچاره تقصیری ندارند. مریدان‌آقا هرکدام به‌طرفی فرارکردند. شریعتمدار درتنورمخفی شده، دیگری دربین‌زنها پنهان‌شده، یکی‌به‌بیت‌الخلوة پناه برد، دوسه نفرهم‌که ماندندآنها راگرفته بودندکه ببرند به‌ارك اسفندیارخان، پچاقچی کفشهای‌آقارا بدست‌گرفته وهمی‌گفت: «بیوربیور» سرکارآقا روانه شد سرباز وغلام اطراف ایشان پره زدند. آقاشیخ محمدصادق مجتهدکه عمه‌زادهٔ‌آقابود با شریعتمدار راین راگرفته، نصیرالاسلام راکه ازپیش‌بردند. شیخ جوادکه ازطلاب بودآن راهم‌کت بسته همراه داشتند. آقایان مزبور را به‌حالتی بسیارفضیع وشنیع می‌بردند درجلوآنها موزیك وبالابان می‌زدند، زنها دربالای بام‌گریه می‌کردند و خاك بسر می‌ریختند واحسین‌گویان به حال آنها تضرع وزاری می‌نمودند. لدی‌الورود به‌ارك به‌گفته اعدل‌الدوله وعین‌الملك که‌حکم وامرظفرالسلطنه است پاهای آقا را به فلك بستند. چندچوب‌که زدند محمدخان سرتیپ، داماد آقا باقرخود را روی پای آقا انداخت، بعداز آن آقا شیخ محمدصادق را به فلك بستند. پس‌از خوردن چندشلاق سران سپاه مانع‌شدند، که اگر بنای‌اهانت باشدماها ازشغل وکاردولتی‌استعفامی‌کنیم.

جنابان حاج میرزامحمدرضا وآقاشیخ محمدصادق رابردند به‌اطاق، سپس شریعتمدار راین وشیخ‌جواد راچوب مفصلی زدند . دراین مقام چند سطر علاوه می‌کنیم‌که : با این‌که جناب حاج میرزا محمدرضاخودش وپدرش وجدش‌سالها به‌اهل‌کرمان خدمت‌کرده وبرمسند شرع متمکن بودند و احدی یاد نمی‌دهدکه دراین‌طایفه یك‌نفررشوه‌خوربوده‌است، چه‌جای ایشان، وهمه وقت مانع‌ظلم‌بوده‌اند. چه‌شدکه این‌طور مظلوم‌افتاد و احدی ازایشان همراهی نکرد؟ با این‌که خوانین وکیلی‌که ازهواخواهان‌ایشان بودنداگراز ایشان یاری‌کرده‌بودند کفایت بود، بلکه اگرسردار نصرت خودرا به ظفرالسلطنه رسانیده بود وعظمت امرراگفته بودکار به‌این‌جا نمی‌کشید وشخصی ماننداحاج میرزا محمدرضاراکه رئیس ملت‌کرمان بود، یك نفرمانند ظفرالسلطنه‌که درجنب او هیچی‌نبود به‌فلك ببندد‌که اگرزنهای‌کرمان در مقام حمایت ونصرت آن مظلوم برآمده بودند، هرآینه ظالم را معدوم‌کرده بودند.

چندسبب ازبرای این مسئله تصورمی‌شود؛ اول‌که سبب طبیعی‌است، مکافات دهر است؛ چه رئیس طایفهٔ شیخیه ازخفت وخوارئی‌که ازجناب حاج میرزا محمدرضا دیده بود ازاین دارفانی به دارباقی رحلت نمود . دراین مقام استشهاد می‌آوریم به چند بیت ازابیات‌کاسب کرمانی‌که درتاریخ خودگوید:

رئیس کریمی زبس غصه خورد ‏ ‏ ‏ ‏ به لنگربرفت واز این غصه مرد

پس از مردن خصم شادی مکن	به عمر خودت اعتمادی مکن
مکافات کرد او پس‌از چندسال	ولی زود دادش قضا گوشمال
ازین مرحله جان سلامت ببرد	بحق زد ولی بین چه ناحق بخورد
سوار بچاقچی سرش تاختند	در آن روز بس کارها ساختند
مجازات او گشت چوب و فلك	از آن درد شد ناله‌اش بر فلك

سبب دیگر آن که نفاقی که بین آقایان کرمان بود از هیجان و بلوای مردم جلوگیری کرد، و بعضی هم درخانه نشسته منتظر صاعقهٔ آسمانی بودند. امام‌جمعهٔ کرمان هم که رسید در باغ بدیدن این واقعه غشوه عارض اوشد وافتاد.

اول کسی که از این خانواده از خانه خود بیرون آمده دو عم آقا بودند جناب حاج شیخ‌علی که پیرو رئیس قوم بود وجناب آقا یحیی که بیهشانه ملاحظهٔ هیچ مخاطره نکرده و صدای گلولهٔ تفنگ که از اطراف بلند بود زوزه مگس‌می‌پنداشتند وگلوله‌ها که از مستحفظین قراولها به اطراف می‌ریخت گل وهل می‌انگاشتند با این حال به میدان ارك رسیدند.

یکی از موثقین نقل کرد: به‌جناب حاج شیخ علی گفتند خودرا حفظ کنید که گلولهٔ تفنگ به شما نخورد، آقا درجواب فرموده بود: من که تقصیری نکردم گلوله مرا بکشد. این کلام چه قدرشباهت دارد به مثلی که اهل‌ایران می‌آورند که: «پای بی‌گناه به‌پای دار می‌رود ولی سر بی‌گناه به بالای‌دار نمی‌رود».

آقا باقرمجتهد وپسرش آقا میرزا علی‌محمد ازآن‌طرف رسیدند، آقا سیدعلی مجتهد ازطرفی، بقدرنیم‌ساعت درمیدان جلو ارك توقف شد. مستحفظین مانع ازدخول بودندتا اذن داده، واردشدند. معلوم شداین وقوف برای‌حرکت دادن آقا بوده، بالاخره دوساعت به‌غروب مانده روزجمعه ۲۸ شعبان سال۱۳۲۳حاج میرزامحمدرضا وآقا شیخ محمدصادق را به‌طرف بم روانه نمودند. وبعداز ورودآقایان به مجلس ظفرالسلطنه واستدلالات آقا یحیی که این همه امور به شبهه‌گذشته، ظفرالسلطنه برهردو شاهزاده متغیر وفوراً فرستادکه آقا را از راه بم (۱) برگردانند وبه‌جلال‌آباد رفسنجان که ملك خودشان است تحویل بدهند. وقتی‌فرستادهٔ حاکم رسیده‌بود که‌آقا در راه‌برای‌ادای‌فریضهٔ‌ظهر وعصر پیاده‌شده، مشغول‌دعای سمات‌بودند.

مأمورکه اسفندیارخان است نقل‌کردکه ازحالات آقاتعجب‌کردم‌که قبل ازاین واقعه خدمت آقارسیدم وآن روزکه ایشان را به‌ارك بردم وآندم‌که حرکت دادیم و آن وقت که مژدهٔ مراجعت دادم بریك حال بود، نه ازحرکت به ارك ونه از واقعهٔ ارك ونه‌ازحرکت از ارك هیچ یك تغییرحالی دراومشاهده نشد. بلکه وقتی‌که مشغول دعا بود ومن به‌خیال خود مژده دادم، دعای خودراقطع نکرده وتوجهی به‌من نفرمود.

(۱) بم راصاحب تقویم‌البلدان به تشدید ضبط‌کرده است وآن شهری‌است کوچك بین کرمان وبلوچستان.

بالاخره ظفرالسلطنه آقا یحیی‌را مخاطب نموده بسیار اظهار ندامت‌کرد وگفت خدا لعنت‌کنداین دو شاهزاده‌را حالا متمنیم خودتان بروید وبا آقاهمراه باشید وازایشان‌معذرت خواسته و بی‌گناهی مرا عرضه دارید .

روزشنبه مردم فهمیدند چه شده جرئت ازخانه بیرون آمدن‌هم نداشتند ، دروازها و راهها‌هم سپرده شده بودکه‌کسی بیرون نرود ، شب درخانهٔ آقا ازدحامی شده تاصبح مشغول تعزیه‌داری بودند . تاپنجم وششم ماه‌رمضان تعزیه‌داری بود واز ازدحام جمعیت دالان‌خانه و چند اطاق خراب شد .

یکی از ثقات نوشته است :

یك شب آقا شیخ محمد تقی‌که از علماءکرمان است منبر رفته و همین‌قدر این فقره دعا را خوانده بود: «اللهم‌انانشکرالیك فقدنبیناوغیبةولینا»که فریاد بلند شده‌بود وآن شب چند نفررا غشوه دست داده‌بود . علمای‌کرمان هیچ‌یك به‌نمازجماعت ومساجد حاضرنشدند، الا آقای حاج محمدخان مقتدای شیخیه،که زنها ازدحام‌کرده ، مجبور نمودند اورا برفتن به‌لنگر ؛که مزرعه‌ایست در هفت فرسخی شهرکرمان و درآن مزرعه بود بعد از چهار ماه مرحوم شد .

بعضی‌از موثقین گویند :که عوام‌کالانعام نجاست زیادی برده درمحراب مسجد ریخته و زنها ازپنجره‌ها وروزنه‌های بام‌مسجد شیخیه نجاست بسیاری به‌مسجد ریخته، به‌این‌جهت آن مرحوم مسجد را ترك‌کرد وازکرمان مهاجرت نمود .

هیجان مردم‌کرمان روز بروز در ازدیاد بود یعنی درمساجد وشبها درخانه‌ها مشغول گریه وزاری بودند، تا بیست وهشتم رمضان‌که به‌سعی علمای طهران ظفرالسلطنه ازحکومت کرمان معزول وروانهٔ طهران‌گردید .

حکومت‌کرمان‌را تفویض نمودند به‌شاهزاده فرمانفرما که تلگرافاً اورا امرکردندکه ازکرمانشاه نقل‌کند به‌کرمان . شهر آرام شد وهرچه اهالی شهر درخواست‌کردندکه حاج میرزامحمدرضا برودکرمان قبول نشد و جواب داد مادام که به‌ارض اقدس نروم به کرمان مراجعت نمی‌کنم.

عدل‌السلطنه سردار نصرت نایب‌الحکومهٔ‌کرمان، تلگرافاً سفر آقارا به‌مشهد به‌فرمانفرما اطلاع داد . فرمانفرما تلگرافاً خواهش‌کرد سفررا بتأخیر اندازد تا ورود خودش به‌خاك کرمان، این خواهش قبول‌شد .

در اواخر ماه‌صفر ۱۳۲۴ شاهزاده فرمانفرما وارد رفسنجان‌شد باآن همه سفارشاتی که‌ازطرف‌آقای بهبهانی‌وآقای‌طباطبائی وانجمن‌مخفی به‌فرمانفرما شد ومخصوصامجدالاسلام از طرف انجمن و آقای طباطبائی رفت در بلدهٔ قم و از فرمانفرما قول همراهی گرفت ؛ لدی‌الورود فرمانفرما به‌خاك‌کرمان تلگرافش به‌عین‌الدوله رسیدکه استدعا دارم جناب‌حاج

میرزامحمدرضا را اذن دهید برود به‌زیارت مشهد ودر تلگراف محرمانه ورمزش اطلاع‌داد که توقف حاج‌میرزامحمدرضا درکرمان صلاح نیست.

فرمانفرما در بهرام‌آباد رفسنجان چندروزی توقف نمود، جنابان بحرالعلوم وآقا یحیی‌را درخلوت خواسته‌گفت: از طرف دولت حکم صادر شده است‌که حاج‌میرزامحمدرضا برود به‌مشهد والبته باید برود، ولی برای آن‌که مردم‌ندانندکه ایشان‌را نفی بلدکرده‌اند، من اصرار می‌کنم‌که بیایدکرمان وشمارا از طرف خود می‌فرستم‌که ایشان‌را حرکت دهیدبه کرمان، لکن‌تکلیف این‌است‌که اورا به‌طرف مشهد حرکت دهید. روز بعد درملاء عام خطاب به جنابان بحرالعلوم وآقایحیی نمودکه ازشما خواهش می‌کنم‌بروید جلال‌آباد وجناب آقا را به‌طرف شهر حرکت دهید. آنها علی‌الظاهر قبول‌کردند وروانهٔ جلال‌آباد شدند، مطلب را به‌جناب حاج‌میرزامحمدرضا رسانیده وایشان را به‌طرف ارض اقدس حرکت دادند.

روز بیست وهفتم ماه صفر ۱۳۲۴ حاج‌میرزامحمدرضا روانهٔ مشهد شده، در بین‌راه مردم هرده وقریه نهایت احترام را ازاو بجاآورده، قبل از ورود ایشان به مشهد خبر به طهران رسید. علماء طهران سخت متغیر شده‌که عین‌الدوله مخالف دستخط شاه و عهدی که با ماکرده بود رفتار نمود. عین‌الدوله متمسك به‌تلگرافات فرمانفرماگردیدکه در یکی از تلگرافات بودکه، حاج‌میرزامحمدرضا نذرکرده بود برود به‌مشهد ودر دیگری بودکه‌آنچه من‌سعی‌کردم بیایدکرمان قبول نکرد. پس ازمقاولات بسیارکه‌بین عین‌الدوله وعلماء طهران رد وبدل شد. صورت تلگرافی از طرف عین‌الدوله آوردند نزد آقای طباطبائی‌که خطاب بود به‌فرمانفرما به‌این مضمون:

«چندنفرسوار بفرستید جناب حاج میرزامحمدرضا را ازبین راه خراسان برگردانید وبا احترام اورا واردکنید پس‌از چندروزی‌که دید وبازدید به آخر رسید او را مخیرکنید بین آمدن به‌طهران ورفتن به‌مشهد الخ».

آقای طباطبائی ازخواندن صورت تلگراف متغیرشده،که شخص محترمی مانند حاج میرزامحمدرضا ازپشت دروازهٔ مشهد برگردانند به‌کرمان پس‌از ده‌روز باز ایشان رانفی‌بلد کنندکه چه شد عین‌الدوله به‌عهد خود وفا نمود. لذا صورت تلگراف رادور انداخته واقعه‌را به‌آقای بهبهانی وسایرین رسانیده‌همگی‌آقایان مجدداً‌از عین‌الدوله رنجیده ودرمقام مخالفت او برآمده چنانکه در موقع خود خواهدآمد. توصیه و سفارش جناب حاج‌میرزا محمدرضا تلگرافاً وکتباً به‌علماء مشهد مخابره ومکاتبه‌گردید عین‌الدوله‌هم برای‌تسکین‌حرارت‌آقایان به‌آصف‌الدوله حاکم خراسان‌توصیه مخابره نمود.

در ورود به‌مشهد مردم آنجا معنی دین‌داری وعالم دوستی راآشکار وتاطرق استقبال نمودند. جنابش یك‌فرسخ به‌شهر مانده پیاده باپای برهنه مشی‌فرمود وتا ورود به‌حرم مطهر سه‌طاقه عباازایشان‌پاره‌شد. هرنفری تیمناً وتبرکاً ازپاره‌های آن‌بردند وداخل‌شهر ازدحام

به‌اندازه‌ای رسیدکه ضعف برایشان عارض شد. خدام حضرتی دورش حلقه‌زدند تاوارد حرم شدند، درهای حرم‌را بستند. درخانهٔ حاج‌عبدالغفارکرمانی برایش منزل معین‌کرده وچادر برپا نمودند . عموم اهل‌مشهد دیدن کرده ، آصف‌الدوله پانصد تومان برایش هدیه فرستاد جنابش قبول‌نفرموده وآن مبلغ‌را مسترد داشت. بالاخره پس‌از توقف دوماه به‌اصرار علماء و امنای دولت مراجعت به‌کرمان فرمودکه تفصیل‌آن و سلوك فرمانفرما باآن‌جناب درموقع خواهدآمد .

این بود مجملی از وقایع کرمان ، لکن مارشتهٔ تاریخ خود را وصل می‌کنیم به‌جائی که جناب حاج میرزا محمد رضا در جلال‌آباد رفسنجان تشریف داشته و ایشان را درآنجا می‌گذاریم در حالتی که مشغول عبادت رب عباد و پذیرائی عباد می‌باشد و خود می‌آئیم در طهران‌که ملاحظه کنیم وببینیم پس‌از رسیدن این خبرموحش به‌طهران ، علماء اعلام‌طهران چه اقدامی نمودند و چه گفتند و شنیدند. بلی در این واقعهٔ موحشه احدی از اهالی‌کرمان یك تلگراف مخابره ننمود و به احدی از آقایان طهران اطلاعی ندادند ، فقط مجدالاسلام کرمانی در مجلس مشیرالسلطنه که در آن ایام وزیر داخله بود به‌استراق سمع شنید که ؛ یکی از علمای کرمان را به‌فلکه بسته چوب زده‌اند . دیگر از کم و کیف و سبب اطلاعی حاصل ننمود ، تااین‌که در اواسط ماه مبارك پست کرمان وارد گردید ، مکاتیب متعدده از طرف علماء اعلام عموماً و حاج شیخعلی مجتهد عمومی ، حاج میرزا محمد رضا خصوصاً و تجار و موثقین رسید . واقعهٔ مشئومه را مفصلا نوشته ، لذا بندهٔ نگارنده و مجدالاسلام به ملاحظهٔ هم‌وطنی وهمشهرئی وجنسیت اخفاء این واقعهٔ فجیعه را مناسب ندیده پس ازمذاکره در انجمن و تهیهٔ استعداد شب ۱۷ ماه مبارك ۱۳۲۳ خدمت آقای طباطبائی رسیده ، مکاتیب کرمان را اظهار داشته ، واقعه را آب و تابی داده جنابش از استماع این خبرمتغیر شده فرمود :

شاهزاده ظفرالسلطنه بامن‌دوست است‌وهم‌قسم ، دروقت عزیمت به‌کرمان بامن معاهده نمود وقسم به قرآن و اسامی خدا ذکر نمود ؛ که با علماء و فقراء کرمان بخوبی رفتار نماید و در خصوص حاج میرزا محمدرضا مؤکداً سفارش نمودم که به‌طور احترام و حسن سلوك رفتار نماید . حالا که بامن برخلاف معاهده رفتار نمود و احترام علماء را منظور ننمود ، من ازدوستی او اغماض می‌نمایم و اورا ملعون ازل وابد می‌دانم و هرگونه اقدامی که لازم باشد خواهم نمود . تااول او راعزل نمایند اگرچه از اولاد عباس ، همین سلوك را متوقع باید بود . سایرین هم مثل او خواهند بود لیکن امیدوارم که جبران این عمل را به‌عمل‌آورند ، لیکن‌برای استحکام امر و این‌که مخالف از موالف شناخته شود شماهمین امشب آقای بهبهانی و حاج شیخ فضل‌الله و سایرین رانیز ملاقات نمائید وبگوئید اگر این واقعه را جبران ننمائیم دیگر از برای این لباس احترام و وقعی نخواهند گذارد . پس از

مشاوره ، بندهٔ نگارنده و مجدالاسلام کرمانی به‌طرف خانهٔ حاج شیخ فضل‌الله روانه شدیم و بعضی از اجزاء انجمن را برای ملاقات آقای بهبهانی و آقای صدرالعلماء روانه نمودیم . در ساعت پنج‌ازشب گذشته وارد خانهٔ حاج‌شیخ فضل‌الله شده جمعی از طلاب و اعضاء انجمن هم درآنجا بودند .

حاج شیخ‌فضل‌الله اگرچه ازعلماء بزرك تهران بود ولی وضع او وضع اعیانیت بود‌چه درکتابخانه می‌نشست وچه‌درعمارت پارك وچه درمجلس‌درس، همه‌وقت وهمه‌جا لازمات‌تعیش او موجودبود. مثلامجلس درس اوهیچ وقت خالی ازقهوه وچائی نبود ونان روغنی و شیرینی هم‌بود قبل‌از درس و بعداز درس یك‌نفر روضه‌خوان می‌رفت بالای منبر، ذکرمصیبتی می‌نمود آن‌وقت شروع به‌درس می‌کرد. دراین‌شب که ما دونفردرآنجاکه‌کتابخانه‌اش بود وارد شده، چائی وقهوه وشربت واقسام شیرینی ومیوه‌جات درآنجا موجود بود. ازبعض‌کلمات حاج‌شیخ فضل‌الله معلوم می‌شودکه مسلك مشارالیه با مسلك سایرعلماء مخالف بود .

ازآن جمله یکی ازثقات نقل‌کرد: که واردشدم برحاج‌شیخ‌فضل‌الله، درحالتی‌که سفره نهار اوگسترده بود وبه‌اندازهٔ خوراك پنجاه نفردرسفرهٔ اوحاضربودند. اقسام غذاهای لطیفه ومربیات مشتهیه ولحوم‌طیرمما یشتهون‌نیزحاضربود. سفرهٔاو را ازسفرهٔ صدراعظم ایران‌بهتر دیدم، درآن وقت‌که مشغول‌صرف‌غذا بود، گفت: ما اهل‌ایران مادامی‌که بیرونی واندرونی داریم‌باید درضیق‌معیشت‌زندگانی‌کنیم، چه وقتی‌که دربیرونی‌یك‌سفره‌انداخته‌شود ودراندرونی هم یك‌سفره، البته درمخارج فرق‌کلی پیدا می‌شود، اما هرگاه هردوسفره دریك‌جا انداخته شود هم خرج‌کمترخواهد بود و هم سفره رنگین‌تر . و نیز نگارنده روزی‌کـه مشارالیه در خانهٔ آقای طباطبائی‌آمده بود ، در مجلس در ضمن مذاکره‌گفت : ملای سیصدسال قبل بکار امروز مردم نمی‌خورد ، شیخ درجواب‌گفت : خیلی دور رفتی بلکه ملای سی‌سال قبل بدرد امروز نمی‌خورد ، ملای امروز باید عالم به مقتضیات وقت باشد . باید مناسبات دول را نیز عالم باشد الخ .

ازمذاکرات دراین مجلس حالش معلوم خواننده خواهدشد، چه پس‌از ورودما وبجا آمدن پذیرائی ومرسومات متداوله سخن از واقعهٔ‌کرمان به میان‌آمد، آن حرارت غریزی وآن آتش غیرتی‌که درقلب ما مشتعل بودبه سخنان مشارالیه تسکین یافت . ازجمله سخنانش این‌که حاکم هرمحلی باید درنظم آن محل ساعی باشد،هرکس‌مخل نظم‌باشدباید اوراسیاست وتنبیه نمایند خواه ملاباشد، خواه سید، حاج میرزا محمدرضا باعث فتنه وشرارت بوداو را تنبیه نمودند شماهم اگراقدامی برضد دولت‌کنید تبعید ومنفی خواهیدگردید.

مجدالاسلام‌گفت: جناب‌آقا این حاج میرزامحمدرضا از معتبرین علما و پسرمرحوم حاج‌ابوجعفر، نوهٔ مرحوم حاج‌آقا احمد، ازشاگردان جناب‌آخوند ملاکاظم‌خراسانی است. در زهد و ورع وعمل درکرمان شخص اول است،ریاست اودرکرمان بیش‌از ریاست‌جنابعالی

است، درطهران، امروزکه ظفرالسلطنه اورا چوب زد فردا، عین‌الدوله شما راطناب‌خواهد انداخت. اگر امروزجلوگیری نکنید فردا به صدمه خواهیدافتاد .

بندهٔ نگارنده‌گفت: ما نه ازراه‌التجا واضطرار به‌این‌جا آمده‌ایم، چه مقاصد خود را به‌طورسهل می‌توان انجام داد، مابرحسب فرمایش‌آقای طباطبائی‌خدمت‌رسیده، برای‌اطلاع جناب عالی از این واقعهٔ موحشه، واین‌که بدانیم آیا شما باخیالات آقایان همراهی دارید یا نه؟ اگرشروع بکارنمودیم شما تاچه‌اندازه حاضرید ؟

حاج‌شیخ‌گفت : من‌تایك‌اندازه همراهی دارم، عین‌الدوله راملاقات می‌نمایم یك‌خلعت برای حاج میرزا محمدرضا صادر می‌کنم .

مجدالاسلام گفت: جناب آقا صدور خلعت کاری‌است سهل ، من و ناظم‌الاسلام درسال فرامین و خلاع متعدده از دولت برای هرکس صادر می‌کنیم . دراین واقعه‌آقای طباطبائی عزل ظفرالسلطنه را به‌ما وعده داده‌اند ، حالا شما برما منت می‌گذارید و قول می‌دهیدکه به این اندازه حاضرم‌که خلعتی صادرکنم . در این بین شیخ روکرد به مجدالاسلام وگفت : گفتم‌که مفسد وشریر را باید سیاست‌وتنبیه نمایند ما اهالی‌ایران شاه لازم‌داریم ، عین‌الدوله لازم داریم ، چوب وفلکه ومیرغضب لازم داریم ، ملا وغیرملا، سید وغیرسید ،باید دراطاعت حاکم وشاه باشند . برای یك نفر آخوندکه چوب خورده است ، نمی‌توان مملکتی را بهم انداخت. این‌اقدام تومثل‌آن‌مهملاتی‌است‌که در روزنامه می‌نویسی، مشروطه و جمهوری را درروزنامه اسم‌بردن ومنشأ فسادشدن مشروع نیست . دراین اثناء به‌طرف نگارنده روآورد و گفت : ناظم‌الاسلام ترا به حقیقت اسلام قسم می‌دهم آیا این مدارس جدیده خلاف شرع نیست ؟ وآیا ورود به‌این مدارس مصادف بااضمحلال دین‌اسلام نیست؟آیا درس زبان‌خارجه وتحصیل شیمی وفیزیك عقاید شاگردان را سخیف وضعیف نمی‌کند؟ مدارس‌را افتتاح‌کردید، آنچه توانستید درجراید ازترویج مدارس نوشتید، حالاشروع به‌مشروطه وجمهوری‌کردید؟ نمی‌دانید دردولت مشروطه اگرمن بخواهم روزنه و سوراخ این اطاق را متعدد نمایم باید مالیات بدهم و اگر یك سوراخ را دو سوراخ‌کنم باید مالیات بدهم وکذا وکذا .

مجدالاسلام گفت :آقای من دولت مشروطه یعنی دولت مشروعه ، یعنی باید به‌موازین شرعیه شاه و گدا در تحت قانون اسلام بالسویه باشند . طایفهٔ نصاری که مشروطه می‌گویند مقصودشان عمل برطبق قوانین موضوعه خودشان است‌که عقلاء مملکت وضع‌کرده‌اند وچون آنها قانون خدائی‌ندارند وحضرت عیسی(ع) دراحکام تکلیفیه قانونی‌ازجانب خدا نیاورده ، لذا عقلاء مملکت ، قوانین تکلیفی وضع‌نمودند وبرطبق‌آن عمل‌می‌نمایند. لکن مسلمانان‌که مشروطه می‌گویند مقصودشان عمل‌برطبق‌احکام شرع‌است و چون پیغمبر(ص) ما تکالیف ما را از معاشی و معادی معین فرمود و قرآن را ازجانب خدا برای ما نازل کرد ، ما هم ملتزم هستیم به اجراء وعمل برطبق آن ، وانگهی مشروطه مقابل مستبده است ، معنی حقیقی آن

را ما جائی‌اظهار نکردیم واصلا در روزنامه چیزی ازآن را درج ننمودیم و به‌مفاد «وامرـ هم شوری بینهم» جنابعالی هم باید در امور خودتان به مشاورت عمل نمائید، و الا شما را مستبد خواهند گفت.

نگارنده گفت: مشروطه و یا جمهوری مقصود ازهردو یکی است، چه جمهوری از افراد مشروطه است ومراد از مشروطه سلطنت عمومی و سلطنت ملی است. امروز هیچیك از احکام اسلام جاری نمی‌شود. بنای اسلام بر مساوات است و حال آن‌که می‌بینیم دزد اگر از فقراء باشد اورا می‌کشند و دهنهٔ توپ می‌بندند واگر از اغنیاء باشد از او پولی می‌گیرند و او را مرخص می‌کنند و اگر آقازاده باشد با او همراهی می‌کنند، مشروطه می‌گوید: «ظفرالسلطنه حق ندارد حکم شلیك وکشتن جمعی زنان و اطفال را بدهد». اگرما مشروطه بگوئیم مقصودمان این است لاغیر.

دراین اثنا شیخ ابراهیم معروف به‌عینکی ملقب به‌لسان‌العلماء که حاضر درآن مجلس بود بصدا درآمد وگفت: «جناب‌آقا... مجدالاسلام و ناظم‌الاسلام امشب آمده‌اند دراین‌جا که از جنابعالی استعلام نمایند آیا در واقعهٔ حاج میرزا محمد رضا همراهی دارید یا نه؟ آیا برای مظلومین‌کرمان اقدامی می‌فرمائید یانه؟» دیگر از مشروطه و مشروعه حرفی نبود، منکر شاه و عین‌الدوله نشدند، منکر نظم وامنیت نمی‌باشند.

شیخ گفت: خیر! مقصود مزاح و شوخی بود خواستم حرارت و سورت این دونفررا قدری تسکین دهم وباآنها صحبتی داشته‌باشم.

مجدالاسلام گفت: من قول می‌دهم هروقت‌که دولت ایران مشروطه شود، احدی مانع سوراخ شما نشود، هرقدر میل دارید سوراخ اطاق را متعددکنید، یك‌شاهی مالیات هم‌ندهید. حاضرین به‌خنده درافتادند.

نگارنده‌گفت: چه قدر فرق است بین این مجلس ومجلسی‌که دو ساعت قبل داشتیم، یعنی منزل آقای طباطبائی، چه‌آنجاگریه و زاری بود از واقعهٔ‌کرمان، اما اینجا خنده و خوشحالی، آنجا محزون بودیم بر شهدای‌کرمان، این‌جا خرسند و مسروریم از مزاح، آنجا تغیر و تغییر داشتیم، این‌جا شربت وشیرینی. آقایان من! مابایدلباس سیاه بپوشیم و خون‌گریه‌کنیم‌که درکرمان سه نفرمجتهد مسلم را چوب‌زدند وسیاست اشرار وقطاع‌الطریق را دربارهٔ‌آنان جاری‌کردند وجمعی ازبرادران و خواهران مارا به‌تیر وتفنگ مارتین ازپا انداختند. ماباید عزاداریاشیم‌که یك نفر مثل ظفرالسلطنه که پست‌ترین شاهزادگان و از عقل وعلم عاری‌است مسلط باید باشد بر دوکرور جمعیت‌کرمان و بلوچستان. که هرچه دلش بخواهد بجا آورد فعال لمایرید، تاکنون هرچه بود باز علماء قـوم محترم بودند و رفع ظلم می‌کردند حالا که خودشان این‌گونه مظلوم واقع شوند دیگر به سایرین چه خواهد گذشت، دیگرآن‌که فرداشب، شب نوزدهم رمضان و لیلةالعزای اسلامی‌است، این خنده و

مزاح ، این مجلس و راح ، این شربت وشیرینی چیست ؟ حاج شیخ خواست جوابی‌دهد ، که در این اثناء آقا سید علی‌آقا یزدی‌که از علماء تبریز ویزدی‌الاصل می‌باشد وارد شد . پس ازجلوس وبعمل‌آمدن تعارفات رسمی بقیهٔ مذاکرات درمیان‌آمده ، جنابش ازاین واقعه متأثرشده ، فرمود : تاکنون دراسلام چنین اتفاقی نیفتاده وشاید یکی ازآدمهای این آقا را چوب زده باشند وشاید بی‌احترامی به‌نوکرآقا شده‌است! حاج شیخ‌گفت : خیر ، به‌من هم نوشته‌اند، این پاکت حاج شیخ‌علی است‌که به‌من نوشته‌است. جناب‌آقا سیدعلی‌آقا متقبل شدکه قضیه را به شاه عرض‌کند، حاج شیخ فضل‌الله هم‌متقبل شد تا یك اندازه همراهی‌کند. همان شبانه مراجعت نموده وقایع را خدمت‌آقای‌طباطبائی عرض نموده ، فردای آن‌شب در مساجد تهران ، عنوان منبری ، واقعهٔ‌کرمان بود .آقای طباطبائی خودش منبر رفته شرحی از ظلم دیوانیان عموماً و از عین‌الدوله خصوصاً، بیان فرمود. صدای گریه وندبهٔ مستمعین بلند شد .

در مسجد سید عزیزالله جناب صدرالعلماء هم شرحی از واقعهٔ کرمان بیان فرمود . در مسجد سپهسالار قدیم هم در حضورآقای بهبهانی به‌اشارهٔ خودآن حضرت ، عنوان منبر ، همین واقعه بود .

درشب بیست و پنجم همین ماه‌آقای بهبهانی‌آمد منزل‌آقای طباطبائی مذاکرهٔ مطالب سری و محرمانه بود . آقای بهبهانی فرمود : با این حرکات شنیعهٔ ظفرالسلطنه ، که به تحریك و امر عین‌الدوله اتفاق افتاده است دیگر سکوت ما مشروع‌نیست و اگرساکت‌باشیم دیگر این نوع را احترامی باقی نمی‌ماند . در بارهٔ ملاهاکه این‌گونه سلوك کنند نسبت به سایر اصناف چه می‌کنند ؟

باری، درآن شب عهد اتحاد واتفاق و دوستی بین دو رئیس روحانی محکم ومستحکم گردید . مهمانی دورهٔ آقا میرزا مصطفی به شکل پلیتیك جلوه می‌کرد ، عین‌الدوله هم به بی‌اعتنائی می‌گذرانید .

عمارت بانك یا مدرسهٔ چال

مدرسهٔ مخروبه و قبرستان کهنه ، در قرب مدرسهٔ خازن‌الملك و متصل به امامزاده سید ولی بود ، که نگارنده کراراً مدرسه را دیده. دراین‌اواخراشخاصی‌که ذغال مو می‌فروختند محل و مکان خود را در آن مدرسه قرار داده از برای این مدرسه موقوفاتی هم بود که دست تصرف و غصب ، بلکه مالکیت رویش‌گذارده شد . به مرور زمان مردم اطراف قبرستان را تصرف نموده خانه ساختند . بعضی علماء تهران هم به ملاحظهٔ تبدیل به احسن ویا به‌لحاظی دیگر مضایقه ازفروش‌آن زمین نداشتند ، به این جهت اشخاصی‌که اطراف مدرسه را خانه ساخته بودند هریك ، یك قباله به مهر یکی از علماء در دست داشتند.

بعضی از دلالها محرك رئیس بانك استقراضی گردیده ، که هرگاه زمین قبرستان و

مدرسهٔ مخروبه راخریده عمارتی ساخته وپرداخته‌کنید و بانك استقراضی را در وسط شهر قرار دهید اولی وانسب خواهد بود .

رئیس بانك گفت : زمین قبرستان و مدرسه را چگونه بخرم و به‌چه طریق آن را تصرف نمایم . دلالها گفتند: که یکی از علماء را راضی نموده زمین قبرستان و مدرسه رااز او می‌خریم ، چه علماء طهران بیع زمین وقف را به‌عنوان تبدیل به‌احسن جایز می‌دانند .

رئیس بانك به‌توسط حاج مستشارالتجار خانه‌های اطراف رابه‌قیمت‌گزافی ازمتصرفین آنها خریداری نمود . نوبت به مدرسه که رسید خدمت آقای طباطبائی آمدند ، مقصود را عنوان نمودند . جواب را مخالف میل خود شنیدند ، حتی آن‌که متقبل شدند دوهزارتومان تفاوت قیمت را بدهند که در مکانی دیگر مدرسه‌ای بنا کنند ، جنابش فرمود : بیع زمین وقف ، وانگهی مدرسه‌ای‌که مشتمل برمسجد است جایز نیست و احدی ازعلماء این گونه‌بیع را جایز نمی‌دانند .

حضرات از طرف آقای طباطبائی مأیوس شده ، از سایر آقایان هم‌طرفی بر نبستند . لذا به طرف حاج شیخ فضل‌الله رفته و بزودی مقضی‌المرام برگشتند . حاج شیخ نوشته‌ای به آنها داد قریب به‌این مضمون :

وقفیت این مدرسه و این قبرستان معلوم و مسلم نیست ، برفرض وقفیت ، به ملاحظهٔ تبدیل به احسن ، من در هفتصد و پنجاه تومان فروختم‌که ان‌شاءالله تعالی در جای دیگر مدرسه‌ای بهتر بناکنم ، الخ .

زمین قبرستان و مدرسه فروخته شد ، اجزاء آقا هم به‌پولی رسیدند . تبدیل به‌احسن بلکه به اخس هم تاکنون نشد. مجملا رئیس بانك برحسب این‌نوشته مدرسه را خراب نموده عمارتی بس عالی درجایش نقشه وطراحی نمود .

آقای طباطبائی پیغام داد به‌رئیس بانك ، که این زمین قبرستان و مدرسه را خراب کردن به هیچ قانونی مشروع نیست . نخواهم گذاشت که این زمین در تصرف شما بماند و عمارت بناکردن دراین مکان تضییع پول خودتان‌است . رئیس جواب دادکه من‌از مستشار-التجار خریدم و او هم نوشتجات معتبر در دست دارد .

آقای طباطبائی کتباً به مشیرالدوله وزیرامورخارجه اطلاع داد و نیز به مشیرالسلطنه وزیر داخله نوشت با پیغامات مؤکدهٔ مخوفه‌که: اولا ، تصرف در زمین وقف و مسجد جایز نیست و ثانیاً ، تصرف خارجه در مدرسه و مسجد و قبرستان مسلمانان اهانتی است به عموم مسلمین ، بلکه به‌اسلام . ثالثاً ، بنای این عمارت درنزدیکی مدرسهٔ خازن‌الملك وامامزاده سید ولی‌مستلزم خطرهای بزرگ‌است، چه‌بعد ازاین دراین‌عمارت رعیت‌خارجه منزل می‌کند و به‌واسطهٔ اعمال‌نامشروع و صدای سازهای آنان‌طلاب مدرسهٔ خازن‌الملك وخدام امامزاده بصدا درمی‌آیند وآن مستلزم نزاع وفتنه خواهد بود . رابعاً ، آن‌که بنای این عمارت در

این محل خلاف پلیتیك دولتی است ، چه این‌بنا مشرف برابنیه و عمارات دولتی ونزدیك‌به ارك است و فیه ما لایخفی علی‌احد.

جوابی که ازطرف وزارت‌خارجه وداخله داده‌شد هردو قریب به‌یك مضمون بودند و خلاصهٔ مضمون هردو این‌است : ملکی رعیت خارجه خریده است به‌تصدیق یك‌نفر از علمای بلد ، وزارت امور خارجه هم امضاء نموده است ، دیگر دولت حقی ندارد و کسی نمی‌تواند ممانعت کند .

سواد قبالهٔ حاج شیخ فضل‌الله را هم فرستادند نزدآقای طباطبائی ، ایشان هم به‌توسط نگارنده پیغام دادندکه: اولاً ، این زمین و مدرسه وقف است نه ملك، ثانی‌آن‌که ما کراراً به‌اجزاء بانك گفتیم این معامله باطل وموافق هیچ قانونی نیست . باری آقای طباطبائی از اصلاح مأیوس‌شده لیکن دربالای منبر کراراً این‌مسئله مطرح و عنوان بود وبه‌رئیس‌بانك هم پیغامات مؤکده دادندکه: از وخامت این امربترس! تااین‌که یك شب متولی‌باشی امامزاده سیدولی ، خدمت آقای طباطبائی عرض کرد که : امروز در قبرستان در حالتی‌که مشغول بنائی بودند بدن یك‌نفر زن از زیرخاك بیرون‌آمد ، که تازه بود و معلوم گردید سال‌گذشته اورا دفن کرده بودند و بدن این مرده را به‌حالت ذلت و خواری انداختند در چاهی که برای پنهان کردن استخوانهای اموات حفر کرده بودند . خدام امامزاده و طلاب مدرسهٔ خازن‌الملك از این واقعه مطلع گردیده ، عمله‌ها و بناها را زده و ازآنجا دورکردند فردا هم‌محتمل است نزاعی برپا شود .

آقای طباطبائی فرمودند : شما ساکت باشید و اقدامی نکنید تاخودمان بخوبی علاج این واقعه را بنمائیم ونگذاریم فتنه احداث شود .

روز بعدازآن، ازطرف حکومت طهران و نظمیه چند نفر فراش و پلیس مأمور شدند که در آنجا حاضر باشند و نگذارند کسی ممانعت کند .

از طرف آقامیرزامصطفی‌آشتیانی پیغام به رئیس‌بانك برده شدکه علاج این‌کار به‌فراش و حکومت نمی‌شود و قوهٔ قهریه هرگز دراین امر اثر نخواهد کرد .

درشب شنبهٔ آخرماه در منزل جناب‌آقامیرزامصطفی‌آشتیانی پیمان وعهدآقایان مجدد و مؤکدگردید. روزشنبهٔ آخرماه مبارك جناب حاج شیخ محمد واعظ اصفهانی‌که ازمعتبرین اهل منبر و بزرگترین واعظین و نـاطقین بود ، کیفیت خلاف شرع بودن عمارت کردن در گورستان مسلمین و نبش‌قبور مؤمنین و نقل ابدان و خرد کردن استخوان و تصرف در اراضی موقوفه و تأسیس اساس بانك استقراضی روسی دراین محوطه وترویج خارجه وتشیید کسب ربا و تضعیف داخله و اعانت به‌اثم و نصرت‌کفر به‌این رسم و اسم بیان نمود و فرمود: آقایان علماء چندین دفعه به‌رجال دولت رسانیده وبیان‌نموده‌اند امیدواریم برای اتمام‌حجت یك عریضه حضور شخص اعلیحضرت مظفرالدین شاه معروض دارند بلکه اثر نماید و مانع

شوند ، اگرچه می‌دانم عرایض علماء را به‌شاه نمی‌رسانند، فعلاً کاری‌که ازشما ساخته است این است‌که زحمت دو قدم راه را برخود گـذارده زیارتی از اموات و اجداد خود بکنید بلکه یك وداع آخرین از قبور و استخوانهای‌آنان بنمائید و فاتحه برآنها بخوانید و روح آنها را شاد کنید که همین امروز و فردا این قبور لگدکوب روسیان خواهد گردید .

این کلام معلوم است در روز روزه در وسط طهران با آن جمعیتی‌که در مسجد همه وقت حاضراست‌که اکثرآنها طلاب ومحصلین ومقدسین است چه اثری خواهدنمود، وانگهی از دهان چنین واعظی‌که خودش ازعلماء باشد و حضور مجتهدی مانند حاج شیخ مرتضی که احدی اندك خلاف وذره‌ای هوس وهوی در او ندیده، باآن نطق‌کذائی‌که روزقبل‌این مجتهد بزرك درهمین محل فرمود، باآن مقدماتی‌که سابقاً تمهید شده‌بود، مجملاً دوساعت به‌غروب ماندهٔ روزشنبه حاج شیخ محمد واعظ دربالای منبرمشغول موعظه‌بود نیم‌ساعت به غروب‌مانده اثری ازعمارت بانك باقی نمانده‌بود جز زمین‌مخروبه. متجاوز از دویست نفربناء و عمله، همگی فرارکردند. هرگاه هزارنفرعمله با بیل و کلنگ می‌خواستند این عمارت را خراب کنند هرآینه ده روز لااقل‌طول داشت به‌فاصلهٔ یك‌ساعت‌چنان منهدم شد، که‌گویا خبری ازآن نبوده. بندهٔ نگارنده یك‌ساعت به غروب مانده این‌خبر را شنیده فوراً روانهٔ آن محل شده، وقتی‌که رسیدم جمعی از اطفال را دیدم که مشغول خرابی ته‌مانده و باقیماندهٔ آن عمارت هستند . با آن‌که اسباب و آجر و آلاتی‌که آنجا بود قیمت معتد به‌داشت ، لکن احدی از اطفال اعتنائی به‌آنها نمی‌کرد. جز برای خرابی و معدوم‌کردن‌آنها را، آن وقت دانستم که قوهٔ معنویهٔ ملیه یك قوهٔ قاهرهٔ خدائی است ،که اگر بجنبش‌آید می‌تواند دریك ساعت یک لشکر جرار یا یك سلطنت قهار را منقلب و معدوم نماید .

رئیس‌بانك فوراً اطلاع به‌وزارت خارجه داد، وزیرامورخارجه هم‌اطلاع به‌عین‌الدوله صدراعظم داد. عین‌الدوله هم به‌آقایان پیغام داده و تشکی ازحاج شیخ محمد واعظ که باعث فتنه و خرابی عمارت شده‌است کرد . آقایان جواب دادندکه کراراً گفتیم این زمین وقف است و معامله‌اش جایز نیست و وخامت عاقبت‌کار راگفتیم و نوشتیم، نشنیدید. فروختن مسجد و تصرف خارج مذهب در قبرستان مسلمانان خلاف قوانین اسلامی است .

این‌اتفاق و این‌واقعه موجب قوت وباعث‌بیداری ملت‌گردید،دانشمندان امیدوارشدند. آقا سید جمال‌الدین واعظ اصفهانی‌که تازه از اصفهان‌آمده ودرمسجد شاه وجماعت میرزا۔ ابوالقاسم امام‌جمعه موعظه می‌کند این هیجان ملی را تمجیدکرده و روی مردم را به‌طرف علماء می‌گرداند این اقدام و هیجان ملی را در حضور اعلیحضرت مظفرالدین شاه عرض کردند ، شاه فرمود: که خسارت بانك را بدهند و زمین رابه‌حال خود واگذارند .

زمانی‌که آقای طباطبائی اعلیحضرت شاه را ملاقات نمود ، شاه من‌باب گله فرمود : چرا در واقعهٔ خرابی عمارت بانك به‌من‌اطلاع نداده واصلاح وعلاج این‌کار را نخواستید؟.

آقای طباطبائی‌درجواب فرمود: این‌مشیرالدوله وزیرامورخارجه واین‌مشیرالسلطنه وزیرداخله، هردو حاضرو شاهد هستندکه به هردو اطلاع دادیم و مفاسد و معایب بناء این عمارت را نوشتیم و الان جوابی‌که داده‌اند حاضراست وبه خود رئیس بانك هم پیغام دادیم که اقدام به این امر ننماید.

از این واقعه حاج‌شیخ فضل‌الله خیلی موهون گردید، چه فروشندهٔ این زمین اوبود و هم باحاج شیخ محمد بدبود وغرض شخصی داشته و سابق براین حکم داده بودکه «استماع مواعظ این واعظ حرام است» و سبب این حکم واقعهٔ تزویج پسرحاج شیخ محمد بود زن متمولی را ،که آن واقعه از موضوع ما خارج است .

شاهزادهٔ عین‌الدوله درمقام جبران توهین‌حاج‌شیخ‌فضل‌الله برآمده اگرحاج شیخ توسطی می‌کرد فوراً قبول ودرامضاء وانجاح مقاصدش ساعی ومجد بود، به‌خلاف سایرین‌که درمقام توهین وتخفیف آنان برآمده ازآن طرف هم آقایان دربالای منابرعلی رؤس‌الاشهاد مطالب را بخوبی به مردم می‌رسانیدند. آقای طباطبائی در روز عیدفطر دربالای منبر واقعهٔ‌کرمان را عنوان فرموده‌گریهٔ زیادی‌کرد. مردم هم از استماع واقعهٔ‌کرمان و توهین وزیر اکرم ، مرسید جمال‌الدین‌قزوینی را و اهانت حاکم سبزوار به یکی از اهل منبر بهیجان‌آمده واقعهٔ وزیر اکرم، حاکم قزوین، به‌سیدجمال‌الدین‌چون اهمیتی‌نداشت لذا ازتفصیل‌آن صرف‌نظر نمودیم، ولکن این قدر شدکه منضم به واقعهٔ‌کرمان شده،کاشف ازخیالات عین‌الدوله‌گردید. این بودکه تهیج علماء روزبه‌روز درتزاید بود، همین‌قدر مردم منتظربهانه یا اذنی ازطرف علماء بودندکه دکاکین را ببندند بلکه‌گفتگوی جهادی هم درالسنه وافواه عوام افتاده بود. اگرچه معلوم‌بودکه مأخذی ندارد، لکن موجب هرج ومرج‌گردیده مردم‌درخیال یك‌بلوائی بزرگ بودند. دانشمندان واجزاء انجمن مخفی هم این ایام به‌خدمات مرجوعهٔ خودکاملاً اشتغال داشتند ، چند مسئله درمجالس ومحافل مطرح بود : یکی :کردار مسیونوز، دویم: واقعهٔ‌کرمان، سیم: واقعهٔ قزوین واهانت وزیراکرم، چهارم :کیفیت سبزوار ، پنجم: ظلم شعاع‌السلطنه درفارس، ششم: حرکات ظالمانهٔ ابنای مظفرالدین شاه درمحل حکومت خود .

ازعلماء طهران‌آنانی‌که باعین‌الدوله موافق بودند، یعنی مخالفت اورا نداشتند:حاج شیخ فضل‌الله، امام‌جمعهٔ طهران، آقاسید ریحان‌الله و میرزا ابوطالب زنجانی بود . سایرین عموماً برخلاف عین‌الدوله بودند جزمعدودی از ائمهٔ جماعات‌که لاالی‌هؤلاء ولاالی هؤلاء.

این هیاهو وحرارت وضدیت با عین‌الدوله روزبه‌روز در ازدیاد بود، تا این‌که واقعهٔ قند وعلاءالدوله اتفاق‌افتاده به‌عبارت اخری واقعهٔ مسجدشاه وهجرت صغری‌که تفصیل آن‌در کتاب دویم ان‌شاءالله خواهد آمد .

تاریخ

بیداری ایرانیان

به قلم

ناظم الاسلام کرمانی

جلد دوّم

~~5479~~
113583

JAMMU & KASHMIR UNIVERSITY
LIBRARY
Kashmir Division - Srinagar

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

واقعهٔ مسجد شاه یاهجرت صغری

روز دوشنبهٔ چهاردهم شهر شوال‌المکرم سال ئیلان‌ئیل ترکی سنهٔ هزار وسیصد وبیست وسه هجری قمری و۱۲۸۴هجری شمسی‌مطابق با یازدهم دسامبر ماه فرانسه ۱۹۰۵ میلادی ، قیمت قند درطهران بلکه درایران‌گران‌شد، چه تا این‌روز قند دریك‌من پنج‌قران فروخته می‌شد، دراین‌تاریخ قیمت‌قند به هفت‌قران و هشت‌قران رسید. (من، ششصد و چهل مثقال‌است) علاءالدوله حاکم طهران ، شخص سفاك و بی‌باکی بود . در هرجا حکومت کرده چشم رعایا را ترسانیده ، قهاریت و جباریت او گوشزد مردم شده ، خصوص در این ایام که حاکم طهران بود . و صدارت ایران با عین‌الدوله بود . گویا از طرف عین‌الدوله به‌او سفارش شده بود که‌قسمی رفتار کند که ملاها ازاو بترسند و تجار را که قبل از مسافرت اعلیحضرت مظفرالدین‌شاه به فرنگستان ، به زاویهٔ مقدسهٔ حضرت عبدالعظیم (ع) پناهنده شده بودند و برضد مسیونوز رئیس گمرك برخاسته بودند(۱) ، نیز گوشمالی بدهد. چه اقدامات تجار طهران درهشت ماه قبل از این به‌عین‌الدوله برخورده بود . بعد از مراجعت از سفر فرنگستان ، در خیال تلافی بود، موقعی نیافت، پس ازبرای ملاهاکه برضد او قیام کرده بودند و از برای تجار نیز پی موقع می‌گشت. این گرانی‌قند بهانه‌دست آنهاداد ، علیهذا علاءالدوله حاکم طهران امروز هفده نفراز تجارکه چهار نفر از آنها تجارت قند را کسب خود قرار داده بودند به‌دارالحکومه احضارنمود ، جمعی ازتجار جواب دادندکه مانه‌قند می‌خریم ونه‌می‌فروشیم، ما تاجر هستیم نه تاجر قند . تجارت قند در طهران با چهار نفر است که یکی از آنها آقا سید هاشم معروف به قندی و دیگری حاج سیداسمعیل‌خان سرهنگ توپخانه است . علاءالدوله حکم داد چند نفر از تجار را به‌فلکه بستند و آنها را مشلق نمودند ، در این اثناء آقاسید هاشم‌را آوردند. حاج سیدهاشم ازسادات قندی واز سادات محترم وتجارمعتبر طهران ، درحدود شصت‌وهفت سال داشت. سه سفر به مکهٔ معظمه وچهارسفر به‌عتبات عالیات و چهار سفر به‌مشهد رضوی علیه‌الصلوات والسلام مشرف شده وسه مسجد درطهران بناکرده و برای تعمیر پلها وراهها ساعی وجاهدبود. صورةً سیدی پیر با ریش قرمز بلند وظاهرالصلاح

۱ـ درجلد اول اشاره شد

وارد مجلس حاکم شد . پس ازسلام نشست ، علاءالدوله به‌اوگفت : چراقند راگران کردید؟ حاج‌سیدهاشم جواب‌داد: به‌واسطهٔ جنگ روس و ژاپون قندکمتر از سابق وارد ایران‌می‌شود چند تلگراف همین امروز برای من مخابره شده است که در همدان و رشت‌هم گران است ، بلکه قیمت قند در طهران ارزانتر از رشت و همدان و عراق است . علاءالدوله گفت : می‌گویند شما قند را کنترات کردید . سید جواب داد: اولاً، ما قند راکنترات نکرده‌ایم بلکه از تاجر مخصوص می‌خریم. ثانیاً ، آن‌که درکنترات هم زمان جنگ و مرگ عمومی اجراء قانون‌را اجازه نمی‌دهد. این ایام قند از روسیه‌کمتر وارد می‌شود. علاءالدوله گفت: باید التزام بدهید که قندرا مثل سابق بفروشید . سید جواب‌داد : من التزام نمی‌دهم لکن صد صندوق قند دارم‌آنهارا پیشکش‌جنابعالی می‌کنم ودست ازتجارت برمی‌دارم. دراین‌اثناء منشی وزیر تجارت وارد شد و به‌طریق نجوی به علاءالدوله گفت : سیدهاشم تاجری است معتبر ومقدس ، سعدالدوله وزیرتجارت مخصوصاً مرا فرستاده است‌که عرض‌کنم بی‌احترامی او بی‌مخاطره نیست .

علاءالدوله از این پیغام وزیر تجارت متغیر شده و رو به فراشها کردکه: کی رفته است نزد وزیر تجارت؟ فراشها عرض‌کردند : پسر آقاسید هاشم حاج میرعلینقی از بین راه رفت منزل وزیر تجارت. علاءالدوله روکرد به آقا سیدهاشم‌وگفت : حالا معلوم شدکه نزد وزیر تجارت هم رفتید . دراین اثنا حاج سید اسمعیل‌خان که یکی ازاهل نظام و خرنده و فروشندهٔ قند بود وارد شد و در عوض سلام نظامی و یا تعظیم حکومتی گفت: سلام علیکم ! علاءالدوله براومتغیرشدکه: توچه داخل‌آدمی هستی‌که به من سلام می‌کنی و تعظیم‌نمی‌کنی؟ آها! بچه‌ها بیائید یك پای این سید پیر و یك پای این سرهنگ را به‌فلکه ببندید ، فراشها ریختند سید بیچاره وحاج‌سیداسمعیل‌خان‌را بیرون برده‌آنها را خوابانیدند، کفش و جوراب را ازپای آنها بیرون آورده پای‌آنهارا به‌فلکه بستند . پنج‌نفر فراش دست به‌شلاق ومشغول زدن شدند . دراین‌بین حاج میرعلینقی پسر آقا سیدهاشم وارد شده ، خودرا انداخت روی پای‌پدرش وگفت: چوب را به‌من بزنید تامن زنده باشم نمی‌توانم دید پدرم را چوب‌بزنید فراشها اورا عقب‌کردند ، ثانیاً خودرا از دست فراشها نجات داده وخود را انداخت روی پای پدر وفلکه . علاءالدوله گفت : پدر را رهاکنید و چوب اورا به‌پسر بزنید ، پای آن دونفر را از فلکه باز کرده پسر را به‌فلکه بستند متجاوز از پانصد شلاق به‌پای پسر زدند. حاج میرعلینقی پسر بزرگ آقاسیدهاشم ، دراین وقت سنش به بیست وهفت سال رسیده بود طاقت شلاق خوردن را داشت . در این وقت پیشخدمت وارد شد ، که نهار حاضر است ، علاءالدوله‌گفت : سایرین را بعد از نهار بزنید . بسم‌الله آقایان بیائید نهار بخورید وازآن اطاق برخاسته به اطاق نهارخوری رفت ، آقا سیدهاشم را نیز باجمعی دیگر احضار کرد و گفت: آقا وقت چوب بایدچوب خورد و وقت نهار بایدنهار خورد، فعلاً مشغول نهار شوید.

پس از صرف نهار باز به‌اطاق اول مراجعت کرد و روکرد به‌سید هاشم و گفت : یك التزام بنویسید که قند را مثل سابق دریك من پنجهزار بفروشید ، سید امتناع کرد و گفت : عرض کردم ممکن است ترك تجارت قند کنم ، ولی ممکن نیست قند را در یك‌من هفت هزار بخرم وپنج هزار بفروشم ، علاءالدوله روکرد به‌جناب امین‌التجار کردستانی که‌از سادات وتجار معتبر و حاضر در آن مجلس بود و گفت : آقا شما این آقا را راضی کنید و التزام از او بگیرید . در این وقت یك‌نفر وارد شد و سرگذارد در گوش علاءالدوله و گفت : شهر بهم خورد ، دکاکین بسته شد ، مشیرالدوله وزیر امور خارجه گفته است : تجاررا بفرستید نزد من ، بلکه آنهارا بخوشی راضی کنم ، امین‌التجار هم به آقاسید هاشم رسانید که التزامی بدهید و ازاین مجلس بروید، بعد من نوشتهٔ شمارا پس می‌گیرم. آقا سیدهاشم التزام‌نامه را نوشته ومهر کرد وداد به‌امین‌التجار و بامأمور وزیرخارجه رفتند منزل مشیرالدوله. (میرزا نصرالله‌خان مشیرالدوله اگرچه وزیر امور خارجه بود ، لکن درامور داخله‌وخارجه هردو مداخله می‌کرد و در واقع معاون صدراعظم بود) . مشارالیه در مقام استرضاء خاطر تجار برآمده ، از آنها معذرت می خواست و خطای علاءالدوله را تصدیق می‌نمود . سعدالدوله وزیر تجارت‌از وقوع این واقعه ، رفت‌منزل عین‌الدوله صدراعظم و گفت علاءالدوله حاکم طهران را چه‌کار به‌امر تجار و این چوب زدن بی موقع به‌تجار محترم ، خصوص یك سید پیرمقدس منتج نتایج بد ، وبی‌مخاطره نخواهد بود .

بستن بازار

عین‌الدوله از آن لجاجت و تکبر و جهالت و تبختری که داشت گفت : چوب زدن علاءالدوله به‌امر و اجازهٔ من بوده است ، تورا نمی‌رسد کــه در کار علاءالدوله ایرادی وارد آوری ، علاءالدوله آنچه‌کرده است مختار بوده، امر او امرمن‌است، وزیرتجارت ازاین جواب صدراعظم متغیر شده ، به‌خانهٔ خویش مراجعت نمود. در این اثناء بعضی از دکاکین و بازارها وسراها بسته شد ، مردم در مسجد شاه جمع شدند . امام‌جمعه که خانه‌اش متصل به مسجدشاه بود ، اول شب بعضی از تجار را احظار نمود و گفت : این تعطیل و بستن دکانها فایده نخواهد کرد چه‌طرف عصر ونزدیك غروب بود ، کسی ندانست که مقصود چه‌بود . فردا را از صبح تعطیل عمومی کنید وآقایان‌را در مسجد جمع آورید ، تابلکه به‌دست اتفاق و همراهی علماء کاری از پیش ببرند و همان شبانه هریك از علماء را دیده و قول همراهی از اکثر آنها گرفته و صبح آن‌شب که روز سه‌شنبهٔ پانزدهم بود بازارها بسته ، تعطیل‌عمومی شد ، تجار در مسجد شاه حاضر شده مقدمات کاررا فراهم آورده . امام جمعه به‌آنها دستورالعمل می‌داد و به عین‌الدوله پیغام‌که : من باشما می‌باشم ، تاشب همگی را متفرق و مفسدین را معلوم خواهم داشت. طرف عصر محرك مردم‌شده ، ریختند به‌خانه‌های علماء و هریك را خواهی نخواهی به‌مسجد شاه آورده ، جز حاج شیخ فضل‌الله که به‌ملاحظهٔ دوستی و اتحاد با عین‌الدوله در

اندرونی خانه رفت و احدی را به‌خود راه نداد . و به‌همین ملاحظه کسی هم به‌طرف او نرفت مجملاً حجج اسلامیه و علماء اعلام ، در مسجد شاه مجلس کردند . نتیجهٔ مجلس این‌شد که جبران این توهینی را که به تجار شده است به‌استدعاء عزل علاءالدوله از حکومت طهران از پیشگاه اعلیحضرت شاهنشاه نمایند . و نیز از شاه استدعا نمایند ، که مجلسی منعقد فرمایند که این مجلس به‌عرایض متظلمین برسد و هر دو استدعای مزبور مخالف بود با استبداد عین‌الدوله و انجاح این دو استدعا ، مغلوبیت عین‌الدوله راواضح وآشکار می‌داشت. این اجتماع اگر چه برضد علاءالدوله بود ظاهراً ، لکن در واقع ونفس‌الامر، برمخالفت عین‌الدوله و ضدیت بااو بود . بالاخره آقایان صلاح دیدند که آقا سید جمال‌الدین واعظ اصفهانی راکه ازاولین وعاظ باعلم وسیاسی‌دان بشمارمیرفت و واعظ مخصوص مسجدشاه بود، بر منبرنمایند و مقصود آقایان را به‌مردم برسانند. لذا سید را احضار و امر به‌صعود برمنبر نمودند . سید از منبر رفتن امتناع نمود و گفت عین‌الدوله بامن عداوتی مخصوص دارد ، اگر این منبر رفتن را بشنود عداوتش بیشتر خواهد شد ، امام جمعه اصرار و الحاح نمود که البته باید شما بالای منبر رفته و مردم را به‌مقصود ما آگاه کنید . آقا سید حسن معروف به‌سید صاحب‌الزمانی و عده‌ای دیگراز باریك‌بینان ، به‌آقای بهبهانی عرض‌کردند : امام جمعه تغییرمسلك داده و مقصودی دیگر درنظردارد ، ملتفت خودباشید . آقای بهبهانی اهمیتی به آن نداده فرمود : آنچه خداوند خواسته است خواهد شد ، بالجمله آقا سید جمال‌الدین بر بالای منبر صعود نمود. پس‌از حمد و ثنای بررسولش ، آیهٔ مبارکه «یاداود انا جعلناك خلیفة فی‌الارض » را عنوان موعظه قرار داد و آیات و اخباری که در فضیلت عدل بود قرائت نمود . پس ازآن گفت : ای مردم این آقایان و این پیشوایان دین که در این مسجد اجتماع نموده‌اند ، همگی رؤساء اسلام و نواب امام زمان می‌باشند ، همه متفق‌القول و متحدند . خیال و عزمشان کندن ریشهٔ ظلم و بدعت است ، عموم مسلمین و جمیع علماء اعلام، بلکه هیئت جامعهٔ اسلام با این بزرگواران است ، هریك از این علماء که در این مجلس نباشند ، اگر موافقند با این عزم فبها و الا اعتنائی به‌خلافشان نیست ، قدری هم اشاره به‌ظلم علاءالدوله نمود و بدگفت از علاءالدوله واعمال اورا تشریح نمود...

پس‌از آن گفت اعلیحضرت شاهنشاه اگر مسلمان‌است باعلماء اعلام همراهی خواهد فرمود و عرایض بی‌غرضانهٔ علماء را خواهد شنید... و الا و اگر...

کلام آقاسید جمال‌الدین، که‌منجر به این‌شد و به این مقام‌که رسید. یك‌دفعه حاج‌میرزا ابوالقاسم امام‌جمعه طهران فریادکرد وگفت: ای سیدبی‌دین، ای لامذهب، بی‌احترامی به‌شاه کردی، ای‌کافر، ای بابی، چرا به‌شاه بد می‌گوئی. آقاسیدجمال‌الدین از این اعتراض امام جمعه در بالای منبر مبهوت شده وکذلك علماء وآقایان حاضردرمجلس متحیر وحیران شده‌که باآن اصرارامام‌جمعه وتهیهٔ مقدمه بلکه نقشهٔ موعظه را نیزامام‌جمعه داد، حالا چه شدکه در

مقام مخالفت برآمد؟ آقاسید جمال‌الدین گفت: آقای من این‌قضیهٔ شرطیه است، خدا به‌پیغمبر خود می‌فرماید: «ولو اشرکت‌لیحبطن عملك» یعنی ای پیغمبر اگرشرك آوری هرآینه می‌ریزد عمل تو، من‌که بی‌احترامی به‌شاه نکردم. عرض‌کردم: اگر(والا) لفظ اگر که واضح است‌چه معنی را می‌بخشد، امام‌جمعه دیدمغلوب خواهد شد و به‌مقصود و نیت خودنخواهد رسید فریاد کردبکشید، به بندید این بابی را بزنید... آها بچه‌هاکجائید ؟که یك دفعه نوکرهای امام جمعه بافراشهای مستعدکه مقدمةً مهیا شده بودند، باچوب وچماق وقداره ریختند دربین‌مردم، بعضی‌هم‌شش‌لول‌دردست‌داشتند، دراین‌بین‌جمعی‌هم‌کرمسجد را در دالان حرکت دادند،چون هوا تاریك‌شده‌بود صدای‌چرخهای کروصدای‌هیاهو وفریاد فراشها و نوکرهارعبی‌عظیم درمردم احداث نمود. آقایان علماء چون وضع را قسمی دیگردیدند وتاریکی شب عالم را فراگرفته وچراغهای مسجدرا هم روشن نکرده بودند، فریادکردند وامرکردند احدی دست درنیاورد ودرمقام مدافعه برنیایند. بعض ازخیرخواهان خدمت آقای طباطبائی عرض کردند : گویا مقصود امام‌جمعه تلف‌کردن آقاسیدجمال‌الدین و بی‌احترامی به‌آقای بهبهانی(آقاسیدعبدالله) باشد. برای انتقام وتلافی‌که در نظردارد. آقای طباطبائی فوراً ملتفت مطلب شده به‌آدمهای خودفرمود: مواظبت‌کنیداز آقای آقاسید عبدالله وایشان رابرده به‌جائی‌برسانید: طلاب وسادات ریخته وآقای‌بهبهانی رابردند به‌طرف مدرسهٔ خان‌مروی. بعضی‌هم آقای‌طباطبائی‌رارسانیدند به‌خانهٔ خودشان به‌حالتی‌که پاهایش برهنه بود چه‌کفشهای آقا در نزد نوکرشان بود واوهم فرارکرده بود. آقاسیداحمد طباطبائی هم‌رفت درمدرسهٔ شیخ‌عبدالحسین. آقاسیدجمال‌الدین افجه‌ای وحاج شیخ مرتضی مجتهدآشتیانی‌آمدند خانهٔ آقای‌طباطبائی. صدرالعلماء وسایرین که مطلع شدندآقاسید عبدالله درمدرسهٔ خان مروی است رفتند نزد ایشان. کسبه و اصناف هم درکوچه وبازار به‌طرف خانه‌های خودفرار می‌کردند. آقاسیدجمال‌الدین واعظ درگوشه‌ای ایستاده به‌حالت ترس وخوف و ازاین واقعه مبهوت ومتحیربدون تکلیف، نه راه فراری‌داشت ونه خیالی‌برای خود دیده. یك‌دفعه دست‌غیبی‌کمك ومدد رسان، مددی برایش رسانید، گویا تاآن وقت از انظارمخفی وکسی اورا ندیده بود. چه دراین اثناءکه احدی به فکرکسی‌نبود وازترس عین‌الدوله وصدای حرکت دادن‌کر مسجد وهیاهوی فراشهای مسجد وآدمهای امام جمعه مردم تاریکی شب‌را غنیمت دانسته فرارمی‌کردند. جناب‌آقای عبدالهادی فرزند کهتر آقای طباطبائی با عده‌ای ازسادات وآدمهای خودکه درمقام فحص وجستجوی پدربزرگوار خودبودچشمشان به این سیدبیچاره افتادکه‌تاآن وقت‌آشنائیت ودوستی بین این واعظ‌محترم واین‌سلسلهٔ جلیله نبود، فوراً پیش‌آمده دست‌انداخت‌کمرسید راگرفت وگفت ای بیچاره بلند شو ومترس، قوت‌قلب داشته باش. سیداین عنایت رافوزی دانست وهمراه آقازاده و سادات براه‌افتاد، تا اورا به‌خانهٔ‌آقای طباطبائی رساندند. متجاوزازصدنفر ازسادات وجوانان رشید همراه اوشدند. نگارنده دربین راه سید راملاقات نموده، دیدم‌که ازشدت ترس و واهمه از

خود رفته است وگویا دراین عالم نیست وتکیه به شانهٔ یکی داده بدون اراده، متحرك است. فوراً خودرا بهاورسانیده چون مرادید دست انداخت بهدامن من. بهاو گفتم مترسیداین‌جماعت همه دوست ومعین شما می‌باشند، منهم پس‌ازکسب اطلاع ویافتن دوستان می‌آیم نزد شما،سید اندکی بحال آمد وباآقازاده بهمنزل آقای طباطبائی رسیدند. باآن‌که خانهٔ آقای‌طباطبائی بست ومحل امن بود وسید بهرسیدن‌آنجا راحت‌گردید، لکن ازصدمهٔ راه وخوف در مسجد حالت تب عارض سیدگردید و دربالاخانهٔ‌آقای طباطبائی که اطاق مخصوص یکی ازمتحصنین محترم ولقبش، معین حضوربود منزل نمود. نگارنده بابعضی‌ازاجزاءانجمن مخفی درگردش بودیم، شریف الواعظین قمی را دیدم که با حربهٔ‌آتشین مسلح بود ودر صدد فحص از آقای بهبهانی وآقای طباطبائی بود. پس‌از استعلام‌ازحالات‌حجج‌اسلامیه، شریف الواعظین بهطرف مدرسهٔ خان مروی برای رسیدن به آقای بهبهانی ونگارنده به طرف خانهٔ آقای طباطبائی برای رسیدن به سیدجمال‌الدین روانه‌شدیم. پس‌ازورود به‌خانهٔ‌آقای‌طباطبائی سیدجمال‌الدین را دیدم بهحالت ضعف وتب افتاده بود(معین‌حضوراز بستگان امین‌السلطان واز اجزاء انجمن مخفی، بهعنوان‌تحصن وتظلم ازشمس‌الملك، پسرعین‌الدوله ازماه‌مبارك درخانهٔ‌آقای‌طباطبائی متحصن بود. زیراکه شمس‌الملك درمقام اذیت وصدمهٔ اوبرآمده ودر خیال بود که ملك او را ازدستش‌بگیرد، به‌گناه این‌که معین‌حضورازدوستان وهواخواهان امین‌السلطان‌است وهمین فشارظلم شمس‌الملك سبب شدکه معین حضور درعداد وطن‌خواهان وارد و در حوزهٔ انجمن عضویت حاصل‌نمود.) چون سیدجمال‌الدین عادت به استعمال‌کشیدن افیون داشت ودر منزل آقای‌طباطبائی تهیهٔ این اسباب برایش‌ممکن نبود ومیل نداشت‌که احدی مطلع شودکه‌عادت به تریاك داردلذا ازبندهٔ نگارنده علاجی خواست، بهاین جهت نگارنده از آقای طباطبائی استیذان حاصل‌نموده، درساعت چهارازشب گذشته سید رابه‌خانهٔ‌یکی ازدوستان‌که درنزدیکی خانهٔ آقای طباطبائی بود انتقال داده چنانچه بعدازاین خواهدآمد. نگارنده در این مقام ناچاراست از ذکر دو مسئله :

علت مخالفت امام جمعه

اول، آن‌که امام‌جمعه را انتقامی‌درنظربود، این چه انتقامی بود و چرا درمقام مخالفت آقایان برآمد ؟ دوم، آن که استعداد و تهیهٔ مقدماتی‌که امام‌جمعه دیده‌بود، آیابرای همین انتقام بود ویاآن‌که مقصود دیگری‌هم درنظرداشت؟ اما اول که‌غرض‌انتقام ازآقای بهبهانی وسیدجمال‌الدین‌باشد؛ این است: درچندسال قبل‌که خبرفوت مرحوم آقاشیخ محمدعلی، ثقةالاسلام اصفهانی برادر آقای نجفی بهطهران رسید، علماء اعلام طهران مجالس فاتحه وختم را عازم وممهد شدند، اول درمسجدشاه ازطرف دولت مجلسی منعقدگردید ومدیر مجلس راحاج‌میرزا زین‌العابدین امام‌جمعه، پدر امام جمعهٔ‌حالیه قرار داده بودندکه برای پذیرائی از مردم نشسته بود این مجلس بخوبی به‌آخر رسید. مجلس دوم، درمسجدسید عزیزالله منعقدگردید، صاحب مجلس

مرحوم آقاسیدمحمد باقر صدرالعلماء، پدرصدرالعلماء حالیه بود. صدرالعلماء دراخلاق حمیده و حسن سلوك بی‌مثل ومانند و مرجع خاص وعام بود، علماء اعلام همگی درآن‌محفل‌حاضر شدند، مرحوم‌حاج میرزا حسن‌آشتیانی طاب‌ثراه وآقاسیدعبدالله، پهلوی هم‌نشسته بودند در آخرمجلس . حاج شیخ مهدی واعظ، ملقب‌به سلطان‌المتکلمین ، چنانچه رسم ومعمول بود شروع به موعظه و ذکرمصیبت نمودکه دراین بین مرحوم امام جمعه وارد مجلس شد وبین مرحوم‌آشتیانی و بهبهانی نشست . صدرالفقهاءکه یکی ازهمراهان امام‌جمعه بودخواست بین بهبهانی و آقا شیخ جعفرگلپایگانی بنشیند ،که شیخ گلپایگانی به اوجانداد . چون مجلس جمعیت زیادی داشت وجابرای احدی باقی نمانده بود ، لذا مرحوم امام‌جمعه، صدرالفقهاء را پهلوی خود جاداد وهردو از صف جالسین جلوترنشستندکه در واقع بی‌احترامی به‌آقای آشتیانی و آقای بهبهانی هردو شد . سلطان‌المتکلمین‌که دربالای منبربود موعظه را تغییر داده‌آیات و احادیثی‌که در فضل اهل علم و علماء وارد شده است بیان نمود و نیز رسانیدکه اشخاصی‌که طالب دنیا و ریاست وصدرنشین می‌باشند ازعلماء اعلام خارجند ودر زمرهٔ اشباه علماء می‌باشند و به کنایه مدح نمود حجج اسلامیه را و بالعکس ذم نمود از امام جمعه و صدرالفقهاء، موعظه را به‌آخر رسانید. مجلس تمام‌گشت بین مرحوم امام جمعه وآقایان هم کدورتی واقع‌گردید .

مجلس سوم درمدرسهٔ سپهسالار قدیم منعقدگردید، صاحب‌مجلس جناب‌آقای سیدعبدالله بهبهانی‌بود. دریکی‌ازلیالی، امام‌جمعه‌جناب‌آقا میرزا محسن، برادر صدرالعلماء حالیه را، باجناب‌آقامیرزاسیدمحمد بهبهانی، پسرآقای بهبهانی رابه‌عزم ملاقات‌احضارنمود وفرمود : فرداکه روزختم مجلس‌است من‌می‌آیم‌درمدرسهٔ سپهسالار ودرحضورمن سلطان‌المتکلمین‌نباید منبر رود وموعظه‌کند وباید حاج‌شیخ زین‌العابدین‌ملك‌الواعظین منبر برود. آقامیرزامحسن وآقا میرزا سیدمحمد درجواب‌گفتند: واعظ‌این مسجد واین مدرسه‌همه‌وقت سلطان‌المتکلمین بوده‌است، این‌تغییروتبدیل خیلی‌مشکل‌است. پس بهتراین است‌که جنابعالی فردا را تشریف نیاورید و یا راضی شوید سلطان منبر برود. امام جمعه گفت : حتماً می‌آیم والبته منبر با ملك‌الواعظین، حاج‌شیخ زین‌العابدین‌خواهد بود. آقایان‌هم‌گفتند: ماهم‌سعی‌می‌کنیم‌شایدآقای بهبهانی را راضی‌کنیم‌که برحسب میل سرکار رفتارنماید وبه‌این قول خدمت آقای بهبهانی رسیدند، مطلب راعرض‌کردند وجنابش‌را مسبوق به‌خیالات امام‌جمعه نموده. فردای آن‌شب مجلس تشکیل یافت، علماء اعلام همگی حاضرشده، باز صورت نشستن در مجلس همان بود که درمسجد سیدعزیزالله واقع‌شد. الا آن‌که در وقت نشستن صدرالفقهاء، به واسطهٔ تنگی و ضیق مکان، آقا شیخ جعفرگلپایگانی افتادتوی محراب وازدرج صف‌ساقط‌گردید. که در این بین یك نفرازطلاب‌گلپایگانی برخاست ودست‌انداخت‌گریبان صدرالفقهاء را گرفت و او را انداخت دروسط مجلس. نوکرهای‌آقایان از اطراف ریختند وآنهارا ازهم‌جدا نمودند . که

آقایان قراء وحافظین قرآن شروع نمودند درخواندن سورهٔ(الرحمن)که علامت ختم‌مجلس است. پس‌ازقرائت الرحمن امام‌جمعه‌گفت : ملك‌الواعظین برود منبر، آقای بهبهانی‌گفت : سلطان‌المتکلمین باید روضه بخواند . که دراین اثناء سلطان‌المتکلمین به‌عزم منبراز جای خویش برخاست، که یك نفرازآدمهای امام‌جمعه‌آمد پای منبرومانع اوگردیدکه برود بالای منبر، که یك دفعه به‌قدرپنجاه نفرازنوکرهای امام جمعه باچوب وچماق وقداره ریختند در مجلس . خبر به‌طلاب رسید، از حجرات خود خارج شده، آدمهای آقای بهبهانی‌که حاضر برای دفاع بودند به‌حمایت طلاب برآمده ، در زمانی اندك اجزای امام‌جمعه را پراکنده ومشلق نمودند ، وضمناً جسارت ومزاحمت و تصدیع امام جمعه هم فراهم‌آمد، امام جمعه به طرف خانهٔ خویش حرکت نمود . در دالان مدرسه ، حاج شیخ فضل‌الله رسیده، اوهم درمقام حمایت ازامام‌جمعه برآمدکه طلاب به او اعتنائی نکرده‌آن‌هم‌ازمدرسه رانده ودورگردید .

باری پارتی آقایان و طلاب غالب و مظفر آمدند . طرفداران امام جمعه مغلوب و مهزوم‌گردیده بهزیمت رفتند . این اول شکستی بود که به‌مرحوم امام جمعه وارد آمد ، دیگر موقعی دست نیامدکه درصدد تلافی برآیند . تااین‌که امام جمعه از این دارفانی‌به‌دار باقی رحلت نمود . امام‌جمعه بعد از آن‌که حاج‌میرزا ابوالقاسم ، فرزند اکبر آن‌مرحوم باشد این ایام اعتباری فوق‌العاده بهم رسانیده ، مسجد شاه که محل امامت او بود بهترین مساجد طهران واقع گردید و این مسجد محل بست و مأمن مظلومین بود ، در این واقعه که مقدماتی فراهم آورد برای اجتماع آقایان و استعدادی تهیه دیده بود ، به‌خیال انتقام از آن واقعه افتاد . به این جهت در حالت تغیر و فریاد اوکه می‌گفت : بزنید و بکشید و ببندید. بعض صداها مسموع می‌شدکه می‌گفتند: آقاسید عبدالله‌رابزنید واورا بکشید ، ازاین جهت توجه آقایان مصروف حفظ آقای بهبهانی گردید .

اما مسئلهٔ دوم ،که‌امام جمعه مقصود دیگری هم داشت این است :که آقا سید جمال، اول واعظی بود که در بیداری ایرانیان جاهد و ساعی بود ، چندسال قبل ازاین دراصفهان و شیراز وتبریزدر بالای منبراز سیاسیات ومنافع عمومی و بیداری مردم و عالم شدن‌آنان به‌حقوق خودشان سخن می‌راند . درسال هزارو سیصد و بیست ودو که وارد طهران شد ،در مسجد شاه که امامت آن مخصوص امام‌جمعه ، حاج میرزا ابوالقاسم می‌باشد رفت منبر و به واسطهٔ میل مردم به‌استماع مواعظ این سیدجلیل ، جمعیت وازدحام بسیاری در حوزه ومنبر او جمع می‌شد . جناب واعظ هم هیچ ملاحظه ازامام مسجد نمی‌نمود ، مثلاً در آخر موعظه که‌رسم استدعا می‌کنند وبه‌الفاظ بزرگ والقاب واوصاف بسیار بزرگ از قبیل حجةالاسلام آیةالله ونایب امام وحضرت اشرف و اعلیحضرت قدرقدرت و مالك‌الرقاب و... و... و... تفوه و تنطق نمی‌کرد ، بلکه بعض اوقات بالصراحه مطالبی راعنوان می‌کرد که برمی‌خورد به امام جمعه ، امام هم محض حفظ جمعیت مأمومین و یا غرضی دیگر متحمل می‌شد ومنع

نمی‌کرد . دراین اواخر تجری واعظ به‌حدی رسید که ازشاه و رجال دولت ووزراء مملکت وحکام جور هم ذکری می‌فرمود و سیئات اعمال عموم متنفذین را می‌شمرد و بد می‌گفت . به این جهت دیوانیان از امام‌جمعه متنفر شده و گاه‌گاهی بعض پیغامات برای امام می‌رسید ، ولی جمعیت عوام بیشتر اطراف امام را گرفته و ترقی امام به‌حدی رسید که رسالهٔ عملیه هم نوشت و به‌طبع رسانید . باآن که امام جمعه را مرتبهٔ اجتهاد نبود ، به‌این جهت امام جمعه را به‌خاطر رسید که هم انتقامی از آقای بهبهانی بکشد و هم سید واعظ را گوشمالی بدهد و هم عنایت اعلیحضرت و توجه رجال دولت را به‌طرف خود جلب نماید . این بود که در روزی‌که تجار و کسبه اجتماع نمودند ، امام جمعه گفت : سایر آقایان را نیز دراین مسجد حاضر کنید تابا حضور همگی عزل علاءالدوله را از دولت استدعا کنیم ونیز نیامدن حاج شیخ فضل‌الله و اصرار نکردن امام جمعه برای احضار او اشعار دارد به‌مقصود ، بلکه از یکی از موثقین شنیدم که امام جمعه پیغام داد برای حاج شیخ فضل‌الله که شما حاضر نشوید ، دیگری ازمعتمدین گفت : امام جمعه‌گول شیخ فضل‌الله را خورد و با هم مواضعه داشتند .

باری پس ازاین واقعه‌خبر به‌عین‌الدوله رسید ، ازخوشحالی واین حرکت امام‌جمعه آن‌شب رابهترین لیالی زندگانی خویش دانست وپیغامات متوالیهٔ مؤکده به‌حاج شیخ‌فضل‌الله فرستاد ، که البته با امام‌جمعه همراه باشید ومراتب را حضور اعلیحضرت شاه راپورت داده که امام‌جمعه خدمتی‌بسزا به‌دولت نمود وملاها راکه‌مصمم شده‌بودند ارکان سلطنت رامتزلزل سازند متفرق نمود و دماغ آنان را سوخت . سفراء عین‌الدوله امشب به‌خانهٔ امام جمعه و حاج شیخ‌فضل‌الله متوالیاً مراوده می‌نمودند و آمد و رفتی داشتند .

هواخواهان‌امین‌السلطان‌هم‌محرمانه به‌خانهٔ‌آقایان می‌رفتند، نگارنده،اعتصام‌السلطنه، پسرمعیرالممالك ، داماد امین‌السلطان را دیده که برای ملاقات آقای طباطبائی آمده بود و محرمانه خدمت آقا رسید و از آن‌جا به‌طرف خانهٔ آقای بهبهانی رهسپار گردید و آنهارا اطمینان می‌دادند ــ درواقع اطمینان هم‌لازم بود ــ چه از عاقبت امر کسی را اطلاعی نبود، مجملاً دراین شب اکثرازعلماء درخانهٔ آقای طباطبائی انجمن‌کرده ، ازآن‌جمله ، جنابان آقاسید جمال‌الدین افجه‌ای وحاج‌شیخ مرتضی آشتیانی هم برای کسب تکلیف حاضر بودند. پس از مذاکرات بسیار آقای طباطبائی فرمود : حال که کار به‌اینجا رسید کار را یکسره و تمام کنید ، آن خیالی راکه سه‌ماه دیگر عازم انجامش بودیم جلو می‌اندازیم . دیگر آن که اگر ما فردا در این شهربمانیم ، عین‌الدوله محرك امام جمعه و مردم می‌شود . شاید مقصود منقلب شود ، چه‌بعضی از اجزاء ما بااجزاء امام جمعه زد و خوردی خواهند نمود ، آن‌وقت نزاع حیدر نعمتی و گفتگوی دومحله و جنگ داخلی به‌میان خواهد آمد. تجار هم داخل در کار می‌شوند . اگر همراهی از آنها نکنیم که مناسب نیست و اگر همراهی‌کنیم

آن وقت به‌مردم القاء شبهه خواهند نمود و درباریان می‌گویند ، ما خواستیم قند را ارزان کنیم آقایان مانع شدند و به‌این بهانه سایر مأکولات را هم گران خواهند نمود و به‌بهانهٔ نظم شهر و امنیت مردم را نفی و تبعید می‌کنند پس صلاح دراین است ، که چند روزی در این شهر نباشیم و در زاویهٔ مقدسهٔ حضرت عبدالعظیم علیه‌السلام متوقف و مجاور باشیم . آقایان رأی آقای طباطبائی راصلاح دیده برای آقای بهبهانی هم پیغام دادندکه فردا روانهٔ زاویهٔ مقدسه شود . سایرین را هم به‌همین مقصود پیغام داده آراء همگی براین قرارگرفت .

مهاجرت علماء به حضرت عبدالعظیم

روزچهارشنبهٔ شانزدهم‌شهرشوال‌المکرم۱۳۲۳مطابق سیزدهم‌دسامبر فرانسه ۱۹۰۵ ، علماء اعلام طهران به زوایهٔ‌مقدسهٔ‌حضرت‌عبدالعظیم علیه‌السلام مهاجرت نمودند. آقای طباطبائی به ملاحظهٔ نقاهت سید جمال‌الدین واین که امام‌جمعه حکم به کفرسید نموده بود، عین‌الدوله هم‌درخیال‌گرفتن سید بود وتکلیف آقایان هم‌معلوم نبود ،لذاسید راسپردند به بندهٔ نگارنده . من‌هم شبانه سید رابه خانهٔ یکی ازدوستان نقل‌داده دروقت سحر یعنی نزدیك به طلوع صبح‌صادق سید را برداشته به‌خانهٔ خویش واردنموده دربین راه سرباز وسوار زیادی رادیده‌که به‌طرف ارك دولتی در حرکت بودند. پس‌از ورودبه‌خانه، سید را دربیرونی جاداده واسم اورا سیداحمد گذارده‌که کلفت وخانه‌شاگرد، ملتفت اونشوند. پس‌ازفراغت ازپذیرائی سید، اول‌آفتاب برای ملاقات آقای طباطبائی ازخانه‌خارج شده، دربین‌راه به‌آقای طباطبائی برخوردم‌که سواره وعده‌ای ازفامیل خودشان با ایشان‌وبه‌عزم هجرت روانه بودند. مجدداً سفارش از سید جمال‌الدین کرده واخفاء ایشان‌را توصیه فرمودند .

دراین مقام چند سطری ازحالت سیدجمال‌الدین ذکر کنم: آن وقت عودت به رشتهٔ تاریخ نمائیم. پس‌از ورود سیدبه‌خانهٔ نگارنده اول ازطرف خانه اطمینانی‌لازم بود ، عنوان مطلب را این‌قسم کردم: این‌سیدکه دربیرونی است مقصردولت است، اگردولت بداند من او را به‌خانهٔ‌خودآورده‌ام مراخواهندکشت وخانه راخراب خواهندنمود. پس‌ازتوصیه به‌این‌که احدی نبایدمطلع شود، اطمینان قسمی هم بعمل‌آمد وبه قرآن‌مجیداهل‌خانه راقسم داده،پس ازآن چندجلدکتاب عربی وکتاب تاریخ وسه جلدکتاب سه تفنگدار وکتب دیگر را برای سیدمهیا نموده، لوازم تعیش اورا ازقبیل غلیان وغیره برایش حاضر ودرهمان اطاق‌گذارده، درب اطاق را به‌رویش قفل نموده، درب بیرونی را نیزمقفل نموده، به‌خانهٔ او رفته پسر و عیالش راکه بی‌نهایت متزلزل بودند اطمینان داده وگفتم اگرملاقات اوراطالبید دراول‌شب بیائید اوراملاقات‌کنید. بعدازآن مراجعت به خانه نموده، تاعصری نزد سید بودم طرف عصر که‌خواستم بیرون‌آیم سیدالتماس‌کرد دونفر ازدوستان‌مراکه یکی معین‌العلماء ودیگری مجدالاسلام باشد اطلاع بدهیدکه گاه‌گاهی بیایند نزدمن . پس‌ازآن‌که به‌اوگفتم من حرفی ندارم‌آنهارا اطلاع بدهم لکن‌اگرمطلب کشف‌شد ربطی به‌من‌ندارد وخود متقبل وضمانت محرم

بودن آنان را نمود ، برای ملاقات این دو نفر از خانه بیرون شده، در شهر اقوال دربارهٔ سید مختلف بود؛ بعضی می‌گفتند او را گرفته درمحبس دولتی است ، بعضی می‌گفتند درخانهٔ امام جمعه او را حبس کرده‌اند ، گروهی معتقد بودند که به طرف عتبات عالیات رفته است. تا یك ماه که سید درخانهٔ نگارنده بود جز معدودی ازآقایان دیگراحدی بودن اورا درخانهٔ من نمی‌دانست. یك روز وقت ظهرمجدالاسلام وارد شد وگفت منزل دبیرحضور (قوام‌السلطنهٔ حالیه) بودم ، درآنجا مذاکره شدکه آقاسیدجمال رفته است به عتبات وتلگرافش از قصر آمده است. من به دبیرحضور گفتم‌که با این‌که تومنشی‌عین‌الدوله صدراعظم ایرانی‌نمی‌دانی سیدجمال‌الدین درکجا است و من می‌دانم؟ دبیرحضور اصرار کرد. من‌لابد شدم وبه اوگفتم مکان سید را . از شنیدن این واقعه حالت سید ومعین‌العلماء و بندهٔ نگارنده منقلب‌گردید . بنای ملامت را به یکدیگرگذارده علی‌الظاهر مجدالاسلام هم ازکشف و اظهار واقعه نادم گردید ،گفت خودم این امر را اصلاح می‌کنم از خانه بیرون رفت ؛ نگارنده هم درمقام تعیین مکان و تغییرمنزل سید بودم‌که در اول شب مجدالاسلام معاودت نمود وکاغذی ازطرف دبیرحضورآورد قریب به این مضمون :

جناب .... آقاسیدجمال‌الدین واعظ درهمان مکانی‌که منزل دارید مخفی‌باشید تا من کار شما را اصلاح‌کنم و خلعتی برای شما ازطرف صدراعظم صادرکنم ، چه حضرت صدارت از این‌که شما به‌زاویهٔ مقدسه نرفته‌اید خوشحال و از شما تا یك اندازه راضی می‌باشد ، لکن به شرطی‌که شما هم التزام بدهید دیگرمنبر نروید الی‌آخره .

بعد از رسیدن این کاغذ ، اگر چه اندك تسلی برای سید حاصل گردید ، ولی بکلی خاطرش آسوده نگردید . این تفصیل رابنده به زاویهٔ مقدسه اطلاع داده شب بعد جناب‌آقا میرزا محمد صادق پسرآقای طباطبائی از طرف آقایان آمده ، درشکه آوردندکه سید را ببرند به زاویهٔ مقدسه ، ولی سید جرئت رفتن را نداشت زیرا که جواب داد : مرا در بین راه خواهند شناخت ؛ اگر به یك تیرتفنگ مرا هدف گلوله قرار دادند چه خواهد شد ؟ آنچه به اوگفتند در درشکه می‌باشی، شب است، تغییرلباس می‌دهی، قبول نکرد . چند قسم لباس برایش حاضرکردندکه بهرطوری‌که می‌خواهد تغییرلباس بدهد ، قبول نکرد . دست انداخت دامن آقامیرزا محمد صادق را گرفته گریه و التماس‌کرد ؛ تا این‌که حضرات از بردن او منصرف شدند . چون عده‌ای خارج از دوستان خبر شدندکه سید در خانهٔ بندهٔ نگارنده است . لذا صلاح در تغییر منزل و مکان سید بود . به این جهت دریك شب‌آقاسید جمال‌الدین تغییرلباس داده بـا معین‌العلماء و بندهٔ نگـارنده رفتیم در بازارچهٔ کربلائـی عباسعلی ، به خانهٔ یکی از تجار اصفهانی‌کـه از دوستان سید بود . به ورود بـه آن خانه صاحب خانه روکرد به معین‌العلماء وگفت : آقا تو به‌من خیانت‌کردی‌که بدون اطلاع و خبر مقصر دولت را بر من واردکردی . بندهٔ نگارنده گفت : من اصلا بـا شما آشنائیت

ندارم، به اطمینان این دو نفرآمدم و الان هم مراجعت می‌کنم. ولکن‌قول به تو می‌دهم تا فردا شب این‌آقا را از این مکان ببرم. این را گفته و ازآنجا برخاسته و به خانهٔ خویش مراجعت نمودم. آن شب را بنا ومعماری خبرداده که فردا درخانهٔ خود بنائی دارم و صبح را مشغول خرابی عمارت بیرونی شدکه از آمد و رفت بنا و عمله و دیگران مردم ملتفت شوندکه در خانهٔ من احدی نیست. بعض از دوستان راهم اطلاع دادم،که سید از خانهٔ من خارج شد . مجدالاسلام راهم اطلاع دادم‌که سید شبانه ازخانهٔ من‌خارج شد. اماسیدجمال‌الدین و معین‌العلماء آن شب را درخانهٔ حاج عبدالحسین اصفهانی بیتوته‌کرده و تا صبح مورد ملامت و عتاب صاحب‌خانه بودند ؛ روز بعد را هم‌آنجا توقف‌کرده ، درشب دیگر به تغییرلباس رفتند درخانهٔ جناب حاج میرزا یحیی‌دولت‌آبادی یك شب ویك روز را هم در آنجا بسر برده نهایت مهربانی و پذیرائی ازطرف میزبان مزبوربه این میهمانان محترم بعمل‌آمد . شب سوم را باز مراجعت به خانهٔ نگارنده‌کردند .

فایدهٔ این نقل مکان همین قدر بودکه مجدالاسلام و دبیر حضور و بعض دیگران را یقین حاصل‌شد ،که سید از خانهٔ من رفته است به‌جائی دیگر و دراین دفعه در اخفاء سید بیشتر دقت شد .

یك روز صبح بین‌الطلوعین به عزم ملاقات سید از اندرونی وارد بیرونی شدم ، دیدم سید جمال‌الدین عمامه بسرگذارده و عبا به دوش از اطاق بیرون آمده ، در صحن حیات با رنگ پریده ایستاده و خیلی درحالت قلق و اضطراب است. تا مرا دید حالت گریه برایش دست داد و گفت اگر می‌خواهند مرا ببرند قسمی رفتار کنند که پسر من از خواب بیدار نشود .(چون فرزند بزرگش‌که در سن چهارده سالگی بود ومسمی به میرزا محمدعلی است شبها در پهلوی پدرش می‌خوابید و سید خیلی اورا دوست می‌داشت نمی‌خواست بیدار شود و از واقعهٔ موهومه مطلع گردد) . پس از استفسار برحالت سید ، معلوم شد که در مطبخ که هیزم ریخته بودند خروس و مرغ روی هیزم‌ها بوده هروقت‌که خروس می‌خواسته است صدا بدهد و بال بهم‌بزند هیزمها بهم می‌ریخته و صدا می‌داده است ، سید گمان کرده است که پلیس و مأمور دولت آمده است با من‌مذاکره و یا مشاجره دارند . سید از ترس این که فرزندش بیدار شده و خوف عارض او خواهد شد لباس پوشیده ردا و عمامه را به‌دوش وسر گذارده ،که تامأمور وارد شود سید با او روانه شود. چون این حالت‌سید را دیده او را تسلی داده و سوگند برایش خوردم‌که احدی نبوده وخیالی دربارهٔاش نیست . (چون این حالت را خود سید در بالای منبر ذکر می‌کرد ، لذا نگارنده دراین تاریخ نوشتم و الا حالت ترس و خوف سید بیش از این بودکه بتصور آید) .

دو روز قبل از مراجعت مهاجرین از زاویهٔ مقدسه برحسب خواهش خود سید ، مجدالاسلام را اطلاع داده در یك‌شب بنده و مجدالاسلام و معین‌العلماء سید را برداشته

بردیم به‌خانهٔ خودش ؛ شب را باهم بودیم. روز بعد سید را برداشته بردیم به زاویهٔ مقدسهٔ حضرت عبدالعظیم (ع) و تسلیم آقایان نمودیم ،که درتاریخ مرقوم شده است .

خلاصه آقایان علماء به زاویهٔ مقدسه مهاجرت نموده این هجرت را هجرت صغری گویند، و اسامی رؤسای مهاجرین از این‌قرار است : آقای بهبهانی بافامیل خود ، آقای طباطبائی‌با فامیل خود ، آقای حاج‌شیخ مرتضی ، آقای صدرالعلماء ، آقاسید جمال‌الدین افجه‌ای ، آقامیرزا مصطفی ، آقاشیخ محمد صادق کاشانی ، آقا شیخ محمد رضای قمی .

باز کردن بازار

عین‌الدوله حکم کرد التزام ازکسبه و اصناف گرفتندکه بازارها را نبندند و هرکس که دکان خود را باز ننمود دکانش را خراب کنند، و سرمایه او را به یغما ببرند، و یکی دوتا از دکاکین را هم تاراج نمودند ؛ فلذا مردم ترسیده دکاکین را باز نمودند . دم دروازه‌ها سرباز و فراش ایستاده بعضی را مانع شدند از رفتن به زاویهٔ مقدسه . آقا سید جمال‌الدین افجه‌ای داماد حاج‌میرزا حسین، حاج میرزا خلیل‌که اعلم علمای نجف است ، وخود آقاسید جمال‌الدین سیدی است مسن و محترم ، رسید دم دروازه ، سربازها جلو کالسکهٔ ایشان را گرفته مانع عبور شدند ،که آدم آقا دست به شش لوله برده و یك دو تیر به هوا خالی‌کرد . سربازها عقب رفتند ، کالسکه‌چی شلاق کشیده هی به اسبهاکرد، اسبها کالسکه را برداشته و به اندك زمانی رسیدند به‌زاویهٔ مقدسه . جناب آقا سید احمد طباطبائی رسید دم دروازه ، درشکهٔ ایشان را نگاهداشته دم قهوه‌خانه توقف‌کردند؛ دراین اثناء آقاشیخ عبدالرحیم نوهٔ صاحب فصول که از علماء اصفهان بود رسید . ایشان را هم نگاهداشته ، درشکه‌چی آقاسید احمد خواست درشکه را حرکت دهدکه در این اثناء کالسکهٔ جناب آقامیرزا ابوالقاسم طباطبائی رسید . سربازها جلو کالسکه را گرفته جنابش مشغول گفتگو و مذاکره بود ، که درشکهٔ آقا سید احمد بحرکت آمده تا سربازها خواستند ملتفت شوند که درشکه مسافتی طی‌کرده بود . دراین بین آقاشیخ مرتضی مدیرالذاکرین سواره رسید ، سربازها دست به چوب و چماق‌کرده او را مشلق و مضروب نموده ، دم دروازه هنگامه‌ای برپا شده نزدیك بود که سرایت به بازارکند و بازار بسته شود ،که از طرف عین‌الدوله ناسخ حکم اول رسید که کسی را مانع نشوند، هرکس می‌خواهد برود مختار است. چون منع برداشته شد برتجری عوام افزوده، عده‌ای از عوام‌الناس بخیال افتادندکه بریزند در سرمقبرهٔ آقا،پدر امام جمعه و بی‌احترامی و جسارتی به‌آنجا کنند و در و دیوار و مرقد مطهر را ملوث کنند و انتقام پسر را ازپدر وجد بگیرند. لکن عقلاء و دانشمندان به‌آنها رسانیدندکه این‌حرکت عقلائی نیست و آنها را مانع شدند .

در واقع عوام یعنی اشخاص جاهل از اقدام به‌اینگونه اعمال مضایقه ندارند .چنانچه در واقعهٔ‌کرمان با شیخیه طرف شدند مسجد آنها را ملوث‌کردند و در همین ایام درمسجد

شاه عرشهٔ منبرامام جمعه را نیزملوث کردند ؛ بطوری که واعظ بیچاره لباسش ملوث گردید. اگر عقلاء مانع جهال نشده بودند مقبرهٔ سید محترمی را خراب می‌کردند . (چنانچه در استبداد صغیر قبر مرحوم سید عبدالحمید را خراب کردند ؛ و به امر امیر بهادر بدن سید و استخوانهای او را از قبر درآوردند؛ به عقیدهٔ بعضی سوختند و به عقیدهٔ گروهی در مزبله ریختند) (۱).

اول مدرسه ای که طلاب آن مهاجرت نموده ، و از یاری و معاونت آقایان علماء امتناع ننموده، و در این هوای سرد وبرف زحمت و مشقت را برخود هموار نموده مدرسهٔ صدر بودکه بقدر سی‌نفر از طلاب‌آن رفتند به زاویهٔ مقدسهٔ حضرت عبدالعظیم علیه‌السلام . بعداز آن طلاب مدرسهٔ دارالشفاءکه درقرب مدرسهٔ صدر و نزدیك به خانهٔ امام جمعه بود مهاجرت نمودند .

باآن‌که ریاست این دو مدرسه با امام جمعه بود ، طلاب از معاونت‌آقایان مضایقه نکردند . سایر مدارس و طلاب‌که دیدند این دو مدرسه با آن خصوصیت وبستگی به امام جمعه این‌گونه فتوت نموده و برای تحصیل حریت و آزادی از جان خودگذشته ، آنهاهم درسها را تعطیل کرده ، از اهل منبر هم عدهٔ زیادی به آقایان ملحق شده ؛ لکن از طایفهٔ تجار معدودی رفتند و اکثر درخانه‌های خود چپیده ویا به‌گوشه‌ای خزیده مجملا در اندك زمانی متجاوز از دو هزار نفرجمعیت ازعلماء و سادات و طلاب واهل منبر در زاویهٔ مقدسه جمع شدند. روزها جناب حاج شیخ محمد واعظ و جناب حاج شیخ مهدی واعظ در بالای منبر نطق و موعظه می‌کردند .

مخارج این حوزه را دو نفر وکیل خرج بودند : یکی‌حاج محمد تقی بنکدار ویکی دیگر برادرش حاج حسن، که این دو برادر متقبل شدند مخارج آقایان‌را بدهند . ازهر جاکه پول می‌رسیدجمع براین دونفر برادر می‌شد. (۲) لکن آنچه نگارنده دیده ودانسته است این است‌که مخارج نهار وشام و ضروریات یومیه از قبیل غلیان وسیگار وچپق وچای با تجار بودکه نزد این دوبرادر مزبور جمع می‌شد وآنهاهم خرج می‌کردند و آنچه از خارج می‌رسید، اگرجزوی بود بازجمع بر دو وکیل خرج می‌شد، و هرگاه‌کلی بود بین آقایان تقسیم می‌شد . چنانچه پول سالارالدوله راکه به توسط حاج ملك‌المتکلمین تقسیم شد

۱ـ در ترجمهٔ تاریخ پروفسور براون‌که مترجم‌آن فاضل معاصرآقا میرزا احمدخان مترجم گمرك بنادراست چنین نوشته است: نعش‌سید عبدالحمید را در مسجد جامع دفن‌کردند ولی پس ازآن‌که مجلس را به حکم شاه خراب‌کردند نعش سید عبدالحمید را سوزانیده وبدن حاج سیدحسین را به مزبله ریختند .

۲ـ پروفسور براون درتاریخ خود می‌نویسد، درمدت تحصن‌مردم درشاه عبدالعظیم(ع) میرزا علی‌اصغرخان صدراعظم قدیم سی‌هزار تومان به آنها داد.

چهار صد تومان به آقای طباطبائی رسید و نیز پول اعتصام‌السلطنه و رکن‌الدوله و امین السلطان و غیر هم بین آنها تقسیم شد. بلی آقا شیخ عبدالرحیم نوهٔ صاحب فصول مدعی بود که من در این مدت از احدی پول نگرفتم جز یك شصت تومانی که ازطرف آقای طباطبائی برای مخارج داده شده بود.

باری، کارمهاجرین روز به روز در ترقی بود و برعدهٔ آنها افزوده می‌گردید، در ایام پنجشنبه و جمعه یك خروار برنج صرف آنها می‌شد. یك روز جمعه بندهٔ نگارنده و مجدالاسلام به عزم دیدن و زیارت حضرت عبدالعظیم رفتیم. مجدالاسلام روکرد به‌آقای بهبهانی وگفت ما تصور می‌کردیم که شما زمستانی را دراینجا بسختی خواهید گذرانید و بعد براحتی و بزرگی خواهید رسید لکن حالا معلوم می‌شودکه از همین امروز به آجیل رسیدید. چون آقای طباطبائی مسبوق شده بودکه مجدالاسلام بعض اخبار را بـه اجزاء عین‌الدوله رسانیده است، لهذا آهسته به مجدالاسلام فرمود، برای اطلاع به رفیقت خوب دقت‌کن و ببین همه قسم آسودگی و راحت و مخارج مهیا است، قوهٔ ماندن تایك سال رامهیا کرده‌ایم. مجدالاسلام عرض‌کرد من مخصوص بعض اخبار را راپورت می‌دهم‌که باعث‌قوت شما وضعف طرف‌است، لکن دیگران اخباری را اطلاع می‌دهندکه باعث توهین شما خواهد بود. بهرجهت آقایان از مجدالاسلام ظنین شده و به نگارنده سفارش‌کردندکه سید جمال الدین را یاروانه به زاویه دارم و یا مکانش را از مجدالاسلام پنهان کنم، لکن نگارنده به مجدالاسلام اطمینان داشت و می‌دانستم اخباری راکه راپورت می‌دهد فقط به دبیرحضور خواهد بود، او هم مجدالاسلام را شناخته است.

بالا گرفتن‌کار امام جمعه

بعد از هجرت صغری امام جمعه دیدن‌کرد از حاج شیخ فضل‌الله، و با هم تجدید اتحاد نمودند. مدرسهٔ خان مروی‌کـه از مدارس معتبر طهران است و متولی‌شرعی‌آن جناب حاج شیخ مرتضی‌مجتهد آشتیانی است، این ایام به تصرف امام‌جمعه درآمد. یك روزامام‌جمعه وحاج شیخ فضل‌الله، طلاب را در آن مدرسه دعوت نموده شیرینی وشربت صرف نمودند. خطبه وخطابه قرائت نمودند؛ آقا سید صالح‌کرمانشاهی در بالای منبر دستخط شاه راکه مدرسه را واگذار به امام جمعه فرموده قرائت‌نمود. نقیب‌السادات هم نطقی مفصل‌کرد و کار امام جمعه برحسب ظاهر بالاگرفت.

دختر شاه راکه زن موقرالسلطنه بود و به جبر و قهر و حکم ولیعهد و مأموریت سعیدالسلطنه رئیس نظمیه، ولیعهد طلاق او را در محضرحاج شیخ فضل‌الله گرفته بود وچهل هزار تومان به موقرالسلطنه دادند در مقابل این زن، و تاکنون بدون شوهر مانده بود و احدی او را نگرفته بود این ایام امام جمعه آن زن را بعقد خود درآورد، و امام جمعه داماد شاه‌گردید، مدرسهٔ مروی را هم متصرف شد.

مسجد خازن‌الملك را که تا این ایام در تصرف حاج شیخ مرتضی بود و امامت آن مسجد هم با معظم‌له بود ، واگذار به آخوند ملامحمد آملی نمود . مقدسین که اعتقاد و حسن ظنی به آخوند مزبور داشتند ، چون دانستندکه تصرف آخوند در مسجد بغیر اذن حاج شیخ مرتضی و برخلاف قانون اسلام می‌باشد، نماز خود را اعاده نمودند و عقیده‌شان دربارهٔ آخوند سلب شد. رنود هم از گوشه وکنار عوام را ملتفت کرده‌که این آخوند ریاست‌طلب و منافق می‌باشد . کار به جائی رسید که آخوند امام جماعت که هیچ زمانی کمتر از دویست الی سیصد نفرمأمومین او نبود؛ به یکی و دو نفر از بستگانش رسید. لذا مسجد را ترك نمود و نماز جماعت را موقوف کرد .

وضع مساجد تغییر کرد . مردم دانستندکه رؤسای اسلام و علماء حقه‌آنانی بودندکه مهاجرت نمودند به زاویهٔ مقدسه . مسجد شاه‌که دراقتدای به امام جمعه مردم برای جا نزاع و مشاجره می‌نمودند خالی ماند ، واعظی مانند سیدجمال‌الدین از میان رفته درجای او سید صالح‌کرمانشاهی نشسته، به همان اندازه‌که سیدجمال‌الدین محبوب‌القلوب و منظور خلق بود، این سید صالح مبغوض و مطرود در نزدآنها بود . مردم متنفر از منبر وموعظهٔ او بودند . حتی‌آن‌که یك نفرازعوام رفته بود در عرشهٔ منبر نجاست ریخته بود ؛ بیچاره واعظ در وقت نشستن در روی منبر دست ولباس او ملوث‌گردیده. باری مأمومین امام‌جمعه از اقتداء‌به امام منصرف شده و منحصر گردید به‌آدمهای شخصی و چند نفرآخوند قاری و بعض اجزاء و حاشیه نشینان مجلس او . هرچه براقتدار وجمعیت مهاجرین افزوده می‌شد از شئونات امام جمعه وشیخ فضل‌الله کاسته می‌گردید. در دربار دولت هم نفاق بین رجال و درباریان بحدکمال رسیده بود ، میرزا نصرالله‌خان مشیرالدوله و دو پسرش مشیرالملك و مؤتمن‌الملك و ناصرالملك (نایب‌السلطنه حالیه) و امیرخان سردار (امیراعظم حالیه) و بعضی دیگر باطناً و قلباً باآقایان همراه بودند و مستعد برای تبدیل سلطنت استبدادی به سلطنت ملی . شاهزادهٔ عین‌الدوله صدراعظم ایران روز به روز برتکبر و تبختر او افزوده می‌گردید ،که اگر مظفرالدین‌شاه مانع نبود در یك روز همهٔ علماء و سادات طهران را معدوم می‌نمود . در این اثناء امری اتفاق افتادکه باعث قوت آقایان وضعف شیخ فضل‌الله و امام جمعه‌گردید و آن مهاجرت آقامیرزا مهدی پسرحاج شیخ فضل‌الله وملحق شدن او به آقایان بود . آقا میرزا مهدی مزبور با پنجاه نفر ازطلاب مهاجرت نمود. این آقازاده اگرچه جوان است ولی بافضل وزهد، از اول تحصیلش طریق‌آقازادگی را متروك و بطرز فقر وطلبگی حرکت میکرد و نفوذی هم در محلهٔ سنگلج و اطراف خود داشت . زیرا که از آقازاده‌هائی بودکه اذیت و آزارش به‌احدی نمی‌رسید و هیچوقت ملاحظهٔ آقازادگی و شئونات پدری را نمی‌نمود و یك قدم برخلاف شرع برنمی‌داشت . این موافقت باآقایان و مخالفت پدر حقانیت مهاجرین را ظاهرمی‌ساخت . وبعلاوه از نطق وقدح مخالفین ذره‌ای

کوتاهی نکرد . (بعضی از مردم‌کوته نظر بر آقا میرزا مهدی ایراد وارد می‌ساختند که چرا مخالفت پدر را نمود ولی عقلاء ودانشمندان می‌دانند که لذت حریت ونوعیت مقدم برملاحظهٔ پدری است در مقام صیانت وطن و دیانت‌آدمی از پدر و اولاد بلکه ازخود باید گذشت) . باری به فاصلهٔ بیست روز عموم‌ائمهٔ مساجد و علماء و سادات و طلاب وبعضی از تجار ملحق شدند به‌آقایان . ایام جمعه در صحن وحرم و مسجد جا برمردم تنگ بود .

مأموریت امیر بهادر در بازگرداندن علماء

عین‌الدوله دید روز به روز بر جمعیت‌آقایان افزوده می‌شود و شاید فتنه بزرك شود. مستمسك به‌پول شد . آنچه راکه اول نداد واگر داده بود شاید به مقصود خویش نایل می‌شد یعنی امر را به تأخیر می‌انداخت حاضر به دادنش شد . به وعد و وعید و پیغام زید را ببین ، عمرو را ملاقات‌کن ؛ ازآن جمله پیغام به‌آقای طباطبائی دادکه بیست هزارتومان به شما می‌دهم بیائید شهر ، مثمرثمر نشد . (نگارنده از شخص آقای طباطبائی شنیدم‌که عین‌الدوله بیست هزار تومان به من می‌دادکه از آقا سید عبدالله کناره‌کنم). از این تشبث هم مأیوس شده در خیال تبعید و نفی رؤساء برآمده ، سالار اسعد را با چند نفرسوار و یك دسته سرباز فرستاد در حضرت عبدالعظیم که علی‌الظاهر مأمور بودند به حفظ وحراست آقایان ، یك روزکه هوا در شدت سردی بود امیربهادر جنگ با دویست نفر سوار وچند کالسکه وگاری وارد به زاویهٔ مقدسه‌گردید و در صحن مقدس ورود نمود، آقایان و رؤساء را جمع نموده‌که اعلیحضرت شاهنشاه فرموده است من شما را حرکت داده وباخود ببرم حضور شاه ،که خود شاه شفاهاً با شماها گفتگو فرماید و مقاصدتان را برآورد ومن‌هم در انجاح مقاصد شما ساعی وجاهد می‌باشم. اخلاص و ارادت مرا به سلسلهٔ جلیلهٔ علماء وذریهٔ رسول و بنی‌فاطمه خاص و عام می‌دانند. آقایان چون وضع را قسمی دیگردیده و از مقاصد دولتیان مسبوق بوده لذا از آمدن به شهرامتناع فرمودند . امیربهادرگفت من مأمورم شما را از این محل حرکت دهم اگرچه به خراب‌کردن این گنبد مطهر و اتلاف نفوس منجر گردد و شما می‌دانید من اطاعت شاه را واجب می‌دانم . جناب‌آقا سید جمال‌الدین افجه‌ای که از علماء بزرك بود بنای تغیر و تشدد راگذارد وگفت برای خاطر یك خری‌که دختر خری می‌گیرد ما بایدکشته و تلف و دربدر بیابانها گردیم . مقصود آقاسیدجمال این بود که بگوید: « برای خاطر یك خری‌که زن یك خری را می‌خواهد یعنی امام جمعه‌که زن موقرالسلطنه را می‌خواهد » سهواً و اشتباهاً بجای زن لفظ دختر را اداء فرمود . البته اینطور عبارت به شاه برمی‌خورد . امیربهادرکه دید لفظ خر را اطلاق بر شاه کرد لذا متغیر شد و سخن آقا را قطع کـرد و گفت سید بی‌احترامی به شاه می‌کنی و بد از شاه می‌گوئی ، آه من زنده باشم و این سید اینطور به‌آقای من و صاحب من و ولی‌النعمی من بدبگوید ، الان یا خود را می‌کشم و یا این سید را . این قدر داد و فریادکردکه حالت

غشوه او را دست داد و به زمین افتاد ، غلامهای کشیکخانه که این حالت امیربهادر را دیدند دست به تفنگ ریختند در صحن مقدس و اطراف آقایان پراکنده شده جناب حاج شیخ مرتضی آشتیانی از این وضع و پریشانی‌حال علماء و ذریهٔ فاطمه درهم رفته یك دفعه به حالت غشوه به‌زمین افتاد. آقایان متوحش شده هر دو را به هوش‌آورده پس‌ازمذاکرات بسیار بنایشان برحرکت شد وعازم برآمدن به شهرکه بعضی از سوارهای کشیکخانه رسانیدند به آقایان که اگر درکالسکه سوار شوید شما را به شهر نخواهند برد بلکه هرکدامی را به طرفی خواهند برد . اول کسی که مانع ازحرکت آقایان شد آقا میرزا ابوالقاسم طباطبائی بودکه آمد جلو پدر راگرفت وگفت من تا زنده باشم نمی‌گذارم پدرم را ببرید ، روکرد به آن بزرگوار و گفت پدرجان کجا می‌روید ما را می‌خواهند یتیم‌کنندای وای پدرم را یاری‌کنید . سادات طباطبائی اطراف آقا راگرفته طلاب هم‌که هرکدامی در خیال فرار بودند جمع شده مانع حرکت آقایان شدند . طایفهٔ نفریها وخدام حضرت واهالی شاهزاده عبدالعظیم سینه‌های خود را سپرکرده وگفتند تا ما زنده باشیم نمی‌گذاریم‌آقایان را ببرید. صدای گریه و ضجهٔ سادات بلند شد . زنها ریختند به سر و سینه می‌زدند ، هیاهو وصداها به بازار رسید . بازارها بسته شد . زن و مرد اطراف صحن راگرفته فریاد وا اسلاماه وا دیناه وا شریعتاه از مردم به‌آسمان می‌رفت. هنگامه‌ای برپا شدکه تا آن وقت احدی یاد نداده بود. آقای طباطبائی فرمود: من حاضرم، آقای بهبهانی را راضی‌کنید . امیربهادر رفت‌که آقای بهبهانی را بیاورد . مردم ریختند وآقای طباطبائی را چپاندند توی حرم ، آقای بهبهانی هم رفت به توی حرم و من دخله‌کان‌آمناً. امیربهادر دیدکه حرکت آقایان مشکل شد . به خیال آن که شب آنها را حرکت دهد به آقایان گفت من رفتم شما تا شب فکرخود را بکنید بلکه بخوبی امر بگذرد . این اخبار به توسط تلفون به شهر رسید در شهر هم هیاهو وگفتگو دربین مردم افتاد ؛ نزدیك بود در شهربلوای بزرگی حادث شودکه از طرف شاه تلفون شد به امیربهادرکه متعرض‌آقایان نشود ومراجعت نماید . نگارنده در شهر بود ، از استماع این خبر رفتم درخانهٔ جناب آقا سید اسدالله طباطبائی برادر آقای طباطبائی ، دیدم این سید محترم بحالت گریه در روی سجاده افتاده است و دعا می‌کند و نصرت آقایان را از خدا درخواست می‌نماید .

حالت این سید بزرگوار و مرجعیت او و داشتن بعض ادعیه خصوص نسخهٔ صحیح لوح جنةالاسماء و اذن و اجازه در استعمال آن از پدر مرحومش و یابعض بزرگان معروف و مشهور است . در این واقعه‌که او را دل‌شکسته و گریان و به حال دعا دیدم نگارنده را یقین حاصل گردید که سلطنت مظفرالدین شاه و صدارت عین‌الدوله بلکه ریاست قاجاریه متزلزل خواهد شد .

یکی از موثقین گوید یك‌شب وارد شدم برسالار اسعد، اورا دیدم‌که مشغول قماربود،

به اوگفتم تواهل قمارنبودی! چه شده است که دراین مکان قدس خود را مشغول به این خلاف شرع و عمل شنیع نمودی ؟ به طریق مزاح یا از روی واقعیت جواب دادکه آنچه ابن‌سعد در مأموریت خود نمود از بستن آب و نان بر روی اولاد فاطمه و شکستن قلوب طیبه و طاهره ، من نیز در این مأموریت خویش‌بجا آوردم ، این یك معصیت مانده بود او را نیز بجا آوردم‌که در مأموریت خود کوتاهی نکرده باشم .

و نیزگویند کاغذی نوشت به امیربهادرجنگ که من طرف با اولاد فاطمه و ذراری رسول نمی‌شوم و از نوکری دیوان و این مأموریت خود استعفا می‌خواهم . استدعا می‌کنم که‌کسی دیگر را مأمور به‌این حفظ و حراست فرمائیدکه از عهدهٔ من خارج است.

عین‌الدوله دید امرمهاجرین رو به ترقی است و عماًقریب رشتهٔ امور از هم گسیخته خواهد شد و طلاب علوم هم که چند نفری در طهران بودند از این واقعهٔ رفتن امیربهادر مهاجرت نموده به آقایان ملحق شدند . فلذا تدبیری نمود و پیغام داد برای آقایان‌که یك نفر امین از طرف خودتان بفرستیدکه شفاهاً باشاه مذاکره نماید و مقاصدتان را اظهار و عرض کند و از شاه جواب بشنود . آقایان هرکس را معین‌کردند عین‌الدوله عذر می‌آورد تااین‌که جناب آقاسید احمد طباطبائی را معین و نزد شاه روانه داشتند ، مقاصدشان رانیز فهرست نموده باجناب آقا فرستادند . در این مقام عرض می‌کنم یا طبیعت موافقت نمود و میل وارادهٔ عین‌الدوله مصادف و مطابق شد با انتخاب آقایان و یاآنکه تبانی و مواطاة در بین عین‌الدوله و بعضی بود ؛ چه عین‌الدوله همین را طالب بود که آقا سید احمد وکیل آقایان باشد وبهمین جهت حکمیت‌آقا را ،آقایان رد نموده و قبول نکردند. لکن نگارنده برحسب وظیفهٔ خود در این مقام ناچار است از اکتفاء کردن به آنچه که آقاشیخ مرتضی مدیرالذاکرین نوشته است و الآن نوشتهٔ او حاضر است و برطبق آن نوشته قسم قرآن یاد کرد که یك کلمه ازآن خلاف واقع نیست و نگارنده‌آن نوشته را با قرآن از دست جناب مدیر گرفته و قول دادم که بهمان نوشته اکتفاء کنیم . فلذا عین مکتوب ایشان را بدون تصرف درآن درج می‌نمائیم و از خوانندهٔ تاریخ معذرت می‌خواهم چه این‌گونه نوشتجات را نگارنده به قیمت گزاف خریداری خواهد نمود و در تحصیلش به‌زحمات کثیره مبادرت می‌نماید وهذاصورته :

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

بدبخت و بدعاقبت‌ترین خلق . . . . از بازار مراجعت می‌کرد و به‌خانه می‌رفت. درکوچهٔ قهوه‌چی‌باشی‌که معروف به پاچناراست آقای‌آقاسید۔ احمد ودونفرآقازاده وجمعی فراراً به‌حضرت عبدالعظیم مشرف می‌شدند، رسیدند به من (مدیرروضه‌خوان) فرمودند: بیابرویم به حضرت عبدالعظیم. عرض‌کردم : شما قدری آهسته‌تر تشریف ببرید تابنده بروم مالم‌را سوارشوم وبیایم . به‌تعجیل

رفتم سوار براسب شده نزدیك کاروانسرای امیر به آقا رسیدم. در خدمت آقا رفتم تا بیرون دروازه دم قهوه‌خانه پیاده شدند . آقا فرمود: گفته‌ام کالسکه بیاورند ، قدری صبر کنید . مشغول چای خوردن بودند که جماعتی ازسربازها همه‌چوب بدست پستك پوشیده آمدند ، دست آقا را بوسیدند و عرضه داشتند خیال دارید کجا بروید؟ فرمودند : به‌حضرت عبدالعظیم، سربازها گفتند : بیائید خدمت امام جمعه درشهر، اگر آقا اجازه دادند آن وقت بروید و الا مأموریم که نگذاریم شما بروید. دراین بین آقاسید علاءالدین داماد آقای آقا سیدعبدالله (اعتمادالاسلام) بایك نفر دیگر درشکه سوار بودند، آمدند دم قهوه‌خانه ازاین مطلب مطلع شدند، مراجعت فرموده از دروازهٔ دولاب به‌حضرت عبدالعظیم مشرف شدند . چیزی نگذشت آقای آقامیرزا ابوالقاسم بادرشکه رسیدند ، حکایت سربازها را برای آقا نقل کردند آقامیرزا ابوالقاسم متغیر شده به‌سربازها فرمودند: غلط کرده هر کس به‌شما همچو امری راکرده است ، به‌درشکه‌چی فرمودند پسر هی کن. تا درشکه حرکت کرد سربازها از عقب دویدند ، نزدیك کوره‌ها درشکه را در میان گرفته دراین بین کالسکهٔ آقای آقاسید احمد رسید، آقاسوار شدند و فرار کردند، مدیر هم سوار بر اسب بود ، می‌خواست اوهم‌فرار کند که یك‌دسته سرباز با چوبهای ارجن رسیدند مدیر را میان گرفتند ، چوب زیادی به‌مدیر زدند ، ساعت نقره از بغلش افتاد بردند ، یك‌تای کفشش افتادگم شد، آخر اسب همت کرده مدیررا از چنگ دشمن نجات داده اورا به‌حضرت عبدالعظیم رسانید. لدی‌الورود واقعه را حضور آقایان عرضه داشت. آنها به او دلداری داده واظهار مرحمت فرمودند . آقامیرزا کاظم پسر آقای آقاسیداحمد مبلغ شش‌هزار دینارپول به‌مدیر داد که کفش ازبرای خودش خریداری نماید که پابرهنه نباشد وگفت انشاءالله تلافی ساعت را هم می‌کنم، مدیر مشغول به‌خدمت‌گزاری شد .

آقاشیخ مرتضی مدیر در واقع مردانه خدمت کرد به آقایان و طلاب خصوص به‌اهل منبر ؛ افسوس که زحمات و آبروی بیچاره مدیر را بر باد دادند که بعد از این خواهد آمد .

پس‌ازتجدید مطلع وابتداء بنام‌خدای تبارك وتعالی والتفات ازغیبت به‌تکلم وبازالتفات از تکلم به غیبت چنین می‌نویسد :

خدارا به‌شهادت گواه می‌گیرم که آنچه می‌نویسم صدق است . زمانی‌که آقایان در حضرت عبدالعظیم مشرف بودند مدیر درکمال راستی و درستی و خدمتگزاری به طلاب و آقایان بود . شب یکشنبه چهارساعت ازشب‌گذشته آقای آقاسید احمد مدیررا خواست ایشان بودند وآقازاده‌ها ومیرزا محمد محرر .

مأموریت مدیرالذاکرین نزد عین‌الدوله

آقا به‌مدیر فرمودکه: می‌توانی کاری بکنی که عین‌الدوله مارا از حضرت عبدالعظیم (ع) بخواهد، شاید ماهم مثل دیگران دخلی‌کرده باشیم ، مدیر عرض‌کرد :آقاجان بنده محبوب‌القلوب عامهٔ مردم هستم ؛ می‌ترسم از برای بنده اسباب بدنامی فراهم بیاید ، دیگر آن‌که مرا در راهی می‌فرستی‌که چاه عمیقی در این راه هست تمام جانوران از گزنده و درنده در این چاه هستند ، بنده در این چاه می‌افتم ، نالهٔ غریبی بلند می‌کنم شما تشریف می‌آورید که مرا نجات بدهید ، سوزنی به‌پای‌شما فرومی‌رود ، بنده را درتمام این مهالك می‌گذارید؟ آقا فرمود: ازتو بعید می‌دانم همچو گمانی دربارهٔ من ببری. بهرحال همان شب وقت سحر مدیر را بیدارکردندکه وقت می‌گذرد و مبلغ سه‌تومان، آقا از میرزا محمد محرر گرفتندکرایهٔ درشکه به‌مدیر دادند و اورا به‌شهرفرستادند. هرکس از مدیرمی‌پرسید برای چه به‌شهرآمده‌ای؟ جواب می‌دادکه‌آمده‌ام ازبرای‌آقاپول قرض‌کنم. مدیر رفت منزل جناب صدرالممالك (متولی‌باشی حالیهٔ‌آستان رضوی) گفت آقا خیال دارند که عین‌الدوله را ملاقات بفرمایند از برای اصلاح‌کار آقایان . آفرین بخوش نفسی جناب صدرالممالك که به مدیرفرمود: فلان‌کس، اگربجزاصلاح کارآقایان ونفع عموم مردم آقا خیال دیگری داشته باشند من حاضرنیستم به‌همراهی...... مدیرقسم یاد کردکه جزاصلاح ، خیال‌دیگری ندارند. صدرالممالك به‌مدیر گفت: حالاشما بروید یك‌ساعت به‌غروب مانده تشریف بیاورید، بلکه این امر را بخوبی اصلاح‌کنم. مدیر هم درساعت مذکور رفت. صدرالممالك با مدیر رفتند منزل‌امیرعلاءالدین‌خان گروسی . مدیر نمازنخوانده بود، دریك اطاق ایستاد به‌نماز خواندن ، بعد ازنماز رفت پیش صدرالممالك؛ دید قوام‌دفترهم آنجا هست، ترسید. به‌گوش صدرالممالك به طریق نجوی گفت‌که قوام دفتر با آقای‌آقا میرزا مصطفی‌خیلی رفاقت دارد، می‌ترسم که این وقعه را به‌جناب آقامیرزا مصطفی بگوید ، آن‌وقت از برای من اسباب بدنامی فراهم بیاید. جناب صدرالممالك ازقوام دفترخواهش نمودکه این مسئلهٔ آمدن مدیر را به‌شهر جائی اظهار ننماید . قوام دفتر هم از ترس عین‌الدوله قول داد که این مسئله‌را جائی مذاکره‌نکند . باری شیخ مرتضی مدیرالذاکرین و صدرالممالك و امیرعلاءالدین‌خان هرسه در کالسکهٔ امیرعلاءالدین خان نشسته ورفتند به‌خانهٔ عین‌الدوله . صدرالممالك تفصیل را برای اعظام‌الممالك نقل کرد . (اعظام‌الممالك فراشباشی و پیشکار بلکه جملة‌الملك عین‌الدوله بودوشخص بدذاتی‌نبود. دراین اواخرترقی فوق‌العاده بهم‌رسانید.) اعظام‌الممالك خیلی از این مسئله خوشحال شدکمال پذیرائی را از مدیر کرد وگفت حالا عضدالسلطان پسرشاه، پهلوی شاهزاده تشریف دارند ، صبرکنید تاایشان بروندآن وقت من تفصیل را به حضرت والا عرض می‌کنم . دراین بین عضدالسلطان ازاطاق بیرون آمد باعین‌الدوله هردو ازباغ بیرون رفتند . اعظام‌الممالك دربین راه‌تفصیل آمدن این سه‌نفر را ازبرای شاهزاده

ذکر کرد . عین‌الدوله گفت: اگر من حالا برگردم خوب نیست. حضرات امشب بروند فردا یك ساعت به آفتاب مانده بیایند. حضرات مراجعت کردند. فردا صبح قبل از آفتاب رفتند در خلوت ، شاهزاده را ملاقات کردند . صدرالممالك گفت: آقای آقاسید احمد میل دارند که ایشان‌را بطور احترام بخواهید که تشریف بیاورند . بین‌شما و آقایان‌را اصلاح بفرمایند . الحق جناب صدرالممالك خیلی همراهی‌باملت ودلسوزی ازمردم کردند . عین‌الدوله گفت من اطمینان به قول مدیر ندارم ، از کجا که این حرف را آقا گفته باشد . مدیر گفت اگر حرف مرا کذب می‌دانید بهتر این است که جائی‌را معین بفرمائید که خارج‌از منزل خودتان باشد ، اعظام‌الممالك بیاید آنجا ، آقازاده‌های آقا هم تشریف می‌آورند، خودشان مقصود پدرشان را به اعظام‌الممالك بگویند ، تا صدق و کذب من معلوم شود . عین‌الدوله این حرف را پسندید و این زحمت را به‌گردن صدرالممالك انداخت، چون خانهٔ ایشان‌دو در داشت بناهمچو شد که قبل از ظهر همان روز اعظام‌الممالك بیاید منزل صدرالممالك و آقازاده‌ها هم بیایند ، تایکدیگر را ملاقات نمایند . مدیر از خانهٔ عین‌الدوله بیرون آمده به آقازاده‌ها خبرداد که وقایع‌از این قرار است . کمال خوشوقتی ازبرای ایشان حاصل شد . آقامیرزا کاظم و آقامیرزا علینقی و میرزا محمد محرر با مدیرازآن دری‌که درکوچهٔ قهوه‌چی‌باشی‌است رفتندمنزل صدرالممالك. اعظام‌الممالك هم‌ازآن دری‌که به‌تکیهٔ منوچهر-خان است آمد، آقازاده‌ها را ملاقات کرد . بعد از مذاکرات بسیار، معلوم شدکه مدیررا خودشان فرستاده‌اند و از طرف‌آقا آمده است . آقازادگان در خصوص آمدن آقا اصراری داشتند که حکماً باید کالسکهٔ مخصوص شاه را از برای سواری آقا بیاورند ، در این باب گفتگوی زیادی با اعظام‌الممالك کردند. آخر بناشد که کالسکهٔ عین‌الدوله را به‌اسم کالسکهٔ شاه از برای آقا ببرند . کریم خان اکرم نظام را هم معین‌کردند که او برود عقب آقا . اعظام‌الممالك ده‌تومان درهمان مجلس به‌مدیر دادکه این پول را شما کرایهٔ درشکه بدهید و بروید حضرت عبدالعظیم به آقا اطلاع بدهید و بگوئید که مهیا بشوند از برای تشریف آوردن . باری، آقااز حضرت عبدالعظیم حرکت فرمودند به‌قصردوشان‌تپه (مقدمات‌انتخاب جناب آقا سیداحمد از طرف آقایان دیده شده بود چنانچه در تاریخ ذکر شد و بعد ازاین هم خواهد آمد). چون در کالسکهٔ آقا جا نبود مدیر درشکهٔ کرایه‌ای نشست . شیخ رضای لسان‌الذاکرین‌که شاگردآقاسید محمد گنجه‌ای‌بود اوراهم باخودش‌برد به‌دوشان‌تپه. وقتی‌که مدیر رسید دید آقا باامیربهادر جنگ خدمت شاه رفته‌اند. عین‌الدوله تحسین زیادی ازمدیر کرد و به‌او مهربانی و محبت کرد . مدیر شروع کرد به‌معرفی نمودن آقازاده‌ها درحضور خودشان ، به اینطور که آقای آقامیرزاکاظم جوهر قدس وتقوی جز طول دادن نماز ودعا به‌سلطان اسلام و اتابك اعظم کاری دیگر از ایشان ساخته نیست . اما آقازادهٔ کوچك ، که آقا میرزا علینقی باشد ، بسیار باجوهر ، کارکن ، کاربر ، وجودشان بمنزلهٔ شمشیر دودمهٔ

هندی است، همان قسم برندگی دارند. دراین گفتگو بودندکه آقا ازپیش شاه مراجعت فرمود باعین‌الدوله بنای حرف را گذاردند فرمودند: اگرمی‌خواهیدکه‌آقایان ازشما راضی بشوند و به شهر مراجعت‌کنند باید چند کار بکنید: اول آن‌که علاءالدوله را از حکومت طهران معزول بفرمائید، دوم آن‌که ظفرالسلطنه را هم‌معزول‌کنید ازحکومت‌کرمان، سوم آن‌که عسگر گاریچی را چوب بزنید وعزل کنید از راه قم، چهارم آن‌که یك عصای جواهرنشان بدهید به‌من‌که خودم‌از برای حاج‌میرزا محمد رضای کرمانی بفرستم. عین‌الدوله هیچ‌یك راقبول نکرد. بعد از صرف شام آقا مراجعت فرمود به‌حضرت عبدالعظیم. شب بعد مدیردرب حرم ایستاده بود که فراش یك پاکت داد بدست مدیر به‌مهر اعظام‌الممالك سرپاکت‌را بازکرد، اعظام‌الممالك نوشته بود حسب‌الامر حضرت والا وجود شما در دوشان‌تپه لازم است. مدیر آمد خدمت‌آقا اجازهٔ رفتن خواست. آقا مرخص فرمود وگفت بروید. آقا میرزا علینقی در حضور آقا به مدیرگفت بهر قسم که می‌دانی از عین‌الدوله پولی از برای آقا بگیر. مدیر-جان نبادا بی‌پول برگردی . . . حسب‌الامر آقا مدیررفت به‌دوشان‌تپه پهلوی عین‌الدوله شاهزاده به‌مدیر گفت چه‌خبر داری؟ مدیرگفت قربان ازآن‌جائی‌که آفتاب طلوع می‌کند تاآن‌جائی‌که‌غروب می‌کند تمام دشمن شما هستند وهمه به‌شما بد می‌گویند. اگر نمی‌توانید همه را بکشید، لکن می‌توانید همه را از خودتان راضی کنید. عین‌الدوله‌گفت: مدیر دیشب همچه بناشد که آقا از سایر آقایان جدا بشود، چه شد؟ مدیر گفت قربان توقع به‌این بزرگی، اول تهیهٔ‌آسودگی ایشان‌را بفرمائید بعد این تمنا راازایشان بفرمائید. اولاً آن‌که آقا مرافعه نمی‌کندکه دخل‌کند. دوم آن‌که ملك موقوفه هم در دست ایشان نیست که باآن ملك گذران کنند، بعلاوه آن‌که آقا در حضرت عبدالعظیم خودشان هزار تومان مقروض شده‌اند و آقا میرزا علی نقی هم پانصد تومان مقروض شده‌اند. عین‌الدوله‌گفت: جبران تمام این خرابیهارا می‌کنم، هزارتومان نقد به‌خودآقا می‌دهم، پانصد تومان نقدهم به‌آقامیرزا علینقی می‌دهم، صدتومان هم به‌خودت و ماهی صدتومان به آقا می‌دهم، ماهی پنجاه تومان به‌آقا میرزا کاظم، ماهی‌پنجاه تومان به‌آقا میرزا علی‌نقی، ماهی بیست‌وپنج تومان هم به توخواهم داد.

خواست این پولهارا بدهد که مدیر ازبرای آقا ببرد، مدیر قبول نکرد، گفت فردا آقامیرزا علینقی شرفیاب می‌شود پول را به‌ایشان تحویل بدهید که به‌دست خودشان رسیده باشد. اوهم قبول کرد. فردا بعد ازظهر آقامیرزا علینقی بامدیر رفتند منزل عین‌الدوله هزاروپانصد تومان اسکناس تحویل آقازاده دادند، صد تومان هم به‌مدیر، وعده‌های سابق هم مکرر شد. آقازاده به‌عین‌الدوله‌گفت: خوب است به‌مدیر بفرمائید که به آقا نگوید که حضرت والا پانصد تومان پول به‌دعاگو مرحمت فرموده‌اند. اوهم به‌مدیرسپردکه اظهار نکنید. آقا میرزا علینقی به‌عین‌الدوله گفت قربان آقایان را بنده وآقا راضی کرده‌ایم که

به‌شهر مراجعت بفرمایند. اما چهار نفر نمی‌گذارند : اول آقامیرزا مصطفی ، دوم آقامیرزا ابوالقاسم ، سوم آقامیرزا محسن ، چهارم اعتمادالاسلام داماد آقاسید عبدالله . خوب است شما این چهارنفر را باخودتان همراه کنید، بنده هم که دست ارادت داده‌ام آن‌وقت بخوبی مقاصد خودتان‌را انجام خواهید داد. (اگر بخواهم تمام فرمایشات آقازادهٔ وطن‌خواه ملت‌پرست را بنویسم مثنوی هفتاد من کاغذ شود). آقازاده باکمال خوشحالی از خانهٔ عین‌الدوله بیرون‌آمده به‌مدیر فرمود: خدمت‌آقا عرض‌کن که عین‌الدوله هزار تومان پول داده؛ هشتصد تومان ازبرای شما ، صدتومان ازبرای آقا، صد تومان ازبرای‌آقا میرزا علینقی، صدتومان هم برای آقامیرزا کاظم . اگر غیر از این بگوئیم آقا از مسئلهٔ پانصد تومان مطلع می‌شود مدیر هم قبول کرد . آقامیرزا علینقی چهل و چهار تومان ازآن‌پانصد تومان به‌مدیر داد، بقیهٔ پول را خدمت آقا بردند . آقا هم پنجاه تومان به مدیر دادند . میرزا محمد محرر آقا ازاین مسئله دلتنك شده‌که چه جهت داردکه دراین قضیه بایدمدیرمحرم باشد و دخل ببرد ومن بیکاره باشم . بامدیر بنای بخل و عداوت را گذارد و به‌جمعی از دوستان خودش گفت که من‌باید مدیررا بدنام کنم ، نمی‌دانم چه‌شد که مردمان باهوش از این‌واقعه مطلع شدند . آقا پول را دادند به‌مدیر که این پول را پس بده به‌عین‌الدوله ، مدیر پول رابرد عین‌الدوله پس نگرفت . چند روزی پول نزد مدیر ماند ، تاآقا پول‌را قبول فرمود و از مدیر پس‌گرفتند ، دوسه روز ازاین واقعه گذشت ؛ یك‌شب اعظام‌الممالك وآقامیرزا علینقی رفتند منزل مدیر، قول و قرار درخصوص جدا شدن آقاسید احمد از سایرآقایان نمودند . آقامیرزا علینقی فرمود ، من خدمت آقا می‌رسم و آقارا راضی می‌کنم که به‌شهر مراجعت بفرمایند ، هرچه آقا فرمودند به‌شما خبرمی‌دهم .

باری شب جمعه مدیر را از حضرت عبدالعظیم فرستادند به‌شهر ، گفتند به‌عین‌الدوله بگوکه‌آقافرمودند کالسکه بفرستید عقب من‌که‌بیایم، لکن بچندشرط : اول آن‌که پنج‌هزار تومان قرض مرا فوری بدهید ، دوم آن‌که دویست نفر سوار از دوشان‌تپه همراه من‌بکنید که مرا به شهر بیاورند و درب خانه را به روی من ببندند، ازبرای‌آن‌که مردم بگویندکه آقا را مجبوراً به شهرآوردند .

مدیر وارد شهرشد . به باغ عین‌الدوله‌که جنب دروازهٔ دوشان‌تپه است در حالتی‌که امیربهادرجنگ هم پهلوی عین‌الدوله بود ، تفصیل را گفت . عین‌الدوله جواب دادکه شب جمعه است من ازدوشان‌تپه به‌شهرآمده‌ام از برای غسل جمعه، چطور برگردم به دوشان‌تپه. باری سه از شب‌گذشته شاهزادهٔ عین‌الدوله مراجعت به دوشان‌تپه‌کرد ، امرکرد کالسکهٔ چهار اسبه بستند پیشخدمت خودش راکه صدق‌السلطان‌لقب داشت او را همراه مدیرکردکه آقا را از حضرت عبدالعظیم بیاورند . آقایان مطلع از این‌قضیه شده بدگمان شدندکه این اسباب چینی خود آقا است . آقا به این ملاحظه خودشان تشریف نبردند ، آقای آقامیرزا

کاظم آقازادهٔ بزرگ را همراه صدق‌السلطان کرده پنهانی از آقایان فرستادند به دوشان‌تپه که عذر امشب را بخواهند و ازجانب آقا قول بدهندکه فردا پس از فرستادن کالسکه خود آقا تشریف می‌آورند. آقازاده تشریف بردند و فرمایشات آقا را رسانیدند، شام راهم در دوشان‌تپه صرف فرمودند و از برای خواب مراجعت فرمودند به‌شهر، منزل اعظام‌الممالك خوابیدند. سحرهم در حمام اعظام‌الممالك وضوگرفته نماز خواندند و با درشکهٔ کرایه‌ای اول صبح مراجعت کردند به حضرت عبدالعظیم. لکن همه روزه به توسط کاغذ دستورالعمل به مدیرمی‌دادندکه چه بکن و چه بگوکه عین کاغذها به خط و مهرجناب آقامیرزا علینقی موجود است. (که نگارنده به چشم خود بعض ازآن کاغذها را دیده).

میرزامحمد محرر به‌واسطهٔ عداوت بامدیرتمام وقایع را درحضرت عبدالعظیم به اسم مدیر بیچاره شهرت داد و اورا بدنام کردکه‌مدیرهم ازترس آبرو وجانش آمدبه شهردرمنزل کربلایی جواد سمسار پسرحاج‌آخوند سمسار متحصن‌گردید وپناه به او برد، به واسطهٔ آن که جوادمحل وثوق حجةالاسلام آقای آقامیرزا سیدمحمد بود، بعداز فکرهای زیاد آخر عریضه به‌حضور آقای آقا سیداحمد نوشت و در آن عریضه تمام دستورالعملهای خود آقا و فرمایشات ایشان راکه به او امر فرموده بودند واو را به‌چه قسم فرستاده بودند، نوشت در پاکت‌گذارد، سرپاکت را نچسبانیده به جوادسمسار گفت این‌کاغذ راببر به‌حضرت عبدالعظیم بده به‌آقای آقا میرزاسیدمحمد بخوانند و از مظلومی و بی‌گناهی من مطلع بشوند، بعد سرپاکت را بچسبان، ببر خدمت آقای‌آقا سید احمد، شاید این خری راکه آقا به دست خودشان بالابرده‌اند دومرتبه پائین بیاورند. ندانم چه شد بعضی همچو نقل‌کردندکه جواد یك رأس یعفور و پنجاه تومان پول از آقا سیداحمد گرفت و کاغذ را به‌آقای آقامیرزاسید محمدنشان نداد وبدبخت مدیر را نگذاردکه ازاتهام بیرون بیاید. شب همان‌روز آقامیرزا علینقی به شهرآمدند مدیر را به‌خانهٔ خود برده اورا دلداری داد که ماتلافی این بدنامی را خواهیم کرد، به‌شرط آن‌که شما جائی این مطلب را اظهار نکنیدکه اسباب بدنامی ما می‌شود. فرداصبح دومرتبه مدیررا بردند به‌حضرت عبدالعظیم، چیزی‌نگذشت‌که تمام‌آقایان به شهرمراجعت فرمودند. باز به توسط مدیر همان ماهانه را که عین‌الدوله برقرارکرده بود از برای آقا فرستادند. صدتومان خود آقا، پنجاه تومان آقامیرزا کاظم، پنجاه تومان آقامیرزا علینقی، بیست‌وپنج تومان خود مدیر، بعد ازچندی‌آقازادهٔ‌آقامیرزا علینقی بامدیر بی‌مرحمت شده او را ازپناه خود دور ساخته به‌عین‌الدوله هم گفت‌که ما او را از ادارهٔ خود خارج ساختیم، از امروز به‌بعد امین ما میرزا محمد محرر است و شیخ رضای لسان‌الذاکرین. به‌این جهت بیست‌وپنج تومان مدیر را درحق شیخ رضای لسان‌الذاکرین برقرار فرمودند و سی تومان هم از برای میرزا محمد محرر برقرار کردند مدیر هم از خرمای بنداد وهم از حلوای بصره محروم‌شد.

از قرار معلوم مدیر بی‌تقصیر بوده و دراین قضیه مظلوم واقع شده است، به‌جهت‌این که خدمتهای نمایان به آقایان کرده بود . در هرحال آنچه بنده می‌دانم از ماه ذی‌القعدهٔ ۱۳۲۳ تاماه رجب‌المرجب ۱۳۲۴ ، ماهی دویست وپنجاه تومان به‌توسط میرزا ابوالقاسم نوکر شخصی اعظام‌الممالك که برادرزن آقامیرزا علینقی بود همه‌ماهه به‌ادارهٔ آقا می‌رسید و جهت تأخیرافتادن امر مشروطیت به واسطهٔ وجود محترم آقازاده بود ، زیرا که آنچه درخلوت درخصوص عدالتخانه و مشروطیت صحبت می‌داشتند آقامیرزاعلینقی به توسط میرزا محمد محرر وشیخ رضای لسان‌الذاکرین به عین‌الدوله می‌رسانیدند. صورت کاغذی که جناب آقامیرزا علینقی برای مدیر نوشته‌اند .

(عنوان سرپاکت) خدمت جناب مستطاب زبدة‌الواعظین دوست محترم مکرم آقای مدیر مشرف باد :

(عنوان کاغذ) فدای تو دوست عزیز مهربان ــ از قرار مذکور دیشب را مشیرالسلطنه وحاج ملك آمدند ولی‌هنوزحرفی و صحبتی نزدند شما تحقیق فرموده قبل از آن‌که به ما اظهار نمایندکه مقصود چیست به ما اطلاع بدهید . دیگرآن‌که جناب اعتمادالتولیه خیال دارد امروز یا فردا حضور حضرت اشرف مشرف شود سرکارالبته زود رفته خدمت جناب‌اجل آقای‌اعظام‌الممالك رسیده، به‌ایشان بگوئید مبادا مطالب محرمانهٔ ما را به اعتمادالتولیه بگویند و به‌حضرت اشرف هم برسانید که مقصود اعتمادالتولیه این‌است‌که مطالب محرمانهٔ مارا بفهمد . باخبر باشیدکه اگر بروزکند تمام ما مفتضح هستیم، دیگرمختارید . دیگرآن‌که من هستم اینجا تا ببینم‌که مشیرالسلطنه و حاج‌ملك چه صحبت می‌کنند و خودم عصری خدمت شما می‌رسم، جائی نروید عصری کــه من شمارا ببینم . ولی الان بروید منزل جناب اعظام‌الممالك و مطالب مرقومه را به ایشان حالی‌کنید و مسئله‌ای‌که بنابود اقدام شود که آقا صلاح دانستند و شما رفتید که صحیح کنید معلوم نشد . اعلانات را البته ملاحظه فرمودید ، کــه چه نوشته‌اند با خبر باشید . زیاده عرضی نیست . (علینقی‌الحسینی‌الطباطبائی) حضرت حجة‌الاسلامی مدظله سلام می‌رسانند چنانچه آقا میرزا محمد محرر از شما چیزی بپرسد درباب پول یا غیره که خیال شما چیست؟ ابداً حرفی نزنید و ابراز نکنیدکه قافیه را خواهید باخت و مقصود او این است‌که یکدستی بزند باخبر باشید و از قول من خدمت جناب اعظام‌الممالك سلام برسانید و بگوئید ما درخدمت خود مشغولیم و شما هم درباب مسئلهٔ وزیر دربار اقدام‌کنید . ملتفت باشید اگرخواستید به‌میرزا محمد حرفی بزنید بگوئید اتابیك پول دادند و آقا پس دادند .

تمام شد مکتوب مدیرالذاکرین العهدة‌علی‌الراوی .

رشتهٔ تاریخ ماآنجا بود ، که آقایان جناب آقاسید احمد را منتخب نمودند ومقاصد خودشان‌را فهرست نموده فرستادند حضورشاه، که ازآن‌جمله عزل عین‌الدوله بودازصدارت ایران . جناب آقاسید احمد وارد برعین‌الدوله شده فهرست آقایان را دادند به‌عین‌الدوله که گذارد در بغل خود و به توسط امیر بهادر به اعلیحضرت عرض کردکـه : آقایان بعض مستدعیات دارندکه برآوردن آنها ضرری به‌دولت ندارد . شاه فرمود: بسیار خوب ، یك مجلس باهم بنشینید و مقاصد آنان را برآورده نتیجه را بعرض ما برسانید. امیربهادر که همراه آقا سید احمد رفته بود حضور ، آمد نزد عین‌الدوله و فرمایش شاه را ابلاغ نموده عین‌الدوله متقبل شد انجاح مستدعیات آقایان را .

باری نتیجهٔ این حکمیت و توسط آقاسیداحمد بین دولت و آقایان راجع و عاید دو کس گردید اول عین‌الدوله که عزل اوکه منظور و اهم مقاصد آقایان بود ازبین رفت وخود عین‌الدوله متقبل گردیدکه‌مستدعیات‌آقایان‌را برآورده نماید وباآنها همراهی نماید دوم عاید جناب آقا سید احمد گردید که با عین‌الدوله همراه شد و دیگر از طرف او اظهار کدورتی نشد بلکه عین‌الدوله خواهش نمود از معزی‌الیه که خوب است شما از همین جا (دوشان‌تپه) بروید به‌شهر وتلفون کنیدکه آقایان بروند شهر ودرشهر یك مجلس‌می‌نشینیم از جهت مقاصد و مستدعیات مذاکره می‌نمائیم. جناب آقا سیداحمد جواب‌گفت : رفتن من به شهر موجب سوء ظن آقایان خواهدگردید و نخواهندآمد . پس بهتر این استکه بروم به حضرت عبدالعظیم وآنان را راضی‌نموده عودت دهم. اتابك قول همراهی و معاونت ازآقا گرفته پس از اطمینان آقارا روانه نمود . جناب آقاکه وارد برآقایان شد مذاکره وگفتگو را طوری نمودکه آقایان بدگمان شده و قرارداد ایشان را قبول نکرده و همگی تجدیدعهد نموده و هم‌قول شدند که تاعین‌الدوله را از صدارت معزول نکنند مراجعت ننمایند .

دراین ایام جاسوسان عین‌الدوله متوالیاً اخباررا به او می‌رسانند، امام‌جمعه برای آقایان پیغام دادکه اشخاصی‌که محرم اسرار شما می‌باشند وشبها لحاف روی شما می‌اندازند برای من اخبار را می‌آورند ، پس مطمئن به این دوستان خود نباشید و بیائید به شهر تا من واسطه شوم نزد دولت که مقاصد شمارا برآورند. آقایان دربارهٔ مدیرالذاکرین ، شیخ مرتضی روضه خوان، ظنین شده او را از خود دورکرده و دربارهٔ دیگران هم وضع را تغییر داده و هرکس را به‌مجالس سری خود راه نمی‌دادند. ارباب حل وعقدآقایان یعنی‌آنهائی‌که مقاصد را پیشنهاد آقایان می‌کردند چند نفری معدود بودندکه از آن‌جمله جناب آقامیرزا ابوالقاسم طباطبائی وجناب آقامیرزا محسن وجناب آقامیرزا مصطفی وجناب اعتمادالاسلام بودند . جناب حاج‌میرزایحیی دولت آبادی هم‌درشهر به‌تحریك ملك‌المتکلمین چند مجلس سفیر عثمانی را ملاقات نموده و سفیر را راضی نمود که واسطه در صلح باشد و مذاکراتی که باسفیر عثمانی کرد به‌توسط برادر خود حاج میرزا علی محمد که اوهم از علماء و سادات

محترم اصفهان بود و در طهران متوقف، برای آقایان پیغام داد و چندین دفعه بین آقایان و سفیرعثمانی رسول واقع شد تا آن که به توسط این چهارنفر و مساعی مشارالیه مستدعیات آقایان روی کاغذ آمده نزد سفیر فرستادند وآن از قرار تفصیل ذیل است :

صورت مستدعیات اولیهٔ مهاجرین

اول ــ نبودن عسگر گاریچی در راه قم ــ چه‌امتیاز راه بااین‌شخص بود موقتاً که‌گاری و دلیجان و درشکهٔ متعددی در این راه ، راه انداخته بود و بامردم نهایت بدسلوکی را می‌نمود . آقایان علماء قم از کارهای او بصدا درآمده بودند . لکن کسی به عرایض آنها گوش نمی‌داد ، ازاین جهت آقایان قم متمسك به‌علماء طهران گردیده و باآقایان طهران معاهده کرده بودندکه هراشاره‌که ازطرف آقایان بشود آنان اجراء دارند وعمل نمایند ، بـه این جهت آقایـان طهران هم عزل عسگر را جزو مستدعیـات خودشـان نوشتند برای خاطر قمیین .

دوم ــ مراجعت و معاودت دادن حاج میرزا محمدرضای کرمانی راکه درجلال‌آباد رفسنجان منفی و مبعد بود ، محترماً و مجللا به‌کرمان . چه‌از زمانی‌که واقعهٔ کرمان اتفاق افتاده بود الی این ایام مشارالیه در رفسنجان توقف نموده بود و دولت مانع بودکه عودت به‌کرمان نماید . لذا معاودت دادن اورا به‌کرمان جزء اهم مقاصد و مستدعیات قرارداده بودند .

سوم ــ برگرداندن مدرسهٔ خان مروی را به جناب حاج‌شیخ مرتضی . چه‌که تولیت این مدرسه با جناب معظم بود و ازاتفاق و واقعهٔ مسجدشاه، عین‌الدوله دستخط صادرکردکه تولیت مدرسه با امام جمعه باشد و موقوفه را به‌تصرف امام جمعه داد. به‌این جهت یکی‌از مستدعیات آقایان برگشتن مدرسه و موقوفه بود به متولی شرعی آن .

چهارم ــ بنای عدالتخانه‌ای در ایران‌که درهربلدی از بلاد ایران یك عدالتخانه برپا شودکه به عرایض و تظلمات رعیت رسیدگی شود وبطور عدل ومساوات رفتارکنند .

پنجم ــ اجراء قانون اسلام دربارهٔ آحاد و افراد بدون ملاحظه از احدی .

ششم ــ عزل مسیو نوز از ریاست گمرك و مالیهٔ دولت .

هفتم ــ عزل علاءالدوله ازحکومت طهران .

هشتم ــ موقوف نمودن تومانی دهشاهی‌کسری مواجب و مستمریات مردم را که یك سال است قرارگذارده بودندکه صاحبان مواجب تومانی دهشاهی بدهند به اجزاء صندوق مالیه .

جناب حاج میرزا یحیی دولت‌آبـادی دو مسئله را مدعی بود اول آن که آقـایان عازم بودندکه تومانی دهشاهی را مخصوص به طبقهٔ علماء وطلاب وسادات قرار بدهند ، من پیشنهادکردم وگفتم که این خواهش را تعمیم دهند . دوم آن که بنای عدالتخانه در عداد

مستدعیات نبود و چون سفیر عثمانی گفت اگر استدعای آقایان نوعیت داشته باشد من توسط درصلح می‌کنم و الا اگر مستدعیات شخصیت داشته باشد ، من اقدام نخواهم نمود. لذا من ملحق نمودم به نوشتهٔ آقایان تأسیس عدالتخانه را تا سفیر قبول کرد (رجوع به کتاب ایشان شود که درشرح حالات و زندگانی خویش نوشته‌اند) .

مؤید فرمایش ایشان آن که در شب آخر که آقایان روز بعد را معاودت نمودند جناب آقا میرزا محمدصادق طباطبائی به عموی خود جناب آقا سید اسدالله مکتوبی نوشته و مژدهٔ وعدهٔ تأسیس عدالتخانه را داده بود و تا آن وقت این لفظ رسماً وعلناً برزبانها جاری نشده بود. لکن نگارنده قبل از این واقعه کراراً خدمت آقای طباطبائی رسیده و این مقصود خود را اظهار می‌فرمودند ، حتی آن که در آن شبی که آقایان از مسجدشاه رانده شده و درخانهٔ آقای طباطبائی جمع شده بودند جناب حاج شیخ مرتضی از آقای طباطبائی استعلام نمود، که تکلیف چیست؟ جنابش فرمود: مقصودی که داشتیم جلو می‌اندازیم ونیز اشخاصی که دور آقایان را در معنی داشتند مقصودی جز این نداشتند. پس جمع بین قول آقای دولت آبادی و قول دیگر به این قسم می‌شود که درعریضه‌ای که آقایان به توسط سفیر عثمانی به شاه عرض کرده بودند این استدعا را ننوشته بودند و جناب حاج میرزا یحیی نسیان آقایان را متذکر شده وآنان را متذکر نمود که بنویسند. به‌هرجهت زحمات جنابان حاج میرزایحیی وحاج میرزا علی محمد برادرش دراین موقع بی‌نهایت مفید افتاده چه پس از تنقید عریضهٔ آقایان، سفیر عثمانی فهرست مستدعیات آقایان را در پاکت رسمی گذارده و ایفاد حضور اعلیحضرت مظفرالدین‌شاه داشت. جناب میرزا نصرالله‌خان مشیرالدوله وزیر امورخارجه پاکت سفیررا درحضور شاه باز نموده و قرائت نمود. عین‌الدوله از این تدبیر آقایان منفعل گردید . چه تا این وقت شاه اطلاع نداشت که مقصود آقایان چیست و تظلم و هجرت آنان ازبرای کیست ؟ اعلیحضرت فرمود: جواب سفیر را بنویسید که مقاصد آقایان را برآورده وآنها را محترماً عودت خواهیم داد و شفاهاً هم به عین‌الدوله فرمود: البته آقایان را محترماً عودت دهید عین‌الدوله عرض کرد اطاعت می‌کنم. لکن عودت آنان موقوف است برمقدماتی که همین دو سه روزه به عمل خواهد آمد.

درایام تحصن آقایان، حاج ملک‌التجار که درآن ایام اعتباری داشت ، به‌عزم حرکت دادن آقایان رفت به زاویهٔ مقدسه ، دیگر معلوم نشد عین‌الدوله او را فرستاد و یا خودش داوطلبانه عودت آقایان را تقبل نمود . بهرجهت رفتن ملک سودی نکرد . چه هروقت اراده کرد آقایان را در خلوت ملاقات کند طلاب حاضر شده و مذاکرات علمی فرصت تکلم به اونمی‌داد واگر هم تکلمی می‌کرد لایسمن و لایغنی لذا خائباً و خاسراً مراجعت نمود .

عین‌الدوله حکومت موقتی زاویهٔ مقدسه را واگذار نمود به برادرزادهٔ خود امیرخان سردار (امیراعظم) . آقایان ملتفت شدند که امیرخان سردار برای حکومت زاویهٔ مقدسه

نیامده است بلکه ضمنا مقصود دیگری دارد، لذا نه دیدن از اوکردند و نه او را به مجلس خود دعوت نمودند . امیرخان سردار دیدکه اگرکار بههمین طریق بگذرد مقصودش حاصل نخواهد شد لذا از راه صداقت و درستی و راستی چنانکه شیوهٔ او بود درآمد و پیغام داد برای‌آقایان‌که من‌برای این‌آمدم‌که شما را عودت دهم به شهر و اگراجازه می‌دهید خدمت رسیده مقاصد را مذاکره کنیم آقایان اجازه داده، از آقایان دیدن‌کرد. در مجلس اول مذاکره‌ای نشد ولی مراوده میان او و آقایان بود تا این‌که در یك شب از آقایان دعوتی نموده پس از مذاکرات زیاد به آقایان‌گفت : مگر شما مایل نمی‌باشید کارتان اصلاح شود؟ آقایان درجواب‌گفتند· البته اصلاح‌کار را طالبیم. امیرخان سردار گفت پس‌چند نفراز امناء خود را با من روانه نمائید نزد اتابك و حضوراً با هم‌گفتگو و مباحثه نمایند، آقایان قبول نموده چهار نفر از امناء خود را معین و روانهٔ شهر داشته اسامی شریفهٔ آنان از این قرار است :

جناب آقا میرزا ابوالقاسم طباطبائی فرزند اکبر و ارشد آقای طباطبائی .

جناب آقا میرزا مصطفی‌آشتیانی برادرجناب حاج شیخ مرتضی مجتهد (که دراستبداد صغیر شبانه به‌ضرب گلوله شهیدش‌کردند) .

جناب آقا میرزا محسن برادر جناب صدرالعلماء داماد آقای بهبهانی .

جناب اعتمادالاسلام آقاسید علاءالدین داماد آقای بهبهانی.

بالجمله این چهار نفر سه ساعت ازشب چهارشنبهٔ چهاردهم شهرذی‌القعده سنهٔ۱۳۲۳ مطابق با دهم ژانویهٔ ۱۹۰۶ مسیحی وارد شدند بر عین‌الدوله. پس‌از مذاکرات بسیارقرار شد آقایان مزبور را در منزل اتابك نگاه دارند و شب پنجشنبه را در همان منزل اتابك توقف نمایند تا اتابك مقاصدشان را به شاه عرض‌کند .

از قرار مسموع درباریان بخیـال افتادندکه این چهار نفر را به طرفی بفرستند و هرکدام را به‌یك جائی اندازندکه هم دماغ آقایان سوخته شود و هم دیگرکسی در اطراف آقایان نماند. به هرقصدی‌که بود امناء آقایان درمنزل اتابك بالطوع والرغبة و یا بالاجبار والاکراه متوقف شدند. این خبر به زاویهٔ مقدسه رسید،آقایان مهاجرین متزلزل و مضطرب شده در شهر طهران طرف عصر خبرمنتشرشد ، که چهارنفر ازآقایان را خیال تبعید دارند. مردم وکسبه به خیال افتاده بعضی راهم ترس و واهمه گرفت چه هرکس یك‌بسته و یا خویش و دوستی در زاویه داشت .

حسن اتفاق و یا سوء تدبیر درباریان، روز چهارشنبهٔ چهاردهم اعلیحضرت شاهنشاه در خانهٔ امیربهادر مهمان بود. نزدیك ظهرآن روزکه شاه ازکالسکه پیاده شد یك نفر زن عریضه‌ای جلو شاه بلندکرد،گویا آن عریضه را هم صحاف باشی نوشته بود و یك عریضه هم

در دالان خانهٔ امیربهادر به شاه داده شد (۱) . شاه در اول ورودش به خانهٔ امیربهادرکه روی صندلی نشست دو عریضه را ازپاکت بیرون آورده بنا کرد بخواندن. مضمون هر دو قریب به این مضمون بود :

ای کسی‌که تاج سلطنت را بر سر توگذارده و عصای سلطنت را به دست تو داده ! بترس از وقتی‌که تاج را از سر تو و عصا را از دستت بگیریم الخ .

ازملاحظهٔ این دوکاغذ شاه درهم‌رفته ومتفکرشد ، درآن‌روز یك‌کاغذ ازانجمن مخفی به شاه نوشته شد و دیگری را هم صحاف باشی نوشته بود .

دراین‌اثناء پیشخدمت وارد شده عرض‌کرد: اعلیحضرتا درشهربلوائی‌بزرگ برپا شده بازارها را بسته و مردم خیال شورش دارند. شاه سبب را استفسارکرد. جواب دادکه: سبب توقف امنای‌آقایان است درمنزل اتابك‌که مردم‌گمان‌کرده‌اندآنهارا مجبوراً نگاهداشته‌اند وخیال تبعید و نفی‌آنها را دارند. درباریان آنچه سعی‌کردند که بلکه شاه اذن داده به قوهٔ جبریه مردم را ساکت‌کنند شاه اذن نداد بلکه بیشتر باعث خیال و واهمهٔ شاه شد ، دراین بین سوارهای دولتی حاضرشدند و شاه به طرف ارك حرکت فرمود .

شعار دادن زنها دراطراف کالسکهٔ سلطنتی

در بین راه زنها اطراف کالسکهٔ سلطنتی را گرفته به‌فریاد بلند و گریه و زاری می‌گفتند : ما آقایان و پیشوایان دین‌را می‌خواهیم! ما مسلمانیم وحکم‌آقایان را واجب‌الاطاعه می‌دانیم ! عقد ما را آقایان بسته‌اند، خانه‌های ما راآقایان اجاره می‌داده‌اند. مجملا تمام امور ما در دست‌آقایان بوده و هست . چطور راضی‌شویم علما را نفی‌بلد و تبعید نمایند. ای شاه مسلمان بفرما رؤسای مسلمانان را احترام‌کنند . ای پادشاه مسلمان علمای اسلام را ذلیل و خوار نخواهید . ای پادشاه اسلام اگر وقتی روس و انگلیس با تو طرف شوند شصت کرور ملت ایران به حکم این آقایان جهاد می‌کنند (دراین‌مقام نگارندهٔ تاریخ می‌نویسد مرحوم مظفرالدین شاه اگر عاقبت اندیش بود می‌توانست جواب بگوید ای رعیت من هرگاه دولتی بخواهد با دولت ایران طرف شود اول قلوب شما را ازعلماء متنفر می‌سازدکه شما به دست خود یکی را درمیدان بدار بکشید و یکی را درخانهٔ خودش درحالتیکه روی سجاده نشسته با تیر موذر بکشید و دیگری را خانه‌نشین ودیگری را مطرود و مردودکنید. حاصل‌آن‌که اول علماء و رؤساء دین شمارا به‌دست خودتان تلف و معدوم می‌کند.) باری شاه وارد ارك شد ، وزیر دربار (یعنی امیربهادر) و حاجب‌الدوله آمدند ، دربازارآنچه سعی‌کردند بلکه

۱ــ رسم عریضه دادن به شاه این طور بودکه متظلم، تظلم و عرض خود را درکاغذی نوشته در معبرشاه می‌ایستاد هر وقت شاه می‌رسید کاغذ را بادست بلند می‌کرد یك دفعه فراشها با چوب می‌دویدند به طرف متظلم آن وقت یا پادشاه و یا صدراعظم و یا حاجب‌الدوله صدا می‌کردکه متعرض عارض نشوید ویك نفر پیشخدمت می‌آمد عریضه را می‌گرفت اگرشاه دیده بودکه می‌گرفت و الا به دست شاه نمی‌رسید و جواب داده نمی‌شد .

مردم را ساکت کنند و آرام دهند ، بلکه بازارها بسته نشود فایده نکرد، بلکه مردم درمقام طرفیت بر آمده از بدگفتن و فحش‌دادن مضایقه نکردند . حتی آن که در تیمچهٔ حاجب‌الدوله یکی از سادات اخوی که مسمی به آقا سید ابراهیم بود با امیر بهادر و حاجب‌الدوله طرف شد که عین‌الدوله آقایان را گرفته و خیال تبعید دارد ما مسلمان باشیم و آقایان در این هوای سرد زمستان در حضرت عبدالعظیم گرفتار صدمه و اذیت شماها باشند . مجملا بازارها و سراها تماماً بسته شد ، علاءالدوله حاکم طهران در خیابانها می‌گذشت که دکانهای خیابانها بسته نشود که درخیابان جباخانه نزدیك سبزه میدان رسید به حجرهٔ آقا سیدابوالقاسم‌ـ مذهب دید آقاسید حسن معروف به سیدصاحب‌الزمانی با چند نفری درآنجا مشغول مذاکره می‌باشند . حکم کرد سید بیچاره را از حجره بیرون کشید وگفت: ای سید مفسد آخر کار خودت را کردی و چوب دست خود را به سر و صورت سید کوفتن گرفت ، بیچاره سید محترم را مشلق و مضروب نمود . دکاکین خیابان هم ازاین سوء تدبیرعلاءالدوله بسته شد. خبر به اعلیحضرت پادشاه رسید به عین‌الدوله فرمود: البته مقاصد آقایان را اجراء دارید و آنهـا را تا فردا باید بیاورید به شهر و الا من خودم می‌روم و آنهـا را می‌آورم . اگر چه عین‌الدوله فرمایش شاه را اطاعت نمود و تلفون کرد به حضرت عبدالعظیم که شاه مقاصد و مستدعیات آقایان را برآورده نمود ولی مردم مطمئن نشدند دکانها بسته وشهر به‌حالت بلوا باقی ماند . عده‌ای ازکسبه هم روانهٔ حضرت عبدالعظیم شدند در واقع حضرت عبدالعظیم و طهران یکپارچه آه و فریاد و متصل بهم گردیده . شب جمعه بندهٔ نگارنده و معین‌العلماء آقا سید جمال‌الدین را به خانهٔ خودش برده و شب را با او بسر برده صبح زود درشکه سوار و روانـهٔ حضرت عبدالعظیم شده در بین راه مردم عوام سید را دیده بـه طرف درشکهٔ سید ریخته دست و پای آقا را می‌بوسیدند و صدا به‌سلام و صلوات بلند می‌کردند واین عبارت را می‌گفتند « بردشمن سادات لعنت »

با این حالت هجوم مردم، رسیدن سید به زاویهٔ مقدسه مشکل بود. لذا به درشکه‌چی سفارش کردیم درشکه رانگاه ندارد. درشکه‌چی شلاق‌کش‌اسبهای درشکه را به‌حرکت‌آورده؛ رسیدیم دم دروازهٔ حضرت عبدالعظیم، ازآنجا دیگر عبور و مرور سواره ممکن‌نبود. لذا سید جمال‌الدین از درشکه پیاده شده تا مردم را چشم به او افتاد دور او راگرفته و اورا به حالت صلوات و اجماع به صحن مقدس رسانیده اطراف سید را جمعی گرفته بودند که از صدمه وهجوم مردم سید تلف نشود. آقایان اهل منبر که دیدند سید وارد شد و با بودن او شاید منبر امروز از دستشان برود و زحمات آنها به هدر رود خصوص سیداکبرشاه و آقا شیخ مهدی و حاج شیخ محمدکه این‌سه نفردراین چند روزه خیلی‌زحمت‌کشیده بودند لذا مذکور داشتند که ظهورسید صلاح نیست و باید مثل سابق مخفی باشد . دراین بین جناب‌آقا میرزا ابوالقاسم طباطبائی رسید و به نگارنده به‌حالت تغیر فرمود: من به عین‌الدوله قول داده بودم که سید

ظاهر نشود و منبر نرود چرا او را آوردید؟ نگارنده در جواب گفت: جناب آقا شما قول دادید بنده که قول نداده بودم وانگهی اگر بنا شد شما شهر بروید پس آقا سید جمال‌الدین هم باید ظاهر شود .

بالجمله ، آقایان سید بیچاره را بردند درخانهٔ اعتمادالتولیه مخفی کردند . چون هم‌سید متغیر بلکه خائف شده‌بود وهم جمعی به صدا درآمده بودند لذا جناب آقامیرزامصطفی آشتیانی به بنده گفت ما هرچه بگوئیم آقا سیدجمال باید مخفی باشد شما نشنوید و با هم می‌رویم شهر؛ من تاکار آقا را اصلاح نکنم دست برنمی‌دارم. پس ازاین‌اطمینان سید راحت شده ولی درخانهٔ اعتمادالتولیه یك دو ساعتی توقف نمود .

بالجمله صبح جمعه شانزدهم ذی‌القعدةالحرام سال ۱۳۲۳ هجری که مطابق است با دوازدهم ژانویهٔ ۱۹۰۶ مسیحی بنای آقایان بر مراجعت به شهرتهران شد و زمان تحصن یکماه‌گردید . پروفسور براون درتاریخ خود می‌نویسد : مدت تحصن دوماه طول کشید و این اشتباه و سهو است چه مدت تحصن یك ماه بود که سی روز باشد زیرا که پنجشنبهٔ ۱۷ شوال از تهران هجرت نمودند و جمعهٔ شانزدهم ذی‌القعدةالحرام مراجعت به دارالخلافهٔ طهران نمودند .

و نیز در ترجمهٔ تاریخ آبی که می‌نویسد در آخر ماه ژانویه مطابق با اواسط ماه ذی‌الحجه ۱۳۲۳ بود غلط است . چه مراجعت آقایان از زاویهٔ مقدسه در دوازدهم ژانویه و مطابق با اواسط ماه ذی‌القعده است (۱) .

باری روزجمعهٔ شانزدهم امیربهادرکه وزیردربار بود بااقبال‌الدوله ونصرالسلطنه (۲) و شمس‌الملك که‌آن روز میرآخور بلکه جملةالملك بود و امیرخان سردارکه حاکم زاویهٔ مقدسه بود وبعضی دیگر ازرجال دولت مأمورشدند بحرکت دادن‌آقایان. بازارهای طهران عموماً تعطیل و بسته شد . کالسکه‌هـای دولتی و درشکه‌ها با یدکهای متعدده حاضر شده درشکه‌های کرایه‌ای را هم برحسب تلفون امیرخان سردار ازطهران احضار نمودند . از طرف بزرگان‌طهران نیز درشکه‌ها وکالسکه‌های بسیار حاضرشده خط‌آهن را هم درامروز مجانی‌کردند (۳) حرم و مسجد و صحن و دو مدرسه و صحن امامزاده حمزه وبازار حتی

(۱) رسم نگارنده نیست‌که غلط و اشتباه دیگران را اظهارکنم لکن چون یك‌زمـانی باعث اشتباه خواهد شد و شاید خواننده نسبت سهو و غلط را به نگارنده بدهد به این جهت توضیح و اظهارداشتیم‌که تاریخ خارجه را دراین‌خصوص اعتباری نیست و یامترجمین به اشتباه رفته‌اند .

(۲) محمد ولی‌خان نصرالسلطنه تا در حکومت استبداد کارکرده است او را به لقب اول که نصرالسلطنه است می‌شناسیم از وقتی‌که داخل در خدمات ملی شده است اورا به لقب سپهدار اعظم ذکرمی‌کنیم .

(۳) گویا قیمت بلیطهای ماشین را امیراعظم از خود داد .

بقعۀ صادقیه مملو و پر بود از مردم . ازدحام و جمعیت بحدی بود که خوف خطر وتلف شدن مردم می‌رفت ، درسه ساعت به ظهرروز جمعه در وسط صحن منبر گذارده جناب حاج شیخ محمد واعظ که از طرف آقایان ملقب شده است به خلاق‌المعانی رفت بالای منبر و دستخط شاه را در حضور وجوه علماء و اعیان و اشراف ورجال دولت قرائت نمود . پس از او جناب آقاشیخ مهدی (سلطان‌المتکلمین) و سید اکبرشاه (اشرف الواعظین) رفتند بالای منبر و دستخط شاه را با مستدعیات آقایان قرائت نمودند . ضمنا اظهار تشکر از زحمات امیرخان سردار نمودند ، مردم بـا هم به فریاد بلند صدایشان به زنده باد پادشاه اسلام و زنده‌باد ملت ایران بلندگردید .

این مجلس واین روز اول مجلس و اول روزی بود که صدای زنده باد ملت ایران به‌آسمان رفت و تا به امروز اهل ایران جرئت نداشتند که علنا بگویند زنده‌باد ملت‌ایران. از وضع این‌مجلس برای امیربهادر و نصرالسلطنه و شمس‌الملك خوش نگذشت . چه احدی اسمی از آنها نبرد دعای اهل منبر مخصوص به شاه و علماء و امیرخان سردار بود و دیگر آن‌که این صدای زنده باد ملت ایران به‌گوش آنها تازه رسیده است و معنی قومیت و ملیت را ندانسته‌اند .

صورت دستخط شاه و مستدعیات آقایان از قرار تفصیل ذیل است :

صورت عریضۀ مهاجرین حضور شاه

به‌شرف عرض‌بندگان اعلیحضرت قدر قدرت شاهنشاه اسلام و اسلامیان پناه می‌رساند :که این یك مشت دعاگویان از علماء و قاطبۀ سلسلۀ جلیلۀ علماء و کلیۀ اصنـاف رعیت از حضورمبـارك بندگان اعلیحضرت شهریـاری کـه پاسبان ملت و حامی شریعت است استدعا داریم‌که مقررفرمایند مزیداً لطول‌العمرو رضاءالخاتم‌ـ النبیین صلی‌الله علیه وآله‌الطـاهرین قانون معدلت اسلامی بـر طبق مذهب شیعۀ جعفریه درتمام اقطار و بلاد مملکت علیۀ ایران بین تمـام اصناف من دون استثناء جاری شودکه احدی خارج ازآن قانون احکاماً و حدوداً نباشد و موجب مباهات و مفاخرت بندگان اعلیحضرت شهریاری برتمام سلاطین وجه‌الارض باشد .

صورت عریضۀ اتابك به شاه

قربان خاکپای جواهرآسای بندگان اعلیحضرت قوی شوکت اقدس‌همایونت شوم برخـاطر مهر مظاهر همایون اعلیحضرت قدر قدرت شاهنشاهی روحنافداه پوشیده نیست ، که این غلام خانه‌زاد ازبدو افتخار به جاروب کشی اقدس اعلی تاکنون چهل سـال است همه وقت در هر مأموریت طـالب ازدیاد دعـاگوئی ذات عدیم‌المثال مبارك بوده و درهیچ مورد از این مقصود غفلت نداشته است . ولی در این مقدمه حضرات علماء که قصدی جز دعا و ثنا نداشته‌اند و همه وقت به وظیفۀ

دعاگوئی خودشان مشغول بوده‌اند بطوری پیش‌آمد کار شده که اصل مقصود ازمیان رفته و حالا این غلام خانه‌زاد بیمقدار را درآستان اعلی شفیع انگیخته‌اندکه نظر توجهی ازطرف قرین‌الشرف همایون درانجاح عرایض آنها معطوف وباامیدواری به مراحم شاهانه به دعاگوئی ذات بابرکات همایون مشغول شوند و چون عرایض آنها از روی دعاگوئی محض است این است که به‌عرض آستان مبارك می‌رساند و امیدوار است به شمول مراحم ملوکانه افتخار حاصل نماید .

صورت مقاصد آقایان

۱ ــ محض سلامت ذات اقدس مبارك ، قیمت تمبر را ، که برای عامه اسباب ازدیاد دعاگوئی است ،گذشت فرمایند . اگرچه دراینجا ضرری به دولت متوجه است ولی‌این غلام بیمقدار، درصورت قبول عرض ، آن‌را محض اجراء امرخیر و دعاگوئی علماء و امیدواری عامه از خود تقدیم می‌داردکه به دولت هم ضرری متوجه نشود واسباب مزید دعاگوئی ذات اقدس نیز فراهم آید .

۲ ــ نظر به بی‌احترامی که نسبت به‌حاج میرزا محمد رضا شده ، چون از دعاگویان دولت است اظهار مرحمتی بشود که موجب مزید امیدواری و دعاگوئی طبقهٔ علماء اعلام گردد .

۳ ــ سیئات اعمال عسگر گاریچی ، متصدی راه عراق ، به‌عرض اولیاء دولت علیه رسیده و اجزاء و اتباع او از جانب دولت مورد تنبیه‌شدند. خود عسگررا هم مقرر فرمایند از دخالت به‌کار منفصل و ازجانب دولت توجهی درتنبیه او بشود ،که حد خلاف‌کاری خود را بداند و موجب امیدواری و دعاگوئی عامهٔ رعایا گردد و در عرایض سایر آقایان عظام هم باید ارادهٔ مخصوص مبذول فرمایند که آنها هم مقرون به اجابت گردد .

۴ــ برای رسیدگی به عرایض کلیهٔ رعایا و مظلومین از جانب سنی‌الجوانب همایونی ترتیبی در امرعدالتخانهٔ دولتی داده شودکه رفع ظلم از مظلوم حقاً و عدلاً بعمل‌آید و در اجراء عدل ملاحظه از احدی نشود .

دستخط شاه در جواب عین‌الدوله

جناب اشرف اتابك اعظم : عریضهٔ شمارا ملاحظه نموده توسط شما راقبول فرمودیم . مسلم است علماء عظام دعاگوی دولت هستند. عرایض آنها که برای دعاگوئی ما باشد و صحیح باشد پذیرفته می‌شود . نسبت به‌آنها کمال التفات را داریم . همیشه دعاگو بوده‌اند شما هم التفات و مرحمت ما را به آنها بنمائید . ذی‌القعده ۱۳۲۳ .

ایضاً دستخط شاه به علماء اعلام

جنابان مستطابان شریعتمداران علماء عظام سلمهم‌الله تعالی . جنابان آقاـ

میرزا مصطفی و آقامیرزا ابوالقاسم و آقامیرزا محسن و اعتمادالاسلام را که برای اظهار مطالب‌خودتان نزد جناب اشرف اتابك‌اعظم فرستاده بودید از شرح‌پیغامات شما مطلع شدیم . این مسئله را باید عموم علماء عظام بدانند که رأفت و معدلت ما همیشه بافراد رعیت شامل بوده خصوصاً نسبت به‌علماء اعلام‌که دعاگوی دولت و خیرخواه شخص سلطنت هستند کمال اعتقاد والتفات داشته ، درمقاصد حقهٔ‌آنها همیشه نهایت توجه‌کرده‌ایم . حالا هم‌که شرح اظهارات شما را جناب اشرف اتابك اعظم عرض کرد ، درصدر عریضهٔ او دستخطی صادر شده است‌که برای شما خواهند فرستاد . باکمال امیدواری به‌شهرآمده به‌اتفاق جناب اشرف اتابك‌اعظم شرفیاب شویدکه حسن ظن وکمال رأفت و عقیدت خودمان را مشافههً نیز به‌آن جنابان انحاء و اظهارکنیم وبانهایت آسودگی و امیدواری به دعای دولت و مزید تأییدات و توفیقات ما اشتغال ورزید . شهرذی‌القعده ئیلان‌ئیل ۱۳۲۳ .

ایضاً دستخط اعلیحضرت مظفرالدین شاه

جناب اشرف اتابك اعظم ، چنان‌که مکرر این نیت خودمان را اظهار فرموده‌ایم ، ترتیب و تأسیس عدالتخانهٔ دولتی ، برای اجراء احکام شرع مطاع و آسایش رعیت از هر مقصود مهمی واجب‌تر است و این است بالصراحة مقرر می‌فرمائیم، برای اجراء این نیت مقدس قانون معدلت اسلامیه‌که عبارت ازتعیین حدود و اجراء احکام شریعت مطهره است ، باید در تمام ممالك محروسهٔ ایران عاجلاً دایر شود بر وجهی‌که میان هیچیك از طبقات رعیت مطلقاً فرقی‌گذاشته نشود و در اجراء عدل و سیاسات بطوری‌که درنظامنامهٔ این قانون اشاره خواهیم کرد ملاحظهٔ اشخاص و طرفداریهای بی‌وجه قطعاً جداً ممنوع باشد. البته به‌همین ترتیب کتابچه نوشته مطابق قوانین شرع مطاع فصول آن را مرتب و بعرض برسانید ، تا در تمام ولایات دائر و ترتیبات مجلس آن هم بر وجه صحیح داده شود و البته این قبیل مستدعیات علماء اعلام‌که باعث مزید دعاگوئی ما است همه وقت مقبول خواهد بود . همین دستخط مارا هم به‌عموم ولایات ابلاغ‌کنید . شهر ذی‌القعده ۱۳۲۳

بعداز قرائت دستخط شاه و مستدعیات آقایان ؛ حاج شیخ مهدی سلطان‌المتکلمین و آقا سید اکبر شاه اشرف‌الواعظین در بالای منبر گفتند ، همهٔ علماء و آقایان طلاب متفق و هم‌قسم شدند براین‌که عدالتخانه را از دولت خواهش و تشکیل دهند . شاه هم نهایت مرحمت را فرموده و دستخط تشکیل عدالتخانه صادرفرموده بعد ازاین ظلم وتعدی به احدی نمی‌شود . الآن آقایان روانهٔ شهر خواهند شد طلاب گفتند این دستخط شاه را باید سفراء تصدیق‌کنند و الا ما نمی‌گذاریم‌آقایان از اینجا حرکت نمایند. اختلاف بین آقایان و طلاب

واقع شد آقایان علماء درجواب طلاب گفتند که تاکنون در قول پادشاه خلاف نشده است و پادشاه به نوشتهٔ خود ولیعهد و صدراعظم را برمسند ولایتعهد و صدارت نشانیده است . اگر این دستخط اجراء نشود سایر دستخط ها راهم امضاء نخواهیم نمود . این سوء ظن دربارهٔ دولت که نقض قول و عدم اجراء دستخط باشد به هیچوجه پسندیده نیست و ما اگر بگوئیم سفراء دول دستخط شاه را امضاء و ضمانت نمایند ، هرآینه خلاف ادب و رسم است و در واقع توهین به پادشاه اسلام کرده‌ایم و دیگر آن که حقی به سفراء دادن بارفتن مملکت مصادف خواهد بود . بعض ازآقایان ازقبیل آقاسید محمدرضا و غیره درخیال بودند که اگر آقایان امروز گول و فریب عین‌الدوله را بخورند ، هرآینه آقای بهبهانی و آقای طباطبائی را با تیر بزنند . چه اطمینان عموم به این دونفر است و اگرامروز این دونفر باعین‌الدوله همراه شوند دیگر یأس کلی عموم را حاصل خواهد گردید . و در جواب آقایان مذکور داشتند ما نمی‌گوئیم سفراء امضاء دستخط شاه را بنویسند، بلکه ما می گوئیم صدور دستخط شاه به‌توسط سفیر عثمانی باشد تا رسمیت حاصل نماید و دیگر صدراعظم نتواند عذری بیاورد . آقایان علماء به‌هرزبانی بود طلاب را ساکت نموده و قول دادند اگردستخط شاه را اجراء نکندباز مراجعت‌کنند به زاویهٔ مقدسه . دراین اثناء بین مردم شایع شد که بااین زحمات حالا که آقایان می‌خواهند بادولت صلح کنند بابیها در بین افتاده و مانع شده‌اند . قول آقایان و این شایعه طلاب را از میدان بیرون کرده خواهی نخواهی ساکت شده و آقایان عازم بر حرکت شدند .

آقایـان خواستند سوار کالسکه نشونـد ؛ امیر بهادر گفت اگر سوار کالسکه نشوید بی‌احترامی به شاه خواهد شد ، که کالسکه‌های سلطنتی خالی برگردند . به هرطور بود آقایان درکالسکه‌های سلطنتی نشسته وموکب علماء به طرف شهر حرکت نمود .

مراجعت آقایان به دارالخلافهٔ طهران

روز جمعهٔ شانزدهم شهر ذی‌القعدةالحرام ۱۳۲۳که مطابق بود با ۱۳ ژانویهٔ ۱۹۰۶ مسیحی یك ساعت از ظهر گذشته آقای بهبهانی وآقای طباطبائی و حاج شیخ مرتضی‌آشتیانی و صدرالعلماء طهرانی باامیربهادر وزیر دربار در کالسکهٔ شش اسبهٔ سلطنتی نشسته ، سایر آقایان و طلاب درکالسکه‌های دولتی و درشکه‌های سلطنتی سوار شده ، آقاسیدجمال‌افجه‌ای سوار قاطرشده واز درشکه و کالسکه امتناع‌نمود . یدکهای طلا ونقره وسوارهای نظامی در جلوآقایان باعزت واحترامی‌فوق‌العاده به‌طرف‌شهرحرکت‌کردند، تادم دروازه به‌این‌حالت آمدند . دم دروازه طلاب و سادات عازم شدندکه آقایان را از کالسکه پیاده کنند وسوار قاطر و الاغ شوند تا مردم به فیض دست‌بوسی نایل آیند ، آقایان هم برای آن‌که مردم به فیض برسند بی‌میل نبودند. لکن وزیر دربارگفت: الان سه ساعت به غروب است اعلیحضرت شاهنشاه درقصر دولتی و عمارت گلستان منتظر ملاقات آقایان است واگر آقایان از کالسکه

پیاده شوند سه ساعت از شب گذشته وارد می‌شوند. مناسب این است که پیاده نشوند به همین حال وارد برشاه شویم ، پس از گفتن این کلام رو به‌طرف سوارهای کشیکخانه‌کرده فرمان نظامی داد . یك‌دفعه سوارها اطراف کالسکه را گرفته مردم را عقب‌کردند وکالسکه را وارد و از راه خیابان روانه شدند و در ارك دم‌باغ گلستان وتخت مرمرآقایان را پیاده‌کردند . آقایـان وارد دربار شده ، سـایر آقایان و آقازاده‌ها هم از عقب رسیده در ارك ملحق به آقایان شدند . مردم و کسبه ریختند درارك ، فراشها درب باغ را بستند ، آقایان قدری در اطاق اتابك نشسته پس‌از چند دقیقه باعین‌الدوله و مشیرالدوله رفتند حضور شاه . پس‌از ورود و تعارفات رسمیه شاه فرمود : من سابق، براین اقدام و استدعای شما مـایل بـودم به‌افتتاح عدالتخانه و خودم درنیمهٔ شعبان به نظام‌الملك گفتم که ترتیب عدالتخانه را بدهد. بعد از این شما هر کاری داشته باشید به خود من اظهار نمائید من حاضرم از برای اجراء مقاصد شما . افتخار من به‌این است که دین جد شما را ترویج می‌کنم .آقایان اظهار تشکر نمودند . پس از آن اعلیحضرت گله فرمود از آقایان که چرا در مسئلهٔ خرابی عمارت بانك به‌خود من اظهار نکردید و چرا خودتان بدون اطلاع به‌دولت اقدام‌کردید ؟ آقای طباطبائی در جواب شاه عرض‌کرد: مشیرالدوله و مشیرالسلطنه هر دو حاضرندکه من کراراً به آنها گفتم و نوشتم جوابی‌که هر دو نوشته‌اند حاضر است . بـاری در این وقت جناب آقامیرزا ابوالقاسم طباطبائی با پنجاه نفر سید وارد ارك شدند . بعدازآن آقامیرزا مصطفی آشتیانی باجمعی کثیر از طلاب و سادات وارد ارك شده مردم هم‌که دیدند درهای ارك را بستند وتوقف آقایان بطول انجامید از خارج ارك صداهای خودرا به‌صلوات بلندکرده هیاهو وغوغا بلند شدکه شاه به گوش خود شنید و مضطرب شد .

آقایان از زحمات امیرخان سردار (امیراعظم) وکفایت اوخدمت شاه اظهار تشکر نمودند . اعلیحضرت یك انگشتری بریلیان از انگشت خود درآورده به‌امیرخان سردار خلعت و آقایان را اذن مراجعت داد.

این اول مجلسی بودکه گفتگوی بین علماء و شاه به‌طریق مباحثه و رد و بدل بود . چه تااین زمان رسم این بود که هرچه پادشاه می‌گفت مخاطب و مستمع حق رد و جواب نداشت ، جز سکوت تکلیف دیگری نبود. آن‌وقت صدراعظم و یا یکی از وزراء در مقام معذرت و شفاعت از طرف مخاطب شاه یك دوکلمه سخن می‌گفت لکن در این مجلس شاه آنچه می‌فرمود علماء در مقام جواب و رد مضایقه نمی‌کردند و نیز این اول مجلسی‌بودکه شاه در مقام تکلم ، لفظ (من) و (مرا) ادا کرد . سابق براین لفظ (ما) و (مارا) می‌گفت (مافرمودیم ، ما اذن دادیم ، ما چنین خواستیم) ولی امروز می‌فرمود : من توقع از شما نداشتم ، من مروج دین جد شما می‌باشم ، من درمقام مقاصد و مستدعیات شما حاضرم و نیز سابق‌براین سلاطین ایران به سید و ملا، آخوند می‌گفتند، دراین‌مجلس شاه می‌فرمود:

آقایان من از شما خواهش دارم .

بالجمله آقایان از حضور شاه ؛ برخاسته به خانه‌های خود مراجعت کردند . مردم اطراف آقایان را گرفته ، جمعی آقای طباطبائی را به‌خانه آورده ، جمعی آقای بهبهانی را به خانه‌اش رسانیده ، گروهی اطراف آقای صدرالعلماء را گرفته ، از درب خانهٔ امام جمعه به‌منزل خودشان بردند .

در این روز اجزاء امام جمعه نهایت معقولیت را بخرج دادند . زیرا که از ورود مهاجرین اظهار مسرت و خوشحالی می‌نمودند و ازگذشتن آقای صدرالعلماء از درب‌خانهٔ ایشان باآن ابهت و جلال از مخالفت باآقایان نادم شده و در شب چراغانی دکاکین متعلق به ایشان را نیز چراغانی نمودند و از امروز امام‌جمعه همراه شد و ازآقایان دیدن نمود و تا زمان بمباردمان مجلس امام‌جمعه با علماء همراه بود بهرجهت آقایان با نهایت جلال و احترام به‌منازل خویش رسیدند . آقاسید جمال افجه‌ای که سوار قاطر بود و درکالسکه سوار نشد ، باآقا سید جمال واعظ، اول شب را با صدای صلوات و تکبیر مردم به خانهٔ خویش رسیدند .

آقاسیدجمال واعظ نخست درخانهٔ آقاسیدجمال افجه‌ای ورود نمود و اندکی درآنجا مکث‌کرد. متجاوز ازسیصد نفرازمردم اجتماع‌کرده و او را سوار الاغ نموده به احترام تمام اورا به‌خانهٔ خودش‌که نزدیك سیدنصرالدین بود رسانیدند . آقا سیدجمال واعظ به‌نگارنده گفت: از این ورود دانستم بهتر و بزرگتر ریاسات ، حجةالاسلامی است و من باید در این رشته کارکنم تاخودرا به‌مقام اجتهاد برسانم . این بود که بعد ازاین بنای درس خواندن را گذارد و نزد یکی از اساتید شروع به خواندن رسائل وفقه‌کرد و در اخفاء آن نهایت سعی را داشت . بعضی اوقات‌که شبها نزد او می‌رفتم اشکالات رسائل را از بندهٔ نگارنده‌می‌پرسید وبه طریق مباحثه و ایراد مطالب فقه واصول را از نگارنده اقتباس می‌نمود . نگارنده اگر چه مضایقه نداشتم ولیکن بطور افاده حل مشکل او را می‌نمودم . مجملاً معین حضور که از اجزاء انجمن مخفی بود در ورود آقایان نهایت سعی و کوشش را نمود و درچراغان بازار آنچه در قوه داشت ظاهر نمود .

اعتصام‌السلطنه پسرمعیرالممالك واشخاصی‌که هواخواه امین‌السلطان‌بودند نیزخدمات خود را به‌آقایان ظاهر می‌ساختند .

روز شنبهٔ هفدهم ذی‌القعدةالحرام سنهٔ ۱۳۲۳ مطابق با ۱۳ ژانویهٔ ماه فرانسه سال ۱۹۰۶ میلادی و یکم شهریور ماه قدیم و ۳۱ کانون‌الاول و ۲۹ دی‌ماه جلالی مردم‌طهران استشمام رایحهٔ طیبهٔ مقدسهٔ حریت را نموده و بنای دیدن ازآقایان راگذاردند . فوج‌فوج، دسته‌دسته، به‌دیدن آقایان می‌آمدند . شعرا قصاید خودرا می‌خواندند ، شب‌یکشنبه چراغان باشکوهی درطهران بود. آقایان چندروزی‌گرفتار دید وبازدید بودند. شاهزادهٔ عین‌الدوله

دیدن از آقایان کرد. لیکن درمنزل آقایان غلیان و چائی از خودش صرف می‌نمود . یعنی آبدار و قهوه‌چی همراه خودآورده بود. از چای خودش و قند خودش چای آشامید. دیگر از ترس آن‌که شاید او را مسموم کنند و یاآن‌که برای شاهزادگی خود این‌کار را اضافه‌بر صدور سابق کرد . معلوم نبود بهرجهت علاءالدوله رااز حکومت طهران معزول وشاهزادهٔ نیرالدوله را بجایش منصوب نمود .

فهرست کارهای غیر قانونی علاءالدوله درحکومت طهران

عمده ومهم‌ترین کارهای غیرقانونی علاءالدوله درحکومت طهران از این قراراست : اول چوب زدن تجارکه سابقاً ذکرشد ، دوم عصا زدن بدست خودش به‌آقا سید حسن صاحب‌الزمانی در روزی که نمایندگان آقایان را در خـانهٔ عین‌الدوله نگاه داشته بود ، یعنی دو روز قبل از ورودآقایان به شهر . سوم بی‌احترامی به مدبرالممالك مدیر روزنامهٔ تمدن‌که چرا در وقتی‌که کالسکهٔ عین‌الدوله از خیابان عبورکرد سنگ به کالسکه خورد و بی‌احترامی به کالسکهٔ صدراعظم شد؟ مدبرالممالك جواب داد سنگ خوردن به کالسکه چه ربطی به من دارد ؟ در جواب‌گفت: کالسکه مقابل منزل شما که رسیده بود سنگ به او زده شد . مدبرالممالك گفت پس تقصیر بر صاحب خانه وآن‌که بالا خانه‌را درخیابان بنا کرده است. علاءالدوله بغضب رفت‌که این‌آخوند جوان با من سؤال و جواب می‌کندآها بچه‌ها ! سزای این‌آخوند رابدهید . بیچاره مدبرالممالك که درآن وقت مدیرالشریعه بود به تقصیر آن‌که زبان آوری‌کرد نزد حاکم ، شلاق مفصلی نوش جان‌کرد. لیکن بعدها ملتفت شدکه تقصیر از زبانش نبود بلکه ازعمامهٔ او بود، چه سنگ زدن به کالسکهٔ صدر اعظم درآن وقت جز از اهل عمایم دیگر درقوهٔ احدی نبود . (به این‌جهت مدیرالشریعهٔ معمم مدبرالممالك مکلا شد و امروز صاحب یك روزنامهٔ بزرگی است و در این انقلاب مشروطیت صدمات و لطمات بسیار به او وارد آمد و در زمان محمد علی‌شاه بطور مخفی مسافرت به‌خارجه‌کرد و اگر گرفتار شده بود حتما مثل ملك‌المتکلمین مقتول می‌شد ، خدماتش به مشروطیت بعد ازاین خواهد آمد .) لیکن علاءالدوله ازجهت تدین و ناموس و عفت خواهی و نگرفتن رشوه از اقران و امثالش بهتراست . هرجاکه حکومت‌کرد آنجا را بخوبی منظم داشت ، اگرسفاك بود رشوه خور نبود ، اگر ظلم می‌کرد ملاحظه از فقرا می‌نمود ، ازفاسق وفاجر و قمار متنفربود . درحکومتش اول‌کاری‌که می‌کرد فاحشه خانه‌هارا می‌بست، ازمشروطیت همراهی کرد ، اگر چشم از اعمال حکومت طهرانش بپوشیم او را از مؤسسین مشروطه می‌دانیم . زحماتش را در مشروطیت در تاریخ نوشتیم و انشاءالله خواهد آمد . بهرجهت علاءالدوله به‌مراتب شتی ازنیرالدوله بهتربود . مردم بلکه آقایان ازحکومت علاءالدوله بهتر راضی بودند تـا حکومت نیرالدوله . در واقع عین‌الدوله انتقامـی کشید از آقایـان که حکومت را از علاءالدوله گرفت و به شاهزادهٔ نیرالدوله داد . از رباعی که در زمان

حکومتش نشریافت مستفاد می‌شود تنفر از او چنانکه شاعر درمقام خطاب به مظفرالدین شاه گوید :

خسروا خبط کرده‌ئی تا کی نیرالدوله و حکومت ری ؟
یک نشابور او زیادش بود به و به به عجب عجب هی‌هی!

شاهزاده نیرالدوله حاکم جدید با آن‌که با آقای طباطبائی معاهد و هم قسم بود و به قرآن مجید قسم یادکرده بود که درخیال مقدس آقای طباطبائی همراهی‌کند، ذره‌ای از ظلم و مخالفت قسم کوتاهی نکرد و اگرسوگند خورده بودکه مخالفت‌نماید با آقایان ومانع باشد از مقصود مقدس آنهـا هرآینه می‌نوشتم خلاف سوگندش نکرد . لیکن چون قسم بر معاونت و همراهی‌یادکرده بود می‌نویسم خلاف‌کرد وخیلی هم خلاف‌کرد ، چنانچه خواهد آمد .

شاهزادهٔ ظفرالسلطنه حاکم‌کرمان هم وارد تهران شد و آقایان عازم بودندکه از او عقبه‌کنند ، بلکه دربین طلاب مذاکره بود که باید اورا بیاورند درمحضرآقایان و سیاست کنند . بعنوان مأموریت تبریز و حکومت ارومیه از طهران خارج شد . فقط هزارتومانی فدیه داد به‌بعض آقازاده ها و به سلامتی درگذشت . لیکن خواست خدمت آقای طباطبائی برسد و از عمل زشت خود توبه و استغفارکند . آقای طباطبائی او را راه نداد تا آن که جناب‌آقا میرزا ابوالقاسم مجتهد طباطبائی را شفیع نمود به این طور که آقای طباطبائی درخانهٔ جناب معظم‌له بودکه ظفرالسلطنه وارد شد . جنابش او را خدمت پدر خود آورد و عذرکارهای خود را خواست و اعتراف به تقصیرخودکرد . بعضی را هم بکلی منکرشدکه بدون اطلاع و اجازهٔ من اعدل‌الدوله و برادرش این بی‌احترامی را به حاج میرزا محمد رضای کرمانی وارد آورده‌اند . بالاخره از تهران خارج شد، در ارومیه هم‌نتوانست‌حکومت‌کند، درآذربایجان هم زیست نتوانست ، چه تبریز او را راه ندادند مدتی در دهات سیرمی‌کرد.

عین‌الدوله چند تلگراف متوالی به جناب حاج میرزا محمد رضا کرمانی مخابره نمود که عماً قریب فرمانفرما وارد کرمان می‌شود . شمارا مجللا به‌کرمان عودت خواهد داد و تجلیلات شمارا از طهران فراهم می‌آوریم . دیگر ازاجراء دستخط شاه و مستدعیات آقایان حرفی نبود و به مسامحه و مماطله امروز را به فردا می‌گذرانیدند .

روزنامهٔ ادب راهم‌توقیف کردند برای‌آن‌که نویسندهٔ‌آن ازحدود خویش‌تجاوز‌نموده مقالاتی را می‌نویسد که مشتمل بر الفاظ منفور سلطنت است از قبیل: مشروطه وجمهوری و آزادی و مساوات و برابری. انجمن مخفی هم این ایام شعباتش متعدد است . طلاب و اهل علم و شاگردان مدارس ازجهت بیداری مردم و شبنامه نوشتن وچرا روزنامهٔ ادب توقیف شده است سعی خودشان را می‌نمایند . یك روز هم بندهٔ نگارنده ازطرف آقای طباطبائی برای ملاقات اعتمادالسلطنه وزیـر انطباعات رفتم ، پس از ملاقات مذاکره از توقیف

روزنامهٔ ادب بمیان آمد. جواب داد: تقصیر از من نیست بر حسب حکم اتابك روزنامه را توقیف کردند.

عین‌الدوله در خیال تبعید و نفی آقا سید جمال واعظ افتاد. برای این‌که این سید جلیل و واعظ نبیل مردم را بخوبی بیدار و آنهارا به حقوق خود آگاه می‌نماید. تبعید آقا سیدجمال اگرچه‌کار سهل و آسانی نیست لکن‌مقدماتی‌که عین‌الدوله تمهید نموده واشخاصی را دیده‌که اگر تلف‌کردن این سید راهم می‌خواست هر آینه به مقصود خود می‌رسید. لکن چیزی‌که مانع اتلاف اوگردید همانا مسلمانی و تدین اعلیحضرت مظفرالدین‌شاه است.

تبعید سید جمال واعظ ومسافرت او به بلدهٔ‌طیبهٔ قم

بعداز مراجعت حجج اسلامیه وطلاب، از زاویهٔ مقدسه به طهران، هریك از آقایان درمنزل خود مشغول پذیرائی مردم بودند، جز آقاسید جمال واعظ‌که عین‌الدوله می‌گفت شاه ازهمه‌کس وهمه چیز اغماض وعفو فرموده است، مگرازسید جمال، علیهذا شب اول ورود آقای طباطبائی پیغام داد به سیدکه شب را بیائید منزل من بخوابید ودرخانهٔ خود نمانید. سید شب‌را درخانهٔ خودنماند ورفت درخانهٔ آقای طباطبائی. صبح آن شب‌امیرخان سردار آمد خدمت آقای طباطبائی وبه آقا سید جمال‌گفت هرچه وهرقدر به اتابك التماس و از او استدعاکردم‌که شمارا عفوکند قبول نکرد. عجالتاً چند روزی از انظار مخفی باشید وباکسی مراوده نکنید تا این عموی لجوج و مستبد را از صرافت شما بیندازم و من تا اندازه‌ای که ممکن است باشما ومقصد شما همراه می‌باشم. آقا سیدجمال قبول‌کرد وچندی ازخانهٔ خود خارج نشد. دراین اثناء علاءالدوله ازحکومت طهران معزول و نیرالدوله حاکم گردید. اول خدمتی‌که به عین‌الدوله‌کرداین بود که نوشت به‌جناب آقای حاج شیخ مرتضی‌آشتیانی که بهتراین‌است آقا سید جمال مشرف شود به ارض اقدس و مشهد مقدس به‌عنوان زیارت. مخارج سفر ایشان را هم خودم متحمل می‌شوم (الی آخره). آقای حاج شیخ مرتضی آن کاغذ را فرستاد برای آقا سید جمال در مجلس حاج شیخ مرتضی عده‌ای از طلاب علوم حاضر بودند، از مضمون کاغذ مطلع شده خبر به سایر طلاب رسید. حضرات طلاب درخانهٔ آقای بهبهانی اجتماع نموده وگفتندکه ما هرگز نمی‌گذاریم آقا سید جمال راتبعید کنند. امروز که سید را تبعید کردند فردا شما را تبعید خواهند نمود. آقای بهبهانی به ملاحظهٔ این که حالا تازه با دولت مصالحه شده است می‌خواست طوری رفتار نماید، که باعث کدورت ونقار درباریها نشود، لذا حضرات طلاب را هر قسم بود ساکت فرمود. یك شب آقا شیخ مهدی سلطان‌المتکلمین را فرستاد نزد عین‌الدوله، که شاید بتواند او را از این خیال منصرف نماید، با این‌که صدراعظم درد پایش را بهانه‌کرده وکسی را به‌خود راه نمی‌داد، لیکن حاج شیخ مهدی براو وارد شده پیغام آقای بهبهانی را رسانید وضمناً هم از فرمایشات مدبرانه و نصایح عاقلانه فروگذار نکرد. عین‌الدوله گفت: محال است این

خواهش آقا راقبول کنم. البته باید سید جمال دهۀ عاشوراء را درطهران نباشد چه مذاکرات منبری او باعث فتنه و آشوب خواهدگردید . بالاخره عین الدوله صریحاً قسم خورد که اگر سید جمال خودش نرود او را می کشم . اما اگربخوبی خودش رفت قول می‌دهم که بعد از عاشوراء اورا معاودت بدهم وشخص اعلیحضرت همایونی هزارتومان مرحمت می کند، برای جبران ضرر آقا سید جمال. سلطان المتکلمین مراجعت نمود وجواب را خدمت آقای بهبهانی عرض کرد. جنابش سیدجمال را احضار نمود و فرمود: من میل دارم برای اتمام حجت شما یك سفری ولو مختصراً هم باشد به بلدۀ قم بروید وبه شما قول می‌دهم که بعداز عاشوراء مراجعت کنید. آقا سیدجمال گفت: مقصود همۀ ما ازعلماء اعلام وطلاب و وعاظ و تجار فقط این است که شاه مجلس شورا بدهد . اگر من بدانم مجلس دادن موقوف و منوط به کشته شدن من است باکمال رضا و رغبت و میل برای کشته شدن حاضر می‌شوم . آقای بهبهانی فرمود: این لفظ هنوز زود است و به زبان نیاورید فقط به همان لفظ عدالتخانه اکتفاء کنید تا زمانش برسد. باری دو سه روز بعداز این مقدمه جناب آقا میرزا محسن و جناب سلطان المتکلمین رفتند منزل آقا سید جمال، درحالتی که آقا سید محمدرضا شیرازی و آقا سید حسین بروجردی (مدیر الاسلام) وآقا شیخ علی بروجردی وآقا شیخ محمد بروجردی و آقا میرزا علی قمی وجمعی دیگر ازطلاب نزد سید جمال بودند. جناب آقا میرزا محسن فرمود: خدا می‌داند آقای حجةالاسلام آنچه درقوه داشت سعی کرد که شما نروید ولی قبول نشد . آقا سیدجمال گفت : من در چند شب قبل که خدمت حضرت آقا رسیدم عرض کردم اگر صلاح این ملت نجیب ایران به کشته شدن من باشد من حاضرم خود و اولادم را فدای این مقصود مقدس نمایم ، سفر کردن و مهاجرت به قم که نهایت آمال من است . سلطان المتکلمین هزارتومان بلیت بانك (اسکناس) از جیب خود بیرون آورده تسلیم سید نمود وگفت:قبض رسید بنویسید. سید مبلغ را دریافت نمود و قبض الواصل داد . حضرات حاضرین دیدند سید قدری سکوت نمود ، بعداز چند دقیقه گفت : نوشتۀ رسید را غلط نوشته‌ام آن را بدهید عوض کنم ، نوشته را گرفته و پاره کرد ومجدداً به این مضمون نوشت :

> اگرچه من بنده کمال افتخار را دارم که مورد مرحمت پادشاه اسلام خلدالله ملکه واقع شوم ولی دراین موقع مسافرت چون که فقط غرضم امتثال امرسلطان اسلام وتشیید شرع مقدس است ازقبول این وجه ابا وامتناع دارم.

حرره الاحقر جمال الدین الواعظ الموسوی .

حاضرین تعجب کردند ازکار سید ، که در این موقع مسافرت و تنگدستی و قرض داشتن از قبول این مبلغ گزاف امتناع نمود . لیکن این کار سید و رد او پول را، کاری بسیار صحیح بود ، چه هم شرف وبزرگواری او را ثابت می کند وهم جان اورا نگاهداشت. اعلیحضرت مظفرالدین شاه از این حالت سید و سفر کردنش بی اندازه متأثر و متغیر شده

بود و به عین‌الدوله فرموده بود: با سادات طرف شدن عاقبتی وخیم دارد . باری آقا سید جمال مصمم بر عزیمت سفر گردید و حسب‌الامر کاغذی نوشت به عموم طلاب که مسافرت من از روی کمال میل و رغبت است ، اکراه و اجبار در کار نیست . فوراً از شیخ حسن دلال که همسایهٔ آقا و مرد شایسته‌ای‌است هفتاد تومان به عنوان قرض گرفته وشیخ‌حسن مزبور یك کالسکه برایش اجاره‌کرد تا قم . طلاب خبر شدند ، اجتماع نمودند ، فریادها بلند کردند ، که الان می‌رویم بازار و مدارس را تعطیل می‌کنیم . سید به استادی وتدبیرفرمود: عجالةً امروز را صبر می‌کنم و سفر را به تأخیر می‌اندازم تا پس فردا شاید راه علاج و چاره بجویم . به‌هرطور بود طلاب را ساکت و متفرق نمودکالسکه را هم با پسر و نوکرش فرستاد خارج دروازه ، دوساعت به غروب مانده درحالتی‌که عیالش مشغول وضع‌حمل بود و همان وقت پسری زائید که به مناسبت نامش را سیدرضا گذاردند یعنی راضیم به رضای خدا. باری سید به اتفاق سلطان‌المتکلمین رفت بیرون دروازه (فخرج منها خائفاً یترقب) و با سلطان وداع نموده با پسرش میرزا محمد علی و نوکرش مشهدی مهدی سوار کالسکه شده وبه طرف قم روانه شدند .

روز دوشنبهٔ بیست و ششم ذی‌الحجةالحرام ۱۳۲۳ آقا سید جمال با این‌حالت روانهٔ قم شد ، دو شب در راه بود، روز چهارشنبه (۲۸) وارد قم شد ، علماء قم نهایت احترام و پذیرائی را دربارهٔ او بجا آوردند . خصوصاً جناب آقا سید عبدالله مجتهد قمی ، که بیش از دیگران با سید همراه بود. ازطرف نیرالدوله حاکم طهران هم تلگرافی درتوصیه واحترام سید به اعتضادالدوله حاکم قم مخابره شد. آقا سید جمال در ایام عاشوراء جائی منبرنرفت و هرکس هم از او دعوت نمود قبول نکرد و با احدی مراوده نداشت ، مگر با آقا میرزا محمدخان لسان‌الممالك رئیس تلگرافخانهٔ قم، که مشارالیه نسبت به سید همراه بود. آن هم برای توصیه وسفارشی بود، که سراً ازطرف انجمن مخفی به مشارالیه شده بود . از معاونت مالی و غیره دربارهٔ سید دریغ نفرمود . (لسان‌الممالك در مهاجرت کبری خدمات عمده به مشروطه نمودکه در جلد سوم خواهد آمد) .

بازگشت سید جمال واعظ بـه طهران

روز دوشنبهٔ نهم محرم ، سه تلگراف از طرف آقای بهبهانی و عین‌الدوله صدراعظم ونیرالدوله حاکم طهران به سیدجمال مخابره شد و اذن معاودت به طهران را داده بودند . دو روز دیگرهم سید درقم مانده یك روز هم برحسب خواهش لسان‌الممالك منبر رفت و موعظه نمود .

غروب روز جمعهٔ سیزدهم ، سید جمال‌الدین وارد زاویهٔ مقدسهٔ حضرت عبدالعظیم گردید. طلاب و تجار در خیال بودندکه سید را با احترام وارد شهر طهران نمایند، لکن بعضی از آقایان صلاح ندیدند .

صبح روز شنبهٔ چهاردهم ، جناب آقا میرزا محسن برادر آقای صدرالعلماء و جناب

آقا میرزا محمد صادق طباطبائی ویك دونفر ازتجار سیدجمال‌الدین را وارد به شهر نمودند. در همان روز پس از دیدن آقای طباطبائی و آقای بهبهانی، به‌همراهی حاج شیخ مهدی سلطان‌المتکلمین رفتند نزد عین‌الدوله و در آن مجلس به شاهزاده عین‌الدوله گفت : من معرفی خود را به شما می‌کنم. من طرفدار و پارتی احدی نیستم وکسی را حمایت‌نمی‌کنم فقط غرض من تبدیل سلطنت کنونی است به سلطنت قانونی اسلامی ، به‌عبارت اخری‌مقصود من خدمت به دولت و ملت است ، منظور من قوام و استحکام دولت است و تـا قوه دارم دراین کارمجاهده خواهم‌کرد و امیدوارم هیچ چیزمانع از این مقصود من نخواهد بود . عین‌الدوله هم آنچه قوه داشت در تخویف سیدکوتاهی ننمود. باری مبلغ هزار تومان که تا امروز نزد سلطان‌المتکلمین بود به سید جمال داده شد. سید هم دیگر محذوری نداشت قبول نمود و بر احترامات سید افزوده گردید و در بالای منبر صریحاً مطالبهٔ قانون و تشکیل عدالتخانه و اجراء دستخط شاه را می‌نمود و مردم را بهیجان می‌آورد.

در اواسط محرم کاغذی از عتبات عالیات رسید ، که آقا علی اکبر بروجردی از طهران به آقایان نجف نوشته است که : اشخاصی که رفته‌اند به زاویهٔ مقدسه و مطالبهٔ عدالتخانه می‌نمایند ، معدودی از طلاب می‌باشند ربطی به حجج اسلامیهٔ طهران ندارند . حجج اسلامیهٔ طهران اصلا وابداً از شهر طهران خارج نشده وبا عین‌الدوله نهایت دوستی را دارند و از عدالتخانه متنفر می‌باشند و یقین دارند اگر عدالت در ایران جاری شود درب خانه‌هـای آقایـان بسته خواهد شد . علی‌المذکور عین آن مکتوب را فرستادند خدمت آقای طباطبائی کـه فحص فرمـایند آقا علی اکبر بروجردی کیست و مقصودش چیست ؟ این بود که در شب ۱۷ محرم ۱۳۲۴ شریف‌الواعظین قمی در تکیهٔ درخونگاه ، که مجلس روضه و بانی مجلس آقای طباطبائی بود درحضور آقایان دربالای منبر گفت : که اسلام غریب است وپس از مدتی که علماء اعلام طهران دامن همت و فتوت بکمر زده وعازم شده‌اند که اسلام را یاری نمایند ومتحمل صدمات شده‌اند که بلکه مسلمین ازعدالت بهره‌مند شوند. یك نفر از اهالی بروجردکه سالها دراین پایتخت از لباس اسلام وازملت نان خورده چنین وچنان نوشته است. وا دیناه، وا اسلاماه ، باری چون برادرحاج علی‌اکبر که آقا عماد باشد دراین مجلس حاضر بود و از اشخاص صحیح و درست بود لذا شریف‌الواعظین به ملاحظهٔ احترام این برادر گفت این مکتوب ظاهراً از شخص مسلمان نبوده وشاید عبدالمحمود یهودی این کاغذ را برای تضییع یك شخص مسلمانی و یا غرضی دیگر نوشته است . به هرجهت هیجان وحرارت فوق‌العاده در مردم وعامهٔ اهالی پدیدآمده است و جداً ازحجج اسلامیه مطالبهٔ اجراء دستخط و انعقاد عدالتخانه را می‌نمایند.

این ایام آقایان علماء کارشان رو به ترقی و در نهایت احترام و اعتبار در امور سیاسی و دولتی‌مداخله می‌کنند. زمانی‌که آقایان در زاویهٔ مقدسه متحصن بودند واز رجال

درباری ومنسوبین سلطنتی احدی جرئت نداشت که ظاهراً با آنها همراهی واز آنها معاونتی نماید ، جز معدودی که ازجان خود گذشته ، آنها هم با نهایت ملاحظه و خوف رفتار می‌نمودند. لیکن این‌ایام علی‌الظاهر وسایل تقرب به آقایان را اهم امانی و مقاصد خود قرارمی‌دهند. نگارنده برای مقیاس این زمان، با چند روز قبل ،که‌آقایان در زاویهٔمقدسه بودند، ازبرای خوانندهٔ تاریخ یك راپورت مخفی ویك مذاکرهٔ مخفی را استشهادمی‌آورم. و نیز دسایس شاهزاده عین‌الدوله راکه چگونه سلوك می‌کرد با آقایان، و به‌چه سعی و از چه راه می‌خواست میان آنها را اختلاف اندازد ، ذکر می‌کنم . پس ازآن به رشتهٔ تاریخ معاودت می‌نمایم و راپورت مخفی صورت آن از این قرار است :

راپورت مخفی

روز یازدهم ذی‌القعده (۱۳۲۳) ، اعتصام‌السلطنه فرستاد عقب من ، که نایب حسین هستم ، رفتم خدمتشان مرا برد در حیاط خلوت پشت اندرون ، فرمود : چند کاغذ برای آقایان نوشته‌ام با بعض امانتها باید بروی به زاویهٔ مقدسهٔ حضرت عبدالعظیم ، کاغذها و امانتها را طوری برسانی ، که کسی مطلع نشود؛ چه آدمهای عین‌الدوله و امیربهادر خیلی مواظب هستند ، مبادا گیرافتی . گفتم اطاعت می‌کنم و مطمئن باشید ، بعد سه‌کاغذ به من دادکه به خطوط مختلفه نوشته بودند، خط نسخ، خط زنانه، به علامتهای حروفی و چند امانت هم داد و گفت یکی‌ازاینها مال‌آقای‌آقا سید محمد مجتهد است، یکی متعلق به‌آقاسید عبدالله مجتهد است ، یکی هم مال آقا شیخ مرتضی .کاغذها راگرفتم و سه امانت عبارت بود ازسه بسته پول زرد و هربسته چهل اشرفی چهار تومانی ، که جمعش می‌شود صدوبیست اشرفی چهار تومانی .گفت : اینها را به همان آقایانی‌که صاحب‌کاغذند بده و رسید بگیر و بیا . من گفتم : فردا پیش از اذان صبح می‌روم که کسی مرا نبیند. بعدآمدم خانه یك جیب در توی شلوارم دوختم وکاغذها وپولها راگذاشتم در توی جیبها و آمدم در طویله ، بـه مهتر گفتم صبح پیش از اذان صبح جو یابوی‌کرند را بده ،که من می‌خواهم بروم جائی‌کار دارم . فردای آن روزکه روز دوازدهم بود آمدم طویله اسب را سوار شده از دروازهٔ غاربیرون رفتم ، از راه جوانمرد قصاب ، همه‌جا ازبیراه رفته، نیم فرسخ ازبالای شاهزاده عبدالعظیم، از آنجا سرازیر شدم . وقتی رسیدم حضرت عبدالعظیم ، آفتاب می‌خواست تازه طلوع کند ، اسبم را بردم در دکان علافی‌که آشنا بود بستم و رفتم منزل آقای آقا سید محمدکه خانهٔ مشهدی عباسعلی‌گمرکچی بود . درآن اطاقی‌که آقا منزل داشت دو نفر هم آنجا بودند ،که با هم صحبت می‌داشتند و معلوم بود تازه از حمام آمده بودند . یکی از آن دونفر می‌گفت: حال ما شباهت دارد به‌حبیب‌بن

مظاهر و مسلم‌بن عوسجه که در حمام قرار گذاردند بروند به‌کربلا و یاری کنند از حسین‌بن علی. آنها مذاکره می‌کردند من گریه می‌کردم برحال مظلومیت و بی‌کسی آقایان. به هرجهت وارد شدم به اطاق آن دو نفر؛ از ورود من خائف شدند به‌آنها گفتم نترسید من ازدوستانم، کاغذ را درآورده دادم به‌آقا، پول را هم دادم رسید گرفتم، از آنجا رفتم منزل آقا سید علاءالدین (اعتمادالاسلام)، کاغذ را دادم رسید پول گرفته پول را هم دادم، بعد رفتم منزل آقا میرزا مصطفی برادر آقا شیخ مرتضی کاغذ و پول ایشان را هم دادم، خدمت ایشان دو تومان انعام داد به‌من، نگرفتم. رفتم در منزل شیخ حسین دوچای و غلیان صرف‌کرده اسبم را سوار شده آمدم شهر خدمت آقای اعتصام‌السلطنه و انجام خدمت را با رسیدها خدمتشان دادم. فرمایش کرد نایب حسین باشد تا تلافی این کارت را بکنم (امضاء نایب حسین).(۱)

مذاکرهٔ مخفی

این ایام محرم و صفر آقاسید برهان خلخالی نگارنده را ملاقات نمود که وزیر دربار (امیر بهادر) را می‌شناسی و تقربش را به اعلیحضرت بخوبی می‌دانی، اگر کاری بکنی که بین او و آقای طباطبائی راصلح و صفائی واقع‌شود، هرآینه ما بزودی به‌مقاصد خود نایل خواهیم آمد و همین قدر آقای طباطبائی به‌زبان خودش به‌او بگوید ترقی مملکت و دولت و قوت دین اسلام به‌تشکیل عدالتخانه‌است البته وزیر دربار با آقایان همراه خواهد شد و مواد دستخط شاه را اجراء خواهد داشت. نگارنده در جواب او گفت: عریضه‌ای که آقایان در حضرت عبدالعظیم به شاه عرض کردند و مستدعیات خودشان را در آن نوشته بودند به خط جناب حاج‌شیخ مرتضی‌آشتیانی است، ودر ذیل‌آن به‌خط‌آقای طباطبائی‌کلمهٔ عدالتخانه نوشته شده است و همهٔ علماء اعلام آن را امضاء داشته‌اند. برای وزیر دربار حجت کافی نیست که البته باید از زبان آقای طباطبائی بشنود. سفیر عثمانی برای‌آقای طباطبائی پیغام دادکه از الحاق این لفظ عدالتخانه به عریضهٔ مستدعیات اگر مرا ممکن بود و محذوراتی نداشتم هرآینه می‌آمدم وپای شما را می‌بوسیدم چه‌آنچه بخواهید در این لفظ مندرج است. امر به‌این واضحی که حسن آن‌را همه‌کس می‌داند چه شده است که وزیر دربار مشروعیت آن‌را نمی‌داند که باید از زبان آقا بشنود؟ مقصود و واقع امر را بگوئید. سید گفت: واقع امر این است که امیر دوستی آقایان‌را طالب است. شما اگر آقای طباطبائی را در خانهٔ خودتان بیاورید و امیر هم بیاید و ثالثی دربین نباشد، که مقاصدشان را با یکدیگر بگویند، هرآینه پانصد تومان به‌تو خواهد داد. نگارنده گفت از عهدهٔ من خارج است چه اولاً آقایان دیگرمطلع می‌شوند از این ملاقات مخفی و همین احداث نفاق می‌کند بین

۱ ـ نایب‌حسین از صاحب‌منصبان نظامی و شخصی است راستگو ودرستکار.

آنها ، ثانیاً آن‌که آقای طباطبائی اگر بدون سابقه وارد شود و امیر را ببیند و یاامیر بهادر بر او وارد شود همان آن متغیر شده مراجعت می‌کند . سید برهان گفت : پس کاری بکنید بلکه با آقازاده‌های آقا دوستی کند . نگارنده گفت : از این‌که به آقازاده‌ها مقصود شما رااظهار نمایم مضایقه‌ندارم . لذابا جنابان آقامیرزا ابوالقاسم وآقامیرزا محمد صادق مقصود سید را اظهار داشته هردو جواب دادند مراوده و ملاقات مخفی امیربهادر باآقای طباطبائی صلاح نیست . بالاخره معلوم شد به‌طرف آقای بهبهانی و آقایان دیگر هم رفته بودند و از همه مأیوس شده‌بودند .

اشخاصی‌که یك ماه قبل از مراوده و دوستی آقایان منفور بوده ، این ایام محرم و صفر واسطه بر می‌انگیزانند که با آقایان دوستی و معاشرت نمایند . اگر چه از تبعید سعدالدولـه وزیر تجارت به طرف یزد و مبعد شدن دکتر شیخ محمد خان احیاءالملك به طرف فرنگستان و سید جمال‌الدین واعظ به‌بلدهٔ قم تا یك اندازه ملاحظه و ترس در کار است .

دکترمحمدخان احیاءالملك ، طبیب مخصوص امین‌السلطان ، ازاشخاص با تربیت و حرارت است . در شب چهـارشنبهٔ سیزدهم ذی‌الحجه به حکم عین‌الدوله و تقصیر آن که چیزفهم و عالم است مبعد شد .

سبب‌تبعید اوراکتباً ازخودش استعلام نموده‌آنچه درجواب نگارنده نوشته است ، عیناً نقل می‌کنم و هذا صورته :

مکتوب احیاءالملك

اماجهت تبعید را خودم نفهمیدم و هرچه فکرکردم‌که چه تقصیر شرعی یا عرفی داشته باشم باز نفهمیدم. فقط‌کارخلاف این بنده ، این بودکه دو روز قبل از تبعید ، یك درخت توتی توی حیاط داشته به ملاحظهٔ این‌که مگس و کثافت نزدیك اطاق می‌داد انداخته بودم . اگر این فقره ، چنانچه می‌گویند و بنده‌هم تجربه‌کرده‌ام ، اسباب تبعید و در به دری بنده است . باری غیر از این‌کار هیچ خلافی نداشته‌ام ، مگر آن‌که برای تحصیل معاش که لازمهٔ زندگی است هرکس این بنده‌را به‌عیادت می‌خواست ، از اعیان و فقراء حاضربوده ، شایدآمد ورفت این بنده بامردم چه روز وچه شبها ، اسباب خیال‌آن بد سلوك شده ، شبانه یکی از رفقای مخصوص این بنده را پیغام فرستاده که مریضه‌ای داریم و وجود بنده لازم‌است . (اسم‌آن رفیق وآن کسی‌که به‌خیال خودش بنده‌را به‌حقه‌بازی خواسته بود ببرد ، لازم به ذکر نیست . زیرا که این قبیل کارها در آن ایام مایهٔ ترقی هرکس بوده و طرف سؤال نمی‌توانند بشوند . در آن عصر وحشیگری واستبداد در امور نافع به‌خود هرکه بیشتربود پیشتربود.) تاآن‌که درشب ۱۳ ذی‌الحجه

۱۳۲۳ ساعت چهار ازشب گذشته در فصل زمستان ، مخصوصاً در راه بدون لباس زمستانی، چنانچه افتاده و دانی وبدون پول و سایرلوازم که لازم نبود در درشکه نشسته و با مأمورین رفته بـه راه حضرت عبدالعظیم تا آن‌کـه صبح آن شب به حسن‌آباد رسیدیم و بعد از یك شب دیگر مـأمورین دیگری آمده و مأمورین سابق بنده را تسلیم مأمورین جدید نموده ، قبض‌الواصل گرفته مثل آن‌که امانت پستی تحویل نموده باشند. بعد ازآن راه مراجعت داده به‌طرف قزوین و ازآنجا به طرف رشت و بالاخره خارج از وطن خود مجبوراً شده؛ دیگر معلوم است‌که خیال چه می‌کندکه اهل و عیال چه خواهندکرد ؟ مختصراً این‌که چرا در بعض از مجالس صحبت نموده بودم‌که این قبیل حرکات در مملکت باعث تمامی رؤسای آن مملکت واهالی آن خواهد بود ، زیاده معلوم است‌که بااین قبیل اشخاص چه باید بشودکه شرح آن را همه می‌دانند .

شیخ محمد

این بود عین مکتوب احیاءالملك‌که پس از مراجعتش درجواب نگارنده نوشته است و قبل از بمب‌باردمان مجلس که نگارنده یك مجلس ، در انجمن اصلاح ، احیاءالملك را ملاقات و سبب تبعیدش را مشافهةً استعلام نموده ، تقریباً همین‌طور جواب دادکه‌گناهی‌جز انداختن درخت توت نکرده بودم .

خوانندهٔ تاریخ البته توجه خواهدکرد ،که چگونه درخت توت انداختن سبب تبعید شخصی مانند احیاءالملك می‌شود وچه‌طور این توهم‌عقیدهٔ عالمی مثل احیاءالملك می‌گردد ، فلذا برای رفع تعجب چند سطر در این مقام می‌نویسم و می‌گویم : هرگاه خوانندهٔ تاریخ زمان ناصرالدین شاه چهارمین پادشاه سلسلهٔ قاجاریه را درك کرده باشد و یانظر به‌وقایع بیست سال قبل اندازد ، می‌داندکه درخت انداختن و یا درخت‌کاشتن گاهی سبب حبس و نفی و قتل خواهد شد . چنان‌که حکایت‌کرد مرا، یکی‌از موثقین‌که :

در یکی از سفرهای تفرجی ناصرالدین شاه به جنگلی رسیدیم ، که جوانی در سن بیست و پنج، بانهایت رشادت تبری در دست داشت و مشغول انداختن درختی‌بود. تا این‌که درخت را انداخت، ناصرالدین شاه حکم‌کردآن جوان را آوردند و از او پرسید چرا این درخت را انـداختی ؟ در جواب‌گفت : این درخت را انداختم کـه ذغال بعمل آورده و بفروشم شغل وکسب من عمل‌آوردن ذغال است . ناصرالدین‌شاه میرغضب خواست و حکم‌کرد سر آن جوان را از بدن جدا ساختند . باز خوانندهٔ تاریخ گمان نکند کـه این پـادشاه نمی‌خواست درختهـای جنگل بی‌جهت تلف و ضایع شود چه در زمـان همین پادشاه جنگل مازندران‌را به خارجه داده شد و درختهای شمشادکه امروزه با طلا معاوضه می‌شود، ودریای مازندران برای‌آن‌که درخت شمشاد میوهٔ خوراکی‌ندارد وآب دریا شوراست و شیرین نیست به دیگران واگذار شد. پس‌درخت انداختن‌باعث قتل وتبعید خواهد شد چنانچه احیاءالملك

توهم کرد و مبعد هم شد. باری با آن‌که تبعید سعدالدوله و احیاءالملك در ماه ذی‌الحجه به نظر مردم بود و تا یك اندازه ترس و واهمه مردم را گرفته بود باز تقرب به آقایان مایهٔ افتخار بود.

کوشش عین‌الدوله در نفاق افکنی

عین‌الدوله هم برای جلب آقایان به طرف خود در این دوماههٔ محرم و صفر وسایل و وسایط زیاد برانگیخت. چه ازتشکیل مجلس روضه و مهمانی و پول دادن به طلاب و بلیط فرستادن نزدآقایان، وچه دیدن آقازاده‌ها را، حتی آن‌که به توسط مظفرالممالك یك ساعت طلا و پانصد عدد پنجهزاری زرد برای آقامیرزا ابوالقاسم طباطبائی فرستاد. مشارالیه در حالتی‌که شریف‌الواعظین و نجم‌الذاکرین، نزد آقازاده بودند، وارد شده پیغام صدارت را با هدیهٔ مزبور رسانید. جنابش قبول نکرده و رد فرمود، اگرچه در زمانی‌که آقایان مهاجرت‌کرده بودند تایك اندازه سعی‌کرد بلکه بین آنها نفاق اندازد، لکن این‌ایام جداً و واقعاً ساعی است‌که به توسط نفاق و اختلاف آقایان را از مقصود باز دارد، تقریر و نقل یکی از شهداء ملت شاهد و مؤید ادعاء اول‌است و آن ازاین قرار است :

زمانی‌که آقایان در زاویهٔ مقدسه متحصن بودند، از طرف عین‌الدوله کاغذی نوشته شد به‌جناب آقامیرزا ابوالقاسم وآن مکتوب به‌توسط آقامیرزا علینقی به‌آقا رسید، مضمون مکتوب از این قرار است :

رفیق‌شفیق من – یاد ایام دوستی و محبت به خیر. چه‌شدکه معاهدات و دوستیها و شبهای سابق را فراموش‌کردید ؟ نقداً ازشما خواهش می‌کنم بقدر دو ساعت محرمانه بیائید شهرمرا ملاقات کنید با هم قدری گفتگو نمائیم وآنچه میل شماست من اجراء خواهم‌کرد وکالسکهٔ خود را فرستادم‌که درآمدن تعجیل‌کنید.

آقامیرزا علینقی، آقارا درخلوت ملاقات نموده، مکتوب‌را رسانید. جناب‌آقامیرزا ابوالقاسم‌گفت : اولاً من باآقایان قسم‌خورده‌ام و نمی‌توان مخالفت قسم‌را نمود، ثانیاً آمدن من نزد عین‌الدوله باعث نفاق و کدورت بین آقایان خواهد گردید. آقازاده گفت : پس خواهش من این‌است‌که جواب‌کاغذ صدراعظم را بنویسند واین رسالت مرا هم‌کتمان فرمائید. جنابش فرمود : جز دونفر که یکی پدرم و دیگری آقای بهبهانی، به‌احدی نخواهم گفت و جوابی قریب به‌این مضمون برای عین‌الدوله نوشت‌که: شرفیابی محرمانه باعث بباد رفتن شرف من و شرف خانوادهٔ من‌است. اگربامن فرمایشی دارید مرارسماً ازآقایان بخواهید، آن‌وقت شرفیاب خواهم شد، به‌شرط آن‌که مرا بی‌انجام مقاصد رجعت ندهید (انتهی).

آقامیرزا ابوالقاسم واقعه را خدمت آقای طباطبائی و آقای بهبهانی اظهار داشت. هردونفر ثبات ایشان‌را تحسین گفتند. لیکن‌این ایام امیربهادر به‌آقا میرزا مصطفی‌آشتیانی گفت من بیست‌هزار تومان برای‌شما و بیست‌هزار تومان برای آقامیرزا ابوالقاسم طباطبائی

از دولت می‌گیرم ، به‌شرط آن‌که آقایان را از تقاضای اجرای دستخط شاه منصرف کنید .

باری آقایان علماء ، برخلاف زمان تحصن نهایت اعتبار و اعتماد را بهم رسانیده ، طلاب علوم بی‌نهایت عزیز شدند . چه جمعی از طلاب اطراف آقای بهبهانی وبرخی حوزهٔ آقـای طباطبائی و عده‌ای هم در مجلس آقـای صدرالعلماء لازم بود. حسن سلوك آقای صدرالعلماء در زمان مهاجرت با طلاب ، این ایام نتیجهٔ خود را ظاهر ساخت چه می‌توان گفت مجمع طلاب خانهٔ صدرالعلماء بود . آقایان دیگرهم طلبه لازم داشتند ، یابرای حفظ مقامات خود و یا برای اجرای مقصود .

آقامیرزا علی قمی نقل‌کرد : در شبی‌که طلاب در خانهٔ صدرالعلماء سینه می‌زدند ، یکی از طلاب به‌طریق نجوا گفت : من از صدای این سینه‌ها صداهای مختلف می‌شنوم ، چه یکی می‌گوید دبیرالملك، از دیگری می‌شنوم سالارالدوله ، از دیگری امین‌السلطان، از دیگری آقای فلان وکذا ، هرکس محبوب خود راکه می‌خواهد به ریاست و ولیعهدی و صدارت و یا حجةالاسلامی برساند ، به همان قصد سینه می‌زند . این شدکه بخیال افتادیم انجمن طلاب را تشکیل دهیم ، تاطلاب از غیرطلاب تمیزداده شوند و آنان‌که برای نجات وطن خدمت می‌کنند ، ازآنهائی‌که برای اشخاص می‌دوند فرق داده‌شود .

باری مردم علی‌الظاهر خدمت آقایان می‌رسند و رجال درباری هم تقرب به آقایان را اهم مقاصد خویش قرار داده‌اند .

مظفرالممالك و اعظام‌الممالك پیشکار صدارت از برای ملاقات آقازاده‌ها شب و روز در تلاش می‌باشند . دو مجلس در خانهٔ آقامیرزا مصطفی و آقامیرزا هاشم منعقد شد که آقا زاده‌ها مشورت‌کردند ،آیا صلاح هست به خانهٔ عین‌الدوله بروند یا خیر. مجلس خانهٔ آقامیرزا هاشم راآقا میرزا ابوالقاسم بی نتیجه‌گذاردکه فرمود : صلاح هیچ کدام ما نیست با عین‌الدوله دوستی‌کنیم؛ تا مقاصد خود را برآورده و مدرسهٔ مروی رابرنگردانیم، به‌خانهٔ عین‌الدوله نباید رفت . مجلس خانهٔ آقا میرزا مصطفی را چون اعظام‌الممالك آنجا بود و قول‌انجاح مقاصد را داد ، بی‌نتیجه نگذاردند . لکن پس ازتفرق مجلس ، آقا میرزامحمد صادق به اعظام‌الممالك پیغام داد که : من بـاید شما را ملاقات‌کنم . مشارالیه آمد به او گفت تا دستخط شاه اجراء نشود هیچ یك از این‌آقایان برای دوستی باعین‌الدوله همراهی نخواهندکرد . برفرض‌که همراهی کنند ، من ضدیت خواهم کرد . پدر و برادر خود را مانع خواهم بود . به هرجهت قول خود را پس گرفت . عین‌الدوله امر نمود قانونی برای عدلیه بنویسند که بعد از این خواهد آمد و نیز شاه را به عزم ییلاق به باغ شاه نقل داد و در اوایل ربیع‌الاول ۱۳۲۴ مجلس مشورتی در دربار تشکیل داد،که درباب اجراء دستخط شاه مشاورت نمایند چنانچه بعداز این خواهد آمد .

نوشته‌جات به‌عنوان شبنامه واعلانات ژلاتینی، بسیار دراین‌ایام نشرمی‌شود که مضمون

همه تقاضای عدالتخانه و بیداری مردم است . نگارنده فقط یکی از شبنامه‌ها را که چند مسئلهٔ تاریخی مبتنی برآن‌است دراین مقام ذکر می‌کند ،که هم وضع مطبوعات این زمان برخواننده معلوم باشد و هم از رشتهٔ تاریخ خود خارج نشود وآن این است:

صورت شبنامه

سؤال وجواب میرزا حسین‌خان با میرزا احمدخان درخیابان علاءالدوله:

سؤال ـ چطور است احوال شما ؟

جواب ـ چه می‌پرسی برادر ازحال من، هرروز ازخدا مرگ می‌خواهم، شغل وکاری‌که نیست، عیالات‌که زیاد، نان وگوشت هم حالش معلوم است،گدائی هم‌که نمی‌توانیم بکنیم ، غیر از مرگ از برای ما صلاح نیست .

ـ باید راضی بود. خداوند همچو خواسته است . باید صبرکرد .

ـ خاك برسر ما اهل این مملکت‌بکنند. چطور شدکه خدا از برای‌یکصد و بیست مملکت که در روی زمین است ، باید عزت و ثروت و امنیت و عدالت وآسایش و مکنت و غنی بخواهد ، باآن‌که همه‌کافر هستند، و از برای یك مشت مسلمان نکبت و فقر و ذلت و احتیاج و ظلم و پریشانی بخواهد ؟ این که ظلم است ، خدا ظلم نمی‌کند !؟

ـ پس شما که می‌فرمائید این خرابی از جانب خدا نیست ، پس ازجانب کیست ؟

ـ تقصیرازشاه است‌که مال وجان سی‌کرورنفوس را به‌چند نفردزد راهزن خدا نشناس جاهل داده ، که این اشخاص ، بااین یك مشت مردم درماندهٔ اسیر ذلیل ، هرچه اراده می‌نمایند می‌کنند. نه مال از برای مردم مانده و نه جان و نه عرض و نه ناموس ، یك مشت استخوان این مردم فقیر ذلیل را همه روز در آسیاب ظلم خرد می‌نمایند . هرچند سلطان خود به‌شخصه ظلم نمی‌کند ، اماچون ظالم را او مسلط برمظلوم می‌نماید ناچار زشتی امر مستند به او خواهدبود .

ـ شاه که دستخط تأسیس عدالتخانه و اجراء قانون در کلیهٔ امور مملکتی داده و مکرر حکم فرموده‌که اجراء نمایند دیگر چه‌تقصیر دارد ؟

ـ چه فایده ، کی حکم شاه بیچاره را می‌خواند ؟ اتابك که خودش یك سلطان مستقلی است ، هرچه را که میل دارد اجراء می‌نماید ، هرچه راکه میل ندارد زیرسبیل می‌گذارد .

ـ اتابك مجلسی فراهم فرموده که وزراء رأی بدهند ، امیر بهادر و حاجب‌الدوله و ناصرالملك نگذاشتند که کار مملکت و مسلمانان اصلاح شود .

ـ هرچند امیر بهادر و حاجب‌الدوله یك پارچه ظلم و حماقت هستند

و قانون را مضر به‌حال خیانتهائی که کرده و می‌کنند می‌دانند . اما ناصرالملك که مرد عاقلی بود شاید چنین فهمیده‌که این‌مجلس صورت سازی‌است و اتابك‌به این‌کار باطناً راضی نیست .

ــ ما از حال اتابك چنین فهمیده بودیم‌که مایل به اجراء قانون است ، زیرا که فایدهٔ این‌کار از برای خودش بیشتر است ، به جهت آن‌که مال و خانه و درجهٔ او در سلطنت بی قانون بی شرط همواره در معرض تلف است و تا قانون نباشد از این جهات اطمینان برای اوحاصل نخواهد شد .

ــ بلی خود اتابك هم ملتفت این نکته هست ، ولی نخوت و غرور و خودپرستی او را مانع شده که چون رؤسای ملت مطالبهٔ قانون‌نمودند، اگراجراء شود به‌اسم آنها خواهد شد . پس معلوم شدکه اتابك خیلی آدم کم مغزی است، که کار به‌این بزرگی و شرف به‌این سترکی را ، ازبرای یك خیال به‌این‌کوچکی واهی تعطیل نماید . ما گمان می‌کردیم که این اتابك آدمی است ، حال معلوم شدکه هیچ بارش نیست .

ــ این تقصیر با علماء وآقایان است زیرا که جد وجهد درکاری نمی‌کنند و این خیال پوچ را از کلهٔ این مرد بیرون نمی‌نمایند ،که غرض خودنمائی نیست ، بلکه غرض اصلاح مفاسد ملك و ملت است ؛ به‌اسم هرکس می‌خواهد بشود، بشود .

ــ پس شما خبر ندارید که آقای آقا سید محمد دیروز چه کاغذ خوبی دراین باب به اتابك نوشته ، که‌ما تاجان دربدن داریم دست ازمطالبهٔ حقوق ملت بر نمی‌داریم ؟

ــ بلی خبر دارم سواد کاغذ را هم دیدم (بعداز این ذکرمی‌شود) خداوند به آقای آقامیرزا سید محمد عمر بدهد ، باز میانهٔ ملاها اگر یك‌نفرباشد ، اوست که به فکر ملت است . آقایان دیگر به فکر خودشان هستند . ماها باید زحمت بکشیم و آنها همه روز به فکر ترقی و توسعهٔ اداره و جلب منافع و مداخل خود باشند . آخرمگر فایدهٔ پیغمبرصلی‌الله علیه وآله ازبرای مردم همین بیان طهارت و نجاست بود یا در مقام ترویج احکام سیاسیه و مملکت‌داری و تهذیب اخلاق هم بود؟ آقایان نجف و این‌جا پس از یك عمرکه از پرتو امت پیغمبر صلی‌الله‌علیه و آله می‌خورند و زندگانی می‌کنند ، آخر فایدهٔ ایشان منحصراست ، به‌این‌که درحاشیهٔ رساله یك مرتبه برعدهٔ غسلات استنجاء بیفزایند یا کم‌کنند . دیگر در فکر این نیستند که ظلم عالم را فراگرفت ، مسلمانان از دست رفتند ، دولت و ملت اسلام که پیغمبر و امیرالمؤمنین و ائمه علیهم‌السلام برای ترویج آن شهید

شدند ، از میان رفت . دشمنان دین از هر طرف روی آوردند و علماء به‌بعضی از فروع چسبیده ، اصل رااز دست داده‌اند .

ـ شما به فرمایش علماء وآقایان هم‌گوش بدهید . ایشان هم حرفی دارند ، می‌گویند ماکه زحمت برای‌مردم می‌کشیم،مردم خودشان بی‌غیرت ونادان هستند، چرا در مقام عدل و داد برنمی‌آیند ؟ فرض ما نبودیم ، مردم نباید به فکرحال خودشان باشند ؟ مردم می‌خواهند بی زحمت لقمه توی دهن آنها بگذاریم . اگر صدراسلام را ملاحظه‌کنید می‌دانیدکه حضرت رسول(ص) یك تنه‌کار ازپیش‌نمی‌برد، بلکه مردم از جان و مال خود می‌گذشتند و پیغمبرخود را یاری می‌نمودند و پیش می‌بردند . (نابرده رنج گنج میسر نمی‌شود ...) مستدعی است مرخصم فرمائید انشاءالله فرداشب خدمت جنابعالی در همین موقع می‌رسم وعرایض لازمه به‌نحو اوفی واتم خواهیم‌کرد ، تابدانید و تصدیق فرمائید ، این همه ظلمی که به مردم می‌شود از بی همتی و بی‌غیرتی خود مردم است . (انتهی)

در شبنامهٔ مزبور دریکی از سؤالات می‌نویسد : اتابك مجلسی فراهم نموده‌که وزراء رأی بدهند الی آخره .

شورای دولتی باغ شاه

در این سؤال اشاره کـرده است به مجلسی‌کـه به عنوان شورای دولتی در باغ شاه تشکیل یافت و شرح آن از این قرار است : که پس از هیاهو وگفتگوهای بسیار بین مردم و انعقاد انجمن‌های مخفی و علنی ، از قبیل حوزهٔ اسلامیه که آقایان و علماء در ایام دوشنبه و جمعه مجمعی سیار درخانه‌های یکدیگر به اسم حوزهٔاسلامیه برپا می‌نمودند و ازقبیل انجمن علمی اتحادیه که طلاب تشکیل نموده و سایر مجامع و انداختن اعلانات و شبنامه‌های ژلاتینی درکوچه‌ها و خیابـانها و مدارس و مکاتب . عین‌الدوله صدراعظم ایران را بخاطر رسید که به‌تدبیر مردم را ساکت نموده و تقصیر را به گردن کسی دیگر وارد آورد . لـذا یك روز در باغ شاه که نزدیك به‌شهر و درپشت خندق بین‌شمال ومغرب طهران واقع‌است مجلسی‌منعقد نمود و شاه هم برای رفتن به ییلاق نقل مکان کرده و در آنجا چند روزی توقف فرمود . رجال درباری و وزراء دولتی را در آن انجمن گرد آورده و گفت : همه می‌دانید که اعلیحضرت پادشاه دستخط تأسیس عدالتخانه را صادر فرموده ، اگرچه گفته‌ام نظامنامهٔ عدلیه را بنویسند و الان مشغول اتمام و تصحیح‌آن می‌باشند ، لکن من‌تا به‌امروز به مسامحه و مماطله گذرانیده‌ام و اجراء دستخط شاه و انعقاد عدالتخانه را که ملاها می‌خواهند به عهدهٔ تعویق انداخته ، لکن آقایان از این کار دست بر نمی‌دارند و هر روز مکاتیب و پیغامات آنها می‌رسد؛ مردم هم ازنوشتن اعلانات و شبنامه‌ها منصرف نمی‌شوند ، آیا صلاح می‌دانید دستخط اعلیحضرت را به‌موقع اجراء گذارده و برطبق آن رفتار و یاصریح جواب

گفته آنها را مأیوس کنیم و در مقابل ایستاده ممانعت از تقاضای مستدعیات آنها کرده ، اگرچه به‌استعمال قوای دولتی باشد ؟ اهل‌مجلس خاموش شده‌جوابی ندادند . مجدداً عنوان و مذاکره نمود و جواب خواست .

احتشام‌السلطنه که از رجال متدین و متمول بود و هیچ وقت ملاحظه ازکسی نداشت وغرض نوعی‌را مقدم برغرض شخصی می‌داشت ، مدتی هم درخارجه به‌عنوان سفیری و وزیر مختاری بسر برده در جواب‌گفت : صلاح دولت بر اجراء دستخط است . چه اگردستخط اعلیحضرت را اجراء ندارید دیگر ملت اعتماد به‌قول و دستخط شاه نمی‌کند و نیز شرف دولت می‌رود، چه ملت‌آن هم رؤسای آنها و روحانیون تقاضای عدالتخانه می‌کنند. تأسیس عدالتخانه و تشکیل آن بطور صحیح ضرری بر دولت وارد نخواهد آورد . اگر دولت برطبق میل ملت رفتار نکند هم مخالف قول خود را نموده و هم در نزد خالق و مخلوق مسئول است .

وزیردربار (امیر بهادر) گفت : خیر چنین نیست ، صلاح دولت بر عدم اجراء دستخط است ، البته باید این دستخط اجراء نشود . چه اگر عدالتخانه برپا شود آن‌وقت پسر پادشاه با بقال مساوی خواهد بود ونیز دیگر هیچ حاکمی نمی‌تواند دخلی بکند و راه دخل امناء دولت مسدود خواهدشد .

احتشام‌السلطنه گفت : جناب وزیر دربار ، دیگر بس است ، دخل تا کی ، ظلم تا چه وقت ، مردم را ذلیل و رعیت را به چه‌اندازه فقیر می‌خواهید؟ دخل و جمع مال حدی دارد، خوب‌است قدری به حال رعیت رحم‌کنید ، ملت را با دولت طرف نکنید، رعیت را از شاه دلخور نخواهید ، علماء و روحانیین را دشمن شاه قرارندهید .

حاجب‌الدوله گفت : اگر عدالتخانه برپا شود سلطنت منقرض خواهد شد .

ناصرالملك وزیر مالیه‌گفت : بلی چنین است، امروز صلاح نیست ، هنوز درایران وقت تأسیس مجلس نیست ، عدالتخانه منافی بااین سلطنت است .

وزیر دربار گفت : جناب احتشام‌السلطنه شماکه از قاجاریه می‌باشید نباید راضی شوید به رفتن سلطنت ازاین خانواده .

احتشام‌السلطنه‌گفت : والله قوت دولت و ترقی سلطنت بااتفاق وهمراهی ملت است ، امروزکوکب اقبال دولت طلوع نموده، که ملت در مقام اصلاح نواقص برآمده است . قدر بدانید ، باملت متفق شوید ، دست بهم‌داده نواقص را تکمیل‌کنید ، دولت‌را صاحب اعتبار و مایه‌کنید، قانونی درایران دایرکنیدکه احدی تخلف ازآن نتواند. دیگردخل بس است، ظلم‌کفایت است ، شاه را بد نام نکنید ، دولت را مفتضح نسازید.

امیربهادر روی به‌اتابك نمود و گفت : احتشام‌السلطنه خیال دارد شاه‌را ضعیف‌کند .
احتشام السلطنه گفت : من میل دارم پادشاه و ولی‌النعمی خود را مانند امپراطور آلمان

و انگلیس مقتدر و صاحب اعتبار ببینم ، لکن شما می‌خواهید پادشاه را مثل خدیو مصر و امیر افغانستان نمائید .

امیربهادر گفت : من تا جان دارم نمی‌گذارم عدالتخانه بر پا شود ، خوب است شما که احتشام‌السلطنه می‌باشید بروید به مملکت آلمان و خدمت برای امپراطور آلمان کنید . آقای‌من ، پادشاه من این‌گونه خدمات را لازم ندارد .

عین‌الدوله دید مقصودش بعمل آمد و بیش از این صلاح نیست چشم و گوش مردم باز شود ، گفت : من باید این مذاکرات را خدمت اعلیحضرت عرض‌کنم و از خود شاه تکلیف بخواهم . مجلس منقضی گردید چند روز بعد از آن احتشام‌السلطنه مأمور برفتن به سرحد ایران و عثمانی و از طهران خارج شد .

تبعید احتشام‌السلطنه باتبعید سعدالدوله تفاوتی‌که داشت این بود که احتشام‌السلطنه محترماً تبعید شد و سعدالدوله بطور بد . به قول خودش سه فرسخ پیاده باشلاق قزاق طی راه یزد را نمود .

این‌که در شبنامه می‌نویسد: امیر بهادر و حاجب‌الدوله و ناصرالملك نگذاشتندکه‌کار مملکت و مسلمانان اصلاح شود الی‌آخره .

از قرار مذکور عین‌الدوله قبل از انعقاد مجلس به ناصرالملك گفته بود : این‌طور جواب بگوید و یا آن‌که ناصرالملك هنوز صلاح نمی‌داند در ایران این مذاکرات بشود و استعداد ملت را به این اندازه نمی‌داند که طرف بادولت شوند و با نبودن استعداد ضعف دولت پسندیده نیست و الا ناصرالملك کسی نیست که مانع تمدن و ترقی‌گردد . یامجبور بود به‌این‌که همراهی از عین‌الدوله بکند و یا واقعاً عقیده اش این بود که هنوز وقت نرسیده است .

این‌که درشبنامه می‌گوید : پس شما خبر ندارید‌که آقای آقامیرزا سید ، دیروز چه‌کاغذ خوبی دراین باب به اتابك نوشته :که ماتاجان داریم دست ازمطالبهٔ حقوق ملت برنمی‌داریم الی‌آخره .

شرح آن از این قرار است‌که : بعد از آن‌که مردم دیدند از طرف دولت خبری نمی‌شود عین‌الدوله هم به مسامحه و مماطله و دفع‌الوقت می‌گذراند ، و در مقام اجراء دستخط شاه برنمی‌آید ، حتی‌آن‌که در یك شب‌آقایان بالاجماع بازدیدکردند ازعین‌الدوله، آقای طباطبائی به‌عین‌الدوله فرمود : این عدالتخانه‌ای‌که ما مطالبه می‌کنیم اول ضررش به ماها می‌رسدکه دیگر مردم‌آسوده می‌شوند وظلم نمی‌بینند و دیگرمحتاج به ماها نمی‌باشند و درب خانه‌های مانمی‌آیند ولی چون عمرمن و توگذشته است کاری بکنیدکه نام نیکی از شما درعالم بماند ودر صحایف تاریخ بنویسند بانی مجلس و عدالتخانه عین‌الدوله بوده و ازتو این یادگار درایران باقی بماند .

این فرمایشات و نصایح در او اثر نکرد ، بلکه از شنیدن لفظ مجلس اگرچه آقای طباطبائی به‌کنایه اداء فرمود، ابروها را درهم کشیده و مکدرشد. علیهذا طلاب و دانشمندان برای تذکار آقایان شروع کردند درنوشتن کاغذها وخطابه‌ها به‌آقایان .

شبنامهٔ مردم و مکتوب طباطبائی

آقای طباطبائی چون دید مردم سخت گرفته اند ، طلاب هم علی‌الظاهر ایراد وارد می‌آورند، فلذا مکتوبی مفصل به‌عین‌الدوله نوشت که در شبنامهٔ مذکور اشاره به‌آن کرده‌است ، لیکن نگارنده برای آن‌که ترتیب را از دست نداده باشم نخست یکی ازکاغذهای ژلاتینی راکه به عنوان خطابه نوشته‌اند نقل می‌کنم، سپس مکتوب آقای طباطبائی را .

از درج همین یك خطابه مضمون سایر لوایح و اعلانات بر قارئین محترم مستفاد و معلوم خواهد شد .

خطابهٔ مردم به آقایان

ای رؤسای دین و پیشوایان مسلمین، عرض و استدعای عموم ما بیچارگان و ستمدیدگان اهالی و سکنهٔ طهران از سلسلهٔ طلاب و سایر طبقات و اصناف حضور مبارك رؤسای روحانی و پیشوایان دینی حجج اسلام و علماء اعلام متع الله‌ـ المسلمین بطول بقائهم ،آن‌که تمام اعضاء وجوارح درمملکت بدن، خادم وکار-گذار اعضاء رئیسه هستند ، رفع مضرات و جلب خیرات به واسطهٔ این اعضاء و جوارح است که به حکم رؤساء ، این کارکنان بدن در نفع و ضرر وخیر و شر متحرك هستند ، قوام و دوام و ثبات این مملکت را به قدرالمقدور والاستطاعه ، برقرار دارند و همچنین شما پیشوایان دین مبین ، راهنمای منهاج شرع وآئین هستید ، چشم ملت بر اقدامات حسنهٔ شما آقایان است که این بوستان شریعت مطهره راکه خار و خاشاك اختلاف فراگرفته ، ریاحین و اشجار آن از بروزات جور و اعتساف اهل ظلم و طغیان از طراوت و ثمرافتاده ، عنقریب اسم بی‌رسم دین وآئین از میان برخاسته ، بازار عدل ودادکه اس اساس شرع قویم و اصل بنیاد طریق مستقیم است ،کاسد و اخلاق و طبایع اسلامیان به طوری فاسد بشودکه جز به غزوات احمد مختار و به‌حملات حیدرکرار، اصلاح نشود . هرق دماء را عظمی نماند و سبی نساء را مقداری نباشد . نهب و غارت اموال به تطاول خائنین جهان رواج گیرد و اختلاف امور ملك و ملت به دست بوالهوسان خودپرست نفس پسند ، آشکار ترگردد . اگر به وساوس شیطانی و تخیلات نفسانی بعضی مردمان با غرض و مرض، خرابی مملکت را به طبقهٔ اهل علم و علماء نسبت می‌دادند وآنان را موجب عدم پیشرفت ترقی و اجراء قوانین عدل و نصفت می‌شمردند ، بحمدالله رفع این اشتباه از این راه شد و در موقع

امتحان (که یکرم الرجل او یهان) برعارف و عامی واضح گردید که در این اقدامات حسنهٔ شما آقایان عظام، اول طبقه‌ای که دراقدام وخدمتگزاری جان‌فشانی کردند و خواهان قوانین عدل و داد مقررهٔ در دین مقدس احمدی و مساوات و مواسات مؤسسه درآئین محمدی شدند، این سلسله بودند که افتخار مهاجرت و مجاهدت فی سبیل الله را اختیار و شرف خود قرار داده، درزاویهٔ مقدسهٔ حضرت عبدالعظیم شب و روز «المستغاث بك یا صاحب الزمان» گویان، در طریق داد- خواهی پویان، بودند و ما رعایا وبیچارگان تأسی به‌آنها کرده بعدکه غرض را نوعی دانسته‌آسایش عموم را مقصود و ملحوظ شما آقایان دیده بقدرالاستطاعة در همراهی حاضر شده، چه گفتید که نکردیم؟ چه خواستید که امتناع نمودیم؟ تا کم‌کم پرده ازروی‌کار برداشته شد و به‌عقیدهٔ مردم خودبین با غرض، شوخی به جدی و اصل مطلب به‌عرض‌آستان مبارك ملوکانه رسید و رفع اشتباه خاطرمعدلت مظاهر گردید، که غرض ثبات و دوام دولت است، نه معارضه و ضدیت؛ مقصود دعای وجود مسعود خسروانه است به اجراء قوانین معدلت وآبادی مملکت، نه مجادله وخصومت. روسیاهی خائنان دولت ظاهرو اغراض نفسانی مفسدین ملك و ملت‌آشکار گردید، که‌آنهائی‌که خود را از هواخواهان سلطنت می‌شمردند اولین دشمن جان و نخستین خصم قوی پنجهٔ شخص سلطان هستند. اسم خود را بهانهٔ کامرانی خویش قرار داده، بستگی ونوکری دولت را مایهٔ ثروت و احتشام خود نموده، از مراسم رسومات عدالت و افتتاح معدلتخانه چون دیو رجیم ازکلمهٔ مبارکهٔ «لاحول» گریزان و در هراسند. بلی؛ اگر قوانین اسلام به میان‌آمد هریك از این نفس پرستان در اندك زمانی دارای دولت بی‌شمار و صاحب ضیاع و عقارنخواهند شد. تا القاء شبهات نمایند و خاطر مبارك شاهانه را به دسایس و مفتریات نیالایند نمی‌توانند به‌مقصود رسید. بلکه از مقصود باز می‌مانند. حیله و نیرنگ بهم‌آمیخته و طرح نوی برانگیخته، به‌خیال‌خودحیله کردند وصرفه بردند. اسکات شما آقایان و اضطرار و الجاء مابیچارگان، درصدور دستخط ملوکانه بر انجام مقاصد و تقبیل و القاء شبهه براذهان صافیهٔ شما پیشوایان که جز خیرخواهی عموم مردم در نظر نداشتید و ندارید، بدان‌گونه نمودند، که دستخط ملوکانه شرف صدور یافته وحاجات شما بخوبی وخوشی برآمده، اگر چه بعضی از مردمان مجرب و نفوس مهذب که همه وقت آثار را از مؤثر شناخته‌اند، اظهار داشتند که به این حیله‌های بین وآشکار دست ازکارکشیدن نشاید. که هرگز ازگرك‌آدمی- خوار رسم رحم وشبانی نیاید. نماز گربهٔ عابد برای گرفتن موش است والا در خاطرش جز تصور طعمه هر چه هست فراموش است. مکرر عرض شد تا دست

تطاول این گرگ سیرتان آدمی صورت در قبض و بسط امور مملکت مبسوط است و اجراء مصداق دستخط مبارك ، که حاکی از نیت پاك ملوکانه است ، بی‌میل این دزدان منوط و مربوط است، ازحیز امکان خارج، بلکه محقق‌البطلان‌است . چرا که این سرایای ملت بیچاره را در مقابل خیالات نفسانیهٔ خود جزو ترانه، و این حکایات جانسوز یك مشت رعیت فلك زدهٔ آواره را مثل افسانه پندارند، هیچ غرض از صدور این دستخط ندارند ، مگراین‌که وقتی را فرصت شمارند و بعد از اسکات خلق حیله‌آغازند، بلکه بتوانند درمیان علماء وآقایان سنگ تفرقهٔ نفاق اندازند تا بر خر خود سوار شده و این یك مشت فقیر بیچارگان گرسنه را در جلو مرکب کامرانی و شهوت پرستی خود پیاده بدوانند و از اموال ما بیچارگان که دارای روح و حیات و جان و مال نیستیم باغ و عمارت بسازند ، هر چه داد زدیم نشنیدید ، بلکه در جواب فرمودید قول سلطان تالی امر یزدان است و دستخط شاهان، قویم‌البنیان و لازم‌الاذعان. چگونه می‌شود ازمصدرمنیع سلطنت کبری امری صادر و به امضای صدارت عظمی برسد و قراری داده شود که به‌اجراء نرسد؟ چون کمال امیدواری و اطمینان به فطرت سلیمه ونیت خالص اعلیحضرت همایون داشته و داریم که قلباً مایل به‌نفوذ قوانین شرع و عدل وداد هستند ازصمیم قلب تشکرات فائقه را درحرم محترم امامزادهٔ واجب‌التعظیم نمودیم. باکمال شوق وشعف قلبی و اطمینان خاطر ، پای کوبان و دست افشان بـه منازل خود مراجعت کـرده همی خواندیم: «حاجت ما برآمده». با نهایت میل و دلبستگی به افتتاح مجلس عدالت، تصور نمودیم بعد از رفع خستگی به این نعمت عظمی نایل خواهیم شد ، هروقت خدمت شماآقا رسیدیم و عرض‌کردیم جوابی شنیدیم .

یك روز فرمودید حضرت اتابك کسالت دارد ، روز دیگر به‌نقاهت وجود مبارك شاهانه متعذر شدید. گاهی امورات مهمهٔ دولتی را پیش‌آوردید، به‌مذاکرات و شوری برگذارکردید تـا بخوبی بـر تمام مردم معلوم شد نتیجهٔ‌آن اقدامات و تضررات ازدیاد لجاجت گردید و معنی «و لایزیدالظالمین الا خساراً» در وجود آنان، مکشوف تمام‌آفاق شد . گوشت و نان را به قیمت جان رسانده ، برادران و خواهران ما در قوچان وسیستان به‌همسایگان که قصد مال وجانمان دارندفروختند ومال ومنال اندوخته ، برظلم وجور افزودند . آنچه از دستشان برآمـد نمودند . « علی رؤس‌الاشهاد انابکم مستهزؤن » گفتند و شنیدید ، برما بیچارگان به‌سخره خندیدند .

آخرآقایان دین و پیشوایان آئین«مگرخداوند شرف و ناموس را در اروپ از برای زنار و ناقوس‌آفریده ؟ باید ایـن یك مشت مسلمان دستخوش هوا و هوس

نفس پرستان باشند » (در اول عرض شد). اعضاء وجوارح ، خـدمهٔ اعضاء رئیسه هستند وحفظ و حراست شما آقایان که در مملکت اسلام به‌منزلهٔ اعضاء رئیسه هستید بسته به‌وجود ما بیچارگان است . اگردرما قوه وتوان باشد وصلاحیت کارگذاری داشته باشیم که بتوانیم رفع مضرات بکنیم شماها می‌توانیدآسوده بمانید . اگردر وقتی در اعضاء استرخاء و علتی عارض شدکه بکلی از حرکت افتادند، بی‌خادم و کارگر می‌مانند ، آن وقت اول کسی که دستخوش این هواپرستان و پایمال ستم و ظلم این ظالمان شوند شما خواهید بود و هر چه بـه‌آواز بلند و استغاثه « هل‌من ناصر» بگوئید یار و معین نخواهید دید تا زود است باید چاره‌کرد (انتهی) .

چون مردم این مقالات و خطابه هـا را نوشته ،آقایان مجبورگردیدندکه در مقام مطالبهٔ اجراء دستخط شاه بـرآیند .آقای طباطبائی کاغذی به عین‌الدوله نوشت‌که در شبنامه اشاره به‌آن شده بود ذیلا درج گردید و هذا صورته .

صورت مکتوب آقای طباطبائی به عین الدوله

کوآن همه راز وعهد و پیمان ـ مسلم است ازخرابی این مملکت و استیصال این‌مردم و خطراتی که این صفحه را احاطه نموده‌است خوب مطلعید و هم بدیهی است و می‌دانید اصلاح تمام اینها منحصر است به‌تأسیس مجلس و اتحاد دولت و ملت و رجال دولت با علماء . عجب دراین است‌که مرض را شناخته و طریق علاج هم معلوم ، اقدام نمی‌فرمائید . این اصلاحات عماًقریب واقع خواهد شد . لیکن ما می‌خواهیم به‌دست پادشاه و اتابك خودمان باشد نه بـه‌دست روس و انگلیس و عثمانی . ما نمی خواهیم در صفحات تـاریخ بنویسند : دولت بـه مظفرالدین شاه منقرض و ایران در عهد آن پادشاه بـرباد رفته ، شیعه ازآن زمان ذلیل و خوار شدند .

خطر نزدیك و وقت مضیق و حال ایران حال مریض مشرف به‌موت است . احتمال برء ضعیف، درعلاج چنین مریض‌آیامسامحه رواست و یا علاج را به‌تأخیر انداختن سزاوار است ؟ به‌خداوند متعال و به‌جمیع انبیاء و اولیاء قسم به‌اندکی مسامحه و تأخیر ایران می‌رود. ﷲالحمد ، حضرت والا مسلمان و برخلاف سابقین معتقد به‌شرع و روز جزا هستید ؛ ملاحظه فرمائید این طورکه شد جوابی بـرای امیرالمؤمنین (ع) داریـد که بـفرمایند دولت شیعهٔ مـن منحصر به‌ایران بـود ، ایران را چرا به‌باد داده دولت شیعه را منقرض نمودی ؟ من اگر جسارت‌کرده و بکنم معذورم ، زیرا که ایران وطن من است ، اعتبـارات مـن در ایـن مملکت است ، خدمت من به‌اسلام در این محل است ، عزت من ، عنوان من ، تمام بسته به این دولت است . می‌بینم این مملـکت به‌دست اجانـب می‌افتد و تمام شئونات و

اعتبارات من می‌رود. پس تا نفس دارم در نگهداری این مملکت می‌کوشم ، بلکه هنگام لزوم جان را در راه این کار خواهم گذاشت . سیدالشهداء علیه‌السلام برای بقاء طایفهٔ شیعه ازجان و اولاد و عشیره وعیال گذشت. شهادت‌آن بزرگوار اگر نبود از شیعه اسمی نمی‌ماند . سزاوار است ما به رایگان این مملکت را به چنگ اجانب انداخته، این یك مشت شیعه را ضعیف وخوار و ذلیل نمائید؟ امروز باید اغراض شخصیه را کنار گذارده ، محض خدا و ابقاء این مذهب جان نثاری کرد و خیال نکرد این کار چرا به‌اسم فلان و فلان انجام گیرد ، وقت تنگ و مطلب مهم است ، وقت این خیالات نیست . من حاضرم در این راه از همه چیز بگذرم ، شأن و اعتبار را کنار گذارده ، انجام این کار را اگر موقوف باشدبه این‌کـه در دولت منزل حضرت والا کفش برداری و دربانی‌کنم حاضرم (برای ملت و رفع ظلم) .

حضرت والا را به‌خدا و رسول (ص) وصدیقهٔ طاهره و ائمهٔ هدی قسم می‌دهم ، بریزیدآنچه در دامان‌است ، این مملکت و این مردم را اسیر روس و انگلیس و عثمانی‌نفرمائید. عهد چه شد؟ قرآن چه ؟ عهد ما برای این‌کاریعنی تأسیس مجلس بود و الا مابه‌الاشتراك نداشتیم . مختصراً اقدام در این‌کار فرمودید ما هم حاضر و همراهیم اقدام نفرمودید . یك تنه اقدام خواهم‌کرد، یا انجام مقصود یا مردن. از هیچ پروا ندارم ، زیرا اول از جان گذشتم بعد اقدام نمودم ، چیزی از عمر من باقی نمانده و از چیزی محظوظ نمی شوم . پس حظم اقدام به‌این‌کار ومنتهی آمالم انجام این‌کار است . با جان دادن در این راه‌که مایهٔ‌آمرزش و افتخار خود و اخلافم است این‌کار را بلند و اسمی برای خود در صفحهٔ روزگار باقی بگذارم . این‌کـار اگر صورت نگیرد بر ما لعن خواهندکرد . چنانکه ما به اسلافمان خوب نمی‌گوئیم ، باز عاجزانه التماس می‌کنم هرچه زودتر این‌کار را انجام دهید ، تأخیر این‌کار ولو یك روز هم باشد اثر سم قاتل را دارد . فعلا دفع شر عثمانی نمی‌شود مگر به‌این مجلس و اتحاد ملت و دولت و رجال دولت و علماء ، نتایج حسنهٔ دیگر محتاج به‌بیان است، فعلا بیش از این مصدع نمی‌شوم . والسلام .

توضیح یاحاشیه‌ای بر این مکتوب

آقای طباطبائی دراول مکتوب می‌نویسد :«کوآن‌همه راز وعهد و پیمان» و نیز درطی‌آن می‌نویسد: «عهد چه شد ؟ قرآن چه ؟ عهد ما برای این‌کاریعنی‌تاسیس مجلس بود و الا ما به‌الاشتراك نداشتیم» خوانندهٔ تاریخ البته مایل است‌که بداند این چه عهدی‌است‌که رئیس ملت به‌شخص اول دولت می‌نویسد . فلذا نگارنده چند سطری توضیحاً و یا حاشیتاً می‌نویسم آن‌وقت بر می‌گردم به

رشتهٔ مطلب .

در اواخر ماه صفر ۱۳۲۴ در یکی از شبها احتشام السلطنه خدمت آقای طباطبائی رسیده دیگر برحسب تحریك عین‌الدوله بود و یا برحسب وطن‌خواهی مشارالیه . پس از آن‌که شرحی از همراهی خود با مقصود آقای طباطبائی بیان نموده قرآن را از بغل خویش در آورده و گفت : به‌این کلام‌الله قسم می‌خورم که رسیدن به مقصود منوط است به‌این‌که یك مجلس عین‌الدوله را تنها ملاقات کنید و الا در زحمت خواهید افتاد . اگر نجات این مملکت و آسودگی ملت و بقای اسلام را می‌خواهید که لله و فی‌الله یك مجلس عین الدوله را ملاقات کنید که مقدمات کار را دیده‌ایم فقط همین یك مجلس ملاقات است که منتج نتیجه است .

آقای طباطبائی چون بخوبی احتشام‌السلطنه را شناخته و صحت و درستی و تدین او را مسبوق بود، لذا فرمود: من‌برای این مقصود حاضرم که خود را فداکنم چه جای ملاقات عین‌الدوله؛ همان‌آن در ظلمت شب با احتشام‌السلطنه روانهٔ منزل عین‌الدوله گردید . درآن مجلس محرمانه که احتشام‌السلطنه هم ازآن مجلس خارج شد عین‌الدوله قرآن حاضر کرد و قسم قرآن یاد نمود که من بامقصود شما حاضرم و قول می‌دهم که به‌همین زودی مجلس تشکیل گردد . من خیال شما را مقدس می‌دانم، تاکنون هم‌که مسامحه کردم خواستم موانع را از جلو بردارم . اینك به‌شما قول می‌دهم که همین چند روزه عدالتخانهٔ صحیح برپا شود الی آخره .

لیکن ، کلام‌اللیل یمحوه النهار ، قول و عزم این شاهزادهٔ بزرگ و سوگند اتابك و صدراعظم ایران همان بود ، مسامحه و مماطله و تشکیل مجلس باغ شاه و تبعید احتشام‌ـ السلطنه و عزم بر عدم اجراء دستخط شاه همان . این شد که پس‌از مدتی‌آقای طباطبائی‌این مکتوب را به او به عنوانی‌که ذکر شد نوشت .

باری عین‌الدوله که مکتوب آقای طباطبائی را خواند عبارت « اقدام نفرمودید ، یك تنه اقدام خواهم‌کرد» این طور خواند: «اقدام نفرمودید (یك شنبه) اقدام خواهم‌کرد» .لذا ترسید که روز یکشنبه‌آقایان بلوائی‌خواهند نمود . لذا چند فوجی از نظام که در خارج شهر اردو زده بودند به شهر فرستاد ، قراولخانه‌ها و ارك دولتی و جاهای لازمه را در تحت نظر آورده ، ازآن طرف به‌شاه عرض کرد: ملاها خیال دارند در روز یکشنبه بلواکنند و پادشاه را بکشند ، به هرجهت شاه را ترسانیده و در بین مردم همهمه افتاد که روز یك شنبه جهاد است . لذا متوالیاً ازطرف عین‌الدوله پیغامهای سخت وسست، وعد و وعید، بترسد وبترساند به‌آقای طباطبائی وسایرین می‌رسید . اگر چه یکشنبه گذشت وکاری نشد ، لیکن دو نتیجه داد : یکی‌آن‌که مردم جری شده دانستند که ممکن است صدر اعظم هم بترسد ، دیگر آن که اعلیحضرت پادشاه را از ملت ترسانیده ، از این جهت در وقت سواری شاه‌کسی عارض

می‌شد او را می‌زدند و از اطراف کالسکه بدور می‌کردند و به‌شاه عرض می‌کردند که این شخص دشمن شاه و قصد جان شاه را نموده. اجزاء خلوت و خواجه سرایان را نیز به وعد و وعید تطمیع و تهدید نموده که شاه را دربارهٔ ملاها متغیر نمایند.

فرمانفرما هم از کرمانشاه مأمور به‌حکومت کرمان گردید. درقم توقف نمود، بلکه به بهانه‌ای وارد طهران شود وآنچه اصرار کرد که اذن بدهند بلکه چند روزی خانه و لانهٔ خودرا ببیند عین الدوله مانع گردید. تا این که این ایام وارد خطهٔ کرمان شد. حاج میرزا محمد رضا مجتهد کرمان راکه مدتی منفی و مبعد از بلد بود، مجبوراً روانهٔ مشهد نمود. با این که معاودت مشارالیه به‌کرمان جزو مستدعیات آقایان بود سبب تخلف از این قول و عدم اجراء دستخط شاه در این مورد با این که معاودت یك نفر عالم دماغ سوخته و صدمه دیده به‌کرمان اهمیتی نداشت، علی‌الظاهر شاهزادهٔ فرمانفرما گردید؛ چه شاهزادهٔ فرمانفرما از شاهزادگان بزرك ایران و مدعی صدارت و سپهسالاری بود. پس از ورودش به‌خاك کرمان بااین که در رفسنجان که سه منزلی کرمان‌است چند روزی توقف نمود حاج میرزا محمد رضا نه‌دیدن از فرمانفرما کرد و نه کسی را فرستاد و نه عریضه عرض کرد. فلذا خاطر حاکم رنجیده و این سلوك را منافی باسیاست خود دانسته، جنابان آقایحیی وبحرالعلوم راکه از مستقبلین و واردین برحکومت بودند در خلوت طلبید وگفت از طهران حکم شده است که حاج میرزا محمد رضا برود مشهد ولیکن من فردا علی‌الظاهر شما را می‌فرستم که او را به طرف کرمان حرکت دهید، ولی بدانید که تکلیف او رفتن به‌مشهد است. روز بعد درمجلس علنی گفت: از شما دونفر خواهش می‌کنم که جناب‌آقا را حرکت داده وبیاورید به‌کرمان. حضرات روانهٔ جلال‌آباد که در چند فرسخی بود شده، جنابش را به‌طرف ارض اقدس و مشهد مقدس حرکت دادند که سابقاً ذکر شد.

این ایام خبر به طهران رسید که این طور در مادهٔ حاج میرزا محمد رضا رفتار شده است. آقای طباطبائی پیغام داد برای عین‌الدوله که شما قول دادید و شاه دستخط صادر فرمود که حاج میرزا محمد رضا را مجللا و محترماً عودت به‌کرمان دهید، حالا برعکس رفتار کردید. عین‌الدوله جواب داد که سفرزیارت را نمی‌توان مانع شد، به‌خصوص که به‌میل و ارادهٔ خودش رفته است به‌مشهد. این تلگراف فرمانفرما حاضراست که واسطه وشفیع شده است که ما اذن بدهیم مسافرت او راکه بر طبق نذری است که‌کرده است. مجدداً از طرف آقایان پیغامات مؤکده برده شد. پس‌از مقاوله ومکالمه صورت تلگرافی ازطرف عین‌الدوله صادر گردید که قریب به این مضمون بود که:

شاهزادهٔ فرمانفرما چند سوار روانه دارید، جناب حاج میرزا محمد رضا را مانع شوند ازرفتن به خراسان و ایشان را وارد کرمان نمائید. پس از دو سه روز ایشان مختارند در رفتن به ارض اقدس و یاآمدن به طهران.

آقای طباطبائی که این تلگراف را دید متغیرشد وآن صورت را برای عین‌الدوله پس فرستاد که این تلگراف اگر مخابره شود باعث اضرار شخص عالمی مانند حاج میرزا محمد رضا خواهد گردید . چه‌امروز ایشان نزدیك به خاك خراسان می‌باشد ، او را مجبور کردن به‌معاودت به‌کرمان و پس از سه روز باز او را نفی بلد کنند که برود به‌خراسان ویا بیاید به طهران ، البته موجب ضرر بلکه انعدام اوخواهد گردید . باشد تا خداوند سببی بسازد .

باری حاج‌میرزامحمد رضا با نهایت عزت واحترام که ازطرف ملت خراسان دربارهٔ‌اش بعمل آمد، وارد ارض اقدس شده و از طرف علماء طهران به‌علماء مشهد تلگراف توصیه مخابره شد و هم مکاتیب مخفیه به‌عنوان هریك از بزرگان نوشته شد .

حاج شیخ محمد کرمانی که متوقف در مشهد است و از اشخاص متدین و موثق است به نگارنده گفت : در ورود حاج میرزا محمد رضا به‌شهرمشهد هنگامهٔ غریبی برپا شد ، از طرق تا حرم مطهر با پای پیاده راه رفت ، چند دفعه عبا عوض کرد که مردم لباس این عالم را برای تبرك پاره پاره کرده و می‌بردند. حاج آصف‌الدوله که حاکم خراسان بود پانصد تومان تقدیم آقا کرد، جنابش قبول نکرد و ردنمود . از قرارمذکور فرمانفرما هم ازکرمان برایش پول فرستاد قبول نکرد . جنابش در مشهد بود تامهاجرت آقایان طهران به‌قم . پس از عزل عین‌الدوله و رسیدن شغل صدارت به‌مشیرالدوله تلگراف آزادی ایشان مخابره گردید . (۱)

بلی حاج میرزا محمدرضا دراستبداد صغیر چند تلگراف به‌مشیرالسلطنه مخابره نمود که برضد ملت خواهی اوبود ونگارنده سوادآنها را درمجلدات بعد درج نموده و عماً قریب خوانندهٔ تاریخ خواهدخواند. دیگرمجعولیت و یاواقعیت آنها را پس ازفحص بلیغ می‌نویسم . به‌هرجهت باآن احتراماتی که ازطرف ملت نسبت به حاج‌میرزا محمد رضا بعمل آمد ، طرف سوء ظن ملت واقع گردید .

دراین ایام خبر اغتشاش شیراز رسید و متوالیاً تلگرافات سخت از علماء اعلام شیراز مخابره می‌شود .

سبب هیجان اهالی فارس

باعث اغتشاش وهیجان اهالی شیراز بطور اجمال از این قراراست که : شاهزاده شعاع السلطنه ملك منصور میرزا ، پسر مظفرالدین شاه ، حاکم فارس بود و املاك خالصهٔ فارس را از دولت در مبلغی قلیل خریداری نمود و شروع کرد درتصرف خالصه‌جات شیراز و ضمناً املاك خالصه‌ای که در زمان ناصرالدین شاه به رعایا فروخته شده بود نیز به‌حیز تصرف درمی‌آورد به‌قول شاعر :

اگرزباغ رعیت ملك خوردسیبی ‌ ‌ ‌ برآورند غلامان او درخت از بیخ

(۱) حاج میرزا محمد رضا پسر مرحوم حاج ابوجعفر ، نوهٔ مرحوم حاج آقا احمد کرمانی است . امروز از علماء بزرگ کرمان است. این فامیل هیچ وقت نان ملائی رانخورده امر معاششان از زراعت و فلاحت گذشته ومی‌گذرد .

این خریداری خالصه‌جات و تصرف‌کردن آنها خورده خورده تجاوز نمود به املاك. اجزاء حکومت افتادند به‌جان ومال مردم. صاحب ملك اگر قباله‌ای نداشت که حالش معلوم است و اگر قباله وسندی اظهار می‌داشت ، از دست او گرفته پس ازچندی ملك را هم متصرف می‌شدند . تااین‌که شاهزادهٔ حاکم به‌عزم معالجهٔ مرض، مسافرت به‌فرنگستان نمود . سردار مکرم که نایب الحکومهٔ فارس بود بنای بدسلوکی راگذارده مردم از شدت فشار ظلم به شاه چراغ که محل بست وپناه مظلومین بود متحصن گردیده ، سردارمکرم به‌بهانهٔ نظم شهرحکم شلیك داده متجاوز از بیست نفر از اطفال و مردمان بیچاره هدف گلولهٔ ظلم و به‌خاك هلاك افتادند، بعضی هم پناه به قونسولخانهٔ انگلیس بردند. این اخبار متوالیاً و متواتراً به‌طهران رسید . شعاع‌السلطنه از حکومت فارس معزول گردید . حکومت فارس موقتاً داده شد به‌وزیر مخصوص (صاحب اختیار). ازطرف دولت هم تلگرافی به‌علماء شیراز شدکه وزیرمخصوص را برای اصلاح فرستادیم. اگرچه وزیر مخصوص‌آدم خوش ذات و هواخواه معدلت بود، اهالی فارس هم مایل اوبودند ، لیکن چون لفظ اصلاح در تلگراف مندرج بود اهالی شیرازگمان کردند وزیرمخصوص مأموریت اصلاح بین‌رعایا و شعاع‌السلطنه را دارد نه‌مأموریت حکومتی را . فلذا درجواب تلگراف دولت مخابره‌کردند اگر وزیر مخصوص برای حکومت می‌آید ما او را بانهایت تشکر و اطاعت می‌پذیریم و اگر برای اصلاح بین ما اهالی فارس وشعاع‌ـ السلطنه، ما او را راه نمی‌دهیم .آن وقت چشم از مملکت فارس بپوشید . باز از طرف دولت مخابره شدکه شعاع السلطنه به واسطهٔ مرض و نقاهت از حکومت فارس استعفا داد . دولت هم استعفاء او را قبول نموده است ، وزیر مخصوص‌هم چاپاری در نهایت تعجیل و اختصار روانه‌گردید . این اخبار هم هر روز از طرف شیراز می‌رسید .

تلگرافی هم از طرف‌آقایان شیراز به ولیعهدکه در تبریز است مخابره شدکه سواد آن را برای اطلاع خوانندگان تاریخ درج می‌کنیم و این تلگراف به‌املاء جناب حاج میرزا ابراهیم شیرازی‌که از فحول علماء و مربای مرحوم حجةالاسلام حاج میرزا محمد حسن شیرازی‌است نوشته شد . در همین ایام سوادآن مخابره ودر تهران منتشر گردید .در واقع این تلگراف قوتی به‌هواخواهان حریت داد ، چه در این زمان صدور این قسم‌عبارات ازطرف علماء خیلی تازگی دارد . هم علماء تهران ازاین تلگراف مستظهر شده وهم مقصود هواخواهان راکاشف و مشعر است . بعلاوه معلوم شدکه علماء سایر بلاد با علماء تهران همراه و متفقند .

صورت‌تلگراف علماء شیراز به ولیعهد

حضور حضرت اقدس ولیعهد ایده‌الله تعالی ـ حمایت حوزهٔ‌اسلامیت و رعایت ناموس طریقهٔ اثنی عشریه، کسی را شایسته خواهد بود ، که وارث تخت و تاج است و حارس مملکت و گزیدهٔ خراج . اردشیر بابك با همهٔ هوش و فرهنگ تا با دستوران امین همرنگ

نشد ایران نیافت . آخرین اندرز او به شاهپور این بود که سلطنت بامنبر توام است . شاه عباس کبیر باآن‌که سر سلسلهٔ صفویه بود همین که شیخ احمد اردبیلی قدس سره برایش در عنوان‌نگاشت : « برادرم » شاه عباس در دربار بارعام داده و گفت این نامه را در کفن من گذارید تا به واسطهٔ اخوت این عالم اسلامی از آتش دوزخ در امان باشم .

چنگیز خون ریز ، با شعشعهٔ هزاران قشون تاتاری ، تسخیر بلادکرد . عاقبت ، اولادش برای حفظ دودمان سلطنت مانند عبد ذلیل در زیر لوای اسلام پناهنده شدند .

اعراب بادیه به‌قوت کلمهٔ توحید ، از پشت دیوار چین ، تا دریای روم را متصرف شدند . صلاح الدین ایوب کردی را در جنگ حلب به حمایت اسلام نام یافت . تا زمانی‌که اشخاص مذکور مانند نادرشاه خود راکمر بستهٔ دستورآن‌امین و علمای دین می‌دانستند ، خورشید ملك جهان پرچم بیرق‌آنها بود ، همین‌که با هیئت جامعهٔ اسلامیه‌کج افتادند نه نادر بجا ماند نه نادری.

خاقان مغفور فتحعلی شاه نورالله مضجعه ، اساس سلطنت را بر رقعه جاتی محکم فرمودکه به‌خط خودش به علماء اسلام فدایت شوم نوشت . از حرمسرای سلطنت تا کلبهٔ دهقانی ، امهات مسلمین و بنات مسلمات عقد و طلاقش از زبان ما علماء جاری است . مصطبعهٔ مایملك مسلمین مسجل به امهار ما است ، اقامهٔ شهود و بینهٔ هر حقی در محضر علما است .

اینك قریب پنجاه روز است، به‌علم حضور و شهادت جمهور ارباب بصیرت، ملت فارس به‌مرکز سلطنت قاهره تظلم نمودیم و تعدیات حاکم غیر محکوم مطلق خود را باز نمودیم . جوابی‌که از مصدر صدارت عظمی رسید ، تعیین‌مأموری واحد ، برای صدق و کذب مجموع علمای جامع‌الشرایط اسلام است . اکنون برای این توهین عظیم و ظلم ما لا یطاق ، حکومت تمام این خادمین شریعت محمدیه و سکنهٔ شهر و توابع شیراز در بقاع متبرکه به باطن شریعت مقدسه پناهنده‌ایم و تاآخرین شریان در جنبش است برای رفع فاعل این توهین به‌اسلام و رفع حاکم ظالم حاضریم .

تاکنون عقیدهٔ ما این بودکه دولت عبارت است از هیئت‌رجال ،دانشمندان سیاسی‌دان ، نه‌منحصر به‌یکی از فرنگی مآبان تازه و از طبیعی مذاقان پوسیده و روزنامه خوان خوشیده ، که لفظ دولت مطلقهٔ مستبده آموخته وحال‌آن‌که ایران جمهوری اسلامی است . چه از عهد سلف تا حال خلف، علماء ملت هر شهری به حکومت شورش‌کردند، دولت با مصلحت جمهور حاکم‌را عزل فرمود. بلکه‌رعایای

هر دهکده که به‌کدخدای خود شوریدند ، مالك قهراً به‌عزل کدخدا حکم داد . بلکه کلانتر وخان هیچ طایفه و ایلی را نتوانستند عزل کنند وخارجی را بجای او نصب ، بلکه مجبوراً از همان طایفه و ایل، خان وکلانتر را انتخاب نمودند و به این معنی باز یك جمهوری ما رشك فرانسه وآمریك است .

الغرض رفع این توهین مشؤم و حاکم ظالم برذمهٔ حضرت ولایتعهد استچه که «مادر را دل سوزد ودایه را دامن » .

توئی شمع روشن به‌فانوس ملك   به‌تو می‌رسد ننگ و ناموس ملك

هرگاه به‌عرایض ما تهاون رود وجهت جامعهٔ اسلامیت رعایت نشود هرآینه عاقبت وخیم خواهد داشت . (امضاء علماء و اعیان و رعایای فارس)

تلگرافی هم قریب به‌این مضمون به توسط آقای طباطبائی حضور اعلیحضرت مظفرالدین شاه مخابره گردید . آقای طباطبائی تلگراف را فرستاد نزد عین‌الدوله و کتباً هم وخامت مسامحه و تغافل را اظهار فرمود . عین‌الدوله درجواب نوشت که : دستخط شاه را فرستادم. خودتان در جواب علماء شیراز مخابره کنید . مضمون دستخط شاه از این قرار بودکه : علاء الدوله را می‌فرستیم به عرایض شما برسد ، اما در باب خالصه ما این املاك را مرحمت فرمودیم به شعاع السلطنه دیگر برگشت ندارد .

آقای طباطبائی عین دستخط شاه را مخابره نمود ، اهالی فارس پس از یأس و حرمان از معدلت شاهنشاهی پناه بردند به قونسلخانهٔ انگلیس . این اخبار موحشه پی درپی به‌طهران می‌رسید. در همین اثناء واقعهٔ مشهد و شلیك به‌حرم مطهروگنبد رضوی اتفاق افتاد که باعث هیجان عامه وخاصه شدکه مجمل آن واقعهٔ عظمی که تاکنون از مسلمان و شیعه دیده و شنیده نشده از این قرار است :

واقعهٔ مشهد رضوی

در این سال حکومت خراسان به‌آصف‌الدوله تفویض شد،مشارالیه شاهسوند وشخص مجربی بود ، اظهار قدس و زهد می‌کرد ، ریش نمی‌تراشید ، مسکرات استعمال نمی‌کرد ، زیارت عاشوراء می‌خواند . اما از جوانان امرد بی ریش بدش نمی‌آمد . آدم‌کشی می‌کرد ، ظلم را بی‌نهایت می‌نمود ، در شب نماز نوافل را ترك نمی‌کرد ، اما درهرشبی جماعتی را بی‌نان‌می‌گذارد. تعقیب نماز را طول می‌داد ، لیکن از اول شروع به‌تعقیب نماز تا فراغ ازآن یك‌بیچاره در زیرچوب فلکهٔ فراشهایش جان می‌داد .

گویند وقتی مشغول با امردی بود ، به‌او اعتراض‌کردکه چرا بند شلوارت را ابریشم کردی ، چه لباس حریرو ابریشم بر مرد حرام است . تجارت می‌کرد اما تجارت احتکار گندم ، در هرجاکه حکومت‌کرد نخست گندم آنجا را احتکار وحبس می‌کرد، مثلا گندم را از قرارخرواری دوتومان از خالصهٔ دولت و یا خاصهٔ رعیت می‌خرید و از قرار خرواری

ده یا بیست تومان می‌فروخت . گاه گاهی هم در سایر اجناس از قبیل روغن و گوشت وغیره هم همین رفتار را داشت .

خلاصه درحکومت خراسان به‌واسطهٔ گران کردن نان و گوشت، زن و مرد سیستانی که در خارج شهر مشهد منزل داشتند ازدحام نموده به صحن مقدس و چهاربست ریخته مشغول گردش شدند . تا غروب آفتاب در آن محل فیض‌آثار بودند و از امر نان و گوشت شکایت داشتند؛ فریاد «الجوع الجوع ، گرسنه‌ام گرسنه‌ام ، نان کو، گوشت کو، سایرمأکولات کو، پدر جان از گرسنگی مردم ، مادرجان گرسنگی مرا کشت ، برادرجان یك لقمه نان به‌من برسان ، خواهر جان ، عمه جان ، خاله جان ، دو شب است نان در خواب می‌بینم ، خدایا تخت سلطنت را سرنگون کن ، یا امام رضا از بقیهٔ انگوری که برای دشمنت گذاردی به دوستانت برسان و آنها را راحت کن » به‌آسمان بلند بود . (این شیوهٔ غیر مرضیهٔ آصف‌الدوله سر مشقی گردیده بود برای سایر رؤساء از عین الدوله صدر اعظم گرفته تا حاکم سولقان. از احتکار فوایدی بردند که هریك را در مقام خود ذکر می کنیم. اللهم‌العن‌بنی‌امیة قاطبة .) روز دیگر جمعیت فقراء وحزب رنجبر زیاده از روز سابق درصحن وچهاربست ازدحام نموده و هجوم آوردند به مدارس و عده ای از طلاب لنکرانی که رعیت خارجه بودند با جمعی از طلاب متفرقه را بیرون کشیده به‌صحن رضوی‌آوردند و اظهار کردند که ما رعیت داخله هستیم و مستوجب قبول ظلم ، اما شما که رعیت خارجه هستید و محترم ، چرا باید مثل ما در سختی و ضیق باشید ؟ علاجی کنید ، راه چاره بجوئید ، تکلیف ما را معین کنید . طلاب عموماً مقصود را به ایالت عریضه کردند. ایالت ابداً اعتنائی به‌این هیاهو نکرد وتوجهی دربارهٔ متظلمین نفرمود . چراکه مجرب بود. این واقعه به‌روز بعد منجر شده پس‌از آن‌که همهٔ طلاب جمع شده عموم کسبه و اهل بازارچون ستم زدگان، دکاکین خودرا بسته به حالت اجتماع به طرف خانه‌های علماء روانه شدند . ملاهائی‌که با حکومت مراوده وکاری نداشته و همه وقت جانب رعیت را ملحوظ داشته باآنهاهمراه و به‌صحن مطهرومسجد گوهرشاد وارد شده و برای طرفداری طلاب لنکرانی ، حاج سید ابراهیم و سید عباس لنکرانی ، که سمت ریاست را برآنها داشته و دارند با هم متفق و متحد گردیده که از طلاب معاونت و همراهی کنند .فلذا پیغام دادند برای آصف‌الدوله که اگرقول می‌دهی که عمل نان وگوشت را اصلاح نمائی‌که ما این بلوا را ساکت و این‌آتش را خاموش و ازدحام را متفرق و عموم رعیت راآسوده و راحت نمائیم و هرگاه قبول این مسئول را نمی‌کنید، که ما هم شما را به قوهٔ جبریهٔ ملیه معزول می کنیم تا مردم از ظلم توآسوده شوند . آصف‌الدوله چندان اعتنائی به حرف آنها نکرد و بر پیغام‌آنان اثری مترتب ننمود . جمعی از متملقین که همه وقت اطراف حکومت را دارند به‌آصف‌الدوله گفتند این بلوا را متولی باشی برای عزل شما فراهم نموده چه طلاب با میرزاکاظم‌آقا متولی‌باشی‌خصوصیتی دارند واین تحریك

طلاب را او سبب است و الا رعیت هیچ وقت قدرت طرفیت با حکومت را ندارد. اگرچه آصف‌الدوله شخص زیرك و هوشیاری بود و امر برخودش مشتبه نبود لیکن برای آن که بهانه دست آورد که باعث هیجان مردم را تحریك متولی باشی جلوه دهد، نه گرانی نان و گوشت ، لذا به‌متولی باشی پیغام داد که چون مردم درصحن وبست جمع شده‌اند برعهدهٔ شماست که آنهارا متفرق نمائید. مشارالیه درجواب اظهار داشت من اگرچه متولی باشی آستانه و داماد شاهم اما از قوهٔ من خارج است که ده هزار نفر گرسنه را متفرق نمایم . من نه توپ دارم و نه سرباز ، حکومت با شماست ، قوهٔ نظام در دست شماست ، من‌هم در واقع از اجزاء شما محسوب می‌شوم، این چه تکلیف است که به‌من می‌کنید ؟ اهالی‌از نان وگوشت و ظلم‌اجزاء حکومت تشکی دارند .

باری همین که مردم دیدند آصف‌الدوله اعتنائی نمی‌کند و به عرض و تظلم رعیت گوش نمی‌دهد یك مرتبه به‌نقاره‌خانهٔ حضرتی ریخته آلات نقاره را بیرون آورده مشغول زدن نقاره شدند؛ چنان حرارتی در مردم پدید آمد که طلاب هم‌معاونت می‌کردند از نقاره زدن، چون این فعل باعث انقلاب و شورشی بزرگ می‌شد و از بلوای بزرگی خبر می‌داد ، لذا بر عدهٔ شورشیان افزوده گردید . در ضمن این جمعیت بعضی هم می گفتند آصف‌الدوله به‌همدستی حاج‌معاون‌التجار دخل نان را می‌برد، باید اول علاج معاون راکرد. باری مقدمهٔ شورشیان که همه وقت و همه جا اطفال بی‌خیال و مردمان بی‌حال و سادات ساده می‌باشند به طرف ارك روانه شدند . معاون‌التجار هم از پیش تهیهٔ دفاع را دیده و می‌دانست که دخالت او در گرانی نان عاقبتی وخیم برایش دارد . لذا قبل از وقت جمعی از رعایا ونوکرهای خویش را که اکثرآنها بربری و ازکاکری و سنی بودند ، درخانهٔ خود حاضر نموده و هر یك ازآنان را یك قبضه تفنگ ورندل داده بهانهٔ دفاع را دست‌آویز نمود . همین که جمعیت شورشیان ، در واقع گروه متظلمین به‌نزدیك خانهٔ او که در راه ارك واقع بود رسید و هجوم اطفال را به‌خانهٔ خودمعاینه دید ، امر به‌شلیك نمود، آن نامردها هم که منتظر این امر بودند بنای تیر انداختن راگذارده مردم بیچاره که نه اسلحه داشتند و نه صدای تفنگ را شنیده تاب وطاقت ایستادگی و طرفیت باآدمهای معاون‌التجار را نداشته فرار بر قرار اختیار کرده رو به‌صحن مقدس‌آوردند، وقتی که به‌درب صحن گوهرشاد رسیدند و دیدند که آدمهای معاون‌التجار ازسقف بازارو روزنه‌ها تیرمی‌اندازند و بعضی مردم برای تحصن به‌جائی که ازتیررس محفوظ بمانند به طرف بانك که درآن محل بود فرار نموده قزاقهائی که مستحفظ بانك بودند به‌حمایت اجزاء معاون التجار برآمده، از اطراف به‌مردم بیچاره حمله ورگشتند . مردم هم ریختند در صحن مطهر رضوی که شاید به احترام‌آن مکان قدس آن ظالمین از خدا بی‌خبر دست ازآنها بردارند . لکن تفنگچی و قزاق ملاحظهٔ احترام را ننموده تا توی صحن عقب جمعیت افتاده گلوله میزدند. به‌این جهت چند گلوله به‌درصحن رسید وچند گلوله

هم به گنبد منور زده شد. عده‌ای ازسادات وطلاب وغیرهما هدف گلوله گردیدند، خبر به‌حاکم رسید دید اگراین واقعه به‌فردا افتدکار درنهایت سختی خواهد بود. آن وقت است که مردم با اسلحه وتهیه حاضر خواهندگردید و انتقام خود و مقتولین را خواهندکشید . لذا مجدداً به‌متولی‌باشی اظهارکردکه این نزاع را شما باید مرتفع سازید و راهش این است که‌آقاسید عباس وحاج سیدابراهیم راکه در زمرهٔ علماء و سردستهٔ طلاب می‌باشند احضار نمائید وآنها را نگاهدارید تا مردم متفرق شوند . متولی باشی هم یکنفر را فرستاد نزد سید عباس و سید ابراهیم و پیغام دادکه اگر مطلبی و منظوری دارید بیائیدکه با هم گفتگو و قطع نمائیم .

باری با تمهید مقدمات و وسایل، مشارالیهما در تولیتخانه حاضر شده همین‌که دیدند متولی باشی از حرفهای‌آصف‌الدوله برداشت سخن را می‌نماید و حمایت از حاکم دارد از نزد او برخاسته خبر حرکت‌آنها که به‌آصف‌الدوله رسید برای متولی باشی پیغام دادکه باید این دو نفر سید را درآستانه توقیف‌کنید، این خبر به قونسولخانهٔ روس رسید فوراً قائم مقام قونسول روس یك نفر منشی خود را نزد متولی باشی فرستادکه این دو نفر سید رعیت دولت روس هستند شما حق بی احترامی به‌آنها را ندارید و با نهایت احترام سیدین را به‌طرف قونسولخانه جلب نمود. آصف‌الدوله یك نفر از نوکرهای مخصوص خود را نزد قائم مقام قونسولخانه فرستادکه این دونفر سید باید در قونسولخانه محبوس وتوقیف‌گردند. قائم مقام جواب دادکه ما رعیت خود را بدون تقصیر نمی‌توانیم توقیف نمائیم . باید ایالت، مطالب خود را رسماً به‌کارگذاری بنویسد و او تقصیرات حاج سید ابراهیم و سید عباس را معین‌کرده وبه‌من اظهار دارد تا ما هم استنطاق خود را دربارهٔ‌آنها بعمل‌آوریم . پس ازآن قراری‌که مرسوم است خواهم داد و الا بدون جهت و به‌صرف خواهش شما رعیت خود را توقیف و سلب احترام ازآنها را نخواهیم‌کرد .

چون‌آصف‌الدوله واقعه را موهش دید فوراً به‌توسط عبدالحسین خان مظفر نظام وجهی برای قهوه‌خانهٔ دو نفرآقا داد و خواهش نمود فردا شما در بلوا وجمعیت حاضر نشوید . لذا حضرات درخانهٔ خود خزیده متولی باشی هم از یك طرف به‌صحن رفته خدام و دربانان حضرتی را حاضر نموده امر نمود درهای مدارس صحن را ببندندکه عبور و مرور از جای دیگر بشود. به‌این طور و به‌قول به‌این‌که نان وگوشت فراوان خواهد شد مردم را متفرق نمودند و به‌تدابیرشورش و بلوا راآرام نمودند .

این اخبار به این قسم به طهران نرسید ، بلکه مشهورگردید : به حکم‌آصف الدوله شلیك نمودند به‌گنبد منور رضوی وتا یك اندازه باعث هیجان عامه‌گردید . آقای طباطبائی در بالای منبر واقعهٔ مشهد را عنوان وگریهٔ زیادی نمود و بعضی شبنامه‌ها در این خصوص منتشرگردید .

آقای طباطبائی عریضه به اعلیحضرت مظفرالدین شاه نوشته ، شش صورت ازآن

برداشته ازشش طریق فرستادند . جوابی به توسط معتمدالحرم که رئیس خواجه سرایان است رسید که هیچ مطابق با عریضه نبود ، بلکه در دستخط جوابیه نوشته بود که : شما عدالتخانه خواستید ما هم قبول کردیم و عدالتخانه را حکم کردیم بر پا کنند ، عماً قریب نظامنامهٔ عدلیه طبع و نشر خواهد گردید . آقایان دانستند که این جواب را خود اتابك نوشته است، شاه بی اطلاع است و در فکر چاره برآمدند .

باز از طرف مردم خطابه رسید به آقایان و شبنامه های ژلاتین طبع شده ، درب خانه‌های آقایان و مجامع عمومی دیده می‌شد. خطابهٔ دوم که این ایام به‌آقایان رسید از این قراراست :

خطابهٔ دوم به علماء

علاج واقعه قبل از وقوع باید کرد . امروز به‌فرع پرداختن و اصل مقصود راکنار انداختن و جزئیات فرعیه را وجههٔ مقصود ساختن ازطریق حزم و احتیاط دوراست. چراکه هم چنان که‌ملت کم کم دارد ازخواب غفلت بیدارمی‌شود و مردمان خورده خورده پی به‌حقوق خود می‌برند، که امروزه درهرملت و دولتی که درروی زمین است ازبرای عموم رعیت وقاطبهٔ افراد ملت حقوق معینه است که باید ازطرف دولت ادای‌آن حقوق بشود ونیز از برای طبقات نوکر و خدمتگذاران دولت حقوقی است. شخصی که باید در راه خدمت به‌ملت و دولت بدان حقوق برسند و بدرستی و راستی وخدمتگذاری و جان فشانی به درجات و امتیازات عالیه نایل شوند و به هوای نفسانی و اغراض شخصی نمی‌توانند رعیت را دستخوش خیالات خود و اجراء مقاصد خود قراردهند وتا یك اندازه راه تقلب و دزدی و خیانت مسدود خواهد شد . همچنین خائنان این دولت ابد مد و نفس پرستان بیمروت که هنوز در مقام انسانیت قدمی‌نگذارده و ازآدمیت بوئی نشنیده، مراتب را منوط به‌لباس و نشان و نفر و نوکر و اسب و استر و اسباب تجمل و زینت ظاهری می‌دانند و همین که راهی در بساط قرب سلطنت پیدا کردند ، مابیچارگان را بالاستحقاق اماء و عبید خود دانسته مال و جان ما را برخود مباح می‌شمردند و می‌بردند و این نکته را نیز درك کرده‌اند که اگر مجلس‌بزرگ مفتوح شود واین امربزرگ صورت گیرد و قوانین عدالت ودین نبوی در مملکت شایع گردد ، هرقدر برترقی ملت وآبادی مملکت افزوده شود ، از قدر و قیمت و شأن این دیوسیرتان کاسته خواهد شد . حتی الامکان در مقام ردع و منع هستند که مضمون دستخط ملوکانه مجری نشود و این مجلس صورت خارجی به‌هم نرساند و نیز در خاطرمبارك شاهانه القاء شبهات می‌نمایند که مشتی مردمان بی‌سر و پا به‌خیالات واهی افتاده ، اسمی از آنارشیست شنیده ، می‌خواهند تقلید ازآنان بکنند ، برضد سلطنت و دولت اقدام نمایند و مقصودشان

جز هرزگی و شرارت چیزی نیست، چاره این است که باید چند نفر از ملاها را پولی داد و بقیهٔ مفسدین را دستگیر و تبعید نمود ، تا سستی در استقلال سلطنت و استبداد ما دزدان دیوسیرت راه نتماید، ولی غافلند ازاین که این ترهات از برای همان دور هم نشستن و خلوت کردن و صدق مطلب را پنهان داشتن و به عرض نرسانیدن وخاطرمبارك ملوکانه را ازحقیقت امر آگاه نساختن خوب است . بعد از این که گریهٔ اطفال رضیع که از گرسنگی شیر در پستان مادرها نمانده و نالهٔ یتیمان بی پدر که از شدت جوع به آسمان رسیده وگریهٔ بیوه زنان که کارشان از فقر و استیصال به اضطرار کشیده و ندای تکبیر که از دلهای مردمان دین دار با غیرت ملت پرست شاه دوست بلند و صدای وا ملتاه ، وا دیناه ، وا وطناه ، از جگرهای بریان پیروجوان، وطن‌خواهان، از قوی وناتوان، از چندکرور رعیت ایران برخیزد ،آن وقت چراغ کذب و دو روئیشان در پیش‌آفتاب صدق و حقیقت نور و فروغی نخواهد داشت . جز ندامت حاصلی و غیر از وخامت عاقبت سودی نخواهد دید . پشت دست بردندان گزند و به اقدامات سیئهٔ خود تأسف خورند . نمونهٔ روز محشر را عیان و عذاب الهی را که صاحب شریعت مطهره به دست اهل بیت خود برآنها نازل فرمود مشاهده نموده « یالیتنی کنت تراباً » گویند و راه چاره وخلاصی نجویند .

خوب آقایان عظام، اعلیحضرت اقدس همایونی ارواحنافداه ، که خدایش عمر دهد و به‌حق عصمت وآل عصمت بزودی رفع نقاهت از وجود مسعودش نماید، الحق امروزه از برای یك مشت رعیت بیچاره پدری‌است مهربان ، کمال میل و رغبت را به افتتاح مجلس عدل و داد دارند . همه وقت اوامر مطاعه براجراء و امضاء دستخط مبارك شده و می‌شود . شما آقایان هم که استدعا و مطلبتان‌از دربار همایون همین است وسلسلهٔ طلاب و ما بیچارگان و رعایا هم که همین دادخواهی را داریم ، پس جهت تعویق و سبب تأخیر چیست؟ عیناً همان حکایت عنب و ازم و انگوراست که‌تمام یك مقصود داریم و از یك مقصود ومقصد سخن می‌رانیم . پس یك زبان‌فهم می‌خواهیم که این اختلاف اصطلاح را از میان بردارد. تاکارها آسان شده ومردم در راحت و امان باشند . چه‌قدر پست‌فطرتی ودون همتی است که بیست کرور نفوس‌که اقلا امروزه یك‌کرور بیدار شده، دارای هوش و تمیز و چیزفهمی و نکته سنجی شده‌اند زبون و ذلیل چندتن معدود قلیل‌که واقعاً قابل اشارهٔ حسیه نبوده و نیستند ونخواهند بود. ترس و واهمه از چیست؟ بامیل سلطان رأی شیخ‌علیخان در خورملاحظه نیست(۱). در صورتی‌که تمام طبقات مردم از رعیت وکاسب و عالم و

(۱) این عبارت از امثال سایرهٔ فارس است .

طبقات نوکر از سرباز و قزاق و سواره و پیاده، دین‌دار و مسلمان و شاه‌دوست و ملت پرست و وطن خواه هستند، جای حرف باقی نمی‌ماند . واقعاً اگر به القاء شبهه و دسیسهٔ مغرضین امر شود که سرباز و سوار و قزاق ما بیچارگان را که برادران و هواخواهان آنان هستیم و از برای آسایش آنها داد می‌کشیم و سینه می‌زنیم و اولاد وعیال ما مادران و خواهران آنان هستند ما را هدف گلوله نمایند ما چرا از سپر کردن سینه و خریدن گلوله را به قیمت جان مضایقه نمائیم ؟ من که بایست بمیرم، چه از گلولهٔ دولت و چه از گرسنگی و حسرت نان و گوشت . باکمال استقامت، بدون اینکه درمقام ستیز وآویز، یا جنگ و گریز کنیم ، سر تسلیم و ارادت پیش نهاده قید مذلت و ننگ ملت و دین‌فروشی را برخود هموار نمی‌کنیم. اگر آنها زیربار این مطلب بروند که به‌روی مشتی بی‌گناه معدلت‌خواه تیغ کشند که اسم بی‌شرفی و بی‌غیرتی در صفحهٔ تواریخ ملل عالم بگذارند نقلی ندارد «سروجان را نتوان گفت که مقداری هست ». و الا چگونه می‌شود سرباز و سواری که دعوی دین اسلام می‌نمایند و شب و روز درنماز و دعاست وچشم شفاعت به پیغمبر دارد و آرزوی زیارت کربلا در دل او است یا کسانی‌که در راه اجراء قوانین دین مبین زحمت می‌کشند و شب و روز هم خود را هم واحد شمرده‌اند طرف شوند و گلوله برآنها زنند . به چه قسم راضی خواهید شد که خون پدر در پیش‌چشم پسر و برادر روبه‌روی خواهر و اطفال در روی سینهٔ مادر ریخته شود. بحمدالله امروز قدری چشم و گوشها باز شده تمام طبقات نوکر فهمیده‌اند که آلت دافعه از توپ و تفنگ از برای مدافعه و جنگ با ملت خارجه است که به‌خانهٔ ما داخل نشوند و مال و ثروت و شرف و دین ما را ببرند ، نه از برای ستیز با ملت داخله. (انتهی) .

قریب به همین مضمون شبنامه‌ها و خطابه‌های متعدده درب خانه‌های آقایان انداخته می‌شود . آقای طباطبائی مجدداً لایحه‌ای به مظفرالدین‌شاه نوشت که صورت آن از این قرار است :

عریضهٔ آقای طباطبائی به اعلیحضرت مظفرالدین شاه

فریاد دل وطن پرستان ــ به عرض اعلیحضرت اقدس شهریاری خلدالله سلطانه می‌رساند : چون حضوراً فرمودید هر وقت عرضی دارید بلاواسطه به خود من اظهار دارید ، به این جهت به این عرایض، مصدع خاطرمبارك می‌شود . این ایام طرق را بر دعاگویان سد نموده‌اند . عرایض دعاگویان را نمی‌گذارند به حضور مبارك مشرف شود . با این حال اگر مطلبی را بر اعلیحضرت همایون مشتبه کرده باشند چگونه رفع اشتباه کنیم . محض پیشرفت مقاصدشان دعاگویان

را بدخـواه دولت و شخص همایونی قلم داده ، خاطر مبارك را مشوش نموده‌اند تا اگر مفاسد اعمالشان را عرض کنیم مقبول نیفتد .

به خداوند متعال و رسول اکـرم و امیرالمؤمنین (ع) و صدیقهٔ طاهره و امام زمان عجل‌الله فرجه قسم ، دعاگویان اعلیحضرت را دوست داریـم ، صحت و بقای وجود مبارك را روز و شب ازخداوند تعالی می‌خواهیم. پادشاه رؤف مهربان بی‌طمع بـا گذشت را چرا نخواهیم؟ راحت وآسایش مـاها از دولت اعلیحضرت است . مقاصد دعاگویان در زمان همایونی صورت خواهد گرفت . چنین پادشاهی را ممکن است دوست نداشته باشیم ؟ حاشا ! مـاها طالب دنیا باشیم یـاآخرت ، غرضمان ریاست باشد و جلب نفع یا خدمت به شرع ، منحصر در این دولت است حال علمائی راکه در ممالك خـارجه هستند می‌دانیم . ایران وطن و محل انجام مقاصد دعاگویان است، باید در ترقی ایران و نجات‌آن از خطرات جاهدباشیم. ممکن نیست بد این دولت را بخواهیم ، عقل حکم نمی‌کندکـه دعاگویان با این خطرات ساکت و اضمحلال دولت را طالب باشیم. نمی‌گذارند اعلیحضرت برحال مملکت و خرابی و خطرات‌آن و پریشانی رعیت و ظلم ظلمه از حکام و غیرهم و قضایای ناگوار واقعه مطلع شوند. متصل عرض می‌کنند: مملکت‌آباد و منظم و دور از خطر، رعیت راحت وآسوده به‌دعاگوئی مشغول، وقضیهٔ ناگواری واقع نشده و نمی‌شود .

اعلیحضرتا ! مملـکت خـراب ، رعیت پریشان و گـداست . تعدی حکام و مأمورین برمال و عرض و جان رعیت دراز، ظلم حکام و مأمورین اندازه ندارد از مال رعیت هر قدر میلشان اقتضاکند می‌برند ، قوهٔ غضب و شهوتشان به هر چه میل وحکم‌کند از زدن وکشتن وناقص‌کردن اطاعت می‌کنند. این عمارت و مبلها و وجوهـات و املاك در انـدك زمان ازکجا تحصیل شده ؟ تمام مال رعیت بیچاره است . این ثـروت همـان فقرای بی‌مکنت‌اندکه اعلیحضرت برحالشان مطلعید . در اندك زمان از مـال رعیت صاحب مکنت و ثـروت شدند . پارسال دخترهای قوچـانی را در عوض سه ری‌گندم مالیات‌که نداشتند بدهند گرفته به ترکمانها و ارامنهٔ عشق‌آباد به قیمت گزاف فروختند. ده هزار رعیت قوچانی از ظلم به خاك روس فرارکردند. هزارها رعیت ایران از ظلم حکام و مأمورین به ممالك خارجه هجرت‌کرده به حمالی و فعله‌گی گذران می‌کنند و در ذلت و خواری می‌میرند . بیان حال این مردم را از ظلم ظلمه به این مختصرعریضه ممکن نیست. تمام این قضایا را از اعلیحضرت مخفی می‌کنند و نمی‌گـذارند اعلیحضرت مطلع شده در مقام چاره برآید . حالت حالیهٔ این مملکت اگـر اصلاح نشود ، عنقریب این

مملکت جزء ممالك خارجه خواهـد شد . البته اعلیحضرت راضی نمی‌شوند در تـواریخ نوشته شود : در عهد همایونی ایران بباد رفت . اسلام ضعیف و مسلمین ذلیل شدند .

اعلیحضرتا ! تمام این مفاسد را مجلس عـدالت ، یعنی انجمنی مرکب از تمام اصناف مردم، که درآن انجمن ، به داد عامهٔ مردم برسند، شاه وگدا درآن مساوی باشند، فواید این مجلس را اعلیحضرت همایونی بهتر از همه مـی‌دانند . مجلس اگر باشد این ظلمها رفع خواهد شد ، خرابیها آباد خواهد شد، خارجه طمع به مملکت نخواهدکرد. سیستان و بلوچستان را انگلیس نخواهد برد، فلان محل را روس نخواهد برد ، عثمانی تعدی به ایران نمی‌تواند بکند، وضع نان و گوشت که قوت غالب مردم است و مایه‌الحیوة خلقند ، بسیار مغشوش و بد است . بیشتر مردم از این دو محروم‌اند . اعلیحضرت همایونی اقدام به اصلاح این دو فرمودند . بعضی خیرخـواهان حاضرشدند ، افسوس‌آنهاکه روزی مبلغ‌گزاف از خباز و قصاب می‌گیرند نمی‌گذارند این مقصود حاصل و مردم‌آسوده شوند .

حال سربازکه حافظ دولت و ملت‌اند بر اعلیحضرت مخفی است ، جـزئی جیره و مواجب را هم به‌آنها نمی‌دهند، پیش‌تر به عمله‌گی و فعله‌گی قوتی تحصیل می‌کـردند ، آن را هـم غدغن نمودند ، همه روزه جمعی ازآنها از گـرسنگی می‌میرند . برای دولت نقصی از این بالاتر تصور نمی‌شود .

در زاویهٔ حضرت عبدالعظیم (ع) سی روز با کمال سختی گذرانیدیم ، تا دستخط همایونی در تـأسیس مجلس مقصود صادر شد ، شکرها بجاآوردیم و بـه شکرانهٔ مرحمت چراغانی کـرده ، جشن بزرگی گرفته شد . به‌انتـظار انجام مضمون دستخط مبارك روز می‌گذرانیم ، اثری ظاهـر نشد . همـه را به طفره گذرانیده ، بلکه صریحاً می‌گویند این کار نخواهد شد و تأسیس مجلس منافی سلطنت است . نمی‌دانند سلطنت صحیح بی‌زوال با بودن مجلس است . بی‌مجلس سلطنت بی‌معنی و در معرض زوال است .

اعلیحضرتـا ! سی‌کرور نفوس راکه اولاد پادشاه‌اند اسیر استبداد یك نفر نفرمائید . برای خاطریك نفر مستبد چشم از سی‌کرور فرزندان خود نپوشید. مطلب زیاد است، فعلا بیش از این مصدع نمی‌شوم. مستدعیم این عریضه را بـدقت ملاحظه بفرمائید و پیش از انقطاع راه چاره‌ای فرموده تا مملکت از دست نرفته و یك مشت رعیت بیچاره که به منزلهٔ فرزندان اعلیحضرتند اسیر و ذلیل خارجه نشوند . الامرالاعلی مطاع .

(محمدبن صادق‌الحسینی الطباطبائی)

عریضهٔ مذکور را که آقای طباطبائی نوشتند ، احدی یافت نشد که آن را برساند . چه عین‌الدوله طرق را بر روی آقایان بسته بود . لیکن حاج غفارخان قوام دیوان که از دوستان آقای طباطبائی است و در راه مشروطیت زحماتی کشیده ، متقبل شد که به معتمدالحرم برساند، بلکه او به شاه بدهد . چه معتمدالحرم از سادات محترم و رئیس خواجه سرایان و شخص متدینی است . بالجملة حاجی غفارخان عریضه را برد نزد معتمدالحرم و گفت آقای طباطبائی فرموده‌اند که چون شما از سلسلهٔ جلیلهٔ سادات صحیح ـ النسب می‌باشید، لذا خواهشمندم محض استرضای صاحب شریعت این پاکت را به شاه برسانید . معتمدالحرم نخست قدری تشدد و نکول از رسانیدن نمود و گفت پسرهٔ فضول می‌خواهی بدهم سرت را ببرند(۱) تو را چه‌کار به این امور واین فضولیها و جسارتها ؟ برو عقب کارت و متشکر باش که ندادم سرت را ببرند. حاج غفارخان گفت: من دخیل هیچ کار نمی‌باشم و در این پاکت نمی‌دانم چه نوشته‌اند . خیر است یاشر، ربطی به من ندارد. من از ارادت کیشان آقای طباطبائی می‌باشم، بعد از مدتی به من فرمودند این پاکت را ببر و بده به جناب معتمدالحرم ، من هم اطاعت مجتهد و رئیس اسلام را نمودم ، چه اطاعت اوامر او را فرض می‌دانم و به تکلیف خود عمل و تبلیغ رسالت نمودم ، حالا هم هرچه بفرمائید به ایشان عرض می‌کنم ، این را گفته و مراجعت کرد .

درپنج سال قبل معتمدالحرم قادر بود که یك عده جماعتی را به قتل برساند و احدی جرئت مخالفت و اعتراض را نداشته باشد . معتمدالحرم که سهل است ، پست‌تر از او اگر اراده می‌کرد، یك ایل و یا اهل یك ده را به کشتن بدهد ، هر آینه قادر بود . در این مقام نگارنده ، یك تلگراف را استشهاد می‌آورم ، دیگر خواننده می‌داند آدم‌کشتن و مال رعیت را به‌غارت دادن، کار یك فراشی بوده است و نیز خواهد تصدیق کرد که معتمدالحرم در ادارهٔ دولت یك سید عادل و نجیب و صحیح العمل و خداترس بود که حاج غفارخان را نکشت و به‌کشتن هم نداد و پاکت آقای طباطبائی را رسانید . در این تاریخ زمان که سنهٔ ۱۳۲۴ هجری است ، اگر نوکرهای دیوان را از صدر اعظم گرفته تا ادنی فراش ، تقسیم به‌سی کنیم ، یعنی صدراعظم و شخص اول دولت را نمرهٔ یك بدهیم و آخرفراش را

(۱) بر خوانندهٔ تاریخ واضح باشد که در این تاریخ یك کلمه اغراق و خلاف واقع ننوشتم و اگر هم چیزی به نظر اغراق آید نه من اغراق نوشتم بلکه به نظر خواننده اغراق خواهد آمد و مندرجات این تاریخ سابق در کوکب دری نشر یافت و هنوز هم اشخاصی که این وقایع را دیده‌اند حاضرند. مثلا نوشتم معتمدالحرم گفت: می‌خواهی بدهم سرت را ببرند؟ از این قرار استشمام رایحهٔ اغراق می‌آید . ولی خوانندهٔ تاریخ اگر زمان قبل را به نظر آورد و یا آن که حاج‌غفارخان را ملاقات کند و از او که شخص راست‌گوئی است استفسار نماید، هرآینه صدق واقعه را تصدیق خواهد کرد .

کـه دیگر بعد از او صفر است نمرهٔ سی بدهیم ، میرزا حسینخان صدیق الممالك آشتـیانی نمرهٔ ۲۵ واقع می‌شود و این شخص مزبور خود را در عداد نوکرهای شعاع‌السلطنه پسر شاه داخل نمود و رفت به فارس و یك سال حکومت دشتی دشتستان و برازجان با او بود . پس از آن‌کـه صدای فارسیها و تظلم آنان بلند شد ، شعاع السلطنه معزول ، و علاءالدوله به عنوان حکومت فارس روانهٔ شیراز شد ، صدیق الممالك در حکومتش باقی بود . علاء الدولـه او را معزول و در شیراز او را مأخوذ داشت . آقـای طباطبائی تلگرافی در استخلاص صدیق‌الممالك به علاءالـدولـه مخابره فرمود . جوابی‌کـه از طرف علاءالـدوله مخابره شده است در این مقام درج می‌کنیم . آن وقت خوانندهٔ تاریخ می‌داند که پایهٔ ظلم و ستم به چه حد است، و حال آن‌که امروز از ده سال قبل ظلم به ده درجه‌کمتر شده است. صورت تلگراف از این قرار است :

شیراز جواب نمره ۴۲ تاریخ ۱۳۲۴

خدمت ذی سعادت جناب مستطاب شریعتمدار ، حجةالاسلام ، آقـای آقا سید محمدمجتهد دامت افاضاته ـ تلگراف مبارك را در مسئلهٔ صدیق‌الممالك در چند روز قبل زیارت نمود ، مشغول اصلاح کار او شده، اما این آدم کاری نکرده است که بتوان اصلاح کرد. هفتاد نفر را بدون جهت کشته است که وارث آنها در این‌جا آه و ناله دارند و دادخواهی می‌نمایند . مردم با او خونی شده در صدد تلف او بودند. بیست و دوهزار تومان باقی او بود، گفتم برود طهران حسابش را بدهد. همین دو روزه حرکت خواهد کرد. در انجام فرمایشات حاضرم .

(علاءالدوله)

حالا خوانندهٔ تاریخ خواهد دانست که چه می‌گذشته است بر اهالی زمان استبداد. در صورتی که نمرهٔ ۲۵ در یك سال حکومت، هفتاد نفر رعیت بیچارهٔ رنجبر را بکشد، پس معتمدالحرم‌کـه نمرهٔ (۲۰) واقع است ، می‌توانست حـاج غفارخان را سر ببـرد و طوری هم نشود .

باری ، حاج غفارخان هنوز از در خارج نشده ، که او را برگردانیدند . بیچاره رنگ از رویش پریده « آیساً من‌الحیوة عازماً علی‌الموت » در مقابل معتمدالحرم ایستاد و منتظر، که آیا کدام یك از نوکرهایش بـه اعدام او مبادرت نماید . معتمدالحرم گفت : به آقای طباطبائی بگو من عریضهٔ شما را به شاه می‌رسانم لیکن متوقع و منتـظر جواب مباشید. اگر اعلیحضرت جواب را صادر فرمودند که خودم می‌فرستم و الا دیگر مـطالبهٔ جواب نمی‌کنم . چه عـین‌الدوله غدغـن کرده است که عرایض را مـطلقاً به شاه نـدهم مشارالیه همین طور جواب‌آورد ولیکن پس از سه روز جوابی از طرف اعلیحضرت رسید به این مضمون :

جناب آقای سید محمد مجتهد ، عرایض شما را خواندیم سفارش به اتابك می‌کنیم که مقاصد شما را انجام دهد . لیکن شما هم در وظیفهٔ خود کوتاهی نکنید و به دعاگوئی مشغول باشید . البته اشرار و الواد را به موعظه و نصیحت ساکت نمائید ، هیجان و فتنه را خاموش کنید و راضی نشوید که غضب و قهر ما عموم را شامل گردد .

آقایان ملتفت شدند که این جواب از طرف اتابك بوده و اعلیحضرت شاه را از این جواب اطلاعی نیست ، لذا درمقام چاره برآمدند .

اجتماع در منزل بهبهانی

عین‌الدوله هریك از ارباب حل وعقد را دیده که اسبابی فراهم آورند، آقایان را علناً و به حالت اجماع ببرند به خانهٔ او. چند مجلس در این باب منعقد گردید، تاآن که یك روز در خانهٔ آقای بهبهانی مجلسی تشکیل یافت . آقای بهبهانی فرمود : من چنین صلاح می‌دانم که به حالت اجماع برویم به خانهٔ عین‌الدوله و از او جداً مطالبهٔ عدالتخانه را بنمائیم . امر از دو شق خارج نیست: یا قبول می‌کند و عدالتخانه را برپا می‌کند و یا نکول و جواب می‌دهد. اگر قبول کرد، فبها المطلوب، و الا باز می‌رویم به زاویهٔ مقدسه. اکثر از حضار رأی‌آقا را پسندیده، نزدیك بود به همین قسم رفتار کنند که آقای میرزا ابوالقاسم طباطبائی گفت این رأی صحیح نیست و سخیف است . چه اگر قبول کرد و گفت مشغول نوشتن نظامنامهٔ عدالتخانه می‌باشم شما دیگرحقی و ایرادی براو ندارید و این لااقل دوسال وقت لازم دارد چه اولا ترجمهٔ قانون عثمانی و به‌امضاء علماء و دانایان رسانیدن‌کاری است مشکل و ثانیا چند سال وقت لازم دارد و در این مدت آنچه بخواهند می‌کنند . (۱) و اگرشق دیگر را بگیریم که نکول کرد آن وقت برگردید به حالت اولیه . برفرض که شما در مقابل او ایستادگی کردید ، آخرش مثل امروز خواهد شد . آقای بهبهانی گفت : اگر قبول کرد و گفت دو سال وقت لازم داردآن وقت سند و نوشته‌ای از او می گیریم که پس از انقضاء موعد به وعده وفا کند . آقازادهٔ طباطبائی فرمود : برفرض سند و نوشته داد. عمل به نوشتهٔ خود نمی‌کند . سند عین‌الدوله معتبرتر از دستخط شاه نیست که سه ماه قبل دستخط به شما دادند و امروز اجراء نمی‌دارند و به طفره می گذرانند . همین عذری که امروز می‌آورد در عدم اجراء دستخط شاه ،آن روز هم در مقام سند و نوشتهٔ خود می‌آورد . دیگرآن که شاید عین‌الدوله در دو سال دیگر بر این مسند صدارت متمکن نباشد و کسی

(۱) الیوم که مشغول نوشتن و طبع این تاریخ می‌باشم پنج سال یا کمتر ازآن وقت فرمایش آقازادهٔ طباطبائی می گذرد . باآن که خونها برای این کلمه ریخت وخسارات بر اهل ایران واردآمده هنوز عدالتخانه به وجود نیامده است . یعنی مردم ثمرهٔ عدالت را ندیده‌اند و قانون و مجری عدل ظاهر نشده است

دیگر صدراعظم باشد. البته خواهد گفت عمل صدراعظم سابق ربطی به من ندارد ، چنانچه این شیوه مرسوم مسندهای ایران است . آقای بهبهانی فرمود: پس لا رأی لمن لایطاع. من دیگر حرفی ندارم، آنچه صلاح می‌دانید عمل کنید .

تفأل به قرآن

آقا شیخ محمد رضا کاشانی گفت : خوب است تفأل به کلام الله و استخاره به قرآن کنیم . رأی او را پسندیده ، قرآن آوردند . آقای طباطبائی گرفته و تفأل به قرآن زده این آیهٔ مبارکه در اول صفحه آمد:

بسم الله الرحمن الرحیم ــ یا ایها الذین آمنوا لاتتخذی عدوی و عدوکم اولیاء تلقون الیهم بالمودة و قدکفروا بماجائکم من‌الحق یخرجون الرسول و ایاکم ان تؤمنوا بالله ربکم ان‌کنتم خرجتم جهادا فی‌سبیلی وابتغاء مرضاتی تسرون الیهم بالمودة و انا اعلم بما اخفیتم و ما اعلنتم و من یفعله منکم فقد ضل سوآء السبیل .

یعنی ای آن کسانی که گرویده‌اید به خدا و رسول، فرا نگیرید دشمنان من و دشمنان خود را دوستان و با ایشان طرح مصاحبت میفکنید . القاء می‌کنید و می‌فرستید به سوی ایشان دوستی را، به‌سبب مکاتبه درحالتی که کافرند و تصدیق نکرده‌اند به‌آنچه آمده است به شما از سخن درست و راست و کار درست و در حالتی که بیرون می‌کنند پیغمبر را از مکه و شما را نیز به سبب آن که می‌گروید به خدائی که پروردگار شماست، یعنی ایشان به سبب ایمان شما، شما را از دیار خود بیرون می‌کنند، پس ایشان را دوست نگیرید و با ایشان مودت نکنید. اگر هستید شما که بیرون آمده‌اید از وطنهای خود به جهت جهاد و قتال در راه من و برای طلب خشنودی من و به پنهانی می‌فرستید به سوی ایشان دوستی را به سبب کتابت یا سخنان سری و محرمانه به ایشان می‌فرستید به سبب دوستی و من داناترم از شما به‌آنچه پنهان می‌کنید از مودت اعداء و آنچه ظاهر می‌سازید از اعتذار و هر که نکند این کار را که القاء خیر است به ایشان از شما. پس بدرستی که گم کرده راه راست را و خطا نموده طریق حق و صواب را .

ان یثقفوکم یکونوا لکم اعداء و یبسطوا الیکم ایدیهم والسنتکم بالسوء و ودوا لو تکفرون. یعنی اگر بیابند شما را کفار یعنی برشما قادر شوند و ظفر یابند، می‌باشند مرشما را دشمنان و بگشایند به سوی شما دستهای خود را و زبانهای خود را به بدی یعنی به‌زدن و کشتن و دشنام دادن و دوست دارند که شما کافر شوید. چنان‌که ایشان هستند و از دین خود برگردید و چون حال ایشان با شما به این طریق است. پس مودت نمودن و مناصحه کردن با امثال ایشان خطای عظیم است از شما .

مناسبت این آیهٔ مبارکه با حال حالیهٔ آقایان و مراودت مخفیانه با عین‌الدوله به‌حدی واضح و آشکار است که از حد تحریر خارج است .

اشخاصی که معاصر ما می‌باشند می‌دانند چه می‌نویسم. بالجمله حضرات آقایان از رفتن به‌منزل عین‌الدوله به‌حالت اجماع و آشکار منصرف شدند. ولی اکثر از اجزاء مراوده مخفیانه داشتند. آقای بهبهانی نیز یك شب در ساعت پنج و شش رفت منزل عین‌الدوله و صبح خبر ملاقات ایشان منتشر گردید. لیکن عین‌الدوله در ترویج از موافقین خودکوتاهی و دریغ نداشت و توسطهای آنان را بخوبی می‌پذیرفت. در این ایام واقعهٔ پسرهای منتخب‌الممالك اتفاق افتادکه مختصرآن از این قرار است که: منتخب‌الممالك مازندرانی با حاج شیخ فضل‌الله سمت خویشاوندی را داشت. یك روز شیخ مزبور به خیال افتادکه خدمتی از برای پسرهای منتخب‌الممالك از عین‌الدوله خواهش نماید. لذاآن دو پسر راکه قابل اشارهٔ حسی بودند با خود برد نزد عین‌الدوله چون ملاحت و صباحت‌آن دو جوان شانزده و هفده ساله را حس‌نمود، تمنای شیخ رابخوبی تلقی نمود وآن دو پسررا درعداد پیشخدمتهای خود داخل نمود. پس از مراجعت شیخ امیربهادر وزیردربار بر عین‌الدوله وارد گردید. عین‌الدوله به‌او گفت به رفیقت امین‌السلطان بنویس‌آن کسی که تو دولت را از او می‌ترسانیدی و از ترس او از صدارت استعفا دادی، امروز از برای من این‌گونه خدمات را می‌نماید. (۱)

از این قرار معلوم می‌شود، صدراعظم ایران چندان عقیده‌ای به شیخ نداشت. مجملا پسرهای منتخب‌الممالك درآن روز جز بردن یکی دو غلیان برای حضرت صدارت پناهی دیگر قبول زحمتی ننمودند. شب راکه به خانهٔ خویش مراجعت‌کردند و پدرشان‌که مطلع بر این منصب و شغل جدید شدکه درآن روز باعث افتخار بود و اکثر اعیان و شاهزادگان مایل به این شغل بودند متغیر گردید. روز بعد یا چند روز دیگر دو فرزند دلبند خود را برداشته از طهران فرارکرد. عین‌الدوله پس از اطلاع بر فرارآنها به‌گمانش این واقعه از روی استهزاء بوده و شیخ خیال تضییع او را داشته، لذا در فکر تلافی بود و حال‌آن‌که اگر مملکت‌آذربایجان را برده بودند حضرت والا در مقام تلافی و تکدر خاطر خود برنمی‌آمد و اگر پسرش شمس‌الملك را برده بودند این اندازه محزون نمی‌شد و نیز این فرار منتخب‌الممالك و اظهارغیرتش‌برای جنبهٔ ایلیاتی او است والا اگر یکی‌دیگر از اعیان و شاهزادگان بود نهایت رضایت‌مندی را داشت، بلکه دو روز بعد یا وزیر تجارت می‌شد و یا حاکم‌کرمان و نیز پاداش خدمت شیخ را هم از بین برد. چه هرکس دیگر این خدمت را برای صدراعظم ایران می‌نمود نیز حکومت یك مملکتی را به او می‌دادند. چنانچه برای امین‌السلطان هرکس یك زن و یا جوان امردی بردی، حاکم شهری و یا وزیر بر مسندی شدی. باری خیال انتقام درکلهٔ صدراعظم ایران بود تاآن‌که در یك روز حاج ملاحسین

(۱) سابقاً شغل جاکشی در ایران از اقبح اعمال و اشغال بود وآن بردن زنی و یا جوان امردی است برای یکی از اعیان.

شریعتمدار مازندرانی که از اجزاء و بستگان شیخ بود وارد شد برعین‌الدوله در حالتی که صدراعظم ایران با یکی از اجزاء سفارتخانه‌ها خلوت داشت، حجاب و خدام در مقام منع مشارالیه برآمدند که ورود برحضرت والا غدغن است. آخوند لوس شده و اعتنائی به این منع نکرده و بر عین‌الدوله وارد شد. حضرت والا از این عمل آخوند متغیر شده از سابق هم خیال انتقام و خفتی به این‌آقای آخوند داشت. فلذا حکم داد او را با پشت گردنی و کتك مفصلی خارج نمودند. لیکن چون دید یك نفر از دوستانش کم و بر عدهٔ مخالفینش افزوده خواهد گردید، لذا در مقام عذرخواهی برآمد. پولی (۱) برای حاج آخوند فرستاد و با حاج‌شیخ فضل‌الله علی‌الظاهرصلح نمود. یعنی‌حکومت بیرجند و قاینات را داد به شوکت‌الملك که واسطهٔ او و حاج شیخ فضل‌الله بود و ضمناً سی هزار تومان به کیسهٔ شیخ و اجزای او داخل گردید.

از طرف دیگر در مقام جلب شاهزادهٔ شعاع‌السلطنه پسر شاه برآمد و مدتی او را به تغییر ولایتعهد نوید داد.

آقایان حجج‌اسلام قرار گذاردند که هر شب مسجد و جماعت را داشته باشند. آقای بهبهانی شبهای جمعه را در مسجد سرپولك منبر رفت، موعظه شروع و بنای بیداری مردم تجدید گردید. مردم باز به خیال بلوا و شورش به لباس جهاد افتادند که مدافعه و احقاق حق قسمی از جهاد است. عین‌الدوله در پشت دروازهٔ شهر تشکیل اردوی مفصلی داده و حکم کرد اگر آقایان شورش کردند سرباز و سوار بریزند به شهر و اموال مردم راغارت کنند. در یك شب دوشنبه آقای طباطبائی رفت بالای منبر و فرمود: ازگوشه وکنار می‌شنوم که می‌گویند ملاها خیال جهاد دارند. این شایعه دروغ و خلاف واقع است ما نه جنگی داریم و نه نزاعی؛ ما حقوق خود را به توسط قرآن و دعا مطالبه می‌کنیم. پادشاه ما مسلمان‌است، با پادشاه مسلمان جهاد متصور نیست. ولیکن از شما مردم طهران خواهش و استدعا می‌کنیم چندی صبرو تأمل کنید تا ما یك‌دفعهٔ دیگر عریضه به شاه عرض‌کنیم و اتمام حجت نمائیم، بلکه مظلومیت خود را به اهل عالم برسانیم و فرمود خیال نکنید ما پولی گرفته باشیم. قرآن را از بغل درآورد و قسم یاد فرمودکه ماها پول نگرفته و ساکت نخواهیم شد. حاضریم که خود واولادخود را در تحصیل آزادی ملت ونجات وطن فداکنیم. تا عدالتخانه تشکیل و تأسیس نیابد، آرام نخواهیم نشست. مقصود من وآقای بهبهانی این است که تا ممکن باشد خون مسلمان ریخته نشود و مال مردم به تاراج نرود. مستمعین عرض کردند فرمایشات حضرت عالی صحیح و مطاع است. احدی نسبت بدو سوء ظنی به ساحت

(۱) ــ این ایام که زمان طبع این جزوات است از جناب حاج شریعتمدار استعلام نموده مذکور ساخت صدتومان با یك عبا برایم فرستاد. عبا را قبول‌کرده و صد تومان را به او رد نمودم.

مقدست نداده مقصود ما این است که چنان‌که ما در فرمایشات شما آقایان حاضر و مطیعیم؛ آقایان هم در خیال ما باشند که ما از دست رفته و دیگر تاب و توان در ما نیست و قوهٔ تحمل ظلم را نداریم.

این مختصر موعظهٔ آقای طباطبائی، هم مردم را بیدار و هم جلوگیری از بلوای بزرگی نمود، که در فردای آن شب مطمح نظر وطن دوستان بود. آقای بهبهانی هم جلوگیری فرمود از فتنه‌ای‌که مقدمات آن از دو طرف دیده شده بود. عین‌الدوله دیدکه اجتماع شبها در مساجد بزودی مردم را بیدار خواهد نمود، لذا غدغن کرد که ساعت سه از شب گذشته احدی درکوچه و خیابان نگذرد و اگر کسی را در ساعت سه از شب گذشته می‌دیدند او را مأخوذ و به نظمیه می‌بردند و این حکم دربارهٔ همه‌کس مجری بود. هر کس راکه می‌دیدند، چه از ارباب عمایم و چه از تجار و چه ازکسبه می‌گرفتند. در اوایل به‌حدی این غدغن سخت شدکه اجزاء نظمیه منتظر ساعت سه نمی‌شدند و درساعت دو از شب گذشته شروع به‌گرفتن می‌شد. تا ساعت سه، دیگر احدی را ابقاء نکرده مساجد آقایان در شب موقوف گردید. مراودهٔ شبانه ممنوع شد. یك عده از سوار و شب‌گرد در کوچه و بازار وخیابان گردش می‌کردند. در یکی از لیالی متجاوز از صد نفر تجار و مردمان محترم را که از بازار و یا منازل دوستان به خانه‌های خود مراجعت می‌نمودند گرفته و به ادارهٔ نظمیه بردند. صبح آن شب اعظم‌السلطنه وزیر نظمیه(۱) آنان را احضار نمود که چرا با این غدغن اکید از منازل خود بیرون آمدید؟ بیچاره‌ها جواب دادندکه دولت غدغن‌کرده است درساعت سه از شب گذشته کسی درکوچه راه نرود. لکن ماها را درساعت دو از شب‌گذشته بلکه‌کمتر از شب‌گذشته بود که‌گرفتند. وزیر نظمیه جواب داد: دیشب شیپورچی اشتباهاً شیپور راکشیده، فلذا مرخصید. هرجا می‌خواهید بروید. کسی را با شماکاری نیست. مأخوذین اظهار داشتند: وقتی‌که ما را مأخوذ داشتندکیسه و بغل ما را خالی‌کردند، ساعت و اسباب و پول ما را از ماگرفتند. بفرمائیدآنها را به ما رد نمایند. اعظم‌السلطنه وزیر نظمیه متغیر شده گفت: حالا نوکر دیوان را متهم می‌نمائید؟ روکرد به اجزاء نظمیه و گفت این اشرار راگرفته، ببرید به محبس در زندان بمانند. بعضی راکه چیزی اظهار نکرده بودند مرخص کرد اما پس از شفاعت وگرفتن یك تومان جریمه.

این حکم سمت رسمیت را حاصل نموده شبهای دیگر هر کس را که می‌گرفتند علی‌الرسم یك تومان و دهشاهی از او می‌گرفتندکه یك تومان برای رئیس نظمیه و دهشاهی برای خودگیرنده و تا صبح هم آن بیچاره را نگاه می‌داشتند. اگر تعارفات معتدبه به‌آن گیرنده می‌داد بعلاوهٔ مرسومی، که او را رها می‌کردند و الا تا صبح او را نگاهداشته

(۱) سابق براین وزارت اختصاص به وزراء هشت‌گانه نداشت. هریك ازرؤسای ادارات را وزیر می‌گفتند.

و در روز علی‌الرسم والحکم همان یك تومان و دهشاهی را از او می گرفتند و اگر کسی فقیر و گدا و بی چیز بود در عوض جریمه ، او را چوب زده و یا در محبس او را نگاه داشته تا مریض و یا تلف می‌شد و لااقل در محبس تنگ و تاریك با آن وضع زندان بسر می برد .

زندان

زندان عبارت‌است از: اطاق تاریك مرطوبی ، کثیف ، که در آن جز کنده برای پا و زنجیر برای گردن و پشه و کیك و شپش و ساس برای اذیت، دیگر هیچ پیدا نمی شود . در بیست و چهار ساعت شبانه روز پنج سیر نان خشك به هر یك می‌دهند . آب خیلی به ندرت و کم می‌دهند ، به ملاحظهٔ آن‌که زیاد محتاج به ادرار نگردد. در اواخر زمان ناصرالدین شاه یك زندانبان عاقلی پیدا شد که دو چیز برای حبسیها راه انداخت: یکی کسب و دیگری نذر . اما کسب عبارت‌است ازدرست کردن گلوشور غلیان و افراز و رشتهٔ شتر و قاطر که هر یك نفر می‌توانست در بیست و چهار ساعت‌کاری بکند که صد دینار عایدی او گردد و اما نذر عبارت بود از خیراتی که مردم دربارهٔ زندانیها می کردند .

به هرجهت روزی یك دیزی صد دیناری و یا قدری سیرابی به هریك می‌رسانیدند و این عمل خیر هنوزدر زندان جاری‌است ، اگر زندانبان با انصاف باشد . باری این حکم اعظم‌السلطنه جاری بود و شاید یك نفر که استطاعت داشت و به‌علاوهٔ یك تومان و دهشاهی که تعارف می‌داد و خود را مستخلص می‌نمود در کوچهٔ دیگر گرفتار دستهٔ دیگر می‌شد و کراراً اتفاق افتاد که یك نفر گیر چند نفر می‌افتاد. ازآن جمله خود نگارنده در یك شب به سه دسته برخورده و پنج تومان متضرر شدم که سه تومان به دو دسته و پانزده قران هم به یك نفر دادم که همراهم آمد و درب خانه گرفت و در بین راه به چند نفر سوار شب‌گرد برخوردم ولی همان پلیس که همراهم بود گفت : من مأمورم که این شخص محترم را به‌خانه‌اش برسانم. و اگرپول همراه بود و پلیس پول راگرفته بود البته این دسته سوار یا مرا مأخوذ می‌داشتند و یا مرسومی را می گرفتند . باری،کار بجائی رسید که اگر در شب کسی عقب طبیب می‌رفت او را می گرفتند و شاید تا صبح مریض مرده بود بدون دوا و طبیب، و یا اگر زنی را درد مخاض و زائیدن می گرفت و پی قابله می‌رفتند تا صبح زن و طفل تلف می‌شدند. بسیاری از مرضی و عده‌ای از زنهای حامله و اطفال بی گناه شهید راه استبداد و این حکم عین‌الدوله شدند . کار بجائی کشید که در دو ساعت از شب گذشته احدی از خانهٔ خود خارج نمی‌شد . مساجد تعطیل ، دکاکین زود بسته می شد . به این جهت دخل اجزای نظمیه کم شد . تدبیری کردند که باز دخل بجای خود آید و آن از راه آب بود، به این طور که چون در طهران تعیش مردم از آب جاری‌است وآب هم کمیاب و عزیزالوجود ، لذا در شب‌آب را می‌انداختند به خانه های مردم . مردم هم یا

برای جلب آب و یا برای بستن راه آب که به خانه‌ها خرابی وارد نیاورد ، از خانهٔ خود بیرون می‌آمدند و فوراً گرفتار می‌شدند و چند شبی هم از این راه بر مردم سخت گرفتند .

یك شب بندهٔ نگارنده گرفتار این ظلم شدم ولیکن آخرش به خیر گذشت و تفصیل آن از این قرار است که: در یك شب از خانه خارج شدم برای بستن راه آب. یك دفعه صدائی بلند شد که اگر از جای خود حرکت کردی گلوله را منتظر باش و تفنگ را به طرف من دراز کرد . نگارنده گفت آسوده باش از طرف من ممانعت وفراری نیست ، ایستاده‌ام تا بیائی. و در جای خود ایستادم . آن گوینده پیش‌آمد او را دوست دیدم. پس‌از سلام علیکم گفتم رفیق اگرچه قزاق و نوکر دولتی ، ولی با این‌که از اجزای انجمن مخفی می‌باشی خوب بود این شغل پست را متقبل نمی‌شدی. جواب‌داد: این شغل را برای این قبول کردم که خدمت کنم به رفقای خود، چنان چه الان به شما خدمت می کنم . گفتم چه خدمت ؟ گفت امشب مأمور شدیم مجدالاسلام کرمانی را مأخوذ داریم اگر چه مجدالاسلام از اجزای انجمن مخفی نیست ولی از قراری که معلوم است، نسبتی به انجمن دارد. به‌این جهت خیلی زحمت کشیدم تا خود را به‌شما رسانیدم و از رفقای خود جدا گشتم. دیگر زیاده بر این فرصت و وقت ندارم : نگارنده گفت : مجدالاسلام ازاعضای رسمی انجمن نیست ، ولی من او را دعوت کرده‌ام و قبول دعوت هم کرده است . خوب کردید که مرا مطلع نمودید . گفت اما شما نبایست مطلب را به صراحه و آشکار به مجدالاسلام بگوئید چه مشارالیه با دبیرحضور (قوام‌السلطنهٔ حالیه) دوست است، فوراً مطلب را به او می‌گوید بالاخره خواهند دانست که ما او را اطلاع داده‌ایم ولی به طور کنایه و اشاره فردا او را باخبر کنید که تهیهٔ خود را ببیند و شب را در جائی مخفی گردد .

پس از خداحافظی روانه گردید و رفت، نگارنده هم‌آمدم به خانه. روز بعد که جمعهٔ (۲۳) ربیع‌الثانی ۱۳۲۴ بود انجمن مخفی در خانهٔ جناب ذوالریاستین کرمانی به عنوان مهمانی تشکیل یافت، پس از مذاکرات لازمه مجدالاسلام کرمانی وارد شد به‌او گفتیم: این روزها خطری بزرگ متوجه به شماست، شبها به خانه نمانید یا بیائید منزل نگارنده و یا جائی که مطمئن باشید. در جواب گفت : خودم اطلاع دارم و تا یك اندازه در مقام علاج می‌باشم و شبها هم در خانه نمی‌مانم .

قبل ازآمدن مجدالاسلام یك مسئله در انجمن مذاکره شد که ذکر آن خالی از فایدهٔ تاریخی نیست وآن از این قرار است :

در روز جمعهٔ شانزدهم ربیع‌الثانی ۱۳۲۴ ، در انجمن مخفی مذاکره شد که راپورتی به مرکز انجمن رسیده‌است ، که روز قبل در خانهٔ جناب ذوالریاستین جمعی مجلس و انجمن کرده‌اند مذاکرات مکتوم و مخفی‌است . واردین به‌آنجا آقامیرزامحمد گلپایگانی و

صدرالعلماء شیرازی، وثوق‌الدوله، آقا سیدمحمد رضا شیرازی ، آقا میرزا سید علی شیرازی و یك ساعت به غروب مانده آقامیرزاآقااصفهانی که تازه از اسلامبول آمده است بوده‌اند .
چون این راپورت در نظر اهمیتی حاصل کرد و ذوالریاستین هم در این روز حاضر انجمن نبود، فلذا قرار گذاردند که روز بعد را در مدرسهٔ سپهسالار جدید در اطاق آقاسیدبرهان انجمن کنند. ذوالریاستین و سایر مؤسسین انجمن را هم اطلاع داده که البته حاضر شوند لذا روز شنبه ۱۷ در اطاق آقا سیدبرهان گردآمده صورت راپورت سابق قرائت شد .

جناب‌ذوالریاستین اظهار داشت : ورود آقامیرزاآقااصفهانی مربوط به مطلب نیست چه او برای ملاقات آقاسیدمحمدرضا آمده‌بود ، اما سایرین که در راپورت صورت آنها ثبت است، برای امری لازم‌آمدند که عازم بودم دیروز در انجمن‌آمده مذاکره‌نمایم و از اعضای انجمن استمداد و معاونت بجویم، ولیکن برای تحقیق همین امر وقت رسیدن به انجمن گذشت تاآن‌که در شب خبر رسیدکه انجمن فوق‌العاده در امروز تشکیل خواهد شد، اینك حاضرم‌که مطلب را اظهار دارم وآن از این قرار است :

تکفیر آقای بهبهانی مظفرالدین شاه را

این چند روزه یك امر غیرمترقب غریبی اتفاق افتاده‌است که یا ازسوء اتفاق است و یا از دسایس درباریان. خداکند دروغ باشد و الا تمام زحمات ما و وطن‌دوستان به هدر رفته‌است ، بلکه یك احداث نفاقی بد، بین مسلمین که ضررش راجع به اسلام خواهد بود شده‌است .

به‌اندازه‌ای جناب ذوالریاستین مطلب را اهمیت دادکه خیال همه راگرفت. بالاخره فرمود از قراری‌که شنیده شده است عباسعلی‌خان شوکت که منشی سفارت عثمانی است یك استفتائی ازآقای بهبهانی صورت گرفته است‌که مدلول‌آن این است: هرگاه یکی از امراء اسلام وادارکند جمعی از ارامنه را به قتل خلیفهٔ مسلمین و یاآن‌که همراهی‌کند ازکفاری که اقدام به قتل سلطان اسلام‌کرده‌اند و پناه دهد به چنین اشخاصی، حکم او چه خواهد بود ؟

آقای بهبهانی نوشته‌اندکه: چنین شخصی‌کافر و مهدورالدم است. حالا این حکم به دست سفیر عثمانی رسیده وآن را سند قرار داده و بهانه‌کرده‌است‌که مظفرالدین شاه اعانت کرده‌است از اشخاصی‌که اقدام بر قتل اعلیحضرت سلطان عبدالحمیدکرده‌اند و به مفاد این حکم مظفرالدین شاه ،کافر و واجب‌القتل است .

این اصل مطلب است‌که سه روز قبل از این حضرات مذکورآمدندکه باید علاجی کرد. حالا چند احتمال می‌دهم :

یکی‌آن‌که این شایعه اصل نداشته باشد و درباریان خائن به تحریك حاج شیخ‌فضل‌الله و امام جمعه این شایعه را جعل‌کرده‌اندکه قلب اعلیحضرت مظفرالدین شاه را از ملت برنجانند و ناسخ دستخط مستدعیات‌آقایان را صادر و زحمات آقای‌طباطبائی وآقای

بهبهانی و سایر آقایان را ضایع کنند .

یکی آن‌که شاید می‌خواهند به این بهانه القاء عداوتی میانهٔ ملت اسلام و ارامنهٔ ایران اندازند، تا این‌که رفته رفته این فتنه بزرگ شود و یك خونریزی میانهٔ ارامنه و مسلمین راه اندازند، چنانچه در اسلامبول و قفقاز الیوم واقع است؛ یا این‌که سفیرعثمانی می‌خواهد این مطلب را بهانه‌کند و از بابعالی بخواهد که بر عدهٔ اردوی سرحدی بیفزاید علی ایحال اگر شایعه صدق باشد کار خیلی مشکل و باید اقدام صحیحی کرد. آقا سیدبرهان گفت: باید هر قسم باشد این مسئله را تعقیب‌کنم ، اگر بی‌اصل باشد و چنین استفتائی نشده‌باشد و همچو جواب هم نوشته نشده‌باشد ، خوشا به حال ما بر فرض‌که این مطلب را به سمع اعلیحضرت مظفرالدین‌شاه رسانیده باشند ما می‌توانیم‌که خود سفیر عثمانی را در حضور اعلیحضرت شاه حاضر کنیم تااین اشاعه را تکذیب کند. آن‌وقت اعلیحضرت اغراض این خائنین را خواهد فهمید و دیگر هیچ اعتماد و اعتباری به اقوال درباریان نخواهد ماند و شخص اعلیحضرت از این خائنان رنجیده خاطر خواهد شد و به طرف ملت بیشتر مایل خواهد گردید. لیکن اگر چنین حکمی صادر شده‌باشد باید فوراً صاحب این حکم را از میان‌برداشت تا این حکم رسمیت پیدا نکند و صدور این حکم معلوم و محقق نگردد .

فیلسوف گفت : این عباس علی‌خان شوکت از قراری‌که می گویند خیلی‌جوان بدقلب بد ذاتی است. گویا این‌جوان عداوت مخصوصی با این ملت دارد. (۱)

ادیب بهبهانی با کمال تحیر گفت : من گمان نمی‌کنم آقای بهبهانی عالماً عامداً چنین حکمی را نوشته باشد . برفرض که چنین استفتائی شده باشد ، استفتاء که حکم قطعی درمادهٔ شخص معینی نخواهدشد . ذوالریاستین گفت : من نمی گویم چنین حکمی صادر شده یا نشده و نمی گویم این استفتاء است یاحکم، کاری به این ندارم‌که عامداً عالماً صادرشده یانشده، من می‌گویم اشاعهٔ این مطلب و ابراز این صحبت باعث این خواهدشد که بالمره این همه زحمات و خسارات مالی و جانی این ملت به هدر خواهد رفت و خائنین حالا در نظر مظفرالدین‌شاه چنین جلوه می‌دهند که اینها همه نتیجهٔ حلم و برد – باری است که اعلیحضرت متحمل شده‌اید . اگر همان روز اول این چهار نفر آخوند و سید را قلع و قمع کرده بودید امروز حکم به کفر شما نمی‌کردند و حکم به قتل شما نمی‌دادند . فرداست که احکام دیگر هم خواهند کرد بلکه تخت و تاج شما را تصرف خواهند نمود و به این گونه حرفها قلب شاه را از ملت می‌رنجانند و حقوق ملت بیچاره بعد از همهٔ این زحمات ضایع و پایمال خواهد شد . دیگر نتایج وخیمهٔ آتیه چه بشود و چه پیش‌آید خدا داناست . بالاخره قرارشد نگارنده آقای طباطبائی را ملاقات‌کنم و این

(۱) شرح بد رفتاری وسوء سلوك این جوان‌را نسبت به‌متحصنین سفارتخانهٔ عثمانی را درموقع خود شرح خواهیم داد

شایعه را به ایشان بگویم وآقایان هم هر کدام کاری را متقبل گردیدند .
به این جهت روزجمعهٔ بیست وسوم ربیع الثانی ۱۳۲۴ که درخانهٔ جناب ذوالریاستین مجلس ضیافت بود طرف صبح قبل از آمدن مهمانان که عضو انجمن نبودند اعضاء انجمن حاضر شده و هریك نتایج اقدامات و زحمات خود را اظهارکردند. ازآن جمله نگارنده وقایع راگفت‌که اعضاء خرم و خورسند گردیدند ،که مجمل و مختصر مطلب را در طی یك مسئلهٔ تاریخی در این مقام ذکر می کنیم، آن وقت شروع به رشتهٔ تاریخ خودکه‌گرفتاری آقامیرزا آقااصفهانی و مجدالاسلام کرمانی و آقامیرزا حسن مدیر رشدیه است می‌نمایم و چون این واقعه مربوط به ارامنه است، فلذا مختصری هم ازتاریخ ارامنه را دراین مقام ذکرکرده از خوانندهٔ تاریخ معذرت می‌خواهم .

ارمن

ارمن و ارمنی بنابرآنچه در دائرةالمعارف نوشته است ، قدیم تر و بزرگتر طایفه و ملت بوده که بعد از طوفان تشکیل شد ،که سیصد نفر از اولاد و نوهٔ «یافث بن نوح» از بابل به طرف ارمنستان مسافرت نموده و در آنجا شهری بناکردند موسوم به «هایکا عمار » یعنی شهر «هایك» که رئیس آن جماعت بود .
بعضی‌گویند: اصل این طایفه از کلدانیین است . ابن‌خلدون‌گوید : جد آنها « قموئیل» پسر «ناحور» برادر حضرت ابراهیم است . در اول معروف به «هایکانیین» بودند ، پس منسوب به ارمن گردیدند . چه یکی از ملوك بزرگ این طایفه بعد از «هایك»آرام بوده است. بعضی‌گویند : ارمنی منسوب است به «ارميناك» پسر«هایك».
به هرجهت مملکت ارمن به چهار دولت بزرگ منقسم می‌گردد : اول دولت «هیکاظانص» منسوب به «هایك اول» مؤسس دولت ارمن. دوم دولت «ارشاکونیین» منسوب به «ارشاك برثی» که اول پادشاه این سلسله بود . سوم دولت «باکرادونیین» منسوب به «قاشود باکرادونی» اول پادشاه این سلسله . چهارم دولت «روبینیین» منسوب‌به «روبین کبیر» اول پادشاه و اول مؤسس این سلسله .
پس از انقراض و اضمحلال هر دولتی تا تأسیس و تشکیل دولتی دیگر بعض امراء و والیهای غیر قانونی فاصله شدند، اما تشکیل دولت اول پس از آن که «هایك» لشکری گرد آورده و با پادشاه بابل که یکی از نمرودها بود و خلق را به پرستش خود مجبور می‌نمود جنگ‌کرد و برنمرود غالب‌آمده درسنهٔ ۲۱۰۷ قبل از میلاد تشکیل سلطنت قانونی داد و منظم کرد نظامات سیاسیه و قوانین اساسیه و تعمیرکرد عمارات بسیار را . و از جهت عدل و داد قسمی رفتار نمود که دولتش بزرگ و پایدار گردید و پنجاه‌ونه کس پادشاهان قانونی این دولت بودند و هفت نفر والیها و امراء که پس از انقراض دولت هریك به قهر و غلبه مدتی در ارمن سلطنت کردند.

بالجمله پس از آن‌که «هایك» در سنهٔ ۲۰۲۶ درگذشت پسرش «ارمیناك» که ولیعهد او بود به‌جای پدر نشست و برادرهایش را از مرکز حکومت با خود برداشت و به طرف شمال ارمنیه رفت و «ارکاس» را مقر ومکان خود قرار داد. پس جمعیت خانوادهٔ پدری او بسیار شدند و به سه طایفه منقسم گردیدند، از این قرار: «منانافاسیون»، «خوریون» «باطیون یا بظنویوکیون». «ارمیناك» ۴۶ سال سلطنت کرد و «ارمایوس» پسر او در سنهٔ ۱۹۸۰ قبل از میلاد به‌جای پدر نشست و چهل سال سلطنت کرد. پس از آن «اماسیوس» در سال ۱۹۴۰ و بعداز ۳۲ سال سلطنت پسرش «کیغام» در سنهٔ ۱۹۰۸ به‌جای پدر نشست و پنج سال سلطنت کرد. پس پسرش «حارموس» بجای او نشست و ۳۱ سال سلطنت کرد در سنهٔ ۱۸۵۸ قبل از میلاد و بعداز آن پسرش «آرام» درسنهٔ ۱۸۲۷ قبل از میلاد به‌جای پدر نشست و در این مدت که از سنهٔ ۲۰۲۶ تاسنهٔ ۱۸۲۷ باشد مورخین امر مهمی که قابل باشد ننوشته‌اند، الا آن که به واسطهٔ تعیش سلاطین و راحت‌طلبی آنها دشمنان مملکت بر آنها تاخته و بدون مزاحمت و ممانعت اکثر از بلاد ارمنستان را متصرف شدند. تاآن‌که «آرام» از خواب غفلت بیدار شده و اعداء مملکت را پراکنده وشهرهای ارمنیه را استرداد نموده و شهری بنا نمود موسوم به «مازاکا» که بعد معروف به «میساریه‌کبادوکیه» گردید و مملکت آرام گرفته و منظم و باحسن حال برگشت. پس از ۵۸ سال سلطنت درگذشت و پسرش «قاراآوارا» درسنهٔ ۱۷۶۹ قبل از میلاد به‌جای پدر نشست و در ایام سلطنت او ملکهٔ سریان مسمی به «شیمرانه سیمیرامیس» به ارمنستان تاخت آورد و خواست پادشاه ارمنستان‌را به شوهری خود اختیارکند پادشاه ارمنستان امتناع کرد و جنگ ما بین آنها درگرفت. پادشاه ارمنستان کشته گردید و مملکت به تصرف ملکهٔ سریان در آمد و پسر پادشاه راکه مسمی به «کارطوس» بود پادشاه ارمن قرارداد و شهری هم بناکرد موسوم به «شمیراماکرد» که بعدها موسوم به «فثان اووان» گردید و در آن وقت مملکت ارمنیه در تحت نفوذ ممالك سریان درآمد تاآن‌که «نینوس» پسر «شمیرانه» ملکه مادرش و«کارطوس» (قارطوس) راکشت ومملکت راگرفت. پس‌از مدتی «قانوشافثان» پسر«کارطوس» ظاهر شد. «نینوس» او را برقسمتی از ارمنیه حکومت داد و جزیه بر او بربست و این‌کار جزیه درسنهٔ ۱۷۲۵ بود و «قانوشافثان» به تدبیر و حسن خلق سلوك و رفتار می‌نمود. تا آن‌که مملکت ارمنیه را به تمامه متصرف گردید. پس ازآن‌که شصت و سه سال سلطنت مطلقهٔ مقتدره کرد وفات‌نمود. چون بلاعقب بود «بارد» یا «باردبد» که از نسل «هایك» بود درسنهٔ ۱۶۶۲ قبل از میلاد به‌جای او پادشاه گردید و پنجاه سال سلطنت کرد. پس از او پادشاهان یکی از پس دیگری از قرار ذیل سلطنت کردند:

ارباك درسنهٔ ۱۶۱۲ـ ظافان درسنهٔ ۱۵۶۸ـ بارناك اول در سنهٔ ۱۵۳۱ ـ سور در سنهٔ ۱۴۷۸ ـ هافاناك در سنهٔ ۱۴۳۳ ـ فاشداد درسنهٔ ۱۴۰۳ ـ هایکاك اول درسنهٔ ۱۳۸۱

ـ فامباك اول در سنهٔ ۱۳۶۳ ـ ارناك درسنهٔ ۱۳۴۹ـ شافارش اول در سنهٔ۱۳۳۲ـ نواریر درسنهٔ ۱۳۲۶ـ فسدام درسنهٔ ۱۳۰۲ـ کار درسنهٔ ۱۲۸۵ ـ کوراك درسنهٔ ۱۲۸۵ ـ هراند اول در سنهٔ ۱۲۶۷ـ انصاك در سنهٔ ۱۲۴۲ ـ کلاك در سنهٔ ۱۲۲۷ ـ هورو درسنهٔ ۱۱۹۷ ـ ظارمابر در سنهٔ ۱۱۹۴ ـ شافارش ثانی در سنهٔ ۱۱۸۰ ـ برج اول در سنهٔ۱۱۳۷ـ اربون در سنهٔ ۱۱۰۲ ـ برج ثانی در سنهٔ ۱۰۷۵ ـ باظوك در سنهٔ ۱۰۳۵ـ هرد در سنهٔ ۹۸۵ ـ هرساك در سنهٔ ۹۱۰ـ کابیاك در سنهٔ ۸۸۳ ـ بارنافاس اول درسنهٔ ۸۳۸ـ بارناك ثانی درسنهٔ ۸۰۵ ـ اسکاورطی در سنهٔ ۷۶۵ـ بارویر در سنهٔ۷۴۸ـ هراچپا در سنهٔ ۷۰۰ ـ بارنافاس ثانی درسنهٔ ۶۷۸ـ باجویچ در سنهٔ ۶۶۵ قبل ازمیلاد ـ کورناك ۶۳۰ قبل از میلاد ـ بافوس ۶۲۲ ـ هایکاك ثانی ۶۰۵ قبل از میلاد ـ برفانط اول ۵۶۹ قبل از میلاد ـ دیکرانس اول ۵۶۵ ـ فاهاکن ۵۲۰ ـ ارافان ۴۹۳ ـ نیرسیح ۴۷۵ ـ طاریح ۴۴۰ قبل از میلاد ـ ارموك ۳۹۴ ـ بایکام ۳۸۵ ـ فثان ۳۷۱ قبل از میلاد ـ فثاحه ۳۵۱ قبل از میلاد .

والیهای پیش از ارشاکونیین از این قرار است :

میخران در سنهٔ ۳۳۵ قبـل از میلاد ـ نیوبـولومـیوس ۳۱۹ ـ ارضافارط ۳۱۷ ـ هـراندم کایـظاك ۲۸۴ ـ ارضـافاس ۲۳۹ـ ارضاشاس ۱۸۹ ـ ارضا فاسط ۱۵۹ قبل از میلاد .

در زمان «دیکرانوس» اول ، بین ارمنستان و ایران اتحادی واقع شد ،که در جنك ارمن با دیلم لشکری از طرف ایران بیاری پادشاه ارمن رفت و در جنك ایران با پادشاه بابل ازطرف ارمن از پادشاه ایران همراهی و معاونت‌کردند و این اتحاد و یگانگی بین ایران و ارمن بـاقی بود تا زمانی که اسکندر بر ایران غالب آمده و پادشاهـی ایـران منتقل به اسکندر و یونانیان گردید ، که در این وقت ارمن ملوك الطوایف و دولت آنهـا منقرض گردید .

کشته شدن پادشاه ارمنستان به‌دست ملکه سریان

در سنهٔ ۱۲۹ قبل از میلاد، در حالتی‌که ارمنیه در تحت نفوذ «سلفکیان» بود ، اگر هم از خـود ارمـنیه سلطانی چـند روزی سلطنت می‌کـرد ولی باج و خراج را بـه اسم «سلفکیان» می‌گرفت. تا آن‌که «آرشاك اول» سلطنت یافت و به‌طریق مداهنه وحصافت عقل رفتارکرد .

درسنهٔ ۱۴۹ پسر او «آرشاك ثانی» سلطنت یافت و ممالك ارمن را استرداد نمود . برادرخود «فاغارشاك» را پادشاه‌کرد بر ارمنیه و رعایا در زمان این دو برادر در راحت و آسایش بودند . پس از او«آرشاك ثالث» در سنهٔ۱۲۷ قبل از میلاد پادشاهی یافت وقوانین عدل و داد را برقرار نمود . پس پسرش «ارضاشیش» را در سنهٔ ۱۱۴ جانشین خود قرار داد و درگذشت و در زمـان این پادشاه ارمنستان وسعت و قـدرتـی بی‌حد و انـدازه

بهم رسانید . فتوحات بسیاری نصیب این پادشاه گردید شهرهای فارس ضمیمهٔ مملکت او گردید .

در مدت بیست وپنج سال سلطنت بر روم و فارس و ارمنیه کرد تا این‌که او را کشتند پسرش «دیکرانوس‌ثانی» درسنهٔ ۸۹قبل از میلاد سلطنت یافت . مانند پدرش کارهای خوب کرد و در زمانش چند شهر بناشد. «نصیبین» را پایتخت خویش قرار داد تا آن‌که بعد از ۵۴ سال سلطنت درگذشت و پسرش «ارضافاسط اول» در سنهٔ ۳۵ سلطنت یافت و در زمان این پادشاه ارمن ضعیف گردید به‌حدی‌که جزیه به دولت رومان می‌دادند و باج و خراج به دولت ایران. در سنهٔ ۳۰ قبل از میلاد «ارشام» پادشاهی یافت و در زمانش ارمنیه بین پادشاه ایران و ارمن منقسم گردید و بیست وهفت پادشاه از ارمن و بیست و دو والی از طرف پادشاه ایران در ارمنیه فرمانروا بودند و هریك درحصهٔ خود .

فتح ارمنستان به‌دست اعراب

تا آن‌که در زمان خلیفهٔ سوم «عثمان بن عفان» ، لشکر عرب بر ارمنستان تاخت‌ـ آورده رئیس لشکر «سلمان بن ربیعه باهلی»، به‌امر «ولیدبن‌عقبه» ارمنستان را فتح نمود و فرمانفرمایان عجم را ازآنجا بیرون‌کرد و از یك طرف هم دولت یونان بعض شهرهای آنان را تصرف نمود و آنان را ذلیل و خوار کردند . تا آن که دولت «باکرادونیین» شروع شد و به‌واسطهٔ اختلاف مسلمین و یونان و بعض امراء عجم ارامنه با هم متفق شده «قاشود اول» در سنهٔ ۸۵۹ بعدازمیلاد برتخت سلطنت نشست و هیجده پادشاه از این سلسله بر ارمنستان سلطنت‌کردند .

تا زمان غلبهٔ اسکندر بر ایران همه وقت ارمنستان در تحت نفوذ و حمایت ایران بود . پس از اسکندر مدتی که ایران ملوك‌الطوایف بود ارمنستان مستقل گردید و لیکن باز در تحت حمایت ایران بودند ، تا آن که در زمان غلبهٔ عرب که بکلی مغلوب عرب بودند .

در زمان حجاج‌بن یوسف هم صدمات بسیار بر ارامنه واردآمد و بین ذلت و ترقی و استقلال و تبعیت بود تا آن‌که در زمان سلاطین سلجوقیه که سنهٔ ۱۰۴۹ بعد از میلاد باشد طغرل بیك ارمنستان را متصرف گردید و در زمان ملك شاه سلجوقی شیرازهٔ سلطنت وملیت ارامنه از هم‌گسیخت .

دولت روبینیین

درسنهٔ۱۰۸۰ بعداز میلاد، تشکیل سلطنت روبینیین در ارمنستان شد . «روبیین اول» در سنهٔ ۱۰۸۰ به‌تخت سلطنت نشست . بیست و دو پادشاه از این سلسله در ارمنستان پادشاهی‌کردند . پنج نفر هم از لوسینیانیون بر ارمنیه سلطنت‌کردند . تاآن‌که در سنهٔ ۱۳۷۳ بعد از میلاد سلطنت ارامنه از روی زمین منقطع گردید ؛ چه در این تاریخ از

طرف مصریها لشکری به‌ارمن حرکت کرد و از تاراج و نهب و قتل فروگذاری نکردند. بلدان ارمن را خراب و سرکشان را اسیر کرده بکلی نام سلطنت و دولت از ارمن برداشته شد .

فتح ارمنستان به‌وسیله شاه‌عباس

در زمان سلطان محمد فاتح و شاه عباس پادشاه ایران بین عثمانی و ایران درباب ارمنستان نزاعی واقع شد ؛ چه سلطان محمد از ارامنه حمایت می‌کرد و شاه عباس در این واقعه و وقایع دیگر باسلطان محمد مخالف بود . تا آن که شاه عباس لشکری جرار به‌طرف ارمن سوق نمود و باقی‌ماندهٔ ارمنستان را محو و نیست کرد و متجاوز از پنج هزار نفر از بزرگان و اهل صنعت را به‌اسیری آورد ودر نزدیکی اصفهان قریه‌ای موسوم به‌جلفا برای‌آنها عطا فرمود .

بقیةالسیف به‌اطراف عالم پراکنده گردیدند . عدهٔ بسیاری به‌طرف عثمانی فرار کرده و متحصن به‌عثمانیها گردیده ، در قسطنطنیه و بغداد توقف‌کرده به امر زراعت و فلاحت و تجارت مشغول شده و در عثمانی ترقی نموده در نظام عثمانی و امور دولتی وارد شده و صاحب درجات و مراتب عالیه گردیده . جمعیتی بسیار از ارامنه به‌طرف روسیه ملتجی شده و در گرجستان و قریم و بولینا و شهرهای دیگر منزل گرفته و در روسیه اجتماعات آنها بسیار و ترقیات فوق‌العاده برایشان حاصل گردید .

آن عده‌ای که به‌ایران‌آمده و در جلفا مسکن گرفته ، در اوایل به صنعت و علوم معروف وکم‌کم در همهٔ شهرهای ایران متفرق شدند . تا آن‌که در زمان نادرشاه این جماعت اهمیت را به‌درجه‌ای رسانیده ولیکن بعد ازکشته شدن نادر شاه به واسطهٔ فتنه و اغتشاش ایران صدمهٔ بزرگی به‌آنها رسیدکه اکثر آنها فراری شدند .

نفی و قتل ارامنهٔ عثمانی به‌دستور سلطان عبدالحمید

جماعت‌کثیری هم به‌نمسا و هندوستان مهاجرت نمودند و در آنجا به‌مدارج عالیه نایل آمدند . بالجمله این طایفه در هرمملکتی نام نیکی به‌خود جلب نموده و خود را محبوب اهالی‌آن‌مملکت نمودند. تاآن‌که در زمان سلطان عبدالحمید پادشاه عثمانی طرف سوء ظن دولت واقع شده سلطان عبدالحمید حکم به‌طرد ونفی و قتل‌آنها داد . هر یك‌که توانستند خود رابه طرف وگوشه‌ای انداخته عده‌ای هم به‌ایران‌آمدند. ازآن جمله در عداد مهاجرین‌یکی پرنس دادیان بودکه نگارنده‌آنچه راکه از اوشنیده به‌این رشته وصل‌می‌کند.

موسی‌بیك‌گرد برادربحری پاشا ، حاکم اسکندار پس از مراجعت از فرانسه کارهای زشت و فضیع از قبیل قتل و نهب و بی ناموسی و غیرها را در بارهٔ ارامنه‌ای که در اسکندار متوطن و مشغول زراعت و فلاحت و تجارت بودند می‌کرد . هر وقت‌که به‌عزم شکار سوار می‌شد هرگاه شکاری هدف‌گلولهٔ او نمی‌شد یکی دوتا از اطفال ارامنه را هدف

گلوله می‌نمود .
ارامنه عرایض تشکی و تظلم به‌آستانهٔ سلطان عبدالحمید عرض و ارسال داشته مفید نیفتاد . تاآن‌که به‌توسط قونسولهای خارجه متظلم و شاکی شدند. از سدهٔ سنیهٔ خلافت امر به احضار موسی بیك صادر گردیدکه در اسلامبول او را به‌تحت محاکمه درآورند و نود و شش نفر شاهد از مسلمانان و ارامنه با او وارد اسلامبول گردیدند .
حمایت بحری پاشا و معاونت اجزاء خلوت پادشاهی و حارسین سلطان امر را مشتبه نمود سلطان عبدالحمید از پرنس دادیان که‌آدم بی غرض و امینی بود و محل اعتماد سلطان، راپورت این امررا خواست. پرنس دادیان راپورت را این‌طورداد که: امروز طایفهٔ ارامنه در مملکت عثمانی پراکنده و در زراعت و تجارت و خدمت به‌دولت مشغول ، برای خاطر یك نفرظالم اگرچه برادربحری‌پاشا باشد، شایسته‌نیست جمعی را از معدلت سلطان مأیوس کرد. هرگاه معدلت سلطان موسی‌بیك را مجازات وکیفرندهد، ارامنه شورش خواهندنمود...
در این‌اثنا پرنس دادیان برای‌فوت مادر زن خود (کنتس) مسافرت‌به‌اطریش نمود. در غیاب او امر موسی‌بیك منقلب گردید ، ظالم خادم به قلم رفت‌نود و شش نفر شهود را شاهد زور دانستند. حکم مجازات دربارهٔ شهود صادر گردید. بحری پاشا برادر خود موسی‌بیك را با چهل نفر سوار به‌طرف‌کوتاهیه حرکت داد .
ارامنه از سلطان مأیوس گردیدند. تشکیل کمیته‌ها و انجمنهای سری دادندکه شورش کنند چند روز بعد از رفتن موسی‌بیك سفراء خارجه متفقاً رفتند به‌عمارت سلطنتی و اصرارکردندکه باید ثانیاً موسی‌بیك محاکمه شود امر صورت اهمیت را حاصل نمود. سابقهٔ اعمال او را قونسولها تصدیق‌کردند وبه‌سلطان رسانیدندکه عدلیه اظهار غرض‌کرده‌است .
بالاخره سلطان عبدالحمید تلگراف‌کردکه موسی‌بیك را در بحریه مأخوذ و روانه داشتند. پس از محاکمه محکوم شد به نفی ابدی‌که درمکه متوقف و محبوس باشد . اگر چه شهود بری‌الذمه و ارامنه از سلطان راضی شدند. لیکن‌کمیته‌ها و مجامع سری برقرار بود و شروع به‌بعض اقدامات‌که مقدمهٔ شورش بود شد .
پس از چند روز پرنس دادیان از اطریش مراجعت به اسلامبول‌کرد. بحری پاشا به سلطان عرض‌کردکه : محرك شورش ارامنه پرنس دادیان است و دلیل او همان راپورتی است‌که شش ماه قبل دادکه اگر سلطان عدالت نکند ارامنه شورش خواهند نمود .

بازداشت پرنس دادیان

پرنس دادیان یك روز برحسب عادت‌که به‌بابعالی می‌رفت، به قراولخانهٔ حسام‌پاشا مستحفظ و یلدوزکه درآنجا پرنس را خواست. پس ازقدری مذاکره گفت وزیر نظمیه با شماکار مهمی دارد. اول بروید نزد او، پرنس دادیان از رفتن به دربار منصرف و رفت نزد وزیرنظمیه. پس از ملاقات، وزیر نظمیه گفت: به حکم سلطان محبوسید. زیراکه شورش ارامنه را شما

باعث شدید .

به‌هر جهت پرنس سه ماه در اطاق وزیر نظمیه محترماً محبوس بود. آنچه تقاضای محاکمه کرد کسی گوش به تقاضای او نداد. تا آن که در ماه سوم دستخط سلطان صادر گردید که چون امر به اشتباه گذشت، لذا باز بیائید سرخدمت و مشغول کار خود باشید . پانصد لیره هم با نشان عثمانی به او عطا شد و یك مرتبه هم از درجه‌ای که داشت بالا رفت .

زمانی که پرنس حضور سلطان رسید و عرض کرد آنچه من نشان دارم از خدمت بوده و هفده سال خدمت کردم. صد و پنج سال اجداد من خدمت کردند به دولت عثمانی هیچ وقت خیانتی از ما دیده نشده، حالا که بدون تحقیق و به صرف سعایت ساعی مرا چند ماه حبس کردید، من دیگر خدمت نمی‌کنم و از خدمات نظامی استعفاء می‌خواهم .

تا چند روز هم استعفاء او را قبول نکردند. جودت پاشا وزیر عدلیه و سایرین هر قدر او را نصیحت کردند فایده نکرد. بالاخره دو ماه در اسلامبول مستعفی بود پس از آن اذن و ارادهٔ سلطانی را حاصل نمود که برود فرنگ . فلذا باشبرت گرفته وزیر نظمیه و جمعی از اعیان از او مشایعت نمودند محترماً از اسلامبول حرکت و روانهٔ ایطالیا گردید و هفده ماه در پاریس و لندن و سایر جاها سیاحت و گردش کرد .

عزیمت پرنس دادیان به ایران

چون شاهزاده خانم، زن پرنس با زن قوام‌السلطنه خویش بود و مشارالیه در اطریش از طرف ایران سفیر بود فلذا قوام‌السلطنه نریمان خان تکلیف آمدن به ایران را به او نمود . پرنس به عزم سیاحت با قوام السلطنه در تاریخ ۱۳۰۹ وارد طهران گردید و به‌ناصرالدین شاه پادشاه ایران معرفی شد . شاهزاده خانم زوجهٔ پرنس به انیس‌الدوله زن شاه نیز معرفی شد . چون مشارالیه دختر کنت سی‌جینی از معاریف مملکت مجارستان و صاحب کمالات صوری و معنوی و شش زبان را تکلم می‌نمود، فلذا طرف شور و دوستی انیس‌الدوله واقع شد. خود پرنس دادیان هم بعض اوقات طرف شور ناصرالدین شاه واقع گردید که ناصر-الدین شاه بعض اوقات پاره‌ای تحقیقات از او می‌نمود. صدراعظم ایران امین‌السلطان نیز تا یك اندازه خوش رفتاری می‌نمود و لیکن از جهت دوستی پرنس با امین‌الدوله سوء ظنی به او بهم رسانید .

در این اوقات سفیر کبیر عثمانی در طهران خلیدبیك گرد بود، که از دوستان بحری-پاشا بود. به سلطان عبدالحمید راپورت داد که پرنس دادیان آمده است به‌ایران و طرف اعتماد پادشاه و مشغول است که برای ارامنه امتیازی بگیرد. وزراء ناصرالدین شاه خصوص امین‌الدوله با او مراودات مخفی دارند الی آخره .

سلطان عثمانی که عدهٔ بسیاری از ارامنه به اشارهٔ او در یك روز به قتل رسیدند و اگر جلوگیری سفراء خارجه نبود یك نفر از آنها در مملکت عثمانی زنده نمی‌ماند و آن

همه مقدمات که برای حفظ خود و مملکت خود دیده بود ، البته از خواندن این راپورت به‌خیال افتاد .

علیهذا اولا از طرف سوریا پاشا منشی‌باشی سلطان یك تلگراف به‌پرنس دادیان مخابره شد که سلطان شما را می‌خواهد البته بیائید اسلامبول . پرنس جواب داد که من نوکر نیستم و از نوکری دولت استعفاء دادم. کاری با سلطان ندارم و نخواهم‌آمد. ثانیاً از طرف پدر زن پرنس کنت سی‌جینی ، تلگرافی مخابره شد که اگر نیائید در حق خودتان بدکردید. پرنس جواب داد که زمستان و سردی هوا مانع است از مسافرت . امتناع اول و معذرت ثانی مؤید و مصدق راپورت سفیر کبیر خلیدپاشا گردید .

مناقشه بین ایران وعثمانی

فلذا تلگرافات متوالیه از طرف سلطان و وزیرخارجه به سفارت مخابره شد که او را مانع شوید و نگذارید که بماند . قهراً و جبراً او را از دولت ایران بخواهید و روانه دارید . خلیدبیك به‌ناصرالدین شاه اظهارکرد. ناصرالدین شاه هر وقتی به‌یك عذری جواب می‌داد . تاآن‌که یك روز میرزا ابوترابخان نظم‌الدوله پرنس را ملاقات نموده به اوگفت شاه فرموده است که : چندی در مرآ ظاهر نشوید و از منزل خود بیرون نیائید که اجزاء سفارتخانهٔ عثمانی می‌خواهند تورا بگیرند . به صدراعظم امین السلطان سپرده‌ام که تلگراف کند وکار را اصلاح نماید .

بالجمله امین‌السلطان تلگرافاً استفسار نمود که پرنس دادیان مهمان است بر ما . نمی‌توان بدون جهت او را مأخوذ داشت ، مگرآن‌که جانی و یا مقصر دولت باشد . در جواب مخابره نمودند که پرنس نه جانی است ونه مقصر بلکه طرف اعتماد ومحبت سلطان است. اما چون مرخصی گرفته ونوکر دولت است. فلذا سلطان او را خواسته‌است .

ناصر الدین شاه جواب داد چون چنین است و خودش مایل نیست من نمی‌گذارم جبراً اورا ببرید . باز تلگراف شد که تا مدت تبعیت اوکه پنج سال است منقضی نشود،کار به او رجوع نکنید و پول و مواجبی هم به او ندهید و مالیهٔ او راکه در اسلامبول داشت توقیف‌کردند و نگذاردند از خانوادهٔ خودش هم کمکی به‌او بشود . زن پرنس پولی دربانك اطریش داشت، آن را هم توقیف‌کردند. امر گذران بر پرنس مغشوش شد و شاهزاده خانم گرفتار مرض سختی شد . ناصرالدین شاه محرمانه یك دفعه به توسط امین الدوله چهارصد تومان ویك دفعه هم به توسط امین السلطان پولی برایش فرستاد . انیس الدوله هم از شاهزاده خانم همراهی‌کرد و تولزان طبیب مخصوص شاه را برایش فرستاد. تاآن‌که بهتر شد و پرنس در هر اداره‌ای که‌کار خواست به‌او ندادند و از سفیر عثمانی ملاحظه داشتند . در ادارهٔ کمپانی امنیه کار خواست ماهی پنج تومان بیشتر مواجب نمی‌دادند . لذا پرنس از لابدی، در وکالت دعاوی وارد شد. چندکار بزرك از پیش برد وپولی جمع کرد.

واگذاری پستخانه به پرنس دادیان

امین الدوله پستخانه را به‌او واگذارد . قوانینی در پستخانه بر قرار کرد که هنوز باقی است . لیکن پس از شش ماه باز سفارت عثمانی در مقام باز خواست برآمد . لذا پرنس به‌حکم شاه استعفاء داد . دو روز قبل از مقتول شدن ناصرالدین شاه که روز چهار شنبه بود شاه در قلهك از او دیدن کرد و در آنجا وعده داد که بعد از جشن حکم تبعیت او را صادر کند .

در زمان مظفر الدین شاه که نصرالسلطنه وزیر گمرك شد . پرنس دادیان را مدیر کل گمرکات قرار داد . هفت ماه و نیم در گمرك ماند . باز عثمانیها عقبه‌کردند و او را از کار انداختند . پس از گذشتن مدتی قلیل، پنج سال مدت تبعیت او منقضی گردید . تذکرهٔ تبعیت دولت ایران به او داده شد و او را آجودان مخصوص و رئیس مستحفظین شخصی شاه قرار دادند . دیگر عثمانیها اقدامی رسمی نکردند ولی باطناً درکار بودند (۱) .

به واسطهٔ تقرب پرنس دادیان به‌دو پادشاه مقتدر که یکی ناصرالدین شاه و دیگری مظفرالدین شاه بود ارامنه در ترقی و در ازدیاد بودند، در پستخانه و ادارات دولتی وارد شدند . این واقعه یا باعث سوء ظن عثمانیها گردید و یا درباریها به خیال افتادند که به این بهانه بین ملت و دولت نفاقی اندازند و مظفرالدین شاه را در بارهٔ علما متغیر کنند. لذا صورت استشهادی در اسلامبول و کردستان درخفاء تمام کردند که مظفرالدین شاه محرك شده است ارامنه را برقتل سلطان عبدالحمید و در همین اثناء یك کالسکه‌که در آن بامب بود در اسلامبول نزدیك به‌مسجد سلطان ترکید و یك نفر جوان ارمنی این تدبیر را کرده‌بود که سلطان را بقتل رساند .

استفتاء از آقای بهبهانی

در این‌ایام در طهران عباسعلیخان شوکت صورت استفتائی نوشت و ازآقای بهبهانی جواب گرفت که صورت سؤال به این مضمون بود :

چیست حکم کسی که محرك شود ارامنه را بر قتل پادشاه اسلام ؟ (صورت جواب قریب به این مضمون بود) : هرکس که محرك شود ارامنه را بر قتل سلطان اسلام او مفسد است و حکم مفسد به‌نص شریفهٔ قرآن قتل و صلب ونفی است الخ .

استفتاء را آوردند خدمت آقای طباطبائی که ایشان هم چیزی بنویسند . جنابش به واقعه مسبوق وکاغذ را دور انداخته متغیرشده و فوراً درمقام علاج برآمده و به‌توسط جناب‌آقا میرزا محسن پیغام داد برای آقای بهبهانی‌که اگر این استفتاء را پس نگیرید پادشاه برما متغیر خواهد شد و زحمات ما به‌هدر خواهد رفت ، دیگران جناب اعتماد-الاسلام آقا سید علاء الدین داماد دیگرآقای بهبهانی را دیده او را محرك شدند که‌آقای بهبهانی را ملاقات‌کنند . لیکن جناب‌آقا میرزا محسن‌کار را بخوبی انجام داد و آنچه

(۱) حالات پرنس دادیان با خدمات او به ایران بعد از این ذکر می‌شود .

لازم بود بجا آورد و آقای بهبهانی را با آن قوت قلب که همه‌کس می‌داند ترسانید. تا آن‌که آقای بهبهانی به نفس نفیس خود به سفارتخانهٔ عثمانی رفت و به‌هر قسم بود استفتاء را گرفته پاره‌کرد وفرمود شما با من دوست و من باشما دوستم این استفتاء یك روزی موجب قتل من می شد وباعث اضرار وفتنه. باری خرده کاغذها را برداشت و همان ساعت آمد منزل آقای طباطبائی ومژدهٔ معدوم شدن استفتاء را داد این بود واقعهٔ تکفیر.

نگارنده که این بیان را به طریق اختصار به‌اجزاء انجمن گفت فرح و انبساطی فوق‌العاده شامل همگی گردید. دیگر از وقایع تاریخی که این ایام در انجمن مذاکره شد این است که باید داعی به‌ایلات فرستاد و سرداران ایران را از قبیل سردار ارفع ـ معزالسلطنه و حاج علی قلی خان سردار اسعد و امیر مفخم وسایر سرداران بختیاری و سرداران قشقائی و ایل شاهسوند وغیرها را با خودکنیم و نیز تجارتخانه‌های معتبر را از قبیل جمشیدیان و جهانیان و غیرهما را، باخود متحدکنیم که در موقع مفید افتد.

دیگر آن‌که از قراری‌که مسموع می‌شود. از طرف روسها بعض اقدامات می‌شود و بعضی را پول می‌دهند. نمی‌دانیم مقصود از این پولها چه می‌باشد و روسها برای چه پول خرج می‌کنند؟ آقایان علماء اجراء دستخط شاه و عدالتخانه را تقاضا می‌کنند. جمعی از دوستداران وطن در خیال اصلاح ادارهٔ دولت، گروهی درخیال عزل عین‌الدوله و نصب امین‌السلطان می‌باشند، اینها هیچ‌کدام راجع به روس نمی‌باشد. خرج کردن روس و انگلیس و دل سوزی آنها برای ما از روی چه مأخذ است؟

رشوه دادن روس‌ها

جناب ذوالریاستین فرمود: پول دادن انگلیس و روس را به بعضی من هم شنیده‌ام، لیکن معلوم نیست واقعیت داشته باشد. نگارنده گفت: من از جاهای دیگر اطلاعی قطعی ندارم ولیکن بطور قطع و یقین می‌دانم که درچند شب قبل از این هزار تومان از طرف روسها برای آقای طباطبائی برده‌اند و جنابش رد فرموده‌است. این هزارتومان از طرف روسها به‌توسط ملك و رشیدبیك برده شده‌است. آقای طباطبائی فرموده‌است: اگر این پول را می‌دهند که من برنفع آنها اقدامی کنم این امری است محال و اگر باید برضرر آنها اقدام‌کرد که هیچ عاقلی پول نمی‌دهد که در مقام ضرر دهنده خرج شود وانگهی من آنچه پول بخواهم ملت من خواهد داد و از من مضایقه ندارند. پس‌چگونه من ملت خود را گذارده از دشمن ملت خود پولی‌که نمی‌دانم به چه قصد به من می‌دهند قبول کنم؟

بالجمله آقای طباطبائی پول را قبول نکرده و رد فرمود. حتی‌آن‌که در وقتی‌که حاج ملك و رشیدبیك از منزل آقا خارج شدند، رشیدبیك که از اشخاص درست و صحیح بود عرض می‌کند: به اجداد طاهرینت قسم است‌که اگر این پول نحس را قبول‌کرده بودی اول کسی‌که به شما بی‌اخلاص می‌شد و سلب عقیده‌اش می‌شد من بودم و از این

امتناع و رد، من نهایت امیدواری را حاصل نمودم .

حالا که معلوم می‌شود پولی در کار هست ، خوب است ما مـردم را بیدار کنیم و از این کار جلوگیری نمائیم . در این مقام که رشتهٔ تاریخ را به‌اعتراض چند جمله قطع کردم مناسب بود از ادارهٔ جمشیدیان و جهانیان و شرح حالات بعضی سرداران ایـران خصوص سردار ارفع و سردار اسعد را نیز ذکر کنم . لیکن چون این جمل مشروح و مفصل است خصوص وقایع ارباب جمشید که حاوی بعض وقایع تاریخی است و در جلب او به‌انـجمن مخفی دوم که درخانهٔ اسدالله خان‌ابوالفتح زاده بود و همچنین همراهی ادارهٔ جهانیان در بعض مواقع که مشتمل بر بسیاری از وقایع تاریخی است . فلذا در این مقام از ذکر آنها اغماض و در آخر همین جلد دوم درطی حالات رجالیه بـه درج آنها می‌پـردازیم ، پس برمی‌گردیم به‌رشتهٔ تاریخ و گوئیم :

دستگیری مجدالاسلام

روز جمعه بیست و سوم ربیع‌الثانی ۱۳۲۴ که انجمن در خانهٔ جناب ذوالـریاستین تشـکیل یافـت یك ساعت به غـروب مانده مـجدالاسلام رفت منزل دبیرحضور منشی رسائل . لدی‌الـورود دبیر حضور خطری کـه متوجه به‌او بود به‌طریق کنایه و اشـاره به او رسانید . لیـکن از آنجائی که مجدالاسلام مطمئن به مبادی عالیه بود اهمیت به‌واقعه نـداد . نگارنده‌آمد به‌خانهٔ خود در ساعت هشت از شب‌گذشته در بستر راحت خفته بودم که شنیدم درب حیاط را می‌کوبند، پس از جواب و استفسار معلوم گـردید از محل و مکان مجدالاسلام استفساد می‌کنند . بعد از دقت و تأمل معلوم شد جمعی سواره و پیاده که متجاوز از صد نفر بودند اطراف خانه را گـرفتند چون از پیش احتیاط خود را دیده بودم و هـر شب درب خانه را از پشت قفل می‌نمودم که احدی نتواند در را باز کند ، به‌این جـهت درب خانـه با نهایت استحکام بود از آنها اصرار از من انکار کـه صدای نایب هادی‌خان را کـه ملقب به‌خبیر دربار بود شنیدم که گفت : ما مجدالاسلام را می‌خواهیم اگر این جاست بـگوئید . در جواب گفتم: تا عصر با هم بودیم او رفت به‌خانهٔ دبیر حضور من آمدم بـه‌خـانهٔ خود ، دیگر مرا اطلاعی نیست .

بالاخره خبیر دربار که شخص درویش مسلکی بود و در این‌گونه موارد دستگیری از فقراء و مراعات مظلومین را می‌نمود به آدم مجدالاسلام گفت: رفقای مجدالاسلام را به ما نشان ده و بعد از اندکی توقف روانه شدند .

صبح آن شب معلوم گردید مجدالاسلام را گرفتار و دستگیر نمودند . چه بعد از آن که در خانهٔ فرصت شیرازی و خبیرالممالك و غیره ریختند و مـجدالاسلام را ندیـده اسباب و اموال مردم را به غارت بردند چنانچه مرسوم آن زمـان بود که نوکر دیـوان به هر خانه وارد می‌شدند ، اسباب خانه را به غارت می‌بردند .

عجب آن که مأمورین در هر خانه‌که برای فحص از مجدالاسلام وارد شدند اسباب خانه را که قابل و ممکن الحمل بود با خود بردند . جز خانهٔ خود مجدالاسلام که جز نوکر او را گرفتند و اذیت کردند دیگر چیزی نبردند . گویا بیچارگی اهل و عیال مجدالاسلام بر آنها مؤثرافتاد .

باری اول طلوع صبح صادق رد مجدالاسلام را بـه‌خانـهٔ حاجی عبدالحسین تاجر اصفهانی رسانیده از پشت بام به‌خانه ریخته در حالت خواب مجدالاسلام را گرفتار نموده و آنچه ازاسباب خانهٔ حاجی عبدالحسین که ممکن بود به غارت رفت .

چگونگی بازداشت مجدالاسلام

مجدالاسلام به‌نگارنده گفت : مرا پیاده آوردند تا نزدیك قهوه‌خانه‌ای وآنجا برای حاضر کردن درشکه توقف کردند. گفتم قدری آب بدهید ، کسی آب نداد . درشکه حاضر شد ، مرا در درشکه نشانیده به‌خانهٔ نیرالدوله حاکم تهران بردند . از آنجا به‌خارج دروازه و درکهریزك دو فرسخی طهران رسانیده ساعت وکیف بغلی و قدری پول که با او بود از اوگرفته .

قبل از گرفتاری، مجدالاسلام میرزا حسن آقا مدیر رشدیه را هم گرفتار نموده و به کهریزك برده‌بودند . دیگر از مأخوذین میرزا آقا اصفهانی بود او راگرفته به‌خانهٔ عین‌الدوله برده از آنجا بـه‌خانهٔ نیرالدوله و از آنجا به کهریزك رسانیده و از قرار تقریر میرزا آقای اصفهانی هزار تومان اسکناس در بغل مشارالیه بوده ، آن را هم در خانهٔ نیرالدوله از بغل او بیرون آوردند .

سه نفر از تجاربابیه را نیز گرفتار نمودند ، یکی‌آقا محمدجواد اصفهانی و دیگری آقامیرزا علی‌خان اصفهانی و دیگری‌حاج حیدرنجف‌آبادی . لکن بعد از مدتی از هریك صد و پنجاه تومان‌گرفته وآنها را رهاکردند (۱).

بابیت این سه نفر چون مشهور بود برای اتهام دیگران نیز بهانه و مستمسکی‌بود.

پس از گرفتاری حضرات ،آنها را تبعید به‌کلات نمودند . آقـای طباطبائی پیغام داد برای عین‌الدوله کـه سبب گرفتاری مجدالاسلام چه بود ؟ مـجدالاسلام از دوستان حضرت والا بود کـه راپورت و اخبـارات ما را به شما می‌داده‌است . عین‌الـدوله در جواب گفت: از قراری‌کـه می‌گـویند مجد الاسلام بـابی است . لکن اعظام الممالـك فراشباشی عین‌الدوله محرمانه پیغام دادکه‌گرفتاری مجدالاسلام برای نوشتجاتی بوده‌که به‌دست‌آمـده و الان حـاضر است . بعـلاوه اعلیحضرت شاهنشاه مـدتی استکـه دستخـط فرموده‌اندکه او را نفی بلدکنند .

درگرفتاری مجدالاسلام و سایرین اقوال مختلف است. ولی‌آنچه‌که نگارنده تحقیق

(۱) در زمان صدارت مرحوم مشیرالدوله حاجی حیدر پولش را پس‌گرفت .

کرد و از هریك ازآنها شنیده و دیده دراین مقام ذکر می‌کنم :

سبب گرفتاری مجدالاسلام

مجدالاسلام از اشخاص عالم و طالب تجدد . در روزنامهٔ ادب خدمات بزرك کرد، روی مردم را به‌دولت بازنمود. فضاحت‌اعمال درباریان را به‌گوش مردم رسانید . اول مقاله‌ای‌که در روزنامهٔ ادب برضد دولت استبدادیه نوشت مقاله‌ای است‌که درشمارهٔ صدوشصت درصفحهٔ اول به‌عنوان مجلس مبعوثان مقاله‌ای درج نمود و نیز در همان روزنامه در صفحهٔ سوم‌که واقعهٔ ارامنه و مسلمانان قفقاز را می‌نویسد بعض‌کنایات و تعریضات را درج نموده و نیز در شمارهٔ صد و شصت‌وچهاردرصفحهٔ پنجم در عنوان بقیهٔ تدین مایهٔ تمدن احتیاج مردم را به مجلس‌مبعوثان و قانون عدالت و مساوات را بالصراحت و لزوم سلطنت مشروطه راگوشزد مردم می‌نماید. و نیز درکاریکاتورهایش خرابی ادارات دولتی و بی‌حسی مردم را بخوبی اظهار و نشان می‌دهد .

دیگر آن که مجدالاسلام به دوستی عین‌الدوله متهم گردید و مردم راگمان این بودکه مجدالاسلام راپورت‌ده و خفیه‌نویس عین‌الدوله است و برای رفع اتهام از خود در مجالس علناً از عین‌الدوله بد می‌گفت وکراراً به عین‌الدوله خبردادند بدگفتن او را.

دیگر آن که در واقعهٔ چوب زدن ظفرالسلطنه به حاج میرزا محمد رضا کرمانی ، مجدالاسلام در تهران در مقام مذاکره برآمد و خاطر عین‌الدوله را مکدر نمود.

دیگر آن‌که مجدالاسلام بستگی خود را به انجمن مخفی در مجالس اظهار می‌داشت به‌حدی که موجب خیال عین‌الدوله‌گردید و دستخطی‌از پادشاه صادرکرد که مجدالاسلام را تنبیه و تبعید دارد دبیرحضور به مجدالاسلام رسانید .فلذا مجدالاسلام یك شال شیروانی و یك قلمدان تقدیم عین‌الدوله نمود و عکس او را در روزنامهٔ ادب ترسیم و نقش نمود ، عریضه عرض‌کرد و هزار تومان پول خانه از عین‌الدوله استدعاکرد ، عین‌الدوله تقدیمی او را رد نمود و پنجاه تومان هم برحسب توسط میرزاآقا اصفهانی به‌او داد .

اگر چه پول‌خانه را نداد ، اما دیگر در مقام تبعید و سیاست مجدالاسلام برنیامد، تا آن‌که مجدالاسلام نقل مکان از خانه به خانه نمود . پاره‌ای ازکاغذهای باطله‌که در طاقچهٔ خانه‌اش مانده بود، به‌دست یکی ازکرمانیها افتادکه درخانهٔ اول او منزل گرفته بود . چند کاغذ خطرناك در بین آنها بود به‌توسط یکی از اهل‌کرمان به اعظام‌الممالك رسیدکه‌کاشف از خیالات مجدالاسلام بود .

دیگرآن که عین الدوله خواست ترسی به‌آقایان بدهد . این بیچاره‌ها را مأخوذ داشت‌که دیگران عبرت بگیرند . علت دیگر، علت مشترکه بودکه دربیان سبب‌گرفتاری مدیر رشدیه خواهدآمد. (مجدالاسلام را یك امر بزرگ‌کرده‌است درنزد عقلاء وآن این است‌که در زمان استبداد مجدالاسلام را به‌کلات فرستادند . در زمان خرابی‌مجلس و

بمباردمان مجدالاسلام طرف بغض و عداوت امیر بهادر گردید ، حتی آن‌که خواستند او را چوب زده نفی بلد نمایند . در زمان مشروطه هم مجدالاسلام را گرفتار و نفی بلد نمودند باآن‌که دشمنانش به‌مجالست و مخالطت و مراودت با او افتخارمی‌نمودند. چنان‌که در موقع خواهدآمد ان‌شاءالله.)

سبب گرفتاری میرزا آقا اصفهانی

میرزاآقا اصفهانی از تجاراصفهان بود که چند سال در اسلامبول به‌عنوان تجارت زیست کرد . در سفرآخر مظفرالدین‌شاه به فرنگستان به‌عنوان ملاقات درباریها به فرنگستان مسافرت نمود. ازمعاشرت با رجال دربار،هم ضعف‌آنان رادانست وهم دید خلاف و نفاق آنان را . فقط از بین‌آنها ناصرالملك را پسندید ولیکن مقصود را در دوستی با عین‌الدوله یافت ، به این‌جهت عازم به مسافرت ایران گردید .

در سیزدهم ماه رجب ۱۳۲۳ وارد طهران شد و حرفهای تازه در مجالس می‌گفت و از وطن مدافعه می‌نمود و دوستی خود را با عین‌الدوله تکمیل می‌نمود . تا این‌که عین‌الدوله دانست که پاره‌ای مقالات حبل‌المتین از قبیل مدافعهٔ وطن و غیره از ترشحات قلم مشارالیه است . فلذا از میرزا آقا خواهش نمود که قانونی از برای دولت ایران بنویسد. مشارالیه قانونی نوشت و در خیال بود که عین‌الدوله را وادار نماید به این که دولت را مقننه نماید ،کتابچهٔ قانون را داد به عین‌الدوله، او هم داد به ممتازالدوله که آن رابخواند و اگرکسری دارد به‌آن ضمیمه نماید .

ممتازالدوله پس از خواندن کتابچه به میرزا آقا گفت : خیلی تند رفتید . این مرد به‌خیال خواهد افتاد و سوء ظن از تو حاصل خواهد نمود. به‌هرجهت عین‌الدوله ازکتابچه قانون سخت متوحش گردید نسخهٔ اول‌آن‌کتابچه در نزد نگارنده موجود است وعماًقریب خواهد آمد .

دیگر آن‌که میرزاآقا در مجالس مردم را بیدار و آنان را به حقوق خود آگاه می‌کرد . دیگر آن‌که با علماء وآقازاده ها مراوده می‌نمود وآنان را محرك بود .

دیگر آن‌که تأسیس کتابخانهٔ ملی را باعث شد و در واقع اول مؤسس آن‌کتابخانه میرزا آقا گردید . آقا سید نصرالله که از سادات اخوی بود ، با نصرةالسلطان و ملك ـ المتکلمین و جمعی دیگراز دانشمندان را با خود متحد نمود و پول معتدبه داد و هم جمع نمود تا صورت‌کتابخانهٔ ملی را دایر نمود این کتابخانه محل اجتماع دانشمندان و وطن دوستان و تجددخواهان بود. چنانچه در موقع خواهد آمد.

علت دیگر علت مشترکه‌بود که در واقعهٔ مدیر رشدیه خواهد آمد (۱) عجالةً که وقت

---

(۱)پس ازخرابی مجلس الی‌اکنون‌که وقت تنقید و طبع این تاریخ است، پاره‌ای امور ازمیرزاآقا صادر شدکه موجب سوء ظن ملت واقع شد وهمه وقت یك عده جماعت‌با او طرف بودند که در موقع خواهدآمد .

رفتن او است به‌طرف کلات مبغوض دولت و محبوب در نزد ملت است .

سبب گرفتاری مدیر رشدیه

میرزا حسن‌آقا مدیر رشدیه، از اشخاص با حرارت و درست‌کار ، در زمان امین‌الدوله صدراعظم ایران پس از آن‌که مدتی در تبریز در تأسیس مدارس و مکاتب زحمات کشیده به‌تهران آمد و تأسیس مدرسهٔ رشدیه را نمود .

در واقع مؤسس مکاتب به‌وضع جدید این شخص است ، در اوایل ورودش مقدسین و بعض از مردم او را مثل یك نفر کافر نجس‌العین می‌دانستند چه‌که الف و باء را تغییر داد . فتحه را که تا آن وقت زبر می‌گفتند صدای بالا نام نهاد، ضمه را که تا آن وقت پیش می‌نامیدند صدای وسط می‌گفت ،کسره را که تا آن وقت زیر می‌خواندند صدای پائین می‌خواند، و همچنین خط عمودی وخط افقی یاد اطفال داد وکذا در مکتب خانه‌ها که در سر گذرها و بازارها پسران و دختران با هم می‌نشستند ، چه ضرورداشت که باید در مدرسه بیایند . دیگر آن‌که چوب و فلکه در مدرسه نیست، اطفال خودسر بار می‌آیند شیخ سعدی صد سال قبل گفته است :

استاد معلم‌که شود کم‌آزار   خرسك بازند طفلان در بازار

فریاد مقدسین در مجالس بلند شد که آخرالزمان نزدیك شده است ، که جماعتی بابی و لامذهب می‌خواهند الف و باء ما را تغییر دهند، قرآن را از دست اطفال بگیرند و کتاب به‌آنها یادبدهند .

دیگر آن‌که اطفال را زبان خارجه تعلیم داده‌است‌که به‌آنها گفته است شمار لفظی و شمار خطی و این صورت را یاد اطفال داد (۱-۲-۳-۴-۵-۶-۷-۸-۹) مجملا رسالهٔ هم از بعض علماء تألیف شد، در رد مدارس و تکفیر اولیاء مدارس .

لیکن پس از دخول آقای طباطبائی و تأسیس مدرسهٔ اسلام، مردم کم کم دانستند که این مدارس عبارت از همان مکاتب است و این ارقام حساب است، نه زبان خارجه و تغییری هم در الف و باء داده نشد همان الف و باء قدیم است ، منتها قدری مشکل تر از آن .

حاج‌میرزاحسن‌آقا هم دانست که این مردم قابل نیستند ، خرده خرده ازحرارت افتادو برای ترویج مقصود خود روزنامه‌ای ایجادکرد موسوم به روزنامهٔ مکتب . خواست‌که درروزنامه مردم را بیدار کند و به ترویج معارف بکوشد، لیکن وزیر علوم و وزیرانطباعات از روزنامهٔ او و سایر جراید جلوگیری کردند . در این اثناء‌که متهم بود در نزد عین‌الدوله که این شخص را اگر به حال خود گذارد، علاوه بر این‌که الف و باء را تغییر خواهد داد و روزنامه نویس هم شده است .

گناه روزنامه نویسی کمتر از گناه مدرسه تأسیس‌کردن نیست وگاه‌گاهی هم به

کتابخانهٔ ملی می‌رود که این هم گناهی است که عفو ندارد . بعض اوقات هم در خانه و مدرسه بعضی را دور خود جمع می‌کند .

خبر دادند به‌عین‌الدوله که میرزا حسن مدیر رشدیه را دیدند که شب‌نامه منتشر می‌نموده‌است ، باز راپورت رسید که عصر سه‌شنبه ۲۱ ربیع‌الثانی ۱۳۲۴هجری در منزل مدیر رشدیه انجمنی تشکیل یافته‌است که اجزاءآن از این قرار است: مجدالاسلام کرمانی ، ناظم‌الاسلام کرمانی، میرزاآقا اصفهانی و صدای مدیر رشدیه بلند بود که چرا باید (سانسور) برای جراید قراردهند؟ چرا باید روزنامهٔ علمی به نظر وزیر انطباعات برسد. و نیز راپورتی دیگر رسید به‌عین‌الدوله که مدیر رشدیه عصر چهارشنبه ۲۲ ربیع الثانی ۱۳۲۴در خانهٔ‌آقای طباطبائی مذکور داشته‌است که مواجب خود را تقدیم دولت کردم و به‌عین‌الدوله گفتم : مواجب و حقوق‌بگیر از دولت بر سه قسم است : اول نظام و مستخدمین در ادارات دولتی ، دوم عجزه و فقراء ، سوم مفت خورها. حقوق دو قسم اول را بدهید ، ولی قسم سوم را چند سالی ندهید و در عوض قرض دولت را بدهید و امر مالیه را هم اصلاح کنید و من اول مواجب خود را تقدیم می‌کنم . فرمان‌مواجب را دادم به‌عین‌الدوله، عین‌الدوله پس داد و گفت: من متشکر شدم از انسانیت و شاه‌پرستی تو . به او گفتم : من این مواجب را به تو ندادم که تو متشکر شوی و به من ردکنی من تقدیم دولت کردم این رد خیانتی است به‌نوع ، عین‌الدوله فرمان را قبول کرد، پس از ده روز خبر شدم مواجب مرا در بارهٔ سه نفر از بستگان خود برقرار کرده‌است .

این است که امر دولت اصلاح نخواهد شد، تا این گونه اشخاص جاهل بی علم در این مسندها باشند حال ماها این قسم خواهد بود. راپورت این دو مجلس عین‌الدوله را ترسانید و سه نفری که درآن مجلس بودند که مجدالاسلام و میرزاآقا و مدیر رشدیه است گرفتار شدند. نگارنده را به‌واسطهٔ بستگی به‌آقای طباطبائی متعرض نشدند . این بود علل گرفتاری این سه نفر . ولی نگارنده عماًقریب نوشتجات این سه نفر راکه دست آورده‌ام درج در این تاریخ می‌دارم که حالات آنان را نیز کاشف خواهد بود .

صبح شنبه (۲۴) ربیع‌الثانی ۱۳۲۴، از جهت تبعید حضرات ترس و واهمه افتاد در بین مردم. احدی در خیال توسط و استخلاص آنها برنیامد. چند روز بعد ازآن طلاب در خانهٔ‌آقای طباطبائی اجتماع نموده ، ادیب‌المجاهدین کرمانی فریاد برآورد که امروز مجدالاسلام و میرزاآقا و مدیر رشدیه راگرفتند و تبعیدکردند. جواب شماآقایان را دادند که بابی بودند، فردا خودتان راگرفته و تبعید می‌کنند و به‌همین اسم و اتهام متهم خواهید شد . اگر برای وقایهٔ خودتان هم باشد ساکت نباشید، لکن فریادهای ادیب‌المجاهدین (۱) مفید نیفتاد بلکه این هیاهوی ادیب‌المجاهدین به‌صورت یك گلوله شدکه

(۱)شرح حالات ادیب‌المجاهدین بعدازاین مشروحاً خواهدآمد، ان‌شاءالله.

بعدها او را مجروح و نزدیك بود مقتول نماید .

حبس کردن صحافباشی

در همین ایام بیچاره صحافباشی عریضه‌ای به شاه عرض کرد و محبوس گردید که مجمل آن از این قرار است :

صحافباشی پولی از ارباب جمشید گرفته و خانهٔ عیالش را به عنوان رهن یا بیع شرط داد به‌ارباب جمشید، مدت منقضی شد ، ارباب‌جمشید در مقام تصرف خانه برآمد ، صحافباشی عریضه‌ای حضور شاه عرض‌کرد که ارباب‌جمشید طلبی از من دارد و می‌خواهد خانهٔ سی هزار تومانی عیال مرا در عوض چهارده هزار تومان ببرد مستدعی است که دستخط مبارك را صادر فرمایند که مهلتی به‌من بدهد تا به‌مرور طلب او را بپردازم . حکم جوابیه و دستخط این بود :

جناب اشرف اتابك اعظم ـ صحافباشی را زنجیر کنید، تا طلب ارباب جمشید را بپردازد. فلذا صحافباشی راگرفته حبس نمودند، پس از توسط‌آقایان علماء او را از زندان خارج نموده، در خانهٔ شریف‌الدوله‌که رئیس محاکمات خارجه بود محترماً حبس نمودند.

گاه‌گاهی بندهٔ نگارنده و جناب‌آقا میرزا محمد صادق پسرآقای طباطبائی دیدن او می‌رفتیم. یك شب‌که‌آن جا بودیم مستحفظین و نوکرها مشغول کارهای شخصی خودشان بودند . به‌او گفتیم اگر میل دارید شما را فرارداده ببریم خانهٔ آقای طباطبائی . اجزاء انجمن مخفی هم همه‌گونه باشما همراهی دارند. در جواب گفت من مال‌کسی را نخورده‌ام خانه سی هزار تومانی مرا می‌خواهند در مقابل دوازده هزار تومان ببرند، دو هزار تومان دستی هم به‌من می‌دهند . بگذارید مردم این ظلمها را ببینند ، بلکه بیدار شوند .

تاکنون‌کسی ندیده‌است‌که عارض و متظلم را حبس و زنجیر کنند ، فقها در تعریف مدعی می‌نویسند: المدعی من لو ترك ترك . یعنی مدعی‌کسی است‌که اگر ترك دعوی‌کند واگذارده می‌شود. من مدعی و عارضم حالا محبوس و زنجیری شده‌ام. هر قدر از این ظلمها بیشتر شود ملت زودتر بیدار می‌شود . قدر عین‌الدوله را بدانید که این فشارها را می‌آورد هرچه فشار بیشتر باشد ملت زودتر به‌خود خواهد آمد . باری صحافباشی در خانهٔ شریف‌الدوله ماند تاآن‌که خانهٔ خود را واگذار نمود و از ایران خارج شد .

روز دوشنبهٔ نهم جمادی‌الاولی تلگراف مجدالاسلام ازکلات‌آمد، چند روز بعد هم کاغذهای‌آنها رسید‌که نگارنده بعض ازآن مکاتیب راکه‌کاشف از حالات محبوسین است در این تاریخ خود درج می‌نماید‌که خوانندگان تاریخ وضع محبوسین و سلوك دولتیان را از این مکاتیب استنباط نمایند .

مکتوب مجدالاسلام به‌عنوان آقای طباطبائی

از کلات

محضر مبارك حضرت مستطاب حجةالاسلام والمسلمین‌آقای‌آقا میرزا سید محمد روحنا فداه ـ شرح حال این بندهٔ شکسته بال،

به نحو اجمال آن‌که بعد ازآن که برحسب فرمایش شاهزادهٔ نیرالدوله حاکم طهران جمعی فراش اوباش به‌سرم ریختند و از رختخوابم‌کشیدند و به منزل ایشان بردند بدون سؤال و جواب و ملاقات ، درشکه حاضر با جمعی سوارهٔ کشیك‌خانه به‌کهریزك (۱) آوردند . در آن جا جناب آقا میرزاآقا هم ملحق شد حاج میرزا حسن هم از صبح حاضر بود ، عصری ازآن جا به‌خاتون‌آباد آوردند شب را ماندیم و صبح به‌طرف خراسان حرکت‌کردیم. حالا صدماتی‌که در بین راه وارد شده‌است لایق مذاکره نیست روز هشتم‌که شنبهٔ غرهٔ جمادی‌الاولی باشد وارد خراسان شدیم سه روز در مشهد بودیم. ترتیب پذیرائی جناب حاج‌آصف‌الدوله بماند برای هنگام شرفیابی . بعد ازآن ما را به‌کلات‌آورده‌اند شرح‌آنچه در عرض راه دیده‌ایم مناسبت با این مختصر عریضه ندارد. اجمالا چهل منزل راه را در سیزده روز طی‌کردیم، والله سیزده ساعت خواب نکردیم . اما حالت حالیه طوری‌است‌که به طور حتم می‌دانیم‌که اگر تا یك ماه دیگر این جا باشیم خواهیم مرد. زیراکه هوای‌کلات به قدری‌گرم است‌که روزها مثل ماهی‌که ازآب دور افتاده باشد، از این طرف به‌آن طرف هلهله‌کنان می‌رویم و دیوانه وار می‌دویم . شب‌ها هم به واسطهٔ زراعت شالی‌آن قدر پشه داردکه امکان ندارد بشود خوابید. اهالی این‌جا تماماً بالای بامهای بلند در وسط پشه‌بند می‌خوابند ولی ما که جائی غیر از محبس نداریم پشه‌بند هم نداریم . بعلاوه قلعهٔ کلات مارهای غریب دارد، کمتر از روزی‌است یکی دوتاکشته نشود. اغلب روزها تب و لرز هم بدیدن ما خواهدآمد. اما دوا و غذا چه عرض‌کنم. بلی چیزی‌که هست حاکم این‌جا شخص مسلمانی‌است. والله اگر او فی‌الجمله ملاحظه نمی‌کرد، حالا دیگر هزار مرتبه مرده بودیم، لباس ما همان لباسی است‌که از طهران داشتیم هرقدرکه قابل نبوده و یغما نشده باقی است درکلات هم یك ذرع‌کرباس پیدا نمی‌شود. ما هم‌که یك دینار پول نداریم. به هرکس هم در طهران تلگراف کردیم و جزئی وجهی خواستیم جواب‌نداد، با تمام این مطالب جگرم برای غربت اهل خانه‌کباب است . زیرا که بنده در طهران‌کسی را ندارم‌که پرستار عیالم باشد . یك زن علویهٔ غریبهٔ حامله در شهری مثل طهران با پنج نفر صغیر معلوم است‌چه خواهدگذرانید . از تمام اطلاعات در این جا محروم مانده‌ام. پست در این جا نیست . تلگراف هست ، ولی ما پول نداریم‌که تلگراف نمائیم . مجملا

---

(۱) کهریزك مزرعه‌ای‌است در دو فرسخی طهران و درآنجا کارخانهٔ قند سازی‌را دایرکردند .

خداوند قهار منتقم می‌داند که بر من بی گناه چه صدمات وارد آورده‌اند. به‌ذات پاك خداوند از هیئت آدمیت خارج شده‌ایم. يك ماه است حمام ندیده‌ایم و...

اگر حالات را شرح بدهم اسباب کسر قلب مبارکت می‌شود و چون می‌دانم حضرت حجة‌الاسلام فراموش نفرموده‌اید و اگر پیشرفت داشته باشد در استخلاص بی گناه بیچارهٔ آواره اقدام بلکه اهتمام خواهند فرمود، لهذا استدعائی ندارم مگر آن که گاه گاهی بفرستید در بنده منزل از مخدرهٔ علویه و اطفالم دلجوئی نمائید و او را امیدوار کنید و سلامتی آنها را هم تلگرافاً به‌بنده اطلاع فرمائید که خیالم آسوده باشد. وصیت‌نامه‌ای هم شروع کرده‌ام امید است اجل مهلت بدهد ، تمام نموده به‌حضور مبارك بفرستم . شاید به‌آسودگی بمیرم . با دست بسته و قدم شکسته و تن تب‌دار و هوای آتشبار و مراقبت مستحفظین بهتر از این نمی‌توانم جسارت کنم. خداوند سایه‌ات را بر اهالی مستدام فرماید و مقاصد قلبیهٔ حضرتت را در اصلاح مملکت و ترفیه حال مسلمانان برآورد . (فدائیت مجدالاسلام) .

مکتوب میرزا آقا اصفهانی به‌آقای طباطبائی

حضور مبارك امام المجاهدین، حجة‌الاسلام والمسلمین ، ملجاء الفقراء والمساکین، آقای آقا میرزا سید محمد دامت برکاته - افوض امری الی‌الله- عرفاً باید هنگام حرکت خدا حافظی کرده باشم ، ولی چون حرکت بلااراده بود موفق نشدم. لذا این عریضه را در مقام شکر و عذر می‌نویسم . اما عذر از عدم شرفیابی هنگام حرکت ، درکف شیر نر یا روباه ماده هر کدام را که تصور فرمائید .

ترتیب حرکت: صبح شنبهٔ بیست و چهارم شهر ربیع‌الثانی ۱۳۲۴ اتابك (عین‌الدوله) احضارم فرمود. بعد از احضار امر به ملاقات نیرالدوله وآمدن وزیر دربار (امیربهادر) با درشکه به‌کهریزك و از آن‌جا به طرف خراسان ، روز هشتم وارد خراسان و بعد از سه روز توقف، عازم کلات و امروز نهم است که وارد کلات شده‌ایم. در منزل حکمران کلات که محمدابراهیم‌خان از خوانین پازکی برادر جلیل‌الملك بیگلربیکی خراسان مهمان هستم . هوای کلات با مزاج ما سازگاری ندارد. من که نمی‌دانم چرا آمده‌ام؟ از مجدالاسلام هم هرچه سؤال می‌کنم می گوید نمی‌دانم .

به ملازمان سلطان که رساند این دعا را

که به‌جرم عشق‌بازی زچه می کشند ما را ؟

اما شکر این است که بعضی از دوستان همچو تصور کرده بودند که این

مرد از من دل‌خوشی دارد و من با او هم‌عقیده هستم . ولی هر چه تصور می‌کنم جز آن‌که دستورالعملی از من خواست در ۲۴ شهر صفر فرستادم که اساس یك سلطنت مشروع قانونی بود. از آن تاریخ بـه‌بعد از من دلسرد شده‌بود . به همه حال گذشته‌است. به همین قدر، گذشته از این‌که به قدر سی‌هزار تومان ضرر این حرکت را دارم. از روز حرکت الی حال از وضع خانه و زندگی خودم هـم اطلاع ندارم ، اگر بخواهم از حضور مبارك خواهش‌کنم کـه به فکر محبوسین هم باشید لزوم مایلزم است. همین قدرخیلی از خودتان محافظت فرمائید. کم‌کم خبث فطرت و سریرت این مرد (عین‌الدوله) ظاهر می‌شود. خداوند امورات را برخیر و صلاح امت جـریان دهد. از شرح مفصل معـذورم، به‌همین قدر خیلی در خصوص خانهٔ مجدالاسلام باید سفارشی به‌حضور مبارك کنم‌که مقرر فرمائید ناظم‌الاسلام از این‌جهت آسوده‌اش کند. توفیق پیشرفت مقاصد شما را از خداوند خواهانم . (اقل اصفهانی)

مکتوب مجدالاسلام به نگارندهٔ تاریخ بیداری

در کـلاتم خـم ابـروی تو در یادآمـد
حالتی رفـت‌کـه افـلاك به فـریادآمـد
از من اکنون طمع صبرو دل وهوش مدار
کان تحمل کـه تو دیدی همه بر باد آمد

شرح حال ما بسیار رقت‌انگیز و قصهٔ پـرغصهٔ مـا خیلی ملالت خیز است . نماند صدمه‌ای‌که نخوردیم وباقی نیست از ما مگر یك جسم بسیار نحیف و قوائی خیلی ضعیف، اجمالا مسافرت از طهران تا خراسان را در هفت روز پیمودیم اما به‌چه حالت، یا به چه جلالت، سر و پای برهنه، مسلوب‌العمامة والرداء .[در این هوای گرم روزها ازشدت گرما مثل ماهی‌که ازآب بیرون افتاده‌باشد دراضطراب و شبها از شدت سرما مثل مرغ سرکنده در التهاب بودیم. غذای ما نان خشك و دوای ما . . . غلامان‌کشیك‌خانه در هیچ جا چاپارخانهٔ ما را اجازت خواب بلکه توقف وآرام ندادند و هرجاکـه رسیدیم فوراً اسب عوض‌کردند و ما را در قعر درشکه انداختند و به‌سرعت برق و باد تاختند. تا به‌منزل دیگرآن قدر رنج دیدیم و بی‌خوابی‌کشیدیم که مکرر از غلبهٔ خواب از درشکـه به‌زمین خوردیم و خیلی غریب است‌کـه در زیر چرخ درشکه خـرد نشدیـم. از طهران رئیس سوارها که سالارنصرت باشد بـه سرهنگ نوشته‌بود ما را زنجیرکند وکند به‌پای ما بگذارد. اما خوش فطرتی سرهنگ اجازه نداد و می‌دانست ما خود افتادگان میکنیم و پای فرار نداریم.سوارهای مستحفظ ما درگاری بآسودگی می‌خوابیدند، اما برای ماها

ممکن نمی‌شد که نیم ساعت در زمین غیر متحرك بخوابیم .
در چند محل مردم دهات می‌خواستند ما را مستخلص نمایند، خودمان مانع شدیم. خود را به قضا و قدر سپردیم و گمان داشتیم در ورود به ارض اقدس فرج ما قریب باشد و امیدوار بودیم که آصف‌الدوله باآن همه دیانت از ماکاملا پذیرائی می‌نماید . ولی بدبختانه چون به‌خلق امیدوار و از رحمت خداوند فراموش‌کردیم در خراسان از همه جا برما سخت‌تر و ناگوار گذشت و به قدری از مهمان داری آصف‌الدوله سختی‌کشیدیم که به صدمات بین راه راضی شدیم .
عمارتی راکه برای پذیرائی ما معین کردند همان انبار دولتی یا مجلس حکومتی بود که زیاده از هشتاد نفر مردمان بدبخت اجل‌برگشته در آنجا محبوس و از تمام لوازم زندگانی مأیوس بودند .
سیمای آنها مثل خودمان ازگرما و سرمای زندان ابداً شباهت به سیمای انسان نداشت. ازگرسنگی رنگ از روی آنها پریده‌بود و با این‌ضعف و ناتوانی در زیر زنجیر بسیارسنگین وکنده‌های خیلی‌گران خسته و نالان بودند. مستحفظین محبس هم‌گاهی توجهی به آنها می‌کردند و باآهن تفتیده ابدان ناتوان آن بیچارگان را رنجه وگاهی هم با اسبابهای دیگرآنها را شکنجه می‌کردند .
سبحان‌الله! چگونه می‌توان تصورکرد فردی از افراد بنی‌آدم این طور سنگین دل و بی‌رحم باشدکه با برادران وطنی خودش این طور سلوك‌کند ؟ هنوز ناله های جان‌گداز محبوسین درگوش من صدا می‌کند و هر وقت متذکر می‌شوم مثل دیوانگان فریاد می‌زنم و به‌طرف مرگ می‌روم .
خدا گواه است ، من از روزی‌که این محبس را دیده‌ام از زندگانی خود سیر شدم. کلات بهشت من شده‌است و مرگ آرزوی من است و حالا می‌فهمم چه لذتی داشته‌اندکسانی‌که در فرانسه برای تحصیل آزادی ملت و تبدیل اساس ظلم و استبداد به‌مشروطیت شدن دولت جان‌داده‌اند و به سر دار رفته‌اند یا قطعه قطعه شده‌اند و معلوم می‌شودآنها هم نظیر همین اوضاع بسیار ناگوار را دیده‌اند و مرارت حبس و شکنجه را چشیده‌اند و دانسته‌اند با استقلال (۱) دولت ممکن نیست افراد بنی‌آدم روی‌آسایش ببینند و ساعتی فارغ بنشینند .
آخر برادر عزیزم فکرکن برای چه نصف شب به‌خانهٔ من ریختند؟ و به چه دلیل اطفال صغیرونوکرهای فقیر مراآن قدر اذیت کردند ؟ و به‌کدام سند چندین خانهٔ مرا شبانه غارت‌کردند ؟ و خواب و آسایش را بر جماعتی

(۱) گویا مراد از استقلال ، استبداد بوده‌است و یا این لفظ سهواً از قلم مجدالاسلام به روی کاغذ آمده‌است .

حرام نمودند؟

فرضاً من مقصر و گناهکار بودم . چرا جمعی را به‌آتش من سوزانیدند؟ و در کدام محکمهٔ عدلیه مرا محاکمه نمودند و ازکدام قاضی بر لزوم تبعید من حکم صادر شد ؟ خوب برفرض که به‌زعم‌آنها من‌گناهکار بوده‌ام . آیا خانوادهٔ من چه‌گناهی داشته‌اند؟ اجزاء و نوکر مرا چرا اذیت‌کردند؟ اموال مرا چرا بردند ؟ عبا و عمامه و ساعت و وجه نقد و اسناد مرا چرا بردند؟ به دوستان من چرا صدمه زدند ؟ ازهمه‌گذشته چرا مدت حبس ما را معین‌نکردند و به‌چه دلیل سوارهای مستحفظ ما را در بین راه این همه اذیت‌کردند و هزار هزار چراچرا که ماحصل همه این است‌که تا امنیت تامه نباشد انسان نمی‌تواند اساس آسایش خود را فراهم‌کند و در دولت مستبدهٔ ظالمه ممکن نیست برای احدی امنیت‌تامه حاصل شود و همیشه مثل عین‌الدوله و نیرالدوله و آصف‌الدوله پیدا خواهد شد که برای یك ساعت راحت خیالی خودشان، عمر چندین خانواده را گرفتار زحمت کنند .

پس‌باید فکری‌کردکه اساس را صحیح نمود . من الان از صمیم قلب شکر می‌کنم که در راه تحصیل نعمت حریت‌گرفتار این همه زحمت و مبتلای خسارت شدم و دشمنی با کسی ندارم و تعدی به‌حقوق احدی ننموده‌ام و در این محبس تنگ‌کلات باکمال ناامیدی بسرمی‌برم و هر روز انتظار حکم قتل خود را دارم. از اهل و عیال و ادارهٔ خودم به هیچوجه خبر ندارم و این اول کاغذی‌است که از محبس‌کلات به شما می‌نویسم. ولی ابداً راضی نیستم جنابعالی‌و سایر اعضاء انجمن، فقط در فکر استخلاص من باشید و ابداً نباید قوای خودتان را در این امور جزئیه صرف نمائید ، بلکه صریحاً عرض می‌کنم کاری بکنید اساس را درست‌کنید .

اگر اساس درست شد هزار محبوس بدبخت مثل من از محبسهای تنگ و تاریك آزاد می‌شوند و این‌گونه محبسها موقوف می‌شود . و الا از این‌که مرا مرخص و رفقایم را مستخلص نمایند چه نتیجه عاید ملت و مملکت می‌شود ؟ بعلاوه من و رفقایم امروز به‌واسطهٔ حسن فطرت و عالم اسلامیت آقای محمد ابراهیم‌خان حاکم‌کلات در نهایت خوبی می‌گذرانیم و چندان زحمتی نداریم و دو سال هم به‌همین وضع می‌توانیم عمر بگذرانیم. برای‌کسان هم آن قدرها نقلی ندارد، هرقسم باشد می‌گذرد ولی حالاکه دست زده‌ایم باید انجام بدهیم و ناکام نمانیم .

اگر در خاطر داشته‌باشید در مجلس آخر که در منزل ذوالریاستین

مهمان بودیم یعنی روز جمعهٔ بیست و دوم شهر ربیع‌الثانی ۱۳۲۴ که همان شب بنده گرفتار شدم و در حضور تمام رفقای حاضر صریحاً گفتم برای شخص من خطری است نزدیك و از شماها ابداً توقع حمایت ندارم. اما استدعا دارم رشتهٔ مطلب را که سه چهارسال است دنبال کرده‌ایم از دست ندهید ، امروز هم همین کلمه را عرض می‌کنم و می‌گذرم . شخص آقای آقا میرزا سید محمد را همه وقت در مد نظر داشته باشید، بلکه چند نفر از اجزاء انجمن را برای محافظت وجود او بگمارید چراکه تمام امیدواری آزادی‌طلبان به وجود او است. اگر خدای نخواسته‌بر او صدمه‌ای وارد شود ، تمام رشته‌های ما چله خواهد شد .

در باب اهل خانهٔ ما چندان فکر مکنید. عیال من یکی از زن‌های مجرب روزگار است . تاکنون چهارده سال است‌که در خانهٔ من است و سه سال با هم نبوده‌ایم و سه مرتبه تبعید مرا دیده‌است و از این حرفها وحشت نخواهدکرد ، همین قدرکاری بکنیدکه از حیث مخارج بر آنها بد نگذرد و راه معاش آنها این است‌که آنچه کتاب و اسباب دارم تدریجاً بفروشند و مخارج کنند . ولی تا جنابعالی شخصاً توجه نفرمائید فروش‌کتاب و اسباب انجام نخواهدگرفت و کتابهای بسیار خوب اعلا دارم اما تا اهل خبره فروشنده نباشد به قیمت مناسب فروخته نخواهد شد . از کرمان هم پول برای آنها خواهد رسید و انشاء‌الله گرسنه نخواهند ماند . خود علویه هم مقداری اسباب وآلات زنانه دارد اگر محتاج باشند بفروشند . اگر بنده زنده ماندم نقلی ندارد ممکن است باز هم برایش بخرم و اگر مردم ...

نور چشمی میرزامحمد را در مدرسه ببرید ، نگذارید فاسد شود . هرچند خیلی زحمت دادم و خسته شدم . اما در آخر عریضه باز جسارت می‌کنم‌که از مسلك معهود خارج نشوید و مبادا بترسید که اگر ترسیدید تمام زحمات ما باطل خواهد شد . رفقا سلام می‌رسانند .

راستی این‌هم از خوشبختی من است‌که در این محبس تنهانیستم و دو نفر رفیق دارم ، مخصوصاً آقامیرزاآقا همزبان دانشمندی است و نصف زحمت حبس ما را موانست و مجالست رفقا تخفیف می‌دهد. از اوضاع طهران ابداً خبرندارم استدعا می‌کنم همه‌هفته به آدرس ذیل بنویسید :

(خاکستر) توسط میرزاهدایت‌الله‌خان رئیس پست وگمرك درکلات نادری‌کبودگنبد به‌فلانی برسد . از طرف من‌تمام اعضاء انجمن مقدس را سلام برسانید و به‌همه‌بگوئید :

سرکه نه اندر ره ملت بود بارگرانی است‌کشیدن به‌دوش

کاری بکنید که این یك مشت ملت فلك زده را از چنگال ظلم عین‌الدولهٔ نوعی مستخلص کنید و الا نفی عین‌الدولهٔ شخصی چندان فایده ندارد، دیگری بجایش می‌نشینند بدتر و ظالم تر. (زیاده قربانت احمد کرمانی)

این که مکاتیب محبوسین را در این تاریخ درج می‌کنم، برای این است که خواننده بداند، با این همه ظلم و ستم و خواری و ذلت که دیده‌اند چگونه می‌شود دشمن مشروطه و حریت باشند و حال آن که اگر دولت ایران مشروطه نشده بود، حضرات در کلات مرده بودند.

باری، پس از آمدن مجدالاسلام به طهران که نگارندهٔ تاریخ بیداری را به‌طریق اختصار در روزنامهٔ کوکب دری درج و نشرمی‌داد، مکتوبی به‌نگارنده نوشت وخواهش نمود که ضمیمهٔ تاریخ نمایم، چون در کوکب دری درج شد؛لذا دراین تاریخ ملحق شد و صورت آن از این قرار است:

خدمت ذی شرافت جناب ..... آقای ناظم‌الاسلام دامت افاضاته، عرض می‌نماید: در شمارهٔ یازدهم از سال چهارم جریدهٔ شریفهٔ (کوکب دری) در ضمن تاریخ بیداری، به‌مناسبت مقام شرح گرفتاری و مسافرت و حبس و تبعید این بنده به کلات مرقوم شده‌بود و مشتمل بر بعضی مطالب مهمه بود، برای آن که تاریخ جنابعالی ناقص نماند بعضی‌توضیحات راکه جنابعالی از قلم انداخته‌اید یا مسبوق نبوده‌اید بعرض می‌رسانم و استدعا دارم در ضمن همان تاریخ مرقوم بفرمائید.

اولاً در خصوص دوستی بنده با عین‌الدوله اشاره فرموده‌اید که مبنی بر مصلحت بوده ولی تعیین آن مصلحت را نفرموده‌اید و حال آن که خودتان خوب مستحضر هستید با عین‌الدوله ارتباط وآشنائی و مراوده نداشته‌ام و هرگز با او مکالمه و محاوره نکرده‌ام ولی با جناب دبیر حضور دوستی داشتم و گاهی خدمتشان می‌رسیدم و ایشان هم از حسن فطرت وکرم اخلاق در بعض مقاصد مساعدت داشتند.

چنان که در موقع طرد و تبعید جناب آقاسیدجمال و اختفاء ایشان در منزل جنابعالی، به حکم و تصویب انجمن قرار شد بنده با ایشان ملاقات نموده و او را نزد عین‌الدوله شفیع نموده، که چشم از اذیت جناب آقاسیدجمال‌الدین بپوشند و در ملاقات اولی، صریحاً گفتند این کار غیر ممکن است و شاه حکم فرموده‌اند که: هرجا سیدجمال‌الدین را ببینند با گلوله بزنند و حالت وحشت آقا سیدجمال و کسان ایشان را خودتان خوب مسبوقید، حق هم داشتند. بنده بزحمت بسیار و التماس و اصرار بی‌شمار جناب دبیرحضور را راضی کردم که در مقام شفاعت برآید و او هم زحمت‌ها کشید تا بالاخره نوشتهٔ امان برای حفظ جان آقا

سیدجمال صادر کرد، به‌بنده داد ولی مشروط براین کـه دیگر در منابر از آن چیزی عنوان نکند، بلکـه تا چند روزی از اصل منبر نـرود و از خـانه بیرون نیاید و آن نوشته را شبانه بعد از ملاحظهٔ انجمن در منزل جنابعالی بـه‌جناب آقاسید جمال ارائه کردم و قدری مایهٔ تسلای ایشان شد .

اما مسألهٔ اعانه فرستادن انجمن برای بنده به‌کلات، البته وظیفهٔ دوستان و معاهدین من همین بوده که جاناً و مالا در مقام آسایش بنده اهتمـام فرمایند. بلی یك نفر جوانمرد هم در تمام این مملکت پیدا شده که هنوز اظهاری از فتوت او نکرده‌ام اما امروز می‌گویم که در تاریخ ثبت شود . روزی که بنده را به‌کلات بردند هزار و چهارصد تومان وجـه نقد در طهران در چند محل داشتم و قریب دو هزار تومان مطالبات و حساب در طهران و سایر ولایات داشتم اما وجه نقد ابداً نداشتم. قدری اسکناس که کمتر از هشتاد تومان بود در بغل بنده بود وچند عدد اشرفی کهنهٔ آنتیك در کیف بنده که آنها را به‌ضمیمهٔ باقی بردند و چون اهل بیت من غـریب و بی اطلاع از معامـلات بنده با هرکس بوده‌اند، خیلی وحشت داشتم که مبادا از بی پولی بر آنها بد و سخت بگذرد. اما از مرقومات آنها معلوم شد که بخوبی و خوشی گذرانیده‌اند .

بعد از مراجعت از کلات حضوراً تحقیق کـردم و هرچه پول از کـرمان و انجمن برای آنها فرستاده‌بودند مطابق ثبت شمردند .

از جمله گفتند که روز دوم حـرکت شما شخصی آمد در خانه سؤال کـرد که مخارج شما در ماه چقدر است ؟ ما گفتیم اگر قناعت کنیم ماهی سی تومان کفایت است. آن شخص گفت: از امروز تا هر وقت که مجدالاسلام برگردد ماه به ماه این وجه به‌شما می‌رسد ، خیالتان آسوده باشد، و فوراً سی تومان داد و هکذا و ابداً از خودش معرفی نـکرد. چهـار ماه بعد از این واقعه سعیدخان گماشتهٔ بنده به زحمات زیاد در مقام شناسائی او برآمـده و خیلی زحمت کشیده و فحص کـرد تا بالاخره معلوم شد که آورندهٔ پول گماشتهٔ حضرت مستطاب اجل آقـای سرداراعظم می‌باشد که به امـر ایشان این وجه را مـاه به ماه به‌خانهٔ ما مـی‌رساند و عجب‌تر آن که بعد از این کـه بنده به‌طهران آمدم و چندین مرتبه خـدمت ایشان رسیدم ابداً اظهاری نفرمودند، بلکـه دو مـرتبه هم بنده به‌کنایه اظهـار داشتم غیر از تجاهل جوابی نشنیدم .

این عمل را جز بر فتوت و کمال انسانیت حمل کنیم ابداً محمل دیگر به نظر بنده نمی‌رسد و تا قیام قیامت از وجود این مـرد محترم متشکـرم و برای استحضار جنابعالی می‌نویسم ، کـه سردار اعظم صارم‌الـدوله، فرزند ارشد اکبر

حضرت علیه بانوی عظمی، صاحب مقامات جلیلهٔ علمیه و اخلاقیه است و بنده در طایفهٔ قاجاریه تاکنون کسی را بهاین فضل و اخلاق و مروت و فتوت ندیده‌ام و اگر اسم او را در تاریخ بیداری ننوشته‌باشید به‌تاریخ خوانان ظلم کرده بودید. تا اهل ایران بدانند عمل خیر هرگز گم نمی‌شود و هر وقت باشد نتیجه خواهد داد. ایام افاضت مستدام باد (داعی مجدالاسلام)

مردان با فتوت

نظیر این فتوت سردار اعظم، از چند نفر دیگر تاکنون دیده شده‌است: اول از صحافباشی دیده شد که در زمان اختفاء سید جمال در خانهٔ نگارنده، این شخص ملت دوست رفت درب خانهٔ آقاسیدجمال و گفت تا مادامی‌که آقاسیدجمال ظاهر نشود و به‌خانه نیاید ماهی دوازده تومان را هر ماهه می‌رسانم به شما، و مبلغ دوازده تومان به خانهٔ سید داد و ساعی بود که دیگران را محرك شود که اعانت نمایند. دوم رشید بیك قفقازی، که از اجزاء بانك استقراضی است. این مرد در زمان پنهان شدن نگارنده که در یوم بمباردمان مجلس بود به‌توسط جناب آقامیرزا ابوالقاسم مجتهد طباطبائی بیست تومان به نگارنده رسانید، درحالتی که هیچ قسم دوستی و آشنائیت مابین نبود، و شاید اگر زمان اختفاء طول کشیده بود در ماه دوم هم این مبلغ را می‌رسانید.

سوم آقا میرزا عبدالمطلب خلف مرحوم آقا شیخ صادق مجتهد یزدی بود که در زمان اختفاء مرحوم شاطرباشی، ملك خود را فروخت و مخارج آن مرحوم را داد. شاطرباشی از مشروطه‌خواهان واقعی بود که از ترس محمدعلی‌میرزا مخفی شده بود و در موقع خواهدآمد.

دستگیری مهدی گاوکش

در این ایام مهدی گاوکش، که مدعو به‌یوزباشی است، به‌حکم عین‌الدوله گرفتار گردید. با این که برادرش نایب میدان و نوکر دیوان بود، به واسطهٔ بستگی او به آقای بهبهانی طرف سوءِ ظن عین‌الدوله واقع شد.

یك روز در یکی از قهوه‌خانه‌ها بدگفته‌بود به عین‌الدوله، و راپورت کارهایش به‌عین‌الدوله داده‌شد. عین‌الدوله دیدکه این شخص در محلهٔ سرپولك اقتداری دارد و جمعی اطراف‌او را دارند. اگر وقتی بخواهد صدمه به‌یکی از بستگان آقا وارد آورد، این‌شخص قدرت جمع آوری هزار نفر از مشدیها و جوانان دارد.

لذا پی بهانه بود که شنید مهدی گاوکش علناً در حضور جمعی از مردم اعمال سیئهٔ او را ذکرنموده، به‌این جهت جمعی را مأمور نمودکه او را دستگیر نمودند. به این طور که در ساعت پنج از شب گذشته، در حالتی که بیچاره در بستر راحت خوابیده‌بود، از بالای بام ریختند به‌خانهٔ او، عیالش‌که حامله بود مانع گردید که نگذارد او را به‌این

حال گرفتار و ببرند. او را با چوب و قداره بحدی زدند که طفل جنین او سقط شد . و یك طفل چهار پنج سالهٔ او را در حوض انداختند که همان شب زندگانی را وداع گفت و چند نفر دیگر از اطفال و بستگان آن بیچاره را زخمی و تلف نمودند . اموال و اسباب خانهٔ او را به‌غارت بردند .

اگرچه در زمان استبداد بالاتر و بزرگتر از این ظلم به مردم می‌رسید . خانه ها غارت کردند ، نفوس را کشتند ، اطفال را به آب و آتش انداختند ، ولی برای جبران اعمال خودشان اسمی رویش می گذاردند . مثلا می گفتند فلان شخص بابی بوده خانه‌اش را باید غارت کرد ، مالش را حلال دانست ، زنش را مباح ، اطفالش را کشت . و یا فلان کس مقصر و یاغی دولت است، هستی او را به‌باد فنا باید داد . نام او و فامیلش را از صفحهٔ عالم برانداخت .

لیکن این وحشیگری عین‌الدوله خیلی مؤثر افتاد؛ چه مهدی گاوکش را نمی‌شد بابی گفت و نه یاغی دولت و نه دزد و نه غیر آن . برفرض مهدی گاوکش دشمن گاو و مقصر حضرت والا ، لکن زن و طفل جنین و اطفال خردسال بی‌گناه را تقصیری نبود .

باری صبح آن شب مهدی گاوکش را بردند حضور عین‌الدوله؛ چوب و شلاق مفصلی بداو زده و در انبار دولتی و محبس بزرگ او را انداختند ، که چندین وقت پاها و بدن او مجروح بود . (۱)

موعظهٔ آقای طباطبائی

چون امر براهالی طهران سخت شد وشبها احدی جرئت نمی‌کرد از خانهٔ خود خارج شود و ایام وفات حضرت صدیقه علیها السلام رسید، مردم بنای ذکر مصیبت را گذاردند. مجالس ذکر مصیبت برپا گردید . طرف صبح درخانهٔ آقای بهبهانی و طرف عصر در خانهٔ آقای طباطبائی مجلس روضه منعقد گردید . عصر روز چهاردهم شهر جمادی‌الاولی سال ۱۳۲۴ آقای طباطبائی بر حسب اصرار مردم تشریف بردند بالای منبر . ازدحام و جمعیت مردم بحدی بود که مافوق‌آن متصور نبود وجمعی از حاضرین موعظهٔ ایشان را نوشتند . ازآن جمله لواءالدوله که از اعضاء انجمن مخفی است ، نوشت که نگارنده تحریر خود را مطابق با تحریر ایشان نموده، پس ازآن‌که به نظر آقای طباطبائی رسانیده درج تاریخ بیداری نمودم وهی‌هذه :

---

(۱) این‌قدر در زندان و انبار دولتی براین بیچاره سخت گذشت که زمانی که محمد ـ علی میرزا مخالفت با ملت را ظاهر کرد و آثار غلبه در او ظاهر شد . مهدی گاوکش که آن زمان به واسطهٔ مشروطه شدن دولت ایران آزاد بود ، از ترس گرفتاری و افتادن به‌زندان مجدداً با نهایت آزادی خود را مسموم نمود، ویك مثقال تریاك خورد که دیگر علاج و برئی برایش نباشد و از زحمات و صدمات پادشاه ایران خلاصی یافت .

موعظهٔ آقای طباطبائی در چهاردهم جمادی‌الاولی ۱۳۲۴ هجری

پس از حمدخدا و ثنای بر پیغمبر صلی‌الله علیه وآله فرمود : اعوذ بالله من‌الشیطان‌الرجیم یا داود انا جعلناك‌خلیفة فی‌الارض فاحکم بین‌الناس بالحق و لاتتبع الهوی فیضلك عن سبیل‌الله ، یعنی: ای داود ، به درستی که گردانیدم تورا جانشین در روی زمین . یعنی تدبیر امور عباد را در کف باکفایت تونهادیم. پس حکم کن میان مردمان براستی و درستی ، یعنی بر وفق امر ما، اشیاء را در موضع خود وضع نما و پیروی مکن هوای نفس و آرزوهای آنان را ، که اگر تابع نفس شوی و به‌خلاف حق حکم‌کنی ، پس گمراه سازد تو را هوای نفس و بگرداند تو را از راه خدا و طریق حق ،که آن جادهٔ شریعت و قانون خدائی است .

خداوند حکم می‌فرماید بر آن که مردم به‌طریق عدل رفتار نمایند . انبیاء و اولیاء مردم را واداشتند به‌عدل . با این‌که عدل و مساوات تکلیف اولیهٔ انسانیت است و بقاءنوع منوط به عدل است و در قرآن و اخبارمعصوم تأکید شده است به عدل . ان الله یأمرکم‌ان تؤدوا الامانات الی‌اهلها و اذاحکمتم بین‌الناس ان تحکموا بالعدل ان الله نعما یعظکم‌به ان الله‌کان سمیعاً بصیراً .

یا ایهاالذین‌آمنوا کونوا قوامین لله شهداء بالقسط و لا یجر منکم شنآن قوم علی الاتعدلوا اعدلوا هو اقرب للتقوی و اتقوالله ان الله خبیر بماتعملون .

امروز کفار و ملل اجانب طریق عدل را مسلوك داشته‌اند ، ما مسلمانان از طریق عدل منحرف شده‌ایم. یا ظالم و ستمکاریم و یا معاون ظلمه می‌باشیم . هشت ماه بلکه زیادتر می‌باشدکه به جزاین یك‌کلمهٔ عدل دیگر چیزی نگفته‌ایم. در خلوت و جلوت، در بالای منبر، در مسجد و خانه واضح وآشکار، صراحة و علناً این کلمه را گفتیم و از دولت تاکنون جز عدل چیزی نخواسته‌ایم . حالا بعضی می‌گویند ما مشروطه‌طلب و یا جمهوری‌طلب می‌باشیم . به خدای عالمیان و به اجداد طاهرینم قسم است‌که این حرفها را مردم به ما می‌بندند . اگر گفتیم معدلت می‌خواهیم، غرض این بودکه مجلسی تشکیل شود و مجلس و انجمنی داشته‌باشیم‌که در آن مجلس به داد مردم برسند ، و بدانندکه این رعیت بیچاره چه قدر از دست ظلم حکام ستم می‌کشند وبه‌چه اندازه نفوس و عرض رعیت از ظلم دیوانیان در سال تلف می‌شوند .

ما نگفتیم پادشاه نمی‌خواهیم. ما نگفتیم دشمن پادشاه می‌باشیم. مکرر چه در حضرت عبدالعظیم و چه در شهر و چه در منبر، تمام را از این پادشاه اظهار رضایت‌کردیم . الحق والانصاف پادشاه رؤف و مهربان و رحم‌دل می‌باشد و اگر

عدالتخانه بر پا شود در عهد این پادشاه رؤف و رحم دل می‌باشد ، اگر اصلاحی شود در زمان این پادشاه مسلمان خواهد شد ، حالا مرض و ناخوشی و علت و بی‌حالی مانع باشد ربطی به او ندارد .

ولی، آنچه دادکردیم و آنچه نوشتیم ، تمام را بعکس حالیش‌کردند، و گفتند مردم تورا نمی‌خواهند و غرضشان عزل شاه می‌باشد، و حال آن‌که به تمام انبیاء و اولیاء قسم است‌که ما بجز مجلسی‌که جمعی درآن باشندکه به‌درد مردم و رعیت برسندکاری دیگر و غرضی نداریم ، قدری‌که سخت می‌گیریم می‌گویند مشروطه و جمهوری را می‌خواهند . زمانی‌که سکوت می‌کنیم می‌گویندآقایان زیر زانوئی گرفته‌اندکه دیگرصدایشان بریده شده‌است، یك دفعه می‌گویند بیست‌هزارتومان گرفته‌اند، یك دفعه می‌گویند مقصودشان مدرسهٔ خان مروی‌است. آخر ای مردم فکرکنید مدرسهٔ خان برفرض‌که به متولی شرعی برگردد، چه به درد ما می‌خورد ؟ (۱)

اگر زیرزانوئی می‌خواستیم، تا به‌حال صد مرتبه‌کارگذشته‌بود . به‌خدا قسم است‌که این مطالب و شایعات دروغ است، مدرسه را می‌خواهیم چه‌کنیم ، قصد ما عدل و رفع ظلم است‌که رعیت از دست نرود. مردم به‌خارجه پناه نبرند، مملکت خراب نشود . از بس‌که حکام ظلم و ستم به مردم می‌کنند می‌ترسم رفته رفته رعیتی باقی نماند .

یك سال است اهل فارس متظلم‌اند، چندین تلگراف کرده‌اند ، جواب ندادند، حال یك ماه است دکاکین را بسته‌اند. در این خصوص‌کراراً عریضه به شاه نوشتیم، جوابش را اتابك نوشته و شاه هم دستخط‌کرده‌بود، که املاك مال دولت است و به شعاع‌السلطنه مرحمت‌کردیم، رعیت حق گفتگوندارد و به علاء‌الدوله‌که حاکم فارس شده‌است حکم‌کردیم‌که رسیدگی نماید . اعظام‌الممالك که جواب راآورد، به‌اوگفتم شاه خالصهٔ فارس را داده‌است به شعاع‌السلطنه ، نه املاك مردم را، شعاع‌السلطنه هر ملك خوبی را درفارس تصرف‌کرده‌است. صاحب ملك عارض شده‌که این ملك است نه خالصه، مطالبهٔ سندکرده‌اند از متصرف ، اگر صاحب ملك قباله نداشته‌است، که ملك او را به‌بهانهٔ خالصه تصرف‌کرده‌اند و اگر اظهار قباله و حکم شرعی‌کرده‌است، اسناد او راگرفته و پاره‌کرده‌اند. هرکس هم ازطرف دولت برود به‌فارس ملاحظهٔ پسرشاه را می‌کند. گفتم صحیح و

(۱)مدرسهٔ خان مروی از مدارس معتبرهٔ طهران است . تولیت‌آن با جناب حاج شیخ مرتضی مجتهدآشتیانی بود، بعد از واقعهٔ مسجد شاه عین‌الدوله مدرسه را واگذار به‌میرزا ابوالقاسم امام جمعهٔ طهران نمود .

مناسب این است که خود درباریان رسیدگی نمایند ودر دفتر وکتابچهٔ خالصه‌جات رجوع نمایند و صحیح نیست که این‌گونه به اهالی فارس رفتار شود و اگر رعایای فارس مأیوس شوند خوش‌آیند نخواهد بود. جواب دادند شاه دستخط فرموده که املاك را دادیم به شعاع‌السلطنه و باید برطبق دستخط عمل شود .

گفتم همین دستخط را درجواب اهالی فارس مخابره می‌کنم. گفت مخابره کنید. باز سه مرتبه پیغام دادم که اگر این دستخط به اهل فارس برسد نتیجهٔ خوشی نخواهد داشت. جواب دادند که جواب همین‌است که گفتیم، ما هم تلگراف کردیم .

همین که اهالی فارس دیدند که این‌گونه جواب‌آنها را دادند به قونسولخانهٔ انگلیس پناهنده شدند. آنچه نباید بشود شد.

حالا فارس هم از دست ما رفت. نه‌تنها فارس خواهد رفت، بلکه تمام بنادر و سرحدات ایران رفته‌است . اگر این مطالب را به طوری که ما می‌گوئیم به شاه بگویند و برسانند، گمان ندارم که کارها این شکل بشود. از قراری که یکی از اهل درب خانه نقل‌کرد و می‌گفت : آنچه شماها می‌گوئید به شاه نمی‌رسانند ، و اگر هم بعض اوقات به‌عرض شاه برسانند ، می‌گویند که اینها شاه را نمی‌خواهند، اینها جمهوری طلب می‌باشند. والله به خدا و به اجداد طاهرینم و به صد و بیست وچهار هزار پیغمبر قسم است که مقصود ما یك‌کلمهٔ عدل است؛ مگر در مملکتی که پادشاه هست نباید مجلس عدلی بوده باشد؟ این یك مشت مردم بیچارهٔ ایران به‌که عرض و دادکنند. شماها نمی‌دانیدکه در ولایتها این حکام چه ظلمها می‌کنند. رعیت بیچارهٔ ایران خودش و اهل و عیالش باید نان ذرت و جو بخورند که مالیات دیوان را بپردازند، نه رعیتی باقی‌مانده و نه در خزانهٔ پادشاه چیزی موجود است .

پادشاه به‌واسطهٔ خزانه، پادشاه خواهدبود، و خزانه معمور نمی‌شود ، مگر به‌واسطهٔ آبادی مملکت، و مملکت‌آباد نمی‌شود مگر به‌واسطهٔ عدل .

حکایت قوچان را مگر نشنیده‌اید، که پارسال زراعت به عمل نیامد و می‌بایست هر یك نفر مسلمان قوچانی سه ری‌گندم مالیات بدهد . (۱)

چون نداشتند وکسی هم به‌دادآنها نرسید، حاکم‌آنجا سیصد نفر دختر مسلمان را در عوض گندم مالیات گرفته ، هر دختری به ازاء دوازده من گندم محسوب و به ترکمان فروخت. گویند بعضی از دخترها را در حالت خواب از

(۱)سه ری‌گندم دوازده من‌گندم است به وزن تبریز که هریك من تبریز ششصد و چهل مثقال است و هر مثقالی به‌وزن بیست و چهار نخود است .

مادرهایشان جدا می‌کردند، زیراکه بیچاره‌ها راضی به‌تفرقه نبودند.

حالا انصاف دهید! ظلم از این بیشتر تصور می‌شود. همه‌جا خراب است. از طهران بگذرید، هرچه باشد پایتخت است، به‌ملاحظهٔ ما هم باشد چندان متعرض نمی‌شوند. در سایر ولایات نه رعیتی مانده و نه مالی مانده، چیزی نگذردکه تماماً خودشان را از دست این ظلمها به روس و انگلیس خواهند بست. خداوند خودش رحم‌کند، هرچه ما داد می‌کنیم به‌خرج نمی‌رود و مردم نمی‌فهمندکه غرض ما غرض شخصی نیست. والله به خدا و انبیاء و اولیاء قسم است اگرمجلسی باشد، هم به‌جهت دولت خوب‌است و هم برای ملت ورعیت، اماکوکسی‌که بفهمد. اگر هم هزار مرتبه در بالای منبر بگوئیم و فریادکنیم‌که نخواهند فهمید.

ای مردم بدانید وبفهمید همهٔ شماها مکلفید به‌رفع ظلم. در زمان حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام اهل مصر خدمت حضرت امیرالمؤمنین (ع) شکایت از عمال عثمان‌کردند، حضرت فرمود: عدهٔ مظلومین زیادتر است یا عدهٔ ظالمین؟ عرض‌کردند: عدهٔ مظلومین زیادتر است. فرمودند: پس سبب ظلم خودتان می‌باشید. عارضین مقصود را درك‌کرده جمع شدند و عثمان را از بین برداشته عمال عثمان را ازکار انداختند و ریشهٔ ظلم راکشیدند.

اینك به شما اعلام می‌دهم امروز هم باعث ظلم یك نفر شده‌است که اتابك باشد، او را علاج‌کنید. شاه رؤف و مهربان و مریض است، راضی به ظلم و تعدی نیست، خبر از مملکت ندارد. آه چه‌کنیم‌که همین مقصود و حرفهای مرا نمی‌فهمید و عمل نمی‌کنید، گوش به موعظه و نصیحت نمی‌دهید، کوکسی‌که بفهمد؟

حکایت ما و شما حکایت‌آن واعظ است‌که دربالای منبر موعظه می‌کرد و درپای منبرش یکی از همه بیشترگریه می‌کرد و به سرو سینه می‌زد. واعظ به مردم‌گفت: خوب است همهٔ شما مثل این مرد چیز بفهمید و متعظ و متأثر شوید. ببینید این مرد چگونه‌گریه می‌کند و چطور موعظه و پند در او اثر کرد، پس معلوم می‌شودکه این مرد پیر چیز فهم و عاقل و باشعور است، آن مرد گفت: والله من هیچ نمی فهمم که‌آقای واعظ چه می فرمایند. مردم گفتند: پس برای چه‌گریه می‌کنی و به سرو سینه می‌زنی؟ گفت: از فراق، از فراق، از جدائی، از جدائی. مردم‌گفتند: خوب است واضح‌تر بگوئی و سبب فراق وگریه و زاری خود را به ما نقل‌کنی. گفت سبب گریهٔ من این است: وقتی‌که آقای واعظ حرف می‌زند ریشش تکان می‌خورد و من به‌یاد بزی‌که داشتم می‌افتم که‌آن هم ریشی داشت مانند ریش‌آقای واعظ و تکان می‌خورد و می‌لرزید مانند ریش آقا.

حالا شما هم در پای این منبر که موعظهٔ مرا ظاهراً استماع می‌نمائید هر-کدامی به خیال کارهای شخصی خودتان می‌افتید. بلی، بعضی در این مجلس می‌باشند که می‌فهمند من چه می‌گویم، ولی آنها هم که چیزی از آنها ساخته نیست و کاری از دست آنها بر نمی‌آید و نمی‌توانند کاری صورت بدهند، آنهاهم که کاری و باری دارند، متصل در خیال جمع مال و اندوخته می‌باشند؛ و هیچ نمی‌دانند و فکر نمی‌کنند که اگر عدل و معدلت باشد برای آنها بهتر است. سابقاً مردم می‌گفتند: ما می‌خواهیم کاری صورت بدهیم، آقایان علماء مانع می‌شوند و نمی‌گذارند.

ای مردم، حال چه شده‌است که هرچه ما داد می‌زنیم کسی نمی‌شنود. نه غیرت در شما مانده و نه تعصب. همین ظلمهاست که روز به روز زیادتر می‌شود. حاکم وقتی که دید مردم کنیز و غلام اویند، معلوم‌است آن وقت هرجا زن خوشگل ببیند می‌برد و هرجا مال و ملك خوبی دید تصرف می‌کند. من که چیزی ندارم که به‌جهت خودم دفع ظلم را طالب باشم، و اگر هم داشته‌باشم می‌توانم مال خودم را حفظ کنم. تمام این داد و فریادها به جهت شماست. شما نمی‌دانید که معنی سلطنت چیست، شما نمی‌دانید معنی عدل چیست، از تاریخ ربطی ندارید، از علوم جدید اطلاعی ندارید.

یك وقتی مردم علوم قدیم را تحصیل می‌کردند و در صدد علوم جدید نبودند. حال می‌گویم که علوم جدید هم دانستنش لازم است. هر وقت اقتضائی دارد. شما باید علم حقوق بین‌المللی را هم بدانید، بلکه علوم ریاضی، بلکه زبان خارجه را تا یك اندازه باید بدانید. چه سبب دارد که از تمام ملل داعی و نماینده به طرف ژاپون رفت و از ایران نرفت؟ چرا باید در یك ایران یك نفر از علماء زبان خارجه را نداند؟

شما اگر از علوم جدیده ربطی داشتید، اگر از تاریخ و علم حقوق اطلاعی داشتید، اگر عالم بودید، آن وقت معنی سلطنت را می‌دانستید. در بین حیوانات، انسان مدنی بالطبع است، انسان محتاج به تمدن است، زیرا که خداوند عالم هر حیوانی راکه خلق کرده است اسباب معاش آن‌را هم با خودآن خلق کرده‌است. مثلا شیر محتاج است به چنگال که بدرد و به دندان که بخورد و به‌پوست محکمی که از سرما و گرما محفوظ باشد، هر سه را هم با خود دارد و کذا سایرحیوانات. لکن انسان درامورمعاش چنین نیست، محتاج به امور متعدده واسباب وآلات زیاد است. آب وآتش و نان ولباس و دوا وغذا و مسکن وعمارت و خیلی چیزها را لازم دارد. یك نفر نمی‌تواند همه را مهیا وآماده نماید. مثلا

در امر غذا ؛ نان می‌خواهد ، نان از گندم بعمل می‌آید ، گندم از زراعت حاصل می شود ، زراعت آب و آهن و آتش و خیلی چیزهای دیگر . خیاط لازم است که لباس بدوزد ، آهنگر لازم است که اسباب زراعت را درست نماید، بافنده لازم است که نخ لباس را بباقد ، زارع لازم است که پنبه را زراعت کند، نجار لازم است ، خباز لازم است و ...

یك نفر نمی‌تواند همهٔ اسباب و ادوات و لوازم را مهیا نماید. پس باید جماعتی تشکیل شود برای انتظام امر یك نفر، و این جماعت به واسطهٔ دو قوهٔ شهویه وغضبیه که دارند با هم مزاحمت خواهند کرد . زیرا که شهوت جذب ملایم است و غضب دفع منافر . هر شخصی به واسطهٔ قوهٔ شهویه طالب است ملایم را و هر کس مخالف او شود در مقام دفع او خواهد برآمد وکذلك رفیقش . پس معلوم شد که انسان محتاج است به‌تمدن و اجتماع با نوع خود و این است معنی الانسان مدنی بالطبع .

عقلا و دانشمندان یك نفر را مشخص و معین و انتخاب نمودند برای حفظ نوع خود و گفتند : ما مال و جان می‌دهیم که تو ما را حفظ کنی از این که به یکدیگر ظلم وستم واجحاف و تعدی نمائیم. ما مال، یعنی مالیات و جان، یعنی سرباز می‌دهیم و تو به قوهٔ جان و مال ما حافظ و نگاهبان ما باش . این شخص را پادشاه گویند . پس پادشاه یعنی کسی که از جانب ملت منصوب شود و مالیات و سرباز بگیرد برای حفظ رعیت از ظلم کردن به یکدیگر . این پادشاه مادامی که حفظ کند رعیت را و ناظر به حال رعیت باشد، رعیت باید مال وجان بدهد . اما اگر پادشاه بی‌حال و شهوت‌پرست و خود غرض باشد ، رعیت باید مال و جان به او ندهد و مال و جان را به کسی دیگر بدهد که حافظ رعیت باشد. زیرا که مالیات باید به مخارج قشون برسد ، تا آن که قشون در حراست و حفظ آنها مستغنی باشد ، پس سلطان یعنی کسی که داد مظلوم را از ظالم بگیرد . نه این که هر کار دلش بخواهد بکند و مردم را عبید و اماء خود داند. پس علوم جدیده لازم است که همه کس آن را تحصیل کند تا معنی سلطنت را بدانند .

باباجان ، پادشاه هم مثل ما یك نفر است نه این که به قول بعضی مالك ـ الرقاب وآنچه بخواهد بکند . مگر در اروپا پادشاه نیست؟ کی این کارها که در این مملکت اتفاق می‌افتد آن‌جا باشد . روز به روز کارشان بهتر و مملکتشان آبادتر . هرچه خرابی و ظلم هست در سر این یك مشت ایرانی بیچاره است و این هم به واسطهٔ این است که نمی‌دانیم معنی سلطنت را. تمام انبیاء برای عدل و داد آمدند ، این همه شورش در خارجه برای عدل است و ما هرچه داد و فریاد

می‌کنیم به‌خرج مردم نمی‌رود و تمام را مشتبه‌کاری می‌کنندکه آقایان ریاست می‌خواهند. ماکه ریاست نمی‌خواهیم، جمهوری طلب نیستیم، به این زودی مشروطه نمی‌خواهیم، یعنی مردم ایران هنوز به‌آن درجه تربیت نشده‌اند و قابل مشروطیت و جمهوریت نمی‌باشند. زیراکه مشروطیت در وقتی است‌که افراد ملت عالم باشند. ما می‌گوئیم این‌همه ظلم و ستم به‌رعیت چرا می‌کنید؟ آخر اگر این رعیت نباشد تو هیچ نداری. مثل این‌که رعیت فراری شده، خزانه تهی گردیده، چیزی ندارد، حتی لجنش هم تمام شده. این همه قرض، باز هم سعی در قرض، طولی نمی‌کشدکه این کارها رعیت و مملکت را به‌خارجه خواهد داد، یعنی داده و می‌دهد.

مطالب و مقاصد ماها این است و الا به من تنها چه می‌شود؟ چه‌کارم خواهند کرد؟ برفرض گفتند از این‌جا بروید یا این‌که آمدند مراکشتند، باز اولادهایم می‌مانند و این حرفها را خواهندگفت. به قول آقاسیدقاسم مرحوم که گفت: ای مردم می‌گویند آقاسیدحسن مرحوم شده این آقاسیدحسن آن آقاسیدحسن! و اولادهای آقاسیدحسن را نشان می‌داد. فرض می‌کنیم مراکشتند. اولادم به جای خواهد ماند. سایرین راکشتند، اولادهایشان باقی خواهند ماند. آنها مقاصد ما را اجراء خواهندداشت. به‌اجدادم قسم است تا زنده‌ام دست‌بردار نیستم. وقتی‌که من نباشم سایرین هستند. من‌که باید بمیرم، حال‌کشته شوم بهتر است. جدم را کشتند، اسم مبارکش شرق و غرب عالم را گرفت. یك روز و یك شب تشنه ماند، دین اسلام را آبیاری و زنده داشت. من‌هم اگرکشته شوم اسمم تا دامنهٔ قیامت‌باقی خواهد ماند. خون من عدالت را استوار خواهدنمود و ظلم ظالمین را دافع و مانع خواهدگردید. گفتم بعضی نمی‌فهمندکه من چه می‌گویم و بعضی‌که می‌دانند قوهٔ حرکت را ندارند و بعضی هم‌که در این مجلس هستند نمی‌دانم چه اسم دارند راپورت ده یا خفیه‌نویس. مردکه! اگر می‌نویسی درست بنویس، صدق و راست راپورت بده، آن‌چه من می‌گویم بنویس، نه این‌که هرچه دلت می‌خواهد بنویسی.

این مسألهٔ راپورت‌نویسی تازگی ندارد، سابق هم بوده ولی نه این شکل. این قرار را سلاطین و وزراء عادل باکفایت گذاشته‌اند، چون دست مردم به شاه نمی‌رسید، یا راهش دور بوده و یاآن‌که قوه نداشته بیاید در پایتخت و عرض خود را بکند و یاآن‌که مدعیان آنها نمی‌گذاردند و مانع بودند. این قرار را گذاشتندکه در هرشهری یك یا دو نفر خفیه‌نویس داشته باشند. تا از وضع مردم بااطلاع باشند و به واسطهٔ راپورت‌ده و خفیه‌نویس به شاه برسانندکه در آن مملکت چه رخ داده و چه شده و چه‌کرده‌اند. ظالم‌کی و مظلوم‌کدام است.

حالا کارها بعکس شده است ، صد هزار دروغ و راست از خودشان جعل کرده اسمش را راپورت‌نویسی می‌گذارند، آخرای احمق، آنچه می‌شنوی بنویس. به قول یکی: کسی راپورت صحیحی داده بود، برده بود پیش یکی از وزراء . آن وزیر بعد از خواندن گفته بود: این جاکه چیزی نبود. یعنی خبر دروغی باید نوشته باشی و الا اگر مقاصد و مذاکرات ما را به شاه برسانند، این همه طول و تفصیل نخواهدکشید. غرضم این است که اگر بخواهند مملکت داشته باشند، باید رعیت‌داری کنند نه این‌که این قدر ظلم و ستم کنندکه مملکت از دستشان برود .

آقاسیداحمد پسرعمو ، وقتی که در عتبات بود نقل کرد از امیر نظام اتابك مرحوم ، که خدایش رحمت کند ، حیف آن اسم و لقب که به دیگران داده‌اند ، این‌ها کفش پای او حساب نمی‌شوند . باری سید عموزاده در سامره منزلش در بنده منزل بود. تعریف می‌کردکه: یکی ازآقازاده‌های تبریز درخیال مسافرت به وطن خویش بود، پول برای مخارج سفر نداشت .آمد نزد من پول معتدبه از من قرض کرد و رفت. بعد از مدتی‌که دیدم پول را نفرستاد ، رفتم تبریز ، آن‌چه‌کردم پول وصول نشد ، به مسامحه و مماطله می‌گذرانید .آخرش به انکارکشید، خداوندا، چه بکنم، به‌کی درد دل خود را اظهار نمایم، باامام‌جمعه‌که نمی‌شود طرف شد، عدلیه و محکمه و حاکمی‌که به او اظهار و تظلم‌کنم نیست ؛ دوستی داشتم ، رفتم نزد او ، مطلب را به‌او گفته از او استمداد خواستم گفت : می‌روی در فلان مکان و سه مرتبه به‌آواز بلند می‌گوئی : ای امیرکبیر، ای اتابك اعظم، به فریاد من برس . من گفتم : این امری است محال، امیرکبیر در طهران، من در تبریز، دست من‌کوتاه و خرما برنخیل. وآنگهی طرف شدن من غریب ، باکسی‌که امروز رئیس این شهر است ، خارج از عقل است . دوست من گفت:من‌آنچه شرط بلاغ است با تومی‌گویم، جزاین راه، راهی برای وصول طلب خود نداری . لاعلاج و ناچار روزی به‌آن محل رفته ، دیدم تلی در آن جا واقع است و شخص آجیل فروشی طبق‌آجیل خود را آن‌جا گذارده و خود محض رفع خستگی‌آن‌جا خوابیده‌است، چون او را در خواب پنداشته سه مرتبه به‌آواز بلند گفتم : ای امیرکبیر، ای اتابك اعظم ، به فریاد من برس و طلب مرا از این آقا... وصول‌کن . اسم آقای مدیون را هم بردم ، بعد دیدم اشخاصی‌که برای‌گردش و بیکاری‌گردش می‌کنند، دوسه نفری آن‌جا جمع شدند. محض‌این که‌کسی برحال من مطلع نشود و نگوید این سید دیوانه است برخاسته به منزل خویش مراجعت نمودم .

بعد از مدتی یعنی به قدری که چاپار تبریز برود به طهران و مراجعت

کند ، یك روز آقا فرستاد عقب من، رفتم نزد او. به التماس و اصرار گفت: نصف پول تورا نقد می‌دهم و نصف دیگر را شش‌ماه دیگر می‌دهم. گفتم: من حرفی‌ندارم ولی نمی‌توانم شش‌ماه در تبریز بمانم؛ باید بروم طهران . گفت : حوالهٔ تاجر می‌دهم به فرجهٔ شش‌ماهه‌که در طهران بپردازند . قبول کرده، نصف پول را نقد و نصف دیگررا حوالهٔ طهران گرفته به طرف طهران حرکت‌کردم .

روزی در کوچه‌ای از کوچه‌های طهران گردش می‌کردم‌کوکبهٔ امیر نمودار شد ، محض تماشای امیر گوشه‌ای ایستاده امیر اتابك رسید ، سلامی‌کردم جواب شنیدم فرمود: آقاسیداحمد شما می‌باشید، عرض‌کردم بلی،فرمود: چرا راضی‌شدی که نصف پول را شش‌ماه دیگر بگیری ؟ می‌بایست تمام را نقد بگیری ، گفتم : من از این پول مأیوس بودم. فرمود: بعد از آن که مرا به فریادرسی طلب‌کردی و صدا زدی البته به فریادت می‌رسیدم ،دیگریأس و حرمان چه بوده.خیلی تعجب کردم و اظهار تشکر و دعاگوئی نمودم. فرمود: تعجب و تشکری ندارد، تکلیف من دادرسی و رسیدگی به‌عرایض و اعانت مظلومین است ، من به‌تکلیف خود عمل نمودم، بر کسی منتی ندارم

باری، حال و تفصیل خود را به‌یکی از دوستان خویش‌که اسمش میرهاشم‌ـ آقا بود گفتم ، جواب دادکه در آن وقتی‌که فریادکردی ای امیر به فریاد من برس و مقصود خود را گفتی، کسی‌آن‌جا بود یا نه؟ گفتم یك نفر طبق دار آجیل فروش بود ، در آن‌جا خوابیده بود . گفت همان شخص آجیل فروش خفیه‌نویس و راپورت‌نویس امیر بوده و حال بیچارگی تو را اطلاع داده‌است به‌امیر .

این‌است معنی‌راپورت نویسی .آخر ای مردم احمق ! اگر کاری می‌کنید اقلا این‌گونه راپورت‌نویسی کنید . نه این‌که صد هزار دورغ بهم بسته مردم را بهم اندازید . بکنید تا ببینیم‌آخرچه خواهد شد . ماکه تاجان داریم دست‌ـ بردار نیستیم . ای مسلمانان این‌همه‌کار است. آن از کارهای حکومتها و این‌هم کارهای بی‌معنی‌که شبها پیش‌گرفته‌اند. تا چه اندازه ظلم، مگرما یاغی هستیم ؟ مگر ما قشون و لشکری داریم‌که شما این قسم رفتار می‌کنید ؟

من نمی‌گویم فلان لوطی را تنبیه نکنید ، من‌نمی‌گویم نظم ندهید،آخر سیاست و نظم حدی دارد ، مثلا مهدی گاوکش را گرفته‌اید که هرزگی کرده است ، بد به اتابك گفته‌است . دیگر بچهٔ شیر خواره‌اش چه‌کرده‌است که او را از بغل مادرش بگیرند و در آب حوض اندازند و او راغرق‌کنند ؟ زنش‌چه تقصیر کرده‌بود که با زخم شمشیر او را مجروح‌کرده‌اند ؟ جوان شانزده سالهٔ او را چرا به ضرب ته تفنگ‌کشتند ؟

عجب است که مردی می‌رود پی طبیب که بچه‌اش خناق گرفته بلکه او را معالجه کند، در راه بیچاره را گرفته تا صبح نگاه می‌دارند، صبح که برمی‌گردد که پسرش مرده‌است . زن حامله است ، می‌روند پی (ماما) و قابله ، او را می‌گیرند، صبح که برمی‌گردد زن وطفل هر دو مرده‌اند . کدام یك ازکارها را بگویم ؟ اگر بدانید در این شبها چه ظلمهاکه می‌شود ! مردم که یاغی دولت نمی‌باشند، یك کلمهٔ عدل که این همه داد و فریاد و صدمه ندارد .

باری، ای مردم بیدار شوید، درد خود را بدانید، دوای درد را پیداکنید و زود در مقام معالجه برآئید. هردردی یك دوائی دارد، انسان وقتی‌که سرش درد بگیرد همان سرش درد دارد دوای‌آن را استعمال می‌کند، دست و پایش درد کند دوایش راکه استعمال کرد، دست و پایش خوب و مرض او رفع می‌شود. دلش دردکند، سایر اعضایش دیگر درد ندارد. اما ظلم دردی است‌که تمام اعضاء را به درد می‌آورد . عالجوا دائکم بالدواء معالجهٔ داء را به دواکنید داء به معنی درد است دوا چیزی است‌که رفع درد راکند. بعضی می‌گویند داء ظلم است و دوایش عدل است، چون عدل ریشه‌کن ظلم است. فلذا دوایش عدالت است. بعضی گویند ، داء شرك است (ان‌الشرك لظلم عظیم) و دوایش توحید است بعضی می‌گویند داء استبداد است و دوایش شور و مشاورت است . معنی استبداد این است‌که چیزی راکه شهوت و نفس اماره می‌خواهد او را بکند .

انسان‌که خالی از شهوت نیست، همین استبداد است‌که وقتی زن خوش‌صورت می‌بیند دلش می‌خواهد، حاکم هم که هست مانعی ندارد ، یا ملك خوبی می‌بیند می‌خواهد، استبداد ضد عدل و انصاف است، همین استبداد بود که جده‌ام زهرا را سیلی زدند، برای مطالبهٔ حقوقش بود، که استبداد بازویش را به تازیانه سیاه‌کرد، استبداد طفلش را سقط نمود. آه! همین استبداد بودکه حضرت سیدالشهداء را شهیدکرد ، چه‌آن حضرت فرمود : ای مردم بنشینید مجلس‌کنید با هم شور و مشاورت نمائید ببینید صلاح است‌که مرا به قتل‌آورید ... الی‌آخر .

پس از ذکر مصیبت فرمود: امروز پادشاه حقیقی و بزرك ما امام زمان عجل‌الله تعالی فرجه می‌باشد و ما نوکرآن حضرت می‌باشیم و از احدی ترس و واهمه نداریم و در راه عدالت‌کشته شویم و ازآن حضرت‌کمك می‌خواهیم و مدد می‌طلبیم و در سر این مقصود باقی هستیم. اگرچه یك سال یا دهسال طول بکشد. ما عدل و عدالتخانه می‌خواهیم، ما اجرای قانون اسلام را می‌خواهیم، ما مجلسی می‌خواهیم‌که درآن مجلس شاه وگدا در حدود قانونی مساوی باشند. ما نمی‌گوئیم مشروطه و جمهوری، ما می‌گوئیم مجلس مشروعهٔ عدالتخانه .

تمام شد موعظهٔ آقای طباطبائی. پس از موعظهٔ آقای طباطبائی شور غریبی در مردم احداث شد. درباریها به‌خیال افتادندکه تفرقه اندازند بین آقایان علماء.

شورای سری عین الدوله

فلذا مجلسی عین‌الدوله (صدراعظم) در پارك خود تشکیل دادکه ذیلا نگاشته می‌شود:

عین‌الدوله، اتابك معظم، صدراعظم، چون شنیدآقای طباطبائی در بالای منبر مقصود خود را به لفظ مشروطیت اداکرد، جمهوریت را لباس مشروطیت و مشروعیت پوشانید و اگر تسامح کندآقایان مسند را از وجودش خالی می‌نمایند. فلذا مجلس شورائی در خانهٔ خودش منعقد نمود.

پس از تشکیل مجلس و جمع وزراء و دوستانش شروع به مذاکرات نمودند، نتیجهٔ آن مجلس وخلاصهٔ آراءآن شدکه نفاق و تفرقه اندازند بین آقای بهبهانی وآقای طباطبائی، یعنی کاری کنندکه آقای طباطبائی را از این مقصود مقدس منصرف نمایند و پس از انصراف ایشان آقای بهبهانی را بآسانی می‌توان علاج نمود. حالا چگونه می‌توان آقای طباطبائی را از این مقصود منصرف نمود؟ زیراکه پولکی و رشوه‌ای نیست، که پول سد طریق ایشان شود و جاهل نیست که بگویند عدالت خلاف اسلامیت است. طالب ریاست هم نیست که بگویند مشروطه خلاف نفوذ و مانع ریاست و مضر به‌مسند است. پس چه‌کنند و چه‌گویند؟

باید یك نفر از اشخاص بی غرض که در نزد جنابش محل وثوق و اطمینان است به طریق برهان و دلیل، مبرهن و محقق داردکه امروزه صلاح ایرانی و ایران در مشروطیت و جمهوریت نیست. مشروطیت امری است مرغوب و مستحسن و منظورنظر تمام عقلاء و دانشمندان. اما امروز صلاح در استبداد است، چه استبداد استقلال را حافظ است و مشروطیت زوال را موجب. ولکن این خیال را به صورت برهان‌آوردن در نزد شخص حجةالاسلام امری است مشکل و محال. فعلی‌هذا ناصرالملك‌که در بین وزراء به‌سادگی و صلاح علم و وطنخواهی موصوف است و محل وثوق‌آقای طباطبائی است، لایحه‌ای در این خصوص به‌آقای طباطبائی مرقوم دارد و بعضی از واعظین و ناطقین را هم به تخویف و تهدید وتطمیع اشغال دارند و نظامنامهٔ عدالتخانه را هم طبع و منتشر دارند، آن وقت هم خلاف و نفاق بین‌آقای بهبهانی وآقای طباطبائی می‌افتد و هم واعظین خاموش می‌شوند و هم مردم به نظامنامهٔ عدلیه امیدوار می‌شوند. فلذا شروع به مقصودکردند، اول لایحه را نوشتند، دوم‌آن‌که حکم گرفتاری بعضی از واعظین را دادند، سوم‌آن‌که نظامنامه را به ادارهٔ روزنامهٔ ایران و اطلاع فرستادندکه نگارنده صورت لایحه را در این جلد دوم و نظامنامه را در جلد سوم تاریخ بیداری مندرج می‌دارد.

صورت لایحهٔ ناصرالملك‌که به‌آقای طباطبائی نوشته است

به‌شرف عرض حضور مقدس عالی می‌رساند. این بنده یکی از ستایش –

کنندگان وجود مبارك حضرتعالی هستم . به‌جهت این‌که از روی انصاف می‌بینم درد وطن دارید و به ترقی ملت شایقید و ملتفت بدبختی‌های نوع خود شده‌اید وآرزو داریدکه علاجی برای این دردها پیداکنید، و باب سعادت و نیك‌بختی را به روی این ملت قدیم‌که در شرف زوال است بگشائید و همچو فهمیده‌ام‌که این همه داد و فریاد و قال و مقال شما از روی نفس‌پرستی نیست ، مقصودتان چارهٔ امراض ملی است .

ولی خیلی افسوس و غصه می‌خورم وقتی‌که می‌بینم از شدت شوق و عجله که در علاج این مریض دارید نمی‌دانید به‌کدام معالجه دست بزنید و ازکدام دوا شروع بفرمائیدکه به‌حال مریض مفید باشد. چون نتیجهٔ رفع مرض و عود صحت را در رفتار چست و چالاك مریض می‌دانید،این بیچاره مریض‌که قادر به حرکت نیست مدتهاست غذائی به معده‌اش داخل نشده و بدل مایتحللی به بدنش نرسیده، رمق حرکت و قدرت تکلم ندارد. تازیانه‌برداشته کتکش می‌زنیدکه بدود و از خندق جست و خیز نماید و این بدبختی‌که به‌واسطهٔ طول مرض و نخوردن غذا همهٔ روده‌هایش خشکیده و امعاء و احشایش ازکار افتاده، یك ران شتر نیم پخته به‌دهانش فرو می‌کنید، که ببلعد. واضح است نتیجهٔ آن دوا و این غذا چه خواهد شد .

طبیب حاذق‌که تشخیص مرض را داد . اول به‌استعمال داروهای مفیده دمبدم می‌پردازد. اگر از راه‌گلو نتوانست ، تزریق می‌کند. آب‌گوشت غلیظ روانی بدواً آهسته‌آهسته به حلقش می‌چکاند، باز اگر نشد، به وسائل دیگر به معدهٔ او می‌رساند . تاکم‌کم قوت بگیرد بعد زیر بازوهایش را می‌گیرند روزی چند قدم توی اطاق راهش می‌برند پس از آن به حیاط و باغ‌آورده ملایم می‌گردانند تا وقتی‌که تدریجاً قوت دویدن و استعداد جست و خیز را پیداکند.

امروز تقاضای مجلس مبعوثان و اصرار در ایجاد قانون مساوات و دم زدن از حریت و عدالت‌کامله (آن طوری‌که در تمام ملل متمدنهٔ سعادتمند وجود دارد) در ایران؛ همان حکایت تازیانه زدن و ران شتر طپانیدن است. خدای قادر عالم‌گواه است‌که در این عرایض خود تملق از احدی منظورم نیست، فقط قصدم حق‌گوئی و توضیح ریشهٔ مسئله است لاغیر. همه جای مملکت وسیع ایران مثل خیابانهای طهران نیست. کوه دارد، کتل‌جنگل دارد، ماهور دارد، سباع‌دارد وحوش دارد، الوار دارد، اکراد دارد، شاهسون دارد، قشقائی دارد ...

مسلماً پادشاهان ممالك در همه جا برای رعایای خود حالت پدر را دارند. بصیرتشان به حال رعیت و ملت از افرادآن قوم بیشتر و مهر محبتشان در حق

آنها از خودشان زیاد تر است. قسم به‌رب کعبه و منا: که اعلیحضرت نیکلای دوم امپراطور روسیه برای حفظ استبداد بوالهوسانه نیست که به ملت روسیه‌آزادی نمی‌دهد، بلکه از روی بصیرت شاهانه و محبت پدرانه هنوزآن ملت را قابل نمی‌داندکه بتوانند بآزادی حرکت نمایند. هنوز درآنهاآن قدر علم و تربیت سراغ ندارد که از عهدهٔ اداره امور خود برآیند. پس این حرفهاکه در همه جای دنیا عصارهٔ سعادت و شرافت و افتخار است به‌عقیدهٔ بنده در ایران امروز مایهٔ هرج و مرج و خرابی و ذلت و عدم امنیت و هزاران مفاسد دیگر خواهد بود. زیراکه برای استقرار و اجرای ترتیبات جدیده هنوز علم و استعداد نداریم و نشر این حرفها رعب و صلابت قدرت حالیه را هم از انظار می‌برد ، نتیجه پیداست که چه می‌شود ! کبك نشدیم کلاغی هم از یادمان رفت !

فرض بفرمائید امروز بندگان اعلیحضرت شاهنشاهی به میل خاطر وکمال رضایت به این مملکت دستخط آزادی‌کامل مرحمت فرماید و به شخص محترم مقدس حضرت مستطاب حجةالاسلام عالی امر بشودکه مجلس مبعوثان تشکیل بدهید ، چه خواهیدکرد؟ اقلا هزار نفرآدم‌کامل بصیر به مقتضای عصر،آگاه از حقوق ملل و دول لازم دارید، تا این یك مجلس تشکیل یابد. حالا سایر شعب و ادارات‌که همه مربوط بهم است و اجزای عالم لازم دارد بماند . استدعا می‌کنم: از روی بی طرفی و بی غرضی چنانچه شیوهٔ طبیعی حضرتعالی است. نه از روی طرفداری و خاطرخواهی. دویست نفرآن طورآدم برای بنده بشمارید . اما این را هم فراموش نفرمائید اگرکسی تمام اشعار عرب و عجم را حفظ داشته باشد و برای فهمیدن‌کلماتش شخص محتاج به قاموس و فرهنگ باشد و تمام لغاتش از مقامات حریری باشد، برای عضویت‌آن مجلس‌کافی و قابل نیست. بلکه اشخاصی باید باشندکه وقتی از ایشان بپرسند چه جهت داردکه روز به روز پول ما در تنزل است و حال‌آن‌که نقره‌اش از نقرهٔ فرنك و مارك وشیلنك وین و روپیه بیشتر بار ندارد؟ جهت صحیحش را بگوید و چاره‌اش را هم بداند. یا از سایر شعبات سیاسی و مالیاتی و تجارتی و فلاحتی و نظامی ، آنچه امروز به‌کار زندگی و ترقی یك ملتی می‌خورد همه را بتواند به مطرح مذاکره و حل و عقد بیاورد .

گمان بلکه یقینم این است، برصحتش قسم می‌خورم‌که اگر ازروی انصاف بخواهید انتخاب بفرمائید ، در تمام ایران یك صد نفر نمی‌توانید پیداکنید . پس برای چه فریاد می‌کنید؟ برای‌که سنك به سینه می‌زنید؟... خوب نتیجهٔ این دراز نفسیهای بنده چه شد و مقصود بنده چه چیز است؟ مقصودم این است‌که حضرتعالی را از این اقدامات غیورانه‌که خیر و سعادت و عزت و افتخار ملت

منحصر به‌نتیجهٔ آن است باز دارم ؟ نه والله متصودم این است که طرفداری تملق‌آمیزی از دولتیان بکنم، نه بالله. بلکه می‌خواهم این اقدامات از راه صحیح باشد که منتج نتیجهٔ صحیح بشود. در این صورت اگر اجازه بدهید راهش را هم عرض می‌کنم، به‌شرط این‌که از روی دقت و انصاف در آن غور بفرمائید. آیا این مسئله یقین و مسلم شد که برای تغییر اوضاع حالیه و اختیار طرز و ترتیبات جدیده آدم عالم لازم داریم؟ (یعنی عالم به علوم عصر جدید) والله آدم عالـم لازم داریم . بالله عالم لازم داریم. به‌قرآن عالم لازم داریم. به‌پیغمبر عالم لازم داریم. به‌مرتضی‌علی عالم لازم داریم . بـه‌اسلام به‌کعبه به دین بـه مذهب عالم لازم داریم، عالم لازم داریم عالم لازم داریم ...

پس معلوم شد و تصدیق می‌فرمائید که منتها وسیلهٔ ترقیات و مساوات وعدالت و سعادت و سیادت و سرافرازی به وجود علم و عالمین به مقتضیات عصر است. در این صورت ملت ایرانی در روز حساب ، در پیشگاه عدالت کاملهٔ مطلقه با حضور جد بزرگوارت دامان حضرتت را خواهند گـرفت و عرض خواهند کـرد : الهی خیر و سعادت ما در دست پادشاه نبود ، در دست اتابکها و صدور نبود، در دست وزراء نبود، فقط در دست این آقایان که می‌توانستند و نکردند و ما را در ذلت و بدبختی و اسارت در دست ملل اجنبیه باقی گذاردند . حضرتعالی هم البته جواب عرض خواهید کرد: بارالها! همه را می‌دانید که من و رفقای من همه قسم اقدامات کردیم، حضرت عبدالعظیم رفتیم، کاغذهای سخت نوشتیم، جوابهای سخت شنیدیم ، چه شبها که با تزلزل به‌روز آوردیم، چه روزها که در تحمل ناملایمات شب کردیم ولی پیشرفت نکرد تقصیر ما چیست؟ ملت جواب خواهند گفت: تمام این اقدامات شما ناصواب بود و شالوده و بنایتان برآب. به‌جهت این‌که از راهش برنیامدید. راهش این بود که اول ما را عالم به مقتضیات عصر و زمان بکنید و از جهل وعمی خلاصی بخشید که بالطبع با نور علم لوازم شرف و نیکبختی خود را فراهم کنیم . و بعد با شرحی که ذیلا به‌عرض خواهد رسید استدلال می‌کنند و به‌ثبوت می‌رسانند کـه وسیلهٔ تعمیم عـلوم فقط در دست آقایان عـلماء بود لاغیر. آن وقت یقین دارم حضرت مستطاب عالی جوابی نـخواهید داشت. این یك فقره را تمثیلا عرض کنم بعد به‌اصل مطلب بپردازم .

امروز حالت آقایان علماء یعنی آنهائی کـه با حضرتعالی هم عقیده هستند و درد دین و وطـن و ملت دارند و دلشان مـی‌خواهد این مـلت را به اوج سعادت برسانند. یـقین مثل حالـت کسی است که در انبارهای متعدد هـمه قسم حبوبات و ارزاق و گـوشت و روغن ذخیره انباشته داشته باشد و خود با یك جـمعیت کثیری

از عیال و اطفال از گرسنگی نزدیك به هلاکت و این در وآن در برای یك گرده نان تکدی نمایند. یا مثل کسی که تمام لوازم طعامی را در دیگ ریخته و حاضر کرده زیر دیك را هم هیزم چیده، در یك دست دستهٔ گونی و در دست دیگر چراغی گرفته به در خانه‌های همسایه برای یك گل آتش می‌دود که زیر دیگ را روشن نماید و ملتفت نیست که آتشی هم در دست خود دارد گون را روی شعلهٔ چراغ بگیرد مشتعل می‌شود .

اعطای حکم به مثال بس است. این مطلب را عرض کنم و عریضه را به‌دعای وجود مبارك ختم نمایم. هیچ‌یك از دول متمدنه به منتها درجهٔ عزت و سعادت نرسیدند، مگر وقتی که دولت و ملت با هم متحد شده دلشان را به‌روی هم گذارده به‌اتفاق رفع نواقص خود را نموده ، اسباب ترقیات ملی را فراهم کردند و این اتفاق و اتحاد برای هیچ دولت و ملتی دست نداده مگر، وقتی که افراد و اجزای آن ملت به نور علم و تربیت منور شده پرورش یافتند. هیچ پادشاه و امپراطوری به طیب خاطر اقتدار خود را محدود و ملت را شریك سلطنت و طرف مشورت قرار نداد، مگر اعلیحضرت میکادو (موتسوای تو) امپراطور ژاپون و چون طلوع کوکب اقبال ژاپون از عجایب واقعات روزگار است و امروز برای سرمشق ملل غافل خواب‌آلوده، هیچ نمونه‌ای بهتر از ژاپون نیست . اگر اجازه بدهید مختصری از شرح احوال‌آن ملت نجیب و آن امپراطور بزرگوار به عرض برسانم .

اگر به تواریخ رجوع شود هیچ ملتی وحشی‌تر از ژاپون دیده نمی‌شود .ترتیب حکومت این مملکت تاسنهٔ ۱۸۶۸ میلادی که سی‌و هشت سال قبل از این باشد این بود که‌یك نفر امپراطور داشته ملقب به میکادو که دوهزار وچهارصد سال است همین خانواده در ژاپون سلطنت دارند . ولی فقط اسم سلطنت با میکادو بود ولی رسم آن با (تایکونها) بوده‌است . تایکون کسی بود که برحسب ظاهر از طرف میکادو منصوب و نامیده می‌شد ، ولی عادت بر این جاری شده بود که اقتدار میکادو فقط همین قدر بود که فرمان تایکون را امضاءکند و یك ذره در امورات سلطنت به او مداخله نمی‌دادند و چون رئیس روحانی و مذهبی هم خود میکادو بود او را همیشه درپردهٔ غیب‌الغیوب مخفی می‌داشتند. تمام اختیارات با تایکونها بود و تایکونها در یك شهر دیگر اقامت داشته و معمولا آن‌ها را پادشاه ظاهر و میکادو را پادشاه باطن می‌نامیدند. کلیهٔ مملکت ژاپون به هجده ایالت تقسیم شده و سلطنت هر ایالتی با یکی از شاهزاده‌های بزرگ بود ، که آن‌ها هم همیشه میان خود جنك و نزاع داشته و ابداً گوش به اوامر میکادو نمی‌کردند . اگر حسابی

می‌بردند باز از تایکون بود.

تا سنهٔ ۱۸۶۸ که میکادو پدر میکادوی حالیه وفات کرد و این میکادو در سن هفده سالگی به جای پدر میکادو شد. مقارن همان حال تایکون عصر هم‌ترك حیات گفت. دو نفر از بزرگترین شاهزاده های حکام ایالات به شهر پایتخت تاخت‌آورده داخل عمارت سلطنتی شده، میکادوی جوان را در تحت حراست خود محبوس نگاهداشته، خود آنها به اسم او به‌سلطنت شروع کردند و از قبل میکادو احکام صادر می‌کردند و از عمارت سلطنتی بیرون می‌فرستادند و چون مقام تایکونیت رفته رفته موروثی شده بود بعد از فوت تایکون سابق پسر جوان بلکه طفل او را تایکون کرده بودند. آن دو نفر شاهزاده که به اسم میکادو سلطنت می‌کردند اول کاری که از پیش بردند مقام تایکونی را برانداخته سلطنت‌ظاهره و باطنهٔ خود را منحصر به‌شخص میکادو قرار دادند. قریب دو سال به همین منوال گذشت تا این که میکادوی جوان با قوت عقلائی آمد و شاهزاده‌ها را برداشته مستقلا زمام سلطنت را به دست گرفته مشغول حکمرانی گردید.

درسال سوم سلطنت خود مسافرتی به قطعهٔ اروپا کرد شیفتهٔ وضع و ترتیبات و تربیت آنها شد. به‌دقت و غوررسی این نکته را درك کرد که تمام آن ترقیات به‌واسطهٔ اتحاد ملت و دولت و عدم استبداد است. مصمم شد که در مملکت خود همان رسم را مجری دارد ولی بخوبی ملتفت شد که به یك ملت وحشی بی علم و تربیتی نمی‌توان آزادی داد و از یك مشت مردمان جاهل به هیچ وجه امیدواری نمی‌توان حاصل کرد. پس در کمال عجله تربیت را پیشنهاد همت ساخته هزاران معلم ماهر از هرعلم و صنعت از ممالك مختلفهٔ فرنك به ژاپون خواست و کرورها شاگرد از ژاپون به مدارس فرنك فرستاد. به سرعت برق مشغول تربیت ملت گردید. تا بعد از هجده یا بیست سال که سه چهار طبقه شاگردهای عالم فارغ‌التحصیل شدند و افکار و خیالات وحشیانه بکلی در مملکت ژاپون تغییر کرد.

در سنهٔ ۱۸۸۹ که هفده سال قبل باشد، دید ملت قدری عالم شده‌است که می‌تواند از عهدهٔ امورات خود بر آید. فوراً اعلان و حکم مشروطیت و آزادی داد. مجالس پارلمان منعقد شد و ملت شروع به‌کار کرد. این است که در ظرف شانزده هفده‌سال خود را به‌جائی رسانیده‌اند که دولت روس را بدان روز نشانید که ملاحظه فرمودید.

اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی پدر تاجدار ما مظفرالدین شاه خلدالله‌ملکه در احساسات قلبیه و افکار تمدن به مراتب بالاتر از میکادو است. ولی با این که‌از اول جلوس به تخت سلطنت کمال جد و جهد در تاسیس مدارس و نشر معارف و

تعمیم علوم به عمل آورده کاری از پیش نبرده‌اند.

چند مدرسهٔ ناقص در این یازده سال ایجاد شده که جز اسم بی رسم چیزی نیست و جهت این که نتوانسته‌اند مثل میکادو کار را از پیش ببرند به عقیدهٔ بنده این است که چون میکادو ریاست روحانی و مذهبی هم دارد وملت ژاپون او را اولوالامر می‌دانند، نفاذ فرمانش بیشتر و موانعش در اجرای افکار مقدسه خیلی کمتر بود. پس تأسیس مدارس ملی در ایران تکلیف آقایان و علمای روحانی و رؤسای مذهب است و از حسن اتفاق و باطن شریعت مطهرهٔ اسلامیه اساس مدارس ملی و اسباب نشر علوم آن‌طوری که در ایران فراهم است در هیچ جای دنیا نبوده است. سایر ملل وقتی که از خواب غفلت بیدارشده به خیال تربیت و تعلیم ملت افتادند، چه زحمتها کشیدند و چه جانها کندند، تا یك مدرسه ایجاد کردند. ولی در ایران امروز هزاران مدارس ملی حاضر و موجود که همه صاحب موقوفات معین و ترتیبات صحیحه است. فقط در طهران قریب یك صد و سی و پنج مدرسهٔ ملی بزرك و کوچك داریم و در سایر بلاد ایران حتی قصبات مدارس ملیه موجود است که روی هم باید سه هزار مدارس در تمام ایران داشته باشیم. منتها از سوء ادارهٔ آنها تمام این وسایل نازنین ضایع و عاطل مانده، به قدر دیناری برای ملت فایده ندارد.

فلان گاوچران طالقانی یا زارع مازندرانی درسن بیست‌سالگی داخل مدرسه می‌شودحجره را معطل‌می کند، حاصل موقوفه را مصرف‌می‌رساند. در هفتادسالگی نعشش را از مدرسه بیرون می‌برند در صورتی که هنوز در ترکیب میم الکلمة (۱)

(۱) صاحب انموذج شبی دیر وقت به مدرسه وارد شد در حجره‌ای روشنائی مشاهده کرد. رفت داخل شد طلبهٔ قوی‌الهیکل طویل‌اللحیه‌ای دید که به‌روی کتابی افتاده غرق مطالعه است. به عجز و فروتنی گفت: غریبم جائی ندارم اجازه بدهید امشب در این حجره بیتوته نمایم. صاحب حجره برآشفت که ای مرد احمق مرا از مطالعه بازداشتی و حواسم را مختل ساختی بیا درآن‌گوشه بتمرگ و مرا آسوده بگذار. صاحب انموذج درگوشه‌ای نشست مدتی ملتفت آن طلبه بود که‌چشم را از نقطهٔ معینی ازکتاب برنمی‌دارد. با خود خیال کرد که آیا این چه‌کتاب است و در چه مطلب غامض این شخص تفکر می‌نماید. باکمال احتیاط گردن کشید دید کتاب انموذج است و همان صفحهٔ اول است که این قدر باعث دقت طلبه شده است. گفت: جناب آخوند این چه‌کتاب است و درچه مسئله از برای شما اشکال پیش‌آمده‌است. من هم از اهل علمم بفرمائید شاید چیزی بدانم و به عرض برسانم. آخوند باکمال تغیر گفت: کتاب انموذج است. مصنف می‌گوید: الکلمة مفرد. در ترکیب آن معطلم الف، الف استفهام. لام حرف جر، کاف، کاف تشبیه، لام، باز حرف جر، این میم و ت چه است؟ صاحب انموذج گفت. مرده شور ترکیبت ببرد آن میم، میم مرگ و تاء تاء تابوت است پاشو کپهٔ مرگ‌کن. الکلمه خودش یك لفظ است و ترکیب هم ندارد.

مبهوت و مات‌است و با روز اول فـرقی نکرده‌است و در حقیت این مدارس ملی مـا را به‌صورت تنبلخانـه درآورده‌انـد ، در این مدت کدام مـجتهد مجـاز از مدارس ایران خارج شده است ؟ بنده عرض نمی‌کنم ترتیب مدارس را بکلی برهم بزنید که مخالف شریعت و منافی با نیت واقف باشد. بنده با جرئت مـی‌توانم قسم بخورم که ترتیبات حالیهٔ مـدارس ملیهٔ ما هیـچ کدام با نیت اصلی واقف مـوافق نیست. پس به‌اندك اهتمام و همت آقایان علماء ممکن‌است تمام این مدارس مصداق صحیح پیدا کنند و مدرسهٔ ملی بشوند نه‌کاروانسرا و مهمانخانه وآن کاری که در ید قدرت آقایان است این است کـه همه باهم متفق شده ، پرگرام یا فهرست مرتبی برای تحصیل و درسهای مدارس بنویسند و مدت و دورهٔ تحصیل را هم معین کنند . همین دو فقره را منظم کرده لـوازمش را فراهم نمائید . . . و در آن فهرست برای هرمدرسه یك دوره از علوم عصر جـدید را مجـبوری قرار بدهند .دوازده سال نمی گذرد که دو طبقه شاگردهای‌فارغ‌التحصیل از این مدارس بیرون خواهد آمد . آن وقت مملکت ایران بـه‌قدر کفـایت آدم عـالم خـواهد داشت که بتواند این حرفهائی که امروز می‌زنند و ابداً ثمر و فـایده ندارد از روی علم و بصیرت به موقع اجراء بگذارند .

به خدای متعال، خون از دلم جاری می‌شود وقتی‌که فکر می کنم این همه استعداد حاضر و وسایل موجود این طور عاطل مانده و ضایع می‌شود . اگـر چه این ترتیب برای مدارس ملیه بسیارکار سهل آسانی است (یعنی در صورت میل و اتفاق علماء) ولی به قدری مهم و بزرگ است که مؤسسین آن و اسم بزرگوارشان را با هزار سلام وصلوات ذکر کنند .

گوهر یگانهٔ این خیال مقدس را من بنده به حضور مبارك تقدیم کردم و به عقیدهٔ خودم در عالم انسانیت و اسلامیت دارای اجـر جمیل خواهم بود . حـالا البته شرح و بسط و موشکافیها و ترتیب‌مفصل این کـار بزرك بسته به مذاکرات و مجالس عدیده است. چون این بنده اسباب ژلاتین و محرر و میرزا ندارم و ضعف باصره‌ام نیز مانع از تحریر زیاد است استدعا می‌کنم سواد این عریضهٔ بنده را از لحاظ اقدس انور سایر آقایان بزرگوار هم که با حضرتعالی در این افکار عالیه متفق هستند برسانید ، زیاده سلامتی وعزت و اقبال وجود مبارك حضرتعالی و همهٔ آقایان عظام را طالبم .

صاحب این خیال مقدس راکه الحق به‌کنز مخفی می‌توان تعبیر کرد، اگر دوست داشتید که به شناسید (یعنی اگـر این خیال مـطبوع طبع مبارك شد) بعد ازآن که‌آقایان همه در اجرای‌آن متفق شدند، سراغش را در مدرسهٔ عبدالله‌خان

از جناب مستطاب علام فهام آقای شریعتمدار سلمه‌الله تعالی بگیرید . او حاضر است که یك کتابچه برای ترتیبات این کار به حضور مبارك تقدیم نماید که اجرای آن در کمال سهولت از قوه به‌عمل آید (بندهٔ دولتخواه وطن پرست ملت دوست.. گمنام است) .

هدف عین الدوله

عین‌الدوله را از این خیال چند چیز در خاطر بود : اول آن‌که آقای طباطبائی را واقعاً از این خیال منصرف دارد ، ثانی آن که از انصراف آقای طباطبائی سایر آقایان را عموماً وآقای بهبهانی را خصوصاً همراه ویا معدوم نماید، ثالث آن‌که از اشتغال ذهن و توجه آقایان به‌مدارس و اوقاف اوقات آنان را مصروف این شغل دارد .

باری عجب است از ناصرالملك که با این‌که در لایحهٔ خود می‌نویسد مدارس ملی چنین و چنان‌است. در مدت ریاست و نایب‌السلطنگی خود نمی‌تواند یك مدرسهٔ سپهسالار را که به‌عهدهٔ شخص او است و تکلیف شرعی و عرفی و سلطنتی او تنظیم آن‌است ، منظم و مرتب دارد و لااقل در مدرسهٔ به‌این بزرگی که نزدیك مجلس و پارلمان است و هر روز در منظر و مرای داخله و خارجه است ده نفر طلبهٔ صحیح و طالب علم و محصل واقعی برقرار دارد، با این عدم استطاعت چگونه می‌توان چشم اصلاح از سایرین داشت . لعل‌الله یحدث بعد ذلك امراً.

در این ایام اعلیحضرت اقدس شاهنشاه مظفرالدین شاه در ییلاق گرفتار مرض و ناخوشی است، از این هیاهو و هیجان مردم اطلاعی ندارد ، عین‌الدوله هم به‌خیال انصراف آقایان علماء از این مقصود مقدس و تقاضای اجرای دستخط و هم در خیال اظهار قدرت و مخذول نمودن اعوان و انصار آقایان و هواخواهان میرزاعلی‌اصغرخان امین‌السلطان اتابك سابق است، چه عین‌الدوله را گفتند آقای بهبهانی را مقصودی جز آوردن امین‌السلطان نیست و خرج این اجتماعات از پول امین‌السلطان است به‌این جهت در مقام اذیت و آزار بعضی برآمده و هم برای جلب قلوب شاهزادگان و ابناء سلطنت . به‌بعض از دوستان خود گفت امین‌السلطان در تعیین ولیعهد خیانت کرد. من باید پادشاه را وادارم که محمد علی میرزا را عزل و شعاع‌السلطنه یا سالارالدوله و یا ناصرالدین میرزا را به ولایت عهد برقرار نماید .

این مسئله هم موجب جلب قلوب شاهزادگان شد و هم باعث خیال آقایان چه بعضی مایل به شعاع‌السلطنه و بعضی طالب سالارالدوله بودند. ولی القاء این خیال باعث طمع شاهزادگان گردید و هر یك به‌طرف عین‌الدوله مایل شدند و از همراهی آقایان منصرف . اما احداث نفاق بین آقایان را موجب نگردید . چه عقلاء بخوبی آقایان را ناظر بودند . ترقی آقای بهبهانی وآقای طباطبائی و آقای صدرالعلماء به‌اندازه‌ای مشهور و به حدی

رسید که انصراف شاهزادگان مضر به‌آنها نبود .

هرچه عین‌الدوله سخت‌گیری می‌کرد ، بر اعتبار آقایان افزوده می‌گردیده بعلاوه آقای بهبهانی بنای خرّاجی را گذارد. ائمهٔ مساجد و تیمچه ملاها را در اطراف خود نگاهداری می‌فرمود، از طلاب بخوبی ترویج می‌نمود، کابینه و ادارهٔ تحریر در خانهٔ خود برقرار نمود و نوشتجات و مکاتیب وارده را نمره می‌ذاردندکه باعث تعطیل جواب و اغتشاش نوشتجات نگردد .

آقای صدرالعلماء هم جلب قلوب طلاب را به‌مهربانی و مساوات و مواسات دانسته این طریق عقلائی را مسلوك داشته به‌حدی رسیدکه می‌توانست مجمع طلاب و ملاذ فضلاء را خانهٔ صدر دانست .

به‌خصوص حسن سلوك جناب آقامیرزامحسن برادر ایشان و بودن آقاشیخ‌محمد ربیع‌ـ شریف‌العلماء همدانی در ادارهٔ ایشان که این شریف‌العلماء از اشخاص عالم و عاقل و بصیر به‌نکات است . صدرالعلماء را قسمی به‌راه ترقی انداخته‌است‌که اگر طبیعت مانع تراشی نکند و ارادهٔ خداوندی باشد یك زمان خیلی نزدیکی خواهدآمدکه صدرالعلماء شخص اول ایران و اسلام خواهد گردید .

اما آقای طباطبائی برخلاف هر دو رفتار خود را قرار داده، نه جلب خواص را طالب و نه میل عوام را مایل، فقط سعی وکوشش خود را در تأسیس مجلس عدالتخانه می‌پندارد .

تذکار انجمن مخفی به‌آقای طباطبائی

آقایان بهبهانی و صدر رسیدن به‌مقصود را به‌ریاست و نفوذکلمهٔ خود مـی‌دانند و در رسیدن به آن مقام‌کوشش مـی‌نمایند .آقای طباطبائی رسیدن به مقصود را در هیجان عموم و نفوذ شخصی را مضر و مانع می‌داند. فلذا مردم را از خود تنفر می‌دهد، به اشتغال به‌گلدان وگل و باغ و باغچه ، آنچه راکه موجب ترقی و ریاست است از خود دور می‌کند .کار به‌جائی رسیدکه اجزاء انجمن مخفی دوم در مقام برآمدندکه به‌آقای طباطبائی‌برسانندکه این طورسلوك و رفتار منافی بـا رسیدن به‌مقصود است . فلذا با تمهید مقدمات یك روز ظهر به‌عنوان دعوت به‌نهار ،آقای طباطبائی را در خانهٔ بهاء دفتر حاضرکردند، یك دفعه آقا ملتفت شدکه تنها در میان جمعی گرفتار است و ما شرح این واقعه را درکتاب سوم تاریخ بیداری درج کرده‌ایم‌که عماً قریب خواهدآمد ، ولـی در این مقام اشارهٔ اجمالیه به تأسیس و مؤسس انجمن مخفی دوم می‌نمائیم و تتمهٔ آن را درکتاب سوم می‌نویسیم.

انجمن مخفی دوم

مؤسس انجمن مخفی دوم جناب آقامیرزامحمد صادق‌طباطبائی است‌که شرح حالش را در مقدمهٔ تاریخ ذکر نمودیم. به‌واسطهٔ بودن بعض از اعضاء انجمن اولیه در این انجمن می‌توان‌گفت این انجمن شعبه‌ای از آن انجمن است، ولی چون مؤسس قصدش استقلال بود و در مسلك هم اخیراً مخالف شدند، فلذا

نگارنده می‌نویسد انجمن مخفی دوم .

مجملا این انجمن بعد از مراجعت آقایان از حضرت عبدالعظیم (ع) به‌طریق خفا منعقد گردید و در هفته یك یا دو جلسه شبها به طور سیار تشکیل می‌یافت و اعضاءآن ازاین قرار است :

آقامیرزامحمدصادق‌طباطبائی پسرآقای طباطبائی، آقامیرزامهدی پسر حاج شیخ فضل‌الله ، آقامیرزامحموداصفهانی ، اسدالله‌خان‌ابوالفتح زاده ، سیف‌الله‌خان‌ابوالفتح زادهٔ قزاق برادر اسدالله‌خان ، حاج جلال‌الممالك، لواءالدوله، معین‌حضور ، بهاء دفتر، آقا سید قریش، آقا شیخ محمد مازندرانی، میرزا ابراهیم‌خان منشی زاده، ناظم‌الاسلام نگارندهٔ‌تاریخ بیداری، شوکت‌الوزاره، میرزاکاظم خان مستعان‌السلطان، آقامیرزاعلی‌محمد زرگر .

کارهای این انجمن با بعض دیگر از اعضاء را که بعد از این وارد به‌انجمن شدند و علت تعطیل آن را در کتاب سوم نوشته‌ام که ان‌شاءالله خواهدآمد .

در این ایام اشخاصی که امور معاشیهٔ آنها از ظلم و استبداد می گذرد مایل به عدل و مشروطه شده و باآقایان همراه شدند، از جمله بعض از اشخاصی که در انجمن مذکور وارد شده‌اند جداً کار می کنند . در حالتی که سابقاً ظالم و مستبد بوده و شاید این ورود و این الحاق موجب پیشرفت مقصود آقایان هم شود . ولیکن عقلاء می‌دانند که عدل و سلطنت ملی باید برحسب تقاضا و هیجان فقراء و مظلومین و عامه باشد. مشروطیت یا جمهوریت ویا بنای عدالتخانه اگر از راه و طریق خاصه شد، بنایش محکم و پایدار نخواهد بود. چه همین ظالم و همین رئیس و همین مستبد و دزد، که امروز معدلت خواه شده‌است ، فرداکه دید مخالف میل شخصی او رفتار می‌شود برضد سلوك می کند و حالت ارتجاع را حاصل می‌نماید ، دیگرآن‌که همین اشخاص فردا برمردم مسلط می‌شوند .

امروز یك عین‌الدوله داریم فردا هزار عین‌الدوله پیدا می‌شود، شاید همین‌آقاکه امروز رأیت عدالت را دست گرفته‌است فردا رأیت استبداد را به‌دست بگیرد . پس نبایست خرسند شد از این‌که بعضی باآقایان همراه شده‌اند. بلی همراهی این اشخاص متنفذ به آقایان قوتی می‌دهد ولی مقصود بر وجه اتم و اکمل حاصل نمی‌شود، جز به بیداری عامه و عالم شدن عموم ، این است که فیلسوف در انجمن مخفی اول گفت: دعوت رئیس و ایلخانی ایل قشقائی مثلامضر به‌مقصود است. چه این شخص امورش از استبداد و ظلم گذشته و خواهد گذشت ولی فایده‌ای که دارد، به توسط او می‌توان فقراء ایل را بیدارکرد که بدانند ظلم و ستم بد است، خواه در دست شاه جاری شود خواه در دست ایلخانی . رئیس ظالم را باید برداشت، خواه عین‌الدوله باشد، یا اقوام‌الملك . مسندی که برخلاف اسلام گسترده شده‌است باید به هم پیچید خواه مسند صدارت باشد و خواه مسند وزیر تجارت، خواه مسند فلان ملا باشد، خواه مسند فلان درویش، حاصل آن‌که باید ظلم را برداشت و عدل را بجایش گذارد.

حقش را باید بدهد اعاده شود و حقی را باید ترویج کرد و الا این بود که تو میروی به ترکستان است.

این ایام اعضاء انجمن مخفی چنین صلاح دیدند که از طرف رئیس ملت آقای طباطبائی تلگرافی به پادشاه ممالک ژاپون مخابره شود. فلذا صورت تلگرافی از طرف آقای طباطبائی صادر شد که سواد آن از این قرار است:

سواد تلگراف آقای طباطبائی به اعلیحضرت پادشاه ژاپن

حضور مبارک شهریار اعلیحضرت امپراطور معظم دولت بهیهٔ ژاپون. اگر چه با اختلاف مذهب آن اعلیحضرت و تمام عموم دولت بهیهٔ ژاپون به این اظهار احتیاج نبود ولی مقام اخوت با برادران مسلمین ما کیش آن مملکت ملتمس این توصیه شده، استدعا می‌نمایم که توجه مخصوص فرمایند به آن پسران دینی خودی باشند که آسوده و محترم شوند از جهة تکالیف دینی و دنیوی برآیند.

(رئیس ملت اسلام در ایران محمد الحسینی الطباطبائی)

اگر چه فواید این تلگراف و نتایج مترتبه بر آن بر احدی مخفی و مستور نیست، ولیکن مقصود و منظور اعضاء انجمن از صدور این تلگراف تشویق و تهییج آقای بهبهانی بود که چون خط آقای طباطبائی و امضاء ایشان را بردند نزد آقای بهبهانی و مذکور داشتند: یکی از فواید صراحتی با ملت این است که امروز آقای طباطبائی طرف با سلاطین و امپراطوران مشترک شده است. شما هم اگر بر این عزم و خیال باقی هستید که بکلی مراودات مخفیانهٔ اجزاء خودتان را با عین‌الدوله مانع شوید و جداً در مقام تأسیس عدالتخانه برآئید و اگر ملت به مقاصد خود نایل آید که اختیار تاج و تخت ایران با حضرت آقا خواهد بود. بالاخره آقای بهبهانی در مقام تحدید و استحکام پایهٔ عهد، قول صریح و عهدی که دادند، اعضاء انجمن هم قول دادند که بعد از این، این گونه تلگرافات را به امضاء ایشان هم برسانند...

تغییر روش عین‌الدوله

عین‌الدوله دید که بهیچ وجه نمی‌تواند آقایان را بهم اندازد و اگر بخواهد از راه پول و طرز و طور امین‌السلطان جلوگیری نماید آن خوره قدرت و آن بلند همتی را ندارد. فلذا همان شیوهٔ الشدادیهٔ خویش را پیش گرفته حبس را صورت داد که مأخوذ و نفی نمایند که از آن جمله بود عده‌ای از واعظین و ناطقین بزرگ مانند: سید جمال‌الدین اصفهانی و حاج شیخ محمد واعظ و حاج شیخ مهدی واعظ و غیرهم را که در کتاب سوم تاریخ بیداری خواهد آمد و دیگر عده‌ای از بستگان امین‌السلطان که با آقایان مراوده داشتند که از آن جمله است: معین‌حضور که در خانهٔ آقای طباطبائی علی‌الظاهر متحصن است و چون کارهای عمده و مهم از معین‌حضور صادر شد، فلذا اشارهٔ اجمالیه باحتیاط معین‌حضور در این مقام می‌نمائیم که بعد از این خوانندهٔ تاریخ

معین‌حضور را بشناسد و هم وضع زمان استبداد بخوبی ظاهر شود .

معرفی معین‌حضور

میرزاحسینخان معین‌حضور، پسر میرزا ابوالقاسم‌خان‌است‌که از خویشان وبستگان و اجزاء امین‌السلطان بود و درب خانهٔ امین‌السلطان صدراعظم سابق مقامی عالی داشت و طرف وثوق و اعتماد و جملةالملك امین‌السلطان بود . پس از عزل امین‌السلطان و رفتن او به‌فرنگ معین‌حضور بعض از دهات خالصهٔ خار وورامین را اجاره نمود و یك مزرعهٔ ملکی هم‌که متجاوز از صد هزار تومان قیمت او بود در نزدیکی ایوان‌کیف ودر راه طهران و خراسان داشت . شمس‌الملك پسر عین‌الدوله طالب و مایل آن ملك گردید، وسایل و وسایط برانگیخت‌که آن ملك را درشصت هزار تومان بخرد ، معین‌حضور راضی نشده اباء و امتناع نمود . شمس‌الملك اگرچه پسرعین‌الدوله و در نزد مظفرالدین شاه بی‌نهایت مقبول و مقرب بود ولی به ملاحظهٔ حفظ مقامات مسند پدر ، هنوز دست‌اندازی به اموال و نفوس و ناموس رعیت نکرده‌است . و علی‌الظاهر نمی‌خواهد او را ظالم و متعدی بدانند و چون ریاست خالصهٔ ورامین و ایلات آن سامان ضمیمهٔ شغلهایش بود ، در خفاء محرك یك ایلی گردید‌که زراعت‌آن خالصه را که به اجارهٔ معین‌حضور بود غارت‌کرده و آتش‌زدند و در ملك معین‌حضور هم خیلی خرابی وارد آوردند و مدعی هم برایش پیدا کردند. از این طرف هم مطالبهٔ مال‌الاجاره و جنس خالصه را نمود .

معین‌حضور چون حال را بدین منوال دید ، در اواسط ماه مبارك ۱۳۲۳ به خانهٔ آقای طباطبائی آمد و به‌آن حضرت پناهنده گردیده تقریباً هشت ماه درآنجا متحصن بود. در زمانی‌که‌آقایان به زاویهٔ مقدسهٔ حضرت عبدالعظیم (ع) مهاجرت نمودند معین‌حضور در خانه‌ها مخفی بود. در این اثناء نگارنده او را به‌انجمن مخفی دعوت نمود . در روزی‌که آقایان از زاویهٔ مقدسه به‌طهران مراجعت نمودند معین‌حضور در استقبال و ورود آقایان و در جشن و چراغانی بسیار خدمت‌کرد . به‌این جهت امیرخان سردار (امیر اعظم) متقبل شدکه در نزد عین‌الدوله شفاعت‌کرده و معین‌حضور راآسوده‌کند . ولی این ایام امیرخان سردار برای خلاف عهد عمویش و این‌که به آقایان قول داده بود که دستخط اعلیحضرت را اجراء و مقاصدآقایان را برآورده نماید، از عم خویش رنجش حاصل نمود و از طهران به بهانهٔ شکار خارج شد . بلکه عین‌الدوله خدمات امیرخان سردار را فراموش و او را باآقایان و ملت همدست و هم مسلك دانسته عازم گردید که‌گوشمالی‌هم به‌پسر برادر خویش بدهد .

باری ، معین‌حضور از هر جهت بیچاره گردید . این ایام پیغام داد به شمس‌الملك که برای فروش ملك راضی شده و ملك را تقدیم حضرت والا می دارم . شمس‌الملك جواب داد که ملك بیش از سی‌هزارتومان ارزش ندارد مرا هم به‌آن ملك بی‌میل کرده‌اند فلذا. بیچاره

معین‌حضور ملك را علی‌الظاهر به حاج سیف‌الدوله ، عموی شمس‌الملك که این ایام ریاست تجار و وزارت تجارت با او است فروخت در شصت هزار تومان ؛ که نصف پول را به او بدهند و نصف دیگر را بابت باقی او محسوب دارند . اگر چه این ملك از دست معین‌حضور خارج شد ولی بعض از مقاصد آقایان از این پول پیشرفت کرد (انتهی) .

نگارنده را عزم جزم بود که درآخر هرکتابی ازکتب بیداری، حالات رجالی راکه اسامی آنها در تاریخ برده شده‌است درج نمایم ؛ لیکن به ملاحظهٔ انقلابات اخیره و تغییر حالات رجال و این که بسیاری از خادمین، خائن و عده‌ای ازخائنین، خادم شده‌اند، از این عزم منصرف شده عجالةً حالات رجالیه را می گذارم به وقتی دیگر و جلدی غیر از این جلد و چون چند صفحه از جزو چهل و هشت خالی می‌ماند فلذا ؛ حالات چند نفر از بزرگان و مؤسسین مشروطیت راکه مسلم عندالکل و خالی از شایبهٔ ریب و ریاء است وهم حالات آنها محتوی بر وقایع تاریخی‌است در این مقام درج می‌دارد و امیدوار است که خدایم توفیق دهد که در ضمن مجلدات دیگر حالات رجالیه را درج و منتشر دارم .

حالات آقای سیدمهدی طباطبائی

که یکی از مؤسسین بزرگ مشروطیت است

عالم عامل ، فاضل کامل ، سیدکافی ، آقا سید محمد مهدی طباطبائی ، ابن مرحوم حجةالاسلام آقامیرزاجعفرطاب‌ثراه ، پسر اکبر ارشد اعلم مرحوم حجةالاسلام‌آقا سید صادق طباطبائی ، اعلی‌الله مقامه، در سنهٔ ۱۲۷۵ در طهران متولد شد ، پس از سه سال در خدمت والدش به نجف اشرف مشرف شد ، پس از تشرف ناصرالدین شاه به عتبات برحسب خواهش پادشاه ایران و امر مرحوم آقاسیدصادق و تصدیق اساتید بر فراغت از تحصیل مرحوم آقامیرزاجعفر به تهران مراجعت کردند و مرجع انام شدند. در سال ۱۲۸۹ آقا ـ میرزاجعفر مرحوم شد وآقاسیدمهدی درحجر جد بزرگوارش تربیت یافته در ماه محرم ۱۳۰۴ برای تکمیل مراتب علمیه و عملیه به سامره مشرف شده ، درآن محل قدس در حوزهٔ درس آیةالله میرزای شیرازی و خدمت عم خودآقای طباطبائی اقتباس علوم می‌فرمود، تا این که مرحوم حاج میرزامحمدحسن‌شیرازی در ۲۴ شهر شعبان ۱۳۱۲ به دار باقی رحلت فرمود . بعد از آن مرحوم دو سال در خدمت جناب‌آقا میرزا محمدتقی‌شیرازی مستفید می گردید. در غرهٔ شهر رجب۱۳۱۴ به طهران مراجعت نموده ، از کثرت احتیاط و زهد مشغول امری نگردید ، جزآن که برحسب اصرار مردم گاه گاهی مسجد چاله‌حصار را امامت می‌فرمود . در مهاجرت اولیهٔ آقایان به زاویهٔ مقدسه و در مهاجرت ثانویه به قم با آقای طباطبائی همراه و در تمام وقایع داخل و قبول همه گونه زحمات و صدمات را نمود ، زمان واقعهٔ بامباردمان مجلس در باغ شاه در عداد آقایان گرفتار بود تا این که آقای طباطبائی از طهران به ارض اقدس و مشهد مقدس مشرف شده ، جناب آقاسیدمحمدمهدی هم

با آن جناب روانهٔ مشهد گردید ، مدت زمانی در آن مکان مقدس به سر برده تا این که در ماه شوال ۱۳۲۶ به طهران مراجعت فرمود و در ماه ذی‌القعدهٔ همان سال به سفارتخانهٔ عثمانی به جهت مطالبهٔ حق مشروع ملت متحصن گردید .

مدت پنج ماه در شدت سرمای زمستان با سایر علماء اعلام در سفارتخانهٔ عثمانی هر ساعتی منتظر قتل خود بودند و به انواع صدمات روحانی گرفتار بودند ، تا آثار فرج ظاهر و دستخط مشروطه صادر و حقوق مغصوبهٔ ملت را مسترد فرمودند . تا آن که در غرهٔ شهر ذی‌القعدهٔ ۱۳۲۷ مجلس شورای ملی مفتوح گردید و در جشن مبارك مجلس حاضر بودند. جنابش در همهٔ مجالس حاضر و ناظر بود، تا این که امر منقلب ، خواص خانه‌نشین، جوانان غیر مجرب روی کار آمدند و آنچه که مقصود از مشروطه بود حاصل نشد ، بلکه برعکس نتیجه داد . وکلاء در عوض خدمت به موکلین خود، مشغول نزاع مسلکی و جنگ انقلاب و اعتدال و هم خود را مصروف گرفتن ماهیانه و دخل خود کردند . وزراء در خیال جمع مال و اندوخته ، علماء طهران به همان برقراری مستمری قانع گردیدند .

گویا نتیجهٔ قتل نفوس و خسارت ملت همین بود که کردند. عموم رعیت در صدمه و اذیت، مالیات برهمه چیز حتی سفیدی نمك و سیاهی ذغال بسته، بلکه افزوده، رؤساء روحانی را خانه‌نشین ، احکامشان را پشت گوش انداخته صریح گفتند و نوشتند تفکیك قوای روحانی از قوای جسمانی . مرحوم آقای بهبهانی را در ازاء آن همه صدمه و اذیت که در طریق مشروطیت متحمل شد مقتول نمودند. آقای طباطبائی را در خانهٔ خود نشاندند و پیغام دادند که اگر مداخله در امور کنید مثل آقای بهبهانی خواهید شد . اما عدالتخانه چه عدلیه و چه اشخاص وچه اعضاء ، امید است در موقع خود ذکر شود .

در این مقام به یك سطر جملهٔ معترضه می‌پردازم و آن این است : یکی از موثقین نقل کرد که: روزی رئیس ادارهٔ جهانیان، ارباب بهرام که از تجار بزرگ طایفهٔ زردشتی و شخص عاقل بزرگی است در عدلیه بود . روکرد به یکی از سادات و گفت : مشروطه مانند اسلام شد، چه جد شما زحماتی در اسلام کشید ولی نفعش را بنی‌امیه بردند و اولادش را کشتند، حالا زحمات مشروطه را آقایان علماء و طلاب و سادات کشیدند ، نتیجه را این جوانان بی‌اطلاع و غیرمجرب می‌برند و مؤسسین را هم می‌کشند . باری ، جناب آقاسیدمحمدمهدی طباطبائی که این گونه پیش آمد امور را دید با عدم استطاعت عازم برمهاجرت از طهران گردید. در ماه رمضان سال ۱۳۲۹ کتابخانه و اسباب خانهٔ خود را حراج کرد و با فرزند خود آقامیرزاجعفر که جوانی است در حدود سی و از حیث علم و تربیت آراسته و در همه جا با پدر بزرگوارش بود ، به طرف ارض اقدس و مشهد مقدس حرکت فرمود .

الی اکنون که زمان طبع جلد دوم تاریخ بیداری است، این سیدجلیل در جوارحضرت ثامن‌الائمه (ع) مشغول خدمت به شرع مطهر است . اگر چه این سید بزرگوار مثل سایر

مؤسسین مشروطه در طهران دشنام و بدگوئی از عامهٔ مردم نشنید و از اعمال بعضی خجالت نکشید ولی صدمات دیگر را خواهددید ، مگر آن که عقلاء و دانشمندان خراسان قدر زحماتش را بدانند ، چه اشخاص عالم بصیر به خوبی می‌دانند و می‌بینند زمانی را که اهالی آن زمان قدر این گوهر گرانبهای مشروطه را خواهنددانست و نیز امیدواریم که به زودی قوانین مشروطیت مجری شود و عموم ایرانیان از زیر بار استبداد و رقیت خلاص شوند ، تا عامهٔ مردم لذت حریت و معنی عدالت و سلطنت ملی را بدانند .

نگارنده در این موقع آقایان علماء اعلام که در زاویهٔ مقدسهٔ حضرت عبدالعظیم و در بلدهٔ قم و در سفارتخانهٔ عثمانی متحصن بوده متذکر می‌سازیم و نیز خاطرهٔ محترم بعضی از تجار محترم را که در سفارتخانهٔ عثمانی متحصن بودند جلب می‌نمائیم، که از جملهٔ مؤسسین بزرگ مشروطه که خالصاً مخلصاً بدون ریبه و ریا بدون توقع اجری ، زحمت در این راه مقدس کشید و در واقع در مقام فداکاری از مال و اولاد مضایقه نکرد چنانچه تاریخ ایام شاهد حال است جناب آقاسیدمحمدمهدی طباطبائی است که صورت ایشان را تیمناً و تبرکاً صحایف تاریخ مترسم خواهدنمود .

حالات آقاشیخ یحیی مدیر روزنامهٔ مجلس

بیدارکنندهٔ ایرانیان ، منادی مسلمانان ، هواخواه حریت ، مؤسس مشروطیت ، دبیر و مدیر جریدهٔ مجلس ، آقا شیخ یحیی‌کاشانی ، تولدش در دهم ذی‌الحجةالحرام ۱۲۹۳ در بلدهٔ کاشان بوده ، بعد از تحصیلات فارسی و مقدمات عربی در نزد جد خود مرحوم ملامحمدحسین نطنزی تلمذ نموده ، مختصری از هیئت و حساب قدیم را نیز در نزد والد خود آموخته ، در سال ۱۳۱۲ برای تکمیل تحصیلات خود به اصفهان مسافرت نموده یک سال و نیم در خدمت مرحوم آقامیرزامحمدهاشم چهارسوئی و آقاسیدمحمدباقر دریچه‌ای فقه و اصول خارج را استفاده نموده، بالاخره مهاجرت به نجف اشرف نمود و در حوزهٔ درس آقای خراسانی و سایر علماء اعلام وارد شد. از آن بحار فیاض استفاضه فرموده به عزم وطن معاودت به کاشان و از آن‌جا در سال ۱۳۱۶ هجری به عزم سیاحت و تکمیل علوم عقلیه وارد تهران شده، در سال ۱۳۱۷ در مدرسهٔ افتتاحیه به تعلیم علوم عربی و فارسی به طرز جدید مشغول بود .

در آن‌جا از اختلال و خرابی انجمن معارف اطلاعی حاصل‌نموده مدرسه را ترک و مقاله‌ای به عنوان مقالهٔ مخصوص به ادارهٔ حبل‌المتین کلکته نوشته و در آن مقاله به علاوهٔ تقلبهای انجمن معارف راآشکار کردن، از امین‌السلطان هم بد نوشته‌بود، از جهت استقراض و غیره ، وقتی‌که روزنامهٔ حبل‌المتین در طهران انتشار یافت اشخاصی‌که مطلع شدند بر این که نویسندهٔ آن مقاله به طور بی‌غرضی و اطلاع معلومات خود را روی کاغذ آورده‌است، او را دعوت‌کردند به انجمن سری ؛ و اجزاء آن انجمن آقامیرزاسیدحسن برادر مؤید ـ

الاسلام و مرحوم آقامیرزامحمدعلی‌خان پسر مؤتمن‌لشکر و اعتضادالسلطان رئیس فوج خلج و مثمرالملک و جمعی دیگر بودند. مسلک انجمن، قلع و قمع امین‌السلطان و کشف خیالات انجمن معارف بود با اصلاحات معارف. به این جهت او را به مدرسهٔ رشدیه و انجمن سری جلب نمودند.

در انجمن سری مشغول نوشتن مقالات و فرستادن به ادارهٔ حبل‌المتین بود، مقاله‌ای چند در اعمال امین‌السلطان و رسالهٔ مفصلی در تاریخ پلتیکی امین‌السلطان نیز نوشته و این مقالات در حبل‌المتین کلکته درج و نشر شده و تدریجاً به مدیر روزنامهٔ پرورش سرایت نمود. این مقالات باعث شد که امین‌السلطان عموم جراید فارسی را که درخارج طهران طبع می‌شد غدغن و منع از ورود به ایران کرد و هر چه این انجمن سعی در آزادی جراید کرد مفید نیفتاد. تا آن‌که قرار دادند، که امتیاز روزنامه گرفته در طهران شروع به‌کار کنند. دستخط مظفرالدین‌شاه به توسط میرزانصرالله‌خان‌مشیرالدوله صادر و امین‌السلطان آن را ضبط و منع کرد. ناچار مطالب خود را در کتابی که برای اطفال رشدیه باید نوشت نوشتند، و در زیر هزار پرده بعضی بیانات می‌کردند. در بین طبع، اعتمادالسلطنه وزیر مطبوعات، کتاب را گرفته مانع از طبع آن شد و این مطلب را به امین‌السلطان راپورت داد، که یك مجمعی بر ضد او در مدرسهٔ رشدیه تشکیل شده؛ امین‌السلطان چند نفر را در خفیه بر آنها گماشت، که راپورت اعمال آنها را به او بدهند. خفیه‌نویسها اطراف آنان را احاطه کرده، به‌محض آن‌که یك کلمه در اثناء درس به شاگردان حالی می‌کردند، فوراً راپورت آن را می‌دادند. امین‌السلطان به این مجمع که هنوز اجزایش را نمی‌شناخت دشمن شده با مدرسهٔ رشدیه هم به واسطهٔ مؤسس آن‌که امین‌الدوله بود و برای آن‌که در بیداری اهالی ساعی بود، بد شد و سخت در صدد این مجمع و انجمن برآمد.

این هیئت هم موقع را مناسب دیدند که مسئلهٔ استقراض را عنوان کرده در بیداری ملت کوشش کنند و به واسطهٔ منع جراید و نطق، ناچار از نوشتن لوایح و اوراق ژلاتینی شدند و اوراق زیاد که همه بدون فحش مشتمل بر حقایق تاریخی و پلتیکی بود نشر دادند. مظفرالدین شاه که ساده‌لوح و خیلی زود حرف به او اثر می‌کرد، نیز پادشاه وقت بود. امین‌السلطان هم دشمن درباری زیاد داشت، این اوراق ژلاتینی را به شاه عرضه می‌کردند. در یکی از آن اوراق یك مقالهٔ پلتیکی و یك غزل مندرج بود. مقاله مبتنی بود بر بیان علت ترجیح دادن امین‌السلطان، روس را بر انگلیس و قرض‌کردن از روس و غزل از اثر طبع فخرالواعظین کاشانی بود و چند بیتش این است:

ارمنی زاده میازار مسلمانان را — به کف کفر مده سلطنت ایمان را
عاقبت خانهٔ ظلم تو کند شاه خراب — پس چه‌حاجت که به افلاك کشی ایوان را
داس غیرت چو شود در کف ملت ظاهر — پاك از لوث وجود تو کند بستان را

عورت مرد و زن ازظلم نمودی‌مکشوف باش تا برکنم از پای تو این تنبان را
کاسه لیسی تو از روس نیارد ثمری کاین سیه کاسه درآخر بکشد مهمان را

امین‌السلطان مضطرب شد، که مبادا این گونه لوایح به شاه رسیده مؤثر گردد و شاه او را عزل کند ؛ کسی که تمام جراید را غدغن کرده و معارف را محو نموده پیداست که چه حد پریشان خواهد شد .

اکیداً به آقا بالاخان (سردار افخم) سپرد که این اشخاص را باید پیدا کنید و به او حالی کرد که در مدرسهٔ رشدیه یك خبری هست، به‌هر شکلی بود خان‌باباخان نامی به‌عنوان ناظمی رخنه در مدرسه کرده و میرزاحسین برادر میرزاحسن رشدیه را با خود متفق کرده و او را به قیطریه برده ، سیصد تومان میرزاحسین گرفت و نوشت که من می‌دانم برادرم با شیخ یحیی و آقاسیدحسن حبل‌المتین و میرزامحمد علی‌خان و مثمرالملك همه بابی و این فتنه‌ها را برپا می‌کنند و این اوراق خط آنهاست . اعتضادالسلطان اتفاقاً یك ماه قبل از این واقعه به ساوه رفته بود و الا او هم گرفتار می‌شد .

بازداشت آقا سید یحیی

شب ۱۹ جمادی‌الآخر ۱۳۱۹ آقا شیخ یحیی را در خانه‌اش که در محلهٔ هفت‌تن بود، گرفتار نموده با صاحب خانه و چند نفر دیگر که بعد از چند ساعت آنها را آزاد کردند و در همان شب اشخاص ذیل نیز گرفتار شدند :

آقاسیدحسن حبل‌المتین ـ میرزا مهدی‌خان وزیرهمایون ـ قوام‌الدوله ـ ناصرخاقان ـ موقرالسلطنه ـ مثمرالملك ـ میرزا محمد علی‌خان ـ میرزاسید محمد مؤتمن‌لشکر نوری .

میرزا محمد علی‌خان در موقع گرفتاری از شدت اضطراب راه بام را گرفته مأمورین او را تعاقب نموده یا خودش افتاد یا او را افکندند. هرچه بود از بام افتاد و بعد از چند ساعت در نظمیه به درود حیات گفت . باری ،آقا شیخ یحیی را درآن شب در خانهٔ عین‌الدوله که درآن زمان حاکم طهران بود ، نگاه داشتند و کاغذهای او را آورده جستجو کردند و چیزی نیافتند، فردای آن شب آقاشیخ یحیی وآقامیرزاسیدحسن را بردند به قریهٔ مبارك‌آباد که ملك عین‌الدوله و در نزدیکی طهران است،آقامیرزاسیدحسن را در آن‌جا محبوس نموده متجاوز از دو سال او را به واسطهٔ ملاحظهٔ ازبرادرش‌مؤیدالاسلام که مدیر روزنامهٔ‌حبل‌المتین بود ، در محوطهٔ باغ مبارك‌آباد محبوس داشتند .

خلاصه عکس آقاشیخ‌یحیی را برداشته و به امین‌السلطان دادند . او هم به نظر شاه رسانیده که این شخص می‌خواست شاه را بکشد و به قدری مسئله را اهمیت داد که پس از دو سال و نیم که عین‌الدوله صدراعظم شده‌بود و امین‌السلطان مطرود و مغضوب بود، باز مظفر‌الدین‌شاه راضی نمی‌شد که شیخ یحیی آزاد باشد .

در بیستم جمادی‌الاولی ۱۳۱۹ چهار نفر سوار کشیکخانه حاضر شد، دستهای آقاشیخ

یحیی را بسته و او را سوارکرده به طرف اردبیل حرکت کردند، پس از هشت روز او را به اردبیل رسانیده و قبض رسید گرفته مراجعت کردند . حاکم اردبیل شاهزادهٔ امامقلی‌میرزا و نایب‌الحکومهٔ او شاهزادهٔ محمدحسین‌میرزا ظهیرالسلطان بودند و فوق‌العاده در آسایش این محبوس همراهی کردند ، چه‌آن زمان اهل علم را مراعات می‌کردند و اعمال‌آقا شیخ یحیی هم شاهد بر مظلومیت او بود .

در این اثناء ، آقاشیخ‌یحیی مریض شد، این دو نفر اصیل مسلمان ،کمال مراعات و مواظبت را از او داشتند . از هرحیث راحت و آسوده بود و برای استخلاص او هم زحمت کشیدند ولی با لجاجت امین‌السلطان مفید واقع نشد . از قراری‌که فخرالاطباء برادر لقمان‌الممالك ، برای‌آقاشیخ‌یحیی نقل‌کرده بود و بعض شواهد صدق هم داشت امین‌السلطان تلگراف‌کردکه این شیخ را در چاه افکنند. چاه هم تهیه شد ولی امامقلی میرزا حکم را اجراء نکرد و بهانه نمودکه اردبیل جزءآذربایجان است، باید حکم از طرف ولیعهد صادر شود نه از طهران .

علماء طهران و اردبیل وکاشان هرچه به امین‌السلطان درباب استخلاص شیخ‌گفتند و نوشتند مفید نیفتاد ؛ تا امین‌السلطان از صدارت ایران معزول و عین‌الدوله به‌جایش منصوب گردید. در این بین طلاب راکه در مقدمهٔ تاریخ ذکر شد مغلولا به اردبیل فرستادند و در آن‌جا مغلول و پاهایشان در خلیلی بود، آقا شیخ یحیی به واسطهٔ آزادی مختصری‌که داشت به‌آنها سرکشی می‌کرد و همه روزه از مال خود یا از رفقای موقتی‌که درآن مدت تحصیل کرده‌بود و اکثر آنها از علماء بودند به‌آنها مخارج می‌رسانید .

آزادی آقا شیخ یحیی

بالاخره در پانزدهم رمضان تلگراف‌آزادی از طرف عین‌الدوله مخابره شد. در این هنگام از قلعه خارج شده منزل نایب عبادالله مسکن‌گرفته، در این مدت رساله‌ای درحجیت قطع نوشته به جناب میرزاعلی‌اکبرمجتهد ارائه داده ، و شرح حالش را گفته ، آقای مجتهد زیاده متألم شد تا موقع حرکت نهایت همراهی را از او نموده اعانهٔ نقدی به عنوان خرج حرکت برایش فرستاد .

نهم شوال ۱۳۲۱ از راه آستارا به رشت‌آمده ، مرحوم امین‌الدوله مسبوق شد مبلغی وجه برایش فرستاد و عمادالسلطان را فرمودکه به اتفاق خود ، شیخ را به طهران رساند و او را راحت سازد .

باری پس از مراجعت از اردبیل حرارتش زیاده گردید و کارخود را منحصر به‌نوشتن مقالات سیاسی داشته دو سال برای حبل‌المتین‌کلکته مقالات و اخبار نوشته و فرستادکه از نمرهٔ (۳۱) سال یازده شروع شده، تا اواسط سال سیزده ممتد می‌شود. ازآن جمله مقالهٔ اصلاحات جدیده و ملاحظهٔ حال شرق و غرب و ملاحظات تجارتی راجع به راه‌آهن و

غیره و غیره ، یك سال هم مدرسهٔ رشدیه را اداره کرد ، بالاخره میل به وطن اصلی نموده به طرف کاشان حرکت نمود و یك سال تقریباً در کاشان اقامت نمود و یك باب مدرسه به‌نام مدرسهٔ علمیه درآن‌جا دائر نمود .

در بدو مشروطیت به طهران آمده و دبیری جریدهٔ حبل‌المتین یومیه را بر عهده گرفته از شمارهٔ اول تا نمرهٔ (۲۲۰) یا بیشتر نوشته آنگاه تحریر جریدهٔ مجلس را متقبل شده از نمرهٔ هجده از سال دوم تا نمرهٔ (۱۵۴) که تعطیل‌شد تحریرمی‌نمود . درموقع‌استبداد صغیر به قدر مقدور، در سفارت عثمانی و مجلس سری ، بعض خدمات نموده بعد از اعادهٔ مشروطیت،روزنامهٔ مجلس را در غیاب مدیر، اداره نمود . پس از نایل شدن آقامیرزامحمد-صادق به وکالت مجلس ، آقاشیخ‌یحیی مدیری روزنامه را به عهدهٔ خود گرفته ، تاکنون که زمان طبع این تاریخ است با نهایت راستی و درستی و وطن‌دوستی و ملاحظهٔ نزاکت رفتار نموده، ولیکن این ایام از دماغ‌سوختگی و خجلت از اعمال جوانان جاهل، بی‌اندازه‌کدر و تیره است و اعجب من ذلك بی‌احترامی به این شخص محترم و مؤسس مشروطیت است ، که در این اوقات واقع شدکه نگارنده را شرمساری مانع است‌که در این موقع درج سازد و امیدوارم‌که در موقع ذکر شود، ولی همین قدر می‌نویسم آقاشیخ یحیی مانند سایر مؤسسین مشروطیت صدمه دید و اگر همراهی نایب‌السلطنه و بعض وزرا نبود شاید به‌کلی اجر خدماتش را برعکس می‌دید .

پایان جلد دوم

~~7477~~
113583

JAMMU & KASHMIR UNIVERSITY
LIBRARY
Kashmir Division - Srinagar

تاریخ

بیداری ایرانیان

به قلم

ناظم الاسلام کرمانی

جلد سوم

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

نقشه‌های عین‌الدوله

در کتاب دوم مرقوم شد که عین‌الدوله صدراعظم و شخص‌اول ایران که به لقب اتابك اعظم خوانده‌می‌شد ، از طرف اعلیحضرت مظفرالدین شاه در مقام نفی و تبعید و تفریق آقایان و ارباب حل و عقد برآمد .

نخست شروع نمود به گرفتاری اشخاصی که چندان محل اعتناء نبودند ولی در کار آقایان و بیداری مردم هم دخالتی داشتند ، که هم به مقصود خود رسیده‌باشد و هم ضمناً امتحانی از اهالی کرده‌باشد . چه در تبعید میرزاآقا اصفهانی و میرزاحسن رشدیه و مجدالاسلام‌کرمانی اذهان عامه را مشوب‌کردند به این‌که آن‌ها بابی و لامذهب بودند ، و در گرفتاری مهدی‌گاوکش‌که مقارن همین ایام بود چنین شهرت دادند که او از الواد و اشرار بود . پس باید نفاق اندازد میان علماء و دورکند اشخاص‌کافی را از اطراف آنان .

مقام اول را تا یک اندازه پیش برد و طوری سلوك کرد که آقایان علماء طهران به يك دیگر اطمینان نداشته، که اگر تحریکات باطنی در کار نبود خود آقایان به هم افتاده بودند . چه ، میرزاابوالقاسم‌امام‌جمعه ، گرم عروس تازه دختر مظفرالدین شاه، که از موقرالسلطنه طلاق او را اکراهاً گرفته‌بودند، شد .

حاج شیخ فضل‌الله ، به دخالت در امور دولتی و توسط برای گرفتن حکومت برای هرکس مشغول گردید. حاج‌میرزاابوطالب زنجانی، به این‌که اعلیحضرت معتقد به استخارهٔ او می‌باشد قناعت کرده‌است . آقاسیدعلی‌آقایزدی ، از آقایانی است که در تبریز اعلیحضرت را پیشوا و مقتدا بود و این ایام اعلیحضرت به او عقیدهٔ تامی دارند . این آقا باید بی‌طرف باشدکه شاید يك روزی توسطی‌کند ازآقایان ، او هم به همین اندازه اکتفاء نموده‌است. حاج‌آقامحسن‌عراقی، که در عراق خیلی ظلم کرده‌است و مغضوب دولت‌بوده حالا تازه شاه از تقصیرات اوگذشته،ساکت بلکه در خیال است خدمتی به صدر اعظم‌کندکه از او راضی‌شود .آقاسیدریحان‌الله ، که اهل حرم و اندرون شاه به او عقیده دارند و از او

رساله گرفته‌اند و درخیالند که از او تقلید نمایند ، اگر داخل در حوزهٔ آقایان شود خیلی متضرر خواهدشد و دیگر سهم امام به او نخواهندداد . حاج شیخ عبدالنبی هم که مطیع حضرت والاست ، هرطوری که عین‌الدوله بخواهد او حرکت می‌کند . آقاسیدمحمد پسر آقا سید علی‌اکبر تفرشی هم که تازه‌کار و بی پول و مایل به عین‌الدوله . آقاسیداحمد بهبهانی به‌یك جواب سلام قانع است . آخوند ملامحمدآملی را به یك دادن مسجد و مدرسه را به تیول او به حال تطمیع نگاه داشته . آقاسیداحمد طباطبائی راکه از نجباء و اهل دعاست ، دعاگو کرده است .

پس می‌ماند چند نفری معدود که عبارت از آقای طباطبائی و آقای بهبهانی و حاج شیخ مرتضی و صدرالعلماء و آقاشیخ محمدرضا قمی و معدودی دیگر که این‌ها هم به یك فشار از هم دررفته و شیرازهٔ آن‌ها گسیخته خواهد شد . این آقایان هم به حدی ترس و بیم و رجا و امید دارند که در یك شب ، حاج شیخ مهدی سلطان‌الذاکرین ، از طرف جمعی که در خانهٔ آقامیرزامصطفی انجمن کرده ، رفت منزل آقاسیدعلی‌آقایزدی و خواهش نمودکه آقا در میان افتد و بین صدراعظم و آقای‌بهبهانی را صلح دهد ؛ دیگر آقا به چه ملاحظه‌ای مسامحه فرمود و اقدام به این صلح نکرد بماند در موقعی دیگر ذکر خواهدشد .

اما مقام دوم که تبعید و نفی و تفریق آقایان باشد ، چون محتمل است موجب بلوا و شورش گردد مقدمةً شروع نمود به تبعید اشخاصی که اطراف آقایان را دارند و صورتی داد به اعظام‌الممالك که متجاوز از صد نفر را نوشته بودند که از آن‌جمله بود : حاج‌شیخ محمدواعظ که از واعظین بزرگ و مقدسین از اهل منبر بودکه مدتی در مهاجرت صغری در زاویهٔ مقدسهٔ حضرت عبدالعظیم در بیداری مردم سخن می‌راند و نطق می‌کرد . در این ایام هم که وفات صدیقهٔ کبری فاطمهٔ زهراء ، دختر پیغمبر خداست ، در مجالس روضه و مصیبت در بالای منابر صریح و آشکار برضد عین‌الدوله نطق می‌کند .

اگرچه بعضی از عقلاء که اطراف عین‌الدوله بودند و به شیخ واعظ ارادتی داشتند قصد عین‌الدوله را به آقایان اطلاع داده ، و در شبها حاج شیخ محمد واعظ در خانهٔ خود نمی‌ماند و از صدماتی که به اهل و عیال مهدی گاوکش واردآمده‌بود ، حاج شیخ واعظ بی میل نبودکه او را در روز و در خارج خانهٔ خود بگیرند . اگر چه‌عین‌الدوله در این مقام خبط وخطای بزرگی کردکه مانند مهدی گاوکش، شخصی را در شب می‌گیرندکه اگر در روز هم او را می‌گرفتند ، احدی در مقام معاونت او و ممانعت مأمورین دولت برنمی‌آمد. ولی مثل حاج شیخ محمد واعظ کسی را که هم از علماء و مقدسین و هم طرف وثوق و اعتماد عامه است حکم می‌دهدکه هر زمان دست به‌او یافتند او را مأخوذ دارند ، اگر چه در روز باشد . به این جهت به مقصودخود نایل نگردید و شد آنچهٔ شد .

مجملا روز چهارشنبهٔ هیجدهم جمادی‌الاولی سنهٔ ۱۳۲۴هجری مطابق‌سال۱۹۰۶ میلادی دو ساعت از آفتاب گذشته ، حاج شیخ محمد واعظ اصفهانی سواره رسید نزدیك خانهٔ قنبرعلیخان ، که در محلهٔ سرپولك واقع است ، و برخورد به مأمورین دولت که عبارت بود از یك نفرصاحب منصب، مسمی به میرزا احمدخان و دویست نفر سرباز از فوج قزوین. در این مقام هم عین‌الدوله خطا کرد؛ چه ممکن بود یك‌نفر فراش، شیخ واعظ را به احترام ببرد نزد عین‌الدوله، دیگر جمعیت و سربازی لازم نبود .

باری، میرزااحمدخان، شیخ را نگاه‌داشت و گفت: بسم‌الله، برویم . حاج شیخ‌محمد گفت : کجا برویم و من کیستم ؟ میرزا احمدخان گفت : تو حاج شیخ محمد واعظ ، سلطان‌المحققین می‌باشی . اما کجا برویم ، عجالهً خانهٔ اتابك ، بعد محبس دولتی . « ان جهنم لموعدکم اجمعین» .

شیخ واعظ گفت: من مطیع امر و حاضرم ، لیکن خوب‌است شما از عقب من‌بیائید و هرجا که می‌خواهید مرا ببرید بگوئید خودم می‌روم، خواه خانهٔ اتابك وخواه جای دیگر. اگر تخلف‌کردم از عقب مرا باگلوله بزنید . به جهت‌آن‌که اگر اهالی طهران مرا اسیر شما ملاحظه نمایند ، خوف فتنه و فساد است . بهتر آن است‌که یك نفر همراه من باشد . سربازو فراش از عقب بیایند. احمدخان قبول‌نکرده ، اطراف الاغ شیخ را احاطه‌کردند. چون نزدیك مسجد و مدرسهٔ حاج‌ابوالحسن معمارباشی رسیدند ، طلاب مدرسه بااهل‌گذر اجماع کرده ، مانع عبور و بردن حاج شیخ شده، احمدخان، واعظ را پیاده و داخل در سربازخانه نمود که نزدیك مدرسه واقع بود . واعظ حالت مظلومیت خود را به خضوع و خشوع و اذکار و ادعیه به مردم می‌نمود که در آن زمان اسلحهٔ خوبی بود برای دفاع از ظالم .

دقیقه به دقیقه بر اجتماع مردم افزوده گردید . طلاب از اطراف خبر شده و در آن‌جاجمع گردیدند . خبر به‌آقای بهبهانی رسید . آقاسیداحمد ،پسر خود را با عده‌ای از طلاب و سادات برای استخلاص واعظ فرستاد . طلاب که خود را غالب تصور نموده ریختند به طرف سربازخانه ، در این اثناء شیخ‌حسین‌ادیب‌الذاکرین کرمانی‌که بعد به لقب ادیب‌المجاهدین و شغل ناطقی از طرف ملت معرفی گردید و از فضلاء از اهل منبر بود و صدمات بسیار در بیداری مردم متحمل شد ،رو کرد به‌مردم و گفت :

ای مسلمانان! پیغمبر ما، ما را امر کرده‌است به اعانت از مظلوم، اینك من‌خودم را فدائی این واعظ مظلوم و خادم سیدالشهداء می‌نمایم . شما خود دانید و تکلیف خود ؛ و روآورد به طرف سربازخانه و درب سربازخانه را مفتوح نموده، با معاونت طلاب ، شیخ واعظ را بیرون‌آورده به طرف‌مدرسه حرکت‌کردند .

احمدخان‌سلطان ، چون دید اسیر و محبوس او را دربردند به سرباز حکم داد که

واعظ را با گلوله بزنید . سرباز اطاعت نکرد ، دفعهٔ ثانی حکم شلیك داد ، این دفعه چند تیر تفنگ خالی شد . یك تیر آمد به ران ادیب‌المجاهدین خورد و او را به زمین انداخت .

مقتول شدن سید عبدالحمید

از قضایای اتفاقیه :کامل مجید، فاضل رشید، سید سعید، مرحوم سیدعبدالحمید، که از طلاب و اهل علم بود؛ با زبان روزه از درس آقامیرزامحمدتقی‌مجتهد گرگانی مراجعت کرده وکتابهای درس خود را در زیر بغل داشت، به آن محل رسید و آن هنگامه و شلیك سرباز را دید. خطاب به احمدخان کرد و گفت : مگر تو مسلمان نیستی؟چرا امر به شلیك کردی؟ مگر این‌ها مسلمان نیستند؟ مگر این ادیب، نوکر سیدالشهداء نیست که در خون خود می‌غلطد ؟ اگر دولت از تو مؤاخذه می‌کرد؛ می‌گفتی که ملت هجوم آورد وحبسی را برد. احمدخان از غیظ وتغیر تفنگی از یکی از سربازها گرفت و به طرف سید غریب بی‌کس خالی نمود . بعضی گویند در شلیك اول، تیر احمدخان به سید گرفت و تیر پسر احمدخان به ادیب‌المجاهدین رسید .

بالجمله؛ سید عبدالحمید به همان رسیدن تیر افتاد، ولی ادیب‌المجاهدین خود را به مدرسه رسانید و درآن‌جا افتاد .

مردم سیدعبدالحمید را آوردند به مدرسهٔ معمارباشی و درآن‌جا خوابانیدند .حاج شیخ محمد خود را انداخت روی نعش سید و گفت : آقای من چه می‌خواهی؟ سید جواب داد قدری‌آب، که عطش مرا اذیت می‌کند . تا آب حاضر شد سید از این دار فانی به دار باقی رحلت فرمود . حاج شیخ محمد که مظلومیت سید را مشاهده‌نمود ، خون سید را به صورت و محاسن خود مالید. صدای گریه و ضجه از مردم بلندشد.سادات و طلاب صداهای خود را بلندکرده، زنها بنای شیون وگریه راگذارده ، در این بین قزاقها با سیف‌الدین میرزا ، مدیر توپخانه رسیدند . حال را که بدین منوال دیدند ، نعش سید را برداشته و دربردند ؛ چه رسم دیوانیان این بود که در این‌گونه مواردکشته را درمی‌بردند که مستمسکی به دست علماء و اهالی نباشد . فلذا نعش سید را برداشته و بردند . بعض از مردم‌که حال را چنین دیدند، ادیب‌المجاهدین را بر پشت گرفته او را برده و به خانه‌اش رسانیدند .

در بین این واقعات ، جناب‌آقامیرزاسیدجعفرصدرالعلماء با عدهٔ زیادی از سادات و طلاب رسیدند . علی‌کوهی که یکی از جوانان غیور آن محله بود ،چون چشمش به صدرالعلماء افتاد و دانست‌که مسئله بزرگ است ، از قزاق و سرباز تعاقب نمود و نعش سید عبدالحمید را پس گرفته و معاودت داشت به مدرسه، و به امر صدرالعلماء و معاونت طلاب و سادات، نعش سید را بردند در مسجدجامع. آقای بهبهانی و صدرالعلماء و سایربستگان

ایشان ، در مسجدجامع اجتماع نموده ، دکاکین و بازارها و سراها عموماً بسته‌شد .

ادیب‌المجاهدین کرمانی در خانهٔ خود افتاده، خون از ران او جاری، زن و اطفال او اطرافش راگرفته در عوض معالجه برایش گریه می‌کنند. بیچاره با این صدمه و با این بیچارگی ترس داردکه او را ببرند نزد عین‌الدوله. اگرچه بعد از این اعلیحضرت مظفر-الدین‌شاه دستخط فرمودکه او را ببرند به مریضخانهٔ دولتی و طبیب و جراح برایش فرستادند و پس ازچهارماه که هستی و اندوختهٔ او تلف شد، حالش خوب و از بستربرخاست و در واقعهٔ بمباردمان مجلس هم تیر خورد، در استرآباد و مازندران هم خیلی صدمه دید ولیکن الیوم در خانهٔ خود در بین خون غلط می‌زند و تکلیف خود را نمی‌داند .

نگارنده در این مقام استشهاد می‌آورم به یك بند از بیست و پنج بند اشعار فصیح-الزمان سید رضوان که گفته‌است :

بی حربه، چون‌که جیش خداوند ذوالمنن — بر حربیان شدند ، دلیرانه صف شکن
سلطان فوج ، یاور عبدالمجید (۱) داد — فرمان قتل جملگی ، از خبث خویشتن
شلیك با تفنگ نمودند حربیان — مجروح ساختند به یك حمله ، چند تن
در آن میانه ، سید و سالار سروران — عبدالحمید ، فخر زمان، مفخر زمن
غافل ز ره‌رسید و ز هنگامه بی خبر — انگشت حیرتش بشد آن‌گاه در دهن
چشمش به سوی معرکه افتاد محو و مات — از کارهای چرخ ، ز غوغای مرد و زن
ناگاه بی ملاحظه ، سلطان فوج دون — تیری زد آتشین ، به تن شمع انجمن
مابین سینه و گلویش تیر جا گرفت — وز پشت او بدر شد و جانش شد از بدن
هم بی‌گناه بود و هم از خلق منزوی — هم بد غریب و بی‌کس و هم دور از وطن
تیرش به سینه خورد ، به مظلومی حسین — قلبش بگشت پاره ، به مجروحی حسن
تا جان برفت از تن جان جهان برون — زد صیحه جبرئیل ، که ای حی ذوالمنن

از نو حسین‌کشته ز جور یزید شد
عبدالحمید کشتهٔ عبدالمجید شد

مجملاً ، نعش سیدعبدالحمید و حاج‌شیخ‌محمدواعظ را آوردند در مسجدجامع، آقای بهبهانی هم قبل از دیگران خود را رسانید به مسجد جامع. آقایان علماء هم‌که شنیدندآقای بهبهانی رفته به مسجدجامع ، هریك خود را به او رسانیدند .

جناب‌آقاشیخ‌محمدرضامجتهد قمی که از مشایخ علماء و مرجع امور شرعیه و در نزد خواص و عوام اهمیتی به سزا و ملجاء و پناه عموم‌اند ، با عده‌ای از طلاب وارد به مسجدجامع شدند. با این‌که در مهاجرت اولیه نیز در زاویهٔ مقدسه بودند، قوتی به‌آقایان

---

(۱) عبدالمجید اسم عین‌الدوله است و این اشعار بیست‌وپنج بند است‌که اگرنگارنده را مانعی‌نباشد بیست و چهار بند دیگر را هم در موقع ، درج تاریخ می‌دارد .

داد، چه مقدسین و طلاب را نظر تامی به ایشان بود. صدماتی که به این وجود محترم وارد آمد در موقع خواهد آمد ان‌شاءالله .

اجتماع علماء در مسجد جامع

باری، جمعیت آقایان ساعت به ساعت در مسجد جامع زیاد می‌شد و ضمناً هر یك از آقایان که از محلهٔ خود حرکت می‌کردند مدارس آن محل تعطیل ، مردم و کسبه با آقایان حرکت می‌کردند و اکثر از آقایان در مسجدجامع جمع شده ، جز آقای طباطبائی که جنابش در مسجد شیخ عبدالحسین که از مساجد و مدارس معتبرهٔ طهران است، وارد شد و آن‌جا را اختیار فرمود. دراین اثناء از طرف آقای بهبهانی جمعی آمدند نزد آقای طباطبائی، که مردم نعش سید را آورده‌اند در مسجدجامع و ما هم همگی در این جا جمع شده‌ایم، به ملاحظاتی مسجدجامع بهتر است از مسجد شیخ‌عبدالحسین ، خواهشمندم شما هم تشریف بیاورید به مسجدجامع و اگرشما هم ملاحظهٔ اهمی را نموده‌اید، بفرمائید تا ماآمده وآن‌جا جمع شویم. پس از مذاکرات معلوم شد، مسجدجامع اولی و انسب است از مساجد دیگر.

فلذا آقای طباطبائی در اول‌ظهر روزچهارشنبهٔ هیجدهم جمادی‌الاولی ، از مسجد شیخ عبدالحسین حرکت فرمود . متجاوز از پانصد نفر سادات و طلاب وکسبه از عقب بودند، بندهٔ نگارنده درآن روز شوری در مردم دیده، جمعی از جوانان و اطفال این شعررا بلند می‌خواندند: «برس فریاد امت یامحمد» .

حاج شیخ فضل‌الله که تا به امروز وارد حوزهٔ اسلامیه نشده‌بود، نیز با کوکبه و جلال و عده‌ای از مردم محلهٔ سنگلج وارد مسجدجامع گردید. در وقت ورود بر آقایان سید احمد پامناری دست به قداره نمودکه مردم را عقب‌کند و راه برای ورود شیخ باز نمایدکه آدمهای شیخ گمان کردندکشیدن قداره برای نزاع است. آن‌ها هم مستعد و مهیا شدند و در مقام مدافعه حاضر شدندکه عقلا زود ملتفت شده و رفع اشتباه‌نمودند .

آقای‌طباطبائی فرمود: ای مردم امروز روز اتحاد و یگانگی است، بغض وکینهٔ دیرینه و اغراض شخصیه راکنار گذارده ، در زیر لوای اتحاد و توحید در این دورهٔ سلطنت که وزراء خائن و پادشاه رؤف و مهربان و مایل به معدلت و مساوات است، همگی متفقاً نواقص سلطنت را تکمیل نمائید و سلطنت اساسی را از پادشاه بخواهید . قانون معدلت را دائر کنید .

آقایان گفتند : عین‌الدوله را باید از کار انداخت‌که امروز مانع پیشرفت کارها و مقاصد ماست . آقای طباطبائی فرمود : اگر عدالتخانه را برپا نمودیم ، دیگر عین‌الدوله داخل‌آدمی نیست . آراء همگی بر این قرار گرفت‌که در مسجد بمانند و سایر آقایان را هم حاضر نمایند تا مقاصد انجام بگیرد. مردم رفتند برای حاضر کردن سایر آقایان. جمعی هم رفتند برای‌آوردن‌آقا سید ریحان‌الله مجتهدبروجردی . چون‌آقا ضعیف‌البنیه و علیل‌المزاج

بود، خود را به حالت ضعف انداخت و اظهار مرض نمود. ولی مردم اصرار نموده آقا را سواره به مسجدجامع رسانیدند. لدی‌الورود آقا به حالت غشوه افتاد. آقایان گفتند : حالا که شما مریض و علیل می‌باشید ، اگر مایل به ماندن نمی‌باشید، مراجعت فرمائید به خانه. آقا فرمود: بلی می‌روم ولیکن در مقاصد شما حاضرم و مخالفت نمی‌کنم. پس از یك ساعت توقف به خانهٔ خویش معاودت نمود. جز معدودی از علماء، سایرین همه حاضر شده مردم هم نعش سید عبدالحمید را در وسط مسجد گذارده و سینه می‌زدند . بزازها هم فوراً چادری آورده در صحن مسجد سراپردهٔ عزا را برپا نمودند .

روز پنجشنبهٔ (۱۹) جمادی‌الاولی سال ۱۳۲۴ هجری. امروز دکاکین و سراها را بسته، تجار و کسبه در مسجد و اطراف مسجدجامع جمع شدند. از طرف دولت سربازها در کوچه و بازار چاتمه زدند. عین‌الدوله و نصرالسلطنه و امیربهادر وزیر دربار از نیاوران که عمارت ییلاقی سلطنتی درآن واقع است، به شهرمراجعت نمودند، اگرچه نیاوران در یك فرسخی و نزدیك به شهر است و آمدن صدراعظم به شهر لزومی نداشت ، ولیکن قتل سید عبدالحمید در نزد شاه امری فوق‌العاده به نظر می‌آید. پادشاهی‌که از صدای رعد و برق بترسد و سید بحرینی او را به حرز خود نگاهداری کند ؛ یك دفعه بشنود که یك نفر سید عالم غریب بدون تقصیر ، به جیش او کشته شد. البته احتمال خرابی طهران و تزلزل تخت سلطنت را خواهد داد ، خصوصاً که مریض هم هست .

به این جهت صدر اعظم، مجلس مشاورت درباری را در شهر قرار داد که بلکه یك ساعت زودتر به مقصود خود برسد و نگذارد آتش فتنه مشتعل‌تر گردد و از طرف دولت که عبارت از رأی و خیال عین‌الدوله است ، پیغام آمد برای آقایان که شما بروید درخانه‌های خود تا ما امورشما را اصلاح نمائیم. آقایان جواب دادند: مقصود ما تأسیس مجلس عدل است که بعد از این کسی ظلم و تعدی و اجحاف ننماید و چون عین‌الدوله مانع عدالتخانه است و دستخط شاه را اجراء نمی‌نماید و قول شاه را بـه فعلیت نمی‌رساند، پس خائن دولت و ملت است، باید از مسند وزارت برخیزد .

عصر امروز حضرات بزازها که بعد از طلاب ، دومین انصار حجج اسلامیه بودند، پیراهن خون‌آلودهٔ سید عبدالحمید را به چوبی نصب نموده و دسته بسته، به حالت سینه‌زدن که خبر از مصیبت بزرگی می‌دهد در بازارها و اطراف مسجدجامع و مسجد شاه حرکت کرده پس ازآن به مسجد جامع مراجعت‌نمودند، کسی متعرض و مانع آن‌ها نشد.

شب جمعه راآقایان در مسجد ماندند . با این‌که اطراف مسجد را سرباز گرفته‌بود باز مردم می‌آمدند. آقایان هم مشغول عبادت و بندگی خدا بودند. عده‌ای ازآقازاده‌ها هم در یك‌گوشه مشغول مذاکره و تهیهٔ مقدمات فردا می‌باشند. چون هوا گرم است و سطح بام مسجدجامع هم برای هواخوری و تبرید مناسب، فلذا حاج شیخ محمد واعظ وقت را غنیمت

دانسته ، رفت بالای منبر و قدری مردم را موعظه و ذکر مصیبتی هم نمود .

در وقت سحر آقامیرزامهدی پسر حاج شیخ فضل‌الله ، طلاب را بیدار نموده مشغول عبادت شدند . کم‌کم مردم بیکار و عوام هم‌که در مسجد خوابیده بودند بیدار شده ، صدای یاالله در تمام شهر پیچیده‌بود و اگر شاه در شهر بود ، البته این صدا در او اثر تامی می‌بخشید . ولی افسوس کــه شاه در نیاوران بود و اگر در بین این صداها یك نفر برای رفاهیت نوع یاالله می‌گفت ، هرآینه خداوند تبارك و تعالی می‌شنید و دعوتش را اجابت می‌فرمود و روزگار آتیهٔ ایرانیان به این حال حالیه نمی‌رسید . ولیکن نیات مختلف و مقاصد متشتت ؛ با این حال ، نگارنده را بـه قسمی حالت منقلب بودکه نزدیك بود واقعاً باورکنم صدق و صفای حالت را و بروم به طرف خدا کـه ناگاه چشمم به‌گوشه‌ای افتاد . جمعی ازآقازاده‌ها را دیدم‌که به حالت خنده و ذوق‌کنانه روکرده‌اند به این مردم بیچاره و می‌گویند: ای‌آلت اجرای خیالات، جنگ ما دولتی نیست و الا تهیهٔ سلاح می‌دیدیم، بلکه نزاع پلتیکی شخصی است. صدا را به «یاالله» بلندتر کنید تا ترکها که در شهر می‌باشند به هیجان‌آیند و خبر به شاه برسانند و عین‌الدوله را معزول نمایند .

در این اثناءکه حال یأس مرا گرفته‌بود یك دفعه‌آقاسیدجمال‌الدین را در حرکت دیدم و التفات خود را به او اظهارکردم. گفت : مقصود ما باید در ضمن همین‌کارها و همین اشخاص و همین اغراض انجام داده‌شود ، هر مقصود مقدسی در ضمن مقاصد و اغراض باطله حاصل‌آمد،قدری حالم به‌جاآمده شروع کردم به‌گفتن یاالله. به‌حدی صدایم بلندشدکه سینه‌ام گرفت و در ضمن دعا می‌کردم : «خدایا مردم را از شر این‌آقازاده‌ها آسوده‌بفرما». گویا دعایم مستجاب‌نشد، چه بعض ازآن‌ها را امروز می‌بینم برعرض و ناموس مردم مسلط شده‌اند و در این شش سال مقدمات ریاست خود را به‌عمل می‌آورده‌اند.

کوشش اعضای انجمن مخفی

باری،دانشمندان و وطن‌دوستان امشب را در شهر پراکنده و در مجامع مخفی مشغول کار می‌باشند میرزا عباسقلی‌خان‌قزوینی‌که مدیر انجمن مخفی‌آدمیت بود، شنید سربازها را عوض نموده‌اند وآنها را امرنموده‌اند به‌قتل و غارت؛ لذا در ساعت سه از شب‌گذشته خود را رسانید در قراولخانهٔ پای‌قاپوق‌که صاحب‌منصبها درآن‌جا جمع‌بودند و برآنها وارد شده تا ساعت پنج از شب‌گذشته مشغول نصیحت و اندرزآنها بود وگفت :

فوج شقاقی اگر نسب خود و تاریخ زمان‌گذشته را نمی‌داند من می‌دانم . صدماتی که از طایفهٔ قاجاریه به رؤسای این طایفه رسید به احدی نرسیده‌است. وانگهی به‌کـدام مواجب وکدام جیره خود را طـرف با ملت خود می‌کنید؟آیا می‌دانید طرف شما کیست ؟ آیا می‌دانید طرف علماء وسادات و ذریهٔ فاطمه و اولاد امام‌حسین می‌باشید ؟ اگر یك نفر سید به تیر شماکشته شود ، تا ابد فوج شقاقی مورد لعن و سالها روضه‌خوانها در بالای منبر

شما را همدوش بنی‌امیه به زبان می‌آورند. فوج قزوین که شلیك کردند و سید عبدالحمید را کشتند، امروز مورد لعن و نفرین و تنفر عمومی واقع‌شده‌اند. بالاخره مدیرآدمیت در امشب تا پنج ساعت از شب گذشته در قراولخانهٔ میدان پای‌قاپوق ماند و از صاحب‌منصبان فوج شقاقی قول و عهد گرفت که شلیك به مردم نکنند و اگر حکم دولت برشلیك شد مخالفت کنند. هر یك از صاحب‌منصبان و رؤساء فوج که آن‌جا حاضر بودند قول داده و برطبق عهد خود قسم یادکرده ، ازآن‌جا بیرون شد .

دیگران مانند مدیرآدمیت در بین سرباز و توپچی افتاده ازآنها قول و عهد گرفتند. به این جهت مردم در این دو روز دسته بسته در بازار و خیابان و سبزه‌میدان تا نزدیك ارك دولتی رفته احدی متعرض آنان نگردید .

روز جمعهٔ بیستم جمادی‌الاولی۱۳۲۴هجری ـ در این روز تمام بازارها بسته‌است و بر عدهٔ سربازها افزوده گردید . مردم نعش سید عبدالحمید را در مسجد امانت گذارده مجلس ترحیم و ختم را منعقدنموده و لباس مظلومیت و عزا را پوشیده ، عین‌الدوله هم امروز سربازها راکه محافظت شهر باآن‌ها بود عوض و تبدیل نمود. فوج دیروزی را درکوچه‌های دور ازمسجد و اطراف مسجد را فوجی دیگر گذارد. طلاب و سادات پیراهن و عمامهٔ خون‌آلود سیدعبدالحمید را بالای چوبی علم نموده مردم هم اطراف‌آنها راگرفته به‌سرو سینه می‌زنند .

آقاسید ذبیح‌الله روضه‌خوان که از سادات با فضل می‌باشد ، در جلو سادات این مصرع را به حالت حزن و عزا می‌خواند:«یا حضرت صاحب زمان الامان» طلاب و سادات هم همین مصرع را جواب می گفتند . سایرکسبه هم در زیر علمی دیگرکه از عمامهٔ سید مقتول حاضرکرده‌بودند به این مصرع متکلم بودند: «یا محمد امتت از دست‌رفت»، اطفال کوچك از سید و غیر سید ازدحام‌نموده همگی به سروسینه می‌زدند و در جلو دستهٔ عزاداران حرکت می‌کردند .

چون در مسجد جمعیت زیاد بود و هوا گرم، برای آن‌که هوا متعفن وغلیظ نشود و به‌آقایان اذیتی واردنشود ، عازم شدندکه مانند روز گذشته بروند در بازار و به حال گردش در بازار سینه بزنند ،آقای بهبهانی ملتفت شد و در مقام منع برآمدکه از مسجد خارج نشوند ، حسام‌الذاکرین و اعتمادالذاکرین‌که هردو از معتبرین اهل منبر بودند اظهار داشتندکه : دیروز هم مردم به حالت سینه زدن تا نزدیك ارك و سبزه میدان رفتند ، طوری نشد . چه مقصود این جمع عزاداری برای اولاد پیغمبر است ، با نهایت معقولیت می‌روند و جوش و حرارت خود را به سینه‌زدن خاموش‌کرده و فرومی‌نشانند ، آن وقت مراجعت می‌نمایند .

آقایان گفتند: سربازهای امروز غیر از سربازهای دیروز می‌باشند، مخصوصاً به‌این

فوج حکم داده‌اند که شلیك کنند . طلاب جواب دادند : که اولا ماها حربه و سلاحی نداریم و باکسی جنگ ونزاع و طرفیت نداریم، ثانیاً آن‌که این جماعت اکثرآنها سادات می‌باشند و احدی متعرض آنان نخواهدشد . بالاخره به اصرار زیاد علم را از مسجد بیرون‌برده مردم سینه زنان دنبال علم را گرفته، طلاب و سادات محترم معمر ؛ قرآن‌ها را روی دست گرفته، عمامه‌های سبز و سیاه به‌گردن پیچیده‌بودند . دیگرغافل از حکم نظامی بوده، چند قدمی که از مسجد دور شدند و برابر مدرسهٔ میرزاموسی که بین چهارسوق و مسجدجامع است رسیدند سرباز جلوآنها راگرفته و مانع ازعبور شدند. سادات گفتند : از عقب ما جمعیت بسیاری است که مراجعت دشوار است . راه دهید از طرف چهارسوق می‌رویم و از بازار اروسی دوزها برمی‌گردیم به مسجد شاه و این جمع سینه زن را در مسجد شاه سرگرم می‌داریم تا آقایان در مسجد جامع بتوانند زیست نمایند و ختم سید را به‌آخر رسانند،سرباز قبول نکرد ، از عقب هم مردم هجوم آوردند ، سرباز لابد شده قدری عقب نشست .

شورش مردم

علی‌المذکور میرزا احمدخان‌آشتیانی که از خویشان حاج آقا محسن‌عراقی بود و منصب سلطانی فوج را داشت ، حکم شلیك بـه سرباز را داد . سربازها تفنگها را به سقف بازار خالی نمودند. مردم بیچاره که صدای تفنگ را شنیدند قدری عقب نشستند ، از بالای بام اطفال بنای سنگ انداختن راگذاردند، از عقب هم هجوم‌آوردند، بازحکم شلیك ازطرف مشارالیه یا از رئیس بزرگ صادرگردید . این دفعه باز سرباز به سقف بازار و دیوارها و زمین شلیك نمود ولیکن چند تیر به طرف مردم خالی شد و جمعی هدف گلوله گردیدند .

از آن جمله یك نفر سیدکه سنش متجاوز از پنجاه سال بود و اسمش حاج‌سیدحسین و از صلحاء و زاهدین و نیکان و چند سفر هم به مکهٔ معظمه مشرف شده و در همان روز صائم بود ، تیرتفنگ آمد به سینهٔ‌آن جناب و جان به جان آفرین تسلیم نمود. مردم نعش سید را برداشته به طرف مسجدجامع فرارنمودند ، نعش را آوردند توی مسجد ، سایرین که این حال را دیدند بنای‌گریه و زاری راگذارده ، فریاد یامحمد ! یا علی ! یاحسن ! یا حسین ! از همگی بلند شد ، زنها هجوم آورده اطراف آقایان راگرفتند ، پدر در پی پسر می‌گشت ، پسر در عقب پدر می‌دوید . کفش وکلاه بسیاری دم درب مسجد ریخته‌که صاحبانش معلوم نبودند . مـردم خدمت آقایان عرض‌کردند : اذن جهاد بدهید اقلا این سربازها را دفع و علاج‌کنیم ،آقایان جلوی مردم راگرفته و اذن دفاع ندادند.

کـوچه و بازار مملو بود از سرباز و توپچی و فراش . سرباز مشغول به غارت و نهب اموال نگردید، زیراکه ازبالای سقف بام و سقف بازار اطفال سنگ وآجر به طرف آن‌ها پرتاب می‌نمودند. از قرار مذکور نصرالسلطنه در چارسوق بود وچون رئیس مسلمانی

بود مانع شلیك سرباز گردید . چه هم می‌دانست فتنه بالاتر خواهدشد و هم از طرف دولت اذن نداشت ، منتصرالدوله که‌آن وقت معروف به علیخان بود نیز در آن روز اظهارکفایت نمود و در واقع ترقی منتصرالدوله ازآن روز شروع شد .

در تعداد مقتولین امروز اختلاف است. بعضی می گویند صد وپانزده نفر بود، بعضی ذکر می‌کنند پنجاه و هشت نفر ، بعضی نقل‌کردند بسیاری از مجروحین را در چاهی‌که نزدیك چهارسوق می‌باشد انداختند .

یك نفر سرباز نقل‌کردکه: اشخاصی راکه به‌گلوله زخمی شدند در زندان چارسوق روی هم ریخته ، یك نفر سید فریاد می‌کرد : ای سربازها فرض‌کنید من از اولاد پیغمبر نمی‌باشم ، آیا مسلمان هستم و اگرمسلمانی گناه است ، فرض‌کنید من مسلمان نیستم اما نوع و جنس‌شما می‌باشم؛ تیر تفنگ به‌پای من رسیده من زخم مهلکی‌ندارم.مرا ببریدبه‌خانهٔ خودکه اطفال صغیر دارم و اگر باید این‌جا به‌این حالت جان بدهم، پس قدری‌آب به من برسانیدکه جگرم از تشنگی‌کباب شد و نیز گفت: یك نفـر بچه سید را دیدم‌که التمـاس می‌کرد مرا از این مکان بیرون برید ، اگرچه مرا در خارج بکشید. طلبه‌ای می‌گفت: ای بی‌انصافها ! در این هوای‌گرم سرطان ، مرا از این جای متعفن خارج‌کنیدکه زخـم مهلکی ندارم . سرباز حافظ‌گفت : رفتم نزد صاحب‌منصب و گفتم : اذن بدهید دو سه نفر سید و بچه راکه زخمهای‌آنها مهـلك است ببرم به منازلشان . درجواب‌گفت : رئیس‌کل غدغن‌کرده‌است ، احدی نفهمد و نداندکه این جماعت در این‌جا می‌باشند . گفتم : پس اذن بدهید قدری‌آب به‌آنها بدهم. در این اثناء ما را مأمور نمودند به رفتن پشت بامها و سنگر بستن، دیگر ندانستم سادات زخمی را چه‌کردند .

بالجمله عدهٔ مقتولین و مجروحین را به طور صحت و واقعیت‌کسی ندانست.چه اکثر مجروحین و مقتولین در طهران‌کسی را نداشتند و غریب بودند، یا عارض و متظلم بودند، که از ولایات بعیده به این پایتخت آمده‌بودند .

آنچه‌که نگارنده بـه رأی‌العین دیـد فقط یك نـعش حاج سیدحسین را دید و دو سه نفر زخمـی راکه حاج سیدحسین تیر به سینه وگلویش خورده بود و نعش آن را در مسجدجامع خوابانیده‌بودند و یکی هم تیر کمانه‌کرده و صورت او را معیوب‌کرده‌بود . دو نفر زخمی هم فرار می‌کردندکه دستگیر نشوند ، چه دیوانیان مجد و ساعی بودندکه مجروحین را مخفی نمایندکه هیجان عامه را ساکت‌کنند .

از طرف دولتیان هم چند نفری از سرباز زخمی شد و در این دو روز یك نفر قزاق به تیر ششلول آقا سیدمحمدرضـای‌شیرازی زخمی و بعد مقتول‌گردید . از قرار مذکور در وقت احتضار وصیت کرده‌بودکه متعرض قـاتل نشوند چه قاتل را مقصودی جز دفاع نبوده‌است .

خلاصه نصرالسلطنه و شاهزاده سیف‌الدین میرزا مدیر توپخانه‌آمدند در چارسوق نشستند. سرباز و توپچی و غلامهای کشیکخانه اطراف را گرفتند. زمانخان میرپنج با پنجاه نفر توپچی مأمور شدکه بالای بامهای بازار سنگربندی نمایند. جمعی از تفنگچی و اهالی کشیکخانه مأمور شدند بالای شمس‌العماره را که بزرگترین عمارات شهر بود نگاه‌دارند، چه از این جاگلوله به مسجد جامع به خوبی می‌رسید.

از طرف رئیس‌کل امر شد آب جاری راکه در مسجدجامع جاری بود ببندند که دیگرآب در مسجد نیاید و آقایان از این سختی متفرق شوند و از امروز آب را برروی سادات بستند.(۱)

تیراندازی در مسجد جامع

چند ساعت پس از قتل حاج سیدحسین، یك دفعه بغتةً دو تیر در مسجدجامع خالی شد و مرتکب را کسی ندانست. از این صدای تفنگ‌که پی در پی خالی شد، مردم بنای فرار راگذاردند، آقایان از صحن مسجد به طرف ایوان و شبستان فرارکردند، آقای طباطبائی رنگ از رویش رفته پسرهایش را جستجو و از حال‌آن‌ها فحص می‌نمود. هرکس به خیال خودگرفتار، وانفساه‌گویان در خیال فرار.

نگارنده با آقاشیخ محمدفیلسوف از ترس و واهمه به طرف اطاق خادم مسجد پناه بردیم و هرچند التماس‌کردیم، خادم بی‌انصاف ما را راه نداد. حاج سید عبدالحسین واعظ را دیدم فرار می‌کرد در حالتی‌که پسر هفت سالهٔ خود را فراموش نمود و همان‌جا گذارد که‌آن طفل‌گریه‌کنان خود را خارج مسجد به پدر رسانید.

در این بین‌که مردم فرار می‌کردند و صحن مسجد نزدیك بود خالی شود، آقای بهبهانی را دیدم‌که روی بلندی ایستاده و سینهٔ خود را باز نمود وگفت: ای مردم نترسید، واهمه نکنید، این‌ها کاری داشته‌باشند با من دارند، این سینهٔ من. کجاست‌آن‌که بزند؟ شهادت وکشته شدن ارث ماست. اجدادم راکشتند در راه دین خدا، مرا هم بکشند. این قدر ایستاد و نطق فرمود تا قدری باعث تسکین وآرامی قلوب‌گردید. بستگان‌آقای بهبهانی هم افتادند در بین مردم وگفتند: این دو تیر تفنگ از دولتیان نبود، یك نفر از خود ما این صدا را بلندکردکه سربازها بدانند در مسجد اسلحه هم هست و جلوتر نیایند.

نگارنده دیدکه اطراف‌آقایان خالی خواهدشد، فلذا با فیلسوف از مسجد خارج شدیم و درکوچه و بازار افتاده فریاد می‌کردیم: ای مردم اولاد رسول را یاری‌کنید، علمای خود را تنها نگذارید. با این حال خود را به خانهٔ ادیب بهبهانی رسانیده ناهار را در

(۱) الیوم‌که زمان طبع تاریخ است، نگارنده را آن‌آزادی نیست‌که بتواند اسم مانع آب را روی‌کاغذآورد و مورخین زمان آتیه نگارنده را در این مسئلهٔ جزئی معذور خواهند دانست.

آن‌جا صرف کرده عصر مراجعت کردیم و دیدیم آقایان سلامت می‌باشند .

میرزامحمدنایب، آدم آقای طباطبائی یك دستمال فشنگ به بهانهٔ آذوقه برای آقایان داد به حسین نامی که در زیر عبا وارد مسجد نماید. دم در سربازها فشنگ‌ها را گرفته، حسین را فوراً بردند به میدان توپخانه و او را بستند به تازیانه، پس از زدن دویست شلاق او را حبس و بعد از مدتی او را نفی بلد کردند؛ تاکنون که تقریباً شش سال می‌گذرد از آن جوان کسی خبر ندارد...

عصر امروز حاج آقامحسن‌عراقی‌آمد برای اصلاح ،کاری نکرد، رفت . مجدداً شب را از طرف عین‌الدوله آمد که آقایان را ببرد نزد عین‌الدوله. آقای طباطبائی دید که بعضی مایل خواهندشد ، فلذا با تغیر و سختی روکرد به حاج آقامحسن و فرمود : سید تو را چه کار که درکار ما دخالت کنی؟ همان ظلمها وکارهائی که در عراق کردی تو را کافی نیست که آمده‌ای خدمت برای عین‌الدوله کنی ؟ صدراعظم در نزد تو اهمیت دارد و به نظر تو داخل آدم هست ، علمای مرکز از این گونه صدور بسیار دیده‌اند ، حد خود را نگاه‌دار .

باری ، حاج آقامحسن مجتهد عراق با حال یأس مراجعت نمود . آقامیرزامصطفی آشتیانی با امیربهادر بنای مراوده راگذارد، بلکه برای اصلاح کاری کند، ولی‌کاری نکرد بلکه پیغام آورد که من از طرف شاه مأمورم تا فردا کار را یکسره نمایم؛ یا قتل و نفی و تبعید و یا رفتن آقایان به منازل خود ؛ و ضمناً به آقامیرزا ابوالقاسم‌طباطبائی پیغام آورد که پول زیادی به شما می‌دهند که آقایان را متفرق کنید . جنابش جواب داد که: نه صلاح من و نه صلاح شماست تفرقهٔ بین آقایان، بایدکار یك‌سره و انجام گیرد ؛ یا تأسیس عدالتخانه و عزل عین‌الدوله و یا ماندن در این جاکه تکلیف معلوم‌شود .

دو ساعت به غروب ماندهٔ امروز، مشکوةالدوله از طرف نایب‌السلطنه کامران میرزا آمد خدمت آقایان و پیغام آورد که شاه متغیر است، فرداکار را یکسره می‌نمایند . صلاح در این است که مردم را متفرق کنید. آقایان جواب دادند که ما مردم را امر می‌نمائیم دکاکین را بازکنند و متفرق شوند. لکن خودمان در همین مسجد می‌مانیم تا مقصود ما انجام گیرد و ما هم مقصودی نداریم جز اجراء دستخط شاه و تأسیس عدالتخانه و چون عین‌الدوله مانع و مخل و دشمن سادات است عزل او را نیز استدعا داریم .

نزدیك غروب امروز دستخطی که اعلیحضرت شاهنشاه در جواب پسرش عضدالسلطان دستخط کرده بود ،آوردند خدمت آقایان که سوادآن از این قرار است :

عریضهٔ عضدالسلطان حضور پدر تاجدارش مظفرالدین‌شاه

قربان خاکپای اقدس همایونت گردم ـ غلام خانه زاد پس از مرخصی از حضور مهرظهور مبارك اقدس همایون ارواحنا فداه، مبتلا به مرض تب شده چون پاکتی از جناب مستطاب آقا میرزاسید محمد مجتهد برای این خانه‌زاد آوردند

که عیناً تقدیم آستان مبارك داشته آنچه ، رأی انور همایونت اقتضا فرماید جواب داده شود .

الامر الاقدس الاعلی مطاع

صورت دستخط شاهنشاه مظفرالدین‌شاه

عضدالسلطان . عریضهٔ شما و کاغذ جناب آقاسیدمحمدمجتهد را ملاحظه کردیم، عجب است که می گویند علماء را در حضور ما معارض دولت و مفسد قلم‌داده‌اند و هیچ تصور نمی‌کنند که اولا احدی را قدرت خلاف گوئی در حضور ما نیست، ثانیاً کی می‌تواند معارض دولت شود و از اوامر دولت تمرد کند؟ جناب آقاسیدمحمد و سایر علماء وقتی که به تکلیف دعاگوئی خودشان رفتار کنند مفسد به قلم نمی‌روند و ما هم آنها را مفسد نمی‌دانیم، بلکه وظیفهٔ شرعی آنها این است که خیرخواه و صلاح‌جوی دولت و ملت باشند .

امااین مسئله را هم تصدیق نمی‌کنم که مثل آقامیرزاسیدمحمد عالم متدین خیرخواهی خودش را داخل فسادکند و این رفتار را برای دین و دولت رکیك نشمارد و سبب فتنه نشود . اجماع، شیوهٔ مردمان پست و خسایس مردم است . از مثل ایشان آدمی هیچ منتظر این اقدامات نیستم، مخصوصاً این دستخط را بفرستید ببینند . مطلب و عرض حسابی هیچ محتاج به این عنوانات نیست، در شهر غائله ننمایند ، بیایند مطلب خودشان را بگویند و جواب بشنوند ، تا ما هم مطالب حسابی آنها را به طوری که صلاح دولت است بپذیریم و رفع غائله بشود ، و الا به‌این شکل و این عنوان جز این که بیشتر ایقاظ فساد شود و مردم بیچاره دچار قهر و غضب و به زحمت بیفتند هیچ نتیجه‌ای ندارد؛ و البته تکلیف شرعی غیر این است که رفتار می کنند . ۲۰ جمادی‌الاولی ۱۳۲۴

پس از رسیدن این دستخط و پیغامات دیگر از طرف شاه و صدراعظم و سخت گرفتن به‌آقایان از جهت‌آمد و شد مردم و سختی‌آذوقه ، آقای بهبهانی و آقای طباطبائی خطابه خواندند و فرمودند: ای مردم ما قول و عهد شما را به شما مسترد می‌داریم، خواهش داریم که ما رابگذارید به حال خود و بروید. اگر می‌کشند ما را بکشند و اگر می گیرند ما را بگیرند. از شما کاری هم ساخته‌نیست، جز آن که تفرقهٔ حواس ما را باعث می‌شوید؛ البته بروید و دکانهای خود را باز نمائید. طلاب اظهار داشتند که ما از شما آقایان‌جدا نمی‌شویم، مردم را هم نخواهیم گذارد که دکاکین را باز نمایند .

متفرق شدن مردم به سفارش بهبهانی

آقای‌سیدعبدالله بهبهانی قرآن را برسر دست گرفته مردم را قسم داد که متفرق شوند و در مسجد توقف‌نکنند و ضمناً پیغاماتی که‌کتباً از طرف شاه فرستاده‌شده‌بود در حضور

جمع قرائت نمود. پس ازآن فرمود: ای مردم آنچه راکه درباب عدالت تقاضا و خواهش نمودید عاقبت جز گلوله جوابی نشنیدید. کار به ناملایمات و سختی خواهدرسید، پس هرچه زودتر است بروید، البته بروید. مردم که این فرمایشات را شنیدند متفرق شده و رفتند به خانه‌های خود. از طرفی، دولتیان بعضی را محرك شده و جار کشیدند که آقایان می‌فرمایند: آمدن شما به‌یاری ما و بستن دکاکین حرام است، البته دکاکین را بازکنید. عوام بیچاره باور نموده رفتند به خانه‌های خود و معدودی از خواص باقی ماندند.

نعش حاج‌سیدحسین را بعضی گفتند درجای دیگر دفن کنند تا بالاخره نعش را بردند در امامزاده زید دفن نمودند. شب راآقایان درپشت بام مسجد ماندند.

آقامیرزامصطفی‌آشتیانی به بهانهٔ مرض مادرش از مسجد بیرون‌آمده و رفت به‌خانهٔ امیربهادر و باامیربهادرتا صبح از صلح مذاکره می‌نمود، علی‌المذکور امیربهادر گفته بود: از نیاوران آمده‌ام بـه شهر و تاکار را یکسره ننمایم نزد شاه نمی‌روم و اگـر توبا من همراهی کنی یك نفر از این ملاها را در شهر نمی‌گذارم، یاآنها را می‌کشم ویا به طرفی تبعید می‌کنم.

آقامیرزامصطفی در جواب گفت کـه: آقـاسیدعبدالله و آقـاسیدمحمد را به طـرفی بفرستید، دیگران خاموش می‌شوند.

امیربهادر گفت: چند نفری را سیاهه کردیم و نوشتیم که باید اخراج و نفی‌بلدشوند و عدهٔ آنها به پانصد نفر می‌رسد و نیز مذکور شدکه نوشتهٔ امان از برای خود وبستگانش گرفته و نیز امیربهادر قول دادکه قروض آقامیرزامصطفی را اداء نماید و ده هزارتومان با لقب شیخ‌الاسلامی برایش بگیرد در صورتی‌که‌آقایان را متفرق سازد.

مجملا روزشنبهٔ بیست ویکم را صبح از منزل امیربهادر بیرون‌آمده وبه طرف مسجد روانه گردید. در وقت ورود به مسجد، آقامیرزا ابوالقاسم طباطبائی ملتفت‌شدکه مشارالیه با نوکر امیربهادر وارد به مسجد گردید و فوراً روکرد به مشارالیه وگفت: این شخص‌که با شما بود نوکر امیر است. آقامیرزامصطفی گفت: چون شنیدم مردم را مانع می‌شوند از دخول به مسجد، فلذا فرستادم این شخص راکه با من آشنائیت داردآوردند، و همراه خود آوردم که‌کسی ممانعت ننماید از دخول به مسجد و الامرا مانع می‌شدند از ورود به مسجد.

روزشنبهٔ بیست ویکم جمادی‌الاولی سنهٔ ۱۳۲۴ — امروز بازارها باز شد. مردم مشغول‌کسب وکار خـود شده، قریب بـه چهار فوج سرباز اطراف و روی بام مسجد را گرفته، احدی را نمی‌گذاشتند که داخل مسجد شود. آب جاری را به سختی غدغن نموده و مانع بودندکه وارد مسجد بشود، خوردنی از قبیل نان و میوه ورودش نیز امروز ممنوع شد و مانع می‌شدند از این کـه‌کسی به‌آقایان مـلحق شود. آقا میرزاسیدعلی پسرآقای بهبهانی خواست وارد مسجد و نـزد پدر خویش ملحق شود، صاحب‌منصب چنان سیلی بـه

صورت آقازاده زد که دواری عارض سید گردید و فوراً به زمین نشست. صاحب‌منصب از این حرکت نادم گردید، چند قدمی پس رفته و روی خود را به طرفی گردانید، آقازاده وارد مسجد گردید و با چشم گریان پدر را ملاقات نمود.

نزدیك ظهر امروز نصرالسلطنه خدمت آقایان رسیده، عرض کرد: من از طرف دولت مأمورم که شما را به منزل‌های خودتان ببرم، ولی نظر به ارادت باطنی، خود شما را به احترام به خانه‌های خودتان برمی‌گردانم.

آقایان گفتند: تا سرباز نیاید و ما را مجبور نکند، ما از این مجلس و مسجد بیرون نخواهیم‌رفت. یا باید عدالتخانه برپا شود و یا ما را بکشند. نصرالسلطنه دیدکه فساد بزرگ و فتنهٔ عظیمی برپا خواهد شد و مسبوق به حال شاه هم بود؛ فلذا اصرار نکرد و از نزد آقایان مراجعت نمود.

امر نان و خوراك بر آقایان قدری سخت‌تر از روز سابق گردید. حاج غفارخان قوام‌دیوان یك دانه نان و قدری پنیر گرفته و دو هزار داد به سرباز قراول درب مسجد و اصرار کرد تا وارد شده و نان را به‌آقای طباطبائی رسانید وکذا، بستگان هریك از آقایان این گونه نان و غذا را می‌رسانیدند.

سخنرانی آقای بهبهانی

امروز آقای بهبهانی خطابه‌ای خواند وخواص خود را مختارکرد در رفتن و ماندن و فرمود: صدراعظم با من غرض دارد نه با شما. اگر صدمه‌ای واردآید برشما، برای خاطر من است، پس بهتر این است که هرکس هرجا می‌خواهد برود، اگرکسی بیرون برود مانع نمی‌باشند. ما از اولاد خود توقع یاری و معاونت نداریم، ماکشتن و اسیری و تبعید و نفی بلد بلکه حبس دربلاد دیگر را برخود می‌بینیم. خواص اصحاب گفتند: ماهاکه این‌جا می‌باشیم هرجا برویم ما را می‌گیرند و می‌کشند؛ پس مردن با شما آقایان برای ما بهتر و خوش‌تر است، وانگهی سعادت ابدی را با افتخار و شرف داریم.

در تاریخ آبی می‌نویسد: از سیزدهم تا پانزدهم ژولیه (مطابق ۲۱ تا ۲۲ جمادی‌الاولی) علماء و مجتهدین از مسجد نتوانستند خارج شوند و چنان محاصره شده‌بودندکه آذوقه و نان با کمال اشکال و به‌طور مخفی به آنها می‌رسید. اما نگارنده می‌نویسد از ورود به مسجد همه‌کس را مانع می‌شدند، حتی آذوقه و آب را مانع بودند. اما از خارج شدن، کسی را مانع نبودند، این‌که آقایان خارج نمی‌شدند برای این بودکه مظلومیت خود را ظاهر سازند و شناعت امر را برعامه ثابت نمایند و البته اگر مسامحهٔ شبانهٔ قراولها نبود و آذوقه به آقایان بکلی نمی‌رسید، هر آینه هیجان عامه را سبب می‌گشت. بعلاوه در نظر مردم عوام محقق بود که قاجاریه از اولاد بنی‌امیه می‌باشند و این عقیده به حدی در مردم رسوخ داردکه می‌گویند خنجری که به‌آن سرحضرت سیدالشهداء(ع) را بریده‌اند به

ارث رسیده‌است به خانوادهٔ علاءالدوله؛ و الیوم درخانهٔ علاءالدوله است . این شایعه سرباز و قراولها را مانع بودکه جداً مانع آب وآذوقه شوند، به این جهت در شبها به‌تکلیف خود عمل نمی‌کردند و در منع آذوقه مسامحه می‌نمودند؛ وانگهی سربازی‌که در ماه هفت قران و دهشاهی مواجب داشت به طمع دو سه قران که به او می‌دادند و در خدمت به آقایان حاضر بودند .

روز یك‌شنبهٔ بیست و دوم جمادی‌الاولی ۱۳۲۴هجری ـ طرف صبح احدی وارد و خارج نمی‌شد. جناب آقاسیدعلی‌آقامجتهد یزدی با عدهٔ کثیری از طلاب و سادات از خانه حرکت‌کرد و به طرف مسجدجامع روانه شد . دم درب مسجد سرباز آمد جلو و گفت : آقا تنها در دخول مختار است ولی سایرین از ورود به مسجد ممنوعند . آقا سیدعلی‌آقا فرمود : کسی را نمی‌رسدکه همراهان مرا از ورود به مسجد مانع شود . سربازها چون جلالت قدر آقا و اعتبار مخصوص او را در نزد شاه می‌دانستند ، در مقام معذرت برآمده مذکور ساختند برای احترام حضرت‌آقا، سادات و طلاب را ممانعت نمی‌کنیم ولی‌کلاهی و بازاری را ممانعت می‌کنیم. به این جهت، عدهٔ‌بسیاری از سادات و طلاب با حضرت‌آقا وارد مسجد شدند .

تلاش مجدد عین‌الدوله

از طرف اتابك‌اعظم عین‌الدوله، در این روز پیغامات محرمانه برای بعضی ازآقایان علماء می‌آمدکه به هرشکل باشد چه به‌طور تهدید و چه به‌طور وعده و نوید، چه به‌طریق دوستی و خواهش و چه به طریقی دیگر، که از همراهی باآقای‌بهبهانی منصرف و از مسجد جامع خارج شوند . از آن جمله چند دفعه پیغام از برای جناب آقاشیخ محمدرضامجتهد قمی آوردند و این‌آقا چون مرجع مرافعات و محاکمات شرعیهٔ طهران بود و اعتباری در نزد خواص و عوام داشت و همراهی جدی از آقای بهبهانی داشت و از اول شورش الی امروز طوری سلوك فرمودکه زبان بدگویان نسبت به مقامات ایشان کوتاه و الکن بود ، فلذا عین‌الدوله نهایت سعی را مبذول داشت بلکه ایشان را از حوزهٔ آقایان خارج نماید ولیکن جنابش قبول نفرمود و مسئله را مستور داشت که سرایت به دیگران نکند و ترس آنان را نگیرد ،فقط کسی‌که ملتفت شد آقای بهبهانی بود و مخصوص از جواب‌دادن ایشان به سفراء عین‌الدوله مطلع شد و اظهار تشکرنمود .

نگارنده را لازم آمدکه چند سطری از حالات تاریخیهٔ این شخص جلیل و عالم نبیل ، در این مقام به طریق اختصار ذکر نماید تا خوانندهٔ این صحایف بداندکه چگونه علماء اعلام در این مقصود مقدس،جد و جهدی داشتند و به‌چه قسم از بذل مال و جان دریغ نفرمودند.

حالات جناب آقای آقاشیخ محمدرضا مجتهد قمی

جناب آقا شیخ محمدرضا مجتهد قمی ، از طراز اول علماء این عصر و از معظم فقهاء پایتخت و حجج‌اسلام و مرجع ناس و ملاذ انام است . مسقط الرأس ایشان در قم، در بیست ویکم شهر شعبان‌المعظم سنهٔ ۱۲۶۹ متولد گشته پس از فراغ از تحصیل علوم نقلیه مسافرت به تهران نموده و در خدمت مرحوم آقامحمدرضا حکیم قمشی‌اصفهانی تحصیل علوم عقلیه فرمود .

در سنهٔ یك‌هزارو سیصد مسافرت به عتبات نموده و در سامراء که محط فحول علماء و مجمع فقهاء بود به حوزهٔ درس مرحوم آیةالله حاج میرزا محمدحسن شیرازی وارد شده و در آن حوزهٔ قدس ، تکمیل مدارج علمیه و عملیه را فرمود . تصنیف کتاب دلائل‌ـ الاصول ، شرح بر فرائدالاصول مرحوم خلدمقام شیخ‌مرتضی و کشف المطالب ، شرح بر مکاسب آن مرحوم و همچنین کتاب ذرایع‌الاحکام در شرح شرایع‌الاسلام را در آن‌جا نمود و در نزد مرحوم آیةالله به حدی محل وثوق و اعتماد گردیدکه آن مرحوم بعض از اجوبهٔ مسائل‌ناس را رجوع به ایشان می‌داشتند و اکتفاء به نظر و اجتهاد ایشان می‌فرمود.

در سنهٔ یك هزاروسیصد ویازده به‌امر مرحوم‌آیةالله به عزم اقامت به تهران از عتبات مراجعت فرمود . در ماه جمادی‌الاولی از سنهٔ مذکور وارد طهران و تاکنون که سال ۱۳۳۰ ، زمان طبع این تاریخ است ، جنابش با نهایت دقت و نظر مشغول اصلاح امور ناس است. در مهاجرت اولیه و ثانویه با آقایان بود . در زمان بمباردمان مجلس در مقام نصیحت و اندرز به پادشاه ایران محمد علی‌شاه برآمد . چون مفید نیفتاد، در خانه نشست و از امور سیاسی دم دربست. در اوایل زمان احمدشاه، یك نفر در مقام معادات و دشمنی با آن جناب برآمده و یك تیرششلول غفلةً به‌آن جناب خالی نمودکه قدری از پشت‌گوش را زخم نمود. ضارب راگرفته پس از استنطاق، حکم مجازاتش صادر گردیدکه جناب معظم او را عفو نمود بلکه درمقام شفاعت او برآمده، از حبس هم نجاتش‌دادند .

سخت‌گیری دولت

امروز خبر رسیدکه دولت در مقام سخت‌گیری برآمده‌است ، چه به شاه عرض کردند آقای سیدعبدالله و آقاسیدمحمد ، جمعی از الواد شهر را دور خود جمع نموده و خیال دارند سلطنت را از بین بردارند و دولت جمهوری تشکیل دهند . فلذا شاه هم به عین‌الدوله اذن داده‌است که این عده جماعت را پراکنده و متفرق سازد . عین الدوله هم اکیداً دستورالعمل به نصرالسلطنه داده‌است . رسیدن این خبر به شهر، هم قدری آقایان را ترسانید و هم دانشمندان را به خیال‌انداخت . از این جهت آقای بهبهانی در همین ملاقات اولیه، آقاسیدعلی‌آقا مجتهد راکه از واردین امروز بود به‌گوشه‌ای‌کشانید و از او خواهش‌نمودکه برود در سلطنت‌آباد و شاه را ملاقات‌نماید ؛ بلکه مقصود آقایان را

به شاه برساند .

عده‌ای از اجزاء انجمن مخفی چنین صلاح دیدندکه علاءالملك وزیر علوم را ملاقات نمایند و او را وادارندکه بلکه شاه را منصرف‌نماید از خیال سوء نسبت به علماء و سادات . چه علاءالملك ، هم وزیر علوم است و در زمان استبداد امور علماء و طلاب راجع به وزیر علوم است، و هم به ملاحظهٔ سیادت و سن علاءالملك و خدمات او در دولت، شاه را به او اطمینانی تام است . علاوه بر این‌که جنبهٔ سیادت و اسلامیت علاءالملك یك امیدواری به اجزاء انجمن می‌دهدکه ملاقات سری او مفید واقع خواهدافتاد.

در این مقام چند سطری از حالات این وزیر علوم ذکر می‌نمائیم، آن وقت برمی‌گردیم به مأموریت آقا سید علی آقا یزدی :

حالات علاءالملك وزیر علوم

میرزا محمودخان علاءالملك ، از رجال دولت و از سادات صحیح‌النسب و فامیل نظام‌العلماء تبریزی و معروف به سادات طباطبائی ، سلسلهٔ جلیل و خانوادهٔ نبیلش معروف و مشهور است . زمان پنج پادشاه ایران را درك نمود و اکثر اوقات متصدی امور معظمهٔ دولتی بود .

تولدش در چهارشنبهٔ غرهٔ شهر شعبان اودئیل ۱۲۵۸ هجری بوده ، بعد از این که ده سال تحصیل مقدمات و علوم متداولهٔ ایرانی را نمود ، برای تحصیل عازم تفلیس شد . پس از چند سال توقف در آن‌جا به تبریز مراجعت‌نمود و در عداد اجزاء دیوانخانهٔ تبریزکه درآن زمان تشکیل یافته‌بود معرفی شد . بعد از دو سال اشتغال به خدمت ، به عزم زیارت عتبات و همراه‌بودن با جنازهٔ پدر از تبریز به عتبات رفته در مراجعت از عتبات، به طهران آمده در وزارت امورخارجه وارد و پس از زمانی مأمور تفلیس گردید و از آن‌جا به تبریز رفت و به شغل وکیل دفتری و عمل تسویهٔ محاسبات نایل گردید تا آن که با مرحوم عزیزخان سردار به تهران آمده باز در وزارت خارجه داخل و به مأموریت مخصوص به‌لندن مأمور شد. پس از شش ماه توقف در لندن به‌طهران مراجعت نمود و به سمت قونسولی معرفی شد ، تا آن‌که ناصرالدین شاه عازم فرنگستان گردید .

علاءالملك برای تهیهٔ لوازم ورود شاه به حاج ترخان رفت و از آن‌جا تا مسکو در رکاب شاه بود . چون اندرون ناصرالدین‌شاه تا سر حد ایران با شاه بود ، لذا علاءالملك مأمور به مراجعت‌دادن اندرون شاهی شد . پس از مدتی او را جنرال قونسول نموده مأمور تفلیس گردید . شش سال درآن‌جا توقف نمود و بعد با مرحوم میرزاحسینخان صدراعظم‌که به سمت سفیری مأمور«پطرزبورغ» بود همراه شد و بعد از مدتی به سمت مستشاری به «پطرزبورغ» مأمور شد. بعد از یك سال به سمت «شارژدافری» در روسیه بود. پس ازآن

به سمت سفارت کبری مأمور اسلامبول گردید و شش سال در اسلامبول توقف کرد و بعد به ایران آمده به حکومت و فرمانفرمائی کرمان منصوب شد .

در کرمان آثار نیك گذارد ، با این که زمان استبداد بود و حاکم فعال مایشاء ، قسمی سلوك نمود که الی کنون اهالی کرمان آرزوی حکومت او را دارند . زیرا که در کرمان مرسوم بود ، حاکم هر گاه سوار می‌شد برای دیدن و بازدید علماء و غیر آن متجاوز از صد فراش چوب به‌دست در جلو اسب حاکم می‌افتادند و مردم را اذیت می‌رسانیدند . علاءالملك این کار زشت را موقوف نمود و خود سوار الاغ می‌شد . یك نفر از نوکرهایش هم سوار اسب یا الاغ می‌شد و با او حرکت می‌کرد . چنان که معروف به حاکم دوخره شده‌است (در مقابل دو اسبه). در رسیدگی به عرایض رعایا بنفسه رسیدگی می‌نمود .

در سیستان با انگلیسها مشغول مذاکره و تسویهٔ امور سرحدیه گردید ، با علماء کرمان مباحثه و مذاکرهٔ علمی می‌نمود. سطح شرح لمعه و شرایع را مستند احکامش قرار می‌داد. در هنگام حرکت از کرمان ، اهالی کرمان برای فقدان چنین حاکمی در حسرت و افسوس بودند .

پس از مراجعت از کرمان ، به وزارت علوم و معارف نایل گردیده در زمان وزارت علوم در ترویج از مدارس ساعی بود و مدارس در آن زمان رو به ترقی گذارد . چه رسیدگی و دقت را بنفسه می‌نمود و غفلةً بدون خبر و اطلاع وارد هر یك از مدارس می‌شد. مدتی هم به وزارت عدلیهٔ ایران مشغول بود. مدتی هم در اصفهان حکومت داشت. در زمان استبداد و مشروطه طوری سلوك نمود که وطن‌دوستان و حریت‌خواهان را امیدواری بخشید .

بعد از خرابی مجلس و روز بمباردمان پارلمان به امر محمدعلی‌شاه با وکیل‌الملك مأمور خارجه گردید . در ظاهر برای تعزیت و تسلیت امپراطور روسیه در فوت عمویش حرکت کردند ، لیکن در واقع مقصودآن بود که خیال دول را دربارهٔ مشروطیت ایران بدانند و استعلام از حال آن‌ها نسبت به ایران نمایند .

خلاصه علاءالملك شخص عالم عاقل متمدن متدینی است که اعلیحضرت مظفرالدین شاه را به او وثوق و اعتمادی است بیش از دیگران . و الی کنون که سال ۱۳۳۰ و زمان طبع و نشر این تاریخ است ، علاءالملك قسمی سلوك نموده‌است که مورد تحسین و تمجید عامه است و هم در این ایام وزارت علوم و معارف را به او عرضه داشتند ، ولی به پاره‌ای ملاحظات هنوز قبول نکرده‌است . نگارنده آنچه که در زمان مشروطیت ایران از این شخص بزرگ صادر شده‌است، در موقع ذکر نموده و متدرجاً خواهدآمد . مجملا آقا سید برهان‌الدین خلخالی متقبل گردید ملاقات وزیر علوم را .

مأموریت آقاسیدعلی آقا یزدی

اما مأموریت جناب آقاسیدعلی آقایزدی از این قرار است که پس از ورود به مسجد جامع با آقای بهبهانی و حاج شیخ فضل‌الله در گوشه‌ای خلوت کردند. آقاسیدعلی آقا گفت: عین‌الدوله کار را برشما سخت گرفته‌است و خاطر شاه را از شما رنجانیده و شما را یاغی دولت قلمداده‌است. همین امروز و فردا کار را یکسره خواهدکرد، اگر به من قول می‌دهید تا من مراجعت نکنم از این مسجد خارج نشوید و به جائی نروید، من بروم شاه را ملاقات کنم و واسطه‌ای در صلح و اصلاح شوم. حاج شیخ فضل‌الله گفت: البته مصلح و واسطه از خود ما باشد بهتر است تا این که خارجی باشد؛ و زود اقدام کنید که کار امروز به نهایت خواهدرسید. آقای بهبهانی فرمود: آنچه که صلاح می‌دانید بکنید. ما از مسجد خارج نمی‌شویم تا خبر شما به ما برسد.

پس از عهد و قرار داد، آقاسیدعلی آقا از مسجد خارج شده تا تهیهٔ کالسکه دید، نزدیك به ظهر رسید، نهار را در خانه صرف کرده و سوار شد. دو سه ساعت بعد در سلطنت‌آباد در منزل صدیق‌الحرم پیاده شده لدی‌الورود پیغام داد به شاه که باید پنج دقیقه خدمت اعلیحضرت برسم و عرایضی دارم که باید درخلوت به شاه عرض کنم. جواب آمد که شاه فرموده‌است تشریف بیاورید. در این اثناء، از طرف خانمهای اندرون پیغامات متوالیه برای آقا آمد که در باب آقایان علماء مذاکره و عرضی نکنید که خاطر شاه رنجیده و بی‌نهایت متغیر است. آقا سیدعلی آقا جواب داد که عرض لازمی دارم که صلاح شاه در آن است.

باری، آقا وارد بر پادشاه ایران و شاه در بستر مرض افتاده، امیربهادر و اهل خلوت دورش را گرفته، لدی‌الورود قبل از تعارفات رسمی، آقا عرض کرد: بعض عرایض دارم که باید بدون ثالث حضور مبارك عرض کنم. شاه نگاهی به امیربهادر کرد. او و اجزای خلوت چند قدمی عقب رفتند، به طوری که مذاکرات شنیده نشود.

شاه روکرد به سید و گفت: بعضی ازآخوندهای مفسد، اطراف سید بهبهانی را گرفته او را به بعض حرکات وادار کرده‌اند و ما برحسب تکلیف سلطنتی خود گفتیم آنها را طرد و منع و نفی کنند. آقا سیدعلی آقا گفت: علماء همه وقت دعاگوی دولت بوده و می‌باشند. شاه فرصت نداد که سید کلامش را به‌آخر برساند. فرمود: میرزاعلی‌اصغرخان امین‌السلطان آخوندها را بد عادت کرد، هرچه خواستند داد، آنچه گفتند شنید، تا این که نوبت صدارت به عین‌الدوله رسید. در سال گذشته پسر آقاسیدعبدالله از عتبات مراجعت کرد. سید فرستاد نزد عین‌الدوله که کالسکهٔ خود را بفرستید به استقبال آقازاده. عین‌الدوله جواب داد که: آن که کالسکه برای آقازاده می‌فرستاد و پول به شما می‌داد، امین‌السلطان بود و رفت به فرنگ.

فرستادهٔ سید چند کلمه هم رویش گذارد و به سید گفت. فلذا سید با عین‌الدوله بنای بدرفتاری را گذارده مغرضین هم اطرافش را گرفتند ، واقعهٔ مسیونوز را پیش‌آوردند تا به مهاجرت زاویهٔ حضرت عبدالعظیم منجرشد . من هم به ملاحظهٔ حفظ اسلام و این که طرف شدند جمعی از علماء با شخص کافری، فرستادم آنان را از زاویهٔ مقدسه آوردند و به‌آنها محبت کرده، مقاصدشان را گفتم برآورده کنند، حالا جمع شدند که ما عدالتخانه می‌خواهیم. شما می‌دانید که آقاسیدعبدالله و حاج شیخ فضل‌الله طالب عدالتخانه نمی‌باشند . عدالتخانه مضر به حال این‌ها می‌باشد . بر فرض، امروز عدالتخانه در مملکت منعقد شود، اول صدای همین اشخاص بلند خواهدشد که ما عدالت نمی‌خواهیم .

پس معلوم است قصد ملاها جز این است و عماً قریب ، شورشی در مملکت احداث خواهدشد . بلی، یك نفر آقامیرزاسیدمحمد است که مایل به جمهوریت است، او هم امری را خواهان‌است که در ایران امکان‌پذیر نیست و بر ذمهٔ شاهانهٔ ماست که مملکت را منظم داشته و از چند نفرآخوند مفسد چشم‌پوشیده و ضمناً عدهٔ قلیلی از خوبان هم به‌آتش آنها خواهندسوخت .

آقاسیدعلی‌آقا یزدی در جواب عرض‌کرد : گویا بر اعلیحضرت پوشیده‌نباشد که دعاگو از اشخاص بی‌غرض و دعاگوی خاص اعلیحضرت می‌باشد و هیچ وقت خود را داخل در این جماعت و اجماعها نکرده و لیکن دو شب است‌که صدای زاری وگریهٔ مردم از مسجد بلند است ، و در بین این جماعت اشخاصی می‌باشند‌که قصدشان خیر و صلاح است . علی‌ای‌حال ، امروز همگی بیچاره‌شده‌اند و به مسجد پناه‌برده‌اند و خدا را می‌خوانند . چنانچه اعلیحضرت اجازه دهند ملاها را به مراحم اعلیحضرت امیدوار نموده آنها را حضور آورده اظهار مرحمتی دربارهٔ آنان بفرمائید و نیز حکم مبارك صادر شود ، عدلیه را قدری منظم نگاه‌دارند‌که هم رعیت‌آسوده شود و هم ملاها به مقصود خود رسیده‌باشند . اعلیحضرت فرمود : بسیار خوب ، آنها را همین امشب تا فردا بیاورند حضور ،که علی قدر مراتبهم دربارهٔ آنها اظهار مرحمت بشود .

در این اثناء اجزاء خلوت واردشده دور شاه را گرفته و هرکدام بنای بدگفتن از ملاها راگذارده، شاه روکرد به امیربهادر و فرمود: کالسکه حاضر کنند تاآقاسیدعلی‌آقا برود شهر وآقایان را بیاورد حضور ما ، بلکه این غائله خاموش شود . امیـربهادر عرض کرد : من خودم باید بروم شهر ، آقا درکالسکهٔ خودم سوار می‌شود و اگر آقایان راضی به‌آمدن شدند در همان شهرکالسکه فراهم است و جداً مانع گردید از این‌که کالسکهٔ شاه برای ملاها فرستاده‌شود .

آقاسیدعلی‌آقا بیش از آنچه کرد دیگر نتوانست مقاومت‌کند ، از نزد شاه بیرون آمد، در منزل امیربهادر واردشد .

امیربهادر به دفع‌الوقت و مماطله گذرانید . طوری آقا را با خود حرکت داد که چهارساعت از شب گذشته وارد شهرشدند . لابد سید خداحافظ نموده در خانهٔ خود وارد شد . صبح خبررسید که آقایان را نفی‌بلد نموده یعنی به طرف عتبات روانه‌نمودند. فوراً آقا سیدعلی‌آقا درشکه خواسته به طرف ابن‌بابویه که در یك فرسخی طهران واقع است حرکت نمود، آن‌جاکه رسید، آقای بهبهانی و آقای طباطبائی را ملاقات‌نمود ، مذاکرات با شاه را نقل نمود و فرمود: با این که شما به‌من قول دادید که از مسجد خارج‌نشوید تا من مراجعت کنم چرا خلاف قول کردید . آقای‌بهبهانی فرمود: ما را مجبور کردند به اخراج؛ و اگر خارج نشده‌بودیم منجر به اتلاف نفوس می‌گردید . آقا سیدعلی‌آقا مذکور داشت من شاه را تا یك درجه ساکت‌کردم، صلاح در این است که درهمین مکان توقف فرمائید تاکالسکهٔ سلطنتی آورده شما را ببرم حضور . آقای بهبهانی فرمود دیگر کار گذشته‌است ، جز رفتن به عتبات، دیگرعلاجی نیست. اگرچه می‌دانم دربین راه خطراتی هست و شاید ما را متفرق یا معدوم نمایند، ولی‌چاره نیست، به علاوه عهدوپیمان‌کردیم، لااقل تاقم برویم و اگر ممانعت نکردندکه برویم به‌عتبات، و الا آن‌جا راکه مقدرمان باشد. این‌است مختصری از زحمات جناب آقا سیدعلی‌آقا مجتهد یزدی .

روز یکشنبهٔ ۲۲ جمادی‌الاولی ۱۳۲۴ هجری-طرف صبح احدی وارد و خارج از مسجد نمی‌شد ، طرف عصر نصرالسلطنه و مدیر توپخانه سیف‌الدین‌میرزا آمدند و مذکور داشتندکه حکم بتی‌قطعی از شاه صادر شده‌است که شما آقایان را به‌هرشکلی‌که باشد ازمسجد جامع خارج‌کنیم. آقای بهبهانی فرمود :اگر چنین است پس بگوئید فراش و سرباز بیایند و ما را به قهر و جبر از خانهٔ خدا بیرون برند . نصرالسلطنه قبول‌نموده و عازم‌گردیدکه حکم دهدآقایان را به جبر متفرق نمایند.

آقامیرزا ابوالقاسم طباطبائی‌گفت : اگر ما را به‌این حالت‌که ذکرشد بیرون ببرند مردم ساکت نخواهند نشست . دست درمی‌آورند، آن وقت جنگ و نزاع می‌شود، دشمن هم در بین می‌افتد و کار خود را می‌کند. دولت و ملت متهم و خـون ما به هدر خواهد رفت. آقایان ملتفت شدند که این رأی با صوابی است .آقای طباطبائی فرمود: اگر ما به‌خانه‌های خود برگردیم، باز در خانه‌های ما همین اجماع و ازدحام می‌باشد ، چاره جـز این نیست‌که یا عدالتخانه برپا شود و یا دستخط امنیت برای ماگرفته‌شود ،تا مابرویم به عتبات و از مسئولیت و تکلیف خارج شویم. نصرالسلطنه‌گفت : واقعاً می‌روید به عتبات و یا مزاح می‌فرمائید؟ آقایان گفتند: البته می‌رویم و نهایت میل را به‌رفتن داریم.

باری، نتیجهٔ این مذاکرات این شدکه یك ساعت به غروب‌مانده صدور دستخط امنیت تلفون شد و به توسط مدیر توپخانه آورده‌شد . تا نیم ساعت از شب دوشنبهٔ بیست و سوم جمادی‌الاولی آقایان در مسجد جامع بودند . بعد از نماز مغرب از مسجد بیرون آمده به

خانه‌های خود رفتند . آقای طباطبائی به خانهٔ خود نرفت و رفت به خانهٔ آقای بهبهانی . جمعی دیگر از سادات و آقایان نیز با ایشان بودند ، لیکن سایرین هر یك به خانه‌های خودشان رفتند .

صبح علی‌الطلوع به طرف حضرت عبدالعظیم رهسپار شدند و در ابن‌بابویه که نزدیك زاویهٔ مقدسه است وارد شدند .

از اتفاقات آن‌که در شب دوشنبهٔ ۲۳ جمادی‌الاولی که مطابق است با ۲۰ سرطان از اول شب تا صبح در طهران باران سختی‌باریده،رعد وبرق می‌جهید، به حدی‌که در زمستان و بهار چنین بارانی در طهران دیده نشده‌بود و حضرات ترك‌ها چنین گمان می‌کردندکه این رعد وبرق به واسطهٔ بی‌احترامی به علماء است .

اختفای ملك‌المتکلمین

امروزحاج‌میرزا نصرالله بهشتی ملقب به ملك‌المتکلمین که از واعظین بزرگ و ناطقین سترك است به آقایان ملحق شد و سعی او در بیداری مردم برای صدماتی است که از ملاهای اصفهان دیده‌است ؛ ولیکن در رسانیدن سالارالدوله به تخت سلطنت از طریق تغییر ولایت‌عهد و یا طریق برانداختن عین‌الدوله بی‌اندازه ساعی است و اگر این قصد در او نبود،هرآینه از اولین اشخاصی بودکه دربیداری مردم سعی‌نمود .

باری ، ملك‌المتکلمین با آقامیرزاسیدعلی‌شیرازی در شمیران ، در قریهٔ سعدآباد باغ میرزاعبدالوهاب‌خان آصف‌الدولهٔ شیرازی ، مهمان وثوق‌الدوله بودند که خبر به‌آنها رسید به حکم عین‌الدوله دو پسر ملك‌المتکلمین راگرفتارکرده و بردند به نظمیه‌که از آنها استنطاق نمایند مکان ملك را. ملك از شنیدن این خبرخائف شده وثوق‌الدوله هم به ملاحظهٔ برادرش دبیرحضورکه منشی عین‌الدوله بود و هم به ملاحظهٔ پدرش معتمدالسلطنه ترسید، به حدی‌که آقامیرزا سیدعلی متقبل شدکه ملك را ببرد جائی پنهان‌کند و چون چشم ملك آب آورده‌بود و نوری نداشت،فلذا او را در درشکه نشانده و رفتند در دربندکه در دو فرسخی طهران است ، اطاقی از مشهدی ابوطالب دربندی‌کرایه‌کرده درآن‌جا مخفی شدند .

صبح روز دیگر آقامیرزاسیدعلی رفت منزل وثوق‌الدوله برای استعلام خبر،که شنید واقعهٔ مسجد جامع و اجتماع آقایان را در آن‌جا، فلذا نصرةالسلطان راکه از دوستان ملك و از اشخاص با حرارت و از کسانی است‌که دربیداری مردم بی نهایت ساعی است، ملاقات نمود . قرار بر این شد، که اول شب درشکه بیاورد در دربند و ملك را با خود ببرد به شهر و برساند به آقایان .

علیهذا، نصرةالسلطان در اول شب خود را رسانید به دربند و ملك‌المتکلمین را با خود در درشکه نشانید و آورد در مسجدجامع و دست او را گذارد در دست آقای طباطبائی .

ملك‌المتكلمين از امروز شروع به ترقی نمود ، چه تا به امروز به واسطهٔ لوث اتهام، گاهی او را بابی وگاهی‌او را لامذهب می‌خواندند و پیوسته در فشارآقای‌نجفی(۱) بود حتی آن که از خانه و زندگی خود دست برداشت و خود را بست به سالارالدوله پسر مظفرالدین شاه ، باز راحت و آسوده نبود . در واقعهٔ مهاجرت صغری و زمان بعد با آقایان فی‌الجمله مراوده داشت و مورد سوء ظن عین‌الدوله واقع گردید ولی از آمدنش به مسجدجامع و شروع به مقاصد وطنیه علناً رو به مدارج عالیه آورد و در زمرهٔ ناطقین بزرگ محسوب گردید . یعنی از امروز باآقاسیدجمال‌الدین همدوش و هم مسلك گردیدند .

وثوق‌الدوله از این‌که مهمانان عزیز خود را به جرم وطن دوستی از منزلش عذر خواست، قدری در نزد عقلاء مذموم شد ولیکن زحمات سابقه و لاحقهٔ وثوق‌الدوله این گناه را شست و به مفاد «الحسنات یذهبن السیئات» ، نگارنده هم به اعمال نیکش‌نگران است نه به‌کارهای زشت .

و اما نصرةالسلطان را تاکنون‌که زمان طبع این جلد سوم است به نیکی ستایش می‌کنم؛ چه این مرد باحرارت را از زمان ناصرالدین‌شاه الی‌کنون به‌یك حال و یك مقصد شناخته حتی‌آن‌که در معاونت حکومت‌کرمان در بیداری مردم و ترقی وطن ساعی و جاهد بود ، خدایش اجر عنایت فرماید .

مهاجرت کبری

روز دوشنبهٔ ۲۳ جمادی‌الاولی ۱۳۲۴ ـ آقایان بهبهانی و طباطبائی وجمعی دیگر نقل مکان کردند به ابن‌بابویه‌که در نزدیکی زاویهٔ مقدسهٔ حضرت عبدالعظیم (ع) واقع است .

بازارها بعضی بسته و بعضی مفتوح است . مردم سرگردان و حیران بدون تکلیف ، طلاب و تجار درحال خوف وترس، احدی جرأت نمی‌کند درکوچه و بازار راه‌برود .

نگارنده خواست برود به ابن‌بابویه ، جرأت نکردکه از خانهٔ خود خارج شود . کوچه و بازار مملوبود از سرباز و توپچی‌که‌گویا مأمور بودند به‌کشتن اهل علم وسادات. اگر درکوچه و بازار یك نفرآخوند و سید دیده می‌شد طوری به او نگاه می‌کنندکانّه قاتل پدر و برادر خود را می‌بینند . (۲)

امروز عین‌الدوله در حضور جمعی از رجال دولت‌گفت : شب‌گذشته بارانآمد و کثافتهای شهر را برد و شهر را پاك نمود . باری ،آقایانی‌که در امروز مهاجرت‌کردند از این قرار است :

آقای بهبهانی، آقای طباطبائی، صدرالعلماء، آقا سیدجمال افجه‌ای، حاج شیخ مرتضی،

(۱) آقای نجفی از علمای بزرگ اصفهان است .

(۲)عصر امروز شروع به واقعهٔ تحصن به سفارت انگلیس شدکه بعد ازاین خواهدآمد.

آقا سید مصطفی قنات‌آبادی، آقامیرزا ابوالقاسم طباطبائی، آقا میرزامحمد صادق‌طباطبائی، آقا سید مهدی، طباطبائی ،آقا شیخ‌عبدالرحیم نوهٔ صاحب فصول،آقا سید احمد طباطبائی، آقامیرزامحسن ،آقا شیخ محمد رضا استرآبادی ، آقا سیدعلاءالدین اعتمادالاسلام،آقا شیخ محمدرضا کاشی ، پسرهای آقای طباطبائی، پسرهای آقای بهبهانی، طلاب و سادات متجاوز از دویست نفر .

آقایانی‌که بعد ملحق شدند

حاج شیخ فضل‌الله ، حاج علی‌اکبر ،آقا سیداسدالله طباطبائی، آقامیرزاسید حسن طباطبائی، طلاب و سادات تقریباً پانصد نفر. آقا میرزاسیدحسین قمی وآقا شیخ محمدرضای قمی هم مهاجرت نمودند .

آقایان بهبهانی و طباطبائی و صدرالعلماء و آقا سیدجمال در یك کالسکه سوارشدند. سایرین سوار درشکه وکجاوه و قاطر و اسب و الاغ بودند، جمعی کثیر از طلاب و غیرهم با پای پیاده از دروازهٔ طهران خارج‌شدند .

قریب به ظهر امروز آقا سیدعلی‌آقا یزدی از برای معاودت‌آقایان وارد ابن‌بابویه شد ،آقایان راضی نشده گفتند : در مملکتی‌که عدالتخانه نباشد نمی‌مانیم . در یك ساعت به غروب از ابن‌بابویه حرکت‌کردند.درجنب بقعهٔ صادقیه قدری توقف و مکث نمودند؛حضرات خدام و اهالی حضرت‌عبدالعظیم خدمت‌آقایان رسیده تکلیف ورود به زاویهٔ مقدسه رانمودند وگفتند: ما تا جان داریم در یاری‌آقایان‌کوشش می‌کنیم؛ لیکن‌آقایان قبول نکردند و به ملاحظاتی از یك ساعت زیارت‌کردن هم رأیشان منصرف و منحرف گردید .

جناب‌آقا شیخ محمدرضای استرآبادی‌که چند‌سال در عتبات عالیات مشغول تحصیل و عبادت بود و از زهّاد و عبّاد، و در منبر نطقی‌گویا داشت ، این ایام از عتبات مراجعت نموده در زاویهٔ مقدسه وارد، جمعی از مؤمنین از ایشان استقبال نموده امروز باید وارد این پایتخت شود ، این اتفاق افتاد ، فلذا جنابش از ورود به طهران منصرف شد و باآقایان حرکت نمود .

نگارنده را دل به حالت‌این‌آقا سوخت،چه بانهایت سختی از عتبات تا دروازهٔ طهران آمده‌است، حالا با عدم استطاعت باز معاودت به عتبات می‌نماید .

مکتوب آقای بهبهانی به سفارت انگلیس

امروز صبح مکتوب آقای بهبهانی‌که محرمانه به سفارتخانهٔ دولت انگلیس مرقوم داشته به «مسترگرندف» رسید و این مکتوب دوم بودکه‌آقای بهبهانی از راه التجاء به‌آن سفارتخانه نوشته‌بود. مضمون مکتوب اول را نگارنده ندانست ولی مضمون مکتوب دوم از این قرار است‌که :

ما علماء و مجتهدین چون راضی نیستیم خونریزی بشود، لهذا حرکت به

اماکن مقدسه را عازم گشتیم و ازآن جناب تمنا داریم که در دفع ظلم و تعدی همراهی خود را از ما دریغ ندارد .

چون آقایان حرکت کرده بودند و موقع گذشته بود، «مستر کرندف، شارژدافر» همین قدر جواب داد که نسبت به بازماندگان وآنان که التجاء آورند همراهی خواهدشد .

این بود که آقای بهبهانی در ابن‌بابویه به‌بعضی از تجار فرمود که اجزاء سفارتخانه به من وعدهٔ همراهی داده‌اند. هرگاه پس از من متعرض شما شدند به‌آنها متوسل شده و به‌آن مکان متحصن و ملتجی شوید . اگرچه وزیرمختار در طهران نیست ولیکن شارژـ دافر و سایر اجزاء سفارتخانه از شما همراهی خواهند نمود .

روز سه‌شنبهٔ ۲۴ جمادی‌الاولیـ که مطابق بود با هفدهم ژولیهٔ ۱۹۰۶ میلادی آقایان مهاجرین که در بقعهٔ صادقیه متصل به زاویهٔ مقدسهٔ حضرت عبدالعظیم(ع) جمع‌شده حرکت کردند به سمت کهریزك. در یك ساعت از شب گذشته وارد کهریزك شدند. آنهائی که بعد از این روز به‌آقایان ملحق شدند، درآن روز و روز بعد حرکت کردند. بستگان و نوکرهای آقایان که تهیه و تدارك سفررا دیده، با اسباب و لوازم سفر درکهریزك ملحق شدند .

از طرف دولت متوالیاً برای آقایان پیغام می‌رسید . نصرالسلطنه و مدیر توپخانه و سالار فیروزکوهی آمدند وگفتند وشنیدند و رفتند .

بازار و دکاکین و سراها امروز باز است . احدی ازکسبه در خیال همراهی از مهاجرین نیست؛ اگر هم کسی مهاجرت کند نه برای همراهی و معاونت ازآقایان، بلکه از ترس مال و جان خودشان می‌باشد و اگر فشار دیوانیان و حرکات شنیعه و اعمال قبیحهٔ آنان نباشد احدی ازکسبه و تجار باآقایان مهاجرت نمی‌کرد .

عجالةً یك حالت خوف وترس مردم را فراگرفته‌است. نه مأمنی که به‌آن‌جا پناه‌برند و نه ملجائی که به آن متوسل شوند . سابقاً اگر ظلمی به مردم می‌شد پناه به خانه‌های آقایان می‌بردند ولی دیگرجائی را ندارند که به‌آن‌جا پناه ببرند . اکثر علماء مهاجرت نموده‌اند. حاج شیخ فضل‌الله هم در خیال حرکت است . مردم در منزل حاج شیخ فضل‌الله زیاد مراوده و آمدو شد می‌کنند. بعضی ایشان را مانع می‌شوند از همراهی با عین‌الدوله، گروهی او را تحریض و ترغیب می‌کنند بر دوستی عین‌الدوله .

شب چهارشنبهٔ بیست وپنجم، هفت ساعت ازشب گذشته، مدیر توپخانه سیف‌الدین‌میرزا درکهریزك خدمت آقایان رسیده گفتگوئی محرمانه‌کرد و رفت. ولی مسموع شد که به‌آقایان گفته‌است مستدعیات شما را شاه قبول می‌کند، جز عزل عین‌الدوله و افتتاح عدالتخانه، که اجابت این دو از محالات است و نیز گفته‌است که اگر از قم حرکت‌کنید در مخاطره می‌باشید .

آقایان در کهریزك ملتفت شدند که برای مخارج این سفر پول بسیاری لازم است، لذا

در مقام توجه و نظر به اندوختهٔ خود برآمده، آقای طباطبائی چهارقران پول در جیب داشت، آقای بهبهانی صد و پنجاه تومان پول نقد همراه داشت و این پول کفایت تا قم را نداشت، لذا آقازاده‌ها را فرستادند به شهر برای تحصیل پول و هر کدامی تهیهٔ وجوه نموده، آقامیرزامحمدصادق پسر آقای طباطبائی که برای تحصیل پول آمده‌بود به شهر، ابتداء از بانك روس خواست پول قرض کند، اجزاء بانك مطالبهٔ گرو کردند، با این که سابق بر این ملاها اگر پولی از بانك می‌گرفتند، بدون گرو می‌دادند. ارباب جمشید هم ترس عین‌الدوله را بهانه کرد، حتی آن که گفت اگر پولی هم بدهید که حواله و برات بدهم قبول نخواهم کرد.

آقازاده متحیر ماند که چه کند؟ تا آن که معین‌حضور ملتفت شد که اگر پول نرسد شاید آقای طباطبائی از مهاجرت منصرف شود. فلذا آقازاده را ملاقات نمود و گفت: من تازه ملك خود را فروخته‌ام، سی هزار تومان حاضراست، هر قدر می‌خواهید بدهم. از هر جا هم که پول لازم شد حواله کنید من می‌پردازم و اگر به یکی از تجار هم بخواهید می‌دهم و برات می‌گیرم. آقازاده دو هزار تومان اسکناس گرفت و مانند حرز دعا بر بازوی خویش بست و دوستان را وداع گفته دستور العمل داد و گرفت و حرکت کرد. در حسن‌آباد که شش فرسخی طهران است ملحق به آقایان شد.

چون معین‌حضور از اجزاء انجمن مخفی بود، نگارنده از او پرسید قدر پول را. جواب داد: چهارهزار تومان دادم، دو هزار تومان را پس دادند و اگر هم حوالهٔ ایشان از بین راه رسیده‌بود تا سی هزار تومان می‌دادم.

باری، از جاهای دیگر هم پول به آقایان رسید و از جهت پول به هیچ وجه نگرانی نبود. مراجعت آقاشیخ محمدرضا مجتهد استرآبادی از حضرت عبدالعظیم به عتبات و حرکت‌کردن با آقایان خیلی باعث قوت مهاجرین شد. آقامیرزاسیدحسین قمی و آقا شیخ محمد رضای قمی هم که حرکت‌کردند مهاجرین را قوتی فوق‌العاده داد. آقا سید ریحان‌الله هم نقل به فیروزآباد که از آن جا برود به مشهد مقدس. حاجی شیخ فضل‌الله هم در صدد و تهیهٔ حرکت و مهاجرت است.

این مهاجرت را مهاجرت کبری گویند و مهاجرت اولیه را که به زاویهٔ مقدسهٔ حضرت عبدالعظیم پناهنده شده‌بودند مهاجرت صغری گفته‌اند. چه در این مهاجرت هم مقصود اعظم است از اول و هم عدهٔ مهاجرین بیشتر و هم زحمات و صدمات واردهٔ بر آنان زیادتر بود.

روز چهارشنبهٔ ۲۵ جمادی‌الاولی ۱۳۲۴ ـ حاجی شیخ فضل‌الله در تهیهٔ حرکت است، نصرالسلطنه بر او وارد و چند ساعتی با هم خلوت نمودند. بعضی گفته‌اند مشارالیه بر حسب میل عین‌الدوله تا قم خواهدرفت؛ چه اگر توانست آقایان را منصرف می‌نماید از

رفتن به عتبات و آنها را معاودت خواهدداد و این خدمتی است که به صدر اعظم کرده‌است و اگر نتوانست آنـان را عودت دهد ، همان مراجعت خودش اهمیتی خواهدداشت و شاه را از خیالات بزرگ خواهدانداخت .

بعضی را عقیده آن است که واقعاً در خیال مهاجرت است ، چه در مهاجرت اولیه که تخلف ورزید خیلی متضرر گردید . علاوه بـر این حاجی شیخ فضل‌الله اگر چند مـاهی در عتبات توقف کند ، شخص اول علماء اسلام خواهد گردید . چـه هم حسن سلوك دارد و هـم مراتب علمیه و هم نکات ریاست را بهتر از دیگران داراست .

حاجی شیخ‌عبدالنبی هم رفته‌است به «اوین» که در دو فرسخی طهران واقع است .

آقامیرزامصطفی‌آشتیانی هم مادرش مریض است و خیالاتش را کسی نمی‌داند .

از طایفهٔ طباطبائی جز یك پسرش آقا عبدالمهدی که ماند برای سرپرستی خانواده و این‌که بعدها بستگان را حرکت دهد، دیگر همگی مهاجرت نمودند .

دیگر از مهاجرین که از مهاجرت او آقایان را قوت و عین‌الدوله را ضعیف نمود ، جناب آقاسید اسدالله طباطبائی برادر آقـای طباطبائی است کـه امروز حـرکت فرمود بـا فرزندان خویش . آقـامیرزاسیدحسن و میرزاسیدحسین و این سید بزرگـوار محل وثوق عامه و خاصه است ؛ چه از اهل ذکر و دعاست و نسخهٔ صحیحهٔ جنة‌الاسماء کـه از حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام وارد است ابا عن جدّ به طریق اجازه در نـزد این بزرگـوار موجود وآثارش مشهود است . ازآن جمله چندی قبل شخص دیوانه‌ای را از همدان‌آوردند به طهران برای معالجه. پس از یأس از معالجه به توسط شریف‌العلماء که از خصیصین جناب صدرالعلماء است ، او را آوردند خدمت این سید بزرگوار و با اجتماع شرایط لوح جنه را به او دادند . پس از چندی، دیوانه عاقل و مرض او به‌کلی برطرف شد .

از این‌گونه‌کارها از این سید جلیـل و عالم نبیل بسیار دیده شد و در اغلب ادعیه از جهت شفای امراض از اشخاص بزرگ مجاز شده و در تمام شداید و مصائب با بـرادر بزرگوار خـود همراه بود و به هیچ اسم و رسم هم فـایده از دولت و ملت نبرد، و متوقع اجری نگردیـد ، و از خدمات بزرگش تقبل ریاست و مـدیری مدرسهٔ اسلام است ، چه اگر اهتمامات ایـن مدیر محترم نبود لطمهٔ بزرگی بـه مدارس طهران می‌رسید . زیـرا که ورود ایـن‌گونه اشخاص صحیح و بزرگ به معـارف جبران مـی‌کند تـوهیناتی را کـه برای مدارس و معارف حـاصل‌شد از دخـالت اشخاص نـامناسب و فاسدالعقیده . زیـرا کـه اهالی ایران عموماً دیانت و اسلامیت ابناء وطن را مقدم می‌دارند بر سایر چیزهای دیگر.

این بود که اقدام آقای طباطبائی به افتتاح و تأسیس مدرسهٔ اسلام باعث شد که ملاها ساکت شدند و ضدیتی که در اوائل اظهار داشتند مبدل به معاونت و مساعدت شد .

باری، جناب‌آقـاسید اسدالله طباطبائی مدیر حالیهٔ مدرسهٔ اسلام ۱۲ سال از آقای

طباطبائی کوچکتر است و محل وثوق و اعتماد خواص و عوام . نسبت شریفش اباً و اماً در حالات آقای طباطبائی سابقاً ذکر شد، از مهاجرت این سیدجلیل تزلزلی در هواخواهان عین‌الدوله حاصل گردید .

نگارنده، تیمناً و تبرکاً چند سطر از این صحایف را برای ترسیم تصویر ایشان می‌گذارم که خوانندهٔ تاریخ بداند، چگونه اشخاص بزرگ مؤسس مشروطهٔ ایران بودند و چطور از جان و مال در مقابل مطالبهٔ معدلت و اجراء احکام اسلام خود داری نفرمودند . امیدواریم که یك روزی نتیجهٔ اقدامات این اشخاص بی‌غرض را به چشم خود ببینیم و اگر هم مقدر نشده‌باشد که به مقصود خود برسیم لااقل اولاد و اخلاف ما ثمرات این شجره را دست‌آورند و لعن و نفرین کنند به مانعین و خائنین به این آب و خاك و بدانند که بزرگان دین، پیشوایان مذهب مقدسهٔ اسلام در هیچ امری کوتاهی نکردند و مفاد این شعر را مثال کرده :

اولئك آبائی فجئنی بمثلهم اذا جمعتنا یا جریر المجامع

برگردیم به رشتهٔ تاریخ خود :

انتقام عین‌الدوله

پس از بیرون رفتن آقایان از دروازهٔ طهران عین‌الدوله هم بنای بد رفتاری و سلوك را گذارده از یك طرف در مقام انتقام برآمد ، مسئله را به حدی تعمیم داد که از انتقام آن طرف افتاد . یعنی اقدام به‌کارهائی نمود که از صدر اعظم و شخص اول یك مملکتی بعید بود .

از آن جمله واقعهٔ زن حاج‌محمدحسن برادر حاجی‌محمدتقی بنکدار بود که در واقعهٔ سفارت اشاره به‌آن خواهد شد . از یك طرف در مقام گرفتاری بعض تجار برآمد که نیز در واقعهٔ سفارت خواهدآمد .

از یك طرف شخص سلطانی که تیر به سیدعبدالحمید زده‌بود او را ترقی منصبی و درجهٔ بالاتر داد و اضافه مواجب، که خدمت کرده‌است . سربازهائی که تیر انداخته و در واقعهٔ مسجدجامع شلیك کرده‌بودند هر کدام را در خور لیاقت انعام داد .

میرزااحمد خان‌آشتیانی قاتل حاجی‌سید حسین را که از طایفهٔ قائم‌مقامی است به ازدیاد مواجب و درجهٔ سرتیپی مفتخر داشت ، برای آن‌که مرحوم آقاسیدحسین را در مسجد جامع به قتل رسانیده‌بود . دیگرآن‌که پس از رفتن‌آقایان، عین‌الدوله در مجلس گفت: دیشب باران بارید وکثافات شهر را زایل نمود . این عبارت، موجب تزلزل مردم گردید ؛ چه مردم هرگز راضی نخواهند شد به صدراعظمی‌که معتقد به علماء نباشد . مجملاً هر روز بلکه هر ساعتی آثاری ظاهر می‌شود از دیوانیان ، که موجب قوت آقایان می‌گردد . اگر چه احدی در مقام همراهی آقایان نمی‌باشد ، هرکس هم از تجار وکسبه

که با آقایان هجرت نمود از ترس جان و مال خودش بود که بعد از آقایان، عین‌الدوله در مقام گرفتاری آنان خواهد برآمد .

روز پنجشنبهٔ ۲۶ جمادی‌الاولی ۱۳۲۴ ــ اول آفتاب حاجی شیخ‌فضل‌الله مجتهد با جمعیت بسیاری مهاجرت نمود که در حسن‌آباد ملحق به آقایان گردد . در این سه روز هم که در شهر ماند متصل و متوالیاً باآقایان مکاتبه و مراسله داشت . حاجی‌علی‌اکبر بروجردی را رسول نمود نزد آقایان و سوگند یادنمود که به شما خواهم رسید ، هر جا که بروید من هم می‌آیم و نیز چندین مرتبه نصرالسلطنه او را ملاقات نمود وآنچه کرد که او از قصد خود برگردد قبول ننمود ، تا آن‌که امروز صبح علی‌الطلوع از دروازهٔ طهران خارج شد . (۱)

عین‌الدوله از حرکت حاج‌شیخ‌فضل‌الله بی‌اندازه ضعیف شد و پس‌از این‌که شنید حاج شیخ‌فضل‌الله مهاجرت‌نمود گفت : هزار نفر از ملاها رفتند ، اما بیست‌کرور اهالی ایران از دست‌آنها خلاص و راحت شدند . و هم امروز تلگراف نمود به بلدان و ایالات ایران و حکام را دستورالعمل دادکه هرکس خواست برود به عتبات ، مانع‌نشوند و بگذارند برود و نیز امروز پانصد نفر سوار به‌ریاست سردار فیروزکوهی مأمور شدندکه باآقایان حرکت کنند، علی‌الظاهر می‌گفتند چون امنیت داده‌ایم به آقایان، پس باید محافظت نمودآنها را تا از خاك ایران خارج شوند و این سوارها برای امنیت طرق و شوارع و حفظ آقایان حرکت‌کرده‌اند، و لیکن چندگاری کند و زنجیر و اسبابهای شکنجه و غیره باآنها بود و علی‌المذکور سردار فیروزکوهی مأمور بودکه از قم‌آقایان را متفرق نماید ، بعضی را به ــ طرف‌کلات و بعضی را به طرف اردبیل و بعضی را به طرف‌کرمان نفی‌کند و نیز امیربهادر جنگ‌گفته بودکه اگر شاه اذن بدهد من ملاها را قبل از ورود به قم علاج می‌کنم.

آقامیرزامصطفی‌آشتیانی با عنوان مرض مادرش حرکت‌کرد ولی از دم دروازهٔ حضرت‌عبدالعظیم سوارهای دولتی او را برگردانیدند، بردند نیاوران حضورشاه و امروز آمد به‌شهر .که ان‌شاءالله تفصیل این واقعه را بعد از این اشاره خواهیم‌کرد .

شب پنجشنبهٔ ۲۶ جمادی‌الاولی سه ساعت از شب‌گذشته آقایان ازکهریزك حرکت نموده و در ساعت هفت از شب‌گذشته وارد حسن‌آباد شده و تا صبح آن‌جا خوابیده رفع خستگی نمودند ، روز را هم به ملاحظهٔ پیاده‌ها آن‌جا ماندند . در یك ساعت به غروب، از حسن‌آباد حرکت، دو ساعت و نیم از شب‌گذشته وارد قلعهٔ محمدعلیخان شدند و در آن‌جا آب به‌قدرکفایت آنها نبود . به صدمات و زحمات بسیار تهیهٔ‌آبی دیده شام مختصری صرف

(۱) نگارنده را با واقع امرکاری نیست و قصد شیخ را نمی‌داند ولیکن علی‌الظاهر حرکت حاج شیخ فضل‌الله خیلی امرآقایان را قوت داد . چه مراتب علمیهٔ او از دیگران بهتر و سلوکش نسبت با طلاب و اهل علم از دیگران خوشتر بود .

نموده نزدیك به طلوع فجر از آن جا حرکت نموده در اول طلوع آفتاب وارد علیآباد شدند.

عین‌الدوله علاوه بر آن پانصد سوار، دویست نفر سوار و قزاق فرستاده، که اگر در بین راه کسی در مقام حمایت آقایان برآید او را هدف گلوله سازند. در شهر هم احدی جرأت نمی‌کند اسم آقایان را ببرد به‌خوبی.

شخص بنائی در کوچهٔ طهران گفته‌بود: با ادعای مسلمانی، این‌گونه سلوك با سادات و ذریهٔ فاطمه، محل حیرت و تعجب است! سادات و علماء برای آسودگی ما در میان بیابان، تشنه و گرسنه و برهنه و پای پیاده در رنج وتعب می‌باشند، ما باید ساکت باشیم؟ مجملاً این شخص بنا در شب پنجشنبه در حالتی‌که در پهلوی زنش خوابیده‌بود با گلولهٔ تفنگ مقتول گردید. یعنی گلوله به‌رانش خورده بعد از دو روز مرحوم شد. حالا عمداً او را کشتند و یا اتفاقاً گلولهٔ تفنگ به پایش خورد، خدا داناست؛ نه قاتل معلوم شد و نه قصد. این قدر معلوم است‌که جز شب‌گرد و نظامی احدی در شب با حربه و سلاح نمی‌گردد. پس معلوم است‌که قاتل از دیوانیان بوده و آن بناء از دوستان و حامیان مهاجرین بوده‌است.

و نیز در این روز یك نفر سید در خیابان شمس‌العماره به امر امیربهادر دستگیر و به طرف مجلس دولتی او را بردند، دیگر تقصیر او چه بوده و با او چه‌کردند، معلوم نشد.

امروز واقعهٔ سفارتخانهٔ انگلیس مسموع گردید و مشهور شد‌که عده‌ای از تجارآن‌جا متحصن شدند، و جمعی‌از طلاب‌مدرسهٔ صدر و دارالشفاء را از طرف تجاربردند به‌سفارتخانه و هرکدامی را یك تومان پول دادند‌که شب راآن‌جا بمانند‌که در واقعهٔ فردا خواهدآمد.

روز جمعهٔ ۲۷ جمادی‌الاولی۱۳۲۴ـ امروز بعض از اوراق قرآن دیده شد‌که گلولهٔ تفنگ‌آنها را سوراخ و خراب‌کرده‌بود، می‌گفتند از شصت‌پاره‌هائی‌است‌که در واقعهٔ مسجد جامع هدف گلوله واقع شده‌بودند. این اوراق و مجلدات محترمه هیجان غریبی در مردم احداث‌کرده، امروز طرف صبح نگارنده رفت به‌سفارتخانهٔ انگلیس، متجاوز از پانصد نفر جمعیت درآن‌جا دیده با این‌که طرف عصر محل اجتماع و مذاکره‌است علت تحصن وپناه بردن اهالی از این قرار است:

واقعهٔ تحصن ملت به سفارتخانهٔ انگلیس

در ایران معمول و مرسوم است‌که هنگامی‌که یك یا جماعتی در فشار حاکم یا پادشاه واقع شوند، پناه به‌خانهٔ یکی از بزرگان می‌برند، و به آن مکان مقدس پناهیده می‌شوند. خواه آن متحصن ظالم باشد خواه مظلوم. مثلاً شاه یا مأمورین دولت، کسی را بخواهند مأخوذ دارند اگر قبلاً به او اطلاع بدهند، به‌جائی‌متحصن می‌شود تا امر او اصلاح

بشود و اگر کسی‌هم مال دیوان را بخورد و یا ورشکسته و مفلس شود پس از تهیهٔ خود به‌جائی متحصن می‌شود .

اما محل تحصن را جائی قرار می‌دهند که محل ملاحظهٔ شاه و حاکم باشد، مثلاً امامزادهٔ معتبری اگر باشد به‌آن جا پناه می‌برند ، و می گویند فلان در بست رفته‌است و اگر امامزاده نباشد به خانهٔ یکی از علماء بزرگ‌آن شهر پناه می‌برد و او را واسطهٔ در اصلاح قرار می‌دهد. مثلاً در مشهد مقدس از چوب بست محل امن و تحصن است. درشیراز اطراف امامزاده شاهچراغ محل بست است . در کرمان خانهٔ علماء و اطراف خانهٔ هر عالمی محترم محل بست‌است. درطهران مقصرین و یا غارمین از حکومت به زاویهٔ مقدسهٔ حضرت عبدالعظیم پناهنده می‌شوند و درآن‌جا می‌مانند تا رفع ظلم از آنها کنند . بعضی از اوقات در زیر توپ مروارید می‌نشینند و این توپ بزرگی است که موسوم به‌توپ مروارید است و در نزدیکی درب ارك که زیر نقاره‌خانه است ، آن‌را گذارده‌اند . پناهندگان به‌این مکان، زودتر امرآنها اصلاح می‌شود. چه هر که به‌این مکان‌پناه‌آورد شاه و صدر-اعظم زودتر بر حال عارض مطلع می‌شوند .

در این اواخر سلطنت ناصرالدین‌شاه و زمان مظفرالدین شاه امر بست‌نشستن تعمیم پیدا کرده‌است؛ به‌این‌معنی، سرطویلهٔ شاهی و طویله‌های شاهزادگان هم محل امنی‌شده‌است. چه هرکس‌به سرطویله پناه ببرد مهترها و جلودارها و امیرآخورها از او همراهی می‌کنند و اتفاقاًکار عارض هم اصلاح می‌شود .

در واقع ناصرالدین شاه ملتفت شده‌بود که گفته‌بود باید وسایط را تعمیم داد که مظلومین از خدا منصرف شوند چه در امکنهٔ مقدسه شاید یك‌نفر متوجه به‌خدا گردد ، آن وقت خانوادهٔ ظالم تباه و هلاك می‌شوند . به این‌جهت امکنهٔ غیرمقدسه رانیز ضمیمهٔ امکنهٔ مقدسه نمودند تا بکلی مردم را نظر به واسطه باشد و ظالم راحت وآسوده بخوابد.

این شد که هرکس عارض یا ورشکسته و یا مظلوم واقع می‌شد و یا مستحق سیاستی می‌گردید پناه می‌برد به توپ مروارید و یا سرطویلهٔ شاهی و یا منزل یکی از خانهای درباری و یا خواجه‌های سلطانی و خرده‌خرده وکم‌کم امکنهٔ بست بسیار و فراوان می‌شد و گاه‌گاهی هم به ملاحظهٔ شأن عارض و یا بزرگی مطلب، پناهنده به یکی از سفارتخانه‌ها می‌شدند .

مثلاً در (۱۸۴۸) میلادی، تقریباً هفتاد سال قبل، اعیان و بزرگان مملکت ایران از ظلم حاجی‌میرزاآقاسی وزیر محمدشاه و صدراعظم ایران به جان آمده به سفارت روس و انگلیس ملتجی شدند و درآن‌جا بست نشسته عزل او را از شاه خواستگار بودند و درهیجده و بیست‌سال قبل ناظم‌العلماء ملایری‌که از علماء و بزرگان و شرفاء ملایر بود، با چندنفر از اهالی ملایر به سفارتخانهٔ روس ملتجی شدند ، از ظلم و ستم سیف‌الدوله برادر

عین‌الدوله ،که در آن وقت حاکم ملایر بود ؛ حتی آن‌که آقامیرزاسید محمد طباطبائی که تازه از عتبات مراجعت فرموده‌بود فرستاد ناظم‌العلماء را آوردند ، و فرمود : با بودن علماء در طهران مناسب نیست شما پناه به‌سفارتخانهٔ روس ببرید ، من خودم‌کارت را اصلاح می‌نمایم. ناظم‌العلماء باز جرأت نکرد خارج شود تا اطمینان تام به‌او داده شد، و همچنین در ماه‌گذشته حاج شیخ‌الرئیس که از علماء و شاهزادگان است به اتهام حریت‌طلبی طرف سوء ظن دولت واقع شد . به محض آن‌که دانست‌که عین‌الدوله در خیال‌گرفتاری او است پناه به‌سفارتخانهٔ عثمانی برد و ازآن‌جا خارج نشد تاآن‌که به توسط سفارت،تأمین‌نامه از دولت برای اوگرفته و در دفتر سفارت ضبط نمودند .

خلاصه از مکاتبات‌آقای بهبهانی به سفارت انگلیس و این‌که صریح به بعض تجار فرموده‌بود : اگر عین‌الدوله به‌شما سخت‌گرفت ملتجی به سفارت انگلیس شوید. تجار به این خیال بودند تا آن‌که در شب دوشنبهٔ ۲۳ جمادی‌الاولی‌که روزش آقایان از شهر خارج شدند ، چند نفر فراش و غلام کشیکخانه می‌روند درب‌خانهٔ حاجی‌حسن برادرحاجی ــ محمدتقی که در مهاجرت صغری وکیل خرج‌آقایان بودند و خدمات بزرگ به آقایان کرده بودند .

خلاصه می‌گویند : پیغامی از حاجی داریم‌که باید به‌خانه بگوئیم . زن حاجی حسن آمد پشت درب خانه،فوراً او راگرفته با درشکه خانم را می‌برند به‌طرف منزل عین‌الدوله و به او می‌گویند مأموریم شوهرت را بگیریم ولی با تو محترمانه سلوك خواهدشد، چه شاهزاده عین‌الدوله تعریف و توصیف حسن تورا شنیده و تعلق خاطری به تو به‌هم‌رسانیده، زن‌بیچاره خواهی نخواهی ساکت شد .

نگارنده ندانست مقصود عین‌الدوله از بردن این زن چه بود و چه انتقامی را در نظر داشت . بلی، شوهر این زن حاجی‌حسن در واقعهٔ تحصن به زاویهٔ مقدسهٔ حضرت عبدالعظیم وکیل خرج‌آقایان بوده با برادرش حاج محمد تقی دامن همت و مردانگی را به کمر زده مخارج مهاجرین را می‌داد. مجملاً زن را در عوض شوهر گرفتند، و بردند و چند روز بعد از این واقعه حاج‌حسن آن زن را طلاق‌داده و صداقش را به تمامه داده ، بعضی را عقیده این بود که این زن دائمی حاجی حسن نبود بلکه صیغهٔ او بوده ، بعضی را عقیده این بودکه نه‌زن دائمی بود و نه انقطاعی، بلکه مترس حاجی. ولی اقرار حاج‌حسن حضور‌آقای‌طباطبائی به این‌که او را طلاق داده‌ام و دیگر پهلوی او نرفتم، دلیل است براین که‌زن دائمی او بوده و اگر این اقرار نبود ، نگارنده این واقعه را تکذیب می‌نمود ؛ چه از شاهزاده عین‌الدوله این طور شنایع و فضایح دیده‌نشده ، و احدی ندید این شاهزاده به ناموس کسی دست‌اندازی نماید. خلاصه این شایعه مردم را بی‌اندازه خائف نمود .

رفتن تجار به سفارتخانهٔ انگلیس

روز دوشنبهٔ ۲۳ در خانهٔ آقا محمد دلال بانك روسی، مجلس جشنی منعقد گردیدکه آقامحمد، ربیبهٔ معزالسلطان را عقدکرده و جمعی از تجار و صرافها را مهمان کرده بودکه در این اثناء حاج محمدتقی و حاج حسن برادرش وارد شدند و مذکور داشتند خیالات عین‌الدوله را دربارهٔ خودشان و دیگران . حضرات تجار فوراً این دو برادر را بردند به اطاقی دیگر که کسی آنها را نبیند وکسی را فرستادند به ابن‌بابویه نزد آقایان که تکلیف ما چیست ؟ پس از چند ساعتی فرستاده مراجعت نمود، و از طرف آقای بهبهانی پیغام آورد که من استخاره کرده‌ام که پناه ببرید به سفارتخانهٔ انگلیس ، خوب آمده‌است ، البته بروید در سفارتخانهٔ انگلیس و در آن‌جا متحصن باشید تا امنیت برایتان بگیرند . تجار با هم مشورت نمودندکه ما با سفارتخانهٔ انگلیس راه و آشنائی نداریم .

آقامیرزامحمود اصفهانی که از تجار معتبر و از اجزاء انجمن مخفی بود، گفت : آقا سید علاءالدین سیدنصرالدینی ، با من همسایه و دوست است ، با اجزاء سفارت مراوده دارد،من او را ملاقات می‌نمایم و از او تکلیف می‌خواهم. بالاخره قرار بر این گذاردندکه شب را در خانهٔ آقامیرزامحمود حاضر شوند . فلذا شبانه را حاضر شدند در محل مذکور و از آن‌جا می‌روند به خانهٔ سیدعلاءالدین . پس از عرض‌حال، سیدعلاءالدین گفت : کار بست، بسی‌صعب و دشوار است،ولی من یك‌اندازه‌کار را به‌جائی می‌رسانم. تجار می گویند: ما سیصد تومان به شما می‌دهیم‌که ما را ببرید در سفارتخانهٔ انگلیس و همراهی کنیدکه از ما پذیرائی کنند . پس از مذاکرات بسیار، شصت تومان نقد و بقیه را قبض دادند . آقاسید علاءالدین کاغذی نوشت به‌یکی از اجزاء سفارتخانه، پسرش را حامل آن قرار داد .

میرزا حاجی‌آقاتاجر با آقازاده رفتند به قلهك‌که محل ییلاق سفارتخانه است، و در دو فرسخی طهران واقع،و ازحیث آب و هوا بهترین امکنهٔ شمیرانات‌است.اجزاء سفارتخانه در اول‌امتناع و بالاخره جواب دادندکه پذیرائی از تجار می‌شود، لیکن به شرایطی‌که از آن جمله‌است: عدم جنحه و جنایت و مفلس بودن و ورشکستگی‌که بخواهد مال مردم را بخورد . میرزا حاجی‌آقا گفت : هیچ تقصیری ندارند جز آن‌که از آقایان همراهی کرده‌اند و برحسب اشارهٔ آقای بهبهانی از ترس‌جان پناه‌می‌آورند به سفارتخانه . اجزاء می‌گویند: بیایند به قلهك‌که مکان ییلاقی است. میرزاحاجی‌آقاگفت: جرأت ندارند ازشهر خارج شوند و در سفارتخانهٔ شهر متحصن می‌شوند . خلاصه، قول ازآنها گرفته و می‌آیند شهر و مژدهٔ قبول را به تجار دادند . فلذا شب سه‌شنبهٔ ۲۴ جمادی‌الاخری ۱۳۲۴ نه نفر از تجار معتبر از قرار ذیل به سفارتخانهٔ انگلیس پناهنده می‌شوند و اسامی آنها از این قراراست :

آقا میرزامحمودتاجر اصفهانی ـ حاجی‌محمدتقی ـ حاج‌محمدحسن ـ حاج‌محمد ـ

ابراهیم ـ ملاحسن وارث ـ حاج‌علی‌ماهوت‌فروش ـ میرزاحاج‌آقاحریرفروش ـ آقامحمد تقی صراف ـ حاج‌سیدآقا صراف .

پس ازآمدن این نه نفر به‌سفارتخانه، دونفرسوار هندی و چند نفر قزاق از طرف شارژدافر آمدند شهر برای محافظت متحصنین‌سفارتخانه .

از طرف شارژدافر پیغام رفت برای میرزا نصرالله‌خان مشیرالدوله وزیرامورخارجه، که جمعی از تجار عازم‌شده‌اند پناه‌آورند به سفارتخانه، جلوگیری‌کنید. وزیر امورخارجه یا به مسامحه و مماطله گذرانید و یا عمداً در مقام خرابی کار عین‌الدوله برآمده ، چه مشیرالدوله وزیر امور خارجه بی‌میل نبود که عین‌الدوله ازکار بیفتد بلکه انقلاب سلطنت و تزلزل دولت قاجاریه را مایل بود ، چنانچه بعد از این ذکر خواهدشد . و هم می‌دانست که اگرعین‌الدوله ازکاربیفتد دیگر احدی قابل صدارت نیست، و این مسند و منصب به او خواهد رسید . به هر جهت مشیرالدوله وزیر امور خارجه در مقام اصلاح و جلوگیری از هجوم متحصنین برنیامد، بلکه به دولت هم اطلاعی نداد تا بکلی امر سفارتیها محکم شد، و امر ظاهری و علنی گردید .

دو نفر از اجزاء سفارتخانه یکی حسینقلی‌خان‌نواب و دیگری میرزایحیی‌خان منشی سفارتخانه امروز وارد شدند به سفارتخانه و به تجار گفتند : حالاکه شماآمده‌اید و متحصن‌شده‌اید بهتر این است که مقصود را اهمیت‌دهید و صرف امنیت‌خواستن برای خودتان را تنها عنوان نکنید، بلکه معاودت آقایان را عنوان کنیدکه لازمهٔ آن امنیت خودتان است، و هم چند نفری از سادات و اهل علم را نیز با خود همراه‌کنید،هرچه عده زیادتر و هرقدر از سادات و طلاب با شما باشند بهتر است .

این شدکه تجار در این دو سه روز جمعی از طلاب مدرسهٔ صدر و دارالشفاء را باخود نموده، بعضی را پول داده ، بعضی را بدون پول بردند به سفارتخانه . به‌این طورکه‌آقاسید محمدتقی سمنانی راکه از اجزاء آقای بهبهانی بود و برای همین گونه مطالب در شهرمانده بود ، باآقامیرزامحمود قمی را دیده، پنجاه تومان به‌آقاسیدمحمدتقی دادند و به آقامیرزا محمود هم دستورالعمل دادند ، این دو نفر هم آنچه ممکن بود از زحمت و صدمه متحمل شدند ، عدهٔ زیادی از سادات و اهل علم را واردنمودند .

امروز طایفهٔ بزازها و صرافها دکاکین خود را بسته و رفتند به سفارتخانه ، حتی صراف و بزاز خیابانها و بازارچه‌ها که ایام جمعه را نمی‌بستند امروز را بستند . این شایعه در تمام شهر منتشر گردید. مردم دسته دسته داخل می‌شوند، طلاب مدرسهٔ ناصریه به حالت اجتماع داخل شدند . با این‌که این مدرسه دولتی بود و از طرف ظهیرالاسلام که داماد مظفرالدین شاه و متولی امور مدرسه بود ممانعت و جلوگیری شد ، باز طلاب اعتنا نکرده و رفتند به سفارتخانه .

رنود هم دربین افتاده، مردم را تحریص و ترغیب می‌نمودند. چون هوا گرم بود در صحن سفارتخانه چادرهای متعدد برپاشد ، عدهٔ سراپرده امروز به ده رسیده . آشپزخانهٔ عمومی منعقد گردید . مخارج جمیع را از هرجهت حاجی‌محمدتقی و برادرش حاج‌حسن برعهده گرفته ، ذوالریاستین کرمانی که از اعضاء انجمن مخفی بود امامت جماعت نمود . بعد از نماز جماعت ، صندلی گذارده ، رفت بالای صندلی مردم را موعظه و بیدار نمود . فخرالاسلام نیز ملحق شده و رفت منبر و شروع به نطق نمود .

اجزاء انجمن مخفی تازه پیدا شدند و یکدیگر را ملاقات‌نمودند. ولیکن احدی جرأت نمی‌کند جز معاودت آقایان دیگر عنوانی نماید. حتی فیلسوف بهبهانی در یك چادر عنوان کرد که باید ما قانونی از شاه مطالبه کنیم. فوراً دورش را گرفتند و خواستند او را خارج نمایند .

در عصر امروز اعلانی با ژلاتین طبع شد از چادر مخصوص که جز معدودی در آن نبود، بیرون‌آمد. یکی ازآنها در پاکت گذارده‌شد برای شاه فرستاده‌شدکه صورت آن از این قرار است :

عریضهٔ ملت حضور اعلیحضرت بندگان شاهنشاه مظفرالدین شاه خلدالله ملکه

به‌شرف عرض مقدس بندگان اعلیحضرت اقدس شاهنشاه جمجاه اسلام‌پناه خلدالله مملکته و سلطانه می‌رسانند: نظر به کلمهٔ طیبهٔ رضویه ثامن الائمه صلوات‌الله‌علیه که فرمودند : « السلطان ظل‌الله یاوی‌الیه کل‌مظلوم» دعاگویان اصالةً از طرف خود و وکالةً از طرف برادران ایمانی عرضه می‌داریم که دو سال تمام است علمای اعلام، قبةالاسلام دارالخلافة از دست ظلم و تعدی حکام جور به حضور مبارك ذات پاك اعلیحضرت اقدس شاهنشاه متظلم شده، استدعا نمودند که بساط عدل گسترده‌شود ، و این صفت عدل که بزرگترین صفات حضرت اقدس احدیت عز شأنه است و علی‌الدوام مکنون خاطر مقدس‌آن پادشاه رؤف عطوف بوده ، چنانچه دستخط آفتاب نقط برطبق آن شرف صدور یافته و پرتو عکسش چون آفتاب جهانتاب به هر برزن و روزن تابیده اشاعه شود ، خائنین دولت ابدمدت این عنوان عرض صحیح شایسته را به‌لباس ناشایسته به حضور مقدس وانمود داده‌اند و خاطر مبارك اعلیحضرت اقدس را رنجه‌کردند . علماء اعلام و سایر رعایا راکه تمام ناموس و عرض پادشاه‌اند، یاغی و طاغی قلمداده و اکابرعلماء ملت را درساحت پاك به فساد و سرکشی نسبت داده و رفته‌رفته‌کار را به جائی رساندند که جمعی ازآل رسول و دوستان علی‌بن ابی‌طالب را به‌گلوله‌کشتند،و در مسجدکه خانهٔ یزدان و محل امن و امان عبادالله است ، علماءاعلام و ذراری رسول را محاصره نموده، وآب و نان برروی آن‌ها بستند و قرآن مجید راکه شفیع عرض

خود نموده بودند، نشانهٔ تیر کردند و علماء اعلام و ائمهٔ جماعت را به‌تهمت ازشهر بیرون، و از وطن آواره نمودند. محض رفع شبهه کاری‌هائی که خائنین دولت در ساحت طاهرهٔ اعلیحضرت اقدس شاهنشاه نموده‌اند عرضه می‌داریم که استدعای رعایاکه نوامیس و عیال پادشاه‌اند ،آن است که مجلس معدلتی که حاوی براجراء احکام قانون محمدی(ص) و مشتمل است برحفظ نفوس و اموال و اعراض‌وناموس و دماء مسلمین و امنیت دوستان محمد وآل‌محمد (ص) ، اقامه شودکه اجزاءآن اجراء احکام محمدی و فرمایشات پادشاه که تمام مأخوذ از قانون احمدی است، دانایان به طریقهٔ شرع احمدی و امنای پادشاه کـه در درستی و راستی علی بن‌ـ یقطین وقت و عقلای والامقام که تمام‌دولتخواه محمدی مذهب وعلوی مشرب خداـ جوهستند، باشند. تا احکام نازله از ساحت قدس و مقام احدیت حضرت پروردگار و قوانین واردهٔ در قرآن را که تمام پارهٔ تن و فلذه کبد رسول‌الله هست که خون مظلوم ابی‌عبدالله‌الحسین به‌جهت ابقاءآن احکام‌ریخته شده‌است ، اجراء بدارند. تا به ارادهٔ نافذه و مشیت ماضیهٔ ذات مقدس پادشاه این قانون احمدی و زاکون محمدی (ص) که سر بود تمام قوانین است الیوم مندرس و از میـان رفتـه‌است ، جوانی از سر گیرد و چشم اسلام و اهالی محمدپرستان روشن و این گلخن ایران گلشن در گلشن شود ، و مایهٔ رشك سایر دول گردد و قلب همایون که مظهر اتـم تام ذوالجلال حضرت‌قائم آل محمد از ملال و کلال است بیرون‌آید .

باقی ایام دولت و قـدرت و سلطنت مستدام باد .

فی بیست و هفتم ج ۱ سنهٔ ۱۳۲۴

سربازها که در کوچه وبازار چاتمه زده‌بودند و مردم را اذیت می‌کردند، به اردوی خارج شهررفتند. یك نفر سرباز درشهردیده نمی‌شد جزعده‌ای سربازکه درخیابان علاءالدوله گذاردند برای محافظت مردم که مبادا یکی از دیوانیان به یکی از متحصنین بی‌احترامی کند. مردم بااین حال که دیده‌شد به طرف سفارتخانه می‌رفتند یا برای الحاق به متحصنین یا برای تماشا و سیاحت .

امروز در اول صبح، آقایان وارد علی‌آبادشدند، روز را به واسطهٔ گرما و ملحق‌شدن پیاده‌ها در علی‌آباد توقف نمودند .

روز شنبهٔ ۲۸ جمادی‌الاولی ۱۳۲۴ـ امروز مهاجـرین تا عصر در علی‌آباد که دو منزلی قم است توقف نمودند ، طرف عصر حرکت و چند ساعت از شب گذشته واردکـوشك نصرت شدند .

امروز بازارها بسته شد. تجار و طلاب و بزازها و صرافها عموماً وارد به سفارتخانه شدند و بانهایت نظم و معقولیت رفتارمی‌کنند.اجزاء سفارتخانه نهایت حسن سلوك وپذیرائی

را ظاهر می‌سازند .

می‌توان گفت سفارتخانه در حکم یك مدرسه شده‌است ، چه در زیر هر چادر و هر گوشه جمعی دور هم نشسته‌اند ، و یك نفرعالم سیاسی از شاگردان مدارس و غیره آن‌ها را تعلیم می‌دهد. یعنی چیزهای تازه به‌گوش مردم می‌خورد که تاکنون احدی جرأت نداشت بر زبان‌آورد. فیلسوف بهبهانی و بعض از اجزاء انجمن مخفی روزنـامهٔ حبل‌المتین را دردست گرفته برمردم قرائت می‌نماید . آقاسیدرضاکاشی که از منادیان حریت است و آقاسید‌حسین بروجردی ملقب به مدیرالاسلام و بعض دیگر در چادرها وارد می‌شوند، قند و چای و غیره توزیع می‌نمایند .

گاریهای خوردنی متوالیاً داخل می‌شود. قند و چای و نان و برنج و غیره می‌آورند. جمیع مخارج و لوازم را حاج محمدتقی و برادرش حاج‌حسن می‌دهند. اگر هم از جائی هم محرمانه پولی برسد جمع بر این دو برادر می‌شود. وزیر مختار انگلیس هنوز وارد نشده‌است. شارژدافر سفارت هم باملت همراه است. مشهور شد که شارژدافر رفته‌است نیاوران در قصر صاحبقرانیه‌کـه حضور اعلیحضرت مشرف شود و تظلم تجار و مـردم را به عرض برساند. عین‌الدوله مانع شد و خودش هم از او پذیرائی نکرد و عذرآورد که شاه مریض است، چنانچه عرضی دارید به توسط وزیر امور خارجه‌کتباً عرض‌کنید. این شایعات اگر چه دروغ و یا مخالف مرسوم باشد، باز عوام باور کرده موجب قوت قلب‌آن‌ها می‌گردد، بر عدهٔ آنها افزوده می‌شود .

روزنامهٔ ایران‌که روزنامهٔ رسمی دولتی است. مورخهٔ نوزدهم جمادی‌الاولی، امروز از تحت طبع خارج شد و قانون عدلیه راکه درج‌کردند، چند نسخــه ازآن را به دست بعضی داده، آوردند در سفارتخانه، و در بین‌مردم منتشرساختند، ولی هرکس دستش‌آمد پاره‌کرد. چه عین‌الدوله پس ازآن‌که شنید تجار در سفارتخانه متحصن شده‌اند، از عاقبت امر اندیشه نمود، فوراً حکم داد نظامنامه برای عدلیه نوشته و فرستاد به ادارهٔ روزنامهٔ ایران و اطلاع و در بین مردم شایع ساختند که عدالتخانه عماً قریب تأسیس خواهد شد .

نویسندهٔ نظامنامه‌گویا ممتازالدوله(۱) پسر مکرم‌السلطنه است‌که تازه به‌ادارهٔ عین‌الدوله وارد شده‌است، و اعلم از او در دستگاه عین‌الدوله‌کسی نیست زیراکه مشارالیه از اشخاص تحصیل‌کرده ، زبان فرانسه و ترکی عثمانی را به خوبی تعلیم‌گرفته و مدتی هم در اسلامبول‌بوده، قوانین عدلیهٔ عثمانی رااز زبان ترکی ترجمه‌نموده و هم به حالات عین‌الدوله مسبوق و هم مقتضیات زمان را می‌داند.

نگارنده این نظامنامه را در تاریـخ درج می‌نمایدکه وضع تألیفات و اندازهٔ تـرقی

(۱)ممتازالدوله در زمان مشروطیت‌اول مدتی رئیس‌مجلس بوده و امروز هم‌که زمان طبع و تنقید تاریخ بیداری است، وزیر عدلیه‌است. شرح حالاتش عماً قریب خواهدآمد.

این زمان و مرتبهٔ دانش اهالی ، به دست خوانندهٔ تاریخ آید .

در شمارهٔ نهم از سال پنجاه و نهم روزنامهٔ ایران که روزنامهٔ دولتی است که مورخهٔ پنجشنبهٔ ۱۹ جمادی‌الاولی سنهٔ ۱۳۲۴ هجری موافق ۲۱ ژوئیه ماه فرانسه، این نظامنامه مندرج است و صورت آن از این قرار است :

قانون عدلیه

به تاریخ ربیع‌الثانی یونت‌ئیل ۱۳۲۴ به مدد تأییدات حضرت قادر متعال ترتیب و اساس دیوان عدالت عظمی که مظهر عدل و نصفت ملوکانه است، مطابق فصول و فقرات ذیل تشکیل و مرتب می‌شود :

فصل اول ــ تکالیف و حدود وزارت عدلیه

فقرهٔ اول ــ مطلق دعاوی و تظلماتی که در ممالک محروسهٔ ایران طرح می‌شود، اعم از این که متداعیین رعیت خارجه یا داخله یا از طبقهٔ نظام یا از صنف تجار باشند رسیدگی و حکم قضیه بالانحصار راجع به وزارت عدلیهٔ عظمی است.

فقرهٔ دوم ــ در موقع محاکمات نظامی و خارجه و تجارتی حضور امناء وزارتخانه‌های جلیلهٔ جنگ و خارجه، و تجارت در وزارت عدلیه شرط است.

فقرهٔ سیم ــ دایرهٔ وزارت عدلیه در حکم محضر مبارک شخص شخیص همایونی شاهنشاهی است اعم از شاهزادگان عظام و وزراء فخام و ارباب مناصب لشکری و کشوری و سایر طبقات مردم. مطلقاً هر کس را وزارت عدلیه احضار کند باید خود او یا وکیل ثابت‌الوکالهٔ او در وزارت عدلیه بدون تأمل و تجافی در موقع مقرر حاضر شود .

فقرهٔ چهارم ــ وزارت عدلیه در احضار اشخاص مدت معینی را مهلت قرار خواهدداد که بتوانند در زمان مهلت، خود را برای حضور در وزارت عدلیه حاضر کنند، و اگر با رعایت این مهلت حاضر نشدند، مطابق فصول جداگانه به تفاوت موضوع مطالب و دعاوی مورد مجازات خواهندبود .

فقرهٔ پنجم ــ احکام و مقررات وزارت عدلیه، تالی حکم پادشاه و تخلف از آن بدون عفو و اغماض مستوجب مجازات است .

فقرهٔ ششم ــ مهر دولتی وزارت عدلیه در حکم امضاء شخص همایون و احکام این وزارتخانه مستغنی از امضاء شخص اول دولت است .

فقرهٔ هفتم ــ وزارت عدلیه برای هر یك از ولایات و ممالك محروسه، امناء عدلیه مأمور خواهدکرد، و حدود و تکالیف آنها مطابق مندرجات فصول ترتیب ادارهٔ وزارت عدلیه معلوم خواهدشد .

فقرهٔ هشتم ــ رؤساء عدلیهٔ ولایات و اجزاء وزارت عدلیه به تصویب شخص

وزیر عدلیه معین و در پیشگاه دولت معرفی می‌شوند ، و وزیر عدلیه حق عزل و انفصال آنها را نخواهدداشت مگر بعد از ثبوت تقصیر و یا اجازه و امضای همایونی.

فقرهٔ نهم ـ وزارت عدلیه ماهی یك بار راپورت کارهای تمام‌شده را به توسط جناب اشرف اتابك اعظم تقدیم حضور همایونی خواهدکرد .

فقرهٔ دهم ـ در مطلق دعاوی قدیمه‌که مدت‌آن زاید بر بیست و پنج سال است وزارت عدلیه برای مدعی‌جز تکلیف قسم برمدعی علیه حقی نخواهد شناخت، و این نوع دعاوی در صورتی محکوم به این حکم است‌که در مدت مزبور مدعی به هیچ وجه طرح و عنوان دعوای خود را نکرده‌باشد .

فقرهٔ یازدهم ـ وزارت عدلیه باید با کمال بی‌غرضی و بی طرفی به قانون شرع مطاع ، به عرایض متظلمین رسیدگی‌کند و یقین بداندکه چنانچه طرف شکایت احدی واقع شود در مجلس شورای دولتی درتحت استنطاق داخل وچنانچه اندك تجافی در حدود مقررهٔ او ثابت شود، مورد مؤاخذه و مسئولیت سخت خواهد بود، و همچنین اگر خلاف عرض عارض، و بی‌گناهی وزیر عدلیه معلوم و محقق خواهد شود، سیاست مفتری مطابق فصول مجازات جداً به‌اجراء خواهدرسید .

فقرهٔ دوازدهم ـ وزارت عدلیه هریك ازکسبه و اصناف شهری را در موقع لزوم با اطلاع حکومت دارالخلافه به دائرهٔ عدلیه احضار خواهدکرد .

فقرهٔ سیزدهم ـ در هر نوع مطلب و دعوی که در وزارت عدلیه طرح می‌شود ، بعد از ثبوت حقیت احدالطرفین و حکم به حقانیت او، باید مستندات طرف دیگر راکه فساد آن معلوم شده از صورت سندیت خارج و درکابینهٔ وزارت عدلیه ضبط نمایندکه مجدداً وسیلهٔ عنوان مطلب و تجدید دعوای او در دست مدعی نباشد .

فقرهٔ چهاردهم ـ مطالبی‌که در دایرهٔ حکومت دارالخلافه سابقاً طرح و ختم شده‌است چنانچه مجدداً به وزارت عدلیه رجوع شود، یا رجوع به تحقیقات و قرارداد حکومت دارالخلافة، در مجلس استیناف وزارت عدلیه تجدید رسیدگی خواهد شد .

فصل دوم ـ ترتیب ادارهٔ وزارت عدلیه

شعبهٔ اول ـ ترتیب ادارهٔ عدلیهٔ مرکزیه :

فقرهٔ اول ـ دایرهٔ وزارت عدلیه در یکی از بیوتات دولتی تشکیل خواهد شد .

فقرهٔ دوم ـ دائرهٔ وزارت عدلیه به شرح ذیل دارای مجالس و دوایرمخصوصه خواهدبود :

۱ ـ مجلس وزیر عدلیه ۲ ـ کابینهٔ وزارت عدلیه ۳ ـ مجلس محاکمات داخله ۴ـ مجلس تفتیش و استنطاق ۵ ـ مجلس استیناف ۶ ـ دایرهٔ اخذ حقوق ۷ـ فراشخانهٔ وزارت عدلیه ۸ـ دایرهٔ مأمور اجراء ۹ـ مجلس محاکمات خارجه.

مجلس وزیر عدلیه

فقرهٔ (۱) ـ اجزاء مجلس: اول وزیر عدلیه. دوم ـ معاون وزیر عدلیه. سوم ـ منشی‌باشی وزارت عدلیه. چهارم ـ یك نفر معاون منشی باشی .

فقرهٔ(۲) ـ کلیهٔ دعاوی و تظلمات بدواً در طی یك ورقه ممهور در حضور شخص وزیرعدلیه طرح می‌شود و وزیرعدلیه به مناسبت مطلب به توسط ادارهٔ کابینهٔ وزارت عدلیه به مجالس مقتضیه رجوع خواهدکرد. یعنی فقط در ظهر ورقه، اسم آن مجلس را یادداشت و به ادارهٔ کابینه خواهدفرستاد .

فقرهٔ (۳) ـ عرایض و اوراقی‌که از این مجلس به‌کابینهٔ وزارت عدلیه فرستاده می‌شود منشی‌باشی وزارت‌عدلیه اسم عارض و موضع دعوی را درکتابچهٔ مخصوص یادداشت خواهدکرد که درآخر هرروز معلوم‌شود چند فقره مطلب به وزارت عدلیه اظهار شده ، و موضع تظلمات چه بوده ، و به توسط ادارهٔ کابینه به‌کدام یك از ادارات وزارت عدلیه رجوع شده‌است .

کابینهٔ وزارت عدلیه :

فقرهٔ ۱ـ اجزاء مجلس: (۱) رئیس کابینه. (۲) یك نفر معاون رئیس. (۳) یك نفر ضابط ثبت اسناد. (۴) یك نفر محاسب. (۵) یك نفر محرر .

فقرهٔ ۲ـ ادارهٔ کابینه به شرح ذیل دارای دفاتر مخصوصه خواهدبود :

(۱) ـ دفتر منگنه و یادداشت (۲) ـ دفتر ثبت و ضبط اسناد(۳) ـ دفتر تعیین حقوق.

دفتر منگنه و یادداشت

فقرهٔ اول ـ اوراقی‌که از مجلس وزیر عدلیه به‌کابینه فرستاده‌می‌شود اول به این دفتر خواهدرسید .

فقرهٔ دوم ـ این دفتر به اسم هر یك از ادارات‌کتابچه‌های مخصوص‌که نمره و اسم روز و سال درآن طبع شده‌است مرتب خواهدکرد .

فقرهٔ سوم ـ از روی ورقهٔ اسم صاحب مطلب و موضع تظلم در این‌کتابچه یادداشت و پشت ورقه منگنه می‌شود ، بعد ورقه وکتابچه را ادارهٔ کابینه برای رئیس‌آن اداره‌که مطلب به‌آن‌جا راجع است می‌فرستند،ورقه را به رئیس‌آن اداره تسلیم و در ذیل یادداشت مطلب به مهر مخصوص‌آن مجلس رسید می‌گیرند، و همچنین کتابچه‌هائی‌که برای رسید نوشتجات طبع و مرتب می‌شود با پاکتهای

صادره از وزارت عدلیه بـه ادارهٔ فراشخانـهٔ وزارت عـدلیه می‌رود . پاکتها را فراش‌باشی تحویل و بعد از تبلیغ نوشتجات،رسید پاکتها را درهمان کتابچه به مهر صاحبان پاکتها گرفته، کتابچه‌ها راآخر هرروز به ادارهٔ کابینه رد می کند .

فقرهٔ چهارم- این دفتر، هفته‌ای دومرتبه از روی یادداشتهای اوراقی‌که به ادارات وزارت عدلیه فرستاده‌است ، نتیجهٔ اقداماتآن اداره را از رئیس اداره استعلام می‌کند و پس از یك مرتبه اظهار، اگر بلااقدام مانده‌باشد، به شخص وزیر عدلیه رجوع خواهدکرد .

دفتر ثبت و ضبط اسناد

فقرهٔ اول ـ این دفتر مطابق شرح ذیل به دفاتر مخصوصه منقسم می‌شود :

۱ـ دفتردعاوی نقدیه. ۲ـ دفتر دعاوی ملکیه. ۳ـ دفترجنایات. ۴ـ دفتر مواریث .

هر یك از این دفاتر دارای دو شعبه خـواهدبود : شعبهٔ خارجه ، شعبهٔ داخله .

شعبهٔ داخله بر دو قسم است: داخلهٔ عامه، داخلهٔ خاصه .

و داخلهٔ خاصه نیز بر دوقسم است : داخلهٔ خاصهٔ نظامی ، داخلهٔ خاصهٔ تجارتی. و از این قرار مجموع شعب و اقسام هریك از این دفاتر بر چهار دفتر توزیع می‌شود. پس در دفتر ثبت و ضبط اسناد به شرح فوق شانزده دفتر مخصوص ترتیب خواهدشد و فهرست مجموع دفاتر از این قرار است :

۱ ـ دفتر دعاوی نقدیهٔ خارجه. ۲ـ دفتر دعاوی ملکیهٔ خارجه. ۳ ـ دفتر جنایات خارجه. ۴ـ دفتر مواریث خارجه. ۵ـ دفتر جنایات داخلهٔ عامه. ۶ـ دفتر دعاوی ملکیهٔ داخلهٔ عامه. ۷ ـ دفتر دعاوی نقدیهٔ داخلهٔ عامه. ۸ ـ دفتر مواریث داخلهٔ عامه. ۹ ـ دفتر دعاوی نقدیهٔ خاصهٔ نظامی. ۱۰ ـ دفتر دعاوی ملکیهٔ خاصهٔ نظامی. ۱۱ـ دفتر جنایات خاصهٔ نظامی. ۱۲ـ دفتر مواریث خاصهٔ نظامی. ۱۳ ـ دفتر دعاوی نقدیهٔ خاصهٔ تجارتی. ۱۴ ـ دفتر دعاوی ملکیهٔ تجارتی. ۱۵ـ دفتر جنایات خاصهٔ تجارتی. ۱۶ـ دفتر مواریث خاصهٔ تجارتی .

فقرهٔ ۲ ـ از آغاز شروع به رسیدگی هر مطلب ، تا انجام نوشتجات و اوراقی‌که در آن قضیه به وزارت عدلیه می‌رسد و تحقیقاتی‌که می‌شود و ثبت نوشتجاتی که در آن موضوع صادر شده با ثبت حکم قطعی‌که در انجام امر می‌دهند تمام به ترتیب نمره در یك محفظهٔ مخصوصی ضبط خواهدشد .

فقرهٔ ۳ـاسناد باطله‌که بعد ازکشف فساد،امر به ضبط می‌شود در این دفتر محفوظ خواهدبود.

دفتر تعیین حقوق :

فقرهٔ اول ــ احکام صادره از وزارت عدلیه در این دفتر ملاحظه و حقوق ده یك معمول آن را محاسب این دفتر معلوم کرده ، حکم را با ورقهٔ مخصوص که درآن‌جا مبلغ و میزان حقوق ذکر شده‌است به ادارهٔ اخذ حقوق می‌فرستد و بعد از آن‌که ادارهٔ اخذ حقوق حکم را به صاحبش رساند پس از اجراء مدلول حکم حقوق، ده یك را دریافت وآن ورقه را ممهوراً به ادارهٔ‌کابینه رد می کندو در دفتر تعیین حقوق ضبط می‌نمایند .

فقرهٔ دویم ــ این دفتر هرهفته صورت عایدات وزارت عدلیه را از ادارهٔ اخذ حقوق مطالبه‌کرده درکتابچهٔ مخصوص ثبت خواهدکرد .

مجلس محاکمات داخله :

فقرهٔ اول ــ اجــزاء مجلس : ۱ ــ رئیس محاکمات . ۲ ــ دو نفر معاون رئیس. ۳ ــ یك نفر محرر. ۴ـ دو نفر معاون تحریر. ۵ـ دو نفر ثبات.

فقرهٔ دوم ـ مطلق دعاوی و تظلمات داخله اعم از این‌که متداعیین ازطبقهٔ نظام یا از صنف تجار و غیره باشند از وزارت عدلیه به توسط ادارهٔ‌کابینه به این مجلس رجوع می‌شود .

فقرهٔ سوم ــ این مجلس با حضور متداعیین یا وکلای آنها با کمال دقت به اسناد طرفین رسیدگی‌کرده رأی و استنباط خود را می‌نویسد و اگر محتاج به مرافعهٔ شرعیه باشد از این مجلس به مراقبت یك نفر مأمور وزارت عدلیه به تراضی طرفین رجوع به محضرشرع مطاع خواهد شد .

فقرهٔ چهارم ــ عموم مردم از هر طبقه شرعاً و عرفاً در محضر محاکـمات حق مساوات دارند .

فقرهٔ پنجم‌ـ رئیس مجلس باید محیط به مسائل شرعیه و عرفیه و از شوائب غرض مبرا و دارای‌کمال دیانت و امانت باشد، و همچنین دقت‌نظر و قوهٔ فهم اسناد شرعیه برای سایر اعضاء این مجلس شرط است .

فقرهٔ ششم‌ـ اوراق و نوشتجاتی‌که در این مجلس محل حاجت فوری نیست، به ادارهٔ‌کابینه می‌فرستند و باز در موقع حاجت استعاده می‌کنند .

فقرهٔ هفتم‌ـ نوشتجاتی‌که از این مجلس برای تحقیق مطالب لازمه یابرای احضار اشخاص صادر می‌شود بالتمام به ادارهٔ کابینه فرستاده می‌شود و از آن‌جا بعد از ثبت و یاد داشت به ادارهٔ فراشخانهٔ وزارت عدلیه خواهدفرستاد .

فقرهٔ هشتم ــ احضارنامه‌های این‌مجلس ، تمام از طرف وزیر عدلیه و به مهر وزارت عدلیه فرستاده خواهدشد .

فقرهٔ نهم ــ احکامی که بعد از رسیدگی و تحقیق از این مجلس صادر و به مهر وزارت عدلیه می‌رسد ، ثبات محاکمات اصل و سواد حکم را به ادارهٔ کابینه می‌برد و بعد از مقابله و تطبیق،سواد را در دفتر کابینه ضبط و اصل حکم را ادارهٔ کابینه به توسط ادارهٔ اخذ حقوق به صاحب مطلب می‌رساند .

مجلس تفتیش و استنطاق :

فقرهٔ اول ــ اجزاء مجلس : ۱ــ یك نفر رئیس . ۲ ـ دو نفر معاون.۳ـیك نفر محرر . ۴ ـ یك نفر معاون تحریر .

فقرهٔ دوم ــ مطلق مطالب التباسی و اسناد مخدوشه و اشخاصی که متهم به جرم و جنایتی هستند به این مجلس رجوع خواهدشد .

فقرهٔ سوم ــ رئیس و مرؤس در این مجلس علاوه بر شرایط صدق و تقوی ، باید تا یك درجه صاحب علم و عمل و از اشخاص زرنگ و زکی‌الحس انتخاب شوند .

فقرهٔچهارم. در رجوعاتی که به‌این مجلس می‌شود بعد از رسیدگی و استنطاق راپورت قضیه را مطابق قرائن و امارات معلومه به مجلس وزیرعدلیه می‌فرستند و آنچه راجع به اسناد مخدوشه است ، به موجب حکم وزیرعدلیه سند مزبور از صورت سندیت خارج و با راپورت قضیه به ادارهٔ کابینه ارجاع و در آن‌جا ضبط می‌شود وآنچه راجع به سایر مطالب التباسی و جنایات‌است،حکم تنبیه مرتکب را وزیر عدلیه مطابق فصول مجازات تعیین و امضاء نموده به توسط ادارهٔ کابینه به ادارهٔ مأمور اجراء احکام خواهدفرستاد و راپورتی که در این قضیه داده‌شده‌است ادارهٔ کابینه ضبط خواهدکرد .

مجلس استیناف :

فقرهٔ اول ــ اجزاء مجلس : ۱ــ رئیس. ۲ ــ دو نفر معاون . ۳ ــ یك نفر محرر .

فقرهٔدوم. در هر قضیه بعد از رسیدگی و محاکمه،چنانچه احدی از عارضین حکم مجلس محاکمات را منسوب به غرض و اشتباه‌کند و با براهین قطعیه ثبوت حق خود و بطلان تحقیقات را بتواند مدلل نماید ، حق دارد رسیدگی به دعوی خود را استیناف از وزیر عدلیه بخواهد و این رسیدگی مجدداً از مجلس وزیر عدلیه به این مجلس رجوع خواهدشد .

فقرهٔ سیم ـ مطابق فقرهٔ سیم مجلس تفتیش و استنطاق ، اجزاء این مجلس نیز باید دارای همان شرایط و معلومات باشند .

فقرهٔ چهارم ــ این مجلس بدواً معلومات و تحقیقات سایر دوایر را در

موضع دعوی از رؤساء آن دوایر استفاده نموده،و با کمال غور و دقت در مطالب راجعه رسیدگی و معلومات خود را کتباً به مجلس وزیر عدلیه راپورت می‌دهد و چنانچه بعد از این رسیدگی مجدد، سهو و اشتباهی که درحکم سابق محتمل بوده است معلوم و مسجل شود، حکم سابق را وزیر عدلیه به توسط مأمور اجراء احکام استرداد و باطله کرده ناسخ آن را در مجلس محاکمات مجدداً تحریر و به امضاء وزارت عدلیه رسانیده، اصل و سواد این حکم و باطلهٔ حکم سابق را به ادارهٔ کابینه می‌فرستند . سواد این حکم و باطله را در دفتر کابینه ضبط و سواد حکم سابق از دفتر کابینه استخراج می‌شود و این‌حکم مجدد را به ترتیب معمول ادارهٔ کابینه به توسط ادارهٔ اخذ حقوق به عارض تسلیم می‌نماید .

فقرهٔ پنجم ــ بعد از رجوع به مجلس استیناف چنانچه باز مجال سخنی برای مدعی باشد و به تحقیقات این مجلس متقاعد نشود می‌تواند عریضه به‌مجلس دارالشورای دولتی عرض و دلائل شکایت خود را در آن‌جا ذکر کند، در این صورت مجلس دارالشوری با کمال دقت، رسیدگی و صحت و بطلان حکم وزارت عدلیه را معلوم خواهدکرد .

فقرهٔ ششم ـ بعد از رسیدگی مجلس استیناف با رسیدگی مجلس‌دارالشوری سهو و غفلت اجزاء محاکمات یاخلاف عرض مدعی، هرکدام ثابت شودبرای هر یك مطابق فصول مجازات مؤاخذه و جزای معلومی مقررخواهدبود .

دایرهٔ اخذ حقوق :

فقرهٔ اول ــ اجزاء مجلس : ۱ ـ رئیس اداره . ۲ ـ یك نفرمحاسب . ۳ ـ یك نفر تحویلدار .

فقرهٔ دوم ـ کلیهٔ احکام قطعیهٔ وزارت عدلیه راجع به دعاوی و مطالبی‌که فیصل یافته‌است به توسط ادارهٔ کابینه به این اداره خواهدرسید .

فقرهٔ سوم ـ این اداره مطابق فقرهٔ اول از تکالیف دفتر تعیین‌حقوق حکم وزارت عدلیه را بعد از اخذ حقوق ده‌یك به عارضین ابلاغ و کلیهٔ عایدات در نزد تحویلدار جمع‌خواهدشد .

فقرهٔ چهارم ــ این اداره هر ماه‌کتابچهٔ وجوه عایدهٔ وزارت عدلیه را تحریر و به مجلس وزیرعدلیه خواهدفرستاد .

فقرهٔ پنجم ــ وزیر عدلیه‌کتابچهٔ عایدات را به توسط جناب اشرف اتابك اعظم ، به عرض حضور همایونی می‌رساند و حقوق رئیس و مرؤس بر حسب امر همایونی به صندوق وزارت عدلیه حواله خواهدشد .

فقرهٔ ششم ــ هر سال‌کتابچهٔ جمع و خرج وزارت عدلیه در این اداره

تحریر و بعد از عرض حضور همایون به وزارت مالیه تسلیم می‌شود.

دایرهٔ فراشخانهٔ وزارت عدلیه :

فقرهٔ اول ـ یك نفر نایب فراشخانه و بیست‌نفر فراش از فراشخانهٔمبارکهٔ همایونی مأمور خدمات وزارت عدلیه خواهندبود .

فقرهٔ دوم ـ فراشباشی وزارت عدلیه مسئول است که در موقع احضار اشخاص نسبت به احدی سوء ادب و ترك احترام نشود.

فقرهٔ سوم ـ نوشتجاتی‌که از ادارهٔکابینهٔ وزارت عدلیه به این اداره رجوع می‌شود، فراشباشی همه را در لف‌کتابچه‌های مخصوص تحویل و به فراشها قسمت می‌کند و بعد از تبلیغ نوشتجات ،کتابچه راکه صاحبان پاکت رسید داده‌اند به ادارهٔکابینه مستردخواهدداشت .

فقرهٔ چهارم ـ هریك از فراشهاکه از اشخاص مدعی‌علیهم قبول عذر و رشوت‌کند و در حاضرکردن‌آنها تأخیر و تقاعد نماید به محبس انبار فراشخانهٔ مبارکهٔ همایونی خواهدرفت .

دایرهٔ مأمور احکام اجرا

فقرهٔ اول ـ (۱) رئیس اجراء احکام. (۲) یك‌نفرمعاون. (۳) یك نفر محرر.

فقرهٔ دوم ـ رئیس این اداره یك‌نفر از رجال‌کافی بی‌غرض و نافذالقول دولت خواهد بود .

فقرهٔ سوم ـ پس از صدور احکام قطعیه، در صورتی‌که موضوع آن محاکمه راجع به حکومت دارالخلافه یا وزارتخانه‌های جلیلهٔ جنگ وخارجه وتجارت و غیره باشد ، اجراء احکام را جداً از رئیس ادارات مزبوره مطالبه نموده تا آخرین نقطه، مراقبت تامه در اتمام عمل خواهد داشت و در هرموضوع اقدامات خود را به مجلس وزیر عدلیه راپورت می‌کند و این راپورت در کابینهٔ وزارت عدلیه ضبط خواهدشد .

شعبهٔدوم ـ ترتیب عدالتخانه‌های ولایات .

فقرهٔ اول ـ برای دوایر عدلیهٔ ولایات، مأمورین امین، با دیانت‌که محیط به مسائل شرعیه و عرفیه و مصون از شوائب اغراض و متحلی به‌صفات حسنه باشند به تصویب وزیرعدلیه فرستاده می‌شود که اهالی هرمحلی بدون احتیاج‌رجوع به‌مرکز به دیوان مظالم آن محل رجوع کند .

فقرهٔ دوم ـ احکام و تصدیقات این مأمورین نازل منزلهٔ حکم وزارت عدلیه است .

فقرهٔ سیم ـ در هر ولایت فقط یك نفر مأمور عدلیه از مرکز فرستاده

می‌شود و سایر اجزاء به قدر احتیاج از محترمین و اعیان محل به شرف عضویت نائل می‌شوند.

فقرهٔ چهارم ــ در هرمملکت از ممالك محروسه یك نفر رئیس عدلیه و یك نفر معاون رئیس فرستاده خواهدشد .

فقرهٔ پنجم ــ معاون رئیس را ، رئیس عدلیه با تصویب وزارت عدلیه معین خواهدکرد .

فقرهٔ ششم ــ رئیس عدلیه می‌تواند معاون مخصوص خود را از اهالی آن مملکت تعیین کند .

فقرهٔ هفتم ــ در هرمملکت از وجوه اعیان و محترمین آن‌جا معدودی در دایرهٔ عدلیه ، سمت معاونت و عضویت خواهندداشت و اسامی آنها در دفتر عدلیهٔ محلیه ثبت می‌شود .

فقرهٔ هشتم‌ــ این اشخاص به تصویب وزیر عدلیه و تصدیق حاکم محل و بر حسب اجازه و امضای همایونی به شرف عضویت نایل‌می‌شوند .

فقرهٔ نهم‌ــ این مأمورین هرهفته راپورت مسائل راجعه به محل مأموریت خود را به وزارت عدلیه می‌فرستند .

فقرهٔ دهم‌ــ به‌هریك از مأمورین عدالتخانه‌ها یك نسخه از نظامنامهٔ وزارت عدلیه داده‌می‌شود .

فقرهٔ یازدهم ــ احکام صادره از دیوانخانه‌های ولایات به دست حکام اجراء می‌شود و حکومت هر محل در اجراء احکام و تقویت دیوانخانه‌مسئولیت تامه خواهد داشت .

فقرهٔ دوازدهم ــ چنانچه اجراء امر مهمی در هر یك از ولایات متعسر افتاد ، مأمور عدلیهٔ‌آن محل متداعیین را برحسب حکم و احضار وزیر عدلیه به‌عدالتخانهٔ مرکزیه می‌فرستد و در این‌جا با مراجعه به‌تحقیقات محلیه رسیدگی و احقاق حق خواهدشد .

فقرهٔ سیزدهم‌ــ به عرایض اهالی هر محل‌آنچه راجع به عدلیه است وقتی جواب گفته می‌شودکه شکایت از شخص رئیس عدلیه داشته‌باشند . در این صورت اگر به مکاتبه و تحقیقات محلی مطلب‌کشف نشود عارض هرکس باشد با مأمور عدلیه به عدالتخانهٔ مرکزیه احضار و در این‌جا به‌گفتگوی طرفین رسیدگی می‌شود و تقصیر بر هریك وارد شود مطابق فصول مجازات مورد تنبیه و سیاست خواهد بود .

فقرهٔ چهاردهم ــ در هر مملکت و ولایت نظامنامهٔ عدلیهٔ مرکزیه را از

ترتیب محاکمات و استنطاق و استیناف و حفظ اسناد کاملا رعایت خواهند کرد .

سواد دستخط همایونی

جناب اشرف اتابك اعظم ! آنچه در این کتابچه نوشته‌شده همه صحیح و مطابق مقررات علیهٔ ماست . باید از این تاریخ به‌بعد، وزارت عدلیه به همین ترتیب دایر شود و از حدود و احکامی که مقرر شده‌است هیچ‌کس حتی اولاد مستثنی نخواهدبود و تمام فصول و فقرات فوق بلاتخلف باید به موقع اجراء برسد . جمادی‌الاولی یونت ئیل ۱۳۲۴ .

امروز خبر رسید که بعض بلدان ایران تعطیل عمومی کرده‌اند این شایعه نیزمتحصنین را قوتی بی‌اندازه داد .

مشیرالدوله

میرزانصرالله‌خان مشیرالدولهٔ نائینی پدرش مسمی به آقامحمد و مسقط‌الرأس او قصبهٔ نائین است . (۱)

آباء و اجدادش از سلسلهٔ فقراء و عرفاء بوده جد پدری او حاجی عبدالکریم و جد مادری او حاج محمدحسن معروف نائینی هستند و هر دو از مشاهیر عرفا بوده‌اند . لیکن حاج محمدحسن جد مادری او که مدفنش در نائین و دارای تکیه و بقعه و محل اجتماع فقراء و حوزهٔ عرفاء و از جملهٔ اخیار بلکه از اوتاد به شمارمی‌آید، مقامش بالاتر از حاج عبدالکریم جد پدری او است .

مشیرالدوله اگرچه نسبتاً از خانواده بزرگ و داخل در خوانین نبوده ، بلکه از مردمان فقیر بی‌بضاعت بوده ولی سلسلهٔ آن‌ها همه از معاریف و درویش‌مسلك بوده و بعضی‌ها عقیدهٔ کامل در حق حاج محمدحسن نائینی جد مادری او دارند و او را از بزرگان عرفاء و دارای مقام عالی می‌دانند . چنان‌که از جناب آقامیرزااسدالله‌خان موفق السلطان که سالها به سمت منشی‌باشی‌گری در نزد مشیرالدوله بوده ، شنیدم که از قول مشیرالدوله نقل می‌کرد که : یك شب مرحوم حاج محمدحسن جد خود را در خواب دیدم که یك کیسه به من داد و گفت نصرالله در این کیسه هرچه هست متعلق به تو می‌باشد . کیسه را بازکردم دیدم سه عدد مهر در آن کیسه می‌باشد که یکی مهر وزارت لشگر می‌باشد و دیگری مهر وزارت خارجه و دیگری مهر صدارت.

مشیرالدوله در بدایت عمر که از نائین جلاء وطن کرده به طهران آمده‌بود . می‌گویند یك مدتی به کتابت تحصیل معاش می‌کرده ، بعد در ادارهٔ میرزاعبدالوهاب‌خان نصیرالدوله (آصف‌الدوله) نوکری پیداکرد که تقریباً ماهی به دوسه تومان مواجب خدمت می‌کرد ، تا زمانی که میرزاسعیدخان مؤتمن‌الملك وزیر امور خارجه می‌شود . میرزا

(۱) نائین بلوکی است از مملکت یزد .

نصرالله‌خان هم‌آن اوقات داخل به‌وزارت امورخارجه می‌شود و پس از مدتی که درآن اداره خدمت می‌کند ، مرحوم میرزاابراهیم‌خان نایب‌الوزاره به‌کارگزاری مهام خارجهٔ آذربایجان مأمور و میرزانصرالله هم به سمت منشی‌گری بـا میرزاابراهیم‌خان به تبریز می‌رود و در آن‌جا متأهل می‌شود. دختر حاجی میرزاتقی‌آجودان‌کارگزاری را‌که مادر میرزاحسن‌خان (مشیرالدولهٔ‌حالیه) و سایـر اولاد مشیرالدوله است اختیار می‌کنـد . بعد از فوت میرزا ابـراهیم‌خان نایب‌الوزاره او هم به طهران مراجعت می‌نماید و باز در وزارت خارجه مشغول خدمت می‌شود و چون بسیارآدم‌کارکن و زحمت‌کش و در نوکری پشت‌کار فوق‌العاده داشته درسنهٔ ۱۲۹۹ به نیابت دوم وزارت امور خارجه و مدیری تحریرات ادارهٔ روس منصوب و پس از مدتی به‌منصب‌خانی و لقب مصباح‌الملکی ملقب و به رتبهٔ نیابت اول وزارت خارجه نائل و در سنهٔ ۱۳۰۸ به لقب مشیرالملکی ملقب می‌شود و آن اوقات وزارت امور خارجه با مرحوم میرزاعباس‌خان قوام‌الدوله بوده و چون میرزاعلی‌اصغرخان‌امین‌السلطان درآن وقت در پیشگاه و دربار سلطنت ناصرالدین‌شاه تقرب فوق‌العاده داشته ، می‌خواست رشتهٔ پلتیکی امور مملکت را هم در دست داشته‌باشد .

لیکن از آن جاکه مرحوم میرزاعباس‌خان قوام‌الدوله وزیر امور خارجه بسیارآدم غیور و متین و صاحب نخوت و غرور فوق‌العاده بوده، نمی‌خواست امین‌السلطان درکارهای وزارت خارجه مربوط باشد . به‌عبارهٔ اخری زیـر بار تمکین امین‌السلطان نمی‌رفته ، اما امین‌السلطان‌چون قرب فوق‌العاده در نزد شاه داشت، به این واسطه به وزارت امورخارجه نیـز دخالت داشت و بـرای این‌که مقاصد خـود را در امور پلتیکی به دست‌آورده‌باشد ، مشیرالملك را پیش می‌کشید و به واسطهٔ او به‌تمام‌کارهای وزارت خارجه دخل و تصرف‌می‌کرد که در واقع مشیرالملك را نوکر خودش می‌دانست وکارهای راجع به خارجه را به میل و ارادهٔ خـودش اداره می‌کرده ، تا کم‌کم مشیرالملك اعتماد و وثوق فوق‌العـاده در نـزد امین‌السطان پیداکردکه علاوه برکارهای وزارت خارجه در امـور داخلهٔ مملکت هم از قبیل تعیین حکام و سایر امور بزرگ دولتی دخالت تامه داشته،که در همان اوقات به اتکال و اعتماد به امین‌السلطان و همراهی او از حیث ثروت و مکنت پیش افتاد . تـا این‌که در سال ۱۳۱۰ به معاونت و مدیری‌کل وزارت امور خارجه و اعطاء یك ثوب خلعت جبهٔ ترمهٔ شمسه‌ای مرصع نائل می‌شود .

و در سنهٔ ۱۳۱۴ که امین‌السلطان صدر اعظم از صدارت معزول و به قم تبعید شد و صدارت ایران بـه مرحوم میرزاعلی خان امین‌الـدوله رسید و وزارت جنگ به شاهـزاده فرمانفرما عبدالحسین‌میرزا مفوض گردید، ازآن‌جاکه مشیرالملك‌آدم سلیم‌النفس و با حسن سلوکی‌بود، با وجود مخالفت مرحوم امین‌الدوله با امین‌السلطان و با وجود مخالفت امین‌السلطان با شاهزادهٔ فرمانفرما،وزیرجنگ و باآن اعتماد و وثوق و محرمیتی‌که مشیرالملك

با امین‌السلطان داشت، با همهٔ این کفایت که ظاهر داشته، باز شاهزاده‌فرما نفرما مشیرالملك را به وزارت لشگر انتخاب نموده و شرط قبول وزارت جنگی خود را موکول به تفویض وزارت لشگر به مشیرالملك نمود و به‌این واسطه از مدیری و معاونت وزارت خارجه منفصل و به وزارت لشگر منصوب گردید و با این‌که تاآن اوقات نوکری مشیرالملك تماماً در وزارت‌امورخارجه بوده و به‌کارهای وزارت لشگر هیچ مربوط نبوده، چون در اداره‌کردن کار، یك سبك مخصوصی داشته، مدت سه سال هم‌کارهای وزارت لشگر را در نهایت خوبی از پیش برد و آن اوقات وزارت امور خارجه با مرحوم شیخ‌محسن‌خان‌مشیرالدوله بود و برای استعلاج مسافرت به فرنگ‌کرده‌بود و در پاریس داعی‌حق را لبیك گفت.

نظر به سابقهٔ اطلاعات مشیرالملك در وزارت امور خارجه و امور پلتیکی و روابط دول خارجه با داخله، این شغل خطیر که وزارت خارجه باشد با لقب مشیرالدوله به‌او داده شد و چندین سال در نهایت خوبی و اقتدار وزارت خارجه را اداره‌کرد و از یك طرف هم میرزاحسن‌خان (مشیرالدولهٔ حالیه)، پسر بزرگ او که سالها در اروپا تحصیل‌کرده و تربیت شده‌بود، در کارهای وزارت‌خارجه خیلی کمك و همراهی با پدرش می‌کرد که تأسیس کابینه و دفتر جدید وزارت خارجه از حسن اقدامات مشارالیه است و نیز مدرسهٔ سیاسی که امروز منبع ترقی دانشمندان و شاگردان این دوره و عهد است، از توجه و مراقبت ونتایج افکار میرزاحسن‌خان مشیرالملك (مشیرالدولهٔ حالیه) است.

اگرچه مشیرالدوله چندان‌آدم فطن و زیرکی نبود، لیکن بسیار آدم عاقلی بوده و صفات ممدوحهٔ او، از قبیل بردباری و متانت و معقولیت و ادب و پاکدامنی او درکمتری از اشخاص بزرگ دیده شده.

نگارنده از میرزااسدالله‌خان موفق‌السلطان که منشی‌باشی او بوده حکایاتی شنیده که در ضمن صفات حمیده و اوصاف پسندیدهٔ او بیان می‌کرد که درکمترکسی از بزرگان ایران دیده شده‌است. مخصوصاً در صفت عفو و اغماض و پرده‌پوشی معایب مردم دوسه حکایت از مشیرالدوله نقل‌کرده که اگر ذکر شود خواننده حمل بر اغراق خواهدکرد.

بالجمله بعد از چند سال که وزیر امور خارجه بود مقدمات مشروطه در ایران پیش آمد و آن اوقات صدارت ایران با شاهزادهٔ عین‌الدوله بود و چون عین‌الدوله با اساس مشروطیت همراهی نداشت به واسطهٔ اقدامات مردم و انقلاب و شورش ایران برای پیشرفت مشروطیت، عین‌الدوله از صدارت معزول و مشیرالدوله صدر اعظم ایران شد.

مشیرالدوله اگرچه در تقریر و بیان خوب‌نبود، بلکه در زبانش‌کندی و لکنت ظاهر می‌شد، لکن‌کارهای او از روی عقل و کیاست بود، مخصوصاً در تربیت اولاد خود اهتمام فوق‌العاده به عمل‌آورد. یکی ازپسرهای او که‌کوچکتر از همه و مسمی به میرزاعلیخان بود و بسیار خوب تحصیل‌کرده‌بود به مرض سل در اول جوانی بدرود جهان را گفت و این

دو پسر که میرزاحسنخان مشیرالملك (مشیرالدولهٔ حالیه) و میرزا حسین‌خان مؤتمن‌الملك باشند، با یك دختر از او باقی مانده‌است، که در واقع این دو پسر در حسن تربیت و تمدن ممتاز و مشاربالبنان و محسود امثال و اقران هستند . ولـی وضع این‌ها با پدرشان تباین کلی دارد .

در واقع از مشیرالدوله دو چیز بزرگ و دو اثر سترك باقی مانده، یکی تمول فوق‌ـ العاده است که بیشتر به واسطهٔ همراهی‌های امین‌السلطان و در زمان ریاست او تحصیل کرد و دیگر این دو نفر اولاد است که الحق والانصاف اسباب نیك‌نامی پدرشان هستند و دانشمندان که زحمت برای تحصیل مشروطیت و سلطنت ملی می‌کشیدند هرگز منتظر و متوقع نبودند که به این زودی به این نتیجه و این ثمر برسند، بلکه مقدمات را برای ده سال [بعد] ترتیب می‌دادند .

مردم هم که در سفارتخانه بودند درآخر امر دولت قانونی را تقاضا می‌نمودند ، در این اثنا برحسب علم و اطلاعی که پسرهای مشیرالدوله داشتند لفظ «کنسی توسیون» را در فرمان و دستخط مظفرالدین شاه مندرج ساختند و پس از رسمیت و اطلاع به سفراء ،کار از دست درباریها خارج شد ؛ چنانچه بعد از این ذکرخواهدشد .

مجملا علت همراهی مشیرالدوله و پسرهایش برحسب عقیدهٔ نگارنده تأسیس مدرسهٔ مبارکهٔ سیاسی بود. چه؛ پس از افتتاح مدرسهٔ سیاسی و اقدام مشیرالدوله به‌ترقی‌آن مدرسه امور مدرسه با میرزاحسین‌خان‌مشیرالملك و میرزاحسینخان‌مؤتمن‌الملك بود و این دو شخص عالم متمدن علاوه بر معلومات و تحصیلات ایشان، فضلاء و دانشمندان مملکت اطراف آن راگرفته از خارج هم ممد و اعانت ازآن‌ها شد ، تا کار به جائی رسیدکه هواخواهان حریت از اطراف عالم چشم به این دو نفر عالم انداخته و نجات اهل ایران را منحصر به اقدام‌این دو نفردانسته و این دو نفرهم الحق کوتاهی نکردند،و الیوم هم‌که زمان تنقید این تاریخ است ، امیدواری نجات و برطرف شدن این هـرج و مرج منوط به زحمات این دو برادر است .

باری، جمع شدن فضلاء و علماء در مدرسهٔ سیاسی، باعث شدکه مشیرالدوله متنفر شد از استبداد و همراه شد باملت، تا به‌مقصود خود نائل‌آمد. اما یکی از دوستان این‌طورنقل کردکه: در سال‌گذشته ۱۳۲۳ میرزارضاخان‌ارفع‌الدوله سفیر ایران مقیم در اسلامبول‌که سالها به‌عنوان وزیر مختاری در روسیه و عثمانی مأمور بود، برحسب امر عین‌الدوله احضار به طهران شد و منزل‌را پس از ورود، در خانهٔ عین‌الدوله قرار داد .

پس از دید و بازدید و پذیرائی‌کاملی‌که عین‌الدوله از ارفع‌الدوله نمود و از هر حیث او را ترجیح داد بر سایرین و احترامات فوق‌العاده‌که از ارفع‌الدوله بجاآورد، پیغام داد برای مشیرالدوله وزیر امور خارجه ، که ارفع‌الدوله برمن وارد شده‌است و صد هزار

تومان برای شغل وزارت امور خارجه می‌دهد که هشتاد هزار تومان تقدیم اعلیحضرت وبیست هزار تومان تقدیمی خود من است و چون من با تو دوست می‌باشم می‌توانم از بیست هزار تومان حق خود چشم بپوشم ولی اعلیحضرت از این مبلغ نمی‌گذرد . حالا یا این وجه را متقبل شوید و یا در مقام استعفاء برآئید. مشیرالدوله پس از استماع این پیغام فوراً قلم روی کاغذآورد، هشتاد هزار تومان به اسم اعلیحضرت وبیست هزار تومان به اسم شاهزاده عین‌الدوله حواله نوشت به تجارتخانهٔ طومانیاس و یا به ادارهٔ دیگر .

به هرجهت، پول را داد و ختم عمل نمود. عین‌الدوله قریب به‌همین اندازه از ارفع‌الدوله گرفت و او را به محل مأموریت خود روانه نمود .

پس از چند روزکه واقعه را به پسرهای خود مذکور داشت، مؤتمن‌الملك پدر را ملامت نمود و گفت: خبط بسیار بزرگی‌کردید، چه ما تاکنون تمول و ثروت خود را مخفی نموده و املاك خود را متفرق قرار دادیم‌که دولت یاکسی دیگر مطلع برقدر ثروت مانباشد حالاکه صدراعظم دانست‌که در فاصلهٔ یك ساعت و به یك پیغام ممکن است صد هزار تومان از شما بگیرد ، دیگر دست از شما برنخواهد داشت و هرساله همین بازی است‌که دیدید و نسبت به دیگران هم می‌بینید. مشیرالدوله ملتفت‌شدکه مؤتمن‌الملك صحیح می‌گوید. پس از تفکر زیادی علاج را استفسار و استعلام نمود. مؤتمن‌الملك گفت: علاجی‌نیست جز برداشتن عین‌الدوله را از این مسند و یا تزلزلی و انقلابی در وضع سلطنت به هم رسد .

این بودکه مشیرالدوله در مقام تحصن ملت به سفارتخانه مسامحه نمود و از ملت کمال همراهی را نمود و الا کسی‌که از رتبهٔ فقر به این مرتبه رسیده‌باشد چگونه سعی و جهد می‌کند در زوال استقلال ریاست خود و چطور راضی می‌شود در محو شغل خود . این اصرار و ابرام عین‌الدوله در اضمحلال ملاها اگر قوت می‌گرفت به معاونت و همراهی مشیرالدوله، هرآینه عین‌الدوله به مقصود خود نائل‌می‌گردید؛ ولیکن مشیرالدوله علاوه بر مسامحه و مماطله و علاج نکردن امر سفارتیها را ، به‌خوبی‌کاشف است از این‌که با ملت همراهی داشت و در مقاصد عین‌الدوله همراه نبود ، ولی علت تامهٔ همراهی مشیرالدوله از ملت، تحصیلات پسرهای او و تأسیس مدرسهٔ سیاسی بود.

به هرجهت مشیرالدوله از اولین اشخاص مؤسسه است‌که سراپردهٔ مشروطیت رابلند نمود. چون در این اوان‌که زمان طبع و تنقید این تاریخ است، فلذا این چند سطر را بر حالات مشیرالدوله می‌افزائیم :

مشیرالدوله در زمان صدارتش به خوبی سلوك نمود ، چنانچه در موقع ذکرخواهد شد. ظلمی نکرد ،کسی را معدوم و خانه‌ای راآتش نزد ، وطن فروشی ننمود ، با خارجه نساخت ، آثار بدی در عالم نگذارد . وقتی‌که تاج کیانی را به دست‌گرفت و رفت روی پلهٔ تخت‌که به سر محمدعلی‌شاه گذارد، تاج را وارونه به سر شاه ایران گذارد، به این طورکه

جلوی تاج را که می‌بایست به طرف پیش گذارد به طرف عقب گردانید . وقتی که شاه گفت : مشیرالدوله، این تاج خیلی سنگین است. در جواب گفت: بلی اعلیحضرتا ! به سرشما خیلی سنگین است .

آن کردار و این گفتار دلالت می‌کنند بر این که مشیرالدوله راضی به سلطنت محمدعلی نبود و اشارةً رسانید که سلطنت شما در زوال است .

پس از استقرار محمدعلی به تخت سلطنت، از صدارت استعفا داد ولی محمد علی‌شاه در مقام انتقام برآمد و او را مسموم نمود، چه مشیرالدوله غفلةً و بدون مرض درگذشت. از طرف مجلس هم این سوء ظن حاصل شد و جمعی از اطباء را مأمور و معین نمودند که بدن مشیرالدوله را ملاحظه نمایند و چون در موقع مفصلا و مشروحاً این وقایع مذکور است ، فلذا در این مقام حواس خواننده را متفرق نمی‌کنم و بر می‌گردم به رشتهٔ اصل تاریخ که مشیرالدوله وزیر امور خارجه در امر سفارتیها مسامحه نمود و در مجالسی که منعقد می‌شد برای شوری یا ساکت و یا همراهی از ملت می‌نمود و درجواب اجزاء سفارتخانه به مسامحه و دفع‌الوقت می گذرانید .

اقدام نورالدوله

دیگراز وقایع امروزآن که نورالدوله مادر عضدالسطان وقایع را به حالتی بس‌حزن‌گین و اندوه به اعلیحضرت شاه عرض کرد که مناسب نیست در زمان اعلیحضرت، رعیت پناه به خارجه ببرد، این دیگر مسئلهٔ ملاها نیست! بلکه از ظلم و ستم عین‌الدوله رعایا به‌تنگ آمده،در سفارتخانهٔ انگلیس متجاوز ازپنجاه هزارنفرمتحصن شده‌اند. شاه از شنیدن عرایض نورالدوله متأثر شده و فرمود: فردا وزراء مجلس کنند و تکلیف معلوم خواهدشد .

اطباء حضور به تحریك عین‌الدوله به اجزاء اندرون و حرم شاه اکیداً غدغن‌کرده بودندکه اگر شاه مطلع بر این وقایع شود، مرض شاه سنگین و شاه تلف خواهدشد. زنها و خواجه‌ها و مقربین سده سنیهٔ سلطنت باورکرده به شاه عرض نمی‌کردند . معدودی هم از هواخواهان حریت از قبیل مستعان‌الملك و غیره کـه در بین اجزاء خلوت بودند از ترس عین‌الدوله چیزی عرض نمی‌کردند. بیچاره شاه از امرسفارتیها بی‌اطلاع‌بود. فقط نورالدوله در این مقام مردانه سلوك نمود و این خدمت را به عالم انسانیت‌کرد کـه شاه را از هنگامهٔ سفارتخانه مطلع نمود .

متحصنین سفارتخانه سه مطلب را امروز عنوان‌کرده‌اند :

اول آن‌که عدالتخانه می‌خواهیم .

دوم آن‌که علماء و روساء روحانی باید مراجعت‌کنند؛ چه نوشتجات و قبالـهٔ املاك و اسناد ما مسجل به سجلات‌آقایان علماء می‌باشد .

سیم آن‌که همهٔ ما امنیت نداریم و امنیت تامه می‌خواهیم .

صنف صراف ضمناً این تقاضا را هم می‌نمایندکه ما متجاوز از صد هزار تومان از دولت طلب داریم، دولت بدهد. بعضی هم از عزل عین‌الدوله سخن می‌رانند .

روز دوشنبه غرهٔ ماه جمادی‌الاخرهٔ ۱۳۲۴ هجریـ امروز دکاکین عموماً بسته‌است عدهٔ چادرهای متحصنین به پنجاه رسیده‌است. عکاس آمده‌است عکس مردم را برمی‌دارند .

امروز آقایان وارد قم شده‌اند،مردم دیدن می‌آیند. از کثرت جمعیت و ازدحام آقایان در صدمه می‌باشند. عین‌الدوله با وزرا امروز مجلسی کردند ولی منتج نتیجه نگردید و مانند سایر مجالس بود .

امروز شبنامه‌ای با ژلاتین طبع‌شده‌است،در سفارتخانه وکوچه‌های طهران انداخته‌اند که ما سوادآن را درج می‌نمائیم :

شبنامه

سؤال و جواب میرزاحسین خان با میرزا احمدخان

سؤال ـ باز این‌چه نیرنگی بودکه عین‌الدوله زد و سادات را کشت و علماء را اخراج کرد ؟

جواب ـ نیرنگی نبود ، خدا مرگش بدهد ، خودش را رسواکرد ،کفر باطنی خود را ظاهر کرد . برای علماء خوب شد ؛ بعضی گمان می‌کردندکه این مرد عقیده به مذهب اسلام و سادات دارد . الحمدالله کفرش ظاهر شد و بر همه آشکارا شدکه معتقد به این مذهب نیست . از آن روکه من همان روزی‌که شنیدم که جمعی از سادات و اهل علم را حکم کرد در میان حرم امام رضا (ع) به ضرب گلوله شهید کردند وگنبد حضرت رضا را گلوله‌باران‌کردند ، به‌شما عرض کردم‌که این مرد عقیده به این مذهب ندارد .

س ـ چرا شاه راضی بشودکه این قدر جور و ظلمها بشود ؟

ج ـ ای‌برادر کی این مطالب‌ها را می‌گذاردکه به شاه برسد . شاهی چه و کاری چه ، شاه را برده‌است در شمیران میان یك باغ با چند نفر جوان بی ریش انداخته‌است ، شب و روز مشغول‌کار خود هستند . کجا از مملکت خبر دارد .

س ـ حال‌که این مطالب به شاه نمی‌رسد ، پس‌کار دولت به‌کجا خواهد رسید ؟

ج ـ آسوده باشید . من به شما صریح می‌گویم‌که اگرکار به همین قسم باشد ، سلطنت از این طایفه منقرض خواهدشد و مردم برای خودشان فکری خواهندکرد . آخر تا به‌کی مردم تحمل این ظلمها را بکنند ؟ تا کی ببینندکه دخترهای مسلمانان را حکام به ارامنه بفروشند و سادات را بکشند ؟ تا کی

مردم نان خود را در سفرهٔ دیگران ببینند ؟

س ــ چرا سایر رجال دولت از قبیل نایب‌السلطنه و نیرالدوله و مشیر ــ الدوله مطالب را به شاه عرض نمی‌کنند ؟

ج ــ اولا این‌ها با عین‌الدوله عداوت دارند ، می‌خواهند درست معایب کارهای عین‌الدوله واضح شود . ثانیاً می‌ترسندکه اگر مطالب را به شاه عرض کنند، آنها هم مثل فخرالملك و سعدالدوله و مشیرالسلطنه و ظهیرالدوله و سعید ــ السلطنه و وزیرافخم اخراج بشوند .

س ــ علماء خوب کاری کردندکه رفتند یا نه ؟

ج ــ غیر از رفتن چاره‌ای نداشتند، بیچاره‌ها یك سال بودکه فریاد می‌ ــ زدندکه در ایران قوانین قرآن اجرا شود ، کسی نشنید . آخر به آن افتضاح علماء را از شهر بیرون کردند و سادات راکشتند .

س ــ می‌گویندکه می‌خواهند عدالتخانه بازکنند و نظام‌الملك را رئیس کنند؟

ج ــ عدالتخانه‌که بود ، و نظام‌الملك هم‌که رئیس بود ، فریاد مردم از دست ظلم همین نظام‌الملك و حکام و عدالتخانه بود .

س ــ می‌خواهند به طرح نو عدالتخانه باز کنند ، در روزنامهٔ ایران قانون آن را نوشته‌بودند .

ج ــ بلی ، روزنامه را دیدم، معلوم می‌شود عین‌الدوله دیوانه شده‌است . علماء و سادات و مسلمین فریاد می‌زدندکه قانون اسلام و قرآن در ایران دائر شود ، عین‌الدوله قانون مذهب خود را نوشته‌است . می‌خواهد مردم را به مذهب خودش دعوت‌کند ، قانون مذهب خودش را در روزنامه نوشته‌است ، تمام‌آن مخالف قرآن است. من از اول تا به آخر خواندم، یك‌کلمهٔ آن موافق مذهب اسلام نیست، می‌خواهد مذهب خودش را ترویج‌کند، خدا لعنتش‌کند .

س ــ این مردم و تجار و طلاب‌که رفتند زیر بیدق (بیرق) انگلیس نشسته‌اند، حرفشان چیست ؟

ج ــ مطلب آنها دو فقره است : اول ، آن‌که عین‌الدوله علماء را بدون تقصیر این قدر ظلم‌کرده‌است و سادات را کشته ، از عهده برآید . دویم، اگر پادشاه مسلمان است ؛ یك مجلس ملی در ایران دایرکندکه قوانین اسلام در ایران به واسطهٔ این مجلس ملی اجراء شود ، دیگرکسی نتواند به کسی ظلم بکند ، مردم مجلس ملی می‌خواهندکه از ظلم خلاص شوند .

در این شبنامه اشاره‌کرده‌است به روزنامهٔ ایران‌که قانون عدلیه را نوشته‌است و ما صورت آن را در ورقهٔ علیحده ضمیمهٔ تاریخ می‌نمائیم به علامت نمرهٔ (۱) .

روز سه‌شنبهٔ دویم جمادی الاخری ۱۳۲۴ هجری ـ در این روز همهٔ بازارها و کاروانسراها بسته‌شد ؛ مردم همگی رفتند در سفارتخانهٔ انگلیس ، از طرف اجزاء سفارتخانه به‌خوبی پذیرائی و رفتار می‌شود.

روز گذشته شارژدافر سفارت پیغام داد به وزیر خارجه مشیرالدوله‌که به قدر ربع ساعت باید خدمت اعلیحضرت شاهنشاه برسم و تلگرافی از لندن مخابره شده‌است‌که باید به شاه ارائه دهم . جواب دادندکه فردا دو ساعت به ظهر به قدر ربع ساعت از برای حضور شاه حاضر شوید. لذا امروز را شارژدافر رفت به نیاوران، اتابك را ملاقات نمود. اتابك گفت: شاه مریض است از برای ملاقات شاه موقع نیست. شارژدافر گفت :من از شما وقت خواستم ، شما وقت معین کردید ، حالا می گوئید موقع نیست و شاه مریض است ، با این که روز گذشته وزیر مختار ایطالیا یك ساعت حضور شاه مشرف شده . اتابك گفت : جواب همان‌است که گفتم . شارژدافر گفت : من بر حسب تکلیف ربع ساعت توقف می‌کنم آن وقت می‌روم . باری ، پس از توقف ربع ساعت مراجعت نموده و مهربانیش نسبت به متحصنین زیادتر گردید .

امروز خبر رسید که اخبار شهر را به شاه عرض‌کرده‌اند و شاه دربارهٔ امیربهادر کم‌لطف شده‌است و فرموده‌است : میل ندارم شکل وزراء خود را ببینم و رفته‌است در اندرون ، زنها دور شاه راگرفته و مراتب را به شاه عرض‌کرده‌اند .

عزل نظام‌الملك

امروز خبر رسید نظام‌الملك را از وزارت عدلیه معزول نموده‌اند و ریاست عدلیه را دادند به شعاع‌السلطنه و لقب جهان‌مداری را هم به او خواهندداد .

امروز آقایان در قم مجلس روضه در صحن برپانموده‌اند و صبح و عصر مجلس روضه منعقد است . یك روز آقا سیدجمال منبر می‌رود و یك روز آقا شیخ محمد منبر می‌رود .

روز چهارشنبهٔ سویم جمادی الاخری ۱۳۲۴ـامروز جمیع دکاکین و سراها بسته است ، بر عدهٔ اشخاص سفارت افزوده گردید . محتشم‌السلطنه از طرف دولت رفت در سفارتخانه . مردم گفتند : دو سال است که عارض هستیم ، رؤساء و علماء را جواب با گلوله دادید . حال ما جز با شخص شاه‌که شفاهاً عرایض خود را به شاه عرض‌کنیم دیگر عرضی نداریم .

بقیهٔ سادات که در طهران مانده‌بودند ، در این روز به‌طرف قم حرکت نمودند . مسموع گردیدکه شاه نسبت به اتابك متغیر شده‌است .

جناب فخرالاسلام در سفارت در چادر توتون‌فروشها منبر می‌رود . جناب‌حاج سید عبدالحسین واعظ اصفهانی در چادر روضه‌خوانها منبر می‌رود ، جناب آقاشیخ‌علی‌زرندی

در چادر طلاب ناطق است .

حاج ملك‌المتکلمین، که در واقعهٔ هجرت آقایان در شمرانات بود، به خانهٔ او ریختند و او فرار کرد. پسرش را گرفته‌بودند. از خودش خبری نداریم، ولی پسرش را رها کردند. امروز یکی گفت: پسرش‌را درشمرانات دیدم. بعض از طلاب مدرسهٔ سپهسالار که شمرانات رفته بودند امروز آمدند به سفارتخانه. از طرف ظهیرالاسلام پیغام آوردند برای طلاب‌مدرسهٔ سپهسالار ،که از سفارت بیرون آئید و الا از مدرسه خارج شوید . طلاب بالاجماع جواب دادند: ماکه در سفارتخانه آمده‌ایم از جان خود گذشتیم چه جای مدرسه ؟ آنچه می‌توانی بکن .

رفتن امین‌الضرب نزد متحصنین

روز پنجشنبهٔ چهارم جمادی‌الاخری ۱۳۲۴ هجری - امروز عین‌الدوله جمعی از تجار معتبر را از قبیل حاج‌حسین‌آقای امین‌الضرب و غیره را فرستاد برای فریب دادن تجار و کسبه . لذا حضرات تجار وارد شدند به سفارتخانه . ابتداء مردم اعتنائی به‌آن‌ها نکردند ؛ لکن پس از اصرار و ابرام قرآن آوردند و قسم خوردند که ما با شما همراه می‌باشیم و در مقصود شما با شما متفق و متحدیم . پس از قسم‌خوردن ، متحصنین گفتند : حال‌که با ما می‌باشید، اگر میل دارید توقف‌کنید و الا مختارید. تجار گفتند : مقصود شما بر شاه مشتبه شده‌است .

آقایان متحصنین گفتند : ما عرایض خود را به توسط شارژدافر سفارت ، حضور شاه فرستادیم. امروز مقصود و عرض ما منحصر است به سه مطلب : اول مراجعت آقایان و رؤساء روحانی‌که اسناد و قبالجات و صداقنامه‌های زنهای ما به خط و مهر و اعتبار آن‌ها بوده. دویم افتتاح عدالتخانه‌که شاه و گدا درآن مساوی باشند . سویم آن‌که قبوض و براتهای مواجبها را که از مردم خریدیم به اعتبار دولت پول ما را بدهند .

شب را جناب ذوالریاستین کرمانی امامت جماعت را نمود ، پس از نماز، حدیث‌کسا را در روی صندلی برای مردم قرائت نمود .

عدهٔ اشخاصی‌که شب در سفارتخانه مانده‌اند به پنج هزارنفر رسیده‌است .

امروز خبر رسید، که اهالی زرند و ساوه و سایر دهات در قم حاضرشده و با آقایان همراه‌اند .

روز جمعهٔ پنجم جمادی‌الاخری ۱۳۲۴ ـ امروز متجاوز از صد چادر در سفارتخانه زده‌اند و در زیر هر چادری اصناف و طلاب و تجار و کسبه می‌باشند . جمیع دکاکین و سراها بسته‌است. دیگهای بزرگ و کوچك برای صبح درکار است. قند مثل یخ روی گاری می‌آورند در چادرها قسمت می‌کنند، خوراکی و قند وچای و تنباکو سبیل‌است .خرج همه با حاج‌محمدتقی و برادرش حاج‌محمدحسن می‌باشد .

جمعی از اعضاء انجمن مخفی در بین مردم افتاده به آن‌ها می گویند عزل عین‌الدوله را استدعا نکنید، چه امروز اگر او را عزل کنند شش‌ماه‌دیگر باز او را منصوب می کنند. مجلس بخواهید که با بودن مجلس، دیگر نه عین‌الدوله می‌ماند و نه غیر عین‌الدوله. اصل‌را محکم کنید، فروع درست می‌شود . فقط عین‌الدوله ظالم نیست، عین‌الدولهٔ نوعی را علاج کنید به افتتاح مجلس و عدالتخانه . امروز تلگرافی در بین مردم افتاد و از روی آن استنساخ می کنند. مأخذآن را ندانستم ولی سوادآن را در کاغذ غیررسمی دیده که در این‌جا نقل می کنم ، دیگر صحت و سقم او را نمی‌دانم :

صورت تلگراف

از طرف اعلیحضرت پادشاه مملکت انگلستان و امپراطور ممالك وسیعهٔ هندوستان ، به عموم طلاب مدارس روحانی و تجار و کسبهٔ شهرطهران تلگراف تظلم آن برادران عزیز ، که چهارشنبه ۲۵ ژویه به توسط سفیر کبیر با کفایت خودمان نموده‌بودید رسید . قلباً از تعدیات مستبدانهٔ وارده و مظلومیت علماء واجب التکریم روحانی و قاطبهٔ رعیت متأسف و متألم شدم . جواب عریضهٔ شما را به مجلس شورای‌ملی رجوع نمودم و امیدوارم برادر ارجمند تاجدار، اعلیحضرت مظفرالدین‌شاه خواهش بی‌غرضانهٔ مجلس‌شورای ملی انگلستان را با تمنای‌شخصی خودم در دفع ظلم به سمع قبول اصغا فرمایند و رفع و دفع تعدیات را شخصاً از رعیت با وفای خودشان خواهند فرمود .

عصر چهارشنبه ۲۵ ژویه از قصر ییلاقی کریستان

(دوست ملت ایران ادوارد هفتم)

اگر چه مأخذ این تلگراف معلوم نیست ، بلکه از مضامین‌آن آثار کذب هویداست. ولی برای عوام باعث اطمینان گردید و از روی آن به قدر هزار نسخه استنساخ شد و مردم را هیجانی حاصل گردید و به‌گوش‌آن‌ها لفظ مجلس شورای ملی رسید و دانستند که نجات‌دهندهٔ همه از ظلم و تعدی مجلس شورای ملی است .

روز شنبهٔ ششم جمادی‌الاخری ۱۳۲۴ ــ در این روز جمیع دکاکین و سراها بسته شد؛ بلکه عطارها و دکاکین گذرهارا نیز بستند. تمام‌مردم رفتند به طرف سفارتخانه. عصرهم در سفارتخانه عکس مردم را برداشتند . پسر واعظ قزوینی و سید شدفه راکه دوست و راپرت‌نویس امیربهادر بودند وآمده‌بودند در سفارتخانه ، لدی‌الورود از سفارتخانه بیرون کردند. همهٔ مردم متفق و متحد مثل برادر با یك‌دیگر سلوك می‌نمایند و در نهایت‌معقولیت سلوك می‌نمایند . امروز تلگرافاتی از تبریز مخابره شده‌است به طهران و قم که ما صورت بعضی از آن تلگرافات را بعد از این درج خواهیم‌کرد. ولی یك تلگراف راکه اهمیت دارد در امروز درج می‌نمائیم که خوانندهٔ تاریخ چندان در انتظار نباشد :

عریضهٔ تلگرافی حضرات علماء اعلام وحجج الاسلام تبریز حضور شاه خلدالله ملکه

عرض حضور مبارك پادشاه اسلام‌پناه خلدالله سلطانه ــ دستخط مبارك از جانب سنی‌الجوانب همایونی در جواب عریضهٔ تلگرافی این دعاگویان زیارت شد . این خادمان شریعت مطهره هیچ وقت از تقویت دولت اسلام فروگذار نبوده ، وجود مبارك پادشاه ظل‌الله را سر مشق عدالت و دین‌داری و شرع ــ پرستی دانسته و می‌دانیم و واضح می‌بینیم که مغرضین درباری نمی‌گذارند عرایض ما و سایر خادمان شریعت مطهره چه در طهران و چه در سایر نقاط ممالك محروسه درست به‌عرض حضور حضرت سلطانی برسد و مقاصد حقهٔ مشروحهٔ ما را در البسه‌ای‌که منافی اغراض خودشان نباشد جلوه می‌دهند .

ما خادمان شریعت مطهره و سایر اهل‌آذربایجان‌که چهل سال‌است به فرمایشات ملوکانه‌آشناهستیم،می‌بینیم که عرایض ما را هیچ‌کدام از لحاظ مبارك نگذرانیده‌اند و هیچ یك از عبارات دستخط جوابیه از الفاظ درر بار و زایش طبع‌عدالت پرور ملوکانه نیست و اوضح من‌الشمس است‌که نص‌عبارات خائن بوده .

این است مختصری از اوضاع مملکت را از اول مذاکره‌ای که علمای دارالخلافهٔ باهره ، با اولیای دولت روز افزون داشته‌اند ، الی یومناهذا به عرض می‌رسانیم وباقی را به‌تکلیف دین‌داری خود بندگان‌حضرت همایونی می‌گذاریم. سابقاً علمای دارالخلافهٔ طهران، به ارضای‌کافهٔ علمای ممالك‌محروسه ، از اولیای دولت خواستار شدندکه قراری در اصلاح وضع‌محاکمات و دفتر مالیهٔ دولت علیه داده‌اید ، که در ظل پادشاه اسلام عموم رعایا از بی‌اعتدالیهای عدیده آسوده ، در مهد امن و امان باشند . چون هر دو این مقصود منافی با طریقهٔ استبداد و ظلم وزرای درباری بود ، علمای دارالخلافه را به وعده‌های بی اساس امیدوار کرده ،آن‌ها را از مهاجرت اولیه به‌آستان مطهر حضرت عبدالعظیم رجعت دادند و به‌مواعیدکاذبه چندی سر گردان نگاه داشته، ازآن طرف خاطر خطیر سلطانی را ، از انجاح حوائج آن‌ها مطمئن ساختند . علمای دارالخلافه هرچه منتظر شدندکه مواعید اولیای دولت صورت خارجی به‌هم رساند نتیجه‌ای ندیدند وکم‌کم ازجانب اولیای دولت و وزرای درباری اقدام در نفی و طرد جمعی از وضیع و شریف که جز خیرخواهی ملت و دولت اسلام گناهی نداشتند شده ، علمای دارالخلافه‌که این نقض عهد و حرکات مستبدانه را از وزرای درباری دیدند ، مجدداً مستدعیات خود را مجدانه خواستند و این مرتبه یقین‌داریم همان وزرای خائن ، بدون اطلاع خاطر مهر مظاهر همایونی دست به رشتهٔ تشدد و سختی گذاشته جواب علمای دارالخلافه را به تهدیدات دادند.

آخرالامر که آن‌ها را مصمم درکندن اساس این ظلم و رکزعلم عدل دیدند، فلهذا دانستند اگر این طرح نو روی‌کار‌آمد، دست استبداد و ظلم‌آن‌ها کوتاه و خیانتهای آن‌ها مشهود خواهدشد. محض حفظ خود و منافع خود ، طلاب علم و ذریهٔ رسول را هدف گلولهٔ سربازکردند ، مسجد و معبد اسلام و خانهٔ خدا را مثل قلاع اشرار و متمردین محاصره نمودند . به‌بام مساجد ، سرباز و قراول گذاشتند. نان و‌آب به روی علمای اسلام بستند، گوئی یاغی و قاتل بودند . از صدر اسلام الی یومناهذا از هیچ ملت‌کفری ، نسبت به علمای‌اسلام این توهین وارد نشده‌بود . این بی احترامی نه تنها به شخص علماء اسلام شده ، بلکه در واقع به‌شرع محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله گردیده و ناموس شریعت هتك شده‌است .
اکنون جمیع هیأت علمای مذهب و بلکه تمام مسلمین اثناعشریه ، جبر این توهین را به‌وجه‌کامل از حضور اقدس همایونی خواستگارند‌که امر و مقرر شود . مقصد حضرات علماء مهاجرین را انجاح‌کرده و دلجوئی از ایشان نموده و به‌احترام تمام به‌وطن‌مألوف معاودت دهند و خصوص دعاگویان تبریز در دولت‌خواهی خاص‌که از سابق مشهود خاطر دریا مقاطر است جسارت می‌کنیم ، که قبول این استدعا و ارجاع مهاجرین مقضی‌المرام عاجلاً لازم است. و به‌وعد و قول اصلاح و اسکات عامه ممکن نیست . مترقب است بلوای محیطی باشد که رشته از دست دعاگویان رفته و به‌حکم ضرورت و الجاء، اقداماتی شود‌که باعث روسیاهی دعاگویان گردد .

جواب این تلگراف را بعد از این درج می‌نمائیم .

روز یك شنبه ، هفتم جمادی‌الاخری ۱۳۲۴ هجریـ در این روز بر عدهٔ متحصنین سفارت‌خانه افزوده گردیده و بازارها و سراها عموماً بسته گردیده ، حتی سرگذرها نیز دکاکینش بسته گردید. مردم مبهوت و حیران و سرگردان می‌باشند، احدی به‌عرض‌آن‌ها نمی رسد . کسبهٔ حضرت عبدالعظیم نیزآمدند به سفارتخانه. اهالی شمرانات و دهات اطراف هم به‌صدا درآمده، ادارهٔ قزاقخانه نیز در خیال‌آمدن به سفارتخانه می‌باشند . همهمه در بین‌آن‌ها افتاده‌است. طایفهٔ زنها هم گفتگوئی بین‌آن‌ها هست‌که بیایند در خیابان علاءالدوله که متصل به‌سفارتخانه است چادر بزنند .

از طرف علماء اعلام‌که در قم می‌باشند امروز قاصدشان‌آمد همگی سلامت بوده‌اند . میرزا ابراهیم عطارکه خانه و دکانش نزدیك خانهٔ‌آقای طباطبائی است حامل‌کاغذ و پاکت آقایان بود‌که با پای پیاده از بیراهه‌آمده‌است و به سلامت رسید مذکور داشت سوارکشیك‌خانه و پانصد قزاق اطراف بلدهٔ قم را محاصره‌کردند‌که دهات اطراف اغتشاش نکنند . خداوند برفقرا و ضعفا رحم‌کند‌که‌کار خیلی خراب است. زیراکه شاه خبر از وقایع ندارد

اطراف و اجزاء دولت هم از عین‌الدوله ملاحظه می‌نمایند و نمی‌گذارند خبر صحیح به شاه برسد .

شورش اهالی قم

در این روزها آقاسیدجمال در قم موعظه می‌کند . مردم جمع شده‌اند که حاکم ما معتمدخاقان ، گندم را جلوگرفته‌است و به قیمت گران به خبّاز می‌دهد . آقا هم در بالای منبر گفته‌است : تقصیراز خود شماست، قبول ظلم نکنید. لذا مردم اجتماع نموده و برحاکم خود شوریدند، حاکم هم متوسل به‌آقایان شده‌آقایان اصلاح نموده و بنا شد گندم را به‌قیمت مناسب به مردم بدهند و شروع در دادن گندم به خبازها نمود و نیز متولی‌باشی در شب گذشته چراغهای حرم و صحن را در یك ساعت از شب گذشته خاموش نمود و مانع شد از این‌که مردم در صحن بمانند و این توهینی بزرگ بودکه برآقایان واردآمد .

امروز تلگرافی از طرف اعلیحضرت مظفرالدین‌شاه در جواب تلگرافات علماء آذربایجان مخابره گردیدکه ما صورت‌آن‌را درج می‌نمائیم .

دستخط تلگرافی اعلیحضرت شاهنشاه مظفرالدین‌شاه

در جواب علمای تبریز خطاب به حضرت ولیعهد

ولیعهد ــ به جنابان مستطابان حاجی میرزا حسن آقای مجتهد و آقای امام جمعه و آقای حاج میرزامحسن‌آقا و آقای میرزا صادق‌آقای مجتهد و آقای ثقةالاسلام التفات ما را برسانید و از طرف ما بگوئیدکه مراحم ملوکانه همیشه شامل عموم طبقات مردم خاصه به علمای اعلام و مخصوصاً به علمای آذربایجان بوده و خواهد بود . همگی دعاگوئی دولت و ملت و طرف توجه ملوکانۀ ما هستند و نسبت به همه التفات داریم و همین است که به شفاعت و توسط شما استدعای علمای آذربایجان را در معاودت علمای طهران قبول فرموده ، مشیرالدوله وزیر امور خارجه را برای معاودت دادن‌آن‌ها روانه کردیم .

به زودی علمای طهران شرفیاب می‌شوند و عرایض حقهٔ آن‌ها را هم که مبنی بر صلاح دولت و ملت باشد قبول خواهیم فرمود .

مظفرالدین شاه قاجار

هفتم شهر جمادی الثانیهٔ ۱۳۲۴

امروز خبر در طهران منتشر گردیدکه بعض از بلدان ایران از قبیل آذربایجان و غیره شروع در تعطیل نمودند .

امروز نیز تلگرافی از طرف ولیعهد مخابره شده‌است که صورتش این است :

تلگراف ولیعهد از تبریز :

حضور مهر ظهور اعلیحضرت مظفرالدین شاه خلدالله ملکه

به توسط حضرت والا ، شاهزاده اتابك اعظم . به خاکپای اقدس اعلی ارواحنا فداه. تصدق خاکپای اقدس همایونت شوم ـ در خاك پای مملکت آرای همایونی تا حال محقق و مشهود شده‌است که این غلام خانه زاد از اول عمر از وظیفهٔ جان نثاری و استرضای خاطر آفتاب مظاهر تقاعد و غفلت نداشته و اگر تصور آن را می‌کرد که عرایض علمای اعلام خدای نخواسته متضمن خلاف مصلحت و مضر به حال دولت است ، ابداً اسمی از آن‌ها در خاکپای معدلت پیرا نمی‌کرد در این حادثه به‌قدر امکان نگذاشته‌است که علمای آذربایجان ، از طرف قرین‌الشرف همایونی مأیوسی حاصل بکنند . امروز هم که به تلگرافخانه حاضر شده ، محض آن است که شخصاً از علمای مهاجر دارالخلافه شفاعت نماید . در کمال عجز و ضراعت، به عرض جسارت می‌نمایم. که قاطبهٔ رعایای ایران ودایع الهی و به منزلهٔ اولاد اعلیحضرت اقدس ظل اللهی هستند ، حفظ شئونات اهل اسلام و علمای اسلام هم از فرایض ذمهٔ سلطنت است . معهذا هرگاه در این موقع از طرف قرین‌الشرف همایونی از مامضی صرف‌نظر شود و در مقام تسلیه و ترضیه و اعادهٔ محترمانهٔ آن‌ها برآیند ، مزید شکوه دولت و قوت اسلام و افتخار این غلام خانه زاد در بین الدول خواهدشد . رعیت‌که به منزلهٔ اولاد سلطان است به واسطهٔ خبط و خطائی مستحق قهر و سیاست شدن با رحمت ونصفت کامله سزاوار نیست. امیدوارم این شفاعت صادقانه چاکرجان نثار به عز انجاح مقرون افتد . (غلام خانه زاد محمد علی)

هفتم شهر جمادی الثانیهٔ ۱۳۲۴

جواب تلگراف ولیعهد از طرف اعلیحضرت‌شاهنشاه مظفرالدین‌شاه قاجار

از صاحبقرانیه به تبریز ـ دستخط مبارك

ولیعهد ـ عریضهٔ تلگرافی شما به توسط جناب اشرف اتابك اعظم به عرض رسید ، مقام مرحمت خودمان را نسبت به عموم علماء اعلام و توجهات‌کامله‌که بیشتر در ترویج شرع محمدی صلی‌الله علیه وآله و آسایش و دعاگوئی علماء داشته و داریم محتاج به فرمایش نمی‌دانیم . معلوم است علمای عظام همه دعا‌گوی دولت و وجودشان برای دولت و ملت مطلوب و در واقع لشگر دعا هستند، همه وقت لازم التکریم و توقیر آن‌ها و حفظ حدود آن‌ها را بر خودمان لازم دانسته‌ایم ، چند روز پیش‌که علمای عظام آذربایجان در ضمن عریضهٔ تلگرافی شرحی راجع به علماء عرض‌کرده‌بودند، نیات مقدسهٔ خودمان را به آن‌ها خاطر-

نشان کرده‌ایم و آن‌ها هم باید خوب دانسته‌باشندکه حسن ظن ما و التفات ما نسبت به علماء تا چه درجه است . حالا هم در مقابل شفاعت شما و استدعای علماء تبریز مقرر فرمودیم مشیرالدوله وزیر امور خارجه به قم برود و علمای عظام را محترماً معاودت بدهد. البته شما هم این مرحمت شاهانه را به آن‌ها ابلاغ و آن‌ها را به مراحم کاملهٔ ملوکانه امیدوار خواهید داشت. باید همگی با کمال امیدواری مراجعت و مراحم شاهانه را نسبت به خود و علمای آذربایجان بدانندکه نیات مقدسهٔ ما همیشه به ترویج شرع مطاع و آسایش علمای عظام مصروف و معطوف بوده و هیچ وقت مراحم خودمان را دربارهٔ آنها دریغ نخواهیم فرمود .

مظفرالدین شاه

هفتم جمادی‌الثانیهٔ سنهٔ ۱۳۲۴

امروز جمعی از تجار با نواب و میرزایحیی‌خان منشی‌باشی سفارتخانه ، نشسته بعض مذاکرات محرمانه می‌نمایند .

روزدوشنبهٔ هشتم جمادی‌الاخری ۱۳۲۴ ــ امروز تمام بازارها بسته‌است ، شهرت گرفته‌است زنها خیال اجماع و بلوائی دارند . برای این‌که شوهران آنها مدتی است در سفارتخانه مانده‌اند و نیز شهرت گرفته‌است طایفهٔ قاجاریه خیال دارند به سفارتخانه آیند . تجار امروز پولی قسمت‌کردندکه اساتید هر صنفی قسمت‌کنند . روی شاگردهائی که عیال دارند ؛ که زنها و اطفال آنها بی مخارج نمانند و ازگرسنگی تلف نشوند و این مساوات و مواسات باعث اطمینان و امیدواری مردم گردید .

کمك یك زن ناشناس‌و
شایعهٔ عزل عین‌الدوله

یك نفر زن ناشناس آمد درب سفارتخانه و حاجی محمدتقی را طلب نمود و یك دسته اسکناس داد به او وگفت : این پول را خرج متحصنین‌کن . حاج محمد تقی پول را گرفت و آنچه‌کرد آن زن را بشناسد و بداند کی است و ازکجاست ، آن زن خود را معرفی ننمود و قبضی هم نگرفت . طرف عصر شهرت‌گرفت‌که عین‌الدوله از صدارت معزول گردید .

از قم هم خبر رسیدکه جمعیت آقایان زیاد شده‌اند . ازکرمانشاه پسر امام جمعهٔ کرمانشاه، از طرف اهالی‌کرمانشاه آمد به قم برای یاری آقایان(۱). از اصفهان هم جناب

۱ــ پسر امام جمعهٔ کرمانشاه وشیخ‌العراقین با آقایان تا طهران آمدند و متجاوز از یك ماه در طهران بودند ، از طرف دولت و ملت نهایت احترام از آن‌ها شد. پس از مدتی سالماً غانماً به وطن خود هر یك مراجعت نمودند .

آقا شیخ حسن‌شیخ‌العراقین که از متمولین اصفهان است از طرف علماء و اهالی اصفهان وارد قم شد و اظهار نمود: همهٔ اهل اصفهان عازمند بر حرکت و مرا فرستاده‌اند که‌کسب تکلیف نمایم و آنچه‌که بفرمائید اطاعت خواهدشد.

از تبریز تلگراف مخابره شد که مردم تبریز اجماع کرده‌اند، بعضی به سفارت انگلیس پناه برده و در قونسلخانهٔ انگلیس متحصن شده‌اند و بعضی مجلس ختم و فاتحه برای سادات و اشخاصی‌که در طهران کشته شده‌اند.

از خمسه و زنجان و رشت هم خبر رسید که مردم بلوا کرده‌اند برای این‌که علمای طهران را نفی از بلد کرده‌اند.

امروز صبح مدیر توپخانه سیف‌الدین‌میرزا که رفته‌بود قم و مأمور بود اگر آقایان از قم حرکت نمایند، آنها را گرفته و متفرق و هریك را به طرفی فرستند. با رئیس تلگرافخانهٔ قم‌که اسمش و لقبش لسان‌الممالك است، خدمت‌آقایان رسیده و تلگراف عزل اتابك را خدمت‌آقایان ارائه داد.

از امروز تلگرافات از اطراف به آقایان می‌رسد زیرا که تا به امروز اتابك حکم کرده‌بود تلگرافاتی‌که مخابره می‌شود نرسانند.

عزل عین‌الدوله ونصب مشیرالدوله

روز سه‌شنبه‌نهم جمادی‌الاخری ۱۳۲۴- دراین روز اخبار موحشه از بلدان و شهرها رسید (۱) بنده نگارنده یك شب نزد نایب‌السلطنه بودم و اظهار خدمت خود را می‌نمود. فرمود در عزل عین‌الدوله اگرمن سعی نکرده‌بودم، اعلیحضرت اورا عزل نمی‌فرمود. از اصرار من عین‌الدوله استعفاء نمود.

باری نایب‌السلطنه‌برحسب مرسوم استعفاء نامه عین‌الدوله را برد خدمت اعلیحضرت

۱ــ نایب‌السلطنه مجبور گردید مطالب را به شاه عرض‌کرد. سایرابناء سلطنت نیز اخبار را عرض‌کردند، لذا شاه متغیر گردید اتابك را معزول‌کردند.

نایب‌السلطنه شاهزاده‌کامران میرزا برادر اعلیحضرت مظفرالــدین شاه، از طـرف اعلیحضرت همایونی به شاهزاده اتابك گفت: جناب اتابك خوب است از صدارت استعفا دهید استعفانامهٔ خود را بنویسید و از اعلیحضرت استدعاکنید استعفای شما را قبول فرمایند.

عین‌الدوله جواب داد: من تقصیری برخود نمی‌بینم و از منصب خود و شغل خـویش استعفا نمی‌کنم. شاهزاده نایب‌السلطنه‌گفت بس است مگرخیال دارید تخم قاجاریه را اززمین براندازید؟ مگر از شهرخبر ندارید؟یك ساعت دیگرتامل جایز نیست.عین‌الدوله خواهی‌نخواهی استعفای خود را نوشت.

خود مؤلف درحاشیه چنین نوشته‌است:

«شاه مرحوم هیچ متغیرنمی‌شد. عین‌الدوله خودش استعفا داد وخودش دست مشیرالدوله راگرفته تقدیم شاه‌کرده‌بود.»

شاه و شاه استعفاء عین‌الدوله را قبول فرموده، عین‌الدوله پای شاه را بوسیده و به طرف ده خود مبارك‌آباد حرکت نمود .

نایب‌السلطنه برحسب حکم اعلیحضرت مظفرالدین‌شاه وزراء را احضار کرد. مشیر-الدوله که وزیر امور خارجه بود رئیس‌الوزراء گردید. عضدالملك با حاج‌نظام‌الدوله مأمور شدند که روانه قم شوند ، برای معاودت دادن آقایان . لکن بازارها هنوز بسته‌است ، مردم همگی در سفارتخانه جمع می‌باشند می‌گویند: تا عدالت‌خانه مفتوح و منعقد نگردد ما از این‌جا حرکت نمی‌کنیم .

روزچهارشنبه دهم جمادی‌الاخری‌سال۱۳۲۴هجری ـ در این روز بازارها بسته و تعطیل عمومی است. شاگردان مدارس نیز در سفارتخانه چادر زدند. از هرصنفی بلا استثناء حتی پستخانه وتلگرافخانه نماینده در سفارتخانه چادر زدند .

امروز شخصی سوار قاطر بود وارد سفارتخانه شد و گفت: مردم مژده دهید که عین-الدوله معزول گردید. نزدیك بود مردم ازخوشحالی متفرق شوند که عقلا واجزاء سفارتخانه اورا دور کردند و از سفارتخانه بیرون کردند و گفتند: مقصود ما عزل عین‌الدوله نبود خواه عین‌الدوله معزول باشد خواه منصوب، چه ربطی به ما دارد که عزل شده‌است .

باری منصب صدارت را دادند به مشیرالدوله و این مشیرالدوله از اهالی ناین است. که بین یزد و قم واقع است و در سی‌سال قبل منشی نظام‌السلطنه بود و مواجب او درماه سه تومان بود و این صدراعظم اگرچه شخص با علمی نیست، لکن اورا دو پسر است که عالم وتربیت شده می‌باشند . یکی مشیرالملك است که وزیر مختار ایران در روسیه بود ، از حیث علم و تربیت بدنیست. اگربتواند تصرفی درکار پدرش بکند کاری از پیش خواهد رفت و الا کار خراب‌تر خواهدشد .

یکی دیگر از پسرهایش مؤتمن‌الملك است که این جوان هم با علم و با تربیت است.

از این دو جوان که یکی به سن بیست و دوسه سال است و دیگری به سن بیست و نوزده امیدی هست، چه هردو در مدارس جدید تحصیل کرده‌اند .

امروز متحصنین تلگرافی به علماء و مهاجرین مخابره‌کردند و به‌آنها رسانیدند که بدون اجراء مقاصد و اشاره ما مراجعت نکنید و فریب نخورید جوابی که رسید از این قرار است .

تلگراف مهاجرین به متحصنین سفارت

به توسط جناب شارژدافر انگلیس. به عموم علماء و تجار وکسبه، متحصنین سفارت . در جواب تلگراف شما اطلاع می‌دهم که‌آسوده خاطر باشید. ما فریب نمی‌خوریم آنچه شنیده‌اید و می‌شنوید دروغ و ساختگی است . تا مقصود به عمل نیاید و تأمین از طرف سفارت انگلیس و اطمینان به من ندهند حرکت نخواهم

کرد. به جای خود آسوده بمانید. بیش از این نمی‌گویم خواهش دارم این مطلب را فوراً به تجار وکسبه برسانید.

امضاء سید عبدالله

از قم خبر رسیدکه دولت با علماء اعلام در گفتگوی تلگرافی می‌باشدکه ما بعض از آن تلگرافات را در این‌جا درج می‌نمائیم.

عضدالملك هم‌آقایان را مانع از رفتن به عتبات گردید وآنچه لازم بود تلگراف کرد. معین‌حضورکه از اجزاء انجمن مخفی بود و در سفارت‌خانه بود، امروز رفت در مبارك‌آباد که بداند عزل عین‌الدوله به واقعی است و یا دروغ و غیرواقع است. پس از ورود به مبارك‌آباد دیدکه جز حاج مشیرلشکر و امیرخان سردار، برادر زادهٔ عین‌الدوله و اعظام‌الممالك احدی اطرافش نیست. پس از ملاقات، عین‌الدوله روکرد به معین‌حضور و گفت: معین‌حضور برای چه‌آمدی این‌جا مگرنمی‌دانی من ازکار افتاده‌ام.

معین حضورگفت: در زمان صدارت مرا تمام‌کردی و هستی مرا گرفتی، آمده‌ام‌که دوکلمه نوشته به من بدهی‌که من سندی در دست داشته باشم. عین‌الدوله‌گفت: من چیزی نمی‌نویسم دیگر از شر من خلاص شدید، بروید نزد رئیس‌الوزراء وآنچه می‌خواهید از او بخواهید و بگیرید. معین‌حضورگفت: امیدوارم چنان‌که مرا تمام کردی خداوند تو را تمام کند و من دیگر آرزوئی ندارم و خداوند دعای مرا مستجاب‌کرد و مرا و امثال مرا از شر تو خلاص نمود.

اعظام‌الممالك‌گفت: جناب معین‌حضور امروزآمدی‌که حضرت والا را شماتت‌کنی؟ معین‌حضورگفت: من‌آمده‌ام که اتمام حجت‌کنم‌که حضرت والا شاید متنبه و متذکر شود.

باری معین‌حضور یقین‌کردکه عین‌الدوله از صدارت خلع شده‌است و آنچه هم‌که لازم بودگفت و مراجعت نمود و خبر به اشخاص متحصنین رسانید و مردم بطور یقین و جزم دانستندکه از شر عین‌الدوله خلاص شدند.

روز پنجشنبهٔ یازدهم جمادی‌الاخری سنهٔ ۱۳۲۴ هجری ـ در این روز بازارها و سراها بسته‌است. مردم درسفارتخانه ازدحام‌کرده‌اند. مفتاح‌الدوله؛ پسر مفتاح‌الملك، از طرف دولت حامل دستخطی‌گردیدکه برود به قم.

مشهور است‌که سردار افخم مأمور است‌که از اتابك نگهداری کند تا حساب او را بخواهند.

مشیرالدوله هنوز در صدارتش‌کاری نکرده‌است.

تلگرافی از محبس‌کلات از طرف آقا میرزاآقای‌اصفهانی به عنوان جناب حاج میرزا‌یحیی دولت‌آبادی رسید به این مضمون:

دیدی‌که خون ناحق پروانه شمع را چندان امان ندادکه شب را سحرکند

حضورحضرت اشرف رئیس الوزراء آقای مشیرالدوله سلام میرسانم . مشارالیه تلگراف را به مشیرالدوله ارائه داده مشیرالدوله گفت : از اعلیحضرت شاهنشاه استدعا میکنم که محبوسین را مرخص نمایند .

شهرت گرفته‌است که تلگراف کرده‌اند اشخاصی که تبعید شده‌بودند مراجعت نمایند و سعدالدوله و سعیدالسلطنه هم که تبعید و نفی از طهران شده‌اند معاودت کنند و هم نظام‌السلطان و معتمدخاقان که از تبعید شدگان بودند به وطن خود برگردند . اگرچه معتمد خاقان در قم و نظام‌السلطان در مازندران حکومت و ریاست داشتند و به اعلیحضرت مظفر‌الدین‌شاه خادم بودند ولی نسبت به عین‌الدوله نهایت عداوت را اظهار میکردند ، خصوص نظام‌السلطان که در مجالس سرّی ،سر و سرّی داشت. چنانچه در شرح حالات ایشان خواهد آمد .

جناب حاج نظام‌الدوله و جناب مستشارالملك مأمور شدندکه معجلاً روانه قم شوند و از آقایان نگهداری و پذیرائی کنند، تا جناب عضدالملك که از طرف اعلیحضرت مأمور معاودت دادن آقایان میباشد حرکت کنند و وارد قم شوند. اول خبری که از عزل عین‌الدوله به‌آقایان رسید به توسط لسان‌الممالك رئیس تلگرافخانهٔ قم بود. ولی اول تلگرافی که از طهران به‌آقایان رسید تلگراف آقا شیخ محمود ملای زرگنده بودکه در شب جمعه دوازدهم مخابره‌کرد و ما بعض از تلگرافات راکه دست‌آوردیم متدرجاً درج مینمائیم .

تلگراف آقا شیخ محمود از طهران به قم به آقایان مهاجرین

حضور مبارك حضرت آقای حاج میرزا سید محمد مجتهد و سایر حجج اسلامیه دامت برکاتهم- از سفارت روس اخبار رسید به ملاحظهٔ احترام آقایان و رعایت ملت ، شاهزاده اتابك خلع شد .   (شیخ محمود زنجانی ملای زرگنده)

تلگراف نظام‌الدوله به آقایان مهاجرین

حضور مبارك حضرت مستطاب ملاذالانام ، اسلامیان پناه ، آقا سید محمد مجتهد دامت برکاته- پیغام دیروز بنده به عرض رسیده ، محض خدمت به شریعت مطهره آنچه لازمهٔ دولتخواهی‌بود . به عرض خاکپای جواهرآسای اعلیحضرت قدر قدرت شاهنشاهی ارواحنا فداه رسانیده، از جائی‌که خاطر مهر مظاهرملوکانه همیشه مصروف ترویج شرع مقدس وآسودگی مردم است، نسبت به اهالی مملکت وآقایان کمال مرحمت را مبذول فرمودند. خود بنده عازم قم هستم بدون این‌که تا حال به زیارت حضرت عالی مشرف شده‌باشم. فدویت و ارادت غایبانهٔ خالصانه داشته‌ام باید حضرت عالی توجه‌کاملی فرموده بنده را بدون شناسائی درفدویت خودتان مستدام دارید .   (نظام‌الدوله)

روز جمعه ۱۲ جمادی‌الاخری ۱۳۲۴ ـ در این روز دکاکین عموماً بسته‌است دم سفارتخانه تهیهٔ چراغان شب مولود شاه را می‌بینند. وضع سفارتخانه امروز از هرروز منظم‌تر و جمعیت بیشتر می‌باشد. امیرخان سردار، متقبل شده‌است که با عین‌الدوله برود به مشهد مقدس، یعنی در یکی از دهات خودش که در نزدیکی مشهد واقع است و موسوم به فریدان و تهیه حرکت را دیده ، که خیلی محترم حرکت کند .

به قم هم تلگراف مخابره شده‌است وتلگرافات سابقه را که قدغن بود نرسانند امروز رسانیده‌اند که ما صورت بعضی را دست آورده و درج می‌نمائیم. لکن یك تلگرافی از شعاع‌السلطنه پسرشاه مخابره شده‌است به عنوان آقا سید علاءالدین دامادآقای بهبهانی که صورتش از این قرار است :

تلگراف شعاع السلطنه به قم

جناب مستطاب آقا سید عـلاءالدین . تلگراف شما رسید از مندرجات آن عوض آن که خوشوقت شوم ملول شدم. نمی‌دانم ملتفت هستید و می‌دانید که خاتم‌انبیاء روگردان. باکمال افسوس نگاه به حالت حالیه خود نموده کلمهٔ، ما اوذی نبی مثل ما اوذیت را وقتی حکایت از دشمنان خود فرموده، حالا به ذراری خود خطاب فرموده و تکرار می‌فرماید: این چه حالت است؟ برای خرابی این دین و آئین شرع و این مشت مسلمان به چـه اندازه حاضر هستید و چه خواهید گفت؟ بـه جد مطهرمقدس‌خودتـان خواهید فرمود یا رسول‌الله بـه‌جهت حفظ و رعایت ظاهریه و حقوق دنیویه خارج شدیم و یك مشت جاهل را ول‌کردیم که هر نوع استبذال و خفت که ممکن بود به این شرع و به این‌آئین واردآوردند. دیدیم و شنیدیم کـه محمدی متوسل به مسیحی شد . به جهت رعایت حقوق خودمان راضی شدیم بلکه تحسین‌کردیم و تشجیع نمودیم، خوب است، عرض بکنید ای حجج‌اسلامیه اگر اسلام باشد شما حجت‌آن خواهید بود و الا خارج . حجت و دلیل لازم ندارند هنوز آن وقت نرسیده‌است که برحسب تکلیف شرعی خود را مکلف دینیه بدانید که فوراً برخاسته بیائید این مفاسد را بخوابانید. بیش از این راضی به خجالت رسول‌الله نشوید. تشریف ببرید کربلا به‌بینیم علماء اعلام‌آن زاویهٔ مقدسه راضی خواهندبودکه شما شهری را به این حالت بگذارید، بیرون بروید .

تا این‌جا عرض به‌آقایان بود. حال به خود شما که سید علاءالدین هستید، می‌گویم . من تو را آدم وطن پرست می‌دانستم این چه بی غیرتی است که تحمل می‌کنی؟ این ننگ را به‌کجا می‌بری؟ که فرنگی از ترس طلبه بیرون نمی‌آمد . حالا سید و طلبه به خانه فرنگی برود. در صورتی‌که قطعی و یقین است که اگر یك سال هم بمانند گشایشی ازاین جهت برای‌آنها نخواهد بود. نزدیك است بکلی

رشتهٔ اعتقاد و الفت من از شخص شما بریده شود و البته یقین دارم آقایان ملتفت نیستند و شما هم نمی‌گوئید اگر مسلمانی یك عرق و حمیت دارد هرقدر آن بی حس و لجوج باشد، باز در این موقع نمی‌تواند خود داری کند . منتظر جواب حجج آن‌جا هستم .

الساعه که صبح جمعه می‌باشد ، جناب سید مطهرالدین را دیدم، عصری با آقای شرفه حرکت کرده خواهند آمد . شخص دیگری هم که از محترمین و طرف وثوق است باید رسیده باشد . باید حضرت حجةالاسلام آقای آقاسید عبدالله و شما ازدوستی من صرف نظر نکنید و با این که یك‌جو عرق مسلمانی شما و دینداری به جوش آمده اقدامات سریع نکنید،منتظر جواب هستم ولی! نه جواب سر بالائی.

کهریزك (ملك منصور)

تلگراف مشیرالدوله رئیس الوزراء به‌آقایان

خدمت ذیشرافت جناب مستطاب شریعتمدار حجةالاسلام آقای‌آقا سید محمد مجتهد سلمه‌الله‌تعالی ــ چون استعفای حضرت مستطاب اشرف ارفع افخم والا شاهزاده اتابك اعظم دام‌اجلاله ، در خاکپای جواهرآسای همایونی روحنا فداه موقع قبول یافت و حسب‌الامراقدس اعلی خدمات مقررهٔ دولتی به ارادتمند محول گردیده‌است ، برای جلب تأئیدات مأموله خود استعلام سلامت حالات خدمت جناب مستطاب عالی را وسیله سعادت ابدی داده ، ضمناً زحمت می‌دهد که برای ابلاغ مقررات علیه همایون و تجلیل مقررهٔ که برای مزید امیدواری و معاودت داده و به مراحم فوق‌العادهٔ ملوکانه امیدوار سازند و امیدوارم مخلص هم این موقع را برای ظهور ارادت قلبی مغتنم شمرده به درك ملاقات موفق و از مژدهٔ سلامت حالات مسرورم فرمائید .

(مشیرالدوله)

دستخط تلگرافی اعلیحضرت اقدس ـ مظفرالدین شاه قاجار به‌عنوان مهاجرین

جنابان مستطابان شریعتمدارن، علماء اعلام دارالخلافه سلمهم‌الله‌تعالی. چون به اقتضای حسن‌ظن که همیشه نسبت به عموم علماء اعلام داشته‌ایم. همه وقت‌آن‌ها را دعاگوی دوام دولت اسلام و خیرخواه شخص خودمان می‌دانیم. و در این مدت که پاره‌ای حوادث ، جنابان شما را ، از مرکز سلطنت مهجور ساخته‌بود . این مسافرت و مهاجرت شما را خیلی برخودمان ناگوار می‌دیدیم و به علاوه در این اشتداد گرما و عدم اقتضای فصل و موسم ، بیش از این دوری از مرکز سلطنت مقتضی نبود.این دستخط را مزید بر ابلاغات شفاهیه فرمودیم که همهٔ شماها مراحم قلبیه ملوکانه را بیش ازپیش نسبت به خودتان شامل دانید و عرایض خیرخواهانهٔ

خودتان را همه وقت در حضور ملوکانه مسموع و مقبول شمارید، مخصوصاً محض تکمیل مراحم شاهانه نسبت به جنابان شما. مثل جناب مستطاب اجل عضدالملك، نوکر محترمی راکه از اولین رجال محترم دولت و طرف اعلی درجهٔ وثوق و اعتماد خودمان است،مأمور می‌فرمائیم که جنابان شما را به مراحم شاهانه مستظهر و امیدوار داشته فرمایشات ما را حضوراً ابلاغ و شما را با تجلیل کامل معاودت بدهد : جناب معزی‌الیه هرچه بگوید عین فرمایشات ما است و هرچه ابلاغ کند در حکم این است که خودمان شفاهاً اظهار فرمودیم . در این صورت با ترتیباتی که شروع شده‌است ، باید همگی به عواطف شاهانه امیدوار و مطمئن باشید و بدانید که همه وقت رعایت تکریم و تجلیل علماء اعلام به اعلی درجه در حضور ملوکانهٔ ما منظور و آنها را خیرخواه حقیقی خودمان دانسته توقیر و احترامات آنها را همیشه بر خودمان واجب می‌شماریم و یقین داریم جنابان شما هم به اقتضای تکالیف شرعیه ،خودتان بیش از این طول زمان مسافرت را جایز ندانسته هرچه زودتر در معیت جناب معزی‌الیه معاودت خواهیدکرد . تا ما هم مراحم قلبیهٔ خودمان را کاملا در موقع شرفیابی مشهود و معلوم داریم .

۸ جمادی‌الثانیه ۱۳۲۴

عریضهٔ تلگرافی آقایان مهاجرین ازقم حضوراعلیحضرت مظفرالدین شاه

از آن جائی که خادمان شریعت مطهره و داعیان بقای دولت قاهره، بالقطع و الیقین می‌دانستیم که به جهت اختلال و اغتشاشات جاریه در امور مملکت از تجاوزات و تعدیات اولیاء امور و عدم اعتناء در اجراء احکام الهیه و اوامر شرعیه و اشاعهٔ فواحش و منهیات و ارتکاب محذورات دینیه ، در خاطر خطیر همایونی مکنون و مرکوز است که تأسیس مجمع و مجلس عدالت فرمائید که مظهرعدالت و مظهر رأفت پادشاهی نسبت به مملکت و رعیت و مورث رفع اختلال و قلع مادهٔ فساد درکلیهٔ امور دولت و ملت باشد. این است که از طرف دعاگویان نیز دو سال است استدعا و ابراز و اجراء این نیت مقدس از ساحت عتبهٔ سلطانیه شده و خاطر مقدس ملوکانه هم به صرافت طبع و اقتضای میل مبارك صلاح حال مملکت را منظور و امر به تشکیل آن فرمودید لکن تسلیات و ترتیبات خارجیه ، این استدعا را طوری جلوه داده و عرایض را طوری القاء و اظهار نموده‌که ترتیب این امر مقدس تاکنون معوق و معطل مانده. در این موقع که رأفت شاملهٔ ملوکانه و مراحم کاملهٔ خسروانه نسبت به عامهٔ رعایا در مقام بروز و شمول است، لازم دانستیم که این مقصد مهم اسلامی راکه به موجب اعلام کلمهٔ حقه و مزید قوت سلطنت اسلامیه و حفظ مملکت و رفع ایادی و نفوذ و منع تصرفات خارجیه

است . در عالم دولت خواهی و ملت دوستی و اسلام پرستی در این ورقه به عرض سدهٔ سنیهٔ ملوکانه رسانیده .حسب‌التکلیف والوظیفه قبول و اجراء مستدعیات بی غرضانهٔ خود را از حضور اقدس همایونی استدعا نمائیم .استدعای دولت خواهانهٔ جماعت دعاگویان و قاطبهٔ علماء اعلام و رعایای پادشاه اسلام این است ، که امر و اجازهٔ سنیهٔ ملوکانه صادرشود به تشکیل و تأسیس مجلس‌که اعضای آن مرکب باشد از جمعی از وزراء و امناء بزرك دولت‌که در امور مملکت با ربط و از اغراض نفسانی بری باشند و جمعی از تجار محترم‌که در صناعت و تجارت با اطلاع و از مصالح امور دولت و ملت مستحضرو برای مشاورت صالح باشند و چند نفر از منتخبین از علماء عاملین‌که بی غرض و با بصیرت باشند و جمعی از عقلاء وفضلاء و اشراف و اهل بصیرت و اطلاع و این مجلس عدالت مظفریه‌که مرکب از امناء پادشاه است ، در تحت نظارت و ریاست و فرمان فرمائی شخص شخیص پادشاه اسلام که پدر رئوف و خیرخواه است ، حاکم و ناظر بر تمام ادارات دولتی و مراتب انتظام و اصلاح امور مملکتی، از تعیین حدود و وظایف و تشخیص دستور وتکالیف تمام دوائر مملکت و اصلاح نواقص امور داخله و خارجه و مالیه وبلدیه و تعیین حدود و احکام اولیاء امور و ترتیب سایر شعب امور ملکیه و مهام خلیقه و منع ارتکاب منهیات و منکرات الهیه و امر بمعروف و واجبات شرعیه و ترتیب مقاولات و مقابلات و معاملات داخله با خارجه به میزان احکام شرعیه و تحریر فصول و ابواب و ترتیب‌کتابچه و اوراق آنها و به وسیلهٔ نظارت و اهتمام ومراقبت این مجلس مظفریه به تمام حدود و حقوق و تکالیف عموم طبقات رعیت معین و محفوظ احقاق حقوق ملهوفین و مجازات ظالمین و اصلاح امور مسلمین بر طبق قانون مقدس و احکام متقن شرع مطاع‌که قانون رسمی و سلطنتی مملکت است، معلوم و مجری شود . تمام افراد رعیت دانسته و می‌دانند که مکنونات و ارادات صمیمه و مقاصد و نیات مقدسه و توجهات خاطر معدلت مظاهر ملوکانه ، سالهای دراز است معطوف برترتیب این امر مشروع اسلامی‌بوده چنانچه فرمایشات و اوامر ملوکانه و نطقهای خسروانه در مواقع رسمیه و غیر رسمیه شاهد این مدعاست. حالا هم دعاگویان به متابعت و موافقت نیت مقدسهٔ ملوکانه ، تشکیل این مجلس را عاجلاً در روز معین استدعا می‌کنیم‌که انشاءالله تعالی به حسن نیت پادشاه اسلام پناه، این مجلس‌که مُظهرو مظهر عدالت شاهانه است ، به نظارت بر امور مملکت و اعمال مساوات بین طبقات رعیت در اجراء احکام مقدس اسلام اصلاح نواقص حالیه رفع اختلافات جاریه را نموده باعث مزید قوت و شوکت دولت و ملت وآبادی و اصلاح و حفظ حدود و ثغور مملکت و استحکام و دوام

سلطنت اسلامیه گردد و امیدواریم که محض مزید امیدواری عامهٔ رعایا تشکرات خالصانهٔ دولتخواهی خود را پس از زیارت فرمان مبارك به حکم رسمی دولتی و تشکیل مجلس و مجمع مظفری و تعیین اعضاء و تحریر کتابچه و نظامنامهٔ داخلهٔ آن شروع و به ترتیب این مشروع مقدس، در تحت قبهٔ مطهرهٔ حضرت فاطمهٔ معصومه سلام‌الله علیها به عرض حضور شاهنشاهی رسانیده و به عموم رعایای پادشاه اطلاع نمائیم و برحسب استظهارات رأفت‌آمیز پادشاهی، معاودت به دارالخلافه نموده تمام همم و اوقات و جد و جهد خود را صرف تدارك و جبران تعطیلات و توفیقات وارده که در این مدت، از روی اضطرار و ناچاری از رعایای مطیع پادشاه ناشی و صادر شده نموده، باکمال امیدواری واطمینان به معاضدت و معاونت عموم ملت و رعیت از این توجهات خاصهٔ پادشاهی به تقویت دولت و ملت و دعاگوئی ذات اقدس پادشاه اسلام اشتغال ورزیم .

ردّ دست خط شاه

روزشنبهٔ ۱۳ جمادی‌الاخری ۱۳۲۴هجری ــ دو ساعت از شب شنبهٔ دیشب گذشته ، میرزا حسین‌خان پسر کهتر مشیرالدوله، (صدراعظم) دستخطی‌آورد در سفارتخانهٔ انگلیس که مجلس را افتتاح می‌کنیم، اما در طهران فقط، نه در سایر بلدان ایران و در قضایا بعد از مشاورت اعضاء و حکم مجلس و تصدیق وزراء دربار اگر اعلیحضرت پادشاه ایران امضاء فرمود آن حکم اجراء خواهدشد و سمت رسمیت را حاصل خواهدنمود و الّا فلا بعبارهٔ اخری مجلس تابع ارادهٔ سلطانی باشد نه‌آن‌که شاه ملزم باشد به اجراء حکم مجلس. تجار وکسبه گفتند ما چنین مجلسی لازم نداریم . مجلس باید حاکم مطلق باشد و شعوبات‌آن در تمام بلدان و دهات و قری دایر باشد و چنانچه در قضیه‌ای مجلس حکم داد، باید اعلیحضرت آن حکم را حتماً امضاء و اجرا فرمایند .

امروز خبر رسیدکه دستخط را عوض کردند و تغییر دادند و دستخط صادر شده‌است که مجلس به تصویب و میل علماء اعلام تشکیل شود و صورت دستخط را برند به مطبعهٔ شاهنشاهی که طبع کنند و در تمام بلدان ایران منتشر سازند. و نیز ازقم خبر رسیدکه‌آقایان مراجعت نمی‌کنند . اصفهان و کاشان و دهات اطراف قم به هیجان‌آمده‌اند . تلگرافات بسیاری از شهرها به آقایان مخابره شد که ما در عنوان هر روزی بعض از آنها را درج می‌نمائیم .

تلگراف اعلیحضرت شاهنشاه به قم به عنوان مستشارالملك

مستشارالملك، تلگراف شما را وزیر دربار به نظر ما رسانید .از خدمات شماکمال خوشوقتی و رضایت داریم .شما فعلا همان جا بمانید تا عضدالملك هم

بیایند آقایان و علماء را بیاورید . از جانب ما احوال تمام آقایان و علماء را پرسیده و اظهار مرحمت ما را به یکایك ایشان برسانید .

(مظفرالدین شاه)

تلگراف از اصفهان به قم

حضور مبارك حجج اسلامیه دامت برکاته ـ اخبار به اختلاف مسموع، اسباب حیرت در تکلیف، حالات شریفه را اطلاع، تکلیف معلوم، از سلامتی شاکر گردد.

(شیخ جمال‌الدین اصفهانی)

از تبریز به قم

خدمت حضرت حجةالاسلام و المسلمین آقای آقاسید عبدالله مجتهد سلمه‌الله تعالی و برکاته ، از وقوع قضیهٔ هایله ، داعی و سایر علماء آذربایجان زیاده از حد متألم گشته و شریك مصیبت شما هستیم . ثلمةٌ فی‌الاسلام لایسُدها شیئ الی یوم القیمة . به قدر مقدور مشغول اقدامات لازمه هستیم . همهٔ اوقات تمامی حالات شریفهٔ خود و سایرآقایان را مرقوم فرمائید .

(مجتهد)

ایضاً ازتبریز

از تبریز به طهران به توسط حاج عبدالرزاق اسکوئی :

خدمت ذیشرافت جناب مستطاب شریعتمدار ملاذالانام مروج‌الاحکام ،آقای حاج‌سیدمحمدمجتهد دامت برکاته ، مدتی است از سلامت حالات میمنت اطلاع نداده‌اید. نگرانی خاطرحاصل است . محض رفع نگرانی سلامت مزاج بهاّج و احوالات اتفاقیه اعلام فرمائید .

(خادم شریعت عبدالکریم)

این تلگرافات را از طهران فرستادند به قم خدمت آقایان . از عتبات عالیات هم تلگرافات متعدده مخابره شدکه ما بعضی را درج نمودیم .

تلگراف مهاجرین به تبریز

خدمت جناب مستطاب حجةالاسلام ،آقای مجتهد دامت برکاته ، تلگراف تفقدآمیز زیارت ، از ملاطفت آقایان عظام تبریز متشکر و البته در این موقع بذل مجاهدات بر عموم علماء اعلام و اهل اسلام لازم ، داعی و سایرین حجج اسلامیه مهاجرین دربلدهٔ طیّبه نایب‌الزیارة و به تهیه مسافرت مشغولیم .

(سید عبدالله)

تلگراف از عتبات عالیات

حجج‌اسلام دامت برکاتهم . تلگراف اخبار موحش از طهران رسید موجب

پریشانی فوق‌العاده گردید . مطالب چیست؟ عاجلا اطلاع بدهید، تا اقدامات لازمه بنمائیم. (الاحقر عبدالله مازندرانی) (الاحقر محمدکاظم خراسانی)(حاج میرزا حسین نجل مرحوم حاج میرزا خلیل)

تلگراف از اصفهان

حضور محترم علماء و حجج‌اسلام دامت برکاتهم ، قلوب منکسرهٔ عموم مخلصین از تأسف خاطر محترم افسرده و غمگین است . برای اجراء مقاصد مقدسه به حضور مبارك حضرت بقیةالله ارواحنا فداه متوسلیم . تلگرافی هم به طهران شد. امید است جواب مساعد مرحمت شود. اکنون هم محض اظهارخلوص، و وداد و یك جهتی و اتحاد به عرض این مختصر مبادرت نموده هرگونه خدمتی و فرمایشی باشد اعلام فرمائید، برای‌همراهی و متابعت بانهایت امتنان و ارادت حاضر هستیم . (مسیح‌الموسوی) (ابراهیم‌الموسوی) (جمال‌الدین محمد هاشم) (محمد باقر طباطبائی) (ابوالحسن‌الطباطبائی) (علی‌الموسوی) .

ایضاً تلگراف از اصفهان

حضور مبارك حجج اسلام دام ظلهم ـ هشتم وارد شدم .حضرت‌آیةالله آقای نجفی دام ظله وآقای ثقةالاسلام چند روز است با سایر علماء اعلام تدارك حرکت دیده‌اند و عازم قم بودند و هستند. مدت مکث حجج اسلام و تکلیف اعلام فرمائید.

(ملا علی اکبر)

این تلگراف را جناب آخوند ملا علی اکبر مجتهد قم که سفیر و داعی بود از طرف آقایان و رفته‌بود به اصفهان مخابره کرده‌است و این شخص از جمله علماء عاملین و مقدسین می‌باشد. بندهٔ نگارنده دردهسال قبل خدمتشان رسید صاحب ذوق و حرارت و قدسی به‌کمال است .

روز یکشنبهٔ ۱۴ جمادی‌الاخری ۱۳۲۴ هجری ـ در این روز دکاکین عموماً بسته و جمعیت سفارتخانه زیادتر از هر روز است از قم هم جمعی‌آمدند. از طرف‌آقایان مکتوبی به عنوان متحصنین رسیدکه مراجعت ما موقوف و منوط به افتتاح عدالتخانه و حرکت شما از سفارتخانه است، شهرت مراجعت ما بی مأخذ و بی اصل است .

پس از ورود عضدالملك به قم یك روز در خانه نشست که آقایان از او دیدن‌کنند . آقایان هم ملتفت شده اعتنائی به او نکردند و چند دفعه بین عضدالملك و آقایان سفراء یك دیگرآمد و شد کردند تا بالاخره با هم دوست و درست آمدند . از طهران هم متوالیاً تلگراف به عضدالملك می‌شود و اصرار در حرکت‌آقایان می کند .

دستخط تلگرافی اعلیحضرت مظفرالدین شاه قاجار به عنوان عضدالملك

جناب عضدالملك. عریضهٔ تلگرافی شما رسید، از سلامتی شما خوشوقت شدم

و بحمدالله حال خودمان هم خوب است . البته مراحم ما را هم به طوری که فرموده‌ایم به علماء اعلام ابلاغ داشته‌اید. باز هم از جانب ما به جنابان مستطابان آقاسید عبدالله و آقای آقاسید محمد وحاج شیخ فضل‌الله احوالپرسی کنید و بگوئید با این گرمی هوا بیشتر از این طول اقامت شما در قم ابداً مقتضی نیست ، کمال مرحمت نسبت به آنها داشته و داریم، چرا باید در حرکت خودشان تأخیر بکنند؟ هر عرضی دارند بیایند حضوراً به ما عرض کنند، عرایض آنها را قبول می‌فرمائیم وکمال مرحمت را نسبت به آنها خواهیم فرمود. البته آنها را به مراحم ما خیلی امیدوار بکنید . یك فقره فرمایش هم به جناب اشرف صدراعظم (مشیرالدوله) فرموده‌ایم ابلاغ می کنند شما هم از سلامت خودتان و حالات علماء عظام تلگرافاً به عرض برسانید. البته آقایان را برای فردا حرکت بدهید، می‌خواهید خودتان حضوراً به عرایض آنها برسید در این صورت بیش از این ماندن آنها مقتضی نیست ما که مکرر قول داده‌ایم که کمال همراهی و مرحمت را نسبت به آنها می کنیم.

(درشب ۱۳ جمادی‌الثانیه ۱۳۲۴)

شب گذشته که شب مولود شاه بود چون بازارها بسته‌بود مردم دم سفارت و خیابان علاءالدوله را چراغان کردند .

امروز باز از طرف سفارتخانه جمعی رفتند نزد مشیرالدوله و پاره‌ای مذاکرات نمودند. دستخطی از اعلیحضرت صادر گردید که خطاب به مشیرالدوله است و عین دستخط را مخابره نمودند به قم و صورتی هم برای رؤساء متحصنین فرستادند .

دستخط اعلیحضرت شاهنشاه مظفرالدین شاه به صدراعظم مشیرالدوله
که درذیل تلگراف به قم مخابره شده است . به‌تاریخ ۱۴ جمادی‌اخرای

خدمت ذیشوکت حضرت مستطاب اجل اکرم افخم عالی آقای عضدالملك دام اجلاله‌العالی ـ چون خاطر خطیر اقدس ملوکانه ارواحنا فداه جدّاً مصروف آایش رعایا و امنیت و ترقی بلاد و مملکت محروسهٔ خود است ، به میمنت عید مولود شاهنشاهی ، چنین ارادهٔ ملیه شرف صدور یافت که به تشکیل مجلس ملی آسایش و امنیت را مبنای مستحکمی مقرر فرمایند و بدین لحاظ دستخط مبارك از ناحیهٔ مقدسهٔ خسروانه صادر شدکه عیناً آن را اینك در همین تلگراف مندرج می‌دارد :

دستخط

جناب اشرف صدراعظم ، ازآن‌جائی‌که حضرت باری تعالی جل شأنه سر رشتهٔ ترقی و سعادت مملکت محروسهٔ ایران را به‌کف‌کفایت ما سپرده و شخص همایون ما را حافظ حقوق قاطبهٔ اهالی و رعایای صدیق خودمان قرار داده،در این

موقع که رأی همایون ملوکانهٔ ما بدان تعلق گرفته که برای رفاهیت و آسودگی قاطبهٔ اهالی ایران و تأیید مبانی دولت اصلاحات مقتضیه به مرور در دوایر دولتی و مملکت به موقع اجراء گذارده‌شود . چنان مصمم شدیم‌که مجلسی از منتخبین شاهزادگان و علماء و قاجاریه و اعیان و اشراف و ملاکین و تجار و اصناف و منتخبات طبقات مرقومه ، در دارالخلافهٔ طهران تشکیل و تنظیم شود ،که در موارد لازمه در مهام امور دولتی و مملکتی و مصالح عامه مشاوره و مداقهٔ لازمه را بعمل آورده و به هیئت وزرای ما در اصلاحاتی که برای سعادت و خوشبختی ایران خواهد شد اعانت وکمك لازم را بنمایند. درکمال امنیت و اطمینان، عقاید خودشان را در خیر دولت و ملت و مصالح عامه و احتیاجات مهمهٔ قاطبهٔ اهالی مملکت به توسط شخص اول دولت به عرض برسانند،که به صحهٔ مبارکه موشح و به موقع اجراء گذارده‌شود . بدیهی است که به موجب این دستخط مبارك نظامنامه و ترتیبات این مجلس و اسباب و لوازم تشکیل آن را مرتب و مهیا خواهیم نمود ،که بعون‌الله تعالی این مجلس افتتاح و به اصلاحات لازمه شروع شود و نیز مقرر می‌فرمائیم که سواد دستخط مبارك را اعلان و اعلام نمائیدکه تا قاطبهٔ اهالی از نیات حسنهٔ ماکه تماماً راجع به ترقی دولت و ملت ایران است کما ینبغی مطلع و مرفه‌الحال مشغول دعاگوئی باشند .

(در قصر صاحبقرانیه به‌تاریخ چهاردهم جمادی‌الاخری ۱۳۲۴ در سال یازدهم سلطنت ما)
(مظفرالدین شاه) .

بعد از استحضار برمراتب این دستخط مبارك و اطلاع به بذل این عنایت‌کاملهٔ شاهنشاهی‌که از مآثر این عهد مظفّری‌است، خدمت جنابان مستطابان آقایان عظام حجج‌الاسلام دامت برکاتهم تفصیل را اشعار و مدلول دستخط مبارك را ابلاغ فرموده، خاطر محترمشان را متذکر خواهیدفرمود که بیش از این غیبت حجج اسلامیه شایسته نیست. هر چه زودتر تشریف فرمای دارالخلافه شوندکه به مدد نیات عالیه و همت انفاس قدسیهٔ ایشان مذاکرات مجلس بر نظام باشد و تشکیل آن شده به حول و قوهٔ الهی هرچه زودتر به اجراء این ارادهٔ علیّه موفق گردیم و مسلم است که دیگر بعد از این مساعدت مبذوله از جانب سنی‌الجوانب ملوکانه یك ساعت تأخیر در ساعت حرکت آقایان عظام جایز نبوده و هر قدر زودتر عزیمت فرمایند برای آسایش و راحت بندگان خدا و رفع نگرانیهای مردم انسب و الزم است . که خیرالخیر ماکان عاجله . امیدوارم که در جواب این تلگراف بشارت زیارت حضرت‌عالی و حضرات عظام هر چه زودتر موجب مسرت و امتنان مخلص گردد، انشاءالله‌تعالی . (مشیرالدوله) .

تلگراف مشیرالدوله صدراعظم دام اقباله به آقایان مهاجرین دامت برکاتهم

خدمت ذیسعادت جناب مستطابان شریعتمداران ، آقایان عظام حضرات حجج اسلامیه دامت برکاتهم . امیدوارم وجود مقدس شریعتمداران عالی در حفظ الهی قرین به‌عافیت و استقامت بوده و مکروهی به خاطر گرامی ازهیچ بابت ملالی نباشد. تلگرافی حسب‌الامراقدس اعلی، ارواحنا فداه ، خدمت ذیشوکت حضرت مستطاب‌اجل‌اکرم افخم‌آقای عضدالملك ، دام‌اجلاله‌العالی زحمت داده‌ام که از ملاحظهٔ آقایان عظام متّع‌الله المسلمین بطول بقائهم خواهندگذرانید . و تصدیق خواهند فرمود که تا چه درجه ذات مقدس ملوکانه ارواحنا فداه، ساعی در ترقی ملك وملت وتوجه آسایش ورفاه است وتاچه اندازه مایل‌است براین‌که مستدعیات حقهٔ رعایای خود را درنظر عنایت بود ، محض رعایت مقرر فرمودند . پس در این صورت بدیهی است که آقایان و حجج اسلام دامت افاضاتهم نیز بـه اقتضای خیرخواهی تدارك خدمت‌گزاری این عنایت خاص خسروانه روحنا فداه را به عمل آورده ، چون موکب ملوکانه برای این که به تجویز اطباء باید در هوای ملایم چند روزی مداوت فرمایند ، روز بیستم به اوشان تپه ده روزه تشریف فرما خواهندبود ، و اقدام وشروع به این امرخطیرهم‌که امروز برعهدهٔ اولیای دولت و ملت مسلم‌گردیده‌است ، از محذور تأخیر باید مصون باشد. میل ملوکانه آن است که آقایان عظام ، دامت برکاتهم ، بزودی که ممکن است به دارالخلافـه معاودت فرمایندکه به مقدمات این خدمت بزرگ مبادرت شده و به فضل خدا و توجهات سایهٔ خداوند و انفاس قدسیهٔ اولیای شرع شریعت و همت کافّهٔ اولیای دولت علّیه به حسن تشکیل وتنظیم مرتب‌آید . امیدوارم‌که انشاءالله تعالی تأخیر درحرکت را پس‌ازاین تکالیف شرعیهٔ خود خارج وبرای‌کمك اولیای دولت علّیه درخدمت دولت و ملت تعجیل‌فرمایند .

(مشیرالدوله)

روز دوشنبهٔ ۱۵ جمادی الاخری ۱۳۲۴ هجری ـ در این روز نیز بازارها و سراها بسته و مردم در سفارتخانه می‌باشند . طرف صبح اعلانی به در و دیوار سفارت و خیابانها و کوچه‌ها چسبیده‌شد . لکن مردم قبول نکرده و اعلان مطبوعه را پاره کردند و آنچه که ممکن بود ازدر ودیوارکندند . ما صورت‌آن را نوشته ودرج تاریخ خود نموده .

سواد دستخط اعلیحضرت شاهنشاه خلدالله ملکه

مظفرالدین شاه که به در و دیوار چسبانیده شده‌بود و مردم آنها را کندند

جناب اشرف صدراعظم ، از آن جائی که حضرت باری تعالی جلّ شأنه ، سررشتهٔ ترقی و سعادت ممالك محروسهٔ ایران را به کف با کفایت ما سپرده و

شخص همایون ما را حافظ حقوق قاطبهٔ اهالی ایران و رعایای صدیق خودمان قرار داده ، لهذا در این موقع که رأی همایون ملوکانهٔ مابدان تعلق گرفته که برای رفاهیت و آسودگی قاطبهٔ اهالی ایران وتشیید وتأیید مبانی دولت،اصلاحات مقتضیه به مرور در دوایر دولتی و مملکتی به موقع اجراء گذارده‌شود ، چنان مصمم‌شدیم که مجلسی ازمنتخبین‌شاهزادگان وعلماء وقاجاریه و اعیان و اشراف و ملاکین وتجار واصناف به‌انتخاب طبقات مرقومه ، در دارالخلافهٔ طهران تشکیل وتنظیم شود که درموارد لازمه در مهام امور دولتی و مملکتی و مصالح عامه مشاوره ومداقهٔ لازمه را به عمل‌آورده وبه هیئت وزرای ما در اصلاحاتی‌که برای سعادت وخوشبختی ایران خواهدشد اعانت وکمك لازم را بنمایند . و درکمال امنیت و اطمینان عقاید خودشان را درخیر دولت و ملت و مصالح عامه و احتیاجات مهمهٔ قاطبهٔ اهالی مملکت به توسط شخص اول دولت به عرض برسانند ، که به صحهٔ مبارکه موشح و به موقع اجرا گذارده‌شود (۱) بدیهی است‌که به موجب این دستخط مبارك نظامنامه وترتیبات این مجلس و اسباب ولوازم تشکیل‌آن را مرتب و مهیا خواهیدنمود که بعون‌الله تعالی این مجلس افتتاح و به اصلاحات لازمه شروع شود و نیز مقرر می‌فرمائیم که سواد دستخط مبارك را اعلان و اعلام نمائید که تاقاطبهٔ اهالی ازنیات حسنهٔ ما که تماماً راجع به ترقی دولت و ملت ایران است ، کماینبغی مطلع و مرفه‌الحال مشغول دعا گوئی باشند . در قصرصاحب‌ـ قرانیه به تاریخ ۱۴شهرجمادی‌الاخره ۱۳۲۴ درسال یازدهم سلطنت ما (این‌سواد مطابق با اصل دستخط مبارك بندگان اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاهی روحنافداه است) . (مشیرالدوله)

(درمطبعهٔ مبارکهٔ شاهنشاهی روحنا فداه به طبع رسید) (۲)

۱ـ به موقع‌اجری لفظی است مرکب ازمضاف‌که لفظ‌به موقع باشد و از مضاف الیه که لفظ اجری است، یعنی به مقام اجراء . ولی مردم عوام معنی‌آن را نفهمیده و گفتند: یعنی در موقعی و محلی‌که ما صلاح دانیم ؛ و شاید دولتیان صلاح ندانند و به این جهت و جهات دیگر اکثریت آراء با عوام شد و این دستخط را قبول نکردند . به چندجهت : یکی لفظ موقع‌یعنی هروقت که موقع باشد، خواص هم به واسطهٔ آن‌که شاید یك زمانی همین جزئی،کلی شود و بهانه دست مستبدین افتد ، متابعت عوام را نمودند. دویم آن که بازتوسط شخص اول درکاراست. ثالثاً آن که شاید بعد از این،این دستخط هم مانند دستخطهای سابق گردد و ایفاء به مضمون آن نکنند ، بلکه باید وزیر مختار انگلیس ضمانت اجراء آن را بنماید . چه دستخط اولی که در حضرت عبدالعظیم داده‌شد از این معتبرتر بود وکسی آن را اجراء نداشت .

۲ـ همین دستخط را جناب صدراعظم مشیرالدوله درطی و تلو تلگراف خویش به آقایان مهاجرین مخابره‌نمودکه ما درعنوان روزیك شنبه۱۴ دراین تاریخ خود درج‌نمودیم.

ازطرف تجار پولی تهیه شدکه برای‌آقایان بفرستند .

تلگراف ازطهران به قم

حضور سرکار حجةالاسلام آقـای آقاسید محمد مجتهد طباطبائی سلمه‌الله تعالی- ازبرکات انفاس قدسیه اسباب آسایش حاضر و امیدوارم منتهی به نتایج خیریه شود . سلامت وجود مبارك را بشارت فرمائیدکه مسرورشوم .

(ظهیرالاسلام)

این ظهیرالاسلام داماد شاه و برادر امام جمعه و مباشرورئیس مدرسهٔ سپهسالاراست. در اوایل تابه امروز باآقایان مخالف ومتابعت برادر بزرگترخود را می‌نمود. لکن امروز باآقایان همراه شده ودر ورودآقایان نیز استقبال نمود .

ایضاً ازطهران به قم

خدمت ذی سعادت جناب مستطاب بندگان آقای آقامیرزامحمد صادق‌رئیس مدظلّه . ازمژدهٔ سلامتی حضرت‌آقا وجنابعالی نهایت تشکر به عمل‌آمد. آقایان عظام را سلام عرض بکنید . منتظر اوامر مطاعه هستم . (نصرالله)

این تلگراف را حاج میرزانصرالله ملك‌المتکلمین به عنوان جناب‌آقامیرزا محمدـ صادق رئیس مدرسهٔ اسلام ، پسردویم آقای طباطبائی مخابره نموده‌است . (آقامیرزا محمدـ صادق مدیر روزنامهٔ مجلس است) .

ازاصفهان به قم

حجج اسلام مهاجرین الی دارالسلام، برکافهٔ مسلمین همراهی این فرقه واجب است . امید است کوتاهی نشود . (محمد باقرالموسوی)

آقای سید باقرصاحب این تلگراف ، از علماء معتبر اصفهان است .

ایضاً از اصفهان

حضور مبارك حجج اسلام دامت برکاتهم ، چشم اسلام و اسلامیان روشن یریدون لیطفؤوا نورالله والله متم نوره. جناب شریعتمدار آقاشیخ علی‌اکبرسلمه‌الله تعالی سالم اشتغال به شرح حالات ذوات مقدس دارند . همه قسم حاضر بوده از قصد مبارك ایشان و احقر را مسرور فرمائید .

(حاج شیخ جمال‌الدین)

صاحب تلگراف فوق آقاجمال پسرآقای نجفی است و مراد از شیخ علی‌اکبر آخوند ملاعلی اکبر مجتهد قم است ،که از طرف آقایان داعی بود و از اصفهان مشغول دعوت بوده‌است .

ازکلات به قم

حضور مبارك بندگان حضرت‌آیة الله‌آقای‌آقاسید محمد رئیس حوزهٔ مقدسهٔ

اسلامیه ، مدّ ظله‌العالی ، در این موقع تبریکات خالصانهٔ خود را با احترامات فائقه تقدیم می‌نماید . (میرزاآقا)

صاحب این تلگراف آقامیرزا آقای مجاهد اصفهانی است که به حکم عین‌الدوله در کلات محبوس گردید و ازجمله منفیّین و مبعّدین از طهران است . این که می‌نویسد رئیس حوزهٔ مقدسهٔ اسلامیه، مقصود از حوزهٔ اسلامیهٔ انجمن اسلامیه است و این انجمن اول انجمن علنی است که درطهران تأسیس‌یافت وزمان تأسیس این‌انجمن ازسال۱۳۲۳ بود .

ایضاً ازکلات به قم

حضور حضرت آیةالله آقای آقاسید محمد مجتهد ، روحنافداه ، الحمدلله الذی اذهب عناالحزن ، کفی علمك عن‌المقال وکفی کرمك عن‌السؤال .
(اصحاب‌السجن مجدالاسلام ومیرزاآقا)

از بروجرد

حاج ملك‌المتکلمین : تلگراف تسلیت آمیز شما ، دوازدهم ملاحظه شد . سلام خالصانه را خدمت جنابان مستطابان قدوتی الانام و حجج اسلام ، آقای آقاسید عبدالله و آقای آقاسید محمد مجتهد ادام‌الله برکاتهم برسانید . حالا که به الهامات خاطرخطیر خسروانه مقصودی‌که درخیرخواهی عامه داشتند حاصل شد و این حرکت و مسافرت ادراك سعادت زیارتی هم فرمودند ، خوب است که آزردگی خاطر انور اقدس همایونی رانخواهند، به دارالخلافه مراجعت فرمایند. کمال تأسف را دارم‌که درآنجا حضور ندارم‌که در سعادت موافقت آن وجودهای محترم را تاطهران همراه می‌بردم . (سالارالدوله)

حاج ملك‌المتکلمین در این ایام به عزم سفرلرستان و رفتن نزد سالارالدوله حرکت نمود و در قم تلگرافی به سالارالدوله مخابره نمود . لذا سالارالدوله این تلگراف را به توسط او مخابره نمود .

ازشیرازبه قم

خدمت حجج اسلام وآقایان عظام و علماء مهاجرین از دارالخلافهٔ طهران دامت برکاتهم، روزگذشته به توسط آقایان آذربایجان، از اهانت وارده و ظلم واصله به‌آقایان دارالخلافه مطلع،چشم اسلامیان کوروگوش کر بادکه این واقعات را نشنویم. با این‌که هنوز خودگرفتار بلیهٔ عظیمهٔ وارده از ایالت هستیم به‌کار و اقدامات‌که تدارك این ظلم جدیده‌که برحسب تکلیف اسلامیت حاضرو مشغول هستیم ، خاطر محترم مطمئن باشد و به اعانت شریعت مستظهر باشید به شرطی‌که امروز متفرقه ثانیاً رخنه در اجراء مقاصد حقه نکنند. در اطلاع به وقایع‌کاملا استظهار از ناحیهٔ شریفه داریم. (ابراهیم‌الشریف) (یحیی امام جمعه) (سید غفار)

(حاج سید محمد علی) (میرزا محمد) (شیخ غفار) (سید محمد) (آقا محمد) (سید علی) (شیخ محمد رضا) (سایر علماء شیراز).

صاحبان این تلگراف علماء اعلام شیراز می‌باشند و ما سه نفر را می‌شناسیم. اول جناب حاج میرزا ابراهیم است که از معتبرین و فحول علماء اعلام است. دویم جناب حاج میرزا یحیی امام جمعهٔ شیراز است که متجاوز از نود سال سن ایشان است و مردی است عیاش و خوش گذران و صاحب مال و اعتبار و بذل و مهمان دوست. سویم آقا سید محمد پسر مرحوم حاج سید علی اکبر فاراسیلی است.

روز سه‌شنبهٔ ۱۶ جمادی‌الاخری ۱۳۲۴ هجری ـ در این روز بازارها و عموم کسبه نیز به قرار ایام سابقه بسته و در سفارتخانه متحصن و مقیمند دستخط مطبوعه را از در و دیوار کنده و در این روز جمعیت سفارتخانه بیش از هرروز است پولی هم تقسیم کردند روی کسبه و اساتید هر صنفی که بدهند به شاگردهایشان که عیال دارند. مساوات و مواسات و برادری بین متحصنین بر وجه اتم و اکمل برقرار است.

در این روز جناب آقا میرزا سید محمد صادق پسر آقای طباطبائی و جناب آقا سید مطهر... و جناب آقا سید علاءالدین داماد آقای بهبهانی از طرف آقایان و علماء مهاجرین از قم تشریف آورده، لدی‌الورود آمدند به سفارتخانه، دیدنی از متحصنین فرموده، برای حضور و ملاقات اعلیحضرت شاهنشاه و ملاقات صدراعظم و وزرای درباری بروند به قصر صاحبقرانیه البته این سید جوان باکفایت که حضور شاه مشرف شود عمل به خوبی اصلاح خواهد شد چه این سید بزرگوار جوان بخت به متابعت نیت مقدسهٔ پدر بزرگوارش قصدی جز رفاهیت وآسایش عموم ندارد. آنچه بگوید خیر مردم را ملاحظه خواهد نمود، نه غرض شخصی دارد و نه طمعی و نه هوی و هوس. جوان در سن بیست و پنج به سن ایشان و این گونه خیرخواه عموم کمتر دیدم.

اگرچه مردم از بودن آقا سید مطهر وآقاسید علاءالدین اعتمادالاسلام با ایشان در خوف و خطرند، چه سوءظن درباره دو رفیقش حاصل است و در واقع اگر مداخله دراین امر خطیر نمی‌کردند و کار مردم را به خودشان واگذار می‌نمودند و می گذاردند که مردم خودشان کار را به جائی می‌رسانیدند بهتر بود و مردم از اعتمادالاسلام وآقا میرزا محسن خیلی بد می گویند و خائف می‌باشند، چه به یك تعارف و یك وعدهٔ دستمالی قیصریه راآتش خواهند زد.

باری از مصداق این مثل هم بگذریم و دست از کار خود برنداریم. طرف عصری جناب آقا میرزا سید محمد صادق، از قصر صاحبقرانیه مراجعت نمود، ولی در این دفعه رفقایش جرئت نکردند وارد به سفارتخانه شوند. چه مردم علانیه از اعتمادالاسلام و سید مطهر بد می گویند، از این جهت آقا میرزا محمد صادق تنها آمد به سفارتخانه و مژدهٔ

انجام مقاصد آقایان را به متحصنین داد و مقاصد آقایان عبارت بود از شش مقصد :

مقصد اول ـ تأسیس مجلس به طریق صحیح .

مقصد دویم ـ امنیت عمومی به متحصنین سفارتخانه و سایراهل تهران .

مقصد سویم ـ نیامدن عین‌الدوله به طهران مطلقاً .

مقصد چهارم ـ عودت دادن منفیین به طهران، جز مجدالاسلام که در غیر طهران هر جا بخواهد برود یا بماند .

مقصد پنجم ـ راضی نمودن ورثهٔ مقتولین را به دادن دیه و صلح و الا قصاص برحسب قانون مقدس اسلام .

مقصد ششم ـ گرفتن قبوض مواجب را از صرافان و تجار و پول دادن به‌آنها .

یك دستخط مختصری هم برطبق مقاصدآقایان داده‌شد بدین صورت :

دستخط اعلیحضرت شاهنشاه مظفرالدین شاه قاجار

جناب اشرف صدراعظم . در تکمیل دستخط سابق خودمان ، به تاریخ چهاردهم جمادی‌الاخری ۱۳۲۴ـ امروز اجازهٔ صریحه در تأسیس مجلس منتخبین فرموده‌بودیم . مجدداً برای این که عموم اهالی و افراد ملت از توجهات کاملهٔ همایونی ما واقف باشند ، امر و مقرر می‌داریم که مجلس مزبور را به شرح دستخط سابق صحیحاً دایر نموده، بعد از انتخاب اعضاء مجلس، فصول و شرایط نظامنامه مجلس شورای اسلامی را موافق تصویب و امضاء منتخبین، به طوری‌که موجب اصلاح عموم مملکت و اجرای قوانین شرع مقدس مرتب نمایندکه به شرف عرض و امضای همایونی ما موشّح و مطابق نظامنامهٔ مزبور ، این مقصود مقدس صورت و انجام پذیرد . ۱۶ جمادی‌الثانیه ۱۳۲۴

طرفداری صدراعظم (مشیرالدوله) از ملت، اگرچه برحسب تکلیف صدارتی و حسن نیت و پاکی طینت و فطانت و ذکاوت و دولت خواهی او است ، چه امروز بقای دولت ایران منوط و بسته به انجام مقاصد آقایان و علماء و متحصنین در سفارتخانه می‌باشد ، ولی بعض پاکتهای مجهول و شبنامه‌ها به اسم صدراعظم و به پسرها و بستگانش می‌نویسند . اگر چه این نوشتجات از اشخاص بی اصل و مجهول است ، لکن ما یکی ازآن کاغذها را درج می‌نمائیم، دیگر خوانندگان وضع و حالات را می‌دانند .

سواد مکتوب

آقای مؤتمن‌الملك (۱): به پدر بزرگوارتان عرض‌کنید: چون تا بحال از شما بد نفسی دیده‌نشده شرّ شما را نمی‌خواهیم . به جهت این‌که شما هم برادر

۱ــاین مؤتمن‌الملك که دراول مکتوب عنوان شده‌است پسر کوچك صدراعظم مشیرالدوله است که صدراعظم خیلی اعتماد به عقل وکفایت این پسردارد .

ما و مملکتی ما هستید پس شما را برادرانه اطلاع می‌دهیم ، اگر نمی‌توانید مقصود ما را انجام کنید و از امیر بهادر و حاجب‌الدوله می‌ترسید ، حقیقت حال مملکت و ملت را به شاه عرض و از خواب غفلت بیدارشان کنید و درك کنید که بعد از این بقای سلطنت و صدارت و اصلاح خزانه و همه چیز بسته به وجود مجلس ملی است . فوراً استعفا کنید و الا بزودی . . . و اسباب عبرت دیگران خواهید شد. تا دیگری قبول این مقام نکند. ما تا امروز کشته شدیم و نکشتیم ولی حالا ناچار می‌شویم ، آنها که دلشان برای ما نمی‌سوزد و می‌خواهند ما را گول بزنند جزائی بدهیم که دیگران عبرت بگیرند ، حالا آنچه صلاح خودتان است بکنید، ما هم آنچه صلاح خود و نوعمان و ملت و مملکت‌مان است می‌کنیم. شاید هر دقیقه که اراده کنیم از شخص شما و شاه و وزراء در چنگ ما باشید .

کاغذی از یك نفر از تجار تبریز رسیده، چون کاشف از حالات تاریخیهٔ اهل تبریز است مابعینه قدری از آن کاغذ را درج می‌نمائیم که خوانندگان ملتفت وقایع تبریز هم باشند .

نقل از مکتوب یکی از تجار تبریز

درباب اغتشاش طهران درتبریز که اراجیف بسیار بسیار است که جمعی از علماء وسایرین به قتل رسانیده‌شده وطایفهٔ رعیت اجماع کرده ، خانهٔ وزیردربار را داغون کرده‌اند . حرف زیاد ، ولی تا حال خبر صحیح مکتوبی نرسید، ولی احوالات تبریز همین است که عرض می‌نمایم : چند روزقبل علماء طهران که در قم جمع شده‌اند از آنجا تلگرافی خیلی طولانی به علماء تبریز کرده و زیاد اظهار تظلّم نموده و از علماء استمداد خواسته‌بودند . علماء شهرهم تماماً متفق شده هر روز در خانهٔ یکی مجلس فراهم کرده و درهای مسجد هارا قفل کرده ، امورات شرع را تماماً موقوف نمودند. از نماز جماعت و مجلس و عقد مرافعه و غیره همگی متفق شده ، حتی جناب مستطاب حاج میرزا حسن‌آقا مجتهد ، که با جناب مستطاب حاجی میرزاکریم آقا عداوت سخت دارند ، در این مسئله تأسی کرده، عموماً متفق شده ومتعدد تلگرافات به طهران و اصفهان و قم و شیراز نموده و در ضمن آن تلگراف طولانی به خاکپای مبارك قبلهٔ عالم نمودند از راه کمپانی. از قراری که مذاکره کردند دویست تومان پول‌تلگراف داده‌اند. یك فقره‌جواب ازطهران رسیده ، حسب‌الامر بود . اینها باور نکرده ساکت نشدند . مجدداً تلگرافی به توسط وزیرمختار به قبلهٔ عالم نمودند . جواب‌آن را دیروز عصر که درخانهٔ یکی ازمجتهدین که همه درآنجا جمع بودند ، یعنی درخانهٔ حاجی‌میرزا محسن‌آقا بودند ، تلگراف ازجانب قبلهٔ عالم رسیده وخواهش وعرایض علماء را

قبول فرموده‌اند. وعلماء طهران را هم بزودی به طهران با کمال احترام مراجعت داده وعرایض آنها را که صلاح دولت وملت است قبول فرمایند . بعد از رسیدن تلگراف باز اینها گفتند که در این خصوص بایدخود حضرت اقدس ضمانت نمایند. مجدداً سؤال وجواب کرده و حضرت اقدس دستخط مرحمت فرموده و متعهد شده سواد دستخط حضرت اقدس در جوف عریضه است . ولی سواد تلگراف طهران هنوز به دست من نیامده درنزد مجتهدین است، گویا امروز چاپ خواهندکرد. هفتهٔ آتیه سواد آن را خواهم فرستاد . حالا مطلب واضح شده و مردم مقصود را دانسته اند . انتهی .

صورت بعض تلگرافات را ما سابقاً درج نمودیم ، ولی سواد دستخط حضرت اقدس ولیعهد را اینك درج می‌نمائیم وهذا صورته .

دستخط ولیعهد

جناب مستطاب شریعتمدار آقای مجتهد ، سلمه‌الله تعالی ، کمال تشکر از فضل خداوند متعال دارم که بحمدالله تعالی شفاعت و عرایض من و علماء اعلام دارالسلطنهٔ تبریز مبنی براعادهٔ علماء اعلام دارالخلافهٔ طهران و رسیدگی به مطالب حقهٔ ایشان که صرفه وصلاح دولت و ملت است قبول کرده‌اند و من متعهدم که به مدلول دستخط جهان مطاع مبارك ملوکانه بعداز مراجعت علماء اعلام به اوطان خودشان به معیّت جناب اجل‌اکرم مشیرالدوله وزیر امور خارجه ، ذات مقدس ملوکانه‌که همیشه حامی شرع اقدس است، قرار اجابت مطالب حقهٔ آنهارا که صلاح ملك وملت ، به طوری‌که خودشان امروز دستخط فرموده‌اند ، انشاءالله انجام بدهند . هفتم شهر جمادی‌الاخرة ۱۳۲۴ . (۱)

رؤساء تجار امروز ، در چادری مخصوص مشغول مذاکره می‌باشند . اهل طهران در این ایام تحصن درسفارتخانه، به حدی بیدارشده و پا به‌دائرهٔ تمدن و حقوق گذارده، که درمدت ده سال این قسم ممکن نبود. اشخاصی که درخارجه تربیت شده‌اند و سالها آرزوی این ایام را می‌بردند شب وروز درکاربیداری مردم می‌باشند .

اجزاء انجمن مخفی تمام همشان مصروف این است که آقازاده‌ها و عالم‌زاده‌های بی‌سواد ، دخالت در این امرمقدس خطیر ننمایند که خدای ناکرده فردا خارجه به اهل ایران نخندند و نگویند جاهل بودند و ازعهده برنیامدند . چه پیشرفت این امرمقدس باز منوط به همراهی دولت ودخالت وزراء بصیر و عالم است .

چنانچه ملاهای طهران و یا آقازاده‌های ایشان داخل در این امر خطیرشدند ،

۱ــ این دستخط چون چند روزبعد ازتاریخ صدورش به مارسید. لذا دروقایع روزهفتم درج نشد .

دیگر کار مشکل است. زیرا که هرقدر دولت ضعیف گردد، عقلا و دانشمندان ازپیشرفت این امرمقدس مأیوس و ناامید خواهندبود.

روزچهارشنبهٔ ۱۷ جمادی‌الاخری۱۳۲۴ ـ امروز جناب آقامیرزا سید محمد صادق طباطبائی باجمعی ازمحترمین ومعتبرین تجار رفتند درتلگرافخانه و تا ظهر مشغول مخابره با آقایان مهاجرین بودند. از طرف دولت هم صدراعظم نوشت به رئیس تلگرافخانه که آنچه تلگراف مخابره کنند مجانی باشد و قیمت مطالبه نکنند، لذا جناب آقا میرزاسید محمد۔ صادق، صورت دستخط ثانی را مخابره کرد وتااول شب آنچه مطالبهٔ جواب نمودند، جوابی نرسید.

در میان متحصنین سفارتخانه قاله قاله درگرفت. می‌گویند: تا سفارت انگلیس ضمانت اجراء دستخط را و عمل به مضمون آن نکند و قول تأسیس و تشکیل مجلس راندهد ما از این سفارتخانه حرکت نمی‌کنیم وخارج نمی‌شویم و بازارها رابازنمی‌کنیم.

چند نفر ازمعتبرین تجار و اهل سفارتخانه یعنی متحصنین رفتند به نیاوران، که درصاحبقرانیه خودشان بادولت گفتگو کنند ویا در رستم‌آبادکه مزرعهٔ مشیرالدوله صدراعظم است باخود صدراعظم مذاکره نمایند. اسامی‌آنها از این قرار است:

جناب حاج سید عبدالحسین واعظ ـ حاج محمدتقی ـ حاج محمدابراهیم وارث ـ جناب آقا میرزامحمود قمی ـ حاج سید صراف ـ آقاسید محمدتقی سمنانی ـ جناب آقا سیدحسین بروجردی ـ شارژدافردولت انگلیس ـ مشیرالدوله وپسرش مشیرالملك ـ محتشم۔ السلطنه هم آنجا بودند.

درباب مجلس شورا مذاکره بود، صدراعظم می‌گفت‌که شورای اسلامی باید باشد. آقاسید حسین بروجردی گفت شورای ملی باید باشد. صدراعظم گفت من شورای ملی نمی‌دهم. آقاسیدحسین گفت ما به قوهٔ ملت شورای ملی را می‌گیریم.

پس ازمذاکرات بسیار بناشد آقایان بامشیرالملك و محتشم‌السلطنه در مجلسی دیگر نشسته گفتگو کنند. پس‌از مذاکرات نتیجهٔ مجلس این شد: که مجلس شورای ملی باشد.

امروز یکی ازدوستان، مادهٔ تاریخ‌کشته شدن سید عبدالحمید را خواند چون اشعارش مفصل بود ما از درج آن اغماض نمودیم لکن مصرع از آنرا که دلالت بر تاریخ و زمان داشت درج می‌نمائیم (بتیرسلطان شهید سید عبدالحمید) که مجموع حرف مقطعه این مصرع، عدد ۱۳۲۴ می‌باشد. درصورتی‌که اول مصرع باء و بعد ازآن تاء باشد که بتیر است نه این‌که به تیر نویسند با هاء بعداز باء.

در این روز نیز به قرار هرروز، بازارها وسراها بسته‌است. مردم همگی درزیر چادرها نشسته‌اند. یاواعظ مشغول موعظه است ویا مردم باهم نشسته سیاسی می‌گویند.

مشهورشده است تلگرافی ازلندن برای شارژدافر مخابره شده‌است، قریب به‌این

مضمون: انجام مقاصد مشروعهٔ متحصنین را ازدولت ایران بخواهید واین تلگراف درجواب تلگراف تجار که دو روز قبل ازاین مخابره کرده بودند ، مخابره شد وتلگراف تجار قریب به این مضمون بود که : بیست روزاست در سفارتخانه متحصن می‌باشیم. لذا تجار چند نفر از رؤساء را فرستادند قلهك که مزرعه و ده ییلاقی سفارتخانه‌است، و ازآنجا با شارژدافر رفتند منزل صدراعظم ومذاکره کردند وقرارشد دو دستخط سابق را تغییردهند و مضامین هر دو را در یك دستخط بنویسند ونیز در دستخط که مجلس شورای اسلامی نوشته‌اند باید به‌این عبارت مجلس شورای‌ملی تبدیل شود . چه شاید بعضی به اغراض شخصیه یکی ازمبعوثین را تکفیر کنند وآن وقت بگویند کافر درمجلس اسلامی چه می‌کند وشاید یك زمانی مانند شیخ فضل‌الله ، ملائی پیدا شود که به غرض شخصی خود همهٔ اهل مجلس را تکفیر ولااقل تفسیق کند، آن وقت محرك مردم شود که کافر و فاسق را به مجلس اسلامی چه‌کار است . دیگرآن که طایفهٔ یهود وارامنه ومجوس نیزباید منتخب خودرا به این مجلس بفرستند ولفظ اسلامی با ورود آنها نمی‌سازد ، مناسب لفظ ملی‌است .

باری پس ازمذاکرات بسیار صدراعظم متقبل گردید که همهٔ مقاصد آقایان وتجار و کسبه را برآورده نماید .

درسفارتخانه هم جمعی ازمردمان عالم وتربیت شده افتاده‌اند دربین مردم وآنچه‌که می‌دانند به مردم یاد می‌دهند . در این اجماع اگر ضرری به مردم رسید ، لکن برعلم و تربیت‌آنها افزوده گردید .

تلگراف ازمراغه به مهاجرین

محضر حضرت حجةالاسلام والمسلمین آقای آقا سید محمد مجتهد ادام‌الله تأییده . ازوقوع قضیهٔ هایله، داعی وعلماء مراغه زیاده‌ازحد متألم شد. یك‌مصیبت بوده . ثلمت فی‌الاسلام ثلمةلایسدّ هاشییٔ الی یوم‌النشور . جز تحمل چاره نبوده حتی یحکم‌الله ، همهٔ اوقات شریف مترصد سلام ارادت حضور سایر آقایان عظام دارد . (خادم‌الشریعة سید هدایت‌الله)

آقایان درقم مشغول مخابره به‌اطراف می‌باشند و درتهیهٔ حرکت جناب عضدالملك هم با آقایان به طور ملایمت وخوبی معاشرت می‌کند . کالسکه ودرشکه ومال تهیه می‌بینند از برای حرکت دادن آقایان . قروض آقایان مهاجرین‌که از کسبه و اصناف قم نسیه‌کرده بودند نیزپرداخته‌شد . از طهران هم تجارپولی برای آقایان فرستادند که قسمت نموده به هرکدامی حصه‌ای دادند .

روزپنجشنبهٔ ۱۸ جمادی‌الاخری ۱۳۲۴ هجری ـ در این روز نیز بازارها عموماً بسته‌است . شاگردهای مدرسهٔ دارالفنون و مدرسهٔ نظامی و مدرسهٔ فلاحت نیز داخل شده وچادر مخصوصی برای آنها نیز بر سر پا کردند . تلگرافی‌که به قم مخابره کرده‌بودند

امروز جوابی رسید .

جناب آقامیرزاسید محمد صادق که ازطرف علماء اعلام از قم آمده بود شهر ، امروز نیز با اعتمادالاسلام ، آقا سید علاءالدین رفتند نزد صدراعظم ، تاکنون آنچه به این صدراعظم عرض شده‌است بدون زیاده و نقصان به اعلیحضرت شاهنشاه رسانیده‌است و شخص خودش هم درنهایت دقت ورأفت به امر رعیت وعرایض مردم وامورات دولتی و کار خود رسیدگی می نماید .

تاکنون در ایران بلوا به این معقولی و نجابت نکرده‌بودند، بلکه تاریخ در هیچ مملکتی نشان نمی‌دهد، این قسم بلوا را. به این‌جهت امید است که به‌زودی به مقصد برسند. اگر چه عقلاء و اشخاص بصیرمی گویند مجلسی که بناشد به توسط خارجه گرفته‌شود ، بنائی است برروی آب . چه مردم قدر نمی‌دانند وشاید به همین زودی باز از دست بدهند وانگهی آن شرف وافتخاری راکه دیگران دربردند از گرفتن مجلس ، ماها نداریم زیراکه خیلی فرق است بین دادن وگرفتن . به ما دادند ، نه ما گرفتیم ونیز خیلی فرق است بین این‌که خود بگیرند ویاآن‌که واسطه درکار باشد .

امروز عصر مقارن غروب‌آفتاب ، جناب مشیرالملك پسر بزرگتر صدراعظم که امروز وزیر امور خارجه است ، با جناب‌آقامیرزامحمدصادق و جمعی دیگر از صاحبقرانیه آمدند به شهر و وارد به سفارتخانه شدند ، رفتند درچادر بزرگ تجار .

مشیرالملك که این ایام ، به او می گویند مشیرالدوله ، در مجلس جلوس نموده ، جناب آقاسید عبدالحسین واعظ ، رفت بالای منبر واظهار مراحم والطاف اعلیحضرت رابه مردم نمود و ازطرف مردم هم اظهار تشکرنموده دعایش راکرد . بعد مشیرالدوله حالیه ، پسر صدراعظم ، رفت روی صندلی ، فرمان اعلیحضرت شاهنشاه را که ذیلاً نگاشته می‌شود قرائت نمود ، وکاشف از اذن و اجازه تأسیس و تشکیل مجلس شورای ملی بود ، بعد از آن قرائت نمود دستخطی راکه‌کاشف از عفو و اغماض از متحصنین بود و امنیت دادن به اشخاصی که در سفارتخانه بودند ، بعد از آن قرائت نمود ،

تلگراف قم را که از طرف علماء اعلام بودکه مخابره‌کرده‌بودند به متحصنین ، که مقاصد شما و ما انجام گرفت، از سفارتخانه برخیزید وبیش ازاین نمائیدکه مفاسدی برماندن زیاد می‌باشد ، در تلگراف نمی‌توانیم اظهار کنیم ، اگر مقاصد شما بقیه دارد ما در زاویهٔ مقدسهٔ حضرت عبدالعظیم می‌مانیم ، تاآن بقیه هم انجام بگیرد . لذا مردم در نهایت رضا و امتنان وتشکر قبول نمودند. لکن چون تهیهٔ شام و غذا را دیده‌بودند ، اکثر ماندند و بعضی ازمردم رفتند به خانه‌های خودشان ، فردا هم‌که روزجمعه است ونبایست بازارها بازشود ، قرارگذاردند دکاکین را بازکنند، اگرچه روزجمعه هم باشد، فردا شب راهم خیال دارند شهر را چراغان نمایند. صورت دستخط شاه اگر چه با دستخط سابق چندان فرقی ندارد ،

لکن برحسب وظیفه تاریخ نویسی آن را نیزدرج می‌نمائیم :

دستخط اعلیحضرت شاهنشاه مظفرالدین شاه که در سفارتخانه قرائت شد

جناب اشرف صدراعظم ، از آن جائی‌که حضرت باری جل شأنه سررشتهٔ ترقی وسعادت ممالك محروسهٔ ایران را به‌کف کفایت ما سپرده و شخص همایون مارا حافظ حقوق قاطبهٔ اهالی ایران و رعایای صدیق خودمان قرارداده، لهذا در این موقع که رأی و ارادهٔ همایون ما بدان تعلق گرفته که برای رفاهیت و امنیت قاطبهٔ اهالی ایران و تشیید مبانی دولت و اصلاحات مقتضیه ، به مرور در دوایر دولتی ومملکتی به موقع اجراء گذارده‌شود چنان مصمم شدیم که مجلس شورای‌ملی از منتخبین شاهزادگان و علماء و قاجاریه و اعیان و اشراف و ملاکین و تجار و اصناف ، به انتخاب طبقات مرقومه در دارالخلافهٔ طهران تشکیل و تنظیم شود، در مهام امور دولتی و مملکتی و مصالح عامه مشاوره و مداقهٔ لازمه را به عمل آورده و به هیئت وزراء دولتخواه ما در اصلاحاتی که برای سعادت و خوشبختی ایران خواهدشد ، اعانت و کمك لازمه را بنمایند و در کمال امنیت و اطمینان عقاید خودشان را در خیردولت و ملت به عرض برسانند که به صحهٔ ملوکانه موشح و بعون‌الله تعالی به موقع اجرا گذارده شود . بدیهی است که به این دستخط مبارك نظامنامهٔ ترتیبات این مجلس و اسباب و لوازم تشکیل آن را موافق تصویب و امضای منتخبین از این تاریخ مرتب و مهیا خواهیدنمود . این مجلس شورای مرقوم که نگهبان عدل ما است افتتاح و به اصلاحات لازمهٔ امور مملکت و اجرای قوانین شرع مقدس شروع نمائید و نیز مقرر می‌فرمائیم که سواد این دستخط مبارك را اعلام و منتشر نمائید ، تا قاطبهٔ اهالی از نیات حسنهٔ ما که تماماً راجع به ترقی دولت و ملت ایران است کماینبغی مطلع و مرفه‌الحال مشغول دعاگوئی دولت و این نعمت بی زوال باشند . (در قصر صاحبقرانیه)

به تاریخ ۱۴ جمادی‌الثانیه در سال یازدهم سلطنت ،

تاریخ این دستخط در هیجدهم بوده ولی محض این که مطابق باشد با روز تولد شاهنشاه، تاریخ آن را در چهاردهم نوشتند. کمالایخفی .

بعضی از مردم نادان در لفظ به موقع اجرا مذاکره نمودند ، ولی اشخاص دانا و چیز فهم آنان را ساکت نموده و به‌آنها فهمانیدند معنی این کلام را .

در واقع اعلیحضرت شاهنشاه مظفرالدین شاه قاجار پادشاه رؤف و مهربان و پادشاه مسلمانی است این شاه مثل‌آفتابی است که در زیر ابر مستور و متواری است. اگرصدر اعظم ظالم ومستبد و سفاك وبی علم و دانش باشد؛ آن وقت ابری است مظلم و تاریك که نمی گذارد این آفتاب شعاع خویش را به زمین افگند . چنانچه در زمان صدارت عین‌الـدوله دیدیم

که درآن صدارت شاه را چگونه قلم داد کرده‌بودند . اما در این زمان و این صدارت یعنی زمان صدارت مشیرالدوله ابری نازك و باریك و روشن جلوآفتاب را گرفته‌است ، که اگر کسی به دقت نظر کند شعاع آفتاب از زیر ابر نمایان خواهدبود . این است که در زمان این صدراعظم علت و سببی که مانع ترقی باشد دیده نمی‌شود. چه شاه رؤف و مهربان، صدراعظم عالم و تربیت شده علماء مایل و مقدم ، طلاب و محصلین راغب ، مردم تا یك اندازه بیدار، شاگردان مدارس جدید بزرگ شده و با تربیت می‌باشند به این جهات امید است که آقایان به زودی مراجعت کنند .

مراجعت شیخ فضل‌الله به کهریزك

از قراری که شهرت گرفته‌است بین جناب آقا سید عبدالله وحاج‌شیخ‌فضل‌الله ؛ کدورتی واقع شده‌است و حاج‌شیخ فضل‌الله چند روز زودتر حرکت کرده‌است و جلوتر از مهاجرین آمده‌است درکهریزك مانده‌است. تا مهاجرین برسند ولی بندهٔ نگارنده نور رستگاری در جبین شیخ فضل‌الله نمی‌بینم، چه این آقای دنیا دوست و دنیاپرست قصدی جز عیش وعشرت و ساختن پارك و رنگین کردن سفرهٔ خویش ندارد. با این که املاك بسیار دارد، موقوفهٔ زیادی را جلوگرفته‌است باز حریص درکار دنیا و به اندك رشوه برمی‌گردد . هرکس را مانع پیشرفت خیالات خویش داند حکم به‌کفرش می‌کند بلکه اگر بتواند حکم قتل یك‌اهل شهری را برای رسیدن به صد تومان می‌دهد. در این مقام‌که می‌بینند آقا سید عبدالله وآقا میرزا سید محمد جلو افتادند ، از غصه و اندوه نزدیك است تمام شود . دیرش می‌شود که خود را برساند و شاه را نادم کند ، بلکه بتواند این کار را برهم زند و یا به اسم خویش کند. مردم هم این شخص را شناخته‌اند که خود خواه و شهوت پرست است. لکن چون‌جمعی از مفت خورها و اهل دنیا دورش را دارند و به اطرافیهای خودکه دلالان مظلمه و شرخرند می‌رساند لذا همه وقت از او می‌ترسند. چه هرکس مخالفت او را کند یا زنش به خانه‌اش حرام و یا قباله و سندی از برای ملك خانه او ظاهر می‌کنند و بیچاره راگدا و خانه‌نشین می‌کنند . اگر هیچ نداشته‌باشد حکم‌کفر او را می‌دهد، اطرافیهای او منتشر می‌کنند مگر آن‌که خداوند متعال شر او راکفایت‌کند. با این که هفتادو سه سال از سنش می‌گذرد،مانند اشخاص چهل ساله‌گردن کلفت و چاق و فربه است . بندهٔ نگارنده تقریباً بیست سال است که او را به یك حالت می‌بینم ، بلکه روزبروز جوان‌تر می‌شود . نمی‌دانم خداوند عالم چه صلاح در بقای او می‌بیند ؟

باری مانعی‌که بندهٔ نگارنده از برای این ملت ضعیف می‌بینم ، حاج شیخ فضل‌الله و امثال او است که در هر شهری از شهرهای ایران، یکی دو تا از این قبیل شخص می‌باشد. عجب است که به مفاد یخرج‌الحی من‌المیت، پسر این حاج شیخ فضل‌الله جناب آقا میرزا مهدی از اشخاص عالم متدین متمدن مقدس خیرخواه ، ملاحظه نوع و ایرانیت و اسلامیت

برغرض شخص مقدم می‌دارد ، درست نقطه برابر و مخالف طریقهٔ پدرش می‌باشد . ازپدرش مخارج نمی‌گیرد و به خانه پدرش زیادآمد و شد نمی‌کند، در کوچه و بازار تنها می‌رود. با این که مراتب علمیه‌اش از دیگران کمتر نیست و اگـر در محکمهٔ شرع جلوس‌کند اطرافش را می‌گیرند. اصلاً قایل به تدلیس و نفاق نیست. در قم معاون علما است،به اندازهٔ صد نفر از طلاب را ریاست دارد ، تا همهٔ طلاب غذا نخورند این آقا غذا نمی‌خورد و در ذیل مجلس طلاب می‌نشیند . روزها طلاب را می‌آورد در صحن مقدس حضرت معصومه، و آنها را مشق نظام می‌دهد و آنها را ترویج و تشویق می‌نماید بر حفظ اسلام و همه وقت می‌گوید: مردم! مظلوم واقع نشوید، مردم! قبول ظلم نکنید. صاحب یك حرارتی فوق‌العاده است . برخلاف پدر و برادرهایش با فقرا و ضعفا به حسن سلوك معاشرت می‌کند و شاید به طور قطع عرض‌کنم ضررهائی‌که از حاج شیخ فضل‌الله به این مذهب اسلام و اهل ایران رسیده‌است جبران همه را تا به امروز این پسر می‌کند . یعنی وجود آقا میرزا مهدی به منزلهٔ حسنه‌ای است که سیئات را می‌برد . پس به مفاد ان‌الحسنات یذهبن‌السیئات . ما جبران سیئات حاج شیخ‌فضل‌الله را به وجود آقا میرزا مهدی می‌کنیم و می‌نویسیم، ان‌شاءالله تعالی دیگر حاج شیخ فضل‌الله خوب خواهدشد و به مقتضای عفی‌الله عماسلف . از کارهای گذشته و اعمال حاج شیخ‌فضل‌الله در این سفر قم چشم پوشیدیم امیدواریم خداوند او را توفیق خدمت به اسلام و مسلمین عطا فرماید. باری محض خاطر این پسر مراتب پدر را محفوظ می‌داریم و می‌نویسم حاج شیخ فضل‌الله محض بدی هوای قم و گرمی هوا و بودن تب نوبه در آن جا، زودتر از آقایان حرکت‌کرد و الان درکهریزك دو فرسخی طهران متوقف است تا مهاجرین برسند .

مذاکرهٔ نمایندگان با صدر اعظم و امضاء فرمان مشروطیت توسط شاه

امروز جناب آقا میرزا محمد صادق و جناب‌آقا میرزا محسن وآقا سید علاءالدین رفتند صاحب قرانیه و درآن جا وزراء مجلس‌کردند . امیربهادر وزیر دربار گفت : آقایان هرگز مجلس نمی‌خواهند و راضی به مجلس نخواهندشد ، زیرا کـه مجلس شورا خلاف شرع است و اگر مجلس تشکیل‌گردید دیگرکسی ظلم نمی‌کند و اگرکسی ظلم نکرد دیگر احدی مظلوم نخواهدشد و اگر کسی مظلوم واقع نشود دیگر درب خانه‌های آقایان کسی نمی‌رود و دیگرکسی‌کاری باآقایان ندارد .

جناب آقا میرزا محمد صادق در جواب‌گفت : مجلس شورای موافق دین ما می‌باشد زیراکه خداوند در قرآن به رسول خود می‌فرماید و شاورهم فی‌الامر ، و در جائی دیگر

فرموده‌است: و امرهم شوری بینهم . (۱)

وزیر دربار گفت شورای اسلامی خوب است چرا به شورای ملی بدل گردید؟ جناب آقا میرزا محمد صادق جواب داد: برای این‌که رعیت این لفظ را خواست که فردا اگر کسی را از اهل مجلس بخواهید نفی و تبعید کنید خواهید گفت این بی دین و خارج از اسلام است. به این بهانه اشخاصی که مخالف میل شما رفتار نموده‌اند باید خارج شوند. اما لفظ ملی این عیب را مانع خواهدبود .

دیگر آن‌که اگر اسلامی مبدل به ملی نشود، مردم از سفارتخانه بیرون نخواهندآمد، باری دیگر از مذاکرات آن روز آن‌که وکلاء آقایان گفتند : دستخط شاه باید به صورت ملفوفه نوشته شود که به علاوه صحهٔ شاه ، مهر شاه را نیز داشته‌باشد و صدر اعظم هم فرمان را مهر کند و ثبت دفتر هم بشودکه‌آن وقت رسمیت داشته‌باشد . دیگر آن‌که بعض عبارات تغییر و تبدیل نشود. صدر اعظم گفت: باید برطبق میل علماء و ملت رفتار کنیم. نایب‌السلطنه گفت : ضرری ندارد که عـرایض ملت را حضور اعلیحضرت عرض کنیم . لذا صدر اعظم با نایب‌السلطنه حرکت کردند که بروند حضور اعلیحضرت شاهنشاه به جناب آقا میرزاسید محمد۔ صادق و سایرین هم تکلیف کردند که شما هم بیائید حضور و با هم عرایض ملت را عرض‌کنیم وکلاءآقایان به ملاحظهٔ این‌که شاید در حضور اعلیحضرت مجبور شوند به قبول آنچه که میل درباریها درآن است لذا عذر آوردند و گفتند که ما از طرف علماء و آقایان مهاجرین آمده‌ایم‌که با وزراء مذاکره نمائیم نه با شاه . نایب‌السلطنه چون می‌دانست اگر امیر بهادر حضور اعلیحضرت مشرف شود ، سنگ جلو می‌اندازد و مانع اصلاح خواهدگـردید لذا به صدراعظم رسانید و گفت شاید شما بخواهیدکه با شاه بعض مطالب محرمانه را گفتگو نمائید و شاید شاه بخواهد بعض فرمایشات محرمانه سری بفرماید. من با وزیر دربار نمی‌آئیم. صدراعظم قبول نمود و تنها رفت حضور شاه وآنچه می‌دانست عرض‌کرد اعلیحضرت شاهنشاه مستدعیات را قبول فرمود فرمان را امضاء و مهر نمودند، کار تمام‌شد . فرمان راآورد و داد به وکلای‌آقایان .

امروز بعضی از دانشمندان صورت دستخطی نوشتند و در سفارتخانه خواندند و گفتند باید این‌طور دستخط نوشته شود و به امضاء شاه برسانند ، لکن رؤساء تجار گفتند دیگر کار گذشته‌است و هر ساعت نمی‌توان شاه را مجبور نمودکـه دستخط را عوض‌کنند ، ولی ما صورت آن را ذیلاً درج می‌کنیم‌که خوانندگان تاریخ بدانند، اگر وکلاء آقایان نیامده بودند، مردم بهتر کار را می‌گذرانیدند و این صورت بهتر ازآن صورتی است‌که صدر اعظم صادر کرد و هذا صورته .

(۱) افسوس‌که جناب‌آقای میرزا محمد صادق معنی‌آیه را ترجمه نکرد و شاید وزیردربار چنین فهمیدکه این دوآیه برخلاف شوری است .

صورت سواد دستخطی که به امضاء نرسانیدند

محض دوام دولت و بقای سلطنت و قوام هیئت اجتماعیهٔ ملت تأسیس مجلس شورای ملی که عبارت از مجلس تنظیمات و مرکب از وکلاء منتخبین ملت و رجال با سیاست امین، دولت به حیثیتی که حاکم باشد بر جمیع دوایر دولتی و امورات مملکتی و تمام ادارات لشکری وکشوری، از قبیل ادارهٔ معارف و وزارت تجارت و فلاحت و صناعت و معادن و شوارع و طرق و ادارهٔ نظمیه و هیئت نظام عسکری و ادارهٔ مالیه و وزارت عدلیه، با شمول منتخبین قصبات و ولایات بعیده در هیئت انجمن شورای ملی مقرر فرمودیم و باید شعب وزارت عدلیه به قانون جدید در جمیع ولایات حاکم‌نشین دائر و تأسیس و برقرار شود و در تمام بلاد و قری ، کلیهٔ مطالب غامضهٔ سیاسیه رجوع به‌انجمن شورای ملی مرکزی شود و در امورات جزئی داخلی به‌همان شعبات وزارت عدلیه‌که در ولایات حاکم‌نشین قائم است ، فیصل دهند و باید احکام مبحوث در مجلس شورای ملی ، بنابر قاعدهٔ اکثریت آراء مردود و مقبول افتد و به توسط یکی از اعضای منتخب مجلس شورا به حضور مبارك مرور و البته مجری شود و باید این دستخط صادره را سفرای دول متمدنه تصدیق نمایند .

این صورت را اگر رسانیده بودند به صدراعظم به امضاء می‌رسانید ، ولی حیف که به همان صورت فرمان قناعت کردند .

روزجمعهٔ ۱۹ جمادی‌الاخری ۱۳۲۴ هجری ـ امروز اکثر اهل سفارتخانه و متحصنین از سفارتخانه خارج شده و بازارها را بااین‌که جمعه بود بازکردند. تهیهٔ چراغانی را دیده ولی رؤساء و تجار و اساتید هر فنی هنوز در سفارتخانه می‌باشند ، چادرها هنوز سر پا می‌باشد تاآقایان مراجعت کنند .

جناب آقامیرزا محمدصادق تلگراف مفصلی به قم مخابره‌نموده و صریح در تلگراف نوشتندکه اگر حرکت نکنید و به طرف طهران نیائید ،کار خراب می‌شود، مسلمین ازدست می‌روند ، زیراکه دولت قبول کرده‌است مجلس شورا را بدهد ، بلکه متقبل شده‌است آنچه راکه بخواهید، دیگر مسامحه و مماطله روا نیست. لکن با این اصرار امروز و دیروزکه مخابره‌کرد جوابی نرسید، مردم حیران و بدون تکلیف می‌باشند .

در قم هم آقایان مشغول تهیهٔ حرکت می‌باشند . جناب‌آقامیرزامهدی ولد حاج شیخ فضل‌الله که همراه پدرش حرکت نکرد، این ایام نزدآقایان و مشغول مشق پیاده نظام است به طایفهٔ طلاب و محصلین .

ابتدای ورود به سفارتخانه از روز چهارشنبهٔ بیست و چهارم جمادی‌الاولی ۱۳۲۴ بود الی امروزکه جمعه ۱۹ جمادی‌الاخری می‌باشد، بیست وپنج روز است، لکن تا چادرها کنده

و بساط برچیده شد یك ماه طول کشید، چه روز دوشنبهٔ ۲۲ شروع به این کار شدکه مطابق با حرکت آقایان و هجرت آنان باشد و انتهایش نیز آمدن آقایان بودکه جناب آقا سیدعبدالله و جناب آقامیرزاسیدمحمد آمدند دم سفارتخانه و بقیةالسیف را حرکت دادند . پس مدت تحصن در سفارتخانه و هجرت آقایان از طهران به قم و معاودت آنان درست یك ماه بود . « العجب کل‌العجب بین‌الجمادیوالرجب » در واقع اشاره‌ای است بـه ایـن واقعهٔ بزرگ تاریخی . باری اکثر از مردم امروز از سفارتخانه خارج شدند .

باز شدن بازار و جشن چراغانی

روزشنبهٔ بیستم جمادی‌الاخری ۱۳۲۴هجری ــ امروز بازارها باز شد، اکثر مردم آمدند در بازار برای تهیهٔ چراغان و بعضی هم ماندند در سفارتخـانه تا تأسیس مجلس و آمدن آقایان .

شب گذشته به ملاحظهٔ عدم تهیه ، چراغان صحیحی نشد . از طرف صدراعظم به تمام بلدان ایران تلگراف شدکه آقایان مهاجرین مراجعت می‌کنند و باید در شهرهای ایران چراغانی کنند و جشن انعقاد مجلس شورای ملی را بگیرند .

حاج محمدتقی و برادرش حاج حسن‌که وکیل خرج بودند، در سفارتخانه با حاج سید صراف که او هم زحمت‌کشیده و از مال و جان دریغ نکرد ، امروزآمدند منزل آقای طباطبائی‌که با جناب آقا میرزا محمد صادق قراری برای استقبال ازآقایان گذارند . بناشد حاج سیدصراف تا حسن‌آباد برود، ولی حاج محمدتقی در سفارتخانه باشد، تا دستورالعمل برای او از حسن‌آباد تلفن شود. امروزجناب آقامیرزامحمدصادق نیز فرستاد درتلگرافخانه و مطالبهٔ جواب نمود ، معلوم شد هنوزآقایان جواب تلگراف را نداده‌اند وحرکتشان معلوم نیست. اهل بازار امشب را نیز در تهیهٔ چراغانی می‌باشند .

روزیکشنبهٔ ۲۱جمادی‌الاخری سنهٔ ۱۳۲۴هجری ــ دیشب چراغان باشکوهی بود ، جمیع بازار و سراها چراغان بود ، مردم خوشحال و خرم بودند ، جناب صدر اعظم با جمعی از رجال دولت آمدند بازار،در سرای امیر در حجرهٔ حاج‌حسین‌آقا، به‌قدر یك ساعت نشسته موزیك حـاضر شد ، به قدر نیم ساعت موزیك زدند . بعد از صرف چای و قلیان و شربت و شیرینی در سرای حاج حسن هم نیم ساعت نشستند . در بازار مردم را تبریك گفته بسیار به خوبی سلوك می‌نمود ، مردم این سلوك صدراعظم راکه می‌دیدند عداوت عین‌الدوله را در سینه بیشتر قرار می‌دادند .

یك شبنامه هم در این روزها در مجامع و مدارس وکوچه‌ها افتاده‌شدکه صورت آن از این قرار است :

صورت شبنامهٔ مجلس ملیهٔ اسلامی

درآن نمره اشاره‌کردیم‌که مجلس ملی عبارت است ازآن‌کـه هر طبقه از

طبقات ملت مثل علماء و ملاکین و تجار و ارباب صنایع وکسبه ، از قبیل عطار و بقال و علاف وکفاش و غیره و غیره، هرصنفی از اصناف رعیت یك نفر دانشمند امین،هرطبقه از طبقات خودشان حاضرشوند، درباب مصالح و مفاسد مملکت وملت سخن رانند و مشورت نمایندکه هرچیز باعث آسایش ملت و موجب آبادی مملکت است، در صدد او برآیند وکدام کس علت خرابی مملکت و صدمهٔ ملت است،قلع و قمع نمایند. ازچه راه مملکت صاحب ثروت و امنیت خواهدشد و به چه چیزمفاسد و معایب براثرآن رفع شود و هم باید از سایر بلدان ایران از هرولایت ازطرف رعیت یك نفر دانشمند با صداقت در مجلس مرکز حاضر باشد چنانچه شرح آن درنمرهٔ سابق عرض شد. چنانچه مسلم است مهام ملتی و مملکتی جزئاً و کلاً از عزل و نصب حکام مطلقاً و غیره تمام در مجلس مذاکره شود، اهل مجلس هر چه رأی دادند ، باید از آن قرار رفتارکرد و نیز پوشیده نماند امناء مزبوره مادامی که از طرف ملت وکالت دارندکه خلاف امانت و دیانت ازآنها ظاهرنشود، که اگر به قدر خردلی خیانت از هر یك ظاهر شود ، آحاد و افراد ملت حق دارندکه در مجلس حاضر شوند و خیانت او را برسانند و معزول نمایند او را و دیگری را به‌جای او منصوب نمایند و این مطلب هم مسلم است‌که شرافت در مجلس معدلت ملی به دانش و امانت است . چه آن‌که دیده خواهدشد ، بساکسانی‌که دارای منصب وثروت و دولت و پسر فلان و بهمان، بلکه دارای تخت و تاج‌کیان در این مجلس راه نیابد و اشخاصی‌که زاویه‌نشین، عزلت‌گزین در این مجلس، سمت عضویت بهم رسانند و دارای درجات عالیه‌گردند. این نمره را هم درکمال دقت ملاحظه فرمائید .

بازگشت مهاجرین از قم

آقایان مهاجرین از قم حرکت‌کردند، با این حال‌که یك منزل‌آقـایان بیایند، آن وقت‌گاری و درشکه و مالها را برگردانند ، طلاب و سادات را حرکت دهند . بعض از طلاب‌که پیاده با آقایان آمده‌بودند در بین راه اسبهای غلامهای‌کشیکخانه و سوارهائی‌که مأمور بودند، باآقایان باشند،گرفته و سوار شدند. بیچاره سواره‌ها التماس می‌کردند حالا که اسبهای ما را سوار شدید ، تفنگهای ما را نیز گرفته با خود داشته‌باشید ؛ چه ما را قوهٔ حمل این تفنگها در این هوای‌گرم نیست .

اگرچه طلاب اکثرشان مریض و علیل بودند و هوای‌گرم قم به‌آنها صدمه زده‌بود، لکن باز با سوارها همراهی می‌کردند. گاهی دو نفر یکی از طلاب و یکی از سوارها دو-پشته سوار می‌شدند ، بعض از اوقات سواره و پیاده بودند یعنی یك فرسخ طلبه سوار می‌شد و یك فرسخ سوار صاحب اسب. باری اگرچه طلاب علی‌الظاهر اجحاف به‌سواره‌ها می‌کردند

لکن در عوض سرمنزل آنها را به غذا و چای و قلیان و سیگار سیر و تلافی می‌کردند. سوارها هم در مراجعت راضی بودند که صدمه از آنها به اهل علم و اولاد پیغمبر نرسید، بلکه خود را خادم آنها قرار دادند. با این حال آقایان منزل به منزل راه را می‌گذرانیدند.

روزدوشنبهٔ ۲۲ جمادی‌الاخری ۱۳۲۴ــ در این روز دوشنبه مردم در تهیهٔ استقبال از آقایان مهاجرین می‌باشند، از حضرت عبدالعظیم الی حسن‌آباد در اکثر نقاط چادرها زده‌اند و تهیهٔ ورود واردین را دیده، به قدر پنجاه شصت نفر از تجار ارامنه در کهریزك چادر زده‌اند.

اشخاصی که در سفارتخانه متحصن بودند در هرچادری ده نفر ماندند، ما بقی رفتند استقبال. شب گذشته در شهر نیز چراغانی بود. از قرار مسموع اعلیحضرت شاهنشاه از جهت انعقاد مجلس خیلی خوشحال و خرسند می‌باشند. روز گذشته تغیر و تشددی به نیرالدوله حاکم طهران و سپهدار فرمودند که شما راکی حکم داد که با سادات و علماء طرف شوید و سادات را تفنگ زنید و بکشید که تا دامنهٔ قیامت طایفهٔ قاجاریه مورد لعن و طرد مردم واقع شوند و اسم آنان را در تواریخ به بدی ببرند.

از طرف دولت هم از برای استقبال از آقایان تهیهٔ خوبی دیده‌شده‌است که فردا یدك و کالسکه و درشکه‌های دولتی را هم جلو آقایان ببرند.

جمعی از طلاب در مدرسهٔ خان مروی انجمنی کرده‌اند و می‌گویند نظامنامهٔ مجلس شورای ملی را باید به اطلاع ما بنویسند و خودشان شروع کرده‌اند در نوشتن نظامنامه.

حاج‌سیدعبدالحسین‌واعظ و آقاسیدمحمدتقی‌سمنانی هم رفته‌اند در مسجدجامع و در آن‌جا مجلس دارند. تعجب می‌کنم آن روزی راکه در مسجد جامع تیر تفنگ خالی شد و همین حاج سید عبدالحسین را دیدم که پسر خود راکه ده سال داشت، گذارده و فرار کرد ولی امروز این آقا با نهایت قوت قلب درهمان مجلس، همان مسجد نشسته و فریاد مشروطیت را به آسمان می‌رساند؛ به فاصلهٔ یك ماه آن ترس و خوف کجا رفت و این قوت‌قلب از کجا آمد؟ کسی که پسر کوچك و طفل صغیر خود را گذارده و فرار می‌کرد، امروز برای ابناء وطن کار می‌کند.

استقبال از مهاجرین

روز سه‌شنبهٔ ۲۳ جمادی‌الاخری ۱۳۲۴ ــ شب گذشته در شهر نیز چراغانی مفصلی بود، ولی بعضی از مردم چراغان نکرده و چراغانی را گذاشتند برای ورود آقایان.

امروز حضرات آقایان و علماء مهاجرین، ظهر را وارد کهریزك شدند، عصر دم زنجیر عصرانه میل نمودند. نزدیك غروب آفتاب وارد حضرت عبدالعظیم شدند. از قم تا ورود به حضرت عبدالعظیم هنگامه‌ای بود که صفحهٔ تاریخ یاد نداده‌است. طایفهٔ ارامنه به قدرصد نفر درکهریزك چادر زده‌بودند، طایفهٔ یهود بین حضرت عبدالعظیم وکهریزك به قدر پانصد

نفر در زیر چادری بودند. گوسفند بسیاری برای قربانی و کشتن آورده بودند .

مجمل و مختصر آن که از کهریزك تا حضرت عبدالعظیم زیر چادر بود. طنابهای چادرها به‌هم وصل بود، اصناف و کسبه بعضی در سفارتخانه و اکثر در حضرت عبدالعظیم می‌باشند. شاگردها دکاکین را بازکرده‌اند، ولی امروز جار کشیدند که فردا دکاکین را ببندند .

روز چهارشنبهٔ ۲۴ جمادی‌الاخری ۱۳۲۴ ـ امروز جمیع بازارها و سراها بسته‌شد؛ همهٔ مردم و کسبه از مسلمانان و ارامنه و یهود و گبرها برای استقبال ورود آقایان رفتند به شاهزاده عبدالعظیم. اشخاصی که جلوتر رفته بودند آنها هم در زاویهٔ حضرت عبدالعظیم حاضر بودند. از طرف دولت وزیر علوم حکم کرد مدارس را تعطیل نمودند ، خود وزیر علوم هم آمد به حضرت عبدالعظیم .

دیشب مستشارالملك از طرف دولت پذیرائی نمود و مردم را شام و غذا داد . حاج مدیرالدوله و شهاب‌الممالك و جمعی دیگر از بزرگان از طرف دولت آمدند به حضرت عبدالعظیم .

در سه ساعت از دسته گذشته حضرات مهاجرین سوار شدند ، کالسکه‌ها و درشکه‌های دولتی حاضرشده، طلاب و سادات را سوار کردند. درشش ساعت از دسته گذشته وارد دروازه شدند، به قدر پنج شش هزار نفر مردم پیاده اطراف کالسکهٔ آقای طباطبائی وآقای بهبهانی را گرفته،در این هوای گرم همراه کالسکه پیاده می‌دویدند . درآب‌انبار قاسم‌خان که قبرستان است، پیاده شده و در قهوه‌خانه‌ای که آن‌جا بود قدری مکث و توقف‌کردند . نایب‌السلطنه برادر شاه که سپهسالار است با پانصد نفر قزاق و سواره تاآب‌انبار استقبال نمودند .

کالسکهٔ مخصوص شاه را آوردند که آقایان سوار شوند ، آقایان قبول نکردند . نایب‌السلطنه رفت در قهوه‌خانه و التماس نمود که به قدر صد قدمی هم باشد سوار کالسکهٔ شاهی بشوید که شاه مکدر نشود؛ لذا حضرت آقای طباطبائی و آقای بهبهانی در کالسکهٔ شاهی سوار شده به قدر صد قدم به‌دروازه مانده پیاده شدند و سوار قاطرشدند. دیگرجمعیت سواره و پیاده را خدا می‌داند. یدك متجاوز از صد وپنجاه عدد بود که سی عددش از طرف دولت بود. کالسکه و درشکه به قدر پانصد عدد مجانی بود . چه دولتی و چه غیر دولتی ، ازآب‌انبار قاسم‌خان تا دم دروازه سی وشش گوسفند کشته شد. دیگر از دم دروازه تا منازل آقایان از شماره خارج ولایعد ولایحصی بود. درجلوآقایان جناب معتمد خاقان که حاکم قم بود و از قم تا شهر باآقایان بود با جناب معین‌حضور سواره حرکت می‌کردند و مردم را امرونهی می‌کردند و نظم و انتظام مستقبلین را می‌دادند. دیگر هر کس از هواخواهان ملت درخدمت خود حاضربود ، حاج شیخ فضل‌الله تحت‌الشعاع بود. کسی را نظری به او نبود؛ به حدی‌که بود که بندهٔ نگارنده دل به حالتش سوخت، چه باآن حب ریاست، احدی دست او را نبوسید وکسی اعتنا به او نمی‌کرد .

در حضرت عبدالعظیم سه مسئله طرح شد و همهٔ آقایان متفق و متحد شدند بر این سه مسئله و خطابه هم خوانده‌شد و این سه مسئله را به عموم مردم گفتند :

اول آن که دید و بازدید آقایان موقوف گردد تا انعقاد مجلس ، یعنی تا مجلس منعقد نگردد آقایان از احدی بازدید نکنند و منزل احدی نروند .

دویم آن که مرافعات و رسیدگی علماء به امورات شرعیه تا انعقاد مجلس موقوف باشد .

سویم آن که آقایان از شاه دیدن نکنند تا این‌که مجلس منعقد شود آن وقت برای اظهار تشکر حضور شاه بروند به حالت اجماع و هیئت اتفاق .

باری در ساعت پنج به غروب حضرت حجةالاسلام آقای طباطبائی و آقای بهبهانی احیاءکنندهٔ دین اسلام و موجد و باعث تمدن در ایران، وارد خانهٔ خویش گردیدند و مردم شربت و چای صرف نموده به خانه‌های خودشان مراجعت نمودند .

در سفارتخانه هم امروز جمعیت از دیروز زیادتر می‌باشد، تا مجلس برپا نشود خارج نخواهند شد .

امروز عصر آقایان برای دیدن بیرون نیامدند ، هر کس آمد قلیانی کشیده مراجعت می‌کند .

روز پنجشنبهٔ ۲۵ ــ شب گذشته بازارها و سراها چراغان مفصل باشکوهی بود ؛ در سرای حاج حسن و سرای گبرها موزیك می‌زدند ، باز مردم در سفارتخانه زیاد شدند و می‌گویند: تا مجلس منعقد نشود، ما از این محل خارج نخواهیم شد. لکن طرف عصر آقای آقا سیدعبدالله و آقای طباطبائی رفتند دم سفارتخانه در قراولخانه‌که نزدیك سفارتخانه‌بود جلوس فرمودند، متحصنین آمدند نزد آقایان، پس از مذاکرات بسیار آقایان مردم را راضی نموده و بیرون آوردند. لکن اسباب‌ها و چادرها را بنا شد فردا ببرند .

امروز حکمی از صدراعظم صادر گردید به این مضمون :

حکم صدراعظم

جناب جلالتمآب اجل اکرم محقق‌السلطنه دام‌اقباله، برای افتتاح و انعقاد مجلس محترم شورای ملی، مقرر گردیده‌است از فردا که روز جمعه بیست وششم است ، عمارت بزرگ وسط باغ بهارستان به جهت اجزاء محترم مجلس معین شود. البته حسب‌الامر از فردا صبح قدغن نمائید عمارت مزبوره را تنظیف کرده، اجزاء و سرایداران حاضر باشندکه اجزاء مجلس به میمنت در ظل مراحم بندگان اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاهی ارواحنافداه در آن‌جا حاضر و شروع به‌کار نمایند، زیاده زحمت است .

روز جمعهٔ ۲۶ جمادی‌الاخری ۱۳۲۴ ــ امروز بنا بود در باغ بهارستان که نزدیك

مدرسهٔ سپهسالار می‌باشد مجلس منعقد گردد. لکن آقایان قبول نکردند که این مکان در وسط شهر واقع نیست و مجلس باید در وسط شهر باشد که دسترس عموم مردم باشد. وانگهی عمل این مکان باید به اذن و اجازهٔ ورثهٔ مرحوم سپهسالار بگذرد و آن زمانی را می‌خواهد، لذا قرار شد در مدرسهٔ نظامی از فردا که روز شنبه است مدعوین و علمای اعلام در آن‌جا حاضر باشند و اگر مانعی نرسد، طرف عصر را بروند حضور شاه در صاحبقرانیه برای اظهار تشکر.

امروز حاج‌حسین‌آقا و حاج‌محمداسمعیل مغازه‌ای و معین بوشهری و جمعی دیگر از تجار معتبر آمدند خدمت حضرت حجة‌الاسلام آقای آقامیرزاسید محمد طباطبائی برای کسب تکلیف و طرف عصری هم جناب آقای بهبهانی و جناب حاج شیخ‌فضل‌الله و جناب صدرالعلماء آمدند نزد آقای طباطبائی برای تکلیف فردا. اشخاصی که در سفارتخانه باقی مانده‌بودند، امروز رفتند. چند نفر از تجار دم در، چادرها را تفحص می‌کردند، هرچه قند و چای و برنج و اشیاء دیگر در بین آنها دراین چند روزه بعضی ذخیره کرده‌بودند، پس می‌گرفتند.

خبر تلگرافی رسیده دیشب در اصفهان چراغان بوده علماء اعلام جشن مجلس را گرفته‌اند.

تشکیل اولین مجلس درمدرسهٔ نظامیه

روز شنبهٔ ۲۷ جمادی‌الاخری سنهٔ ۱۳۲۴ هجری ـ امروز مجلس در مدرسهٔ نظامیه برپا شد، قریب سه چهارهزار نفر جمعیت در مجلس وخارج مجلس جمع شدند، به قدر پانصد نفر از علماء و وزراء و ابناء سلطنت و نایب‌السلطنه در مجلس نشسته بودند، صدراعظم بعد از پذیرائی برخاست و لایحه خواند. اهل مجلس محض احترام و تشکر از این مجلس برخاستند. بعد از قرائت لایحهٔ صدراعظم، جناب حاج شیخ مهدی سلطان‌المتکلمین که از اعاظم واعظین و ملت‌خواهان است، برخاست از طرف ملت لایحه خواند که مشتمل بود براظهار تشکر از طرف ملت. بعد از اتمام لایحه، جناب اجل عضدالملک که رئیس مجلس بود یك طاقه شال ترمهٔ کشمیری خلعت داد به جناب حاج شیخ مهدی. حضرات واردین که برحسب دعوتنامهٔ دولتی حاضر بودند صرف شربت و شیرینی نموده، جناب عضدالملك از طرف اعلیحضرت اظهار محبت به مردم نموده پس از اتمام لایحهٔ ملت، عموم حضار صداها را به «زنده‌باد ملت، شاه، ایرانیان و پاینده‌باد ملت ایران» بلند کردند و صرف شربت و شیرینی نموده باخاطرهای شاد متفرق گشتند.

صورت لایحهٔ مشیرالدوله صدراعظم

البته هرکدام از ماها که در این مجلس شرف حضور داریم، مختصراً می‌دانیم که مقصود از تشکیل این مجلس محترم و اجتماع آقایان علماء و وزراء و امناء و اعیان و اشراف و تجار و اصناف در این مجلس چیست؛ ولی محض این

که نیت پاك و مقدس بندگان اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی خلدالله ملکه، به طور شایسته مکشوف و معلـوم باشد ، لزوماً به استحضار خاطر محترم آقایان عظام می‌رسانیم. که چنان که البته خاطر شریف همگی مسبوق است، بندگان اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی مصمم شدند که ابواب نیکبختی و سعادت به‌روی قاطبهٔ اهالی ممالك محروسهٔ ایران باز شود و اصلاحات مفیدهٔ لازمه که باعث مزید استحکام مبانی دولت و خوش‌بختی ملت‌است ، به مرور ایام به موقع اجراء گذارده‌شود و چون این خیال مقدس شاهانه بدون همدستی و معاونت قاطبهٔ اهالی ایران به‌آن طوری که منظور نظر معدلت اثر همایونی است انجام پذیر نمی‌شد، رأی مبارك همایون شاهنشاهی برآن تعلق گرفت که مجلس شورائی از منتخبین طبقات معینه ، به طوری‌که تفاصیل‌آن در دستخط از تاریخ ۱۴شهرجمادی‌الثانی یونت‌ئیل ۱۳۲۴ مشروح است در دارالخلافهٔ طـهران تشکیل و تنظیم شود . چون لایحهٔ قـواعد انتخابات و لایحهٔ نظامنامهٔ این مجلس شورای ملی باید باکمال دقت موافق دستخط مبارك همایونی ترتیب داده‌شود و البته می‌دانید که انجام این‌کار مستلزم وقت و فرصت معینی است . لهذا برای این که بندگان اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی خلدالله ملکه ، دلیلی واضح و حجتی کافی در تصمیم رأی مبـارك خودشان برای تشکیل و ترتیب مجلس شورای ملی ، به قاطبهٔ اهالی ایـران داده‌باشند ، مقرر فرمودند که عجالةً محل موقتی این مجلس محترم ، معین و درآنجا با حضور آقایان علماء و وزراء و اعیان و اشراف و تجار و اصناف، صرف شیرینی و شربت بشود .

بدیهی است‌که اولیاء دولت اهتمام بلیغ خواهندنمود که قواعد انتخابات و نظامنامهٔ مجلس شورای ملی به زودی ، موافق دستخط مبارك همایونی از ۱۴ جمادی‌الثانیه، مرتب و اعضای مجلس ملی درطهران جمع و به افتتاح این مجلس محترم نایل شویم . از خداوند خواهانیم که سایهٔ بلند پایهٔ اعـلیحضرت اقدس شاهنشاهی را برقاطبهٔ اهالی ایران مستدام و به فرزندان صدیق وطن مقدس‌توفیق کرامت فرماید، که متفقاً با اولیای دولت در افتتاح ابواب نیك‌بختی به‌روی‌ایرانیان بکوشند و این دولت و ملت قدیمهٔ پنج هزار سالهٔ ایران را به اوج سعادت برسانند.

صورت لایحهٔ ملت‌که سلطان‌المتکلمین‌آقا شیخ مهدی از طرف ملت قرائت نمود

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم - الحمدلله رب‌العالمین والـصلوة والسلام علی سیدنا محمد وآله‌الطاهرین و بعد، فقد قال‌الله تبارك و تعالی فی‌کتابه‌المجید. اعوذبالله من‌الشیطان‌الرجیم، الحمدلله الذی اذهب عناالحزن ان ربنالغفور شکور. خدای‌را شکر که ازتوجه ظاهر و باطن امام عصرعجل‌الله فرجه‌الشریف، و ازشمول توجهات

کاملهٔ پادشاه رعیت‌پرور عدالت گستر، امروز، شب تاریکی و بی‌نوائی ملت ایرانیان سرآمد و آفتاب سعادت و اقبال ایشان طلوع نمود. حسن استعداد و قبول قابلیت ملت سبب شد که پادشاه دل آگاه، نیت مقدس که در نجات مملکت و حیات ملت در خاطر الهام مظاهر نهفته بود، در این زمان سعادت فرجام به منصهٔ شهود رسانید و فرزندان عزیز خود را که در حجر رأفت پرورده بود، اینك در مصالح خود مطلق وآزاد داشت تا آنچه را که برای مصلحت وقت خود لازم دانند بگویند و بکنند و خرابیهای گذشتهٔ وطن عزیز خود را مرمت نمایند.

شبهه‌ای نیست، که استقلال سلطنت، موقوف به ثروت رعیت و تربیت ملت است و تربیت ملت موکول به استقلال سلطنت، ملت اگر رأی شخصی و شورای ملی خواست، برای حفظ بیضهٔ اسلام و قدرت سلطنت بود و دولت هم که قبول این استدعا را فرمود، برای تقویت ملت و اختیار تامهٔ آنها در ترقی مملکت بوده و اینك که به‌عنایات کاملهٔ خداوندی و به موجب دستخط آفتاب نقط همایونی، این طور اتحادی محکم فیمابین نمایندگان دولت و ملت حاصل گشت و حسن استعداد ملت سبب‌شد که دولت حقوق شخصی و ملی‌آنان را تصدیق فرمود. جای آن است که این هیئت مجلس در بیداری ملت وآگاهی‌آنها به حقوق مشروعهٔ خود، نهایت مساعدت را به‌جای‌آورند، تا ملت هم بتواند با نهایت قدرت، حقوق سلطنت خود را محفوظ دارد و حالا که از خواب غفلت برخاسته، در مقام مرمت خرابیها برآمده، به راهنمائی علماء دین‌پرور و وزرای دولت خواه وطن‌پرست، معایب کلیهٔ نواقص حالیه که مدار مملکت را ازکار باز داشته، دور دارند و اصلاحات لازمه در تمام دوایر دولتی و ادارات مملکتی مرتب کنند و مطمئن باشند که آنچه از رؤساء روحانی و وزرای بزرگ برآید و لازم باشد در مساعدت باآنها بدون تأمل به‌عمل خواهد آمد و به موقع اجراء خواهند گذاشت. در این وقت باکمال مسرت و خوشبختی از طرف خود اصالةً و از جانب هیئت ملت وکالةً، تشکیل این مجلس شورای ملی راکه فقط برای رسم افتتاح است، شکر موفور به‌عمل‌آورده، تشکرات قلبیه و ادعیهٔ خالصانه تقدیم حضور مبارك اعلیحضرت پادشاه معظم و متبوع مفخم ایرانیان می‌نمائیم و عجالةً با این معدود از وکلاء که منتخبین از پایتخت می‌باشند شروع به مقصود نموده انتظار می‌بریم که به فرصت، وکلائی که باید از تمام بلاد منتخب شوند به ترتیب مخصوص انتخاب شده در دارالخلافه حاضر شوند و هرچه زودتر این مجلس که مجلس شورای ملی باشد، موافق نظامنامه، تکمیل نواقص خود را نموده، در استحکام مبانی سلطنت و استقرار حقوق ملت، نتایج متحسنه را به عون الهی ظاهر سازد والسلام علی من‌اتبع‌الهدی.

روز یکشنبه ۲۸ جمادی‌الاخری ۱۳۲۴هجری ــ در این روز میرزا نصرالله خان مشیرالدوله، صدراعظم دیدن کرد از آقایان علماء .اول آمد منزل حضرت حجةالاسلام آقای آقا میرزاسیدمحمدطباطبائی، مشیرالملك پسر بزرگترش نیز با او بود. مذاکره در مجلس از ترویج معارف و تشکیل مجلس شورای ملی بود. جناب حجةالاسلام آقای طباطبائی ، توسطی از محبوسین کلات فرمود و خصوصاً از مجدالاسلام.صدراعظم گفت: تلگراف مرخصی آنها را مخابره کردیم ولی شاه فرموده است مجدالاسلام طهران نیاید، در غیر طهران هر جا بخواهد برود. دویست تومان هم بناشد به مجدالاسلام بدهند که صدتومان تلگراف نمایند در خراسان به او بدهند بیست تومان هم به خانهٔ او بدهند مابقی را هم بعدها به اوبرسانند.

بعد ازصرف چای و شربت و قلیان با جناب حجةالاسلام آمدند بیرونی، برای ملاقات شاگردان مدرسهٔ دارالفنون و مدرسهٔ فلاحت که بعضی ازآنها در سفارتخانه بودند و به قدر صد نفری ازآنها عارض شده و در تالار خانهٔ حجةالاسلام نشسته‌بودند. همگی را خواسته، آمدند توی حیاط ، جناب صدراعظم فرمود: که چه مطلب دارید و چرا متحصن شده‌اید؟ شاگردان دو مدرسه عرض کردند: که مسیوداشر رئیس مدرسهٔ فلاحت،یکی از شاگردان را حبس کرده است به جرم آن که رفته است در سفارتخانه و جزو متحصنین بوده است. صدر- اعظم گفت : اعلیحضرت شاهنشاه عفو عمومی داده است البته از رئیس مؤاخذه خواهد شد ، چرا بی‌جهت شاگرد محترم مدرسه را حبس نموده‌است . بعد ازآن روکرد به شاگردان مدرسهٔ دارالفنون که شما چه می گوئید؟ آنها عرض کردند: ما درس خواندیم،زحمت کشیدیم، چرا دولت به ما کار نمی‌دهد ؟ صدراعظم گفت : دیپلم یعنی تصدیق‌نامه دارید؟ جواب دادند: هفت نفر تصدیقنامه داریم، فرمود تصدیق‌نامهٔ خود را بیاورید درمجلس شورا ، البته زحمات شما به هدر نمی‌رود، به‌شماکارخواهیم داد. هر کدام هم که تصدیقنامه ندارید هروقت تحصیلات شما به‌آخر رسید، تصدیقنامهٔ مدرسه را بیاورید در مجلس شورا ، اجزاء مجلس به شماکار می‌دهند. یکی از شاگردان گفت: شاگرد طب چه‌کند صدراعظم گفت: ما طبیب و مهندس و محاسب و جغرافی‌دان لازم داریم، فرق نمی‌کند هرکه و هرچه باشدکار خواهیم داد. نهایت تشویق را فرمود و رفت منزل جناب حاج شیخ فضل‌الله ، ظهر برای نهار آنجا مانده چه منزل آقای بهبهانـی اول رفته بود . جناب حجةالاسلام آقای آقا میرزا سید محمد و جناب عضدالملك هم تشریف بردند آنجا با حاج شیخ فضل‌الله و صدراعظم خلوت کرده مطالب سری را عنوان کردند. از مطالب و مذاکرات علنی آن که : باید قانون مالیات را برطبق قانون اسلام کتابچه و مدون کنند و قانون اسلام را اجراء دارند .

شرفیابی به حضور شاه

طرف عصر، تمام آقایان و علماء اعلام دارالخلافه برای عرض تشکر و تقدیم دعا به حضور همایون، با دعوت مخصوص از طرف قرین‌الشرف خسروانی شهریاری به‌کالسکه‌های

سلطنتی سوار شده از شهر به صاحبقرانیه رفتند . ابتداء رفتند منزل وزیر دربار، هرچه منتظر نشستند جناب آقا سید عبدالله نیامد. لذا آقایان حضور شاه مشرف شده، شاه کبیر اظهار مرحمت و رؤفت خویش را فرمود . آقایان هم اظهار تشکر نموده پس از مراجعت آنان جناب آقا سید عبدالله وارد شد و تنها رفت حضور شاه .

در امروز این حرکت جناب آقا سید عبدالله اسباب خیال آقایان شد و از امروز حاج شیخ فضل‌الله در خیال افتاد و دیدکه آقای بهبهانی جلو افتاده‌است . باری عصای آقای آقا میرزا سید محمدکه وقت رفتن حضور شاه در اطاق وزیر دربار ماند، در مراجعت آنچه فحص‌کردند عصا را نیافتند اگرچه عصای آقا قیمتی نداشت لکن چون بی‌عصا عادی برفتن نبودند، ایستادند و فرمودند عصای دیگری بیاورید امیربهادر وزیر دربار انسانیت نموده عصای سرطلای خود راکه قیمتی معتدبه داشت، تقدیم حضرت آقای طباطبائی نمود .

حسب‌الامر شاه ، وزارت عدلیه را دادند به جناب میرزا احمد خان مشیرالسلطنه ، حکومت طهران و مضافات را دادند به جناب غلام‌حسین‌خان غفاری وزیر مخصوص که سابقاً وزیر عدلیه بود. ارباب حل و عقد هم مشغول نوشتن نظامنامهٔ انتخابات می‌باشند .

پس از معاودت آقایان از قصرسلطنتی صاحبقرانیه صرف چای و شیرینی را درکامرانیه به میزبانی حضرت والا نایب‌السلطنه امیرکبیر نمودند. وزیرجنگ اعنی نایب‌السلطنه اظهار دوستی و یگانگی و اتحاد و اتفاق را باآقایان نموده ، مجدداً معاهدهٔ وداد و یك جهتی نمودند .

روز دوشنبه ۱۹ جمادی‌الاخری ۱۳۲۴ـ امروز تجار و اعیان بنای دیدن را از آقایان گذارده و دیدن می‌کنند. تلگرافاتی هم از اطراف مخابره می‌شودکه ما به تدریج صورت بعضی را درج می‌نمائیم .

تلگراف از باجگیران قفقازیه

حضور سرکار سیدالاحرار حاج‌سیدمحمدآقاطباطبائی ، از نایل شدن حضرت عالی به مرام‌آزادی ملت ، از صمیم دل تشکر ارادتمندان تقدیم محضر انور عالی می‌نمائیم و توفیق حضرتعالی در خوشبختی ایران از خدا خواهانیم.

(مسلمین قفقاز)

جواب

باجگیران ـ خدمت عموم برادران قفقازی، از حسن‌نیت و خلوص عقیدت آن برادران معظم‌که حاکی از غیرت ملیت و حمیت اسلامیت است، خوشوقت و از اطمینان شادمانی و همراهی‌که از اصلاح حال ملت وآزادی اسلامی مملکت و افتتاح مجلس شورایملی ایران فرموده بودید متشکر، از خداوند استحکام وقوام این بنای مقدس و مزید افتخار و شوکت و شرافت‌آن برادران دینی را مسئلت

نموده و برحسب وظیفهٔ حتمی و تکلیف شرعی، از مساعدت با نیات حسنهٔ ملت و معاضدت مظلومین مملکت کوتاهی نخواهم داشت.

(محمدبن صادق‌الطباطبائی)

تلگراف از عشق‌آباد

به حضور مبارك سیدالابرار آقای حاج سید محمدآقا طباطبائی، اقدامات مروتانهٔ حضرتعالی را درآزادی ایرانیان و بنیان قانون اساسی که باعث استحکام دائمی دولت و ملت است، باکمال خلوص صمیمی عرض و تشکر می‌کنم و بدین شکرانه مشغول جشن می‌باشم. امیدواریم که دنبالهٔ اقدامات را رها نفرمایند تا اشخاص مغرض زحمات حضرتعالی را به هدر ندهند.

(از طرف عموم طایفهٔ ایران حاج اسدالله امین‌التجار)

جواب تلگراف عشق آباد

عشق‌آباد ــ به توسط جناب مستطاب حاج اسدالله امین‌التجار، خدمت عموم برادران ایرانی. ازحسن نیت‌آن برادران محترم که حاکی ازحمیت اسلامیت و غیرت ملت است خوشوقت و از اظهار شادمانی‌که از اصلاح حال ملت وآزادی اسلامی مملکت وافتتاح دارالشورای‌ملی ایران کرده مسرور،از خداوند استحکام این بنا و مزید خوشبختی برادران دینی را سائل و برحسب وظیفهٔ حتمی و تکلیف شرعی، تاآخرین نقطه، از مساعدت با نیات حسنهٔ ملت کوتاهی نخواهدداشت.

(محمدبن صادق‌الطباطبائی)

روز سه‌شنبهٔ سلخ جمادی‌الاخری ۱۳۲۴ــ در این روز جناب حجة‌الاسلام آقای طباطبائی و جناب حجة‌الاسلام آقای بهبهانی تشریف بردند منزل جناب شیخ‌العراقین‌که از اصفهان‌آمده‌بود قم و از قم همراه آقایان آمده‌بود به تهران دیگر امری مهم اتفاق نیفتاد.

روز چهارشنبهٔ غرهٔ شهررجب ۱۳۲۴ــ امروز طرف عصر، مجلسی در مدرسهٔ نظامی منعقدگردید از روساء روحانیین‌آقای طباطبائی وآقای بهبهانی و حاج شیخ فضل‌الله وآقا سید جمال افجه‌ای و آقای صدرالعلماء و سایر علماء اعلام و آقا زاده‌ها از اعیان و درباریها، مشیرالملك پسر صدراعظم، وزیر امور خارجه و محتشم‌السلطنه و مؤتمن‌الملك و بعضی دیگر حاضر بودند، از تجار هم جمع‌کثیری بودند. نظامنامه‌ای‌که مشتمل بر چهل فصل بود قرائت شد. بنا شدآقایان علماء بعض فصول دیگر به‌آن ملحق‌کنند و بعض‌تغییرات درآن بدهند،آن وقت به طبع برسانند.

وزارت تجارت داده شد به شعاع‌السلطنه پسر شاه، لکن‌آقایان قبول نفرمودند زیرا که بدون اطلاع به مجلس و تصویب روساء بوده‌است. دیوانیان می‌گویند چون هنوز مجلس رسمی نشده‌است و نظامنامهٔ آن به صحهٔ اعلیحضرت نرسیده‌است، پس اعطاء این منصب و

شغل باید امضاء شود. در این مذاکره حضرات تجار بالاجماع قبول نکردند و گفتند: ما در مجلس این وزیر حاضر نمی‌شویم و کلیةً و رأساً رد نمودند وزارت او را .

چند روز قبل که آقایان حضور شاه رفتند ، نوشتیم وزیر دربار امیر بهادر عصای سر طلای خویش را تقدیم حضرت آقای طباطبائی نمود در عوض عصای خودشان که مفقود شده بود. پس از مراجعت آقایان، شهرت گرفت که امیر بهادر حضور شاه عرض کرده بود عصای سرطلای خود را دادم به آقا سید محمد و پانصد تومان هم دادم به آقا سید جمال مجتهد افجه‌ای و هر دو را راضی کردم . این خبر که به حضرت حجةالاسلام رسید ، عصا را پس فرستادند، یعنی عصا را دادند به حاجی غفارخان که فردا ببرد و بدهد به امیر بهادر .

روز پنجشنبهٔ دویم رجب ۱۳۲۴- امروز حاج غفارخان از طرف حضرت حجة الاسلام آقای طباطبائی رفت به صاحبقرانیه و عصای امیر بهادر را برد و به او رد نموده و گفت : حضرت آقا فرمودند : مرا گمان این بود که سر این عصا برنج است ، از این جهت قبول کردم ، اینك معلوم می شود که طلاست و من طلا را در دست نمی‌گیرم . امیر بهادر چون با حضور صدر اعظم و نایب‌السلطنه خجالت کشید از این رد عصا ، لذا خود را کنار کشیده و گفت : حضرت آقا نهایت بی‌مرحمتی را دربارهٔ من فرمودند ، لکن من دست از اخلاص خویش بر نمی‌دارم و حضور حضرت حجةالاسلام عرض کنید : به اجداد طاهرین شما که من عصای سرکار را پس نمی‌دهم و نباید هم پس بدهم . این رد عصا خیلی به شرف امیر بهادر برخورد و مردم از این رد عصا خیلی خوشحال شدند .

طرف عصر امروز ، وزیر مختار روس خدمت حضرت حجةالاسلام رسید به قدر نیم ساعت نشسته و گفتگوی سیاسی و پولتیکی کردند .

اول شب نیرالدوله ، حاکم تهران که معزول شده ، خدمت حضرت آقای طباطبائی رسید .

روز جمعهٔ سویم رجب ۱۳۲۴ - امروز جمعی از بزرگان و طلاب ، حضور مبارك حضرت حجةالاسلام آقای طباطبائی رسیدند ، در باب نظامنامه مذاکره نمودند .

انجمن مخفی ثانوی

بعد از رفتن آقایان به قم انجمن مخفی اولی که فقط همّشان مصروف ترویج معارف و علوم و تشویق از مدارس و مکاتب بود موقوف گردید و اجزاء آن پراکنده و متفرق شدند . پس از مراجعت آقایان جناب آقامیرزا محمدصادق پسر دویمی آقای طباطبائی را ملاقات نموده گفتم : آقای من ، ما امروز بیشتر از سابق محتاجیم به انجمن ، چه ما سابق مقصود را فقط مذاکره از مدارس و معارف می‌دانستیم و در بیداری مردم و تشویق آنان به معارف و علوم ساعی و جاهد بودیم . لکن خداوند عالم برما تفضل نمود و به قلب پادشاه انداخت که مجلس شورای ملی به ما ملت مرحمت فرمود و امروز می‌بینیم اشخاصی در بین

افتاده‌اند که نه دلشان به مملکت سوخته و نه ملت را چیزی می‌دانند . عماًقریب حق را ممزوج به‌باطل می‌کنند ، مملکت را دچار خرابی و ملت را با دولت مضمحل می‌کنند . کلمهٔ (حق یراد بهاالباطل) حق را مستمسك و ترویج باطل می‌کنند . عماًقریب دست علماء و عقلاء را کوتاه کرده ، جمعی با غرض در کار خواهند دخالت کرد و رشتهٔ کار از دست دولت و ملت خارج ، دیگر نه اسمی از دولت و ملت و دین ، بلکه از ایران و مملکت باقی نخواهد ماند . پس بیائید انجمنی تشکیل کنیم مخفی : که شبها منعقد گردد و کار اجزاء انجمن ، فقط نظارت در امر مجلس و جلوگیری از مفاسد باشد . بالاخره جناب آقامیرزامحمدصادق قبول نمود و انجمنی تشکیل یافت که اجزاء و اعضای آن از این قرار است :

آقامیرزاکاظم‌خان مستعان‌السلطان ـ شوکت‌الوزارة ـ آقاسیدنصرالله اخوی ـ جناب آقامیرزامحمدصادق ـ بندهٔ نگارنده ناظم‌الاسلام ـ جناب آقاشیخ‌محمدمازندرانی ولدآخوند ملاعبدالله ـ حاج‌جلال‌الممالک ـ لواءالدولة ـ جناب آقامیرزامحمود اصفهانی ـ میرزاحسن خان پدر زن شعاع‌السلطنه ـ آقاسیدقریش ـ آقا میرزامهدی پسر بزرك حاج شیخ فضل‌الله ـ اسدالله‌خان سرتیپ قزاقخانه ـ سیف‌الله‌خان سرهنگ قزاقخانه برادر اسدالله‌خان ـ ابراهیم خان سرتیپ قزاقخانه ـ بهاء دفتر.

این اجزاء هفته‌ای دو شب حاضر می‌شدند و انجمن هم سیار بود ، هر شبی در خانهٔ یکی از اجزاء منعقد می‌گردید.

نظامنامه هم نوشتند لکن کار معتدبهی که از این انجمن به‌ظهور رسید چند امر بود که ذیلا نگاشته اند .

اولا ـ آن‌که حاج‌آخوند شریعتمدار حاج‌شیخ‌فضل‌الله از سپهدار پولی گرفت که حاج شیخ‌فضل‌الله را با آقایان مخالف کند و در یکی از مجالس هم به آقامیرزامهدی پسرشیخ که از اعضاء انجمن بود جسارتی کرده بود . پس از مذاکره در انجمن قرار شد که در یکی از لیالی عقب او را گرفته و ریش بلند او را مقراض کنند که عبرت دیگران شود . قرار بر این شد ، شب بعد اجزاء در خانهٔ آقای طباطبائی حاضر شدند . مقراض و اسباب کار را فراهم نموده جناب آقامیرزامحمدصادق صلاح ندانست و گفت همین کار را معیوب می‌کند و باعث رنجش حاج‌شیخ‌فضل‌الله می‌شود و در اول امر باعث اختلاف خواهدشد . جناب آقامیرزامهدی اصرار می‌کرد اگر شما اقدام نکنید من تنها اقدام می‌کنم و خودم جواب پدرم را می‌دهم بالاخره آراء بر این قرار گرفت که از اذیت او منصرف شویم ، ولی به او برسانند که این قصد را کردند و او را بترسانند دیگر رشوه نگیرد و شیطنت نکند باری خبر به حاج آخوند رسید ، لکن ترك شغل خویش را ننمود .

امر دویم ـ آن که یك شب در انجمن مذاکره شد که جناب حجةالاسلام آقای

طباطبائی قدری با مردم به تغیر و تشدد سلوك می‌کند ، باید در مقام اصلاح حال ایشان برآمد و نیز اجزای جناب آقاسیدعبدالله از مردم تعارف و رشوه می‌گیرند و ما هر قدر بخواهیم به اشاره و کنایه یا به پیغام برسانیم اثر نخواهدکرد ، باید آقای بهبهانی را هم در انجمن حاضر کنیم . بالاخره نتیجهٔ مذاکرات این شب این شد که چند روز بعد جناب آقای طباطبائی را به عنوان مهمانی در ظهر به خانهٔ جناب بهاء دفتر آوردیم ، به طوری که آقای طباطبائی ملتفت شد یك دفعه خود را تنها دید ، آدمها و اجزای ایشان را گفتیم فتندکه برای سه ساعت به غروب بیایند و حضرت آقا را ببرند ، پس از خالی شدن مجلس از اغیار و منحصر شدن به همان اجزاء انجمن ، عنوان سخن را این طور کردیم که امروز بر حسب مشیت خداوند ، به توجه امام زمان ، ریاست مطلقهٔ ملت تفویض شده‌است به حضرت‌عالی آقای بهبهانی اما حضرت‌عالی با مردم بد سلوك می‌فرمائید . آیهٔ مبارکهٔ «ولو کنت فظاً غلیظ القلب لانفضوا من حولك» حکم می‌کند که شخص رئیس باید به حسن سلوك و خوش رفتاری و مهربانی و رئوفت بامردم سلوك نماید . اگر مردم از شما مأیوس شوند به کی پناه ببرند و به چه کسی ملتجی شوند ؟ و اما آقای بهبهانی این سلوك اجزاء و اطرافیان ایشان مردم را مستأصل و تباه می‌کند . آن وقت خدای نا کرده سستی در اعتقاد مردم پدید خواهدشد .

آقای طباطبائی در اول امر قدری به خیال افتادند ، لکن چون پسر عزیز خود را در آن حوزه و انجمن دیده ، قوت قلبی به خود داده فرمودند : اما من چون طمعی به مال مردم ندارم و از دنیا توقعی ندارم لذا تملق و چاپلوسی را خوش ندارم لکن تا يك اندازه‌هم حق با شماست و تصدیق دارم و البته تغییر اسلوب و سلیقه می‌دهم . از هر يك از شما ها خواهش دارم چنانچه دیدید به خطا رفتم ، مرا آگاه و متنبه نمائید . از حرف حق و نصیحت دوستان بدم نمی‌آید . و اما آقای بهبهانی چند شب قبل از این ، جناب‌حاج‌میرزا مرتضی آشتیانی داماد من دعوت نمود از من و آقای آقا سید عبدالله و در مجلس نظیر همین مذاکرات را نمود و گفت شما دو عیب دارید، یکی آن که زود متغیر می‌شوید و مردم را از خود می‌رنجانید بدون جهت . دوم آن کـه پسرهای شما از جهت لباس از زی خود تجاوز نمودند و از وضع لباس خود خارج شده ، پسر ملا را چه کار به لباس ستره و شلوار و پوتین . من هر دو ایراد ایشان را قبول کردم و تصدیق داشتم و قول دادم هر دو را اصلاح کنم . بعد از آن رو کرد به آقای آقا سید عبدالله و گفت اجزای درب خانهٔ شما از مردم رشوه و پول می‌گیرند و شما را بد نام و ضایع می‌کنند. جناب آقا سید عبدالله در جواب فرمود : اگر مرا عاقل می‌دانید ، پس عاقل می‌داند چه کند و تکلیف خود را می‌داند . دیگر آن که اجزای من چهل سال است که عادت به این کار دارند چطور می‌شود عادت چهل ساله آنها را مانع شوم ، انشاءالله به مرور ایام این کار هم اصلاح خواهدشد . اجزاء

انجمن عرض کردند صلاح می‌دانید ایشان را حاضر کرده یا به اصرار و التماس و یا ترس و تخویف ایشان را اصلاح کنیم . فرمودند: سعی کنید عدالتخانه تأسیس شود . پس از تشکیل عدالتخانه همهٔ این کار ها اصلاح می‌شود . باری در آن انجمن قرار گذاردیم مفاسد امور را بنویسیم و به توسط جناب آقا میرزا محمد صادق به نظر حضرت آقا برسانیم .

امر سویم ـ آن که پس از شروع به انتخابات چنان که بعد از این خواهدآمد ، مسموع افتادکه طایفهٔ یهود و ارامنه و زردشتیها اصرار دارند که وکیلی از خود انتخاب کنند و این مطلب باعث ایراد علماء نجف و اصفهان خواهدشد، و یك دفعه اختلافی بزرگ پدید خواهدآمد ، که شاید مخل و مانع مقصود گردد . لذا اجزای انجمن رأی دادند که حضرات را دیده ، آنها را منصرف کنیم از انتخاب وکیل از نوع خودشان . پس از زحمات بسیار ، طایفهٔ ارامنه با نهایت نجابت و معقولیت حق خود را در انتخاب اول منتقل نمودند به جناب آقای طباطبائی که یا حضرت آقا حق آنان را در این انتخاب ساقط نماید و یا خودشان از طرف آنان وکیل باشند و اما طایفهٔ آنها هم حق خودشان را واگذار به جناب آقای بهبهانی نمودند لکن طایفهٔ زردشتی چون ارباب جمشید را وکیل خود قرار دادند لذا قرار شد اسدالله خان سرتیپ قزاقخانه برود ارباب جمشید را به‌خانهٔ خود دعوت نماید. از این جهت اسدالله خان مأموریت خود را انجام داده ، ارباب جمشید را عصر امروز به خانهٔ خود دعوت نمود . اجزاء انجمن قبل از آمدن ارباب جمشید حاضر شدند . ارباب جمشید هم‌آمد پس از تعارفات مرسومه ، بندهٔ نگارنده روی کردم به ارباب جمشید و گفتم : علاوه براین که شما صاحب این آب و خاك و از ابناء این مملکت می‌باشید ، یك اندازه متمول و صاحب مایه و اعتبار و با اکثر از مردم و اعیان و تجار طرف معامله می باشید . اگر این مملکت به هرج و مرج افتد و اختلافی بین اهالی پدیدآید ، ضررش به شما بیشتر عاید خواهدگردید ، بلکه نوع شما و ملت شما دچار زحمت و صدمه خواهند گردید . پس شما باید بیش از ما طالب نظم و امنیت و عدالت باشید و امروز ما به زحمات زیاد صاحب این مجلس شدیم و چون اهالی ما هنوز معنی مجلس و کار مجلس را نمی دانند لذا آن طوری که باید قدر این نعمت را نمی‌دانند و شاید به ادنی‌اختلافی ، این نعمت خدا داده را از دست بدهند و علماء اعلام اصفهان و عتبات عالیات اگر بدانند که خارج از مذهب اسلام هم در این مجلس وارد خواهد شد البته امضاء نمی‌کنند ، بلکه جداً مخالفت خواهندکرد و مانع از پیشرفت مقصود خواهندبود . پس مناسب این است که شما هم مانند طایفهٔ ارامنه و یهود ، یا حق خود را ساقط و یا به‌کسی دیگر از مسلمانان منتقل نمائید و یا آن که وکیل خود را از مسلمانان انتخاب نمائید تا مجلس قوتی بگیرد ، بعد از نضج و قوت مجلس ، آن وقت مختارید هر که را معین و انتخاب نمائید پذیرفته خواهدشد . اجزاء هم هر کدامی همین موضوع را ذکر کردند ، ارباب جمشید مذاکرات را تصدیق

نمود و گفت : من باید در انجمن طایفه و ملت زردشتی این مسئله را عنوان بکنم ، اگر آنها قبول کردند من هم حرفی ندارم ، ولی تا بتوانم آنها را راضی می‌کنم .

باری ارباب جمشید رفت و تا یك اندازه هم سعی خویش را نمود لکن یك روز جناب آقای بهبهانی در مجلس علناً حمایت فرمود از طایفهٔ زردشتی و فرمود : این طایفه را بر مملکت ایران حق آب و خاك است . بزرگان این طایفه در خارجه تحصیل نموده و تربیت شده می‌باشند ، در پارلمان انگلیس وکیل دارند و تاکنون هم به معقولیت و نجابت رفتار نمودند . البته ارباب جمشید وکیل طایفهٔ زردشتی باید در مجلس شورای ملی وارد شود و از حمایت آقای بهبهانی از ارباب جمشید ، هم دیگران ساکت شدند و هم ارباب جمشید بر وکالت خود مصر گردید (گویند تعارفی به آقا داد و کار تمام شد) .

امر چهارم ـ از امور معتدبه انجمن مخفی ثانوی اتفاق و اتحاد و بیداری اجزاء بریکاد قزاقخانه است که اسدالله خان و برادرش سیف‌الله خان ، پسران ابوالفتح خان میرپنجهٔ قزاقخانه و میرزا ابراهیم خان سرتیپ قزاقخانه ، دامن فتوت را به کمر زده و در انجمن مخفی و سایر جا ها خدمات نمایان نمودند .

مجمل از مفصل و مختصر از مطول آن که ، اسدالله خان سرتیپ قزاق که از جوانان با تربیت و هوا خواهان وطن می‌باشد و در این عالم جدید که اتفاقاتی افتاد ، خدمات خوب به ملت نموده و خود و برادرش سیف‌الله خان در حوزهٔ اسلامیت و ایرانیت ارادت صادقانه و نجابت و فطرت اصلیه را مشهود و جلوه داد و در انجمن وطن زحماتش مذکور گردید . چه اسدالله خان سرتیپ اول کسی هست که در نظام فریاد نظم و معدلت را کشید و تقاضای عدل و مساوات و قانون را نمود . چه در چند روز قبل در قزاقخانه هویدا و آشکارا برای جلب قلوب فرقهٔ بریکاد ، این عنوان را نمود که امروز ، اتحاد عموم در یك میزان و کافهٔ طبقات در یك رأی و عقیدت شدند و عموماً لذت عدالت و آسایش را پی برده‌اند و همگی در تشخیص مرض و تعیین علاج ، متفق‌الرأی و القول شده‌اند جز طایفهٔ قزاق مغرض ناسپاس و خائن خدا نشناس ، که نه از خدا شرم دارند و نه از پادشاه .

کافر نعمت ولی نعمت بی منت اند و مضر به استقلال دولت و ملت و طرفدار استبداد و جهالت اند . چه با این که بالعیان و الشهود ، می‌بینند و به چشم خود ملاحظه می کنند که این وزراء خائن و این رؤساء جاهل مال دولت و ملت را می‌خورند و هزاران خیانت به‌پادشاه خویش می‌کنند ، باز اطاعت آنان را می‌کنند ، با این که پادشاه اسلام امروز نهایت میل به اجراء قانون اسلام و تشکیل مجلس دارند ، عین‌الدوله ما را به اذیت ملت واداشت و چه‌قدر در آن لیالی و ایام ما را به اذیت و آزار مردم واداشت . امروز علماء اعلام و عموم ملت ، از پادشاه معدلت خانه خواستند و فرمان تأسیس مجلس صادر گردید ، چرا ما باید در زیر بار عبودیت باشیم ؟ چرا نظام و قزاقخانه عدالت نخواهند؟ چرا ساکت باشیم و

ببینیم که رئیس ما حقوق ما را بخورد و تازیانهٔ استبداد را به سر ما بزند؟ پس بیائید اتفاق کنید ، اتحاد کنید ، شما هم مجلس داشته باشید که رئیس شما نتواند به شما تحکمی کند و شما را بدون جهت با ملت طرف کند و حقوق شما را پایمال نماید . نقص و ملالت و بی شرفی متوجه به ما خواهد گردید، که تمام طبقات مردم در تحت قانون و معدلت باشند وما که اهل نظام می‌باشیم ، خارج ازحکم باشیم . دیگر آن که علماء و سادات و صلحاء و خوبانند که حمایت می‌کنند از مظلومین ، چرا ما باید معاون ظالمین باشیم ؟ سابقاً ما مردم روحانیان و رؤساء ملت را در میان دولت و ملت یك حد فاصلی می‌دانستیم و فرقهٔ جلیلهٔ علماء را ضد پاره‌ای عوالم و مانع ترقیات دولت و ملت می‌پنداشتیم، اینك می‌بینیم خلاف آنچه را که توهم می‌کردیم . حالا وقت آن است که ما هم مجلس معدلت بخواهیم و خودمان را شریك ملت و هواخواه وطن دانیم ، پادشاه خود را مقتدر کنیم و خود را دشمن استبداد نمائیم . چه ضرر دارد ما هم مجلس معدلت داشته باشیم تا رئیس ما نتواند به ما ظلمی کند».
این حرفها در قزاقخانه مؤثر افتاد و خرده خرده عموم قزاق بیدار شدند .

خبر به رئیس رسید ، اسدالله خان را احضار نموده و حکم حبس داد ، اسدالله خان گفت : تقصیر من در نظام چه باشد و چرا من در محبس بروم ؟ تمرد نموده و سخت ایستادگی نمود . رئیس نیز سخت گرفت . اسدالله خان هم در ممانعت و عدم انقیاد مقاومت نمود ، رئیس شمشیر کشیده اجزاء قزاقخانه و صاحب منصبان که این بی قاعدگی و خلاف ترتیب را از رئیس دیدند به اسدالله خان گفتند : چون رئیس خلاف نظام نمود و به شما شمشیر کشید، پس بهتر این است که شما ملایم‌شوید تا تقصیر او مسلم و محقق گردد . اسدالله خان چون این خیرخواهی را دید لذا خودش به طرف محبس روانه گردید . یك روز در محبس ماند ، خبر به حضرت حجةالاسلام رسید حضرت آقای طباطبائی بعض پیغامات به اسدالله خان داده و برای نایب‌السلطنه که وزیر جنگ بود نیز پاکتی نوشتند . رئیس قزاق به خیال افتاده ، ترسید و فوراً اسدالله خان را از محبس بیرون آورد و معذرت خواست .

رؤساء قزاقخانه جمع شدند و کتابچه مهر کردند که البته باید قزاقخانه هم مجلسی داشته باشد ، لذا آراء همگی براین قرار گرفت که مجلس مشاورت نظامی را تأسیس کنند . ولی بعد از اتمام کتابچه اختلافی بین صاحب منصبان و رؤساء بریکاد در نگهداری و ضبط کتابچه واقع گردید ، این مشاجره و اختلاف سبب شد که کتابچه را پاره کردند . لکن بعض عقلاء در بین افتاده میان آنها را التیام داده ، باز مجدداً عقد اتحاد و اتفاق بین آنها بسته گردید و آراء همگی بر مجلس نظامی خاص در بین بریکاد قرار و تعلق یافت و این اول مجلسی است که در نظام تشکیل یافت و سبب آن در واقع اجزاء انجمن بودند که محرك اسدالله خان و برادرش سیف‌الله خان شدند .

امروز جناب آقا میرزا محمدصادق تشریف بردند صاحبقرانیه برای گفتگوی نظامنامه و اتمام امر انتخاب .

روز شنبهٔ ۴ شهر رجب ۱۳۲۴ ــ امروز جناب حجةالاسلام آقای طباطبائی کاغذی نوشتند برای نایب‌السلطنه ، در باب اسدالله‌خان سرتیپ قزاقخانه که او را بدون جهت حبس کرده اند و نوشتند که این شخص رئیس ، معلم است که باید این جماعت را تعلیم و مشق نظام بدهد ، دیگر حق کشیدن شمشیر بر روی شخص محترمی مثل اسدالله خان را ندارد ، الی آخره .

این کاغذ واین پیغام موجب خوف و ترس رئیس گردیده فوراً اسدالله خان را از محبس بیرون آورده و معذرت خواست و قبول مجلس را هم نمود و اجزاء متفقاً همعهد و متحد شدند برتشکیل مجلس . جناب آقا سید قریش که از اجزاء حضرت حجةالاسلام و از سادات غیور بود ، در تأسیس نهایت سعی را متحمل گردیده و از طرف حضرت آقای طباطبائی و انجمن مخفی حامل پیغامات و رسول بود و صورت عهد نامه برای طایفهٔ قزاق نوشته که همگی آن را مهر کردند. ما صورت کامل آن را ذیلا درج می‌نمائیم :

صورت عهدنامهٔ بریکاد

ازآن‌جائی که ترقی نوع انسان در هر عهدی و زمانی بسته به اتحاد و اتفاق بوده و هر قومی که نفاق داشته‌اند، تمام شده‌اند و هر جماعتی که اتفاق داشته‌اند، ازحیث علم و شرف ترقیها کرده، نام نیك در صفحهٔ روزگار گذاشته‌اند، و این اتفاق و اتحاد امری است معنوی و قوه‌ای است روحانی که یك قومی را مانند اهل یك خانه، یگانه می‌سازد و فرد فرد اجزاء را شریك نفع و ضرر می‌نماید. و در هرقومی که این کوکب سعادت طلوع نماید، خوشبختانه از هر حادثه و فتنه مرفه‌الحال خواهندبود . علی هذا این اوقات به فضل خداوندی شامل حال عموم صاحب‌منصبان بریکاد گردید و جزئی نفاق که در میان داشتیم ، مبدل به اتفاق گردید و از تاریخ سویم شهر رجب‌المرجب (۱۳۲۴) اتفاق و اتحاد نمودیم ، کمافی‌السابق براستی و درستی به دولت و ملت خدمت و جان‌فشانی نمائیم چنانچه از ابتدای انعقاد بریکاد هم تاکنون خدمات جان‌فشانهٔ این چاکران بر اولیاء دولت و ملت مکشوف و مبرهن است. برای استحکام قلوب خودمان چنان صلاح دیدیم، اتفاق نموده برادرانه در تکمیل جان‌فشانی ،کمافی‌السابق پرداخته و در پیشرفت ترقی خودمان و شرف دولت و ملت کمال جد[و]جهد را داشته باشیم. لهذا این ورقه را به رسم یادگار نگاشته و عموماً مهر نموده و در نزد یکی از ارکان بریکاد به رسم امانت می‌نهیم که عندالحاجة حجت باشد و این اتحادنامه یك سرمشقی است که بر سبیل وصیت‌نامه برای اولاد و اعقاب خود می گذاریم. به‌همین

قسم که پدرشان اتحاد داشته‌اند، آنها هم این رشتهٔ اتحاد را محکم و استوار نمایند. امیدواریم که این رشتهٔ اتحاد روز به روز محکم‌تر و استوارتر شود و این نعمت عظمی را از این قوم سلب نفرماید. توضیح آن که موافق این اتحادنامه اشخاصی که این ورقه را امضاء نموده و به قید قسم ملتزم شده‌اند، هرگاه از آنها خیانتی ظاهراً و باطناً نسبت به دولت و ملت بروز و ظهور نماید و به درجهٔ یقین و علم برسد او را به دست اولیاء دولت و ملت خواهیم داد که معدوم صرف نمایند که عبرة للناظرین شود و به هیچ وجه هم به بازماندگان او رعایتی از طرف صاحب منصبان بریکاد نخواهدشد. فی سویم شهر رجب ۱۳۲۴.

روز یك‌شنبهٔ پنجم شهر رجب ۱۳۲۴ـ امروز حضرت آقای طباطبائی، نقاهت و نوبه عارض ایشان گردید، کمتر بیرون تشریف آوردند لکن اعیان و بزرگان دیدن می‌آیند.

آقای بهبهانی هم مشغول پذیرائی واردین می‌باشند. دیگران هم در مدرسهٔ نظامی نشسته مشغول مذاکره از امر انتخاب می‌باشند.

تکفیر سپهدار

امروز حکم تکفیر سپهدار، از اصفهان از طرف آقای نجفی رسید که مشعر بر کفر او بود که مسلمانان را امر به اجتناب از او فرموده‌اند. تلگرافاتی هم از ولایات مخابره شده‌است که ما صورت بعضی از آنها را درج می‌نمائیم.

تلگراف از مشهد

حجج‌الاسلام و حمات حوزهٔ شرع سیدالانام را به عرض سلام مصدعیم ودر آستان قدس به دعاگوئی مشغولیم. البته این مساعی جمیله منظور نظر حضرت حجة عصر عجل‌الله فرجه و علیه و علی آبائه افضل‌الصلوة والسلام می‌باشد و چون صلاح ملت و دولت است، تمام طبقات از عواطف شاهنشاه اسلامیان پناه خلدالله ملکه قرین تشکر و امتنان‌اند. سیداسدالله‌قزوینی ـ شیخ‌ذبیح‌الله ـ سیدعبدالمجید ـ شیخ محمدتقی‌تربتی‌الاصل ـ زین‌العابدین ـ رئیس‌الطلاب ـ شیخ حسن ـ امضائات این تلگراف از علماء اعلام مشهد مقدس می‌باشد.

از کرمان

حضور مبارك حضرت مستطاب اجل شیخ‌الطائفه، رئیس فرقه، سرکار حجة الاسلام آقای طباطبائی دام‌ظله، در این موقع که نتایج اقدامات عالیه به موجب نفاذ دولت و ترقی ملت مشهور شده، باکمال خلوص عرض تبریك می‌نماید.

(خادم ملت محمود)

امضاء فوق از آقا میرزا محمود مجتهد است.

ایضاً از کرمان

آستان مقدس حضرت آیةالله رئیس‌المسلمین ، آقای آقا میرزا سید محمد روحی فداه ـ ورود موکب مسعود و فوز به مقصود، موجب سعادت دولت و ملت، مبارك و میمون باد .

(فدوی منتصرالممالك)

امضاء فوق از منتصرالممالك بیگلربیگی کرمان است که در زمرهٔ بزرگان و اعیان کرمان است .

از همدان

حضور مبارك بندگان حضرت مستطاب حجةالاسلام والمسلمین آقای آقا میرزا سید محمد مدظله‌العالی ـ شکر خدای راکه تیر دعای پیرما به هدف‌واقع وکوکب اقبال آن حضرت از مطلع سعادت طالع، بخت اهل ایران سربلندی‌کرد و بار دیگر آفتاب عواطف حضرت مستطاب عالی مدظله‌العالی و سایر علماءاعلام مدظلهم‌العالی ، بر عموم اهالی بلاد مسلمین پرتو افگند. فعلا به ورود مسعود تبریك معروض می‌دارد و مزید اقبال و اجلال حضرت مستطاب عالی و سایرعلماء اعلام را همواره از ایزد منان مسئلت می‌نماید .

(الاحقر حاجی‌آقا حسین قاضی)

ازکلات

حضور مبارك حضرت مستطاب آیةالله، رئیس حوزهٔ مقدسهٔ اسلامیه آقای آقا میرزا سید محمد مدظله‌العالی . تعظیمات آتیهٔ ملیه را درخدمت امنای حوزهٔ مقدسهٔ اسلامیه قبول تجدید تبریکات خود در موقع حصول این سعادت ابدی و عید بزرگ اسلامی قرار می‌دهیم و یومئذ یفرح‌المؤمنون بنصرالله ینصر من یشاء و هوعزیزرحیم.

(میرزاآقا)

امضاء تلگراف فوق ازآقا میرزاآقا مجاهد اصفهانی است که درکلات محبوس است.

از همدان

حضور مبارك آقایان حجج‌الاسلام ادام‌الله اظلالهم بعد از عرض خلوص به عرض تبریك مصدع و از انجام مقاصد ملیهٔ اسلامیه که موجب رفاهیت عموم اهالی است، متشکر و مژدهٔ شرح مقاصد اسلامیه را حسب وعده منتظریم .

(محمد باقررضوی ـ امام جمعه)

ازکلات

خدمت جناب ناظم الاسلام ـ تبریکات داعی در حوزهٔ مقدسه تقدیم .

(مجدالاسلام)

از شیراز

خدمت سرکار حجةالاسلام ، آقای آقا میرزا سید محمد طباطبائی دامت برکاته، انشاءالله تعالی ورود جناب مستطاب عالی وسایر آقایان عظام، میمون و مبارك خواهدبود . اهم مستدعیات اهالی فارس از ناحیهٔ شریفه ، خلاص قوام‌الملك و اصلاح امور ایشان است و امروز اگر جداً به اتفاق در این مقام برآئید قطعاً نتیجهٔ مقصوده حاصل و عموم اهالی متشکر خواهند بود. خدا می‌داند این تدابیر برای تجدید ایالت فارس با حال وحشت که درخلق مشهود است آهن سرد کوبیدن است . خدمت آقای شیخ و آقای بهبهانی هم عرض شد . منتظر جواب می‌باشم .

(ابراهیم الشریف)

تلگراف فوق را جناب حاج میرزا ابراهیم، مجتهد شیراز از خط کمپانی انگلیس مخابره نموده‌است . چون از وقتی که شعاع السلطنه از حکومت فارس معزول گردید و وزیر مخصوص به حکومت رفت و علاءالدوله هم که بود قوام الملك را در طهران نگاهداشته بودند . لذا استدعای جناب آقا این است: قوام‌الملك را مرخص‌کنند وآقایان توسط‌کنند از او که برود به فارس ، تا امر ملت قوت بگیرد و یا مقصودش همراهی از قوام‌الملك بوده که به خواهش پسرهایش این تلگراف را مخابره نموده‌است ، دیگر العلم عندالله وچون هنوز حاج شیخ فضل‌الله مخالفتی ظاهراً نکرده‌است ، لذا اشاره‌ای هم به او کرده‌است .

روز دو شنبهٔ ششم شهر رجب ۱۳۲۴ ــ امروز جناب عضدالملك آمد نزدحضرت آقای طباطبائی که استدعا کند حضرت حجةالاسلام ، طرف عصر تشریف ببرند درمجلس‌شورای ملی . لکن نقاهت حضرت حجةالاسلام رفع نشده‌است . مشکل بتوانند حضور بهم رسانند .

صدراعظم میرزا نصرالله‌خان‌مشیرالدوله امروز نهار مهمان است منزل حاج‌آقاعلی‌اکبر بروجردی ، جناب حاج‌شیخ فضل‌الله هم آنجا بود ، با جمعی دیگر . بعد از صرف‌نهار همان‌جا خوابیدند که عصر را بروند به مجلس شورای ملی برای امضاء و تصحیح نظامنامه . چون جناب حجةالاسلام آقای آقا میرزا سیدمحمد تشریف نبردند در مجلس ، صدراعظم هم نرفت، لکن سایرین با مشیرالملك پسر صدراعظم رفتند و در مجلس حاضر شدند ، لکن صحبت امروز از امر نان وگوشت بود و کتابچهٔ امتیاز آن را نوشتند که به نظر صدراعظم و آقایان برسانند .

جناب آقای سید برهان‌الدین خلخالی که از بستگان امیر بهادر وزیر دربار بود ، امروز آمد نزد بنده و گفت : امیر بهادر شخص مسلمانی است و امروز در ذهن او جا گرفته‌است که مجلس مشاورت ، خلاف شرع است و اگر حضرت آقای طباطبائی در یك مجلس باایشان بنشینند وصریح بفرمایندکه این مجلس موافق شرع است و به دلیل و برهان و حکم بتی لزوم آن را بفرمایند ، هرآینه این مرد باور می‌کند و دیگر همراه می‌شود

موافقت او بهتر است از مخالفت چه این شخص همیشه اوقات نزد شاه می‌باشد ، لذا باید او را همراه نمود . بنده گفتم : حضرت آقای طباطبائی به خانهٔ او نمی‌رود و راضی هم نمی‌شود که او به خانهٔ آقا آید ، چه آن وقت مردم می‌گویند آقا تعارف ورشوه گرفته است به این جهت ملاقات این دو نفر مشکل است . آقا سید برهان گفت : اولا در مجلس علنی ملاقات کنند نه در خلوت ودیگر آن که در خانهٔ خود شما باشد که از هر دو دعوت کنید و باعث ملاقات شوید . لذا بندهٔ نگارنده خدمت حضرت آقای طباطبائی عرض کردم. حضرت آقا قبول فرمودند یا در خانهٔ خودشان در مجلس علنی باشد و یا در منزل بندهٔ نگارنده . قرار بر این شد ، که جناب آقا میرزا محمد صادق ملتفت شده و مانع شد و گفت : موجب اتهام و بد نامی ماها می‌باشد، آن وقت مردم بد می‌گویند . از این جهت زحمات بندهٔ نگارنده و جناب آقاسید برهان‌الدین به هدر رفت .

روز سه شنبهٔ هفتم رجب ۱۳۲۴- امروز جناب آقاسیدعبدالله را احضار کرده بودند برای رفتن حضور شاه و حضرت آقای بهبهانی مستعد و مهیا از برای رفتن به صاحبقرانیه شده که طلاب خدمت جناب آقا رسیده و جداً مانع شدند وعرض کردند : این رفتن شما تنها نزد شاه موجب اتهام است . جناب آقاسیدعبدالله طلاب را خاموش و به دلیل و برهان مدلل نمودند که رفتن نزد اعلیحضرت لازم است و اگر نروند کار معیوب خواهد گردید . طلاب عرض کردند : پس تنها نروید . جناب آقا گفت : شاه مرا تنها خواسته است، شاید بخواهد حرفی محرمانه بفرماید و بودن ثالث مانع باشد. به هرجهت جناب آقا تشریف بردند به صاحبقرانیه و مراجعت را آمدند منزل حضرت آقای آقا میرزا سید محمد لکن هنوز معلوم ما نگردید که مطلب چه بوده‌است ؟

حاج سیف‌الدوله وزیر تجارت هم امروز به قدر صد نفر از تجار را احضار نمود که ما هم باید مجلسی داشته باشیم . خوب است تجار پانزده نفر را وکیل کنند که این پانزده نفر در مجلس محاکمهٔ وزارت حاضر شده و در امور تجار ناظر باشند. نوشته هم نوشتند بعضی مهر کرده بعضی عذر آورده که باید فکری کنیم و در این امر تأملی نمائیم ، آن وقت جواب می‌دهیم .

حاج‌محمدتقی و حاج‌حسن مطالبهٔ خرج این مدت تحصن را نموده مدعی بودند که سی و دو هزار تومان از خود خرج کردیم . تجار صورت خواسته تا هیجده هزار تومان صورت دادند . لذا تجار گفتند بیست هزار تومان شما منتها خرج کردید . ازخارج هم خبر داریم که به شما معاونتی شده‌است حاج محمد تقی و برادرش مدعی بودند که ما سی و دو هزار تومان پول داشته و اینك دیگر چیزی در دست نداریم . باری آقایان از تجار خواهش نمودند که آنچه می‌گویند به آنها بدهید . حضرات تجار صورتی نوشته و پولی روی هم تقسیم کردند ، از قرار صورت ذیل گرفته شده و به آنها دادند :

صورت اشخاصی که پول دادند به حاج محمدتقی برای آنچه که در سفارتخانه خرج شده بود:

حاج‌حسین آقا امین‌الضرب. حاج‌معین بوشهری. حاج‌محمداسماعیل آقامغازه. آقامیرزا محموداصفهانی . ارباب جمشید .

باری پول حاج محمد تقی و حاج محمد حسن را کـه در سفارتخانه خرج کرده بودند بر حسب خواهش آقایان جمع آوری نموده وادادند .

ادیب المجاهدین کرمانی که در واقعهٔ گرفتاری جناب حاج شیخ محمد واعظ ، گلولهٔ تفنگ به رانش خورده تاکنون مشغول معالجهٔ او می‌باشند . این ایام حالش بهتر شده‌است یعنی از خطر گذشته است . دستخطی هم از اعلیحضرت خطاب به اعلم‌الملك که از اطباء مخصوص شاه می‌باشد ، صادر شده‌است که از ادیب‌المجاهدین توجه و پرستاری کنند . اعلم‌الدوله هم نوشته به جناب آقاسیدابوتراب که از اطباء مریضخانهٔ دولتی‌است در دست ادیب است‌که ما صورت آن را درج تاریخ خود می‌نمائیم وهذاصورته :

عنوان پاکت

خدمت ذی‌شرافت جناب فخامت نصاب ، آقای آقامیرزاسید ابوتراب‌خان حکیم‌باشی مقیم مریضخانهٔ مبارکهٔ دولتی زیداقباله .

قربانت شوم ، پس از تقدیم مراتب اخلاص و ارادت ، حسب الامر قدر قدر[ت] همایون شاهنشاهی ارواحناله‌الفداء ، ابلاغ می‌نماید : از جناب ادیب نگاهداری نموده اگر حمل و نقل او ممکن است که به مریضخانهٔ مبارکه بیاید درآن‌جا، و الا در منزل خود او همه روزه عیادت فرموده تا وقتی‌که شفای کامل یافته ، راپورت سلامتی او را بعد به این ارادتمند مرحمت بفرمائید تا به عرض خاکپای اقدس مقدس اعلیحضرت‌ظل‌اللهی ارواحنافداه رسانیده خدمات جنابعالی معروض شود .

(ارادتمند صمیمی خلیل است)

چهاردهم جمادی الثانیهٔ ۱۳۲۴

این مکتوب را دکتر خلیل خان ملقب به اعلم‌الدوله رئیس اطباء دولتی برای آقا سیدابوتراب‌خان‌که از اطباء مریضخانهٔ دولتی است، نوشته است و از اقدامات وتوجهات و پرستاری آقاسیدابوتراب‌خان این ایام حال ادیب‌المجاهدین روبه‌بهتری است .

روز چهار شنبهٔ هشتم رجب ۱۳۲۴ هجری ـ امروز صبح ، نظام‌الملك وزیر عدلیه و جناب آقای صدرالعلماء ، خدمت حضرت آقای طباطبائی رسیدند، برای احوال پرسی. رفتن جناب آقاسیدعبدالله حضور شاه باعث گفتگوی مردم گردیده قلوب عموم عامه متزلزل گردیده‌که بعد از این همه هیاهو و این همه ضرر و خسارت و اتلاف نفوس عماًقریب این

آقا ملت ضعیف جاهل را خواهد فروخت به ثمن بخس .

خداوندا خودت رحم کن ، مقصود ما این بود که اول ملت عالم شود . پس از علم و تصحیح وتنقیح ادارات دولتی و منظم شدن وزارتخانه‌ها و امنیت ، آن وقت قهراً دولت مشروطه وحریت حاصل خواهد گردید. ولی حالا این ملت جاهل که از علم وصنعت عاریند چگونه قدر این نعمت خدا داده و این گوهر گران‌بها را بدانند و آیا بتوانند بخوبی به آخر رسانند ؟

طرف عصر امروز ، آقایان تجار آمدند منزل آقای طباطبائی و عنوان کردند که از رفتن جناب آقاسیدعبدالله حضور شاه ، مردم در وحشت وخیالات افتادند ، می‌ترسیم آخر ما ملت را بفروشند ، جناب حجةالاسلام آقای طباطبائی اطمینان به ایشان داده و فرمودند : جناب آقا سید عبدالله که تا به امروز صد هزار قسم زحمت و مرارت کشیده است و متجاوز از بیست کرور تومان به مردم ضرر وارد آورده‌است چگونه می‌تواند گول بخورد وجانب ملت را فرو گذارد ؟ مجملا اطمینان به تجار داده بعد فرمود : نظامنامه‌ای که چند روز قبل در مجلس قرائت شد ، آن را دولت تغییر داده‌است ، مادهٔ سوم را به کلی از بین برداشته است ، یعنی وکلای شهرها را زده‌اند وبعضی تغییرات دیگر در نظامنامه داده‌اند، ولی ما قبول نکرده‌ایم . امشب باید فصول نظامنامه را بنویسیم که پس فردا روز جمعه در مجلس قرائت شود و صورت نظامنامه را در مجلس قرائت نمود . تجار بالاجماع و الاتفاق گفتند : ما این نظامنامه را قبول نداریم .

روز پنجشنبهٔ نهم رجب ۱۳۲۴ هجری ـ دراین روز باز، بین تجار وکسبه گفتگوی رفتن جناب آقا سید عبدالله حضورشاه می‌باشد کسبه و اصناف طرف عصر به قدر صد نفری آمدند منزل آقای طباطبائی و نیز شکایت از جناب آقا سیدعبدالله نموده. جناب حجةالاسلام به آنها اطمینان داده و فرمود:ما منتظر تصحیح نظامنامه می‌باشیم و الا مسامحه و مماطله را سببی دیگر نیست .

امروز شبنامه‌ای با ژلاتین طبع شده‌است ، در کوچه و بازار و مجامع و مدارس انداخته شدکه ما صورت آن را دست‌آورده و ردج تاریخ خود نمودیم و هذا صورته :

شبنامه

بدبخت اگر مسجدآدینه بسازد یا طاق فرودآید، یا قبله کج آید

ای افسوس که زحمات و خسارات ما ملت بی‌نتیجه ماند ، بلکه نزدیك شد که نتایج آن عاید بعضی از اجزاء محترمین گردد. ای خاك بر سر ما ایرانیان جاهل که باآن که هزار مرتبه تجربه در امری نمائیم باز خیر و شر خود را نمی‌دانیم. پس ازآن که ظالمین خدا نشناس جمع کثیری از مظلومین متظلمین را بی جرم و گناه در خون خود غلطانیدند و ابواب آسایش و امنیت را بر ما مسدود

نمودند، ناچار پناه به دولت معدلت‌گستر انگلیس بردیم. آن حامی عدل و داد ما را پناه داد و دست ظـالمین را از ما کوتاه نمود . مقاصد خویش را در شرف انجام دیدیم .

علماء اعلام که عطف عنان از مسافرت نمودند ، شخص شخیص به سوی سفارتخانه تاختند و مـا را به مواعید انجام مقصود و انعقاد مجلس شورای ملی واثق کردند . بدین اطمینان از دربار معدلت مدار انگلیس کناره‌کردیم و همه روزه انتظار فرج کشیدیم پس از مدتی نه از مقصود اثری و نه از مطلوب نشانی هویداست . چه شده دولت را کـه بـه وعید خود وفا نمی‌نماید و چه شد علماء راکه به عهود خویش عمل نمی‌نمایند ؟ چنانچه روزی چند بدین منوال ، به ما بگذرد کـه به مقاصد خـود نـرسیم ، در مقام داد خواهی از دولت و علماء ملت برخواهیم آمد و روزگار را بر چشم ظالمین غدار و منافقین کج رفتار تیره و تار خواهیم کرد و در طلب حقوق ملی خویش از احدی تبعیت نخواهیم نمود و جانهای خود را در سر این کار خواهیم گذاشت ـ بقیه دارد .

این شبنامه منتشر گردید دیگر بقیه آن را ندیدیم . مسامحه و مماطله که مردم گمان می‌کردند ، همانا مرتب نشدن نظامنامه بود که هنوز طبع نشده‌است . مردم هم گاهی درمدرسهٔ نظامی یعنی مدرسه‌ای که سابقاً مدرسه بود و این ایام برای مجلس و امر انتخابات معین شده‌است، جمع می‌شوند ، بعضی هم در خانه‌های آقایان آمد و شد می‌کنند اعلیحضرت شاهنشاه هم در قصر صاحبقرانیه با حالت مرض و کسالت بسر می‌برند .

شاهزاده عین‌الدوله هم در شمیرانات تهیه مسافرت می‌بینند . ولی هنوز عـازم بر مسافرت نیست و به مسامحه و مماطله و دفع‌الوقت می‌گذراند. صدراعظم حالیه، مشیرالدوله هم تا عین‌الدولـه در اطراف تهران بـاشد ملاحظه می‌کند . مردم هم از حرکت نکردن عین‌الدوله به خیال افتاده‌اند .

روز جمعهٔ دهم رجب ۱۳۲۴ هجری ـ امروز عدهٔ کثیری از تجار و کسبه‌که عدهٔ آنان به پانصد نفر می‌رسد آمدند منزل آقـای طباطبائی کـه جناب آقـا سید عبدالله از همراهی ملت منصرف و مایل به دولتیان شده‌است . بعضی از مردم هم رفته‌بودند منزل حاج شیخ فضل‌الله و شکایت از آقای بهبهانی‌کرده و می‌کنند .

بعضی از مردم هم قسم خورده‌اند که جناب آقای بهبهانی را بقتل رسانند . حضرت حجةالاسلام آقای طباطبائی فرمودند: ای مردم در این امری‌که ما زحمات بسیارکشیده و جمعی به قتل رسیده و متجاوز از بیست کرور به ایـرانیان ضرر رسید ، چطور تصور می‌شود که شخص عاقلی مانند آقای آقا سیدعبدالله را بی جهت متهم نمود و باور نکنید که ایشان از این مقصود بزرگ منصرف شوند . این سوء ظن را نسبت به جناب آقا

سید عبدالله نکنید ، من تا جان دارم ازهمراهی دربارهٔ ملت دریغ نخواهم‌نمود . بالاخره مردم را از بعض خیالات منصرف فرمودند .

طرف عصر سه ساعت به غروب مانده مجلس منعقدگردید . علماء اعلام و بعض از وزراء حاضر شدند، نظامنامه نوشته قرائت نمودند ، لکن بعضی قبول نکردند ، نظامنامهٔ دولت را هم رد نمودند. پس از مذاکرات بسیار آراء براین قرار گرفت که تا روزدوشنبه تجار و علماء باهم بنشینند و نظامنامه بنویسند و روز دوشنبه بیاورند و علناً فصول و مواد آن را بخوانند . جناب حجةالاسلام آقای آقا سید عبدالله در مجلس برخاسته و قسم خوردند که: من از دولت چیزی نگرفته‌ام و از خیال خود منصرف نشده‌ام؛ چرا شما مردم صبر وحوصله ندارید ؟ کار به این بزرگی را چگونه می‌توان در دوسه روز انجام داد ؟ مجملا به‌صد هزارقسم و گفتگو مردم را اطمینان دادند . جناب حجةالاسلام آقای آقامیرزا سید محمد نیز برخاسته و خطابه خواندند مردم را اطمینان داده ، از فرمایشات ایشان مردم مطمئن شده آرام گرفتند .

روز شنبهٔ یازدهم شهر رجب ۱۳۲۴ هجری ـ امروز تجار و آقایان مشغول نوشتن نظامنامه می‌باشند .

امروزعصر جناب شیخ‌الملك کرمانی که تازه از فرنگستان مراجعت نموده، آمد بنده‌منزل و گفت : ما اهالی ایران تاکنون در خط مجلس و قانون و حقوق نبودیم این مدارس هم که تأسیس شده‌است چون تازه‌سن و شاگردانش مبتدی بودند ، از این علم حقوق و علم اداره بی‌ربط می‌باشند . تجربیات ما هم در این خطوط نبوده‌است . هر یك از ماها هم که به خارجه سفرکردیم ، اولا آن‌که در این خیالات نبودیم ثانیاً آن‌که جوانان ما، که جز اشتغال به عیش و عشرت و تماشای مجالس تیارت و لهویات ، دیگر کاری نداشتند ، پیران ما هم مشغول به‌کسب و تجارت وکار و شغل خویش بودند . امروز که خداوند عالم علمای ما را موفق و مؤید فرمود بربیداری مردم و همراهی از اهالی ایران و پادشاه ما زیادتر از توقع ما به ما داد ، افسوس و هزار افسوس که نه ما را علم و تجربیات خارجه است، تا به آن ترتیب پیش ببریم و نه خودمان به حال خود فکری می‌کنیم. اشخاص مغرض هم در بین افتاده‌اند و عماًقریب کار را خراب می‌کنند .

دولت انگلیس سالهای دراز هر یك از نکات را دانسته و ضرر و نفع هرچیزی را دیده و از روی تجربه و علم به این حال حالیه رسیده‌است . پس خوب است شما خدمت حضرت آقای طباطبائی رسیده ، محرمانه عرض کنید، یك نفر معلم از دولت انگلیس بخواهند تا وضع مجلس و ترتیب مجلس و تدوین قوانین مجلس را ، به‌دستیاری او بکنند . چه این مجلس باید در امور مملکتی و وضع قوانین دولتی مذاکره نماید و تشکیل و ترتیب و وضع آن ربطی به دین و مذهب ندارد .

بالاخره بندهٔ نگارنده و جناب شیخ‌الملك در اول غروب امروز خدمت‌آقای طباطبائی رسیده چون اجنبی در مجلس نبود عنوان مقصود را نمودم . حضرت آقا تا یك اندازه قبول فرمودند و نزدیك بود به همین منوال امر بگذرد ، که دکتر رضاخان که حاضر در مجلس بود گفت : ما معلم از خارجه لازم نداریم . چند نفر عاقل دور هم نشستن ومشاورت نمودن معلم نمی‌خواهد وکاری بزرگ ومشکل نیست چنانچه دیگران باهم نشستند ومشورت نمودند ما هم با هم می‌نشینیم و مذاکره از کارهای خود می‌کنیم ، نواقص خود را عنوان می‌کنیم و در تکمیل آن سعی می‌کنیم . مجملا این دکتر این قدر گفت تا اهل مجلس با او هم رأی شدند و حضرت آقا را از این خیال منصرف نمودند . ما هم‌که چنین دیدیم دیگر ساکت شدیم .

تدوین نظامنامهٔ انتخابات

روز یك شنبهٔ دوازدهم رجب ۱۳۲۴هجری ـ امروز نظامنامهٔ انتخابات را نوشتند و آوردند خدمت حضرت آقای طباطبائی ارائه دادند . حضرت آقا فرمودند اگر عموم مردم پسندیدند ضرر ندارد ، لذا نسخه‌های متعدد نوشته‌شدکه به نظر عموم برسانند و برای عامه قرائت کنند .

امروز باز جناب آقا سیدبرهان‌خلخالی بندهٔ نگارنده را دید که دربارهٔ امیربهادر وزیر دربارکاری‌کنم ، که یك دفعه حضرت آقا باایشان ملاقاتی بفرمایند و مشروع بودن مجلس مشاوره را به او به زبان خود بفرمایند . لکن بندهٔ نگارنده آنچه سعی می‌کنم جناب آقای میرزا محمد صادق پاره می‌کند و مایل به این امر نمی‌باشد .

حضرات طلاب و تجار هم در منازل آقایان ، امروز باز بعض مذاکرات می‌نمایند که راجع به امیربهادر و اقبال‌الدوله و سپهدار است .

از طرف سپهدار واسطه آمد و جناب آقا میرزا ابوالقاسم طباطبائی ، پسر بزرگ آقای طباطبائی را دیده‌که سپهدار ، ده هزار تومان به شما می‌دهد که اسباب دوستی و ملاقات او را با حضرت آقای والد فراهم آورید و رفع اتهام از او بفرمائید . جناب آقا میرزا ابوالقاسم گفت : من برای ده هزار تومان پدرم را متهم نمی‌توانم دید . در این موقع که علماء اصفهان تاخت آورده‌اند به سپهدار ، مناسب نیست من اسباب ملاقات سپهدار را با پدرم فراهم آورم ، واسطه آنچه اصرار نمود جناب آقا میرزا ابوالقاسم انکار نمود .

روز دوشنبهٔ ۱۳رجب ۱۳۲۴ هجریـ که عید سعید مولود حضرت‌امیرالمؤمنین علیه السلام است طرف عصر ، درارگ در مدرسهٔ نظامیه ، مجلس منعقدگردید نظامنامه را قرائت نمودند ، همگی پسندیده بنا شد به‌امضاء دولت برسانند .

چون امر نان و گوشت را از طرف دولت واگذار نمودند به امیربهادر و اقبال‌الدوله

و نصرالسلطنه سپهدار که نان را از قرار یك من تبریز دریك قران بفروشند. لذا در مجلس مذاکره شدآقایان قبول نکردند وگفتند: باید امر نان و گوشت را واگذار نمود به تجار معتبرکه از قرار یك من چهار عباسی بفروشند و ضمانت هم بدهند. چه این سه نفرامروز که اول خرمن است یك‌من یك‌قران می‌فروشند لکن آخر سال بازگران‌می‌کنند؛ ما تاحرف بزنیم خواهندگفت ما با دولت این قسم قرارگذاردیم. بعضی هم در مجلس از اقبال‌الدوله و امیربهادر و سپهدار بدگفتند اختلافات دربارهٔ این سه نفرزیاد شد.

روز سه‌شنبهٔ چهاردهم رجب ۱۳۲۴ هجری ـ امروز نظامنامه‌ای را که ملت نوشت، فرستادند حضور شاه که امضاء نمایند و شهرتی گرفته است که دولت زمین «درشت» را با پول زیادی داده‌است به جناب آقا سید عبدالله، به این جهت مردم دل شکسته شده‌اند و از جانب آقا سید عبدالله و اجزایش مأیوس شده‌اند.

مجمل از مفصل، زمین «درشت» که اعلیحضرت، دستخط فرموده‌اند و داده‌اند به‌آقای بهبهانی این است‌که «درشت»، ده‌و مزرعه‌ای است در سمت شمال تهران واقع است و زمین «درشت» در چند سال قبل متصل بود به باغ‌شاه‌که الان متصل به خندق و دروازهٔ شهر تهران است وچون فرمانفرمای مرحوم نصرةالدوله، پدر فرمانفرمای حالیه‌که مسمی به عبدالحسین میرزاست، آبی را جاری نمودکه موسوم به‌آب فرمانفرماست و در بیرون شهرآسیاب و باغ احداث نمود و اطراف آب را تحجیر نمود، لذا رعایای «درشت» در مقام مزاحمت و تصدیع و ممانعت فرمانفرما برآمدند. فرمانفرما هم چون احتیاج خود را به‌آن زمینها می‌دانست رعایا را به هرطور بود ساکت نمود، یا به صلح و خریدن و یا به قهرو زور هر چه بود مدعی از بین رفت و فرمانفرما، فرمانی از مرحوم ناصرالدین شاه صادرکرد و احتیاطاً هم‌ازمرحوم‌میرزای‌آشتیانی خرید، آن زمین را به‌عنوان زمین ممات و مجهول‌المالك نوشتجات شرعی و عرفی را تمام و در صندوق خود گذارد پس ازکشته شدن ناصرالدین‌شاه به تیر میرزارضای‌کرمانی و عزل فرمانفرما، عبدالحسین‌میرزا پسر مرحوم فرمانفرما نصرةالدوله از ریاست وزارت جنگ و سپهسالاری رعایای «درشت» مدعی به را مصالحه‌کردند به‌آقا سید علاءالدین‌اعتمادالاسلام و یکی از پسرهای آقا سید عبدالله، در این ایام که فرمانفرما عبدالحسین‌میرزا در کرمان حکومت می‌کند آقایان هم پیش افتاده‌اند. اعتماد الاسلام به توسط آقا سیدعبدالله دستخطی صادر نمود و فرستادند زمین را متصرف شوند. مجیردیوان، پیشکار فرمانفرما مراتب را تلگرافاً به فرمانفرما اطلاع داد، فرمانفرما هم آنچه توانست به هرکس ملتجی و تلگراف نمود. لکن به خرج نرفت ولی مسئلهٔ دستخط دادن زمین «درشت» امروز به مردم رسید و در بین مردم افتاد، در مجالس و محافل مردم این اعطاء را عنوان می‌کنند تا در موقع چه پیش‌آید و فرمانفرما چقدر متضرر شود.

روز چهارشنبهٔ پانزدهم رجب ۱۳۲۴ هجری ـ جمعی از تجار و اصناف آمدند در

خانهٔ‌آقای طباطبائی و گفتند: ما جناب‌آقاسیدعبدالله‌را خواهیم‌کشت.چه این ملت را‌فروخته و رشوه گرفته‌و زمین های «درشت» را از دولت برای‌خود و پسر و داماد خویش گرفته‌است. جناب‌آقای طباطبائی مردم را به نصیحت ساکت نمود و فرمود: مسئلهٔ زمین مدتی است در بین است و متنازع فیه می‌باشد، ربطی به رشوه ندارد. البته این عنوان را نکنید که دراول امر زحمات ما به هدر خواهد رفت.

امروز حاج معین‌التجار بوشهری هزار تومان داد به جناب‌آقا میرزا محمد صادق، که بدهد به اجزاء انجمن مخفی‌که مواظبت داشته‌باشند، بدگویان او را ساکت نمایند، بلکه بتوان در وکالت از طرف ملت داخل شده و اورا در جزو مبعوثان ملت برقرار نماید. جناب آقا میرزامحمدصادق، ده بیست تومانی به‌آقا شیخ‌محمدمازندرانی و قدری هم به حاج جلال‌الممالك و یك و دو نفر دیگرداد و مابقی را میل فرمود.

روز پنجشنبهٔ ۱۶رجب ۱۳۲۴هجری ـ امروزآقایان رفتند به مجلس، گویا نظامنامه را امضاء نکردند. مردم هم از مجلس‌آمدند در خانهٔ جناب‌آقای طباطبائی و اجتماع و ازدحامی شد. آقای بهبهانی و حاج شیخ فضل‌الله و جناب صدرالعلماء و سایرین هم‌آمدند هیاهو و قیل و قال زیاد شد قرار گذاردند که روز شنبه دکانها را باز نکنند. بعضی اذن گرفتند که عین‌الدوله را بکشند زیرا که آمده‌است شهر و رفته است در پارك و خانهٔ خود. آقایان مردم را ساکت نموده تا روز شنبه مهلت خواسته و گفتند: مستشارالملك رفته‌است حضور اعلیحضرت شاهنشاه که نظامنامه را به صحه برسانند. شما تا روز شنبه صبر کنید اگر نظامنامه به صحه و امضاء نرسید، آن وقت‌آنچه باید خواهدشد و ما هم با شما هرجا بروید خواهیم بود و اما آمدن عین‌الدوله به شهر شایدآمده‌است که تدارك خود را ببیند و خانه و اسباب خانهٔ خود را رسیدگی و به‌کسی بسپارد. طلاب به این حرفها ومواعید متقاعد نشدند تا این‌که جناب‌آقای طباطبائی فرمودند تا پس‌فردا مهلت خواسته‌اند و من ازطرف شما مهلت داده‌ام و قول داده‌ام شما صبر کنید «الاکرام بالاتمام» اگر تا پس‌فردا مجلس رسمی منعقد نگردید و نظامنامه به امضاء نرسید من حاضرم که برحسب میل شما رفتارنمایم مردم متفرق شدند.

تحصن مجدد تجار در سفارتخانهٔ انگلیس

در اول شب خبر رسید که تجار رفتند به سفارتخانهٔ انگلیس، متحصن شدند. برای تأخیر نظامنامه.

امروز مکتوبی از مسلمانان قفقاز رسید که نوشته بودند پنجاه هزار نفر فدائیهای قفقاز برای یاری‌کردن ایرانیان از جان و مال گذشته‌اند؛ هروقت اشاره شود می‌آیند به ایران. اگرچه اثری مترتب براین حرفها نخواهدشد وکسی پیدا نمی‌شود که از جان و مال بگذرد، لکن تا یك اندازه باعث قوت‌قلب عوام خواهد گردید و ما هم برحسب وظیفهٔ

تاریخ‌نویسی آنچه به دست آریم می‌نگاریم صورت یکی از مکاتیب قفقازیه این است که ذیلا نگاشته‌آمد .

مکتوب فدائیان قفقاز

حضور مبارك حضرت مستطاب حجة‌الاسلام آقای آقا سیدمحمدطباطبائی مدظله‌العالی ـ امروز ترجمهٔ رقعهٔ حضرت مستطاب عالی راکه در خصوص آزادی ملت، از دست ظلم حکومت مستبده و تأسیس مجلس دارالشورای ملت و ایجاد قانون اساسیه و عدلیه برای اداره‌کردن دولت واستحکام پایهٔ سلطنت شش هزار ساله‌که به حضرت مستطاب اشرف اتابك اعظم مدظله‌العالی مرقوم فرموده بودید ، در روزنامهٔ محترم ارشاد زیارت گردید و یك دنیا مفتخر و یك عالم شاد و سربلند و نهایت امیدوار شدیم .که هنوز بکلی خون در عروق ما ملت ایرانیان خشك نشده و از میان بیست ملیان نفوس ، باز یك نفر مثل حضرت مستطاب عالی و حضرت مستطاب حجة‌الاسلام، آقای آقا سید عبدالله دامت برکاته، بیرون آمدند و پیروی به جد مکرم معظم خود، حضرت رسالت پناهی ارواحنافداه فرموده صدای واملتا بلند و به‌داد رعایای مظلوم بیچاره رسیده، درصدد درخواست قانون عدالت برآمدندکه بیست ملیون نفوس بیچاره را از دست پانصد نفر ظالم جابر، خلاص بفرمایند .

به طوری که خاطر مبارك مسبوق است، یك صدو پنجاه سال قبل دولت ما از تمام آسیا باج می‌گرفت، ولی بدبختانه امروز همسایگان ما راضی به باج گرفتن از ما نشده درصدد قسمت‌کردن وطن عزیز ما هستند. آیا رواست‌که یك دولت شش هزار سال باکمال استقلال سلطنت نماید و امروز استبداد و خودپسندی و اغراض شخصی وزراء کار به جائی بکشدکه احدی حرف حسابی را هم گوش نداده، بگویند: شماها چون قانون ندارید وحشی هستید ، ما باید ترتیب خانهٔ شما را بدهیم. در داخلهٔ مملکت خود که جرئت حرف زدن نداشتیم ونداریم. در خانه هم هرچه فریادکردیم‌کسی به داد ما نرسید. و رئیس هم نداشتیم‌که دست اتحاد به یکدیگر داده ، جان و مال و ناموس خود را از دست بعضی ظالمان خوش خط وخال خلاص نموده، به جواب همسایگان بپردازیم. ولی حالا صدهزار مرتبه خدا را شکر می‌کنیم‌که پرده از روی‌کار برداشته شده عموم اهالی وطن وبرادران عزیز ما، صدای همسایگان ما را شنیده، بدانند چه باید بکنند ورأفت و مهربانی پدر مهربان و شاهنشاه تاجدار ما را هم فهمیده ، می‌دانندکه شخص پادشاه هرگز راضی به جبر و ظلم نیست سهل است، نهایت درجه مایل است‌که قانون عدالت برپا و اساس سلطنت وخانوادهٔ خود محکم شود. پس در این‌صورت

حالا تکلیف ما عموم ایرانیان است که پیروی به اوامر مقدسهٔ حضرت مستطاب‌عالی و شخص پادشاه کرده، ریشهٔ ظلم را از بن براندازیم و هر کدام از وزراء که مانع پیشرفت خیالات حضرت مستطاب عالی بوده، با او چنان رفتار نمائیم که ملت روس با وزرای خودکردند و می‌کنند و جان و دل را از دست ظلم آنها خلاص نمائیم.

تاحال ماگمان می‌کردیم‌که تقصیر از علماء ملت است‌که ماها این طور بدبخت مانده‌ایم ولی حالا که حضرت مستطاب حاضر شده‌اید تا این‌که جان‌خود را در این راه صرف فرمائید، ما پنجاه هزار نفر رعایای ایران، که از دست ظلم و تعدی اولیای دولت علیه ایران ترك جان ومال خودکرده، در بادکوبه مشغول کسب و فعلگی هستیم، باکمال شوق و افتخار و از صمیم قلب حاضریم که از جان و مال و اهل و عیال‌خودگذشته، به حضرت مستطاب عالی همراهی نمائیم‌و جان خود را دراین راه نثار نمائیم.که بازماندگان ماآسوده باشند و سلطنت ما از میان نرود. نه این‌که ماها یقین داریم بلکه یك ملیون نفوس ایران‌که در روسیه اقامت دارند، همه همراهی خواهندکرد در خود ایران هم مسلم است هیچ کس از بذل مال و جان، دراین راه مضایقه نخواهندکرد.

(فدائیان ملت ــ ایرانیان مقیم بادکوبه)

روزجمعهٔ هفدهم رجب ۱۳۲۴هجری ــ امروز جمع کثیری از تجار رفتند به سفارتخانه. ازصاحبقرانیه تلفن شدکه نایب‌السلطنه و صدراعظم می‌آیند شهر ودر مجلس حاضر می‌شوند. به این جهت سایرین تأمل و صبر کرده‌اندکه عصر در مجلس حاضر شوند، اگر بر وفق میل مردم عمل نشد، آن وقت عموم مردم بروند به سفارتخانه و درآن‌جا بمانند و تعطیل عمومی بکنند تا به مقصود و مرام خود برسند.

عصرآقایان علماء حاضر در مجلس نشدند. صدراعظم و نایب‌السلطنه هم که بنا بود بیایند شهر نیامدند طلاب هم عده زیادی رفتند به طرف سفارتخانهٔ انگلیس اول شب جناب مشیر دیوان از طرف صدراعظم‌آمد به خانهٔ حضرت‌آقای طباطبائی در حالتی‌که حامل دستخط شاه بود. دستخط را داد به حضرت‌آقای طباطبائی و اصرار والحاح نمودکه‌فردا آقایان در مجلس حاضر شوندکه صدراعظم و نایب‌السلطنه و سایر وزراء هم حاضرخواهند شد درباب عین‌الدوله هم حکم شده‌است‌که معجلا برود به خراسان.

دستخط اعلیحضرت شاهنشاه مظفرالدین شاه‌که درجواب لایحهٔ علماء اعلام صادرفرمودند

جناب اشرف صدراعظم ــ کاغذ جنابان آقا میرزا سیدمحمد و آقا سید عبدالله را ملاحظه فرمودیم. عین‌الدوله در اول قصدش رفتن به زیارت بود و مرخص هم شده‌بود. فقط به واسطهٔ کسالت مزاج چند روزی برای معالجه این‌جا

آمد حالاکه حالش خوب شده‌است امشب نقل مکان خواهدکردبه خراسان برود وخواهدرفت دیگر چه ضرورت بود این قدر مطالب را به عرض برسانند. همین دستخط را به علماء ابلاغ نمائید.

۱۷ رجب ۱۳۲۴

مشیر دیوان خدمت حضرت‌آقای طباطبائی عرض‌کرد. نظامنامه هم به امضاء و صحهٔ اعلیحضرت موشح شده‌است. در باب محبوسین کلات هم بنا شده‌است که مرخص شوند. بقیهٔ پول مجدالاسلام را بنا شد فردا به عیالش برسانند.

روز شنبهٔ هیجدهم رجب ۱۳۲۴ـ امروز بعض دکانها و سراها را بستند، تجار در سفارتخانه بودند، مردم هم عازم برملحق شدن به‌آنها گردیدند. جناب‌آقای طباطبائی وآقای بهبهانی فرستادند در بازارکـه البته دکاکین را بازکنید و عصر در مجلس حاضر شوید، چنانچه بروفق میل شما رفتار نشدآن وقت بازارها را ببندید. مـردم اطاعت نموده بازارها را بازکردند.

طرف عصر صدراعظم و نایب‌السلطنه و سایر وزراء درباری، با حـضور علماء اعلام و روساء تجار، حاضر درمجلس شدند. نظامنامه را قرائت نمودند. صدای زنده‌بادپادشاه‌ایرانیان زنده‌باد آقایان علماء، پاینده‌باد ملت ایران و مستدام باد اسلام، از مردم بلندگردید. بعد از قرائت نظامنامه و تشکر مردم، بعضی فریادکردندکه ما چهار نفررا نمی‌خواهیم، باید ازاطراف پادشاه رئوف ما نفی و تبعید شوند: یکی امیر بهادر ودیگری نصرالسلطنه، سومی حاجب‌الدوله چهارمی نیرالدوله و خیلی بدگفتند از این چهار نفر. نیرالدوله هـم حاضر بود و شنید، زودتر از همه رفت. قرار شد نظامنامه را مجدداً به نظر شاه برسانند، از فردا شروع در انتخابات‌کنند.

امروز وزراء مجلس، کردند، امیربهادر در مجلس‌گفته‌بود دولت باید ملاها راعلاج کند و دماغ‌آنها را بسوزاند. مجدالدوله برخلاف او حمـایت از آقایان‌کرده‌بود. شب را مجدالدوله‌آمد منزل آقای طباطبائی و اظهار خدمت نمودکـه امیر چه‌گفت و من چطور جواب دادم.

روز یك‌شنبهٔ ۱۹رجب ۱۳۲۴ـ امروز دکاکین مفتوح گردید، تجار و روساءاصناف و صرافها در سفارتخانه می‌باشند. می‌گویند: تا مجلس صحیحاً تشکیل نیابد و مطمئن نشویم خارج نخواهیم شد.

دیروز به‌واسطهٔ نزاعی‌که بین مجدالدوله و امیربهادر شده‌بود در مـجلس صدراعظم و به شرف صدارت برخورده بود لذا صدراعظم، در مقام استعفاء برآمد و مراتب را حضور شاه عرض‌کرد. اعلیحضرت متغیر شده و فرمود: آنچه صلاح دانید معمول و اجراء دارید وزیردربار را چه به این مذاکرات.

روز دوشنبهٔ بیستم رجب ۱۳۲۴ـ امروز طرف عصر مجلس منعقد گردید. نظامنامه راآوردندکه به صحهٔ شاه موشح و به مهر دولتی مزین شده‌بود. مردم دعا و ثنای شاه را ، ورد زبانها ساخته‌آنچه لازمهٔ تشکر بود به جا آوردند . قرار براین شدکـه روز دوشنبه ۲۷ که روز مبعث است شروع در انتخاب مبعوثین شود .

روزسه شنبهٔ ۲۱ رجب ۱۳۲۴ — امروزآقایان علماء از صدراعظم خواهش نمودندکه تلگرافی به ولایات از طرف دولت مخابره کنند. صدراعظم قبول و مراتب را حضوراعلیحضرت عرض‌کرد. طایفهٔ صرافها هم‌که در سفارت می‌باشند مطالبهٔ طلب و براتهای دولتی راکه از مردم خریده‌اند می‌نمایند . متجاوز از صد هـزار تومان برات و قبوض مواجب در دست صرافها می‌باشد .

روزچهارشنبهٔ۲۲ رجب۱۳۲۴ هجری ـامروزدستخطی از اعلیحضرت شاهنشاه صادر گردیده که صورت‌آن از این قرار است :

صورت دستخط شاه

صاحبقرانیه، مورخهٔ ۲۲ رجب ۱۳۲۴

جناب اشرف صدراعظم، فهرست مطالب راجعه به مجلس راکـه به حضور فرستاده‌بودید ملاحظه شد . این‌که خواسته‌اند تلگرافی در صدور نظامنامه به‌تمام ولایات مخابره شود، چـون لازم است از تمام مندرجـات نظامنامه عموماً مـطلع شوند، صدور تلگراف‌کافی نیست قدغن نمائید. عین نظامنامهٔ مجلس را زودتـر طبع نموده برای هر ولایت یك نسخه بفرستندکه ازآن قـرار ترتیب انتخابات و شرایط‌آن عمل شود. به شاهزادگان و قاجاریه هم همین طورکـه خواسته‌اند اطلاع بدهیدکه پس از انعقاد مجلس، منتخبین خودشان را معرفی نمایند. مطالب راجعهٔ به مجلس هم‌که باید در روزنامه طبع شود قدغن نمائید آنچه مقتضی‌است بعد ازآن‌که نوشته‌شد در روزنامهٔ دولتی چاپ‌کنند. عین‌الدوله هم‌که چند روزی تأخیر کرده‌است، مشغول تسویهٔ‌کارهـای شخصی خـودش است و البته حـرکت خواهدکرد .

۲۲ شهررجب ۱۳۲۴

شب‌گذشته در شهر تهران چراغانی با شکوهی‌کردند برای تصحیح و اتمام نظامنامه و ما هم تیمناً و تبرکاً صورت نظامنامه را در تاریخ بیداری درج می‌کنیم،که اگر زمانی اهالی ایران به خوبی از خواب بیدار شدند و چرت کسالت خواب از چشم‌آنـان بیرون رفت، حسن و قبح و یا عیب و نقص‌آن را بفهمند .

نظامنامهٔ انتخابات مجلس شورای ملی

دستخط همایونی در تصدیق و امضاء نظامنامه

بسم الله الرحمن الرحیم

جناب اشرف صدراعظم این نظامنامه صحیح است .

۲۰ شهر رجب‌المرجب ۱۳۲٤

بسم الله الرحمن الرحیم

نظامنامهٔ انتخابات «مجلس شورای ملی» مطابق دستخط مبارک بندگان «اعلیحضرت همایونی خلدالله ملکه» که در تاریخ ۱۴ جمادی‌الثانیه سال ۱۳۲٤ شرف صدور یافته از قرار شرح ذیل است :

فصل اول قواعد انتخابات

مادهٔ اول ــ انتخاب کنندگان ملت در ممالك محروسهٔ ایران از ایالت و ولایت باید از طبقات ذیل باشند :

شاهزادگان و قاجاریه ــ علماء و طلاب ـ اعیان وا شراف ــ تجار ــ ملاکین فلاحین و اصناف .

(تنبیه۱) ایلات هر ایالتی جزو سکنهٔ آن ایالت بوده و با شرایط مقرره حق انتخاب دارند ،

(تنبیه۲) ملاك عبارت از اصحاب ملك و فلاح عبارت از زارع است .

مادهٔ دوم ــ انتخاب‌کنندگان باید دارای مقامات ذیل باشند :

اولاــ سن آنها کمتر از بیست و پنج سال نباشد .

ثانیاــ رعیت ایران باشند .

ثالثاــ معروفیت محلی داشته باشند .

رابعاــ ملاکین و فلاحین آنها باید صاحب ملکی باشندکه هزار تومان قیمت داشته‌باشد .

خامساــ تجار آنها حجره و تجارت معینی داشته باشند .

سادساــ اصناف، باید از اهل صنف وکار معین صنفی داشته باشند ودارای دکانی باشند که کرایهٔ آن دکان مطابق‌کرایه‌های حد وسط محلی باشد .

مادهٔ سوم ــاشخاصی که از انتخاب نمودن کلیه محروم هستند از قرار تفصیل‌اند :

اولا ــ طایفهٔ نسوان .

ثانیاًــ اشخاص خارج از رشد و آن‌هائی که محتاج به قیم شرعی می‌باشند .

ثالثاً ـ تبعهٔ خارجه .

رابعاً ـ اشخاصی که سن آنها کمتر از بیست وپنج سال باشد .
خامساً ـ اشخاصی که معروف به فساد عقیده هستند .
سادساً ـ ورشکسته‌ای که بی‌تقصیری خود را ثابت نکرده‌باشد .
سابعاً ـ مرتکبین قتل و سرقت و مقصرین و آن‌هائی که مجازات اسلامی قانونی دیده‌اند و متهمین به قتل و سرقت و غیره که شرعاً رفع تهمت از خود نکرده‌باشند .
ثامناً ـ اهل نظام بری و بحری که مشغول خدمت‌اند .
اشخاصی که از انتخاب نمودن به شروط ممنوعند :
اولا ـ حکام و معاونین‌حکام در محل حکومت .
ثانیاً ـ مستخدمین ادارهٔ نظمیه وضبطیه در محل مأموریت خودشان .
مادهٔ چهارم ـ انتخاب شدگان باید دارای مقامات ذیل باشند :
۱ ـ زبان فارسی بدانند .
۲ ـ سواد فارسی داشته‌باشند .
۳ ـ رعیت داخله باشند .
۴ ـ معروفیت محلی داشته‌باشند .
۵ ـ داخل در خدمت دولتی نباشند .
۶ ـ سن آن‌ها کمتر از سی سال و اضافه از هفتاد سال نباشد .
۷ ـ در امور مملکتی بصیرتی داشته‌باشند .
مادهٔ پنجم ـ اشخاصی که از انتخاب محروم هستند :
۱ ـ طایفهٔ نسوان .
۲ ـ تبعهٔ خارجه .
۳ ـ اهل نظام بری و بحری که مشغول خدمت‌اند .
۴ ـ ورشکستهٔ به تقصیر .
۵ ـ مرتکبین به قتل و سرقت وغیره که شرعاً رفع تهمت از خود نکرده باشند .
۶ ـ آنهائی که سنشان از سی سال کمتر باشد .
۷ ـ اشخاصی که معروف به فساد عقیده هستند و متظاهر به فسق .
مادهٔ ششم ـ عدهٔ انتخاب شدگان ملت در بلاد ایران ،متناسب با جمعیت سکنهٔ آن بلد است و از هر ایالتی ،شش یا دوازده نفر ، موافق صورت ذیل باید انتخاب شود مگر «تهران » که عدهٔ انتخاب شدگان آن به موجب تفصیل ذیل است :

شاهزادگان و قاجاریه	چهار نفر	۴ نفر
علماء و طلاب	چهار نفر	۴ «
تجار	ده نفر	۱۰«
ملاکین و فلاحین	ده نفر	۱۰«
اصناف از هر صنفی	یك نفر	۳۲«

که جمعاً سی و دو نفر می‌شود (مجموع وکلای تهران) شصت نفر (۶۰ نفر) است در سایر ایالات و ولایات از قرار تفصیل است :

آذربایجان	۱۲ نفر
خراسان و سیستان و تربت و ترشیز و قوچان و بجنورد و شاهرود و بسطام	۱۲ نفر
گیلان و طالش	۶ «
مازندران و تنکابن و استرآباد و فیروزکوه	۶ «
خمسه و قزوین و سمنان و دامغان	۶ «
کرمان و بلوچستان	۶ «
فارس و بنادر	۱۲ «
عربستان و لرستان و بروجرد	۶ «
کرمانشاهان و گروس	۶ «
کردستان و همدان	۶ «
اصفهان و یزد وکاشان و قم و ساوه	۱۲ «
عراق و ملایر و تویسرکان و نهاوند و کمره و گلپایگان‌وخونسار	۶ «

مادهٔ هفتم ــ هر یك از انتخاب کنندگان ، صاحب یك رأی می‌باشند و فقط در یك‌طبقه می‌توانند انتخاب کنند .

مادهٔ هشتم ــ عدهٔ انتخاب شدگان برای (مجلس شورای‌ملی) در تمام ممالك محروسهٔ ایران بیش‌از دویست نفر نمی‌تواند باشد . در شهرهای جزوهر ایالتی هر طبقه ، علیحده جمع شده ، یك نفر را انتخاب نموده به‌کرسی ایالت می‌فرستند . این انتخاب شدگان باید در همان شهری که انتخاب می‌شوند ویا در محال آن شهر ، سکنی داشته باشند .

انتخاب شدگان در شهرهای جزو ایالات ، درکرسی ایالت جمع شده ، به‌عده‌ای‌که در صورت فوق برای هر ایالت معین شده از برای‌مجلس شورای‌ملی اعضاء انتخاب می‌کنند تا در مجلس شورای‌ملی حضور به هم رسانیده در مدت مأموریت ، به وظیفه و تکلیف خـود که حفظ حقوق دولت و ملت است ، عمل

نمایند. انتخاب کنندگان مجبور نیستند که حتماً از صنف وطبقهٔ خودشان انتخاب کنند .

مادهٔ نهم — در هر محلی که انتخابات به عمل می‌آید ، انجمنی برای نظارت انتخابات از معاریف طبقات ششگانهٔ انتخاب کنندگان آن محل (مرکب از شش نفر) و در تحت نظارت موقتی (حاکم) یا (نایب‌الحکومه) همان محل تشکیل خواهد شد . از این قرار دو انجمن تشکیل می‌شود (انجمن محلی) و (ایالتی) انجمن محلی ، در شهرهای جزو ایالات و انجمن ایالتی در کرسی ایالت .

مادهٔ دهم — شکایات راجعه به انتخابات مانع ازاجرای انتخابات نخواهد بود . یعنی انجمن‌های مذکور در مادهٔ نهم رسیدگی خواهند کرد ، بدون این که انتخابات توقیف شود .

مادهٔ یازدهم — اگراز انجمن محلی ، کسی متشکی باشد ، به انجمن ایالتی رجوع خواهد کرد . واگر نتیجه‌ای حاصل نشد به مجلس شورای‌ملی باید رجوع نماید .

مادهٔ دوازدهم - هرگاه یکی از اعضای مجلس شورای ملی استعفا یا فوت نماید و بیش از شش ماه به انتخابات جدیده باقی باشد اعضاء مجلس ، به جای او یك نفر از اهل ایالت خودش انتخاب خواهندکرد .

مادهٔ سیزدهم - اسامی انتخاب کنندگان و انتخاب شدگان هر ولایت را انجمن‌های محلی و ایالتی به دفترخانهٔ (مجلس شورای ملی) بفرستند ، که در دفترخانهٔ مجلس اسامی آنها را به ترتیب حروف هجائیه ، ثبت و برای اطلاع عموم طبع و نشر نمایند ، کذلك بعد از اتمام‌عمل انتخابات، انجمن محلی نتیجهٔ عمل را در ظرف یك هفته به انجمن ایالتی خواهد داد .

مادهٔ چهاردهم — انتخاب شدگان در شهرهای جزو ایالت ، باید از انجمن محلی ، اعتبار نامه در دست داشته‌باشند و کذلك انتخاب شدگان در کرسی ایالت ، باید اعتبار نامه از انجمن ایالتی در دست داشته‌باشند ، در مجلس شورای‌ملی ارائه دهند .

مادهٔ پانزدهم — انتخاب اشخاص مقرره به قرعه و به‌اکثریت آراءخواهد بود .

مادهٔ شانزدهم — بعد از انتخاب اعضای (مجلس شورای ملی) اسامی انتخاب شدگان در دفتر مجلس ثبت شده و در روزنامه ها اعلان خواهد شد .

مادهٔ هفدهم — مجلس انتخاب کنندهٔ ملی در شهرهای حاکم نشین که به

در درجه منقسم می شود برقرار خواهد بود، و بنا بر اقتضا و مکان حاکم محل می‌تواند محل مجلس انتخاب را معین نماید .

مادهٔ هیجدهم ــ موعد و میعاد انتخاب ، باید یك ماه قبل از وقت به توسط حکومت محل ، به عموم اهالی به اعانت اوراق چاپی و سایر اعلانات مقتضیه اعلام شود .

مادهٔ نوزدهم ــ انتخاب شدگان دارالخلافه و سایر ایالات هرچه زودتر باید در تهران حاضر شوند ، چون انتخاب شدگان ولایات ، به موجب نظامنامه باید منتخب شوند و حضور آن‌ها فعلا مدتی طول خواهدکشید ، لهذا منتخبین تهران حالا انتخاب می‌شوند و مجلس تشکیل خواهدشد و به وظایف خود رفتار خواهند نمود ، تا منتخبین ولایات حضور به هم رسانند و تأخیر حضور آن‌ها سبب تعطیل مجلس نخواهد شد .

مادهٔ بیستم ــ خرج سفره و مقرری سالیانهٔ اعضای مجلس شورای‌ملی ، موقوف به تشخیص و تصویب خود مجلس است .

مادهٔ بیست و یکم- مدت مأموریت نمایندگان ملت ، دو سال خواهدبود وبعد از دو سال در تمام ممالك ایران ، تجدید انتخابات خواهد شد .

مادهٔ بیست و دوم - شکایات راجعه به مجلس و اعضای آن در عمل انتخابات و غیره ، آنچه راجع به مجلس است ، باید کتباً به رئیس مجلس اظهار شود ، که درمجلس شورای‌ملی به مادهٔ شکایت ، رسیدگی شده و حکم آن صادر شود .

مادهٔ بیست وسوم ــ بدون اجازهٔ مجلس احدی از اجزای مجلس را نمی توان به هیچ عنوان گرفتار و دستگیر نمود ، مگر مرتکب به جنحه یا جنایتی باشد به طرز علنی . و کلیهٔ تحریر و تقریر اعضای مجلس در مصالح دولت و ملت آزاد و هیچ کس حق مزاحمت آن‌ها را ندارد ، مگر در صورتی که تحریرات و تقریرات عضوی، بر خلاف مصالح عامه و موافق قوانین شرع انور ، مستوجب مجازات باشد . در این‌صورت به اجازهٔ مجلس این نوع اشخاص به محکمهٔ عدلیه، جلب خواهندشد.

مادهٔ بیست‌و چهارم ــ اشخاصی‌که از رجال دولت و اعضاء دوائردولتی به سمت نمایندگی به عضویت (مجلس شورای ملی) منتخب می‌شوند از خدمت سابقه ، منفصل و در مدت این مأموریت ، حق مداخله و اشتغال به‌خدمت سابقه یا خدمت دیگری ندارند و الا نمایندگی و عضویت ایشان ، باطل می‌شود .

فصل دوم ـ ترتیب انتخابات و کشیدن قرعه و شرائط آن

مادهٔ بیست و پنجم ـ انتخاب اعضای مجلس شورای ملی، در پایتخت و شهرهای بزرگ و متوسط و کوچك به عمل خواهدآمد ، با حضور حاکم یا نایب‌الحکومه و در تحت نظارت انجمن مذکور در مادهٔ نهم .

مادهٔ بیست و ششم ـ انتخاب به قرعه و اکثریت آراء تامه کتبی باید باشد و در صورت تساوی آراء باید به قرعه تشخیص انتخاب شده داده‌شود .

مادهٔ بیست و هفتم ـ روز انتخاب اعضاء مجلس و کشیدن قرعه ، در هرسال که شد روز جمعه خواهدبود ، با رعایت ترتیبات ذیل :

۱ ـ کشیدن قرعه باید در حضور حاکم و انجمن محلی و حضور انتخاب کنندگان باشد .

۲ ـ نظام مجلس قرعه‌کشی به عهدهٔ انجمن‌های مذکور در مادهٔ نهم خواهد بود .

۳ ـ ورقهٔ قرعه‌کشی باید کاغذ سفید بی‌نشان باشد .

۴ ـ هریك از انتخاب کنندگان باید درخارج مجلس رأی خود را در آن ورقه نوشته سربسته به دست یك‌نفر از اعضای انجمن مذکوره‌که معین خواهد شد بدهد ، که مشارالیه در حضور جمع ، در صندوق بیندازد . یك نفر از اعضای انجمن مذکور در مادهٔ نهم اسامی انتخاب کنندگان را با صورتی که دارد مطابق کند .

مادهٔ بیست و هشتم ـ قبل از کشیدن قرعه، یك نفر اعضای انجمن، درب صندوق راقفل نموده و دو نفر دیگر آن را مهر می‌کنند و کلید صندوق را یکی از اعضای انجمن ضبط می‌کند .

مادهٔ بیست و نهم ـ پس از انجام کشیدن قرعه ، درب صندوق را باز نموده در حضور جماعت اوراق را شمرده و کمی آن را از روی صورت اسامی، تشخیص می‌دهند و چندنفر در حضور جماعت ، با نظارت انجمن مشغول استخراج آراء می‌شوند .

مادهٔ سی‌ام ـ از اوراق آنچه غیر مکتوب یا لایقرأ باشد یا این‌که معرفی انتخاب شده را واضح نکرده‌باشند یا صاحب رأی خودش را در آن معرفی کرده باشد ، از درجهٔ اعتبار ساقط است و منضم به یادداشتها می‌شود بعد نتیجهٔ قرعه را بلند ، فریاد می‌کنند و از طرف رئیس مجلس اعلان می‌شود .

مادهٔ سی و یکم ـ هرگاه عدهٔ انتخاب شدگان ملت زیاده از عدهٔ مقرر باشد ، اشخاصی از آن میان انتخاب خواهندشد که از حیث سن ، برتری و

رجحان داشته‌باشند و الا با وجود فرصت ، تجدید قرعه می‌شود اگر پس از شمردن اوراق معلوم شد که عدهٔ اوراق زاید از عدهٔ انتخاب کنندگان است ، قرعه را باطل کرده تجدید قرعه می‌نمایند .

مادهٔ سی و دوم ـ انتخاب شدگان یك نفر رئیس و دو نفر نایب رئیس ومنشی‌ها با تصویب اعضای مجلس، سالی یك مرتبه تبدیل می شوند و در تجدید انتخاب اشخاص ، رعایت اکثریت آراء مجلس همیشه ملحوظ است .

به تاریخ ۱۹ شهر رجب‌المرجب ۱۳۲۴

صحهٔ مبارك اعلیحضرت را مقدمهٔ نوشتیم این نظامنامه را در نهایت استعجال نوشتند اگرچه محتاج است به تنقید و تصحیح و زیاده و کم نمودن . ولی با این تعجیل و عدم‌تهیه و نبودن اسباب کار باز تا یك درجه خوب است .

روز پنجشنبهٔ ۲۳ شهر رجب ۱۳۲۴ هجری ـ امروز آقایان ، درمدرسهٔ نظامی مشغول انتخابات‌و مذاکرات می باشند. صنیع‌الدوله و مخبرالسلطنه و مخبرالملك ، پسرهای مرحوم مخبرالدوله که مردمان عالم وباتربیت و دانش‌می‌باشند داخل در کار شده‌اند و امیدواریم که مداخلهٔ اشخاص عالم ، اثر خود را بنماید و الا بر زحمات جهال اثری کامل ، مترتب نخواهدشد و نتیجهٔ خوبی نخواهدداد .

امروز ورقهٔ چاپی از قفقاز رسید . اگرچه این اوراق متعدد است ولی ما یکی از آن‌ها را درج می‌نمائیم و مضمون سایرین هم به‌همین مضمون قریب است و هذا صورته :

انتباه نامهٔ اجتماعیون عامیون ایران

ای فقرای ایران ، جمع شوید ! ای اهالی کاسبهٔ ایران ، ای زراعت کاران ایران ، ای اهل دهاتیان ایران ، همت کرده ، اتحاد نموده اجتماع بکنید ! خودتان را از ظلم این ظالمان خوش خط و خال استبداد مذهب خلاص نموده ، رهائی یابید. چرا گوش شماها کر شده ، شنوا نیست ؟ چرا دل شما مرده ، حس ندارد خبر بگیرد، دنیا چطور پرآشوب است ؟ اهالی همسایهٔ شمالی از خبر و ظلم سلطنت مستقلی جد وجهد وسربازی می کنند ، روحانیان و کشیشان ایشان هم خود را جانشین حضرت عیسی علیه‌السلام دانسته ، در راه دفع ظلم ، مانند عیسی دست از جان شسته ، خود را چطور در طریق رضای عیسی فدا می‌کنند . خوب شما تا به حال می‌گوئید که علماء اعلام مانع از پیشرفت خیالات جماعت فقرا بوده‌اند ، یعنی شریك دزد و رفیق قافله هستند . للّه‌الحمد این افترا هم به دروغ پیوست الآن به‌چشم‌خودتان می‌بینید و به‌گوش خودتان می‌شنوید که، آقای‌طباطبائی وآقاسیدعبدالله مجتهدچطور اقدام خالصانه نموده و خود را برای نجات‌امت جدش وقف کرده . مگر نشنیدید این‌ا بن‌زیاد ثانی ، امیر بهادر جنگ ، چطور در

تهران اذیت و آزار می‌کند . کجاست آنها که همیشه آه کشیده با چشم نمناك می‌گویند : ای کاش ما هم در میدان کربلا حاضر بودیم تا جان خود را فدای حسین مظلوم علیه‌السلام می‌کردیم . کجا مانده است آن دروغگویان بی‌همت ، مگر الحال میدان تهران کم از میدان کربلاست ؟ مگر آقای سیدمحمد طباطبائی ، فرزند زاده‌های حسین مظلوم که در میدان تهران ، یکه وتنها مانده، دورش را اشرار تهران گرفته که عبارت باشد از : وزرای بی‌دین خودخواه . اگر در میدان کربلا هفتاد و دو نفر ، اعوان و انصار حسین مظلوم را شهید کردند ، اما در میدان تهران دویست نفر متابعان طباطبائی ، قربان راه حریت شده‌اند . مگر مظفرالدینشاه سلطان مظلوم شما ایرانیان نیست ؟ در میدان تهران تنها و مظلوم مانده ، چهار اطرافش را این وزیران بی دین لا مذهب تنگ گرفته ، هردم باکمال یأس و نا امیدی به طرف راست می‌نگرد ، سربازخانه و توپخانه و قورخانه را خراب و یغما شده می‌بیند . طرف چپ را ملاحظه فرماید، خزینه را خالی می‌بیند . پیش روی خود نگاه می‌کند ، رعیت عریان و گرسنه مظلوم و به گدائی ، بی‌عاری ، غافل مشغول ، سرگرم موهومات می‌بیند . اگر به پشت سر توجه فرماید ، دشمن را حاضر ، عسکر را مشغول حمالی دیده ، هول نموده ، حیران و سرگردان مانده ، می‌گوید : خداوندا تو خائنان ملت و دولت را سرنگون فرمای ، من که سلطان این ملت هستم این طور به خرابی‌رعیت خود راضی نیستم و برگشته ، با صدای نحیف ، مظلوم اهالی ایران را مخاطب نموده می‌فرماید : ای ملت ایران و ای اولاد عزیزانم ، ای برادران دینی و وطنم ، آیا شما را چه شده ؟ چرا خون ملت و دولت پرستی در رگ شما خشکیده ؟ چرا این‌طور بی‌عار شده‌اید ؟ حمیت نموده ، ولینعمت خود را از دست این خائنان ملك و دولت نجات بدهید . ای جماعت ایران قسم به خون مطهر حسین مظلوم ، الآن مظلومیت ملت ایران از شهدای کربلای معلی زیادتر است و امیر بهادر ، یزید پلید است و متابعانش بدتر از ابن‌زیاد و شمر ملعون وخولی بی‌حیاست . ای ملت ایران به خدا قسم ؛ هرکس ازافراد ملت در طریق حاصل نمودن حریت ملك و ملت شهید بشود کمتر از درجهٔ شهدای کربلای معلی نیست .

ای‌اهالی ایران ! ای فقرای کاسب ایران ! جمع شوید ، اتفاق‌نمائید ، از بذل مال و تلقی جان مضایقه نکنید ، خودتان را از دست این حاکمان خود مختار ، ظالم ، جبار ، لامذهب ، بی‌دین ، خارج از دین محمدی علیه‌السلام خلاص نمائید ، مگر خبر ندارید در تبریز هرروز پنج نفر از گرسنگی هلاك می‌شوند ، به‌خدا قسم هرهفته در کاغذهای تبریز مندرج است، فلان کس در فلان

محله اهل عیال خود را به‌واسطهٔ نیافتن گردهٔ نان ، نا امید شده لاعلاج مانده زهر داده کشته است ، تا رفته گدائی نکند . مگر در روزنامه ها قرائت نمی نمودید حاکم بی‌غیرت قوچان برای اخذ رشوت به‌سر اهالی بیچاره چقدر اذیت و آزار نموده ناموسشان را برباد داده جماعت به جان آمده ترك خانمان کرده، دختران خود به ترکمانها فروخته ، بهای اولادشان را آورده داده تاخود را از تعدی این حاکم ظالم خلاص نمایند . مگر نمی‌بینید هرهفته از عراق بارهای شراب بار نموده به‌رشت می‌برند . مگر نشنیدید خانهٔ فراشان رشت و خانهٔ امام جمعهٔ رشت فاحشه خانه شده‌است . این مسکرات مشئوم را آن‌جا صرف می‌کنند. آه ، فریاد ، شریعت همه از دست رفت. پس چه وقت اهالی ایران وظیفهٔ اسلامیت باید ادا بکنند ؟ و الله مجبور شدیم یك واقعه حیرت آمیز را شرح بدهیم تا بدانید ظلم اولیاء دولت زیاد شده شریعت زیر پا افتاده . از آستارا یك‌نفر دوست ملت و دولت احوالات را برای ما نوشته‌است تا در میان ملت خارجه سربلند بشویم . می‌گوید : در پیش دکانی نشسته بودم ، یك‌دفعه دیدم دو نفر از طایفهٔ اناث آمده و ایستادند . خیال کردم یقین اهل سؤال هستند ، خواستم یك چیزی بدهم دیدم یك آه سرد کشیده گفتند برادر تو را به‌خدا قسم می‌دهم ، ما را بلد شده ازگمرکخانه بگذرانید . گفتم : شما کجائی هستید و کجا می روید ؟ جواب دادند: که ما ایرانی هستیم و لکن عزم روسیه داریم . پرسیدم ، پس چرا بی صاحب می‌روید ؟ گفتند برادر ، صاحب ما هشت سال است که از ظلم اولیای دولت ، به‌روسیه گریخته از ما سراغ ندارد . ما لاعلاج ماندیم ، به‌سراغ شوهر خودمان می‌رویم . گفتم : چه می‌دهید من شما را ازگمرکخانه بگذرانم . جواب دادند : ما چیزی نداریم تا در این جا گدائی نموده ، آمده‌ایم اگر هر آینه شما چشم داشتی از ما دارید باید عمل بد به ما نمائید ، والا والله ما چیزی نداریم که به‌شما بدهیم . ای کاش زبانم لال بود این مذاکرات را نکرده بودم . بعد از آن دلم کباب شده ، همیشه جگرم می‌سوزد . خداوند عالم خودش به داد اهالی ایران برسد . اگر باور ندارید سواد کاغذ حاضر است . می‌توانم به واسطه روزنامهٔ ارشاد ، به چشم اولیائی برسانیم.

ای سربازهای ایران ! ای توپچیهای ایران ! ای قزاقها و فراشهای بی ناموس ایرانیان ! اینها مگر ناموس شما نیست ؟ مگر خواهر شما نیست؟ اینها مگر عیال برادر دینی شما نیست ؟ شما مگر محافظ ناموس ایرانیان نیستید ؟ این‌طور از ظلم اولیای دولت پراکنده شده بی‌صاحب رو به راه روسیه نموده در سرحد سالداتهای روسیه ، این بیچاره‌ها را گرفته بی‌عصمت نموده رها می‌کنند

شما اگر غیرت دارید این ناموس خود را محافظت کنید تا آواره نشده به روسیه نیاید . تا سالدات در سرحد و اراجیف در داخله ، به واسطهٔ نان بی عصمت نکنند . آقای طباطبائی ناموس شما را کشیده ، می‌خواهد شما را از چنگ این حاکمان مستقل نجات بخشد . تا ناموس شما پامال نشود . ای بی‌غیرتان ! مگر شما را چه شده ؟ حکم امیربهادر بدتر از یزید ملعون را اطاعت کرده ، تیشه بر ریشهٔ خود زده ، رفته آقای طباطبائی را محاصره می‌کنید و هر کس از ظلم اولیای دولت به جان آمده ، می‌خواهد قدم به راه حریت بگذارد ، ریخته مثل خارجی می‌کشید . وظیفهٔ شما بی‌عاری است شما خودتان باید در راه حریت جان بدهید ، نه این‌که هر کس از فقرا اقدام کرد ، ریخته می‌کشید . اگر در ایران حریت بود ، عدالت بود ، رعیت آواره نمی‌شد . قونسل خارجه به صاحب منصبان شما بلکه به سلطان شما تحکم نمی‌کرد . پادشاه ما مثل امیر بخارا نمی‌بود و شما در کوچه‌های داخله جگرك فروش ، هیزم‌کش و حمال و در خارجه جاروب کش نبودید و زن‌های شما این طور بی‌عصمت نمی‌شد و هیچ‌کس یارائی این نداشته‌بودی مواجب شما را خورده و شما را آواره بکند . ای اهالی ایران این ظلم‌ها به شما می‌شود ، این بی‌ناموسیها به سر شما می‌آید به واسطهٔ استبداد این حاکمان خود مختار جابر ، ظالم است . ای ملت ایران ! امام حسین شهید برای نجات دادن شما امت بی‌عار ، با هفتاد و دو نفر جان مبارك خود را در راه رضای خداوند خود نثار فرمود . چرا به خواب غفلت مست اندر شدید ؟ چرا همت ننموده ، جان و مال خود را در راه سعادت ابدی ملك و ملت بذل نموده ، بر ریشهٔ این بدتر از مرتدان کربلای معلی تیشه بزنید. تا حریت گرفته سلطنت مشروطه تأسیس نموده ، این لکهٔ بی‌عاری از روی ملت و دولت بشوئید . ماها که از ظلم اولیاء دولت فرار نموده به صولجات قفقازیه پناهنده شدیم ، آه! نالهٔ ملت ایران ما را در روسیه هم نگذاشت به درد خود مبتلا شویم . از این زندگی پنج روزه ، دست شسته ، هر قسم شده دست اتحاد به یکدیگر داده حاضر شدیم که جان در راه ملك و ملت فدا کنیم « یا جان رسد به جانان یا جان زتن بر آید» .

ای اهالی ایران ، حمیت بکنید در بازیافت‌کردن حقوق شرعی خودتان، با آقای طباطبائی کمك بکنید و در راه حریت از کشته شدن نترسید ، از روسها عبرت نموده ، حیا کنید . شما بارها به روسها ، بی‌ناموس می‌گوئید . بی‌ناموسی شما از حد گذشته ، آنها در مسکو یك دفعه بیست هزار نفر در راه حریت جان فدا نمودند . ما اهالی ایران که در قفقازیه ساکن هستیم از هر

جهت حاضر شدیم تا در موقع خود را به راه دولت و ملت فدا بکنیم .

ای وزیران بی‌دین بی‌غیرت ایران ، حال ، خیال کنید این طور ملت ایران را یغما کرده می‌خورید ، عشرت می‌کنید ، برای شما می گذرد. نه والله، بعد از این نمی‌گذارند . رعیت بیدار شده حقوق خود را دانسته ، بعد از این مثل خروس و گوسفند خود را قربان شما بی‌عاران نمی‌دانند . صد مثل شما را نوکر خود می‌دانند . شما حاکمان ، نوکر رعیت هستید . شما باید از حکومت های روسیه عبرت نموده حیا بکنید . مگر ندیدید آنها به‌کیفر اعمال نحسشان، چطور به آتش غضب ملت گرفتار شده جزا یافتند؟ ما ملت ایران هم انشاءالله به زودی به حول و قوۀ پروردگار ، معاینۀ شما بدکرداران لامذهبان بدنیتان می‌نمائیم . چنان خیال نکنید ، نارنجك ، بمب ، ما می گوئیم دروغ است . نه به سر نا مبارك شما انشاءالله به زودی می‌بینید چطور بدن کثیف شما را می‌سوزانیم.

همت ای ملت ایران ، غیرت ای اهالی ایران، غیرت ، زنده‌باد طرفداران حریت و ملیت ، نیست بود طرفداران استبداد . از طرف اجتماعیون عامیون فرقۀ ایران قومیة مرکزی قفقاز ـ م . ا . ع . ف (همت) ك مطبعه‌سی

این ورقۀ چاپی را دادم به یکی از دوستان برایم استنساخ نمود ، بعد بعض عبارات و الفاظ آن مقروء نبود ، لذا بعض غلطها در آن دیده می‌شود لکن مضمون دست می‌آید .

روز جمعۀ ۲۴ رجب ۱۳۲۴ ـ امروز در مدرسۀ نظامیه مشغول امر انتخابات می‌باشند . بعض شبنامه‌ها نوشته و در کوچه و مجامع انداخته شده‌است که صورت یکی از آنها را درج می‌نمائیم .

شبنامه

به‌نام خداوند حکیم‌علیم

ای حامیان اتحاد و برادران وداد ، این استدعای عمومی را به حجةالاسلام حاجی شیخ فضل‌الله عرض کنید دو سال است به واسطۀ مخالفت شما با علماء ، این همه توهین به اسلام و خسارت به عموم مسلمین وارد آمد . باز دست از ارادت بر نداشته‌ایم . تا این که رفع غبار شبهات شده، دانستید مقاصدمان شاه پرستی ، وطن خواهی ، قانون اسلام ، ترویج احکام است . که بعدها در سایۀ شورای ملی و مساوات و مواسات زندگی نمائیم و برای اخلاف خود راه صلاح و منزل فلاحی بسازیم . اگر خبط و خطا و یا تمرد از احکام خدا و یا برای اخذ رشا ، از ظلمه و مظلومین ، پس از این بازپرسی‌بینیم اصحاب سر و اجزاء محرم شما با مردودین ملت ، آمد و شد دارند . با اشخاصی که حجج اسلام تکفیر و منع از معاشرت با آنها نموده‌اند ، معاشر و محشور و ازمخالطۀ

با ایشان مبتهج و مسرور می‌شوند ، و در منازل و محافل ایشان می‌روند، رشوه و تعارف می‌گیرند که به‌شما و سایر علماء شبهه‌کاری نمایند و مردودین ملت را که خدا و اولیای خدا از آنها بیزارند به محضر علماء بیارند و به مهر مبارک شما بر ضد احکام و سایر علماء وحجج اسلام ، برای ایشان اثبات اسلام نمایند. نه جهنم از وجود آن نامسلمانها پر می‌شود نه شکم اصحاب سر شما سیر . چرا این بی‌دین‌ها را از خودتان دور نمی‌فرمائید ؟ چرا مهر خودتان را به‌دست آنها می‌دهید که تلگراف و کاغذ به عنوان حجةالاسلام آقای نجفی و دیگران مهر نمایند و حضرتت را بدنام! تا کی ؟ تا چند ؟ صبر نمائیم و حفظ احترامات و شئونات شما را بکنیم ؟ که شیخ ابوالقاسم وحاجی‌شریعتمدار در شمیران و چالهرز و سایر منازل مردودین دین مبین و دشمنان شرع سیدالمرسلین چرا می‌روند و چه مراوده است که دارند ؟ مگر آن‌که در ارتداد با آنها شریك دزد و رهزنان مسلمین سهیم باشند . امان از دست آقازاده‌ها ، امان از دست لامذهب ها ، که اصحاب سر شماها می‌شوند و شما را مسخر می‌نمایند ، آخرالامر لابد می‌شویم دفع و رفع آنها را بنمائیم و آسوده از حدوث نفاق بین علماء اعلام شویم خدا بیامرزد کسی را که این مطلب و این نامه را به ایشان برساند. ۲۳ رجب المرجب ۱۳۲۴

دیشب گذشته علماء اعلام در خانهٔ آقای طباطبائی مهمان بودند برای انتخاب چهار نفر وکیل از طرف علماء اعلام .

روز شنبهٔ ۲۵ رجب ۱۳۲۴ ـ در حالی‌که حضرت والا نایب‌السلطنه ،امیرکبیر ، وزیر جنگ و جناب اشرف صدراعظم و جمعی دیگر از وجوه وزراء در فرح آباد شرفیاب حضور مهرظهور شاهنشاه بودند ، بندگان اعلیحضرت مظفرالدین شاه ، چون پدری‌مهربان که فرزندان گرامی خود را به رفق و رأفت اندرز فرماید ، شرحی در محاسن اتفاق و لزوم اتحاد بین دولت و ملت بیان فرمودند، که ما عین نطق ایشان را دست‌آورده در این تاریخ خود در عنوان همین روز که از زبان الهام‌ترجمان مبارك ، شرف تقریر داده و صادر فرموده درج می‌نمائیم.

نطق اعلیحضرت شاهنشاه مظفرالدینشاه

در روز شنبهٔ ۲۵ رجب ۱۳۲۴

تاریخ دنیا و تجربهٔ ایام گذشته ، نشان می‌دهد که هیچ کاری صورت انجام نمی‌یابد ، مگر به اتحاد و اتفاق نوع بشر با همدیگر و این اتحاد و اتفاق نه فقط برای کارهای مهم و امور معظم ، لازم و واجب است ، بلکه اگر درست تدقیق و تحقیق شود هویداست که کارهای عادی روزانه هم محتاج به اتحاد

و اتفاق است . تا آن که به طور دلخواه ، صورت خارجی یابد . مثلا همین عمارتی که مشاهده می‌نمائید اقلا به دستیاری صد نفر معمار و بناء و کارگر وغیره، به این شکل و هیأت در آمده‌است . بدیهی است نظم و ترتیبی در میان این صد نفر بوده که هرکدام به موافقت همدیگر ، تکلیف خود را اجرا نموده‌اند و در ازای آن تکلیف حقی داشته ، تا آن که کار آنها پیشرفت نموده‌است . این عمارت که اول طرح و نقشه بوده‌است و بس ، حالا به این طور صورت خارجی یافته و رفع احتیاجات معینی را می‌نماید . در صورتی که بنای عمارتی اقلا اتحاد و اتفاق صد نفر را لازم داشته‌باشد ، آن هم با ترتیبات مخصوص معین ، بدیهی است که تشکیل یك دولت و ترتیب و تنظیم امور یك ملت و مملکت به طریق اولی محتاج به اتحاد و اتفاق است . منتها در این جا به اتفاق صد و هزار نفر ، کار ساخته و پرداخته نمی‌شود ، بلکه به اتفاق تمام افراد و اعضای دولت و ملت لازم است تا امور دولتی و مملکتی به طور شایسته اداره شود و هرکدام از اعضاء که به منزلهٔ سر و دست و پا و تن‌اند، به وظایف خود عمل نمایند، تا هیکلی به طور صحیح تشکیل شود . طبقات مختلفه و ایالات متنوعه در حوزهٔ دولت ، حکم اعضاء وجوارح بدن را دارند . چنان‌که به واسطهٔ دردمندی عضوی تمام اعضای بدن بی‌قرار می‌شوند هیئت دولت هم از پریشانی و عدم رفاهیت تبعهٔ خود آزرده و متألم می‌گردد . غم رعیت غم دولت است ، شادی آنها شادی دولت ، پس باید در آسودگی و رفاهیت مردم کوشید و مثل فرزندان خویش آنها را جمع کرد و لوازم زندگانی و اسباب تن‌آسائی ایشان را فراهم آورد . تا همه دولت را مربی خود دانند و پادشاه را پدر مهربان خویش خوانند .

خردمند دانا آن‌کس است که همواره به اقتضای زمان رفتار کند. فی‌المثل در عهد کیخسرو آئین جهان داری و وضع ادارهٔ امور دولت و حفظ ثغور مملکت به طرزی بوده که آن عهد و زمان اقتضا می‌نموده . ولی آن اصول و قواعد ملك داری به کار امروزهٔ ما نمی‌خورد . چه هر عصری اقتضائی دارد و در هر دوری طرز و طوری متداول است و چنان‌که نمی‌توان مثلا امروز لباسهای قدیم و کلاههای یك ذرعی را دیگرباره میان طبقات نوکر از وزراء و اهل قلم و لشگر متداول نمود . کذلك اصول فن اداره و قواعد سیاست و مملکت داری هم باید امروز ، ورای ایام گذشته باشد .

این است که من مصمم شدم مجلس شورای ملی را تشکیل و تنظیم نمایم . تا بدین وسیله بنیان اتحاد و اتفاق دولت و ملت به طوری که دلخواه من است مستحکم شود ، و امیدوارم انشاءالله تعالی به این آرزو ، نایل شوم و طوری اساس

اتحاد مابین دولت و ملت استوار شود که در سختی و نرمی کار ، و سردی و گرمی روزگار واقعاً هردو شریك و سهیم باشند و سعادت و خوشبختی دیگری را نیك بختی خود دانند . ولی هر تکلیفی متضمن حقی است و بالعکس هر حقی متضمن تکلیفی. باید اساس موافقت میان دولت و ملت بر شالودهٔ صحیحی گذارده شود تا خیالات و نیات صحیحه نتیجهٔ به عکس نبخشد و حدود محفوظ باشدتادر ایفای حقوق هم افراط و تفریط نشود، تکلیف ما لطف و مهربانی است و تألیف قلوب ، تکلیف نوکر اطاعت فرمان است و اجرای وظایف خدمت سلطان ، ولی هرکدام در جای خود .

(شاه اگر لطف بی‌عدد راند بنده باید که حد خود داند) .

نوکرنظامی باید بگوید من امتثال امر و اجرای فرمان پادشاه را می کنم ، به هرچه فرماید.ولی پادشاه دانا که به خیر و مصلحت رعیت و تبعهٔ خود واقف و بصیر است می‌داند چه فرماید . پادشاهی که رعایای خود را مانند فرزندان خویش دارد و تفاوتی مابین آنها نمی‌گذارد ، یقین است جز مهربانی در بارهٔ رعیت خود چیزی روا نمی‌دارد . مگر وقتی که رعیت از حد خود تجاوز نماید و به نصحیت و موعظت گوش ندهد . در این صورت البته باید آنها را متنبه نمود و این تنبیه هم از روی محبت است ، مانند تنبیهی که پدر فرزند را می‌نماید که جز از راه مهربانی نیست .

باری باید اساس اتحاد و اتفاق دولت و ملت را استوارکرد و حدود را هم معین نمود که تمام مردم درکمال امنیت و رفاهیت و آسودگی زندگانی نموده فرداً فرد ، خود را عضو هیئت معظمی که ما آن را دولت ایران یا وطن عزیز می‌نامیم ، بشمارند و در خوب و بدونیك‌بختی و بدبختی خود را سهیم و شریك یکدیگر بدانند .

مضمون نطق اعلیحضرت همایونی این بود که ما به این عبارات دست آورده و صورت آن را برای بعضی جراید خارجه درج نمودیم .

روز یکشنبهٔ ۲۶ رجب ۱۳۲۴ ــ مردم در مدرسهٔ نظامیه جمع و ازدحام نموده طرف صبح اصناف و طرف عصر علماء و طلاب حاضر مجلس شده در حضور معرفین، اوراق انتخاب را گرفته . ما هر زمان که ورقهٔ انتخاب خود را گرفتیم صورت آن را نیز درج می‌نمائیم .

روز دوشنبهٔ ۲۷ رجب‌المرجب ۱۳۲۴ ــ امروز مردم مشغول انتخابات می‌باشند تلگرافی هم به ولایات مخابره شد که مردم وکلای خود را انتخاب کنند .

روز سه شنبهٔ ۲۸ رجب ۱۳۲۴ ــ امروز مردم در مدرسهٔ نظامیه حاضرند ، برای

انتخابات تلگرافاتی هم از هر جا رسیده‌است که ما بعض از آنها را دست آورد[یم]

تلگراف از بوشهر (از خط کمپانی ــ ترجمه)

حضرت ملاذالانام ، حجةالاسلام ، آقای حاجی میرزا سیدمحمد طباطبائی و سایر علمای اعلام دام ظلهم‌العالی ــ به توسط صدارت عظمی ، تلگراف دستخط مبارك اعلیحضرت دام ملکه رسید . در خصوص فرمان تشکیل مجلس شورای ملی در طهران و قانون ، موافق خواهش حضرتعالی و سایر آقایان استعلام فرموده اظهار تشکر شد .

(سلیمان صدرالاسلام)

روز چهارشنبهٔ ۲۹ رجب ۱۳۲۴ هجریــ امروز در مدرسهٔ نظامیه مشغول انتخابات می‌باشند طرف عصر آقایان علماء حاضر می‌شوند .

از تبریز تلگرافاً خبر رسید که اهالی تبریز تعطیل و به قونسلخانهٔ انگلیس‌رفته‌اند ولی معلوم ما نگردیده که برای چه مسئله بوده‌است ، هر وقت خبر کتبی رسید وقایع تبریز را می‌نویسیم .

روز پنج شنبهٔ غرهٔ شعبان‌المعظم سنهٔ ۱۳۲۴ هجری ــ امروز به قرار هر روز ، آقایان مشغول امر انتخاب می‌شوند ، طرف صبح اصناف و تجار طرف عصر آقایان علماء و طلاب حاضر می‌شوند . امروز بعض تلگرافات از رشت و تبریز مخابره شده‌است که ذیلا نگاشته‌آمد :

(تلگراف از رشت)

در مجلس محترم شورای ملی حضور مبارك حجج‌الاسلام و پیشوایان دین عرض و استدعا می‌نمائیم ، چون پس از تظلمات و دادخواهی اهالی طهران به تفصیلی که مشهود خاطر مهر مظاهر ملوکانه افتاد و مکرر دستخط مرحمت آیت ، در آزادی و خلاص قاطبهٔ اهالی ایران شرف صدور یافته و ما رعایای فقیر گیلانی که تاکنون دچار وضع سابق بودیم و نتوانستیم به جز وساطت و شفاعت یکی از دول متحابه ، دایرهٔ اظهاری در آزادی و خلاصی خودمان حاصل نمائیم ، ناچار به قونسولخانهٔ دولت انگلیس پناه برده و این عرض حال را به دارالشورای ملی تقدیم می‌داریم و عاجزانه استدعا می‌نمائیم ، که اگر حکم آزادی در حق قاطبهٔ رعایا شرف صدور یافته است ، پس بقای استبداد حکومت و ملاحظهٔ قوی از ضعیف و اغراض نفسانی و صدور احکام بی‌محابا نسبت به ما رعایای فقیر گیلان چیست؟ و اگر حکم مطاع دولت ابدآیت ، عمومی است پس مقرر فرمائید که با این فدویان هم همان معاملهٔ طهرانی‌ها را نموده ، چنانچه آنها مشمول به عواطف ملوکانه گردیده‌اند به وجود عدالتخانه نایل شدند ما فدویان فقیر هم نایل به این

نعمت بزرگ شده ، بر مراتب دعاگوئی و شاه‌پرستی خودمان بیافزائیم .

علیحده هم به توسط حضرت مستطاب اشرف آقای صدراعظم دامت‌شوکته به خاکپای جواهرآسای مبارك بندگان اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی ارواح العالمین‌فداه عریضهٔ تظلمانه تقدیم داشته‌ایم و به‌وجود مبارکشان نهایت امیدواری داریم . که عماقریب این فدویان را از ظلم ظالمین خود مختار به وسیلهٔ مجلس دارالشورای‌ملی خلاص و به آزادی ، تظلمات خودمان را اظهار نمائیم .

امضاء : محمد تقی ـ اکبر محمود ـ ادیب‌السلطان ـ محمدتقی ـ ملك‌الحکماء سید ربیع‌آقا ـ جعفر ـ نجدالدوله ـ محمد ـ محمدعلی ـ اسدالله ـ محمدجواد محمدصادق ـ موسی ـ علی ـ حسین‌الموسوی ـ علی‌حسین ـ قوام مجد .

۲۹ رجب

(ایضاً تلگراف از رشت)

عرض عمومی گیلانی ، حضور مبارك حجج‌الاسلام و پیشوایان دین مبین آن است ، از قراری‌که مسموع شد و به تحقیق پیوست یك نفر از علماء رشت‌که خود را رئیس مسلم و مسن می‌داند برای ریاست دو روزه ، رضای بعضی عباد ظالم را به رضای معبود ، ترجیح می‌دهد . تلگرافی نوشت برای حکومت آن‌وقت فرستاده که بعضی جهال و نادان به قونسولخانهٔ دولت انگلیس رفته و قابل اعتنا نیستند. البته صورت این تلگراف به موقف حضور صدارت کبری تقدیم شده‌است . ما فدویان دولت ابدمدت عرض می‌کنیم که جناب آقای معهود از این جهت ما را منسوب به جهل و نادانی کرده که از هر جهت خود را مالك جان و مال ما پنداشتند ، و اغراض شخصیهٔ خود را در هر مورد به زور مجری داشته ، جهل و نادانی فدویان که امروز فی‌الجمله به علم و دانائی مبدل شده‌است ، هیچ برای امثال این‌گونه مردم مقرون به صرفه نیست . که ما را تصدیق کنند و بگویند نباید با ما بیچارگان فقرا ظلم‌کرد . به‌هرحال عرض می‌کنیم عدهٔ آقایان علماء بحمدالله در رشت زیاد و همگی به علم و زهد موصوفند وتصدیق دارند که ظلم از هبوط حضرت آدم الی زماننا هذا مذموم و مقدوح بوده ، تا قیامت هم خواهد بود . البته آن وجودات مقدس هم به حکم وجدان عمومی و به اقتضای عدل و انصاف و انسانیت تصدیق خواهند فرمود که ظلم و بقای ظلم قبیح است پس بنابراین قلوب محترم و عقول وزین و انصاف جبلی آن حجج‌الاسلام ، تکذیب آقای معهود را فرموده‌اند . لازم به بیان فدویان نیست . فریاد واویلای فدویان جز این نیست که شفیع و باعث شوند تا قانون عدالت و سویت را در حق ما مجری داشته تا به فواید آن که یکی رفع همین اغراض و سخنان فاسده است نایل شویم

و علاوه بر دعاگوئی ذات اقدس ملوکانه که فریضهٔ صبح و شام فدویان است دعاگوی وجود مقدس حجج‌الاسلام باشیم .

(امضاء : صد و خورده‌ای اسم نوشته شده‌است) .

منع گمرك یا تجدید گمرك

در سابق در تمام بلدان و دهات ایران مرسوم بود که دم دروازه و یا در محل ورود به شهر و قصبه گمرك می‌گرفتند و این گرفتن گمرك ، نه از روی عشر بود ، بلکه به هر اندازه که رئیس گمرك میل داشت مثلا از يك من روغن که شش صد و چهل مثقال بود در بعضی جاها دهشاهی و در بعضی شهرها يك قران و در بعضی جاها زیاده و کمتر می گرفتند .

بندهٔ نگارنده در بیست سال قبل که از کرمان به طهران آمدم در رفسنجان از من احترام کردند چه مرا می‌شناختند و بار مرا فحص نکردند ولی در ورود به یزد يك ساعت مرا دم کوچه اول شهر معطل نموده و بار الاغ مرا تفحص کردند چون یزد حصار وخندقی نداشت لذا دم اول کوچه ، اجزاء گمرك حاضر بودند . وقتی‌که از یزد خارج شدم به قدر نیم ساعت مرا معطل نمودند که مال‌التجاره‌ای شاید بیرون برده باشم . چون فحص کردند چیزی نیافتند . عقب رفتند . در کاشان و ناین و قم و دم دروازهٔ طهران کذلك هم از واردین گمرك می‌گرفتند و هم از خارجین . به اندازه‌ای انسان را معطل می‌کردند وفحص اسباب و خورجین انسان را می‌نمودند که انسان به مرگ خویش راضی بود . بعضی اوقات زیر پالان الاغ و زیر چادر و لباس زنها را می‌گشتند . در ده سال قبل که سال اول سلطنت اعلیحضرت مظفرالدین شاه بود این بدعت و خلاف شرع و تمدن را موقوف کردند به اصطلاح ما که در روزنامهٔ نوروز نوشتیم شاه گمرك داخله را بخشید و این بخشیدن گمرك داخله در سال ۱۳۱۴ بود و گمرك را واگذار به مسیونوز کردند که منحصر نمود به خارجه و سرحد در سابق که در همهٔ شهرها گمرك می‌گرفتند . در سال شش صد هزار تومان عایدی گمرك بود ، لیکن مسیونوز گمرك شهرها را موقوف و ممنوع نمود ولی از خارجه که داخل می‌شدند و یا خارج می‌شدند ، از مال‌التجاره مأخوذ می‌داشت و عایدی این گمرك محدود رسید به شش کرور.

باری حکومت‌های شهرها دم دروازه، از ذغال و پنیر و بقول و میوه‌جات به اسم حق‌العرض نه به اسم گمرك ، از واردین چیزی می‌گرفتند ، باز گمرك به اسمی دیگر و لباس دیگر مرسوم و معمول گردید . در این روز اول ماه شعبان دستخط اعلیحضرت شاهنشاه مظفرالدین‌شاه بر منع این گمرك غیر مرسوم صادر گردید از قرار مضمون ذیل :

(دستخط همایون شاهنشاهی)

جناب اشرف صدراعظم - از آن‌جا که رأی جهان آرای بیضا ضیای ملوکانه پیوسته به رفاه عامهٔ رعیت و به ارزانی و فراوانی قوت و غذای ناس معطوف و مصروف است محض سلامت ذات سنی‌الصفات همایون خسروانه از تاریخ صدور این دستخط انجم‌نقط مبارك ، کلیهٔ بارهائی راکه از خارج شهرداخل و وارد دارالخلافه می‌شود، اعم از تره‌بار و حبوبات و بقولات و مأکولات و ذغال و هیزم و برنج و روغن و سایر اقسام مأکولات و آذوقه مردم بالتمام و بالکلیه به استثنای (خانات محمدیه و سوق‌الدواب) که مالیات و معمولی خود را کمافی‌السابق باید به دیوان اعلی ادا و ایفا نمایند ، بالمره از باری سی‌شاهی و هر قبیل عوارض و تحمیلات سنوات قبل ، مرفوع‌القلم فرمودیم که هیچ یك از اهالی به هیچ رسم دیناری به این اسم و رسم از بارهای وارده به شهر مطالبه و دریافت نکرده و احدی درخارج شهر استقبال از بارهای وارده ننموده وصاحبان بار به میل ورضای خود بارها و امتعهٔ خود را درکمال ازادی و اختیار به هر جا میل دارند ، وارد نموده به مظنهٔ روز به فروش برسانند .

آن جناب اشرف اکیداً به حکومت مرکزیهٔ دارالخلافه دستورالعمل داده و غدغن نمائیدکه حسب‌المقرر ارادهٔ علیهٔ همایونی را در نهایت مراقبت به موقع اجرا گذاشته طوری مواظبت بکنند که دیناری از بابت معمولات و تحمیلات مذکوره از بارهای وارده به شهر اخذ و مطالبه نشده و چنان‌که مکنون خاطر خطیر دریامقاطر ماست ، این معافی و آزادی بارها اسباب خصب و ارزانی و فراوانی قوت و غذای عامهٔ مردم شده ، وسایل دعاگوئی ذات ملکوتی صفات مبارك کاملا فراهم آید و نیز محض امیدواری و اطلاع قاطبهٔ رعیت ، مقرر می داریم که مضمون این دستخط مبارك و مدلول این رأفت مخصوصهٔ ملوکانهٔ ما را در جزو اعلانات روزنامه‌ها به عموم اهالی و افراد ناس اعلام و ابلاغ کنید که از مراحم ملوکانهٔ ذات همایون به حال عموم رعایا مطلع و متشکر باشند .

فی غرهٔ شعبان‌المعظم سنهٔ ۱۳۲۴

اگر چه شخص اعلیحضرت مظفرالدین شاه مسلمان و متدین ورئوف و مهربان است ، لکن صدراعظم میرزا نصرالله‌خان هم با نهایت میل و شعف با ملت همراهی دارد .

روز جمعهٔ دویم شهر شعبان‌المعظم سنهٔ ۱۳۲۴ ــ امروز به قرار هر روز در مدرسهٔ نظامیه مشغول انتخابات می‌باشند . بندهٔ نگارنده هم در امروز ورقهٔ انتخاب گرفته و خود را در امروز صاحب افتخار و شرف و حق می‌داند و صورت ورقهٔ انتخاب را در این تاریخ نیز درج می‌نمایم . اولا شرح مجلس را عرض کنم: جمعی از موثقین و مقدسین و اشخاص

بی‌غرض در مجلس نشسته‌اند ، منشی و ثبات و دفتردار و کاتب هم نشسته‌اند . هر کس وارد می‌شود بعد از معرفی کامل و اجتماع شرایط ، ورقه را نوشته به او می‌دهند و اصل ورقه چاپی است آنچه که در اوراق عموم نوشته می‌شود با مرکب چاپی نوشته شده‌است و آنچه خاص است با مرکب معمولی می‌نویسند و هذا صورته :

ورقهٔ انتخاب که صاحب این ورقه حق رای در باب انتخاب دارد

به‌تاریخ ۲ شهر شعبان سنهٔ ۱۳۲۴ محل شیرخورشید نمره ۳۷۱

ورقهٔ انتخاب

ایالت	تهران	صنف	سلسلهٔ علمیه
اسم	جناب مستطاب شریعتمدار آقای ناظم‌الاسلام دامت برکاته	اسم پدر	مرحوم آقا شیخ علی طاب ثراه کرمانی
مولد	کرمان	محل اقامت	تهران کوچه وزیر دفتر
محل حجره یا دکان	ندارد	سن	۴۳

هیئت مصدقین و معرفین طبقهٔ علماء و طلاب به انجمن نظار مجلس شورای ملی شهادت می‌دهیم که دارندهٔ این ورقه به موجب نظامنامهٔ مورخ بیستم شهر رجب‌المرجب سنهٔ ۱۳۲۴ موشح به دستخط اعلیحضرت اقدس مظفرالدین شاه خلدالله ملکه ، دارای شرایط انتخاب است و می‌تواند رأی خود را در موقع انتخاب صنف و طبقهٔ خود اظهار نماید . این ورقه فقط به جهت انتخاباتی که در تاریخ . . . . واقع خواهدشد ، ممضی و معتبر است . امضاء پشت صفحه

در ظهر ورقه چند نفر از معرفین و نظار، مهر کرده‌اند . این است ورقهٔ چاپی انتخاب که نوشته شد .

روز شنبهٔ سوم شعبان سال ۱۳۲۴ ــ امروز مردم به قرار هر روز مشغول امر انتخاب شدند ، چون امر مهمی جز اخبار ورود شاهنشاه از قصر ییلاقی سلطنتی به شهر نداریم ، مناسب این است که واقعهٔ آذربایجان را به رشتهٔ تحریر در آوریم و هذا صورته :

واقعهٔ تبریز

روز چهارشنبهٔ ۲۹ رجب ۱۳۲۴ ــ طرف صبح چند نفر از آقایان و ائمه جماعت و سادات به قونسلخانهٔ انگلیس رفته و درآن‌جا اقامت کرده ، تلگرافی به توسط وزیر مختار به مجلس شورای ملی مخابره نموده که مضمون و ماحصل آن این است که اصول مشروطیتی که در دارالخلافهٔ طهران اجرا گردیده و مجلس شورای ملی تأسیس یافته و این خبر در تمامی ولایات داخله و خارجه منتشر و رسماً اعلان شده ، جشنها چیده و چراغانی‌ها نموده‌اند ، چطور شده‌است در تبریز که مرکز آذربایجان و چشم چراغ ممالک محروسهٔ ایران است ، هیچ خبری از این اخبار و رایحه‌ای از این عوالم نیست ؟ امر مبارک

همایونی در این باب به شرف صدور مقرون گردیده و تاریخ نیك‌بختی ایرانیان را احیا فرموده ، آیا مباینت افکاری در میان عراقیان و آذربایجان افتاده و یا جماعت تبریز که گوی سبقت اتفاق و همت در هر حال قسمت ما بوده ، صحایف این تاریخ مقدس ایران را لکه دار خواهیم نمود ؟

جمعی از سادات در راسته بازار ریخته چند تیر ششلول و طپانچه خالی کردند. عموم بازاریان دکاکین و سراها را بسته به طرف قونسلخانه روانه شدند شب پنج شنبه غرهٔ ماه شعبان به قدر یك صد نفر در قونسلخانه خوابیدند .

روز پنج شنبه و جمعه اکثر تجار و معتبرین و محترمین آمده و سه اطاقی برای علماء و تجار و اصناف معین کردند.

روز شنبهٔ سوم هم یك اطاق تحویلخانه بنا کرده ، صندوق بزرگی آورده ، تحویلدار و دفتردار مخصوص معین کردند و تمامی تجار و اصناف علی قدرمرا تبهم پول نقد برای مصارف این کار داده و اشخاصی‌که به واسطهٔ پاره‌ای ملاحظه و محظور حضور نداشتند ، آنها را رقعهٔ مخصوصی می‌نوشتند ، ایشان نیز می‌آمدند و اسامی خودشان را نویسانیده و وجه اعانه به صندوق داده و می‌رفتند .

انجمن عدالت‌طلبان اسلام اعتبار و اقتداری پیدا نمودند و بسیاری از بزرگان مملکت اسامی خود را در دفتر انجمن نوشته و باطناً داخل انجمن شدند . پاره‌ای از علماء در مسجد حاجی صمصام خان ازدحام نموده و در مقصد با متحصنین قونسلخانه متحد شدند.

جناب حاجی سید محمد قراباغی که از سلسلهٔ علماء شیخیه است به پای بر خاسته بدین وتیره سرود : ایهاالناس مخالفت شیخیه با متشرعه و حاجی کریم خانی و سید محمد باقری همهٔ این‌ها برای جلب نفع و ریاست است، در مذهب ابداً اختلافی نیست و همه سالك یك طریق هستیم و هیچ مغایرتی در بین نیست ، خصوصاً ، در این مسئله که حاوی سعادت و سیادت ملی و دولتی ماست . پس باید برای خیر ملك و ملت و مشروطیت سلطنت و افتتاح مجلس شورای ملی و اجرای قانون اساسی مجدانه به اتفاق حرکت نمائیم .

در این اثنا واقعهٔ حیرت انگیزی رخ نموده که موجب دهشت عموم گردید و آن این است که از آغاز کار و جنبش طهرانیان و آذربایجانیان ، مفسدین چنین گوشزد تبریزیان نموده‌بودند که چون این عمل سبب نارضائی حکومت است و اگر از اهل تبریز اقداماتی در این کار شود ، لشگرگاهی که در تبریز به سرداری جناب وزیر نظام چند ماهی است بر قرار شده و برای دفع طوارق از عثمانی از هر جهت عدداً و عداً آمادهٔ جنگ است فی‌الفور و مغافة به شهر تبریز ریخته و همه را از تیغ خواهند درگذرانید . و از این رو بود که عموم اصلاح خواهان از هر طبقه مسلح بودند ، در این روز که مجمع عام بود و سید معظم‌له خطبه و خطابه خوانده بود،فرقه‌ای از لشگرگاه مزبور از خارج

شهر به جامع صمصام آمده و از طرف خود و ضباط و عموم سپاه به حضرات علماء و اهل شهر چنین تبلیغ کردند.

اهالی اردو و عموم عسکر به‌آنچه امر فرمایند در اجرای آن حاضرند.

حضرات مصلحین از اتحاد لشکری با لشکری محکم، پی‌کار شد، جداً پی تنظیم و ترتیب کار خود شدند. از طرف حکومت فوراً نان و گوشت را ارزان کردند بلکه عوام‌الناس فریفته شوند. بالعکس مردم متأذی شدند که ما گرسنهٔ نان و گوشت نیستیم بلکه ما تشنه و گرسنهٔ قانون اساسی و اصول مشروطیت هستیم. کجا رواست که برادران ما در طهران در راه سعادت ملی، آغشته به خون خویش شوند و ما به فکر نان و خورش و خواب باشیم؟ طایفهٔ ارمن تبریز حب‌السیاسة، ظاهراً آرام بوده ولی باطناً با مسلمانان شهر، یك دل و یك زبان بودند و شریك و سهیم آنان بودند. اگر چه مفسدین خیلی کوشیدند که ایشان را از اتحاد با مسلمین باز دارند ولی آن ملت بیدار، سخنان واهی مفسدین را نشنیده و داد هم‌خاکی را در این قضیه به نیکوئی دادند و باطناً ازمعاونت و همراهی دریغ نکردند.

قرآن مهر کردن اهالی تبریز

حضرات علماء و واعظین نطق‌های بلیغ و مؤثری ایراد کرده معنی مشروطیت و فواید مشاورت و منافع دارالشورای ملی را گوشزد عموم اهالی نمودند و چنان حالیشان می‌فرمودند که می‌توان گفت امروز حس عموم اهالی تبریز از عالم و جاهل در یك میزان است. همه روزه عموم اهالی در حیاط‌های قونسلخانه جمع شده و گوش هوش بر آواز متکلمین افراشته و با جان و دل اصغا می کردند و به آواز بلند می‌گفتند و نعره می کشیدند: زنده باد شاهنشاه‌ایران، زنده باد عدالت‌طلبان، زنده باد آزادی، نیست و نابود باد استبداد. و در روز دویم که روز پنج شنبهٔ غرهٔ شعبان بود، آقایان روحانیان عموماً بدون استثناء احدی در مسجد حاجی صفرعلی مرحوم جمع شدند. فردایش به مسجد جنب قونسلخانه جمع شدند. روزها با حضرات متحصنین قونسلخانه در یك جا بودند و شبها به خانه‌هاشان می‌رفتند و بعضی‌ها در خانهٔ خدا بیتوته می‌فرمودند و چون در اول کار سوء ظنی به میان آمده‌بود. لهذا یك جلد قرآن بزرگی آورده چند تن از فدائیان راه ترقی وطن، عقد اخوت و اتحاد بسته و کلام‌الله مجید را مهر و امضاء نمودند و دار و ندار خود را در سر این کار تقدیم و کتاب مقدس آسمانی را حکم قرار داده و عهدی بستند که حمایت یکدیگر را با مال و جان بکنند. هر یکی نطق مخصوصی کرده و طوع و رغبت خود را با وضع‌های بسیار مؤثر تقریر نموده و عموماً مهر و امضاء نمودند. بعد از امضاء عموم یك حالت رقتی فرا گرفته، ساعتی بر مظلومیت ملیت خود اشك خونین فرو ریخته و مطاعن ظلام بی وجدان را بر شمرده، سپس دست اخوت و مودت به هم

دیگر داده و یکدیگر را در آغوش گرفته ، مانند برادران صلبی و بطنی که بعد از ده سال مفارقت به هم دیگر می‌رسند از هم دیگر جدا شدن نمی‌خواستند .

بعد از آن که این جوانان خون پاك و صاحبان حمیت و انهماك ، این عهد بزرگ را بسته و جان شیرین خود را در راه سعادت وطن عزیز ، بر طبق اخلاص نهادند. حضرات تجار ذوی‌الاحترام نیز عموماً همان ، قرآن مجید را مهر و امضاء نمودند . سپس آقایان علماء اعلام بدون استثناء ، در مسجد جوار قونسلخانه یك به یك پا شده علی رؤس‌الاشهاد در همان مضمون کلام خدا را سجلی نوشته و مهر فرمودند .

یك باره هیاهوی غریبی از اهالی و عوام‌الناس که در باغچهٔ قونسلخانه جمع شده بودند بلند گردید و با حالت بسی مؤثر و رقت آمیزی می‌گفتند : مگر خون و دارائی ما از مال شماها عزیزتر است ، که ماها جان و مال خود را در این راه مضایقه نمائیم ؟ قرآن را بیاورند که مهر و امضاء نمایند . لذا قرآن را آوردند چون صحایف قرآن ممهور وگنجایش مهر تمامی را نداشت لهذا یك کتابچهٔ بزرگی بهم دوخته و آیتی ازآیات قرآن مبین را در آن نگاشته ، عموم حاضرین ، ذیل همان آیه شریف را ممهور داشتند.

در این گیرودار شاگردان مدرسهٔ لقمانیه با حالت محزون وارد جامع شده و کودك ده ساله‌ای از آنها به منبر شده ، خطبه آغازیده و بعد در این جمله منتهی نمود :

ما کودکان نابالغ هم در راه حریت ملت حاضریم جان‌های کوچك خود را فدای وطن نمائیم .

در این اثنا قضیه رنگ دیگر گرفت و هیجان و حرارت و شور ملی مردم راگرفته، لهذا مقام منیع ولایت عهد که تاکنون از سعایت و وشایت مفسدین و مغرضین در انظار ملت متهم بر بقاء استبداد شده‌بود ، از شورش عام مطلع شده یکی از امنای خود را به سوی ملت گسیل و روانه داشت . باعث اجتماع عام و شورش عمومی را پرسیدند و در جواب او مردم چنین گفتند .

پدر تاجدار و مهربان شما و ما ، در طهران مشروطیت سلطنت و تأسیس مجلس شورای ملی را به خواهش پادشاهانه پذیرفته و اعلان فرمودند از شما که ولیعهد دولت و تالی سلطان هستید ، خواهش داریم که مشروطیت سلطنت و تأسیس مجلس شورای ملی را قبول فرموده و ممضی داشته و به جمیع وکلای دول خارجه رسماً اطلاع بدهید .

والاحضرت ولیعهد در پاسخ چنین فرمود : که با کمال شوق مراتب را استقبال می نمایم ولی استعلام از طهران لازم است ، فوراً با تلگراف استدعا و متمنیات رعایا را معروض حضور ملوکانه نموده ، که ما صورت تلگرافات را بعد از این درج خواهیم نمود.

باری اتفاق و اتحاد و هم عهدی اهالی از ادانی و اعالی به جائی رسید که از فقرا صدا بلند شد و داد می‌کشیدند و می گفتند : که ما فقرا و کسبه و مساکین و عجزه حاضریم

بر این که دست از کار باز داشته و دار و ندار خود را خورده و تمام نمائیم و بعد جان خود را فدای وطن و راه وطن سازیم مبادا همچه خیال بکنید که ماها از بستن بازار و نبودن کسب و کار به ستوه آمده و نقض عهدی خواهیم نمود قربان همتتان بکوشید و خسته مشوید ، عرایض و دردهای ما را به پادشاه ما برسانید . امان است ما را از ظلم و استبداد برهانید . یکی از آقایان متکلمین در ضمن نطق خود خطاب به رؤسای روحانی و سایرین گفت: ای آقایان عظام ! امان است امــان ، دیگر بس است ، دست از این بیچارگان بردارید . این‌ها را گذشت فرمائید ، بس است غلط کرده‌اند ، گه خورده‌اند، دیگر آنها را ول کنید ، امان است ، رحمی بر حال آنها فرمائید از این‌که اصل مطلب را دریافته و حقیقت را فهمیده‌اند مؤاخذه نفرمائید و دست از گردن و گریبان این ها بردارید"، بعد از این ، این‌ها گول نمی‌خورند . خلاصهٔ کلام اتفاق و اتحاد و یك جهتی آقایان اهل تبریز و کمال متانت و نجابت ایشان ملل متمدنه را به حیرت آورده ، تلگرافاتی هم به طهران مخابره نمودند که ما یکی از آنها را درج نمودیم و در بقیهٔ واقعهٔ تبریز خواهد آمد .

روز یك شنبهٔ چهارم شعبان ۱۳۲۴ ــ امروز تلگرافی از تبریز مخابره شده که صورت آن از این قرار است :

تلگراف از تبریز

به توسط سفــارت سنیهٔ دولت فخیمهٔ انگلیس ــ حضور مبــارك حضرت مستطاب حجةالاسلام آقای آقاسیدمحمدمجتهد و سایر حجج اسلام ادام‌الله ظلهم العالی . ای محیی اسلامیان و افتخار تاریخ ایرانیان ، زبان از ستایش مساعی مشکور و نیایش مجاهده موفور و اقدامات ملت پرورانهٔ حضرت عالی و سایرین قاصر است . الان بازار و دکاکین مسدود ، تمامی علماء و امنای تجار و معتبرین و اهالی در قونسلخانهٔ دولت انگلیس و جمعی از علماء اعلام در مسجد پناهنده . جناب قونسلگری در هر گونه اقدامات مجدانه حاضر و مستعد هستند، که بیشتر اقدامات خودتان به کتابچهٔ قانون اساسی که موافق شرایط است، معین فرمائید به ماها برسانید که بر طبق آن معمول و رفتار شود .

(امضاء : از طرف اهالی تبریز و عموم آذربایجان)

در مدرسهٔ نظامیه اصحــاب حل و عقد مشغول انتخابات می‌باشند . از ولایات هم متوالیاً تلگرافات مخابره می‌شود .

امروز اعلیحضرت اقدس شاهنشاه مظفرالدین شاه از قصر ییلاقی صاحبقرانیه وارد شهر شدند. شاگردان مدارس و طلاب و محصلین و سادات و تجار و کسبه و اصناف استقبال نمودند. با همهٔ شاگردان و طلاب اظهار لطف و مهربانی فرموده گوسفند زیادی از هر گذر

و هر قدمی جلو شاه قربانی کردند . خطابه‌ها خوانده شد ، صدای زنده باد شاه ایران ، از هر طرف بلند بود . تا کنون برای ورود هیچ شاهی از ییلاق این گونه استقبال نکرده بودند . دو شب مردم چراغان ورود شاه را نمودند .

روز دوشنبهٔ پنجم شعبان ـ دیشب در شهر چراغانی مفصلی کردند صدای زنده باد شاهنشاه از مردم بلند بود ، در مدرسهٔ نظامیه هم مردم مشغول انتخاب می‌باشند . در این روز هم تلگرافات بسیار از ولایات مخابره شد .

تلگراف از کرمان

حضور مبارك حضرت مستطاب حجةالاسلام آقای آقامیرزاسیدمحمد دامت برکاته ، از مراحم مبذوله ، ممنون و متشکر تأسیس مجلس ملی را که موجب حفظ شریعت است تبریك عرض می‌نماید ، ملتمس دعا هستم .

(خادم شریعت مطهره محمدرضا)

ایضاً تلگراف از کرمان

حضور مبارك حضرت مستطاب حجةالاسلام آقای‌آقامیرزاسیدمحمد محیی‌اسلام و آزادکنندهٔ ایرانیان، تبریك تأسیس مجلس شورای‌ملی که مستلزم رفع ظلم و جور است ، به اقدامات مجدانهٔ حضرت عالی در ظل عنایت و توجه امام زمان عجل‌الله فرجه تبریك عرض می‌نماید. عموم ملت کرمان در اطاعت اوامر و نواهی آن حضرت حاضر و مطیعند .

(شمس‌الحکماء)

تلگراف اول کرمان از جناب حاجی میرزا محمد رضای مجتهد است که سابقاً شرح حالات ایشان نگاشته‌آمد . تلگراف دویم کرمان از طرف برادر نگارنده جناب‌شمس الحکماء ، دکتر کرمانی است که شرح حالات ایشان در ضمن وکالت ایشان خواهدآمد .

روز سه شنبهٔ ششم شعبان ۱۳۲۴ ـ امروز رجال دولت و وزراء عظام و علماء اعلام حضور اعلیحضرت مشرف می‌شوند ، در مدرسهٔ نظامیه هم مردم مشغول امر انتخاب می‌باشند . اکثر از وکلا معین شدند . در تعیین وکیل علماء طهران اختلافی پدید آمده است که بعد از این ذکر خواهد شد . امروز دستخطی از طرف شاه مشتمل بر تشکر، از اقدامات ملت صادر گردید که اینك درج گردید .

جناب اشرف صدراعظم از زحمات عموم ملت که در موقع ورود موکب همایون ما از صمیم قلب اظهار سرور و انبساط نموده‌اند خاطر ملوکانه ما فوق‌العاده خوشوقت و مسرور گردید ، البته شرح مراحم و توجهات علیهٔ ملوکانهٔ ما را نسبت به عموم ابلاغ نموده ، اظهار التفات مخصوص ما را به همه برسانید

۶ شعبان ۱۳۲۴ ـ صحهٔ همایونی با مهر شاه در بالای ورقه موشح است .

طایفهٔ قاجاریه و شاهزادگان از انتخاب وکیل خودشان سر پیچیده و اقدام به انتخاب نمی‌کنند .

روز چهارشنبهٔ هفتم شعبان ۱۳۲۴ ــ در این روز ، مردم در مدرسهٔ نظامیه مشغول امر انتخاب می‌باشند . لکن بعضی می‌گویند : این مجلس انتخاب بر وفق نظامنامه نمی باشد و دست تقلب و تدلیس در کار داخل شده .

بعض از متمولین و تجار پول دار ، بنای رشوه و تعارف را در کار گذارده‌اند . ارباب جمشید پولی به بعض آقایان داده است . حاجی معین بوشهری هم به بعضی اشخاص پول داد . از آن جمله به انجمن مخفی ما هم چیزی داد . که جناب آقا میرزا محمد صادق گرفته و میل فرمودند .

و عمدهٔ خرابی کار اهل ایران ، همین رشوه و پول است که آنان را از همه چیز انداخته و خواهد انداخت و این دادن پول ، به اجزاء انجمن مخفی یك امر خرابی انجمن و تفرقهٔ اعضاء اواست . از آن جمله بندهٔ نگارنده در خیال مستمسك و بهانه می‌باشم که دیگر داخل به این انجمن نشوم . اگر ملاحظهٔ دوستی جناب آقا میرزامحمدصادق نبود ، از همین امروز استعفا می‌خواستم . بعض از اجزاء هم مانند بنده در خیال مستمسك و بهانه می‌باشند .

در این روز از طرف‌ولیعهد تلگرافات متوالیه از تبریز مخابره شده‌است . در طهران هم مشهور شده‌است که ولیعهد مایل به این اقدام و اعطاء ، یعنی مجلس مشاورت نمی‌باشد .

روز پنجشنبهٔ هشتم شعبان ۱۳۲۴ هجری ــ در ایــن روز ، دستخـط اعلیحضـرت همایونی تلگرافاً به تبریز مخابره گردیده که در ذیل عنوان بقیهٔ واقعهٔ تبریز خواهدآمد و هذا صورته .

بقیهٔ واقعهٔ تبریز

تربیت و تمدن اهالی تبریز ما را به حیرت آورده که در ظرف این مدت که بازارها تماماً بسته و مردم در کوچه‌های محلهٔ ارمنستان و قونسلخانه و مسجد هم جوار جمع بودند و با این‌که خیلی از مفسدین و خائنین موقعی به دست آورده و در خیال افساد عظیمی بودند ، ابداً صدائی در نیامد و ناملایمی ظاهر نشد . این اهالی مظلومه که عموماً فقیر و در دست فاقه و احتیاج اسیرند و اکثر ایشان بکلی مضطر و ناچارند . با این حال نجابت و تربیت خود را به‌آخر رسانده ، حیثیت خود را نشکسته و در تمامی محلات و بازار و اطراف و اکناف شهر ، از توجه مخصوص عقلا و دانشمندان و اشخاص با تربیت ، ابداً حادثه‌ای به وقوع نپیوست و امنیت در سرحد کمال بود .

باری روز پنج‌شنبهٔ هشتم ماه، دستخط همایونی تلگرافاً و دستخط ولیعهد صادرگردید و در باغچهٔ قونسلگری و سپس در مسجد قرائت گردید . چاوشها و دراویش ، پیش روی

اهالی افتاده به طرف بازارشان بردند و بازار را باز و بازار را چراغانی مفصلی نمودند و این چراغانی در چندین شب متوالی بود .

سواد دستخط مبارک اعلیحضرت شاهنشاه مظفرالدین شاه قاجار معطی مشروطیت

به توسط ولیعهد به اهالی مملکت آذربایجان . تشکیل مجلس شورای‌ملی و نظامنامهٔ آن را به شما اجازه و مرحمت فرمودیم ، وکلای شهر تبریز و سایر ولایات به طهران بیایند و به ترتیبات کار مشغول بشوند و نسبت به عموم متحصنین قونسلگری انگلیس عفو عمومی شامل خواهد شد .

سواد حکم ولیعهد محمد علی میرزا

اولا از طرف قرین‌الشرف بندگان اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی ارواحنا فداه ، از طرف خودم به این اشخاص که در قونسلخانه و مسجد متحصن هستند اطمینان می‌دهم که دربارهٔ آن‌ها عفو عمومی خواهدشد و مطلقاً در ازای این اقدامات آنها مزاحمتی از طرف حکومت و غیره نخواهدشد .

دوم ـ مجلس شورای‌ملی را به طوری که بندگان اعلیحضرت اقدس همایونی به ملت اعطاء و مرحمت کرده ، من هم تصدیق دارم و اجراء خواهم نمود و به ولایات جزو هم اعلام خواهد شد .

سیم ـ برای اعطاء مجلس شورای ملی که اساس آبادانی و ثروت و ترقی دولت و ملت است عموم رعیت ، چه در شهر تبریز ، چه در ولایت مملکت آذربایجان چراغان بکنند.

چهارم ـ در تعیین انتخاب وکلاء هم به زودی قراری بدهند که وکلای تبریز و سایر ولایات معین شده روانهٔ طهران شوند (دستخط ولیعهدوامضاء اوحکم را)

این چهار فصل که نوشته شده ، صحیح است

پنج شنبهٔ هشتم شعبان ۱۳۲۴

از سفارت انگلیس به قونسلگری تبریز

صدراعظم به این جانب اطلاع داده ، نسخه‌های چاپی دستخط اعلیحضرت همایونی در اعطاء مشروطیت و ترتیبات مجلس به امنای آذربایجان و حکام ولایات فرستاده شد و انتخاب وکلاء در موقع اجراست . شما هم باید پناهندگان و بستی‌ها را اطلاع بدهید و توضیح نمائید . اجرای وعده‌های اعلیحضرت شهریاری فقط مربوط به دولت ایران است ضمانت سایر دول در آن باب جایز نیست ، بگوئید مسلم و آشکار است . ترتیب مجلس ملی ممکن نیست مگر به مرور .

(امضاء ـ قراندوف)

دستخط ولیعهد به ژنرال قونسل انگلیس

مسیو راتسلاو. چهار فقره‌ای را که اهالی استدعا کرده بودند، برطبق مقررات علیهٔ همایونی مهر و امضاء نموده دادم دستخط تلگرافی را هم فرستادم که به اهالی داده همگی مطلع و شکرگزار باشند. به طوری که آن‌ها تعهد کرده‌اند ، مطمئناً بروند و بازار را باز کرده مشغول کسب کار خودشان باشند.

(امضاء ـ ولیعهد دولت علیهٔ ایران)

تبریزیان بعد از این اطمینان و حصول مرام ، دل خوش و آسوده برگشته یك هفته روزان و شبان بازارها را آذین بسته ، به سور و کامرانی مشغول شدند.

سابقاً نوشتیم طایفهٔ قاجاریه و شاهزادگان عظام از گرفتن ورقهٔ انتخاب و تعیین منتخب در مجلس شورای ملی ، سرباز می‌پیچیدند و امتناع ایشان مورث احداث مفاسد می‌گردید . قلوب حجج‌الاسلام و دیگر طبقات ملت را از ایشان منزجر و متنفر می‌نمود و بلکه آثار و علائم قیل و قال در مجالس خاصه نیز پدیدار می‌شد تا این‌که اخبار خطارت قضیه و اهمیت واقعه به جناب صدراعظم رسید ، ایشان هم وقایع را به عرض اعلیحضرت شهریاری رسانیده و بنابراین اعلیحضرت همایون ، همهٔ شاهزادگان و امراء قاجاریه را در امروز احضار فرموده و همگی را با مهر پدرانه پذیرفته و بعد خطابهٔ بلیغ ، متضمن برمکنونات ضمیر شاهانه در این‌خصوص سرودند و نص نطق ایشان این است :

نطق اعلیحضرت شاهنشاه مظفرالدین شاه قاجار برشاهزادگان و امراء سلسلهٔ قاجاریه

ما نیکو می‌دانیم علت عدم دخالت شما تاکنون در امور راجعه به شورای ملی از القاء شبههٔ کسانی است که از نیات مقدسهٔ ما بی‌خبرند و شما هم نظر به شاه‌پرستی القاء شبهات آنان را قبول نموده، خود را شریك و سهیم شرف ملی نکرده‌اید پس لازم است حضوراً به شما عقاید مقدسهٔ خودمان را حالی نمائیم.

زمانی‌که ولیعهد این دولت بودم ، از ظلم و جور حکام و مأمورین دیوان نسبت به رعایا و هرج و مرج امور داخله و خارجهٔ مملکت،همواره در فکر و اندیشه بودم ، تا راهی برای رفع این خرابی‌ها به دست آورده ، در موقع اجرا گذارم ، چون به طریق کلی ممنوع از دخالت در امور بوده چاره به دست نیاوردم ، تا به حکم تقدیر زمام امور مملکت به دست ما افتاد . بعد از ورود به طهران کراراً مقاصد خودمان را به امین‌السلطان فرمودیم ، بعد از تصدیق موانع و معاذیر چند ، بیان نمود ، که معلوم شد باطناً با مقاصد ما همراهی ندارد از آن‌جائی‌که می‌دانستیم میرزا علی خان امین‌الدوله همواره با خیالات مکنونهٔ ما همراهی داشته و دارد ، صدارت را به او تفویض نمودیم و از نیات مقدسهٔ خودمان او را کاملا مسبوق و مستحضر نمودیم . حق این است‌که بر علو خیالاتمان بسی

افزوده و با جدی کافی در اجرای مقاصد عالیه ما حاضر گردید ، ولی موانعی چند بیان نمود که سد پیشرفت مقاصد بود . برای برداشتن موانع ، دستوری به او دادیم چون مقدرات خداوندی با میل ما مطابقه نکرد مجدداً صدارت را به امین‌السلطان واگذار فرمودیم و به فرنگستان سفر کردیم . در فرنگستان همواره با امین‌السلطان برای اجرای نیات خودمان در مذاکره و مشاوره بودیم . جداً قول در این باب به ما داد که حین ورود به ایران در مقدمات کار اقدام نماید بعد از ورود به طهران ، باز محرك او شدیم تا مجلس مشاوره را وسعت داد ولی ملاحظه کردیم که احدی فعلا با خیالات ما همراهی ندارد و در جلو مقاصد عالیهٔ ما سدهای آهنین بسته‌شده . پس دانستیم که هنوز مشیت الهی به اجرای مقاصد ما تعلق نگرفته است .

باز در سفر دویم فرنگستان ، مکان و مقام را خالی از اغیار و اضداد دیدیم ، به تکرار مافی‌الضمیر خود ، به امین‌السلطان پرداخته ، در این دفعه چنان مرا اطمینان داد که به مجرد ورود به طهران به مقدمات کار خواهد پرداخت بعد از ورود ، باز موانع را در جلو آورد . خواستم شخصاً به اجراآت مقاصد خویش اقدام نمایم به جهاتی چند ، صلاح ندیدم و تکراراً اصرار به امین‌السلطان کردیم باز اقامهٔ موانع نمود . چون اصرار ما را ملاحظه کرد ، راضی گردید دیوانخانهٔ منظمی مثل دیوانخانه‌های ممالك متمدنهٔ آزاد ، برقرار دارد ولی آن هم صورت خارجی پیدا نکرد .

عاقبت زمام امور مملکت را به عین‌الدوله مرحمت فرمودیم و از نیات مقدسهٔ خودمان او را مستحضر کردیم خوب خیالات مقدسهٔ ما را استقبال کرد ولی او هم به ذکر موانع مشغول گردید و اول شرط این عمل را اصلاح مالیه دانسته و فکر خود را در آن مصرف نمود و در مقدمات عمل بر موانع پیچ در پیچ که تولیدش به واسطهٔ اهمال در خود عمل بود مصادف گردید .

تا در این اوان که امور مملکتی را به شخص تربیت شدهٔ خودمان میرزا نصرالله خان مشیرالدوله سپردیم و اصلاح و اجرای مقاصد خیریهٔ همایون خودمان را سریعاً خواستیم، مشیرالدوله هم به ملاحظهٔ شرف سلطنت و صرفهٔ ملت باکمال متانت و عجله به اجرای مقاصد عالیهٔ ما پرداخت ، همگی موانع را به حسن تدبیر اصلاح کرد خاطر ما را از هر جهت آسوده گردانید .

در این موقع ما از مشیرالدوله و حجج اسلامیه ، عموماً ، خصوص از آقا میرزاسیدمحمدمجتهدسنگلجی ، خوشنودیم ، که نیات مقدسهٔ ما را در امور مملکت به خوبی استقبال نموده وعموم ملت را یاك دل و یك زبان بدون نفاق و صدا، پیرو

خیالات دیرینهٔ ما نمودند و راحت از خودشان بکلی برای پیشرفت مجلس شورای ملی واصلاحات ملکی دور کردند.

پس همه بدانیدکه ما به صرافت طبع، این آزادی مشروع و مجلس‌شورای ملی را به ملت شاه‌پرست خود عنایت فرمودیم و ریاست این مجلس را با نهایت شوق ، خودمان قبول کرده‌ایم و این مجلس محترم مجلس خود ماست هرکس ضدیت با این مجلس نماید به شخص ما ضدیت کرده‌است . اگر رضایت ما را منظور دارید ، خیلی زود منتخبین خود را معین نمائید که به خواست خداوندی مقدمات انتخاب تا روز دهم به خوبی انجام داده شود و از روز یازدهم شروع به تعیین وکلاء و کار نموده و محض میمنت و مبارکی روز پانزدهم همین ماه که یوم مولود مسعود حضرت حجةالله فی‌الارضین است، برای افتتاح، خودمان به مجلس حاضر و آن روز میمون را تاریخ افتتاح مجلس شورای ملی قرار خواهیم داد. بعد جناب صدراعظم را مخاطب نمود، و فرمود :

از طرف مجلس اعلانی منتشر نمائید که اگر هر طبقه تا روز دهم همین ماه شعبان منتخبین خود را معین ننمایند ، از شرف و فایده این مجلس محروم و بعد از این هم حق انتخاب و تعیین وکلا برای خودشان نخواهند داشت .

همان آن حسب‌الامر مبارك اعلیحضرت شاهنشاه جناب مشیرالدوله صدراعظم به جناب وزیر مخصوص حاکم تهران امرداد که اعلان تعیین وکلا را انتشار نمایند و شاهزادگان و امراء سلسلهٔ جلیلهٔ قاجاریه نیز به تعیین وکلای خود با بشاشت خاطر اقدام نمودند.

روز جمعهٔ نهم ماه شعبان ــ در این روز اعلان مطبوعه منتشر گردید برای این‌که مجلس نظار به طور رسمیت کارکنند ، از امروز در تحت نظارت حکومت تهران برآمد ، اکثر از وکلا را منتخب نمودند از برای انتخاب معطلی ندارند، جز این که در یك مجلس که حکومت باشد صورت انتخابات را ملاحظه نماید. جناب آقاسیدعبدالله و جناب آقامیرزا سیدمحمد و سایر علماء اعلام هر روز در مجلس جلوس می‌فرمایند .

صورت اعلان حکومت تهران

چون موافق نظامنامهٔ انتخابات ، امراء و اعیان و اشراف و ملاکین باید نمایندگان خود را برای مجلس شورای‌ملی معین نمایند ، لهذا با کمال احترام و توقیر خواهش می‌شود از اعیـان و خوانین و اهل قلم و اطباء و ملاکین و صاحبان مستغلات شهری به حدودی که در نظامنامه مقرر است و طبقات نوکر سوای اهل نظام هرگاه در جزو شاهزادگان عظام و علماء اعلام و امراءوقاجاریه و طلاب وخوانین و اصناف انتخاب نکرده‌اند ، روز شنبهٔ دهم شعبان از یك ساعت بعد از ظهر الی یك ساعت به غروب مانده به عنوان ملاك در مجلس انتخابات‌ملی

حاضر شده شش نفر نمایندگان ملاکین را در شش قرعه انتخاب نمایند. محض سهولت امر توضیح می‌شود که آقایان معزی‌الیهم ، شش نفر نمایندگان خود هرکس را می‌خواهند نمایندهٔ خودشان را باید از پیش در نظر بگیرند که در وقت انتخاب معطل و متردد نباشند، صاحبان مستغلات در صورتی‌که مستغلات ایشان از هزار تومان کمتر نباشد در حکم ملاکین هستند. هر یك از آقایان معزی‌الیهم که حاضر نشدند ، به موجب اعلان ، حق انتخاب ایشان در این نوبت ساقط خواهد شد .

(امضاء ـ غلامحسین غفاری)

پس از انتشار این اعلان،روزها در مدرسهٔ نظامیه با حضور حکومت و یا نایب‌الحکومه مجلس سمت رسمیت را حاصل نمود .

روز شنبهٔ دهم شعبان ۱۳۲۴ ـ نظار با حضور علماء اعلام و حجج اسلامیه شروع در امر انتخابات نمودند . اشخاصی‌که برای نظارت در امر انتخاب معین شدند که هر روز با حضور حاکم و حجج اسلامیه مشغول امر انتخاب می‌باشند ، از این قرار است :

نظار و اعضاء مجلس نظارت

جناب مخبرالسلطنه رئیس مجلس نظار	حسب‌الامر همایونی
جناب مشیر دیوان منشی باشی	حسب‌الامر صدراعظم
جناب اعظم‌السلطنه رئیس نظمیه	از طرف حکومت تهران
جناب خازن‌الملك	ایضاً از طرف حکومت تهران
شاهزاده اسدالله‌میرزا	از طرف شاهزادگان
شاهزاده یحیی‌میرزا	از طرف شاهزادگان
امجدالسلطان پسر کوچك مجدالدوله	از طرف قاجاریه
جناب آقاسیدحاجی‌آقا	از طرف علماء و طلاب
جناب آقاسیدمحمدتقی‌هراتی	از طرف علماء
جناب حاجی شیخ سیف‌الدین	از طرف علماء
جناب حاجی سید محمد تاجر	از طرف تجار
جناب حاجی‌محمدابراهیم	از طرف تجار
جناب آقاشیخ‌حسین‌سقط‌فروش	از طرف اصناف

همین‌که هیئت مجلس نظار به قرار این اعلان تشکیل یافت ، عموم طبقات وکلاء خود را معین و منتخب کرده و می‌کنند و به اکثریت آراء و به اعانت قرعه مطابق نظامنامه ، منتخب گردیدند لکن باز دست تقلب و رشوه در کار است . چه امجدالسلطان سنش بیست و یك سال است و بر حسب نظامنامه که باید سن منتخب بیست و پنج سال و سی سال ، در

مورد امجد تخلف ورزید ، هیاهو و ایراد وارد می‌آورند ولی کسی اعتنا نمی‌کند چرا که مجدالدوله ایلخانی و رئیس طایفهٔ قاجاریه است.

روز یك شنبهٔ یازدهم شعبان ۱۳۲۴ ـ امروز در مدرسهٔ نظامیه مشغول امر انتخاب می‌باشند . در بارهٔ نصرةالسلطان و دبیرالسلطان گفتگو و حرف و ایراد زیاد وارد آوردند دبیرالسلطان پسر وکیل‌الدوله جوان با حرارت و درست و صحیح است. ایرادی که بر او وارد آورده‌اند ، می‌گویند مستوفی اصفهان و نوکر دیوان است . این جوان با حرارت فوراً از شغل خویش استعفا خواست و نوکری دیوان را ترك و دست از کار و شغل خویش برداشت .

فرمانفرما هم از کرمان تلگرافات متوالیه می‌نماید درباب زمین‌های «درشت» که بستگان آقای آقاسیدعبدالله ، مدعی ملکیت آن زمین می‌باشند و دستخط اعلیحضرت را نیز صادر کرده‌اند .

جناب حاجی‌شیخ‌فضل‌الله هم در خیال بهانه است ، از این که آقاسیدعبدالله وآقامیرزا سیدمحمد جلو افتاده و ترقی کرده است .

جناب امام جمعه هم امروز آمد منزل آقای آقامیرزاسیدمحمد، دربیرونی آقا به قدر يك ساعت نشست ولی جناب آقای طباطبائی از اندرون بیرون نیامد و به بهانهٔ این که وقت مضیق است و باید نماز بخوانم و شما بایست خبرکنید تا من پذیرائی کنم ، از کتابخانهٔ خویش بیرون نیامد و تاکنون جناب آقای طباطبائی این طور وارد بر خانهٔ خود را بی اعتنائی نکرده بود باری امام جمعه به قدر يك ساعت نشست و قلیان و چای صرف نمود رفت . اگر چه عقلا را این حرکت آقای طباطبائی خوش نیامد و ایراد وارد آوردند لکن جنابش جواب داد اگر از اندرونی بیرون آمده بودم و پذیرائی می‌کردم هرآینه مردم بد می‌گفتند و در مقام تهمت و سوء ظن واقع می‌شدم .

روز دوشنبهٔ دوازدهم ماه شعبان ۱۳۲۴ ـ امروز به قرار هر روز مشغول امر انتخابات می‌باشند . اکثر از وکلاء منتخب و معین شدند ، اگر چه فی‌الجمله تغییری در امر وکلاء به هم رسید ، لکن ما در این مقام اسامی وکلای تهران را درج می‌نمائیم و در موقع هم می‌نویسیم تغییر برای چه بوده و تقلب و تدلیس در این امر مشروع را کی باعث و سبب شد و چگونه در این امر مقدس و مشروع دست دزدی و خلاف واقع افتاد .

مبعوثین ملت

اسامی انتخاب شدگان تهران

منتخبین شاهزادگان

۱ـ شاهزاده اسدالله‌میرزا نجل شاهزاده شمس‌الشعراء منتخب شاهزادگان

۲ـ شاهزاده یحیی‌میرزا ثقةالسلطنه منتخب شاهزادگان

منتخبین سلسلهٔ قاجاریه

۳ـ امجدالسلطان پسر مجدالدوله — وکیل به زور قاجاریه

۴ـ معظم‌السلطان

منتخبین علماء تهران

۵ـ جناب آقامیرزامحمدتقی گرگانی — وکیل علماء

۶ـ جناب حاج‌شیخ‌علی نوری‌حکمی — وکیل علماء و حکماء

منتخبین طلاب

۷ـ جناب آقامیرزاطاهر

۸ـ جناب آقاسیدنصرالله از سادات اخوی

منتخبین تجار

۹ـ جناب حاجی‌محمدحسین‌آقا امین‌الضرب

۱۰ـ جناب حاج‌محمداسماعیل‌آقامغازه‌ای

۱۱ـ جناب حاجی‌سیدمرتضی‌مرتضوی

۱۲ـ جناب حاجی‌محمدمعین‌التجار بوشهری

۱۳ـ جناب آقامیرزامحمود تاجراصفهانی

۱۴ـ جناب حاجی‌محمدعلی تاجرشالفروش

۱۵ـ جناب حاجی‌محمدتقی تاجرشاهرودی

۱۶ـ جناب وثوق‌الدولهٔ‌مستوفی

۱۷ـ جناب محقق‌الدوله ناظم مدرسهٔ سیاسی

۱۸ـ جناب مخبرالملك

منتخبین اعیان و ملاکین

۱۹ـ جناب صنیع‌الدوله

۲۰ـ جناب نصرةالسلطان (که بعد معزول شد)

۲۱ـ جناب صدیق‌حضرت

۲۲ـ جناب حاجی‌میرزامحمودخان‌احتشام‌السلطنه (۱)

---

(۱) احتشام‌السلطنه وسعدالدوله هردو در تهران نمی‌باشند چه‌احتشام‌السلطنه از روزی‌که به مأموریت سرحد عثمانی و ایران رفت به طرف ارومیه هنوز نیامده‌است و در موصل و عتبات و سایر اماکن روز به شبی می‌رساند و اما سعدالدوله هم از روزی‌که نفی بلد شده در یزدگاهی در قونسلخانه وتلگرافخانهٔ انگلیس پناهنده است، گاهی در جلو قزاقها می‌دود. چون هر دو کار آمد و بعد از این خواهد آمد ، لذا هر دو را وکیل و منتخب نمودند .

۲۳ـ جناب میرزاجوادخان‌سعدالدوله

۲۴ـ جناب حسینعلیخان خلف مرحوم مخبرالدوله

منتخبین اشراف و ملاکین توابع تهران

۲۵ـ جناب میرزا حسین خان مشارالملك

۲۶ـ جناب میرزا اسماعیل‌خان‌عون‌الدوله

۲۷ـ جناب میرزاعلی‌اکبرخان‌دبیرالسلطان ، که از استیفاء اصفهان استعفاء داد و شغل خدمت به ملت و دولت و وکالت را برکار و استیفاء مقدم داشت.

۲۸ـ جناب حاجی سید باقر معروف به سادات اخوی

۲۹ـ جناب حاجی سید یحیی سیدالحکماء

منتخب اصناف چهارگانهٔ تهران

مذهب و صحاف و کاغذ فروش و کتاب فروش

۳۰ـ جناب آقامیرزا محمود تاجر کتاب فروش

منتخب اصناف شش‌گانهٔ تهران

خیاط ورفوگر و عبادوز و رخت دوز وپرده دوز وقلاب دوز

۳۱ـ جناب حاجی‌میرزا ابراهیم

منتخب اصناف چهارگانهٔ

بزاز وحریر فروش و زبره فروش‌و دوره گرد

۳۲ـ جناب حاجی‌سیدابراهیم تاجر حریر فروش

منتخب اصناف چهارگانهٔ

عطار و دوا فروش وچای فروش و سقط فروش

۳۳ـ جناب آقاشیخ‌حسین سقط‌فروش

منتخب اصناف چهارگانهٔ

سمسار و حلاج و لحاف دوز و کهنه فروش

۳۴ـ جناب آقاسیدمصطفی سمسار

منتخب اصناف چهارگانهٔ

زرگر و دوات‌گر و آهن‌گر و حلبی ساز

۳۵ـ جناب حاجی‌میرزا احمد پسر جناب زرگرباشی

منتخب اصناف‌سه‌گانهٔ

توتون‌فروش وسیگار فروش وتنباکو فروش

۳۶ـ جناب آقامیرزاحسین‌قلی‌سیگارفروش

منتخب اصناف سه‌گانهٔ خباز و علاف و نار فروش

۳۷ـ جناب حاجی‌عباس‌قلی‌آقا

منتخب اصناف پنج‌گانهٔ

چوب‌فروش ونجار وصندلی ساز وخراط و حصیرباف

۳۸ـ جناب حاجی‌سیدآقاباقرچوب‌فروش

منتخب اصناف پنج‌گانهٔ

علاقه بند و زر دوز و یراق دوز و یراق باف و زرکش

۳۹ـ جناب آقاشیخ‌حسن‌علاقه‌بند

منتخب اصناف شش‌گانهٔ
یخدان ساز و سراج و لباف و ترکشدوز و پالان دوز و چادردوز
۴۰ـ جناب استاد غلامرضای یخدان‌ساز
منتخب اصناف شش گانهٔ
بقال و بنکدار و آجیل فروش و میوه فروش و علاف جزء و رزاز
۴۱ـ جناب آقامشهدی باقر بقال
منتخب اصناف اربعهٔ
کلاهدوز و کلاه مال و پوست دوز و خراز
۴۲ـ جناب حاجی عبدالوهاب
منتخب اصناف دوگانهٔ کفش دوز و پاره دوز
۴۳ـ جناب آقاشیخ حسینقلی دلال
۴۴ـ جناب آقاملاحسن دلال
منتخب اصناف چهارگانهٔ قصاب و دباغ و مرغ فروش و بره فروش
۴۵ـ جناب امین‌التجار کردستانی
منتخب صنف قهوه‌چی
۴۶ـ جناب آقاسیدمهدی معروف به سقط فروش
منتخب اصناف چهارگانهٔ
قناد و گیوه فروش وجوراب فروش و جوراب دوز
۴۷ـ جناب حاجی محمدتقی تاجر معروف به دهنبده
منتخب طایفهٔ جلیلهٔ صرافین و صیرفیه
۴۸ـ جناب حاجی سیدمحمدصراف
منتخب اصناف نه‌گانهٔ
مقنی و معمار و فخار و بناء وکاشی‌پز وکوزه فروش و کوزه‌پز و نقاش‌وسنگتراش
۴۹ـ استادحسین پنجه‌علی بناء
منتخب اصناف پنج‌گانهٔ
عصار و شماع و صابون‌پز و صابون‌فروش و نفت فروش
۵۰ـ جناب حاجی محمدباقر
منتخب اصناف هفت‌گانهٔ
مسگر و تفنگ‌ساز و کالسکه‌ساز و قداره ساز و ریخته‌گر و سفیدگر و خورده فروش
۵۱ـ جناب آقاسیدمحمدتقی هراتی
منتخب اصناف هفت‌گانهٔ
آهنگر و چلانگر و نعل بند و میخ‌بر و نعل بر و نعل‌ساز و طارمی ساز
۵۲ـ جناب آقاسیدحسین بروجردی ملقب به مدیرالاسلام
منتخب اصناف پنج‌گانهٔ سلمانی و حمامی و یخچالی و میراب
۵۳ـ جناب آقاسیدولی‌الله‌خان دکتر
منتخب اصناف سه‌گانهٔ خرازی فروش و ساعت ساز و جوراب باف
۵۴ـ جناب حاجی‌سیدمحمدآقا تاجر ساعت فروش

منتخب اصناف هفت‌گانۀ پلوی و چلوی و آشپز وکبابی و کله‌پز و یخنی پز وجگرپز

۵۵ـ جناب حاج‌علی‌اکبر پلوپز

منتخب اصناف دوگانه بلورفروش و شیشه‌بر

۵۶ـ جناب حاج‌شیخ‌اسماعیل تاجر بلور فروش

منتخب ملت زردشته

۵۷ـ ارباب‌جمشید تاجرفارسی

منتخب طایفۀ ارامنه

وکالت خود را واگذار و تفویض به آقای طباطبائی نمودند و حق خود را در انتخاب اول ساقط نمودند .

منتخب طایفۀ هنود

حق خود را در این انتخاب واگذار به آقای بهبهانی نمودند .

فلاحین و برزگران، منتخب خود را هنوز معین نکرده‌اند، با این‌که در تهران مردمان کافی و عالم و جوانان با تربیت و با هوش و تحصیل کرده ، موجود و متعدد و بی شمارند. سبب این‌که آن‌ها وکیل و منتخب نشدند و این‌گونه مردمان جاهل و بی‌تربیت داخل در این امر خطیر شدند چند چیز بود: اول این‌که هنوز اهل تهران معنی مجلس و وکالت و منتخب و امین را ندانسته و نفهمیده‌اند . به‌گمانشان این‌که وکیل‌ملت باید مثل وکیل‌های دارالشرع و در خانه‌های ملاها و قضات باشد . از بس‌که از وکیل مرافعات می ترسند و از بس‌که از آن‌ها صدمه و اذیت و ضرر دیده‌اند، لذا به این‌گونه اشخاص راضی شده‌اند، دویم آن‌که دست تقلب و رشوه در کار آمد. به این جهت جناب آقامیرزامحمدتقی گرکانی که وکیل علماء بود استعفا داد. و در جایش آقامیرزامحسن برادر صدرالعلماء و داماد آقای بهبهانی وارد شد، بدون انتخاب و بدون شرایط. همین قدر که آقامیرزامحمد تقی استعفا داد ، جناب آقاسیدعبدالله ، داماد خویش را به جای او منصوب کرد . هر قدر عقلا داد وفریاد کردند به جائی نرسید و همچنین نصرةالسلطان ودبیرالسلطان که هردو جوانان با کفایت و دانا بودند از وکالت به اصرار مردم استعفا دادند. بیچاره دبیرالسلطان هم از نوکری افتاد و هم از وکالت .

سویم آن‌که اهالی تهران خودرا تسلی می‌دادند به این‌که اگر وکلای طهران صحیح و درست و کافی و عالم نمی‌باشند ، وکلای بلاد البته خوب و صحیح و عالم خواهندبود. در مجلسی که دویست نفر اجزای آن مجلس باشد، پنجاه‌نفر جاهل چه می‌توانندبکنند؟ ولی افسوس که وکلای سایر بلاد هم همین درد و همین خیال را داشتند . در آنجاها هم بعینه مانند تهران شد .

چهارم آن‌که بر حسب فرمایش جناب آقاسیدعبدالله چنان‌که در موقع و مقام خواهد

آمد ، اکتفاء کردند که فرمود : من به زحمت عمارتی را روی دویست یا کمتر ستون چوبی قراردادم هر وقت یك ستون آدمی دیدم یکی از ستون‌های چوبی را بر می‌دارم و آن ستون‌آدمی را به جایش می‌گذارم و هکذا تا تمام ستون‌ها از آدم و انسان گردد لکن این آقا غافل است که یك دفعه آتش در می‌افتد به عمارت و ستون‌های چوبی در آن واحد به یك طرفةالعین آتش خواهد گرفت . این عمارت ستون آدمی لازم دارد که عمارت را بر سر گذارد و آب و اسباب اطفاء نار ، در دست بگیرد . که هر وقت خواست آتش به عمارت افتد فوراً آتش را خاموش و منطفی سازد.

باری وکیل جاهل و کور که بصیرت به حال مملکت و سلطنت نداشته‌باشد ، عدمش به از وجود است.

روز سه‌شنبهٔ سیزدهم ماه شعبان ۱۳۲۴ هجری ـ در این روز ، کدورتی علی‌الواقع بین آقای بهبهانی و آقا شیخ فضل‌الله واقع افتاد ، که مختصر از مفصل این است که ذیلا نگاشته‌آمد و این کدورت منجر به واقعات جزئی و کلی خواهدشد .

یکی از موقوفات بزرگ موقوفهٔ قائم مقامی است که از حاصل این موقوفه در سال، دو هزار تومان باید به عتبات عالیات برود و چند هزار تومان هم باید به مصارف دیگر برسد . این موقوفه با جعبه‌ای که مهر مبارك حضرت سیدسجاد در آن است و آن جعبه مرصع به جواهرات است در دست اولاد قائم مقام است ، که خود قائم مقام واقف این موقوفه بوده و چند سال این موقوفه در دست میرزامحمودخان که نوهٔ قائم مقام است بوده ، وچون میرزامحمودخان شخص بی‌حالی بود ورثهٔ قائم مقام ، مدعی او شده ، موقوفه را از او انتزاع نمودند . میرزامحمودخان هم به همان جعبهٔ مهر قناعت و اکتفاء نمود . موقوفه را واگذار به میرزاعلی‌اکبرخان نمود . میرزاعلی‌اکبرخان چون دخترش را به زنی به امیر بهادر داده‌بود به قوت و استظهار امیربهادر ، تمام موقوفه را حیف و میل می‌نمود. این ایام ادیب‌الممالك مدیر روزنامهٔ ادب که از ورثهٔ قائم مقام و از اشخاص باکفایت و درایت است خدمت آقای طباطبائی عارض گردید ، وقف‌نامه را اظهار داشت . جناب آقای طباطبائی این امر را واگذار به بندهٔ نگارنده فرمود . بندهٔ نگارنده بر حسب فرمایش آقای طباطبائی و دوستی با ادیب‌الممالك ، میرزاعلی‌اکبرخان را احضار کرده تقریرات و دعاوی ادیب‌الممالك را ذکر نمودم و از آن جمله گفتم: ادیب‌الممالك مدعی است که شما در امر موقوفه خیانت کردید و منافع و نماء موقوفه را به مصارف وقف نرسانیدید و قدری از زمین فلان مزرعه را که نزدیك راه آستارا می‌باشد ، در هیجده هزار تومان به کمپانی راه فروخته‌اید؟ فروختن عین موقوفه را دلیلی است واضح بر خیانت شما. میرزاعلی‌اکبرخان گفت: هفتهٔ دیگر خودم خدمت آقای طباطبائی رسیده ، جواب شما را و جواب ادیب را حضور مبارك حضرت حجةالاسلام عرض می‌کنم .

پس از این قرارداد میرزاعلی‌اکبرخان متوسل به حاجی شیخ‌فضل‌الله نوری می‌شود. از جناب آقا دعوتی می‌کند. جناب آقا یك روز را برای نهار می‌رود منزل میرزاعلی‌اکبر خان. پس از صرف نهار، هزار تومان اسکناس تقدیم حاجی شیخ‌فضل‌الله می‌نماید و حتی این مشکل را از جناب آقا می‌خواهد. جناب آقا دو سه روز قبل از این، بندهٔ نگارنده را احضار نموده، بندهٔ نگارنده از ملاقات استنکاف و عذر آورده، تا این‌که از راه استدعا و خواهش ملاقات بنده را درخواست نمود، چون از طریق انسانیت و استدعا اصرار در ملاقات نمود. روز گذشته را قبل از ظهر آنجا رفتم جناب‌آقا درکتابخانهٔ مخصوص خود بود پسرش حاجی‌آقاهادی که سنش از بیست متجاوز نبود با جناب حاجی‌شیخ‌سیف‌الدین هم آن‌جا بودند. پس از قلیان و قهوه با حاجی شیخ‌سیف‌الدین صحبت می‌نمودند در مسئلهٔ قتلی که در عراق واقع شده‌بود. گویا برادر حاجی شیخ‌سیف‌الدین را به قتل رسانیده بودند و طرف حاج شیخ‌سیف‌الدین، گویا حاج‌سهم‌الملك عراقی بود.

بندهٔ نگارنده شنیده بودم بعضی ازملاها رشوه می‌گیرند و رشوه می‌خورند لکن ندیده‌بودم که ملا خودش علناً و آشکار مطالبهٔ رشوه و تعارف را بنماید، بلکه به توسط یکی از اجزاء و محارم و یا به کنایه و اشاره مطالبه می‌نمود. مثلا قرض دارم، مقروضم، در خیال روضه و سفر می‌باشم و یا فلان مزرعه و ده و خانه را باید بخرم و یا بنده زاده را باید دامادکنم و یا عروسی دارم و یا بانك از من طلب دارد، نمی‌دانم چه‌کنم؟ آن‌وقت طرف مقابل می‌گفت: آقا غصه نخورید خداوند کریم است من این قدر و فلان مبلغ را تقدیم می‌کنم، باقی را دعا کنید خداوند برساند. با این طور و یا تقریباً چیزی می‌گرفت. لکن جناب حاجی شیخ‌فضل‌الله را دیدم که بالصراحة از حاجی شیخ‌سیف‌الدین مطالبهٔ پول کرد، در مقابل حکمی که می‌خواست.

باری بعد از قطع و فصل امر مقاطعه، شیخ سیف‌الدین رفت، بنده ماندم و حاجی‌شیخ فضل‌الله که شروع در مطلب و سخن نمود. در آغاز قدری از تند روی آقای آقاسیدعبدالله شکایت نمود. قدری هم از آقای طباطبائی تعریف و توصیف نمود. سپس گفت: چون تو را (یعنی من) آدم با کفایت و عاقلی می‌دانم، لذا از تو خواهش می‌کنم آقای طباطبائی را منصرف کنی از این موقوفهٔ قائم‌مقامی. بنده گفتم: شما آقای طباطبائی را می‌شناسید که در این گونه موارد دخالت نمی‌کند ولی جوابی به مدعی باید داد، چه ادیب‌الممالك متوسل به آقا شده‌است و اصراری هم دارد. حاج شیخ گفت: آنچه که باید به عتبات فرستاد هر ساله با اطلاع من می‌فرستند نزدجناب آخوند ملاکاظم، رسید هم در دست میرزاعلی‌اکبرخان هست. آنچه باید در همین تهران به مصرف رسانند به اطلاع من به مصرف رسانیده و قبض به او دادم. اما در مسئلهٔ فروختن زمین هنوز، نفروخته است. چه من گفتم: اگر کمپانی زمین را در هیجده هزار تومان می‌خرند، به ملاحظهٔ صرفه وغبطهٔ

وقف بفروشند و در جائی بهتر ملکی بخرند و ضمیمهٔ وقف نمایند . لکن کمپانی بیش از نه هزار تومان پول نمی‌دهد به این جهت هنوز فروخته نشده‌است .

باری چون بنده را رسول قرار داد ، لذا دیگر من اصرار نکردم و مراتب را خدمت حضرت آقای طباطبائی عرض کردم . حضرت آقا ابتدا قدری متغیر شدند. ولی جناب آقامیرزا ابوالقاسم پسر آقا گفت: در اول امر مشروطیت رنجانیدن آقا شیخ‌فضل‌الله صلاح نیست ، شما منصرف شوید و دخالت در امر موقوفه نکنید . به هرطور بود آقای طباطبائی را منصرف نمودیم ، لکن جناب آقا سیدعبدالله از واقعه مطلع شده و از مسئله مسبوق گردید و در مقام تصرف موقوفه برآمد به این جهت حاجی شیخ‌فضل‌الله مکدر شد .

دیگر از اموری که سبب رنجش حاجی‌شیخ‌فضل‌الله گردید، واقعه آقامیرزامهدی پسر حاج شیخ‌فضل‌الله بود که ما این واقعه را در عنوان فردا می‌نگاریم .

روز چهارشنبهٔ چهاردهم شعبان‌المعظم ۱۳۲۴ هجری ـ امروز مـردم در خیال تهیهٔ جشن فردا که عید مولود امام زمان عجل‌الله فرجه می‌باشد می‌باشند، از ظهر امروز در خانهٔ‌آقای‌طباطبائی و خانهٔ ساداتاخوی و خانهٔ سیدقندی چراغان و جشنی است . اهل بازار هم چراغانی را مهیا و مستعد می‌باشند . دولت هم آتشبازی و سور را مهیا و مشغولند .

یکی از وکلای علماء جناب آقامیرزامحمدتقی گرکانی است و این مرد چون تکلیف را شاق دانست و دید از عهده بر نمی آید ، لذا از این شغل خطیر استعفاء داد و عقب نشست . جناب آقای طباطبائی فوراً داماد خود آقامیرزا محسن را به جای او منصوب کرد . مردم در مقام ایراد برآمده جنابش اعتنائی نکرد و در جواب فرمود : من به زحمات بسیار و ریختن خون صلحا و سادات ، عمارتی را بر پا نمودم لکن ستون‌های این عمارت که باید بر سر انسان گذارم از چوب قرار دادم ، هر وقت انسانی دیدم که طاقت حمل این عمارات را داشته باشد، یکی از ستون‌ها را برداشته، آن‌آدم را به‌جای آن ستون قرار می‌دهم و کذا، سایر ستون‌ها را، تا این که تمام این ستون‌ها و عماید انسان با علم گردد . این مسئله اگر چه عوام را ساکت نمود لکن خواص را ساکت و متقاعد ننمود .

در انجمن مخفی ثانوی قرار بر این شد که وکالت آقامیرزامحسن را به هم زنند جناب آقامیرزامهدی پسر حاجی‌شیخ‌فضل‌الله که واقعاً لله و فی‌الله حرکت می‌کرد و خیلی زحمت می‌کشید، همه وقت با عده‌ای از طلاب اطراف آقای طباطبائی را داشت وآنچه در قوه داشت از بذل مال‌وجان دریغ نمی‌فرمود و دامن و ساحتش به لوث رشوه و تعارف ملوث نگردیده ، متقبل شد که در مجلس طرف شود ، ولی به شرط آن که دیگران از او عقبه کنند . یك نفر از آنهائی‌که وطن‌فروش بودند این خبر را به آقای بهبهانی رسانید ، ایشان هم مستعد و مهیا از برای مدافعه گردیدند .

باری آقامیرزامهدی در وسط مجلس جلوس نمود، تا شروع به مطلب و مقصود نمود یك دفعه جناب آقاسیدعبدالله بنای پرخاش را گذارد با این که در مجلس حاجی شیخ فضل‌الله نشسته‌بود به‌حدی تغیر و تشدد نمود، که تا آن وقت احدی جناب آقای بهبهانی را این طور متغیر ندیده و در ضمن تغیر هم می‌گفت : آقای من ، شما عالم و عالم زاده‌اید ، نبایست این طور در وسط مجلس بنشینید . آقا را بلند کنید ، ها بچه‌ها ! بیائید آقا را از این جا بلند کنید و در جای خود بنشانید . آقا میرزا مهدی که خود را تنها و غریب و بی‌یار و یاور دید ، ملتفت شد که نزدیك است رشتهٔ اتحاد و اتفاق گسیخته‌آید فوراً از جایش برخاست و آمد در حوزه و پشت به دیوار نشست . آقایانی که با آقا میرزا مهدی معاهد بودند، احدی سخنی نگفت، از آن طرف هواخواهان آقای بهبهانی و بادنجان دور قاب چینها و حاشیه نشینها بنای سعایت و فساد را گذارده . بلی آقا ، بابی‌ها می‌خواهند این بنا را خراب کنند . بابی‌ها این اسباب را فراهم می‌آورند ، که مسلمین را ذلیل و نابود کنند .

در ایران رسم شده‌است هرگاه بخواهند کسی را مغلوب و از میدان بیرون کنند نسبت او را به بابیه می‌دهند . مثلا امروز الی وقتی که مجلس قوتی داشته‌باشد ، اگر بخواهد حرفی بزند که مخالف میل طرف باشد فوراً می‌گویند: بابی‌ها دشمن مجلس می باشند و نمی خواهند در ایران مجلس باشد و اگر یك وقتی خدای ناکرده ، سلطان و یا علماء با مجلس بد شوند و آثار مغلوبیت در مجلس خواهان باشند، آن وقت می‌گویند این مجلس را بابی‌ها برپا کردند ، چنانچه در امر مدارس و مکاتب دیدیم ، در اول تأسیس مدارس مردم می‌گفتند : این مدارس را بابی ها تأسیس و تشکیل می‌دهند . بعد از آن که جناب حجةالاسلام آقای‌آقامیرزا سیدمحمدطباطبائی مدرسهٔ اسلام را تأسیس‌نمود و عمومیت پیدا کرد، آن وقت هرکس از مدرسه بد می‌گفت ، او را بابی می‌دانستند این است حال ما اهالی ایران که به این طور مدعی را از میدان بیرون می‌کنیم.

باری گفتند، گفتند، تا آقامیرزامهدی ساکت شد و گفت: از هر چه بدترش ، آقامیرزا محسن که من برای او این خفت را بکشم . به هر جهت حاجی شیخ فضل‌الله اگر چه میل به این پسر ندارد و مایل بود قدری دماغش سوخته شود، لیکن نه این اندازه‌که‌در حضور خودش این طور بی احترامی به پسرش کنند.

به هر جهت شب ، انجمن مخفی بر پا شد. آقا میرزامهدی گله کرد که شما بعضی حاضر بودید و ساکت نشستید. حالا گذشته‌گذشت . لکن بدانید من حتماً آقاسیدعبدالله را به این ششلول جواب می‌دهم و دست در بغل نموده ششلول را بیرون آورد . بندهٔ نگارنده چون می‌دانستم آقا شوخی می‌کند هنوز در ایران خصوص در این سلسلهٔ جلیله از جان گذشته‌کسی نیست ، وانگهی در مقابل سید عالم آن هم مثل آقای بهبهانی کسی نیست ، که

بتواند این خیال را بکند ، وانگهی عقاید مذهبی جناب آقامیرزامهدی مانع است ازاقدام به قتل نفس ، لکن محض اداء تکلیف و این‌که باعث خجالت آقامیرزامهدی خواهدگردید گفتم: آقای من، در اول انعقاد مجلس و مقام اتحاد و اتفاق کاری نکنیدکه باعث خرابی امر و تفرقه متحدین و سبب شق‌عصای مسلمین گردید. خواهش دارم این خفت را محض رضای خالق متحمل شوید، و اظهاری نفرمائید بلکه بر روی خود نیاورید. جناب آقامیرزا مهدی اگر چه گذشت و مدتی هم در خانه نشست ، ولی آقایان و طلاب رفتند عذر خواهی کردند و معذرت خواستند و رفع کدورت و نقار ایشان شد. لکن این سوء اتفاق دونتیجه داد: اول رنجش حاجی شیخ‌فضل‌الله و بهانه دست او آمدن . ثانی تفرقهٔ انجمن مخفی که دیدیم انجمن فقط راه دخلی شده است که دو هزار تومان از حاجی معین بوشهری بگیرند و بعضی نوش جان کنند ، دیگر در مقام کار و خدمت نباشند لااقل از یکدیگر همراهی کنند از آن جمله بندهٔ نگارنده از اتفاق و نیامدن جناب آقامیرزامهدی به انجمن ، دیگروارد به انجمن نشدم دیگر این انجمن منعقد نگردید الا به طور غیر رسمی که گاه‌گاه در خانه‌های یکدیگر سه چهارنفری به هم می‌رسیدیم .

روز پنج‌شنبهٔ ۱۵ شعبان ۱۳۲۴ ـ امروز بازارها بسته، مردم دسته به دسته، فوج فوج، در خانهٔ آقای طباطبائی می‌آیند و تبریك عید مولود را می‌گویند. شاگردان مدارس به حالت نظام وارد می‌شوند ، خطبه و خطابه می‌خوانند.

دیشب هم چراغانی با شکوه در شهر بود . در سلام دولتی هم امر اعلیحضرت صادر شد که تمام سفرا و رجال دولت و بزرگان و علماء و وکلای ملت را دعوت کنند ، برای روز هیجدهم که در آن روز مجلس شورای ملی رسماً منعقد گردد و مبعوثین ملت حضور اعلیحضرت شاهنشاهی معرفی گردند .

روز جمعهٔ شانزدهم ماه شعبان ۱۳۲۴ ـ امروز از طرف جناب صدر اعظم مشیرالدوله دعوت نامه‌ای حسب‌الامر اعلیحضرت که دیروزامرمبارك صادر گردیده‌بود طبع شده به عموم حضرات علماء اعلام و شاهزادگان عظام و امراء و وزراء و اعیان کرام و سفراء دول خارجه بدین مضمون فرستاده‌شد .

بعدالالقاب روز يك شنبه هیجدهم شعبان سه ساعت به غروب مانده در عمارت گلستان افتتاح مجلس شورای ملی خواهد شد . مستدعی است در ساعت مذکور برای درك سعادت حضور همایونی شرف حضور به هم رسانیده . لهذا در روز مذکور سه ساعت به غروب مانده سلام عام در تالار جنب بریلیان شرف انعقاد یافت و شاهنشاه‌زادگان و مدعوین به شرف حضور نایل آمدند .

روز شنبهٔ ۱۷ شعبان ۱۳۲۴ ـ امروز تهیهٔ مجلس را می‌بینند که فردا در عمارت باغ گلستان در حضور اعلیحضرت منعقد گردد . صدراعظم میرزانصرالله‌خان‌مشیرالدوله و

دو پسرش نهایت سعی را دارند در تشکیل مجلس ، و سبب همراهی و سعی و کوشش و جهد بلیغ صدر اعظم را مردم تربیت شدن پسرهایش را می گویند . لکن ما علاوه بر میل اعلیحضرت به مشروطیت و تربیت شدن پسرهای مشیرالدوله به یك نکته دیگر بر خوردیم و در آن مقام ذکر می‌نمائیم.

جناب میرزا نصرالله‌خان‌مشیرالدوله صدراعظم ایران روزی‌که ، پا به دایرهٔ نوکری گذارد، در ماه اول مواجب او پانزده قران بود ، که هر قرانی یك مثقال نقره است و از این رتبه سال به سال رو به ترقی نهاد تا به‌مقام وزارت خارجه رسید والبته چنین شخصی که از این رتبه نازل به این مقام رسد ، اگر پولی تحصیل کند قدر پول را به خوبی می داند و خرج بیهوده نمی‌کند . املاك مشیرالدوله هم چون متفرق بود و مهمانی شایانی نمی کرد و بذلی نمی‌کرد ، لذا کسی مطلع بر تمول و مکنت مشیرالدوله نگردید . عین‌الدوله هم که بر مصدر صدارت نشست به ملاحظهٔ این که مشیرالدوله در کارهای میرزاعلی‌اصغر خان اتابك دخالت داشته و از امورات دولتی با اطلاع است ، لذا مشیرالدوله را که وزیر امور خارجه بود با خود در مشاورت داخل نمود و در امور پولتیکی از او استعلام و استفسار می‌نمود و در امور وزارت خارجه هم به همین جهت احتیاج ، به مشیرالدوله تصرفی نمی کرد، نه‌چیزی می‌داد و نه می گرفت مشیرالدوله هم به همین قدر قناعت داشت و از عین‌الدوله کوچکی می‌نمود تا این‌که در چند ماه قبل ، ارفع‌الدوله سفیرکبیر ایران را از اسلامبول خواسته ارفع‌الدوله در پارك عین‌الدوله منزل کرد. چون لابد بود پولی تقدیم شاه و اتابك نماید ، لذا مدعی وزارت خارجه گردید و گفت : صد هزار تومان می دهم که وزیر امور خارجه بشوم عین‌الدوله محض دوستی بامشیرالدوله برای مشیرالدوله پیغام داد‌که ارفع‌الدوله صد هزار تومان تقدیم می‌کند برای گرفتن وزارت خارجه ، شما چه می گوئید . مشیرالدوله که شخصی عاقل با تدبیر و زرنگی بود . گفت : در صورتی که ارفع‌الدوله صد هزار تومان بدهد او مقدم است . به او واگذار نمائید ، مشیرالملك و مؤتمن‌الملك پسرهای‌مشیرالدوله به پدر گفتند : اگر ارفع‌الدوله وزیر امور خارجه گردد کار ما خراب خواهد شد و اگر در این مقام پولی مایه گذاریم نصف آن را از خود ارفع‌الدوله در می‌آوریم و نصف دیگر را از محل‌های دیگر . باری اصرار و ابرام و الحاح پسرها باعث شد که مشیرالدوله راضی شد که هشتاد هزار تومان بدهد و وزیر امور خارجه ، خودش باشد . عین‌الدوله دید ، که هشتاد هزار تومان مشیرالدوله بهتر است از صد هزار تومان ارفع‌الدوله چه هم مشیرالدوله را دارد و هم بیست هزارتومان دیگر از ارفع‌الدوله در می‌آید .

لذا شب مشیرالملك و مؤتمن‌الملك پسرهای مشیرالدوله را خواست و گفت : من برای پول مثل مشیرالدوله،شخصی را مکدر نمی‌کنم و هشتاد هزار تومان را بدهید‌که تقدیم اعلیحضرت نمایم و ارفع‌الدوله را هم چون بر من وارد شده است و شاه را با او میل است

خوب است به همان مأموریت سابق برقرار داریم. بالاخره در همان مجلس مشیرالملك حوالهٔ هشتاد هزار تومان به طومانیاس تاجر نمود. حواله را نوشت و داد به عین‌الدوله و از آنجا بیرون آمده مراتب را به پدر بزرگوارخودشان گفته مشیرالدوله گفت: عین‌الدوله گمان این قدر پول برای ما نداشت، حالا که دید به این آسانی و سهلی هشتاد هزار تومان گرفت فردا بهانهٔ دیگر خواهدگرفت، بر فرض از من احترام و ملاحظه کند بعد از مردن من دیگر شما صاحب یك شاهی نخواهیدبود. این مالیه را که با صد هزار خون جگر در این مدت متمادی برای شما ذخیره گذاردم، به اندك زمانی از شما خواهند گرفت. چنانچه در مورد دیگران دیدیم و دانستید. به این جهت همان روزی که عین‌الدوله معزول و مشیرالدوله به صدارت منصوب گردید، این دو پسر در مشروطه شدن ایران نهایت سعی را مبذول نمودند. بلکه فوق‌العاده سعی و جهد کردند، صدراعظم در مقاصد آنها فوق‌العاده همراهی کرد چه می‌داند اگر دولت ایران، دولت عادلانه وسلطنت‌ایران، سلطنت‌مشروطه واساسی گردد، دیگر مالیهٔ صدراعظم را نمی‌برند وآنچه جمع کرده‌است برای اولادش باقی می‌ماند. این بود که نهایت آمال این صدراعظم، مشروطه شدن سلطنت ایران بود و برای حفظ مالیه و اندوختهٔ خویش قلعه‌ای محکم و حصار سدیدی بنا کرد و آن مشروطه شدن سلطنت می‌باشد و الحق صدراعظم نهایت سعی و جهد را در این امر نمود.

بارعام دادن مظفرالدین شاه

روز یکشنبهٔ هیجدهم شعبان‌المعظم ۱۳۲۴ هجری ــ سال یونت‌ئیل ـ وقت عصر سلام عام منعقد گردید. حجج اسلام و علماء اعلام دارالخلافه عموماً در تالار جلوس نمودند. مبعوثین ملت همه حاضر بودند، اعلیحضرت همایونی در تالار گلستان به تخت سلطنت عادلانه جلوس فرموده نخست کلمه‌ای که به پیشوایان اعلم و رؤسای معظم ملت فرمود این بود: که الحمدلله به آرزوی ده سالهٔ خودم رسیدم. سپس وکلای منتخب را به آستان ملایك نشان طلبیدند و با تفقد شاهانه و با تلطف پدرانه جمله را به تأییدات خسروانی مستظهر داشتند و به درستی و راستی و رعایت جانب رعیت، خاصهٔ ضعفا و مردم بی دست وپا ترغیب وتشویق کردند.

جناب نظام‌الملك حسب‌المقرر و المرسوم شرف مخاطبت داشتند. نخست خطیب‌الممالك علی‌الرسم، خطبهٔ غرائی عرض وقرائت نمود. تمام علماء اعلام وسایر حضار از وجوه اعیان و اشراف وجود مسعود همایونی را از صمیم قلب به عرض رسانیدند.

تمام سفرای کبار و وزرای مختار دول متحابهٔ خارجه، مقیمین دربار دولت، نیز حسب‌الدعوه در تالار موزهٔ مبارکه حاضر شده‌بودند. احتساب‌الملك از طرف قرین‌الشرف به آن‌ها تبلیغ تفقد و احوالپرسی نمود ومقتدرالملك نایب رئیس ادارهٔ تشریفات وزارت خارجه مشغول پذیرائی آن‌ها بود.

از اول شروع در سلام و جلوس اعلیحضرت علی‌الرسم، شلیك توپ متوالی بود.

خطابه‌ای را که برای ادای مقاصد مقدسه و اظهار مکنونات ضمیر الهام پذیراقدس و شمول کمال معدلت و سربلندی و افتخار مملکت و قوت و قدرت دولت و ترقی وثروت ملت و شیوع تمدن و اشاعهٔ تربیت و اتحاد فریقین و موافقت فئتین ترتیب داده‌بودند، جناب نظام‌الملك قرائت نموده، عموم باریافتگان به اصغای آن، روح و روانی تازه یافته از دل و جان حالاً وقالاً به عرض‌تشکر و دعا و ثنا و مدح و منقبت ذات فرخنده صفات معلی پرداختند.

چون تمام شرایط سلام عام به عمل آمد، سربلندان اجازهٔ انصراف حاصل نموده به منازل خود بازگشتند و شهر، خود یك باره هیکل شعف یافت و صورت مسرت گرفت، که ممالك محروسهٔ ایران صانهاالله عن‌الحدثان، دارای تاریخ تازه شد و از این خطابهٔ مقدسهٔ ملوکانه که جناب نظام‌الملك قرائت نمود مراتب شاهنشاه ما مظفرالدین شاه، به خوبی مشهود و مکشوف خواهد گردید.

درواقع روز هیجدهم شعبان که در هذه‌السنه مقارن چهاردهم‌میزان است بزرگترین عید نیکبختی ایران است و البته ملتفت مزیت و شرافت این روز فیروز شده‌اند، که قول دولت امروز به فعلیت رسید و از روز صدور دستخط مشروطیت و حریت تا به امروز در تهیهٔ مقدمات انتخابات بودند، لکن امروز تأسیس و تشکیل مجلس شورای ملی رسمیت را حاصل نمود و با حضور سفراء کبار دول، مبعوثین و وکلاء ملت معرفی شدند.

باری صورت خطابهٔ ملوکانه از این قرار است:

خطابهٔ اعلیحضرت شاهنشاه مظفرالدین شاه قاجار

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم ـ منت خدای را که آنچه سال‌ها در نظر داشتیم امروز بعون‌الله تعالی، از قوه به فعل آمد و به انجام‌آن مقصود مهم به‌عنایات الهیه موفق شدیم. زهی روز مبارك و میمون که روز افتتاح مجلس شورای ملی است مجلسی که رشته‌های امور دولتی و مملکتی را به هم مربوط و متصل می‌دارد و علایق ما بین دولت و ملت را متین و محکم می‌سازد. مجلسی‌که مظهر افکار عامه و احتیاجات اهالی مملکت است. مجلسی که نگهبان عدل و داد شخص همایون ماست، در حفظ ودایعی که ذات واجب‌الوجود به‌کف کفایت ما سپرده؛ امروز روزی است که بر وداد و اتحاد مابین دولت و ملت افزوده می‌شود و اساس دولت و ملت برشالوده محکم گذارده می‌شود و امروز روزی است که یقین داریم رؤسای محترم ملت و وزرای دولتخواه دولت و امناء و اعیان و تجار و عموم رعایای صدیق مملکت در اجرای قوانین شرع انور و ترتیب و تنظیم دوایر دولتی و اجرای اصلاحات لازمه و تهیه اسباب و لوازم امنیت و رفاهیت قاطبهٔ

اهالی وطن ما بکوشند و هیچ منظوری نداشته باشند جزمصالح دولت و ملت و منافع اهالی و مملکت و البته می‌دانیدکه این‌است اساس مقدسی که به‌ملاحظات شخصی مشوب و مختل نشود و به‌اغراض نفسانی فاسد نگردد. حالا بر انتخاب شدگان است که تکالیف خود را چنان که منظور نظر دولت و ملت است انجام بدهند.

بدیهی است، که هیچ کدام از شماها منتخبین انتخاب نشدید. مگر به واسطه تفوق و رجحانی که از حیث اخلاق و معلومات بر اغلب از مردم داشته‌اید و خود این نکته باعث اطمینان خاطر و قوت قلب ماست و رجاء واثق داریم که با کمال دانش و بینش و بی‌غرضی در این جاده مقدس قدم خواهیدزد و تکالیف خود را با کمال صداقت و درستی انجام خواهید داد ولی با وجود این، چون قاطبهٔ اهالی را مثل فرزندان خود دوست داریم و نیك و بد آنها را نیك و بد خودمان می‌دانیم و در خشنودی و مسرت و غم و الم آنها سهیم و شریکیم، باز لازم است خاطر شما را به‌این نکته معطوف داریم که تا امروز نتیجهٔ اعمال هر کدام از شماها فقط عاید به‌خودتان بود و بس ولی از امروز شامل حال هزاران نفوس است که شماها را انتخاب کرده‌اند و منتظرند که شماها با خلوص نیت و پاکی عقیدت به‌دولت و ملت خود خدمت نمائید و از اموری که باعث فساد است، احتراز نمائید. پس باید کاری بکنید که در پیش خدا مسئول و در نزد ما شرمنده و خجل نباشید. این پند و نصیحت ما را هیچ وقت فراموش نکنید و آنی از مسئولیت بزرگی که برعهده گرفته‌اید غافل نباشید و بدانید که خداوند متعال ناظر حقیقی اعمال ماهاست و حافظ حق وحقانیت.

دست خدا همراه شما بروید مسئولیتی را که برعهده گرفته‌اید با صداقت و درستی انجام بدهید و به‌فضل قادر متعال و توجه ما مستظهر و امیدوار باشید.

هیجدهم شعبان‌المعظم ۱۳۲۴

پس از اختتام خطابه موزیك نظام به‌ترنم عیش و سور و تبریك مترنم آمد تا کنون در ایران چنین سلامی دیده نشده بود که با حضور هفده نفر مجتهد مسلم لازم‌الاتباع زهاد عباد صدای موزیك بلند شود.

چون تعظیم شعائرالله را باعث بود. لذا آقایان در مقام منع برنیامده بلکه موزیك شرعی را مستمع آمدند.

باری پس از اختتام سلام و تشریفات شایان که امروز را نخستین روز استقلال دولت و بقاء و دوام ملت نامیدنش سزاست.

حضرات منتخبین مجلس شورای ملی برگشته، مختصراً مشغول مذاکرات، تألیف

نظامنامهٔ داخلی مجلس شدند و به سبب تنگی وقت مقرر نمودند که در عصر روز دو شنبهٔ نوزدهم ماه شعبان منتخبین ملت در مجلس شورای‌ملی حاضر شده و به‌یاد سلامت ذات خجسته صفات اعلیحضرت شاهنشاهی صرف شربت و شیرینی نموده و هم یك نفر را از خودشان رئیس مجلس شوری با بقیه اعضای هیئت مجلس انتخاب نموده و هم نظامنامهٔ داخلی شوری را مرتب نمایند.

روز دوشنبهٔ نوزدهم شعبان‌المعظم ۱۳۲۴ هجری - یونت‌ئیل - امروز منتخبین ملت در مدرسهٔ نظامیه مجلس کردند پس از صرف شربت و شیرینی و چای و قلیان به‌اکثریت آراء جناب صنیع‌الدوله پسر مرحوم مخبرالدوله به‌سمت ریاست مجلس برقرار گردید این شخص از اشخاص با تربیت و تحصیل کرده با ملاحظه و با علم، سنین عمرش بین چهل و پنجاه، مدتی هم درخارجه تحصیل کرده است.

جناب وثوق‌الدوله پسر معتمدالسلطنه شیرازی که از جوانان با علم و دانش است نایب اولی رئیس گردید.

جناب‌حاج‌محمدحسین‌آقا امین‌الضرب، به‌دومین نیابت ریاست مجلس برقرارآمد.

جناب آقاسیدمحمدتقی‌هراتی و جناب آقامیرزاعلی‌اکبرخان دبیرالسلطان وجناب‌میرزا اسماعیل‌خان عون‌الدوله را نیز به‌اکثریت آراء، اعضای دفتر کابینهٔ مجلس شورای ملی انتخاب نمودند.

پس از اتمام کار به‌صحن عمارت آمده شاهزاده عبدالله‌میرزا، عکاس مخصوص همایونی، سه دستگاه عکس فتوگرافی (کروپ) از منتخبین با گروه دیگر از محترمین که مدعواً حاضر بودند برداشت.

از طرف ریاست مجلس شوری مقرر شد که مجلس تا روز یك شنبه ۲۴ماه شعبان تعطیل باشد ولی جماعتی مرکب از منتخبین حاضر شوند، که نظامنامهٔ داخلی مجلس را مرتب نموده و در روز یك شنبهٔ مزبور به منتخبین مجلس شورای ملی تسلیم نمایند، تا بعد از تنقیح و تحریر به‌اکثریت آراء مصحح گشته، مجری گردد.

مقصود جناب صنیع‌الدوله از این تعطیل دو چیز است، و الا جمعی در مجلس نشسته نظامنامه را بنویسند منافات با دایر بودن مجلس ندارد، چه ضرر داشت که روزی دو ساعت مجلس دایر باشد و در اطاق دیگری جمعی مشغول نوشتن نظامنامه باشند.

امر اول آن که اهل مجلس از اول امر، عادت نکنند که بدون نظامنامه مجلس‌کنند.

امر دویم دولتیان واهمه نکنند و رأی اعلیحضرت را منصرف ننمایند و بدانند مجلس ضرری به‌آنها ندارد. یك امر دیگر هم تصور می‌شود و آن این است که مسامحه بکنند تا کتابچه های قوانین که از خارجه خواسته است، برسد. در هرصورت اگر صنیع‌الدوله مانعی در جلو خود نبیند به‌قاعده حرکت خواهد کرد، چه هم خودش عالم است و هم

برادرهایش که با او متفق و متحدند.

روز سه شنبهٔ بیستم ماه شعبان ۱۳۲۴ — در چند روز قبل آقای طباطبائی به‌جناب صدراعظم گفت که اخباری که از تبریز می‌رسد کاشف از این است ، که ولیعهد مایل به‌مجلس نیست و اخلال می‌کند . جناب صدراعظم به‌حضرت حجةالاسلام اطمینان داد و قول داد که مخالفتی از ولیعهد ظاهر نگردد وتلگراف رمز به‌ولیعهد مخابره کرد از این جهت تلگرافی از ولایت‌عهد برای صدراعظم و تلگرافی به‌جناب عضدالملك مخابره گردید و چون امروز به‌دست ما آمد لذا در عنوان امروز درج گردید و هذا صورته.

از تبریز به‌طهران (تلگراف ولیعهد)

جناب مستطاب اجل اشرف اکرم افخم ارفع صدراعظم زیدمجده الآن که دوساعت از شب گذشته ، تلگراف جناب‌عالی رسید وکشف شد از این اظهار جناب حجةالاسلام آقاسیدمحمد آقای‌مجتهدسلمه‌الله تعالی تعجب کردم. درصورتی که شاهدی مثل‌جناب‌عالی دارم که صدور دستخط تلگرافی را بر حسب خواهش جماعت ، من خودم استدعا کردم و صادر شد. چه طور؟ به‌چه قسم ؟ من او را مکتوم نگاه‌داشته در وصول دستخط تلگرافی همان دستخط را به‌توسط قونسل انگلیس به‌مردم داده و آنها را فوراً از قونسلخانه بیرون آورده با شادی تمام بازار را باز کردند و الان چهار شب است مشغول چراغانند و روز هم مشغول تعیین وکلاء هستند. تفصیل این است که زحمت دادم. خواهش دارم که عین این تلگراف را برای جناب‌حجةالاسلام آقاسیدمحمد آقای‌مجتهدطباطبائی‌سلمه‌الله فرستاده و ایشان را مطلع و مستحضر نمائید منتظر جوابم.

شب ۱۴ شعبان ــ پنج ساعت از شب گذشته

(ولیعهد)

تلگراف از تهران به‌تبریز

حضور مبارك حضرت مستطاب اشرف اقدس اعظم‌والا، ولیعهد دامت‌شوکته العالی ــ اظهار مرحمت و تفقد و احوال‌پرسی که به‌توسط حضرت اشرف آقای عضدالملك فرموده‌بودید باعث مزید تشکرو دعاگوئی گردید. امیدوارم به‌توجهات و اهتمامات و عنایات مخصوصهٔ حضرت اقدس؛ زحمت دعاگویان در خدمات دولت و ملت موجب مزید شوکت سلطنت و قوت دولت و ترقی ملت و آبادی مملکت و رفاه و اصلاح حال رعیت گردیده و ادعیهٔ صمیمانهٔ دعاگویان و عامهٔ ملت، اسباب مزید سعادت و سلامت وجود مقدس پادشاه اسلام و حضرت اقدس والا باشد.

(امضاء ــ محمدبن‌صادق‌طباطبائی)

این تلگراف از طرف حضرت‌حجةالاسلام آقای‌طباطبائی به‌عنوان حضرت‌والا، ولیعهد

مخابره گردید . لکن تلگراف ولیعهد که به‌جناب عضدالملك مخابره کرده بود به‌دست ما نرسید، از این جهت درج نگردید.

روز چهارشنبهٔ ۲۱ شعبان ۱۳۲۴ - در این روز در مدرسهٔ نظامی گفتگو است که چرا صنیع‌الدوله یك هفته مجلس را تعطیل نموده است.

جناب دبیر خاقان که متخلص به‌نیر می‌باشد و از گویندگان با فر و فروغ عصر است قصیده‌ای در مدح و ثنای اعلیحضرت گفته است . چون در این تاریخ از هرگونه مطلبی به‌رشتهٔ نثر و کتابت در می‌آورم مناسب این است که قصیده را هم درج کنم .

« شعر »

ز حسن اتفاق خلق و لطف خسرو ایران / مشید گشت قصر عدل و کاخ ظلم شد ویران .

بلی از ظلم و از عدل است این آثار در عالم / کزان آباد ویران گشت وزین ویران شد آبادان.

به‌نسبت عدل‌وعقل‌و ظلم چون‌نفس ستم پرور / به‌حکم عقل باید کرد، دیو نفس را زندان .

شه ار در دین‌بود کاهل چودارد عدل‌ودادوفر / بماند سالها ملکش مصون از آفت حدثان .

وگر دین‌دارد وآئین او ظلم است درگیتی / مسلم دان، نمی‌ماند بدو این‌ملك جاویدان.

به‌زیر سایهٔ عدل شهان گردد جهان ایمن / چنان کز همت آنان فزاید رونق ایمان .

رعیت چون رعایت دید از راعی دانشور / فزون گردد نفوس وعلم‌و کسب‌وثروت آنان.

بیفزاید از این بابت بسی بر شوکت دولت / بر افرازد لوای برتری از سایر اقران .

کنون شاهنشه ایران مظفر شاه دین پرور / که‌در بذل‌است چون‌قاآن‌ودر عدل‌است نوشروان.

بساط معدلت گسترد و راحت کرد ملت را / ز ایذاء زبر دستان و نا هنجاری شیطان .

مگر آموخت شاه از سروقدان رسم آزادی؟ / که کرد آزاد ملت را زقیدو ذلت و خذلان

بماند پایدار این عدل در ظل چنین شاهی / که‌بر بوده‌است گوی‌نیکی‌از شاهان‌در این‌میدان

خدایا ! این خداوند زمین را عمر وافی ده / قرین با عدل وداد و حال‌نیك‌و خاطر شادان.

نخیزد فتنه دیگر جز زچشم مست مه‌رویان / نه‌بیند کس پریشانی ، مگر در طرهٔ جانان.

به‌جای این عطوفت خلق‌را واجب دوچیز آمد / یکی شکر خدا، دیگر دعای دولت سلطان.

بسی آید شگفتم ، گرنداند ملت این نعمت / ز نادانی گراید زی نفاق و بشکند پیمان .

نمی‌داند نفاق است این‌که آسانها کندمشکل / چنان کز اتفاق‌است این که‌مشکل‌ها شود آسان.

سه چیز آمد دلیل اشرفیت، نوع انسان را / نخستین عقل‌ودویم‌علم‌وسوم رأفت‌و احسان .

هر آن‌ذی‌نفس کامل‌پیروی کرد این‌سه‌خصلت‌را / مکرم دارش و می‌دان ورا از زمرهٔ انسان .

هر آن‌کس کو ندارد هیچ‌یك‌زین خصلت‌نیکو / نشاید‌خواندش‌انسان، بلکه‌باشد کمتر از حیوان.

چرا سلام و تشکیل مجلس در هیجدهم شعبان برپا شد ؟

میل مبارك اعلیحضرت این بود که در روز عید مولود امام زمان یعنی در پانزدهم شعبان مجلس منعقد گردد . لیکن صدراعظم و ارباب حل و عقد مملکت به عرض رسانیدند

که شأن و شرافت روز افتتاح مجلس کمتر از اعیاد نیست . البته در هر سال روز افتتاح مجلس راجشن خواهند گرفت. هرگاه افتتاح در پانزدهم شعبان باشد این دو جشن بزرگ مشترك بوده و جشن افتتاح داخل در جشن عید مولود و شاید مضمحل گردد. از این جهت شاه قبول فرمود و در هیجدهم ماه شعبان افتتاح رسمی مجلس و مجلس شورای ملی تشکیل یافت . الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم‌الاسلام دیناً .

رازی که نهان بود پس پرده حریفان کردند عیان با دف و نی در سر بازار

مسیو نوزوپرم و چند نفر دیگر از مسیحیان کلاه بخارائی ایرانی به سر گذارده و جبه ترمه پوشیده ، در صف وزراء ایستاده‌بودند .

روز پنج شنبهٔ ۲۹ شعبان ۱۳۲۴ هجری ـ سابقاً نوشتیم که آقا میرزا محمد تقی گرکانی از وکالت علماء استعفا داد . آقای آقاسیدعبدالله داماد خویش را به جایش منصوب کرد و نیز نصرةالسلطان و دبیرالسلطان که هردو از جوانان عالم و کافی بودند به اسباب چینی و دسایس مغرضین از وکالت استعفاء دادند.

جناب حاجی میرزایحیی دولت‌آبادی که از سادات دولت آباد اصفهان و پسر حاجی میرزاهادی دولت‌آبادی است و چندی است که به اتهام بابیگری در تهران متوقف شدند و مردم می‌گویند ولیعهد و نایب مناب میرزایحیی «ازل» می‌باشد و حاج میرزاهادی سنش تقریباً نود سال می‌باشد و در منبر، ید طولائی دارد، صاحب پنج پسر می‌باشد. پسربزرگش آقامیرزا احمد است که در اصفهان بر مسند شرع نشسته است . پسر دویمی او حاجی‌میرزا یحیی است که در علم و ادب و خط و منبر و هنرهای دیگر به‌کمال و آراسته است. پسر سویمی او حاجی میرزامحمدعلی است ، این مرد هم با کمال و صاحب اخلاق حسنه است . پسر چهارمی او آقامیرزامهدی است که بسیار جوان با ادبی است . پسر پنجمی او میرزا علی محمد است .

در بین پسرهای حاجی میرزا هادی مردم در بارهٔ حاجی میرزایحیی حرف می‌زنند و می گویند حاجی میرزا هادی که بعد از «ازل» باید نایب باشد. نیابت خویش را به حاجی میرزایحیی واگذار کرده است . ولیعهد «ازل» حاج میرزایحیی را قرار داده‌است . ولی بدبختانه هنوز «ازل» زنده‌است نه حاج میرزا هادی بهره برد و نه حاج میرزایحیی خواهد برد . بندهٔ نگارنده ده سال با این خانواده قدم زدم و بر اسرار آنها پی بردم چیزی نفهمیدم ، بلکه تقصیر حاج میرزایحیی و سبب این اتهام کمالات صوری و معنوی ، حاج میرزا یحیی‌است که محسود خلایق شده است . و الا باید گفت حاج میرزایحیی از اصل دین دارد و زیر مذهب نخواهد رفت و الا شأن او اجل و اشرف و اعظم از این است که نسبت داده شود به این طایفهٔ ضالهٔ بی علم و دانش .

باری حاج میرزا یحیی به خیال افتاد که امتیاز روزنامه‌ای به اسم روزنامهٔ مجلس از

دولت بگیرد و برای مشیرالدوله صدراعظم هم کاغذی نوشت . صدراعظم وعده به او داد . و آقامیرزامحسن داماد آقای بهبهانی این مسئله را شنید و خیال حاج میرزایحیی را دانست با آقامیرزامحمدصادق پسر آقای طباطبائی عنوان مقصود حاج میرزایحیی را نمود . آقا میرزامحمدصادق که سالها دراین خیال بود و محرك بندهٔ نگارنده بود که روزنامهٔ نوروز را که مدتی تعطیل است دایر کنم و من بنده جواب می‌دادم تـا آزادی قلم را نداشته باشم نمی‌توانم روزنامه را دایر کنم ، به جناب آقامیرزامحسن گفت : امتیاز روزنامهٔ مجلس را برای خود بگیر و با من شراکت کن . چرا باید حاج میرزایحیی این کار بزرگ و دخل هنگفت را در ببرد؟ خلاصه آقامیرزامحسن عازم گردیده مراتب را به مشیرالملك پسرصدراعظم در میان آورد. مشیرالملك گفت: چون صدراعظم قول به حاج میرزایحیی داده است بلکه نوشته هم به مشارالیه داده است ، لذا راه این است ، که شما عریضه‌ای به شاه عرض کنید من دستخط شاه را می گیرم. آن وقت بهانه برای صدراعظم هست، بالاخره جناب آقامیرزامحسن دستخط امتیاز روزنامهٔ مجلس را صادر نموده با جناب آقامیرزامحمدصادق و پسر جناب آقاسید عبدالله شریك شده ، بنایشان براین قرار گرفت که آقامیرزامحسن صاحب امتیاز و آقامیرزامحمدصادق مدیر روزنامهٔ مجلس گردد حاج‌میرزا یحیی بیچاره هرچه دست و پا کرد ، به جائی نرسید و از این خیال منصرف گردید .

فهرست وقایع سلطنت مظفرالدین شاه

روز جمعهٔ غرهٔ رمضان‌المبارك ۱۳۲۴ ــ در این روز جلد سوم تاریخ خود را ختم می‌نمایم به آنچه که در دورهٔ سلطنت مظفرالدین شاه در ایران دایر گردید:

جشن عید مولود حضرت سیدالشهدا (ع) در سال اول سلطنت در سنهٔ ۱۳۱۳.

رواج کلاه نمد برای اهل نظام به توسط عبدالحسین‌میرزا فرمانفرما در سال دویم سلطنت.

تأسیس مدارس ملی به طرز جدید در سال سوم سلطنت در سنهٔ ۱۳۱۵

انعقاد انجمن معارف و روزنامهٔ معارف و شرکت طبع کتب در تهران در سال پنجم سلطنت ۱۳۱۶

تکثر و تعدد جراید و روزنامه‌ها در این عهد میمنت معهود به تعداد ذیل:

روزنامهٔ ایران،از سابق بود.

روزنامهٔ اطلاع،از سابق بود . این دو روزنامهٔ دولتی از سابق دایر بوده است.

روزنامهٔ ادب،مدیر و نویسندهٔ آن جناب ادیب‌الممـالك ، در اواخر نویسندهٔ آن مجدالاسلام .

روزنامهٔ نامه مصور، موسوم به شرافت، نویسندهٔ آن‌مجیرالدوله و مدیرش اعتمادالسلطنه.

روزنامهٔ تربیت، مدیر و دبیرش ذکاءالملك .

روزنامهٔ ثریا ، مدتی در مصر دایر بود . اواخر عمرش در تهران به مدیری آقا سید فرج‌الله کاشانی دایر گردید .

روزنامهٔ مظفری ، دربوشهر. به مدیری میرزاعلی‌آقاشیرازی منتشر گردید .

روزنامهٔ الحدید، در تبریز و در اواسط حدید و در اواخر عدالت نشر و طبع می‌گردد، مدیرش آقاسیدمحمد و در اواخر سیدحسین‌خان بود .

روزنامهٔ نوروز ، از قلم بندهٔ نگارنده به عالم ظهور می‌رسید و در اواخر موسوم به کوکب دری گردید .

روزنامهٔ انجمن اخوت ، که در انجمن ظهیرالدوله طبع و نشر می‌گردید.

روزنامهٔ احتیاج.

روزنامهٔ معارف ، مدیرش در اول مفتاح‌الملك و در اواخر میرزامحمدعلی بهجت دزفولی بود .

روزنامهٔ دعوت‌الحق ، مدیرش نیز بهجت بود .

روزنامهٔ‌صور اسرافیل ، مدیرش میرزا جهانگیرخان‌و دبیرش میرزا علی‌اکبرخان‌دخو بود .

روزنامهٔ آدمیت ، مدیرودبیرش میرزاعبدالمطلب .

روزنامهٔ مساوات ، مدیرش آقاسیدمحمدرضاشیرازی ودبیرش سیدجلال‌خلخالی بود.

روزنامهٔ تنبیه ، مدیر و دبیرش میرزا ابراهیم‌خان طبیب .

روزنامهٔ ندای‌وطن ، مدیرش مجدالإسلام (یومیه)

روزنامهٔ هفتگی کشکول ، مدیرش مجدالاسلام

روزنامهٔ محاکمات ، که در اواخر ، مظفرالدین شاه امتیازش را گرفت و در زمان محمدعلی‌شاه نشر یافت .

روزنامهٔ الجمال ، مدیرش میرزامحمدحسین‌اصفهانی .

روزنامهٔ نیر اعظم ، مدیرش آقاسیدعبدالوهاب معین‌العلماء بود که امتیاز آن در زمان مظفرالدین شاه گرفته شد .

روزنامهٔ تمدن ، مدیرش مدبرالممالك هرندی.

روزنامهٔ عراق عجم ، مدیرش ادیب‌الممالك .

روزنامهٔ وطن ، مدیرش، ملك‌المورخین.

روزنامهٔ شاهنشاهی ، مدیرش نیز ملك‌المورخین .

روزنامه روح‌القدس .

روزنامهٔ روح الامین ، مدیرش آقاسیدمحمدعلی‌عراقی.

روزنامهٔ تدین ، مدیرش فخرالاسلام .

روزنامهٔ عیب‌نما، با عین مهمله ، در اواخر، غیب‌نما با غین معجمه ، مدیرش آقامیرزا عبدالرحیم کاشانی.

روزنامهٔ اقیانوس ، که امتیاز آن در زمان مظفرالدین شاه گرفته شد.

روزنامهٔ مجلس ، مدیرش آقامحمدصادق و دبیرش در اوایل ادیب‌الممالك ودر اواخر آقا شیخ یحیی کاشانی بود.

روزنامهٔ رهنما ، مدیرش آقامیرزاعبدالرحیم کاشانی

روزنامهٔ مکتب رشدیه ، در اواخر موسوم به‌تهران گردید.

روزنامهٔ تهران ، مدیرش آقامیرزاحسن مدیر مدرسهٔ رشدیه

روزنامهٔ بامداد ، صاحب امتیاز آن حاج‌میرزایحیی‌دولت‌آبادی، مدیرش آقا

روزنامهٔ‌مجلهٔ استبداد، مدیرش شیخ‌الممالك قمی .

روزنامهٔ حقوق ، مدیرش شاهزاده سلیمان میرزا.

روزنامهٔ حبل‌المتین‌یومیه ، مدیرش میرزاسیدحسن ، برادر مؤیدالاسلام .

روزنامهٔ‌صبح صادق، مدیرش مؤیدالممالك‌کرمانی .

روزنامهٔ حلم آموز مدیرش میرزاجعفرخان‌کرمانی .

روزنامهٔ شرف و شرافت مدیرش برادرتقی‌زاده .

روزنامهٔ معرفت در انجمن ظهیرالدوله نوشته می‌شد .

روزنامهٔ فلاحت که در مدرسهٔ فلاحت به‌ریاست مسیو داشر طبع و نشر می‌گردید .

روزنامهٔ جفنك ‌هفنك ، که در ادارهٔ صوراسرافیل نشر می‌گردید .

روزنامهٔ دانش روزنامه بلدیه ، مدیرش معتمدالاسلام رشتی

روزنامهٔ شورای بلدی مدیرش نیز معتمدالاسلام رشتی .

روزنامهٔ اتحاد مدیرش نیز معتمد الاسلام رشتی .

روزنامهٔ بیداری .

روزنامهٔ زشت و زیبا .

روزنامهٔ خلاصة‌الحوادث در تهران، به‌طریق یومیه در سال ۱۳۱۶ سال چهارم سلطنت .

روزنامه‌های فارسی که از خارج به‌ایران واردگردید و برای بندهٔ نگارنده آمد .

روزنامهٔ حبل‌المتین' هفتگی ، مدیرش مؤیدالاسلام و در کلکته طبع و نشر می‌شد .

روزنامهٔ انجمن ملی ، **تبریز** .

روزنامهٔ اتحاد ، تبریز .

روزنامهٔ‌ملانصرالدین،

روزنامه‌آذربایجان ، مصور .

روزنامهٔ‌عدالت ، در تبریز .

روزنامهٔ‌حکمت ، از قاهرهٔ مصر .

روزنامهٔ ندای اسلام ، از شیراز .
روزنامهٔ مظفری ، که سابق نوشته شده .
روزنامهٔ اصفهان
روزنامهٔ جهاد اکبر ، اصفهان .
روزنامهٔ انجمن ، اصفهان .
روزنامهٔ انصار ، اصفهان که مجله‌ای بود بسیار قشنگ و زیبا .
روزنامهٔ خورشید ، از مشهد .
روزنامهٔ بشارت، ازمشهدرضوی
روزنامه‌ای از رشت مدیرش افصح‌المتکلمین .
روزنامه‌ای از همدان .
چند روزنامهٔ دیگر هم برای بندهٔ نگارنده می‌آمد که حالا اسمشان در نظرم نیست.

ایجاد کارخانهٔ قند در سال دوم سلطنت درکاریزك تهران .

موقوف کردن مالیات خبازخانه‌وقصابخانه در سال اول‌سلطنت .

اقامه و دایر کردن تعزیهٔ حضرت فاطمهٔزهراعلیها السلام در سال پنجم سلطنت .

انکشاف صنعت کاشی طلائی (زفلیماتیك) در تهران به‌دستیاری خواجه‌عبدالکریم تاجر کلدانی در سال چهارم سلطنت .

ایجاد مدارس جدیده در تهران و آنچه را که بندهٔ نگارنده دیده و در آن وارد شده از قرار ذیل است :

۱ ــ مدرسهٔ اسلام ، مؤسس آن جناب حجة‌الاسلام آقامیرزاسیدمحمدطباطبائی .
۲ ــ مدرسهٔ علمیه ، مؤسس آن مفتاح‌الملك واحتشام‌السلطنه وانجمن معارف .
۳ ــ مدرسهٔ رشدیه ، مؤسس آن آقامیرزاحسن‌تبریزی .
۴ ــ مدرسهٔ علمیهٔ اول، مؤسس آن شیخ‌الملك‌سیرجانی کرمانی .
۵ ــ مدرسهٔ افتتاحیه ، مؤسس آن مفتاح‌الملك .
۶ ــ مدرسهٔ هدایت ، مؤسس‌آقاسیدمهدی .
۷ ــ مدرسهٔ شرف ، مؤسس آن ناظم‌الاطباء کرمانی .
۸ ــ مدرسهٔ ثروت .
۹ ــ مدرسهٔ سلطانی .
۱۰ ــ مدرسهٔ تربیت .
۱۱ ــ مدرسهٔ ادب ، مؤسس آن‌حاجی‌میرزایحیی .
۱۲ ــ مدرسهٔ سادات ، مؤسس آن حاجی‌میرزایحیی .
۱۳ ــ مدرسهٔ خرد ، مؤسس آن میرزاعبدالرضاخان .

۱۴ ـ مدرسهٔ معرفت ، مؤسس آن ظهیرالدوله .
۱۵ ـ مدرسهٔ سعادت ، مؤسس آن مترجم‌الدوله .
۱۶ ـ مدرسهٔ امانت .
۱۷ ـ مدرسهٔ اقبال .
۱۸ ـ مکتب رشدیهٔ ثانویه .
۱۹ ـ مدرسهٔ فلاحت .
۲۰ ـ مدرسهٔ سیاسی ، مؤسس آن مشیرالدوله .
۲۱ ـ مدرسهٔ دبستان دانش ، مؤسس آن حاجی‌میرزایحیی به‌پول ارفع‌الدوله .
۲۲ ـ مدرسهٔ خیریه ، مؤسس آن میرزاکریم‌خان‌سردار .
۲۳ ـ مدرسهٔ مدیریه .
۲۴ ـ مدرسهٔ قوامیه .
۲۵ ـ مدرسهٔ تمدن .
۲۶ ـ مدرسهٔ شرافت .
۲۷ ـ مدرسهٔ فرهنك .
۲۸ ـ مدرسهٔ مدیریه .
۲۹ ـ مدرسهٔ ایمانیه .
۳۰ ـ مدرسهٔ نظامیه .
۳۱ ـ مدرسهٔ قزاقخانه .
۳۲ ـ مدرسهٔ قدسیه ، مؤسس نظام‌الحکماء .
۳۳ ـ مدرسهٔ اقدسیه .
۳۴ ـ مدرسهٔ همایون .
۳۵ ـ مدرسهٔ افتخاریه .
۳۶ ـ مدرسهٔ اعتضادیه .
۳۷ ـ مدرسهٔ الیانس .
۳۸ ـ مدرسهٔ ارامنه .
۳۹ ـ مدرسهٔ پروتستانی‌ها
۴۰ ـ مدرسهٔ تأدیب.
۴۱ ـ مدرسهٔ دارالرشاد .
۴۲ ـ مدرسهٔ رفعت .
۴۳ ـ مدرسهٔ شریعت ، مؤسس آقاشیخ‌باقر .
۴۴ ـ مدرسهٔ فضیلت .

۴۵ ـ مدرسهٔ کمالیه .

۴۶ ـ مدرسهٔ مظفریه .

۴۷ ـ مدرسهٔ یهود .

۴۸ ـ مدرسهٔ اتفاق جاوید .

۴۹ ـ مدرسهٔ شاه‌آباد.

بعض مدارس دیگر هم افتتاح شد که اسامی آنها در نظرم نیست . این مدارس به‌علاوهٔ مدرسهٔ دارالفنون بود که در زمانهای سابق وعهد ناصرالدین‌شاه مفتوح شده بود . در سایر شهرهای ایران از قبیل آذربایجان و اصفهان و یزد و کرمان و مشهد و همدان و کرمانشاهان و شیراز و بوشهر و رشت ، مدارس و مکاتب متعدده مفتوح گردید .

شیوع ماشین زراعت در خالصجات دولتی در سال چهارم سلطنت که ناصرالسلطنه از فرنگستان به‌طهران خواست.

ازدیاد قزاق که سابقاً پانصد نفر بودند ، در سال چهارم سلطنت به هزار و دویست نفر رسید و پس از آن قریب به‌دوهزار نفر گردیدند .

تأسیس راه شوسه از رشت به‌طهران در سال سوم سلطنت ، شروع به سنك فرش و تسطیح معابر طهران در سال سوم سلطنت .

کاوش شهر شوش که امتیازش به فرانسه‌ها داده شده که هر چه پیدا شود به‌دولت ایران هم بهره بدهد ،

آزادی روزنامه به‌یك اندازه درایران در سال پنجم سلطنت .

شیوع تلمبه‌های بخاری درسال ششم سلطنت که از چاه آب جاری آب بالا آورند.

رواج پول نیکل در ایران در سال ششم سلطنت .

بنای قصر فرح‌آباد و ضرابخانهٔ جدید در سال ۱۳۲۰ در تهران .

شیوع عکس باطن (زتکن) در تهران در سال هشتم سلطنت .

بنای عمارت جدید در عمارت گلستان و سقف بلور و چراغهای برق در زیرآن در سال هفتم سلطنت .

ازدیاد چراغ برق در عمارت سلطنتی در سال هفتم سلطنت .

بروز تخم چای در گیلان و تخم جنگل در جاجرود در سال ششم سلطنت .

ترقی گمرك و تذکره و پست ایران که چندین برابر شده و گمرك را مخصوص سرحدات قرار دادند و گمرك داخله را موقوف کردند در سال هفتم سلطنت .

در روزنامهٔ نوروز نوشته‌ام بخشیدن گمرك داخله در سنهٔ ۱۳۱۹ هجری است .

ایجاد و اختراع وزارت کابینه برای ثبت و ضبط احکام در سال دهم به امر شاهزاده‌عین الدوله اتابك اعظم .

ایجاد صندوق مالیات در سال دهم سلطنت .
آوردن چرخ خودنویس در تهران در سال هفتم سلطنت .
شیوع تلفن و فتوگراف در سال سوم سلطنت .
شیوع چراغ برق در کوچه‌های تهران به‌اقدام و همت حاج‌حسین‌آقاامین‌الضرب در سال یازدهم سلطنت .
شیوع چراغ برق در رشت ، در سال نهم سلطنت .
تأسیس آسیای بخار در تهران به‌دستیاری صنیع‌الدوله در سال ششم سلطنت .
شیوع (اوتمبیل) کالسکهٔ بخار در تهران در سال هشتم سلطنت .
شیوع چراغ برق در خانه‌ها ومساجد و مدارس در سال یازدهم سلطنت .
تأسیس راه شوسهٔ آستارا در سال هشتم سلطنت .
احداث رخت شوی خانه در سال دهم سلطنت .
ایجاد ماشین آجرپزی در تهران در سال یازدهم سلطنت ، به همت و فتوت حاج‌حسین آقاامین‌الضرب .
در سال یازدهم سلطنت سقف تکیه دولت تهران که مدتی خراب بود به‌مخارج گزاف از نو ساخته شد .
ایجاد تمبر بروات دولتی در سال ۱۳۲۳ مطابق سال دهم سلطنت .
تأسیس چاه نفت در کرمانشاه . در قصر شیرین در سال هفتم سلطنت .
افتتاح کارخانهٔ ریسمان بافی در حوالی دروازه شمیران تهران به‌همت صنیع‌الدوله و شرکت حاجی‌محمدتقی‌شاهرودی در ربیع‌الثانی،درسال ۱۳۱۵ ریسمانش بیرون‌آمد .
شیوع آستر کلاه چاپ و منگنه دار به‌لفظ زنده باد شاهنشاه ایران به‌برش و دوخت اسلامبول . اختراع میرزاحسنقلی‌خان‌نقاش که مصور روزنامهٔ کوکب دری است . گراور چاپ عکس در سال یازدهم سلطنت در تهران رواج یافت .
(لنترماژیك) چراغ سحری در سال ششم سلطنت در تهران‌بروز یافت.
ماشین عکس بی‌عکاس در سال ششم سلطنت دایر شد .
ظاهر شدن بی‌پولی دولت ایران و خالی بودن خزانهٔ دولتی نیز در این عهد گردید.
ظاهر وآشکار گرفتن ملاها در تهران رشوه و تعارف در عهد همین شاهنشاه شد(۱)
اختراع توپ و مسلسل که دردقیقه شصت تیر می‌اندازد و در عهد همین شاهنشاه بود . مخترع این توپ استادجعفرخیاط‌تبریزی است که نمرهٔ آن‌را ساخته و در اطاق موزه گذارده است . ولی این مخترع را دیدم که از گرسنکی و فقیری می‌نالید و در خیال فرار به‌تبریز بود وبه‌قدر کرایهٔ خود نداشت .

(۱) اول کسی که این بدعت را گذارد حاجی‌میرزاحسن‌آشتیانی و شیخ‌فضل‌الله بود .

ظاهر شدن کتابهای رومان و ترجمه‌های کتب خارجه ؛ از قبیل سه تفنگدار و کنت‌منت‌کریستو و غیرها و از توقیف در آمدن آنها نیز در زمان همین شاهنشاه بود .

مشروطه شدن دولت و سلطنت ایران نیز در همین سلطنت بود .

ادارهٔ بلدیه و کشیدن تلفون به‌خانه‌ها در همین عهد بود .

بیداری ایرانیان و آگاه شدن مردم به‌حقوق خویش نیز در همین سلطنت بود .

پایان جلد سوم

~~77477~~
113583

JAMMU & KASHMIR UNIVERSITY
LIBRARY
Kashmir Division - Srinagar

فهرست های متن تاریخ بیداری

~~5479~~
113583

JAMMU & KASHMIR UNIVERSITY
LIBRARY
Kashmir Division - Srinagar

اشخاص

«ب»

«پ»

«ت»

«ث»

«ج»

« خ »

«ط»

« ف »

«ن»

«ی»

اماکن

«ب»

فهرست [ایل ، طایفه ، مذهب ، انجمن ، معاهده]

K UNIVERSITY LIB.
K. DIVISION
No 74519
5. 12. 1970

113583

JAMMU & KASHMIR UNIVERSITY
LIBRARY
Kashmir Division - Srinagar

113620

KASHMIR UNIVERSITY
LIBRARY
Srinagar-190006

2179

113583

JAMMU & KASHMIR UNIVERSITY
LIBRARY
Kashmir Division - Srinagar

KASHMIR UNIVERSITY
LIBRARY
Srinagar-190006